

# رهبر جاودان زندگی امام زمان (عج)

(جلد سیزدهم بحار الانوار)



تالیف: مرحوم علامہ مجلسی  
ترجمہ: میر محمد خامسی



# رہبر جاودان

زندگی امام زمان (عج)

(جلد سیزدہم بحار الانوار)

تالیف: مرحوم علامہ مجلسی

ترجمہ: میر محمد خامسی

مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ ق.  
رهبر جاودان: زندگی امام زمان (عج) / تألیف مجلسی، ترجمه محمد  
خامسی. - تهران: زرین: نگارستان کتاب، ۱۳۸۱.

ISBN 964-407-296-0

۶۱۶ ص.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - سرگذشتنامه.

۲. مهدویت - انتظار. ۳. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق.

- احادیث. الف. خامسی، میرمحمد، ۱۳۲۲ - مترجم. ب. عنوان.

۲۹۷/۹۵۹

BP۵۱/م۳۹

۱۳۸۱

۸۰-۲۹۶۹۰ م

کتابخانه ملی ایران



## رهبر جاودان [زندگی امام زمان (عج)] (جلد سیزدهم بحارالانوار)

نوشته: مرحوم علامه مجلسی

ترجمه: میرمحمد خامسی

چاپ اول - ۱۳۸۱

تیراژ: ۶۰۰۰ نسخه

واژه‌نگاری: جامد

لیتوگرافی: اردلان

چاپ: تک

صحافی: تاجیک

انتشارات زرین - بهار شمالی، شهید کارگر، پلاک ۳۵، کد پستی: ۱۵۶۳۷ - تلفن: ۷۵۰۹۹۹۸  
انتشارات سریر - ولنجک، خیابان ۲۶، خیابان البرز، مجتمع مسکونی بام تهران، بلوک ۸، طبقه دوم

حق چاپ برای ناشرین محفوظ است

ISBN 964-407-296-0

شابک ۹۶۴-۴۰۷-۲۹۶-۰

## فهرست مطالب

درآمد ..... ۵

### بخش یکم

- باب یکم - تولد فرخنده‌ی رهبر جاودان حضرت امام زمان و سرگذشت مادر ارجمند ایشان... ۱۷
- باب دوم - نام‌ها، لقب‌ها و کنیه‌های آن حضرت و علت‌های آن‌ها ..... ۴۵
- باب سوم - روانبودن نام بردن از امام زمان ..... ۴۹
- باب چهارم - صفت‌ها، نشانه‌ها و تبار حضرت صاحب‌الزمان (عج) ..... ۵۳
- باب پنجم - آیه‌هایی که به قیام حضرت قائم (عج) تأویل می‌شود ..... ۶۳

### بخش دوم

- باب یکم - آگاهی‌هایی که از شیعه و سنی، از خبرهای خداوند بزرگ و پیامبر، که درود خدا بر او و دودمانش بادا، درباره‌ی حضرت قائم رسیده است ..... ۸۹
- باب دوم - آن‌چه از امیرمؤمنان درباره‌ی امام زمان به دست ما رسیده است ..... ۱۳۱
- باب سوم - آن‌چه از امام حسن و امام حسین - علیهماالسلام - درباره‌ی امام زمان (عج) روایت شده است ..... ۱۴۲
- باب چهارم - آن‌چه از امام سجاد (ع)، در این باره رسیده است ..... ۱۴۵
- باب پنجم - آن‌چه از امام محمد باقر (ع) در این باره به ما رسیده است ..... ۱۴۷
- باب ششم - آن‌چه از امام صادق (ع) در این باره به ما رسیده است ..... ۱۵۳
- باب هفتم - آن‌چه از امام موسی کاظم (ع) در این باره آورده‌اند ..... ۱۶۲
- باب هشتم - آن‌چه از امام هشتم، رضا (ع) در این باره آورده‌اند ..... ۱۶۵



- باب نهم - آن چه از امام نهم، حضرت جواد(ع) در این باره آمده است ..... ۱۶۹
- باب دهم - آن چه از دو امام، علی النقی و حسن عسکری - علیهما السلام - روایت کرده‌اند ..... ۱۷۳
- باب یازدهم - خبرهای کاهنان لوحه‌ها و سنگ‌نبشته‌ها درباره‌ی مهدی موعود ..... ۱۷۸
- باب دوازدهم - دلیل‌های شیخ طائفه در اثبات غیبت ..... ۱۸۲
- باب سیزدهم - سنت‌های پیامبران در وجود همایون امام زمان(ع) ..... ۲۰۴
- باب چهاردهم - درباره‌ی کسانی که عمر دراز داشته‌اند ..... ۲۱۳
- باب پانزدهم - معجزه‌های رهبر جاویدان و زندگی سفیران آن حضرت ..... ۲۴۴
- باب شانزدهم - سفیران رهبر جاودان در غیبت کوتاه ..... ۲۷۹
- باب هفدهم - نکوهیدگان دروغ‌پرداز (مدعیان سفارت) ..... ۲۹۷
- باب هیجدهم - آنان که رهبر جاودان را دیده‌اند ..... ۳۰۵
- باب نوزدهم - سعد بن قاسم، دیدار با رهبر جاودان و پرسش‌های سعد از امام زمان(عج) ..... ۳۵۵
- باب بیستم - علت غیبت و بهره‌مندی مردم ..... ۳۶۰
- باب بیست و یکم - شناختن سره از ناسره، ناروا بودن موعده‌گذاری ..... ۳۷۰
- باب بیست و دوم - انتظار گشایش و آن چه در روزگار غیبت بایسته است ..... ۳۸۸
- باب بیست و سوم - مدعیان دیدار در روزگار غیبت دیرپا، رهبر جاودان مردم را می‌بیند و خود دیده نمی‌شود ..... ۴۱۵
- باب بیست و چهارم - آنان که رهبر جاودان را نزدیک به زمان ما دیده‌اند، آن چه در روزگار غیبت بایسته است ..... ۴۲۲
- باب بیست و پنجم - نشانه‌های ظهور رهبر جاودان، سفیانی و دجال و نشانه‌های دیگر ..... ۴۲۸
- باب بیست و ششم - روز ظهور، چگونگی و مدت فرمان‌روایی رهبر جاودان ..... ۴۹۴
- باب بیست و هفتم - سیرت و خوی و روش رهبر جاودان، چند و چون زمان شمار و احوال یاران ایشان ..... ۵۱۸
- باب بیست و هشتم - آن چه به هنگام ظهور رهبر جاودان روی خواهد داد به روایت مفضل بن عمر ..... ۵۶۴
- باب بیست و نهم - بازگشت ..... ۵۷۷
- باب سی ام - جانشینان، فرزندان و رویدادهای پس از رهبر جاودان که درود خداوند بر وی و پدرانش بادا ..... ۶۰۳
- باب سی و یکم - توقیعات رهبر جاودان ..... ۶۰۶

## درآمد

کتاب حاضر ترجمه زندگی نامه حضرت مهدی موعود (عج) است به قلم علامه محمدباقر مجلسی. از اینرو، در این درآمد اشاره‌ای مختصر به حیات آن دو بزرگوار ضروری نمود؛ باشد تا خوانندگان را پیش از ورود به مبحث اصلی به کار آید.

### ۱- حضرت مهدی (ع)

مهدی یا مهدی منتظر، مکنی به ابوالقاسم محمدبن حسن عسگری، ملقب به امام زمان، صاحب الزمان، امام منتظر، حجة القائم، امام قائم و قائم آل محمد، آخرین امام از امامان دوازده گانه شیعه امامیه است که در سنه ۲۵۵ هجری قمری در شهر سامرا از بلاد عراق عرب متولد شد. در پنج سالگی بود که پدر آن حضرت امام حسن عسگری (ع) رحلت فرمود و آن حضرت از انظار غایب شد (غیبت صغری) و فقط به واسطه نواب خاص خویش با شیعیان ارتباط داشت. با درگذشت آخرین نایب ایشان، دوره غیبت صغری به پایان رسید و غیبت کبری آغاز گشت. در ذیل به رئوس مسایل و سوانح عمری آن حضرت به اختصار اشارت خواهد داشت. سخن گفتن از امام مهدی (ع)، سخن گفتن از موضوعی دینی و اعتقادی است که واجد نهایت اهمیت است و بستگی تام و تمامی به اسلام و مسلمانان دارد. شخصیت آن حضرت به عنوان حقیقتی اسلامی محسوب گردیده، مسأله‌ای از مسایل دینی و از امور اصیل دین حنیف به شمار می‌رود.

مسأله مهدویت، امتداد اسلام و قرآن است. مسأله‌ای است مهم و اساسی و ریشه‌ای که قرآن کریم به آن بشارت داده و پیامبر گرامی اسلام (ص) در مکان‌های عدیده و موارد فراوان از آن

سخن به میان آورده و ائمه مسلمین (ع) نیز شیعیان و بلکه همه مسلمانان را بدان بشارت داده‌اند. و علما و محدثان و مفسران و مورخان نیز در طول تاریخ درباره آن مطلب‌ها نوشته و کتب مفصل و مستقلى در این موضوع تألیف کرده‌اند.

بنابراین، موضوع مهدویت جداً مسأله‌ای است استراتژیک و اعتقادی، در نوع خود نیز یگانه و در ذاتش هم بی نظیر. امام مهدی (ع) انسانی است که قرن‌ها پیش به دنیا آمده و تاکنون هم زنده است و هم‌اکنون روی کره زمین زندگی می‌کند، می‌خورد، می‌آشامد و خدای را عبادت می‌نماید و منتظر امر پروردگار برای خروج و ظهور است. حضرتش از دیدگان غایب است و مردمان وی را نمی‌بینند و نمی‌شناسند و خود را نیز معرفی نمی‌کند و در هر جا که بخواهد حاضر می‌شود. وی بر تمام عالم اشراف و بر شهرها و بندگان خدا احاطه دارد. او به اذن پروردگار آنچه را که در عالم جریان دارد می‌داند و در روزی که نزد خدا معلوم و پیش ما مجهول است، ظهور خواهد فرمود. پیش از ظهورش علایمی قطعی اتفاق خواهد افتاد. وقتی که ظاهر شود، بر تمام کره زمین حکومت خواهد راند و عیسی بن مریم (ع) از آسمان فرود آمده و پشت سرش نماز خواهد خواند. تمامی دول، ملل و ادیان مطیع و منقاد وی شده، اسلام واقعی را که رسول اکرم آورده است بر تمامی کره ارض پیاده خواهد کرد.

### نام و نسب آن حضرت

وی امام محمد المهدی المنتظر (ع)

فرزند امام حسن العسکری (ع)

فرزند اما علی الهادی (ع)

فرزند امام محمد الجواد (ع)

فرزند امام علی الرضا (ع)

فرزند امام موسی الکاظم (ع)

فرزند امام جعفر الصادق (ع)

فرزند امام محمد الباقر (ع)

فرزند امام علی زین العابدین (ع)

فرزند امام حسین سیدالشهدا (ع)

فرزند امام علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین (ع)

و نیز فرزند فاطمه زهرا (س) دخت رسول خداست. این نسب شریف و رفیع این بزرگوار



است.

و اما مادر وی آن بانوی سعیده جلیله موسوم به نرجس یا صیقل یا ریحانه و یا سوسن می باشد. اختلاف اسامی دلیل بر تعدد یا اختلاف در مسمی نیست. همان سان که به عنایت های مختلفه و مناسبت های گوناگون برای حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا (س) نام های گوناگون است، برای ایشان نیز به همان سان است.

هر کس به احادیثی که از نسب حضرت مهدی (عج) سخن می گویند مراجعه کند، به وضوح درخواهد یافت که حضرت بقیه الاعظم، ارواحنا فداء، بدون هیچ شک و تردیدی فرزند حضرت امام حسن عسکری (ع) می باشد.

### نام های آن حضرت

آن حضرت به نام های متعددی نامیده شده است. این تعداد اسامی به جهات و مناسبت های مختلفی صورت گرفته است. و این هم شان و منزلت بزرگان است، به طوری که اسامی متعدد ایشان بیانگر صفات گوناگون و جوانب خاصی است که در وجود ایشان می باشد.

اسامی مختلف آن حضرت عبارتند از:

- ۱- مهدی
- ۲- قائم
- ۳- منتظر
- ۴- صاحب الامر
- ۵- حجت

### احادیث

شاید بهترین راه برای ورود به اصل بحث از امام مهدی (ع) ذکر و بیان احادیثی باشد که از رسول اکرم (ص) در مورد امام عصر (ع) به صورت عام یا خاص و به عبارت دیگر به صوت اجمال یا تفصیل وارد گردیده است. اما از احادیثی که از طریق شیعه و در کتب آنها وارد شده، در اینجا ذکری به میان نمی آوریم. چون اعتقاد به امامت در نزد شیعه امامیه به عنوان اصلی ثابت از اصول دین و مذهب محسوب می گردد و هر که معتقد به امامت است، چاره ای ندارد که به حضرت مهدی (ع) معتقد باشد. چرا که احادیث فراوانی که درباره امامت و تعداد ائمه وارد گردیده، به وجود امام دوازدهم که حضرت مهدی (ع) می باشد نیز تصریح می نمایند. پس اعتقاد

به حضرت صاحب الزمان (ع) از اعتقاد به امامت عامه، منفک و مجزا نیست و جزئی است که از کل خود جدا نتواند بود.

اما احادیث نقل شده در کتب اهل سنت درباره ائمه اثنا عشر (ع) از جهت اجمال و تفصیل مختلف هستند. یعنی احادیثی وجود دارند که فقط تعداد را ذکر می‌کنند بدون آنکه نام ائمه را برده و اشخاص آن را معین کرده باشند.

احادیث دیگری نیز موجودند که هم به تعداد و هم به نام‌های امامان (ع) تصریح نموده‌اند. برخی از این احادیث به حضرت مهدی (عج) تصریح کرده و بیان می‌دارند که وی دوازدهمین امام از ائمه اهل بیت (ع) است. و خلاصه کلام در این زمینه آنکه برخی از این احادیث، برخی دیگر را تفسیر می‌کنند. صواب آن است که بگوییم این احادیث از حد تواتر گذشته‌اند؛ به گونه‌ای که هیچ جای شک و شبهه و محلی برای مناقشه باقی نمی‌گذارند.

### بشارت قرآن

قرآن کریم کتاب خداست که در آن هرگز باطلی راه نیافته و هیچ گاه نیز راه نخواهد یافت. این کتاب بیانگر همه حقایق است و هیچ تر و خشکی نیست که در این کتاب ذکر نشده باشد. و هیچ مسأله‌ای بیانش در این کتاب فروگذار نگردیده است. این کتاب پایان بخش کتاب آسمانی است، همان سان که اسلام آخرین ادیان است.

با این وصف، آیا ممکن است که قرآن درباره این مسأله بس بزرگ و مهم سخنی به میان نیاورده باشد؟ این غیر ممکن است. قرآن کریم قطعاً از حضرت مهدی (ع) و برپایی حکومت وی در مواضع عدیده و آیات فراوان خبر داده است. تأویل این آیات درباره حضرت مهدی (ع) و ظهور آن بزرگوار است. از جمله:

آیات ۵ و ۶ سوره قصص؛

آیه ۵۵ سوره مبارکه نور؛

آیه ۱۰۶ سوره انبیا؛

آیه ۳۳ سوره توبه.

### بشارات احادیث نبوی

احادیث روایت شده از رسول اکرم (ص) درباره حضرت مهدی (ع) بزرگ‌ترین و بیشترین تعداد از مجموعه احادیث و بشارات راجع به امام عصر (ع) را به خود اختصاص داده‌اند. شگفت

آنکه بیشتر احادیث موجود در کتب اهل سنت در باب وجود مقدس ولی زمان(ع) از رسول خدا(ص) به اسناد گوناگون و مضامین مختلف نقل گردیده است.

### بشارات احادیث اهل بیت(ع)

در کتب مفصل حدیثی، مثل کافی و بحار و غیره، دسته فراوانی از نویدهایی که از سوی ائمه طاهرین(ع) به وجود مقدس حضرت مهدی(عج)، رسیده است، می توان یافت. بنابراین، میان این اخبار و بشارات در مناسبات گوناگون دلیل بر توجه ائمه(ع) و بلکه اهمیت فراوان موضوع می باشد.

### تولد آن حضرت

احادیثی که گویای تولد حضرت مهدی(عج) می باشد، آن قدر فراوان است که به سختی می توان آنها را به شماره آورد. این احادیث در کتب شیعه و سنی روایت گردیده اند.

اما شیعه به تولد حضرت مهدی(ع) معتقد است. همان گونه که به ولادت رسول اکرم(ص) معتقد می باشد و در این اعتقاد هیچ گونه شک و شبهه ای ندارد. در طول صدها سال شیعیان در شهرهای خود در نیمه شعبان هر سال به هنگام تولد امام منتظر جشن گرفته محافل فراوانی را در مساجد و مدارس علمی و خانه علما برپا می نمایند. در این مجالس شیرینی پخش می کنند و قصایدی را به همین مناسبت سرود می خوانند. سخنرانان هم به منبرها رفته درباره حضرت مهدی(ع) و تولد آن بزرگوار و آنچه در این زمینه است سخنرانی می کنند.

احادیث شیعه و تألیفات ایشان تولد حضرت مهدی(ع) را از امور ثابت و مسلمی معرفی می کنند که قابل پذیرش هیچ نوع شک و جدلی نیست. احادیث وارد شده در کتب اهل سنت و جماعت در ولادت حضرت مهدی(عج) نیز جداً فراوان و نزد بزرگان از علمای آنان و محدثان متقدم آنان امری ثابت و قطعی است.

مرحوم شیخ نجم الدین عسکری در جلد اول کتاب «المهدی الموعود المنتظر» نام چهل تن از علمای اهل سنت و جماعت را ذکر کرده است که به تولد حضرت مهدی(ع) اعتراف نموده اند.

### غیبت آن حضرت

کسانی که به احادیث فراوان موضوع مهدویت مراجعه کنند، درخواهند یافت که مقدار زیادی



از احادیثی که از حضرت مهدی (ع) سخن می‌گویند اخباری هستند که متضمن بیان غیبت آن بزرگوارند. حکمه غیبت در اینجا دو معنی دارد:

معنی نخست این که آن بزرگوار در اجتماعات بشری زندگی نکرده، در دسترس مردم نیستند تا مردم به دیدار ایشان روند یا کسی بتواند با حضرتش ملاقات کند و افراد نزدیک و دور امام را ببینند آن طوری که در مورد یک انسان عادی و معمولی این گونه است.

معنی دوم، پنهان بودن از دیدگان است بر طبق خواست خود آن بزرگوار. دیدگان آن حضرت را با وجودی که موجودند، نمی‌بینند. چنانکه دیدن ارواح، فرشتگان و جن را با آنکه در جماعات بشری موجودند نمی‌توانند دید. اما اینجا مقصود تشبیه بود، و الا نسبت به اختفای وجود مقدس آن حضرت از دیدگان باید بگوییم که قانون‌های طبیعی از اثبات چگونگی این مطلب ناتوانند و توان اثبات این مطلب را در پرتو ماده و طبیعت ندارند. این مطلب مسأله‌ای از مسایل ماوراءالطبیعه تلقی می‌گردد. آنچه گفته شد، یک تئوری یا فرضیه نیست، بلکه حقیقتی ثابت است و ما اکنون با یک امر اتفاق افتاده روبرو هستیم. زیرا کسانی که به زیارت حضرت مهدی (ع) مشرف گردیده‌اند، دیدارشان به پنهان شدن آن حضرت از دیدگان آنان خاتمه یافته است.

درست آن است که بگوییم: غیبت امام پس از آن ملاقات‌ها دلیلی واضح است برای آنکه آن بزرگوار امام‌اند؛ زیرا که فرد عادی را چگونه توان مخفی و غایب و مستور گردیدن از دیدگان در چشم برهم زدن می‌باشد؟

### نایبان چهارگانه

#### نیابت خاص:

نیابت خاصی از منصب‌های خطیری است که دارای اهمیت زیادی می‌باشد. کسی شایسته این مقام برجسته نیست، مگر آنکه صفات مطلوب و شایستگی‌های لازم در وی موجود باشد، مانند: امانت، تقوی، پنهان داشتن کارهایی که آشکار کردن‌شان شایسته نیست، به رأی شخصی در مسائل خاص عمل نکردن، انجام اوامر و تعالیمی که از سوی امام می‌رسد و... خواصی دیگر. نیابت خاصه مهم‌تر و برتر از نیابت عامه یعنی مقام اجتهاد است که خود مقرون به شرایط لازمی است، مانند عدالت، مخالفت با هوی و شدت تمسک و التزام به موازین شرعی و دیگر صفاتی که وجود آنها در مجتهد واجب است.

نواب اربعه عبارت بودند از:

نائب اول: عثمان بن سعید کنیه‌اش ابو عمرو، لقبش العمری، سمان، زیات، اسدی و عسکری.  
نائب دوم: محمد بن عثمان، کنیه‌اش ابو جعفر و لقبش عمری، عسکری، زیات.  
نائب سوم: حسین روح، کنیه‌اش ابوالقاسم و لقب وی نوبختی است.  
نائب چهارم: علی بن محمد، کنیه‌اش ابوالحسن و لقب وی سمی بود.

### وکلائی حضرت

شیعیان از حضرت مهدی (عج)، در زمینه مسایل فقهی و مالی و حتی امور شخصی سؤال می‌کردند. این پرسش‌ها از طریق نواب اربعه یعنی سفرای حضرت انجام می‌پذیرفت و پاسخ نیز بعد از مدتی کوتاه به آنان داده می‌شد. این نایبان هم وکلایی در بسیاری از شهرهای اسلامی داشتند که با سرعتی فراوان در آسان ساختن کارهای نایبان حضرت و وظایف آنان قیام می‌نمودند.

برخی از وکلای ایشان عبارت بودند از:

- ۱- حاجزین یزید ملقب به وشاء.
- ۲- ابراهیم بن مهزیار.
- ۳- محمد بن ابراهیم مهزیار.
- ۴- احمد ابن اسحاق اشعری قمی.
- ۵- محمد بن جعفر اسدی.
- ۶- قاسم بن علاء.
- ۷- محمد بن شاذان.

### هنگام ظهور و اوصاف و علائم آن

حکمت الاهی اقتضا نموده است که هنگام ظهور حضرت مهدی (عج) نزد مردم مجهول و مکتوم بماند. لذا آنها دقیقاً نمی‌دانند که حضرتش در چه وقت ظهور خواهند فرمود. احادیث فراوانی به علائم و اوصاف حضرت مهدی (عج) اشاره کرده‌اند. این نشانه‌های برخی متعلق به خصوصیات ظاهری آن حضرت و برخی توصیف‌گر اخلاق آن بزرگوارند. برخی از آن علائم هم کیفیت ظهورشان را بیان نموده و برخی نیز زندگی اجتماعی را در عصر آن حضرت شرح می‌دهند که در اینجا به اختصار به نشانه‌های ظهور اشاره می‌کنیم که به سه نوع تقسیم می‌شوند:

نوع اول: نشانه‌های عمومی که از انحرافات که در کشورهای اسلامی و غیر آنها منتشر گردیده و اجتماعات بشری را آلوده می‌کند سخن می‌گوید. این علایم نشانه‌هایی نیستند که مقارن ظهور آن حضرت باشند، بلکه ممکن است دهها سال قبل از ظهور حضرتش به وجود آیند.

نوع دوم: نشانه‌هایی که سالیانی اندک قبل از ظهور حضرت اتفاق افتاده و نزدیک قیام آن بزرگواراند. اما دلیل بر خروج امام(ع) در همان سال نمی‌باشند؛ بلکه از انواع پیشگویی‌های از حوادث آینده‌اند که در قرن‌هایی پس از زمان صدور آن احادیث صورت گرفته‌اند.

نوع سوم: نشانه‌هایی از وقایعی که در همان سالی اتفاق می‌افتند که در سال ظهور حضرت مهدی(ع) یا سال قبل از ظهور رخ می‌دهد.

نوع سوم نیز خود به دو گونه منقسم است:

گونه اول: نشانه‌های غیرحتمی؛ و معنی آنها این است که آن نشانه‌ها قطعی نیستند، لذا ممکن است واقع بشوند یا واقع نشوند.

گونه دوم: نشانه‌های حتمی که قابل شک و تردید نیست و حتماً اتفاق خواهد افتاد.

مطلب دیگر آنکه این نشانه‌ها روی هم رفته برخی دارای معنی آشکارند و منظورشان واضح است و حال آنکه برخی دیگر در نهایت ابهام و اجمال و پیچیدگی می‌باشند.

اما نشانه‌های عمومی که نوع اول نشانه‌ها هستند، بسیار زیادند. نوع دوم نشانه‌های نزدیک به زمان ظهور است و نوع سوم نشانه‌هایی که در سال ظهور اتفاق می‌افتند مانند خروج پرچم هاشمی، کسوف و خسوف، زیادی باران، جنگ عالمگیر، و ظهور نشانه‌های حتمی مثل صدای آسمانی، خروج سفیانی، فرو برده شدن در بیداء، خروج یمانی، شهادت نفس زکیه بین رکن و مقام در مسجدالحرام.

یاران آن حضرت نیز سیصد و سیزده تن خواهند بود.

زمان حضرت مهدی(ع) پس از ظهور و قیامشان از درخشان‌ترین دوره‌های کره زمین پس از آفرینش آن و یا از زمان خلقت آدم(ع) است. صحیح این است که زمان حضرت مهدی(عج) را زمان نور و عصر علم بنامیم نه زمان‌هایی را که ما امروز، در آن زندگی می‌کنیم که روزگار تاریکی‌های جهل و فقر و انحراف و زشتکاری و ظلم و گمراهی است.

## ۲- علامه مجلسی

ملا محمد باقر فرزند از اجلة علمای شیعه عهد صفویه است که به سال ۱۰۳۷ هجری - قمری یک سال پیش از مرگ شاه عباس کبیر - متولد و در روز بیست و هفتم رمضان سال ۱۱۱۰ و یا



۱۱۱۱ هجری قمری وفات یافته است و در جامع عتیق اصفهانی مدفون است. وی تألیفات متجاوز از شصت مجله دارد و از آن جمله بحار الانوار فی اخبار الائمة اظهار از همه معروفتر است. این کتاب به زبان عربی نوشته شده و شامل بیست و شش جلد می باشد و متضمن اخبار و احادیث متنوع می باشد. دیگر آثار وی عبارتند از: عین الحیات مشتمل بر مواظظ راجع به ترک دنیا، مشکوة الانوار، حلیة المتقین در اخلاق و اعمال، حیوة القلوب، تحفة الزائر، جلاء العیون، مقیاس المصابیح در تعقیبات نمازهای یومیه، ربیع الاسابیح، زاد المعاد؛ حق الیقین را به زبان فارسی تحریر کرد و به علاوه بسیاری رسالات کوچک نیز از او باقی مانده اند.

بلائیس یکم

## ❁ باب یکم

# تولد فرخنده‌ی رهبر جاودان حضرت امام زمان و سرگذشت مادر ارجمند ایشان

### ۱ - کافی:

آن حضرت، که بر او درود باد، در نیمه‌ی شعبان سال دویست و پنجاه و پنج (هجری قمری) زاده شد.

### ۲ - کمال‌الدین:

این عصام از کلینی، و او از علان رازی نقل می‌کند: برخی از یاران به ما خبر دادند که به هنگام بارداری همسر ابی محمد (حضرت امام حسن عسگری ع)، امام به وی فرمود: «پسری به جهان می‌آوری که نامش محمد است و پس از من جانشینم خواهد بود.»

### ۳ - کمال‌الدین:

ابن ولید، از محمد عطار، و او از حسین بن رزق‌الله، وی نیز از موسی ابن محمد بن قاسم بن حمزه ابن (امام) موسی بن جعفر، گفت: حکیمه دخت محمد ابن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن (امام) حسین بن علی بن ابی‌طالب (ع) بر من حکایت کرد که امام (یازدهم) مرا نزد خود خواند و گفت: «عمه، امشب نزد ما افطار کن، زیرا نیمه‌ی شعبان است و خداوند تبارک و تعالی امشب حجت خود را پدیدار خواهد کرد، که حجت وی بر روی زمین است. پرسیدم که «مادرش کیست؟» فرمود: «نرجس». گفتم: «جانم به قربانت، اما نشانه‌ای در او نیست.» پاسخ داد: «همین است که به تو گفتم.» آن گاه به خانه وارد شدم، سلام کردم و نشستیم. (نرجس خاتون)



آمد، پای افرازم را درآورد و پرسید: «امشب حالت چگونه است، بانوی من؟» گفتم: «بانوی من و دودمان ما تویی!» گفته‌ام را انکار کرد و پرسید: «عمه جان، چگونه چنین چیزی ممکن است؟» به او گفتم: «دخترم، خداوند تبارک و تعالی امشب به تو فرزندی موهبت می‌کند که سرور دنیا و آخرت خواهد بود.» آزرمگین شد و نشست.

«نماز شامگاه را خواندم، افطار کردم، خفتم و برای اقامه‌ی نماز شب بیدار شدم. پس از پایان نماز دیدم که او در خواب است و نشانه‌ای از وضع حمل آشکار نیست. پس از تعقیب نماز خوابیدم؛ سپس با نگرانی بیدار شدم و او همچنان خواب بود.»

حکیمه افزود: «آن گاه به شک دچار شدم، که امام از جایی که نشسته بود بانگ برداشت: عمه، شتاب نکن که زمان آن امر نزدیک است. من سوره‌های الم سجده و یاسین را می‌خواندم که نرجس آسیمه سر بیدار شد؛ من نزد وی رفتم، نام خدا را بر زبان آوردم و پرسیدم: «چیزی احساس می‌کنی؟» گفت: «آری، عمه جان.» گفتم: «بر خود و بر قلبت چیره باش، این همان است که به تو گفته بودم.»

حکیمه می‌گوید: «آن گاه رخوت خواب مرا و حالت زایمان نرجس را فراگرفت، که با احساس تولد سرورم بیدار گشتم، پوشش را از رویش برداشتم و آن حضرت (ع) را در حالت سجود با هفت اندام سجده دیدم و او را که سراپا پاکیزه بود، در آغوش گرفتم. ابو محمد (ع) صدا زد: عمه جان، پسر من را نزد من بیار. کودک را بردم و امام دست در زیر ران‌ها و پشت او نهاد و کف پاهایش را به سینه‌ی خود چسبانید و زبان در دهانش گرداند و بر چشم و گوش و بندهای او دست کشید، سپس گفت: پسر من سخن بگو. آن گاه طفل گفت: اشهد ان لا اله الا الله، وحده لا شریک له. و اشهد ان محمدا رسول الله. بعد بر علی امیر مؤمنان (ع) و بر امامان درود فرستاد تا به نام پدرش رسید؛ پس از سخن باز ایستاد.

امام (ع) فرمود: عمه، او را نزد مادرش ببر تا بر وی سلام کند، بعد پیش من بازش گردان. نوزاد را بردم، به مادر سلام کرد، پس او را باز آوردم.

آن‌گاه امام (ع) گفت: «چون روز هفتم رسید، او را نزد من بیاور.»

حکیمه می‌گوید: «بامداد از خواب برخاستم و برای عرض سلام نزد امام (ع) رفتم، روی انداز را برداشتم و سراغ کودک را گرفتم، لیکن ندیدمش. به امام (ع) گفتم: جانم به قربانت، پس کو سرورم؟ جواب داد: «او را به همان کس سپردم که مادر موسی (ع) پسر خود را سپرده بود.»

حکیمه حکایت می‌کند: «در هفتمین روز رفتم، درود گفتم و نشستم. امام مرا گفت: «پسر من را نزد من بیاور. رفتم و طفل را پیچیده در خرقة‌ای آوردم و پدرش مانند بار اول رفتار کرد، و زبان

خود را در کام او چنان گردانید که پنداشتی به او شیر یا عسل می‌خورانند. آن گاه فرمود: فرزندم سخن بگو. و کودک گفت: «اشهد ان لا اله الا الله، سپس بر محمد و علی امیرمؤمنان و دیگر امامان - درود خداوند بر همه‌ی ایشان - تا پدرش (ع) سلام فرستاد و بعد آیه‌ی [و ما اراده کردیم که بر آن طایفه‌ی ضعیف ذلیل در آن سرزمین منت گذارده و آن‌ها را پیشوایان خلق قرار دهیم و وارث ملک و جاه فرعونیان گردانیم. و در زمین به آن‌ها قدرت و تمکین بخشیم و به چشم فرعون و هامون و لشکریانشان آنچه را که آن اندیشناک و ترسان بودند بنماییم. [۴ و ۵، قصص. ترجمه‌ی مهدی الهی قمشه‌ای.] را خواند.»

موسی (پسر جعفر، راوی ابن حدیث. م) می‌گوید: «من در این باره از عقبه، خدمتکار امام، پرسیدم و او بر راستی سخن حکیمه گواهی داد.»

#### ۴- کمال‌الدین:

جعفر بن محمد بن مسرور، از حسین بن محمد بن عامر، او هم از قول معلی ابن محمد می‌گوید: «به هنگام قتل زبیری، از امام یازدهم (ع) نقل می‌شود که: این است کیفر کسی که عنایت پروردگار به اولیاء خود را دروغ بدانند، زیرا گفته بود که مرا خواهد کشت و فرزندی از من باقی نخواهد ماند. اما توانایی خدای بزرگ را دید، که در سال دویست و پنجاه و شش (کذا در متن عربی. م) آن حضرت دارای پسری شد و او را محمد نامید.

غیبت (شیخ طوسی. م): کلینی، از حسین بن محمد، او از معلی، او از احمد بن محمد همین قول امام یازدهم را روایت می‌کند.

#### ۵- ک:

ابن عصام، از قول کلینی و او از علی بن محمد گفت: «حضرت صاحب‌الزمان (عج) در نیمه‌ی شعبان دویست و پنجاه و پنج زاده شد.»

#### ۶- ک:

ماجیلویه و عطار، از محمد عطار، از حسین بن علی نیشابوری، از ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی بن جعفر (ع) از شاری، و او از زبان نسیم و ماریه می‌گویند: «هنگامی که صاحب‌الزمان (عج) از شکم مادر جدا شد، دو زانو بر زمین فرود آمد؛ انگشت اشاره را به سوی آسمان گرفته بود؛ عطسه‌ای کرد، آنگاه فرمود: «ستایش پروردگار دو جهان را و درود خداوند بر

محمد و خاندان او. ستم‌کاران گمان می‌برند که حجت خدا نابود گشته است، اگر ما رخصت سخن گفتن می‌داشتیم، شک از میان برداشته می‌شد.»  
غیبت: همین روایت را از محمد عطار نقل می‌کند.

### ۷- ک:

ابراهیم بن محمد می‌گوید، «نسیم، خدمتکار امام حسن عسکری (ع) برای من حکایت کرد که شب بعد از ولادت صاحب‌الزمان (عج) بر او وارد شدم و نزد او عطسه کردم؛ به بنده فرمود: خداوند بر تو رحمت آورد! از این گفته شادمان شدم. آن حضرت فرمود: می‌خواهی درباره عطسه خبر خوشی به تو بدهم؟ گفتم: آری. فرمود: عطسه زینهار از مرگ است، تا سه روز.

### ۸ - غیبت:

کلینی از قول نسیم خادم می‌گوید: ده شب پس از تولد صاحب‌الزمان (عج) وارد شدم، عطسه‌ای کردم و او فرمود: «خداوند بر تو رحمت آورد؛ من شاد شدم، آن‌گاه فرمود می‌خواهی خبری خوش درباره‌ی عطسه به تو بدهم؟ عطسه سه روز در امان بودن از مرگ است.

### ۹ - ماجیلویه:

ابن متوکل و عطار، همگی، از اسحاق بن ریحاح بصری، از ابی جعفر العمری، می‌گویند: وقتی که آن بزرگوار زاده شد امام حسن عسکری (ع) فرمود ابو عمرو (یعنی عثمان بن سعید، نایب اول امام زمان. م) را احضار کنید؛ سپس رو به سوی او گردانید و دستور داد: «ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت بخر و به حساب من بین خاندان هاشم تقسیم کن.»

### ۱۰ - ماجیلویه:

از محمد عطار، او از ابوعلی خیزرانی و او از کنیز خود، که به امام عسکری (ع) اهدا کرده بود، نقل قول می‌کند که من به هنگام تولد آن بزرگ زاده (ع) حضور داشتم. نام مادر او صیقل بود و امام یازدهم (ع) داستان همسرش را برایم حکایت کرد که چگونه از امام خواسته بود مرگش را پیش از رحلت امام قرار دهد، و در دوران زندگی امام درگذشت و بر گور او سنگی است که بر آن نوشته‌اند: این جا مرقد مادر محمد است. ابوعلی می‌گوید: از این کنیز شنیدم که:  
در وقت ولادت آن سرور دیدم نوری از او پرتوافشان است که به کرانه‌ی آسمان می‌رسید و

پرنده‌گانی سپید که از آسمان فرود آمدند و بال‌هایشان را به سر و روی و دیگر اندام‌های او کشیدند و سپس پرواز کردند. این خبر را به امام (ع) دادم، لبخند زد و گفت: آنان فرشتگان آسمانی‌اند که به تهنیت او آمده‌اند و در زمان ظهورش یاران وی خواهند بود.

## ۱۱- ک:

ابن متوکل، از حمیری، او از محمد بن احمد علوی، وی از ابوغانم خدمتکار، می‌گوید: از امام یازدهم پسری وجود آمد که نامش را محمد گذاشت و روز سوم او را به یاران خود نشان داد و فرمود: پس از من سرور شما و جانشین من این است و او همان قائم است که پیوسته چشم‌ها انتظارش را می‌کشند و زمانی که زمین از زور و ستم لبریز گردد، ظهور و جهان را از عدل و داد سرشار خواهد کرد.

## ۱۲ - غیبت:

گروهی از ابی‌مفضل شیبانی، از محمد بن بحر بن سهل شیبانی نقل می‌کنند که: «بشر بن سلیمان برده‌فروش، یکی از فرزندان ابو ایوب انصاری، از یاران امام علی‌النقی و امام حسن عسکری (ع) و همسایه‌ی ایشان، می‌گفت که کافور خدمتکار پیشم آمد و به من گفت مولایم ابوالحسن علی بن محمد عسکری تو را دعوت کرده است. رفتم و نشستم و آن حضرت فرمود: ای بشر، تو انصارزاده‌ای و این پیمان‌داری در شما استوار مانده و پشت در پشت به ارث رسیده است و شما مورد اعتماد خاندان مایید و من می‌خواهم با رازی که در میان خواهم نهاد، تو را به شرفی بر پیروان خود برتری دهم. آن‌گاه دستور خریدن کاغذ داد و بر آن به طرزی خوش‌نامه‌ای به خط و زبان رومی نگاشت و مهر خویش را بر آن گذاشت و کیسه‌ی زرد رنگی درآورد که دوپست و بیست دینار در آن بود. سپس فرمود: این را بگیر به بغداد برو و بامداد فلان روز در گذرگاه فرات حاضر شو؛ آن وقت قایق‌های حامل بردگان را می‌بینی که به جانب تو روانه‌اند و دسته‌های گوناگون خریداران که نمایندگان بنی‌عباس و مشتریانی از جوانان عرب‌اند. بعد از دیدن این‌ها از دور یک تن به نام عمر بن زید برده‌فروش را زیر نظر بگیر، که کنیزی با فلان و بهمان مشخصات را به خریداران عرضه می‌کند. آن زن دو جامه‌ای ابریشمین ضخیم بر تن دارد و از گذاشته شدن به معرض فروش و لمس شدن بدنش سرپیچی می‌کند. در این هنگام از پس پرده‌ای نازک صدای زاری به زبان رومی می‌شنوی و درمی‌یابی که می‌گوید:

- حرمتم را از میان برداشتند. بعد، یکی از خریداران خواهد گفت که عفت این زن بر رغبتم به

او افزود، او را به سیصد دینار می خرم. اما آن زن به زبان عربی به وی می گوید: اگر تو در جامه‌ی سلیمان پسر داود و به شوکت او هم باشی من به تو میل ندارم، پس بر مال خود دل بسوزان! آن وقت برده‌فروش می گوید: پس من چه کنم؟ چون ناچارم تو را بفروشم. کنیزک خواهد گفت: چه عجله‌ای داری؟ گزیری نیست جز برگزیدن خریداری که دل من به او، وفای او و امین بودنش آرام پذیرد. در این زمان تو برخیز و نزد عمر بن یزید برده‌فروش برو و به او بگو:

- من از یکی از بزرگان نامه‌ای سربسته به خط و زبان رومی دارم که در آن جوانمردی، وفا، نجابت و بخشندگی خود را وصف کرده است؛ آن را به کنیز نشان بده تا از آن اخلاق صاحب نامه را دریابد و چنان چه به او مایل باشد و تو هم خشنود باشی، من وکیلیم که این دختر را از تو بخرم. بشر بن سلیمان می گوید: هر چه را سرورم ابوالحسن (ع) درباره‌ی آن کنیز فرموده بود به جای آوردم. دختر همین که به نامه نگاه انداخت سخت به گریه افتاد و به عمر بن زید گفت: مرا به نگارنده‌ی این نامه بفروش. و سوگندهای سخت خورد که اگر از فروختن من به وی خودداری کنی خودکشی خواهم کرد.

سپس بر سر بهای او آن قدر چانه زدیم تا سرانجام به همان مبلغی راضی شد که سرورم به من داده بود. دینارها را دادم و کنیز را که خندان و دل خوش بود، تحویل گرفتم و او را به اتاقی بردم که در بغداد گرفته بودم. او آرام نگرفت تا نامه‌ی سرورم را از گریبان درآورد و بر آن بوسه زد و بر چشم و چهره‌اش نهاد و بر اندام خود کشید. من گفتم:

- در شگفتم نامه‌ای را می بوسی که صاحبش را نمی شناسی!

گفت: ای بیچاره‌ی ناآگاه از جایگاه فرزندان پیامبران، گوش هوش به من دار و دل به گفته‌ی من بسپار! من ملیکه دختر یثوعا پسر قیصر، پادشاه روم هستم و مادرم از فرزندان حواریان است و نسبش به شمعون، وصی مسیح (ع) می رسد. داستان عجیبم را برایت حکایت می کنم:

- نیای من، قیصر تصمیم داشت مرا که دختری سیزده ساله بودم، به برادرزاده‌اش شوهر دهد. آن‌گاه سیصد کشیش و راهب از نسل حواریان و هفتصد تن از بزرگان و چهار هزار نفر از سرداران سپاه و فرماندهان لشکر و سران عشایر را گرد آورد و بهترین سریر مملکت را که به گوهرهای گوناگون آراسته بود، بر روی چهل پایه افراخت و برادرزاده‌اش را بر آن نشاند. صلیب‌ها نصب کردند و اسقفان را روبه‌رو ایستاند و کتاب‌های انجیل را باز کردند. در این هنگام صلیب‌ها از بالا بر زمین فرو افتاد و پایه‌های تخت به لرزه درآمد و از هم پاشید و تخت‌نشین مدهوش از سریر به زیر سرنگون شد. رنگ از رخ اسقفان پرید و سخت ترسیدند. آن‌گاه بزرگ ایشان به نیای من گفت:



- پادشاه! ما را از دیدار این حالات شوم که نشانه‌ی نابودی دین مسیحیت و مذهب سلطنتی است معاف بدار. نیای من هم این حال را به فال بد گرفت اما به اسقف‌ها گفت:  
- این پایه‌ها را کار بگذارید و صلیب‌ها را برافرازید و پسر نگون‌بخت برادرم را حاضر سازید که با این دختر ازدواج کند تا با فرخندگی این کار نحوست ادبار از شما برکنار گردد.  
چون بار دوم همان کار را انجام دادند باز حادثه‌ی پیشین روی داد. مردم پراکنده شدند و نیای من اندوهناک برخاست و به اندرونی رفت و پرده‌ها را انداختند.

همان شب در رؤیا دیدم که پنداری مسیح (ع) و شمعون و عده‌ای از حواریان در کاخ جدم گرد آمدند و در آن جامبری از نور نهادند که از بلندی به آسمان پهلو می‌زد و در آنجا کرسی بود و محمد (ص) و داماد و وصی او (علی ع) و جمعی از فرزندانش وارد شدند. آن‌گاه عیسی مسیح (ع) جلو رفت و با او معانقه کرد و محمد (ص) به او گفت:  
- ای روح خدا، من به خواستگاری ملیکه دختر شمعون وصی تو برای پسرم آمده‌ام، و با دست ابو محمد (امام حسن عسکری ع)، صاحب این نامه را نشان داد. سپس حضرت مسیح به شمعون نگریست و گفت:

- شرف به سراغت آمده است، پس با دودمان محمد (ص) وصلت کن!  
شمعون گفت: پذیرفتم.

آن وقت محمد (ص) از منبر بالا رفت و خطبه خواند و مرا به عقد ازدواج پسرش در آورد و مسیح و فرزندان محمد (ص) و حواریان گواه شدند.  
از خواب که بیدار شدم، از هراس مرگ این رؤیا را برای پدر و پدر بزرگم باز نگفتم و آن را پیوسته چون رازی در دل نگه می‌داختم، اما مهر امام (ع) چنان در سینه‌ام جای گرفته بود که از خوردن و آشامیدن باز ایستادم، تنم رنجور و روانم نزار گشت و سخت بیمار شدم. هیچ پزشکی در شهرهای روم نماند که جدم برای درمان من بر بالینم نیاورد. بعد از آن‌که نومید گردیدم به من گفت:

- نور چشمم، آیا آرزویی داری که بتوان در این جهان برآورده ساخت؟

پاسخ دادم: پدر بزرگ، اگر درهای آزادی را بر روی اسیران مسلمان که در بند تو رنج می‌کشند، باز کنی و آنان را از غل و زنجیر برهانی و بر ایشان شفقت نمایی و آزادشان گردانی، امید دارم که مسیح و مادرش تندرستی را به من باز گردانند.

او همین کار را کرد و من وانمود ساختم که اندکی بهبود یافته‌ام و کمی غذا خوردم. وی نیز شاد شد و به رعایت احوال و بزرگداشت اسیران مسلمان پرداخت.

پس از چهارده شب نیز باز در خواب دیدم که فاطمه (ع)، بانوی دو گیتی، همراه با مریم بنت عمران، و هزار تن از زنان بهشتی به دیدارم آمدند و مریم به من گفت:

- این بانو سرور زنان، مادر همسرت امام حسن عسکری (ع) است. من در دامن او آویختم و گریستم و از خودداری امام از دیدار من به وی شکوه کردم. آن سرور بانوان فرمود:

- پسرم ابا محمد به دیدنت نخواهد آمد، زیرا تو به دین ترسایانی و نسبت به دین خدا مشرکی و این خواهرم مریم دخت عمران از دین تو به دین خدا روی آورده است و اگر تو بخواهی خداوند تعالی و مسیح و مریم از تو خوشنود شوند و فرزندم به دیدنت بیاید، باید کلمه‌ی شهادتین را بر زبان آوری.

پس از آن که این واژه‌ها را بر زبان آوردم، او مرا در بر گرفت و بر سینه‌ی خود فشرد و من بهبود یافتم و او گفت اینک توقع دیدار امام (ع) را داشته باش، چون او را به سوی تو خواهم فرستاد.

- بیدار شدم، در التهاب بودم و انتظار دیدار امام را می‌کشیدم. شب بعد بود که امام (ع) را در رؤیا دیدم و به او گفتم:

محبوبم، بر من که خود را در مهر تو به نیستی کشاندم، جفا کردی.

پاسخ داد: چیزی جز شرک تو علت دیر آمدنم نبود؛ اما اکنون مسلمانی و من هر شب به دیدارت خواهم آمد، تا آن‌گاه که خداوند ما را در بر هم جمع آورد، و از آن پس تا به حال دیدارهای خود را قطع نکرده است.

بشر (ابن سلیمان. م) می‌گوید: به او گفتم چگونه اسیر شدی؟ جواب داد:

شب‌ی امام به من اطلاع داد که نیای تو در فلان روز لشکری به جنگ مسلمانان گسیل خواهد کرد. تو هم به صورتی ناشناس در پوشش خدمتکاران همراه گروهی از کنیزان، از فلان راه به آنان پیوندد. همین کار را کردم و طلایه‌داران مسلمان از وجود ما آگاه شدند و کار به این جا رسید که می‌بینی و تا کنون جز تو هیچ کس پی نبرده است که من دختر پادشاه رومم. پیرمردی هم که به عنوان غنیمت به دستش افتادم، نامم را پرسید که پنهان کردم و گفتم نرجس. او هم گفت: اسم کنیزها.

بشر می‌گوید: به او گفتم عجیب است که تو رومی هستی و زیانت عربی است! و دختر پاسخ داد:

- آری، به دلیل کوششی که جدم در تعلیم و تربیت من داشت، زنی زبان‌دان را به آموزگاری من گماشت که صبح و شامگاه می‌آمد و به من عربی می‌آموخت تا آن‌که به این زبان مسلط شدم.

بشر می‌افزاید: پس از آن‌که به اتفاق دختر به سامرا رسیدیم، دیدم که سرورم (امام علی‌النقی ع) وارد شد و از دختر پرسید:

-والایی اسلام و ذلت نصرانیت و شرف محمد(ص) و دودمانش را چگونه می‌بینی؟ و دختر جواب داد:

-ای فرزند پیامبر خدا، در امری که تو داناترین هستی، من چه بگویم؟

حضرت فرمود: می‌خواهم ده هزار دینار به تو ببخشم، یا مژده‌ی شرفی خاص بدهم، کدام را می‌خواهی؟

دختر گفت: مژده‌ی زادن پسری را به من بده.

امام فرمود: مژده‌ی زادن فرزندی را به تو می‌دهم که مالک خاور و باختر خواهد شد و پس از آنکه زمین لبریز از زور و ستم گردد، آن را از عدل و داد سرشار خواهد ساخت.

دختر پرسید: فرزند از چه کسی؟

امام فرمود: «از همان کسی که پیامبر خدا(ص) در فلان شب از فلان ماه، از بهمان سال رومی تو را به نکاح او درآورد. مسیح و وصی تو را به ازدواج چه کسی درآوردند؟»  
جواب داد: پسر شما.

امام پرسید: آیا او را می‌شناسی؟

گفت: «از آن شب که به دست سرور بانوان(ع) مسلمان گشتم، شیئی نیست که به دیدنم نیامده باشد.»

حضرت به کافور فرمود: خواهرم حکیمه را بیاور و چون حکیمه وارد شد، او را دراز مدتی در بر گرفت و سخت شادمان شد. آن‌گاه ابوالحسن(ع) گفت: ای دختری پیغمبر، او را به خانه‌ی خود ببر و فریضه‌ها و آئین‌ها را به او بیاموز، که این دختر همسر ابو محمد(ع) و مادر حضرت قائم است.

### ۱۳-ک:

محمد بن علی بن محمد بن حاتم، از احمد بن عیسی‌الوشامی، وی از احمد بن طاهر قمی، و او از ابوالحسین محمد بن یحیی شیبانی می‌گوید:

-در سال دویست و هشتاد و شش به کربلا وارد شدم و مزار امام حسین(ع) را زیارت کردم، بعد از آن به نیت مقبره‌های قریش به مدینه‌السلام (بغداد کنونی، که به کاظمین پیوسته است. م) بازگشتم. هوا گرم و آسمان درخشنده بود. از آن‌جا به آرامگاه امام کاظم(ع) رفتم و رایحه‌ی خاک

عطر آگینش را بوییدم و بر آن گریستم و چنان اشک باریدم که چشمانم چیزی را نمی دید. پس از آن که گریه ام آرام گرفت، نگاهم به سالخورده مردی افتاد، با پشت کمائی و آژنگ بر پیشانی، که به مرد همراه خود می گفت:

- برادرزاده، عمویت از آن دو بزرگوار افتخار آگاهی بر رازهای غیبی و علوم والایی را دارا شد که غیر از سلمان کسی داننده ی آن نبود. اما عمویت به اواخر عمر و پایان زندگی رسیده است و در این دیار مردی نیست که این امانت را به او بسپارد.

من به خود گفتم: «تو هرگز از رنج و سختی در پی آموختن دانش به هیچ روی دست برنداشتی و اکنون از این پیرمرد سخنی شنیدی که از دانشی بزرگ و امری سترگ نشان می دهد.»  
آن گاه پرسیدم: ای شیخ، آن دو بزرگوار کیستند؟  
پاسخ داد: دو ستاره ی پنهان در خاک سامرا.

به او گفتم: به دوستی و شرف مقام این دو بزرگوار امامت و وراثت سوگند می خورم که من خواهان دانش و خواستار آثار آنان هستم و با دل و جان و از سر ایمان بی پایان در پاسداری رازهای ایشان خواهم کوشید.

گفت: اگر راست گفتاری، آنچه از آثار نقل شده از آنان در اختیار داری، نشان بده.

پس از بررسی کتابها و ورق زدن برخی از روایت های مندرج در آنها، گفتم:

آگاه باش که من بشر بن سلیمان برده فروش از فرزندان ابو ایوب انصاری، یکی از دوستان امام علی النقی و امام حسن عسکری (ع) و همسایه ی ایشان در سامرا بودم. گفتم بزرگواری کن و برخی از چیزها که از ایشان دیده ای برای این برادرت بگو. مولایم امام علی النقی (ع) دقایقی به من آموخت و من جز به اجازه ی وی خرید و فروش نمی کردم و بدین وسیله از موارد شبهه پرهیز می نمودم، تا آن که آشنایی کامل به این کار پیدا کردم و فرق میان حلال و حرام را به خوبی دریافتم. یک شب در سامرا در خانه بودم، پاسی از شب گذشته بود که کسی در زد. شتابان در را باز کردم و کافور خدمتکار را دیدم که از سوی سرورمان ابوالحسن (ع) مرا دعوت کرد. من رخت خود را پوشیدم و رفتم و امام را دیدم که با فرزندش امام حسن عسکری و خواهرش حکیمه - از پس پرده - گفت و گو می کند. نشستیم و امام فرمود:

- ای بشر، تو از فرزندان انصاری و این دوستی در شما سستی نگرفته و پشت در پشت به ارث رسیده است و شما مورد اعتماد ما اهل بیت هستید و... این خبر تا پایان همان گونه است که شیخ (طوسی.م) روایت کرده است.

#### ۱۴ - ابن ادریس:

از پدرش، او از محمد بن اسماعیل و او از محمد بن ابراهیم کوفی، وی از محمد بن عبدالله مطهری، می‌گوید:

- پس از وفات امام حسن عسکری (ع) به قصد پرسش از حکیمه درباره‌ی حضرت حجت و اختلافی که به دلیل سرگشتگی در میان مردم پیدا شده بود، نزد او رفتم. گفت بنشین. نشستیم، آن‌گاه وی گفت:

- ای محمد، خداوند پاک و بزرگ زمین را از حجت خود، چه گویا باشد و چه خاموش، تهی نمی‌گذارد و بعد از حسن و حسین (ع)، به دلیل برتری آن دو، بر دو برادر قرار نمی‌دهد، زیرا آن دو بزرگوار در جهان بی‌همتا بودند. لیکن خداوند فرزندان حسین (ع) را بر زادگان حسن (ع) برگزید، همچنان که پسران هارون را تا روز رستخیز بر فرزندان موسی برتری داد، اگر چه هارون حجت موسی بود. بر این امت نیز از سرگشتگی ناگزیر بود تا رهروان باطل گمگشته و پیروان حق رستگار شوند. این رویداد هم بعد از رحلت ابو محمد (ع) ناگزیر بود.

پرسیدم: ای خاتون من، آیا امام حسن عسکری (ع) پسری دارد؟

لبخندی زد و گفت: اگر از امام فرزندی باز نمی‌ماند، پس چه کسی بعد از وی حجت او می‌شد؟ من که گفتم پس از حسن و حسین پیشوایی بر دو برادر قرار نمی‌گیرد.

گفتم: بانوی من، از تولد سرورمان و غیبت او سخن بگو.

گفت: «باشد، من کنیزی به نام نرجس داشتم. برادرزاده‌ام او را دید و چشم به او دوخت. وی را گفتم سرورم، اگر به او مایل گشته‌ای، نزد تو می‌فرستم.»

فرمود: نه، عمه جان. اما از این دختر در شگفت مانده‌ام. پرسیدم: از چه چیزی؟ فرمود:

- از او فرزندی بزرگوار زاده خواهد شد که خداوند عز و جل به دست وی زمین را، پس از

آن‌که لبریز از زور و ستم گشته باشد، پر از عدل و داد خواهد کرد.

پرسیدم: سرورم، پس او را برایت بفرستم؟

پاسخ داد: در این باره از پدرم اجازه بگیر.

حکیمه می‌گوید: جامه بر تن آراستم، به خانه‌ی امام (ع) رفتم، سلام کردم و نشستیم. نخست

امام (ع) به سخن درآمد و فرمود: نرجس را برای پسرم ابو محمد (ص) بفرست. گفتم که سرورم،

من به منظور کسب اجازه برای همین کار آمده‌ام. آن‌گاه امام (ع) فرمود: خجسته باد! که خداوند

تبارک و تعالی دوست دارد تو را در پاداش این امر انباز سازد و از این کار نیک تو را نیز بهره‌ای

دهد. سپس من به خانه باز آمدم و دختر را آراستم و او را به ابو محمد (ع) بخشیدم و آن دو را در

خانه‌ی خود زفاف دادم. وی چند روزی نزد من ماند و بعد همراه نرجس به خانه‌ی پدر بازگشت.

حکیمه می‌افزاید: پس از وفات امام علی‌النقی (ع)، امام حسن عسکری (ع) بر جای پدر نشست و من هم مانند گذشته، که به دیدن پدرش می‌رفتم، او را دیدار می‌کردم. روزی نرجس پیشم آمد که پای‌افزارم را درآورد و گفت:  
- ای خاتون، بگذار پای‌افزارت را درآورم.

گفتم: خاتون و سرور من تویی، به خدا نمی‌گذارم کفشم را درآوری و به من خدمت کنی. بلکه به جان و دل خدمتت را می‌کنم. امام (ع) شنید و فرمود:  
- عمه جان، خدا خیرت دهد.

تا غروب آفتاب نزد او نشستم و باکنیز گفتم و گو کردم، سپس برخاستم و گفتم جامه‌ام را بیار تا بپوشم. امام (ع) فرمود: عمه، امشب نزد ما بمان، چون امشب نوزادی به جهان می‌آید که خداوند عز و جل زمین مرده را به دست او زنده خواهد گردانید.

پرسیدم: از کدام زن، زیرا من در نرجس نشانه‌ای از زایمان نمی‌بینم.  
پاسخ داد: تنها از نرجس، نه از دیگری.

من به سراغ نرجس رفتم و شکم او را نگریدم و اثری از برآمدگی ندیدم. برگشتم و این خبر را به امام دادم. لبخندی زد و گفت: در هنگام سپیده‌دم بر تو نمایان می‌شود، درست مانند مادر موسی (ع) که شکمش برآمده نبود و تا زمان ولادت کسی آگاه نشد، زیرا فرعون در جست‌وجوی موسی فرمان شکافتن شکم زنان باردار را داده بود این هم چون موسی است.

حکیمه می‌گوید: تا سپیده‌دم از نرجس، که در کنارم خوابیده بود، چشم برنداشتم. او از این پهلو به آن پهلو نمی‌غلتید. تا آن‌که سپیده‌دم فرا رسید و من نرجس را در آغوش گرفتم و نام خدا را یاد کردم. آن‌گاه بود که امام (ع) بانگ برداشت که: «انا انزلناه فی لیلۃ القدر» را بر او بخوان.

خواندم و به او گفتم: در چه حالی؟ جواب داد امری که سرورم خبرش را به تو داده بود، آشکار گشت. من همان‌گونه که دستور داشتم، به خواندن سوره پرداختم، آن وقت جنین هم با من هم صدا شد و بر من سلام کرد. چون این را شنیدم ترسیدم، لیکن امام (ع) فرمود:

- از کار خداوند عز و جل شگفت‌زده مشو، زیرا خدای تبارک و تعالی به حکمت خویش ما را در کودکی گویا می‌سازد و در بزرگی بر روی زمین حجت قرار می‌دهد. هنوز سختم به آخر نرسیده بود که نرجس از چشم ناپدید گشت، درست مانند آن‌که میان من و او پرده‌ای بکشند. من سراسیمه به سوی امام دویدم و او فرمود: عمه، برگرد، چون او را در جای خود خواهی دید.



برگشتم و چیزی نگذشت که آن پرده از میان ما برداشته شد و در چهره‌اش نوری دیدم که چشم را خیره می‌کرد و نوزادی را در حال سجود، نشسته بر دو زانو دیدم که انگشت سبابه‌اش را به سوی آسمان گرفته بود و می‌گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی رسول الله و ان ابی امیر المؤمنین». آن‌گاه امامان را یک‌ایک بر شمرده تا به خودش رسید، سپس گفت: «ای خدای من، وعده‌ات را به جای آور و امر را بر من تمام کن و گام‌های مرا استوار ساز و به دست من زمین را از عدل و داد سرشار بفرما.»

آن وقت امام (ع) به سخن در آمد و فرمود: عمه جان، کودک را بگیر و بیاور. او را در بر گرفتم و نزد پدرش بردم و کودک بر پدر خود سلام کرد و امام وی را، که پرنده‌گانی گرد سرش پرواز می‌کردند، در بغل گرفت و به یکی از مرغان فرمود: او را ببر و نگهداری کن و هر چهل روز یک بار نزد ما بیاور. آن مرغ او را گرفت و به آسمان پر کشید و دیگر پرنده‌گان هم به دنبالش پرواز کردند و شنیدم که امام (ع) می‌فرماید: تو را به همان کس می‌سپارم که مادر موسی پسرش را به او سپرد. نرجس گریه کرد و حضرت به او گفت: آرام بگیر که شیر نوشیدن جز از پستان تو بر او ممنوع است و نزد تو باز خواهد آمد، همان‌گونه که موسی پیش مادرش بازگشت، و چنین است قول خدای عز و جل، که: «او را به مادرش باز گردانیم تا دیدگانش روشن گردد و اندوهگین نباشد.» (آیه‌ی ۱۲، قصص).

حکیمه می‌گوید: پرسیدم که این پرنده چیست؟ پاسخ داد: «روح‌القدس، نگهبان و پیروز گرداننده و استوار دارنده و آموزگار امامان است.»  
حکیمه می‌گوید: پس از چهل روز کودک را آوردند و به برادرزاده‌ام دادند. امام (ع) مرا فرا خواند و من طفلی را دیدم که در کنار او راه می‌رود. پرسیدم: سرورم این بچه‌ی دو ساله کیست؟ لبخند زد و فرمود:

— فرزندان پیغمبران و اوصیاء، که خود پیشوا باشند، به خلاف دیگران رشد می‌کنند و خردسالان ما در یک ماهگی مانند یک سالگان دیگرند و کودکان ما در شکم مادر سخن می‌گویند و قرآن می‌خوانند و پروردگار خود را بندگی می‌کنند و در شیرخوارگی فرشتگان [هر] روز و [هر] شب پرواز می‌کنند و بر آنان فرود می‌آیند.

من (حکیمه.م) هر چهل روز یک بار آن کودک را می‌دیدم، تا آن‌که چند روز پیش از وفات امام (ع)، او را به صورت مردی دیدم، اما نشناختم و از امام پرسیدم: این مرد کی است که دستور می‌دهی در کنارش بنشینم؟ پاسخ داد: پسر نرجس و جانشین من است، که به زودی از میان شما خواهم رفت. پس به او گوش فرا دهید و فرمانبردارش باشید.

پس از اند روزی امام درگذشت و، همچنین که می‌بینی، مردم چند دسته شدند و به یزدان سوگند که من هر روز و هر شب او را می‌بینم و از آن چه شما درباره‌اش می‌پرسید مرا آگاه می‌سازد و به خدا که هر گاه بخواهم پرستی کنم او آن چیز را می‌داند و پیشاپیش پاسخ می‌دهد و آمدن تو را نیز به من گفته و دستور داده است که از حقیقت آگاهت گردانم.

محمد بن عبدالله می‌گوید: به خدا قسم حکیمه مرا از چیزهایی مطلع کرد که جز خدای عز و جل کسی نمی‌داند. از این رو دانستم که حکیمه راست و درست می‌گوید و ایزد دانا و توانا امام(ع) را بر چیزهایی آگاهی داده است که تنابنده‌ای از آفریدگانش نمی‌داند.

### ۱۵-ک:

طالقانی، از حسن بن علی بن زکریا، از محمد بن خلیلان، او از پدرش و جدش، وی از غیاث بن اسد، نقل می‌کند: حضرت مهدی، که درود خدا بر او بادا، روز آدینه زاده شد و مادرش ریحانه بود، که او را نرجس، صقیل و سوسن می‌خواندند. وی را از آن روی که باردار شد، صقیل نامیدند. تاریخ تولد حضرت هشتمین شب ماه شعبان سال دویست و پنجاه و شش، و عثمان ابن سعید وکیل او بود و پس از مرگ عثمان، پسرش، ابوجعفر بن عثمان وصی پدر شد و ابوجعفر هم ابوالقاسم حسین روح (نویختی.م) و ابوالقاسم، ابوالحسن علی بن محمد سمري (یا سیمری.م) را، که خداوند از ایشان خشنود بادا، وصی خویش قرار داده به هنگام درگذشت سمري، از او خواستند تا جانشین خود را تعیین کند، لیکن وی گفت: این کار با خداست. چنین بود که با وفات سمري دوران غیبت تامه (غیبت کبری.م) فرا رسید.

توضیح مترجم: در مجلد سیزدهم بحارالانوار، به تصحیح آقایان بهبودی و میانجی، از انتشارات کتابچی - تهران، که ماخذ این ترجمه است، در صفحه‌ی ۱۵، از چاپ چهارم، زمستان ۱۳۷۱، درباره‌ی کلمه‌ی «صقیل» آمده است که مادر حضرت امام زمان(عج) را از آن جا که «به سبب حمل» آن عنصر نورانی، رخساری روشن و تابناک داشت، «صقیل» نامیدند، چنان که می‌گویند صقل السیف، یعنی شمشیر - یا چیز دیگر - را جلا داد و آن چیز «صقیل» است. لیکن دور نیست که عبارت «به سبب حمل»، تصحیف «به سبب جمال» باشد، یعنی مادر حضرت امام زمان را به خاطر زیبایی وی «صقیل» یعنی تابناک و جلا داده خوانده باشند.

### ۱۶-ک:

علی بن حسن بن فرج، از قول محمد بن حسن کرخی می‌گوید: از ابو هارون، یکی از یاران

ما، شنیدم که می‌گفت من صاحب‌الزمان (ع) را دیدم و زادروز او آدینه‌ی سال دویست و پنجاه و شش بود.

### ۱۷-ک:

ابن متوکل، از حمیری، وی هم از قول محمد بن ابراهیم کوفی می‌گوید: حضرت امام حسن عسکری برایم (پاره‌ای گوسفند) ذبح شده فرستاد و فرمود که این از نذری (در اصل عقیقه‌م) پسر محمد است.

### ۱۸-ماجیلویه:

از محمد بن عطار، از حسن بن علی نیشابوری، از حسن بن منذر، از حمزه بن ابوالفتح، می‌گوید: روزی نزد من آمدند و گفتند مژده باد! در خانه‌ی امام فرزندی زاده شد، که دستور داد نهان داشته شود. پرسیدم که نامش چیست؟ گفت: نامش را «محمد» گذاشتند و «جعفر» کنیه‌اش دادند.

### ۱۹-ک:

طالقانی، از حسن بن علی بن زکریا، از محمد خلیلان، وی از پدرش و پدر بزرگش، او نیز از قول غیاث بن اسد می‌گوید: از محمد بن عثمان العمری شنیدم که چون حضرت مهدی، که درود خدا بر او بادا، زاده شد، از تارکش پرتوی به آسمان تابید؛ آن‌گاه حضرت جبین سجده بر درگاه پروردگارش بر خاک نهاد، سپس سر برداشت و فرمود: «اشهد ان لا اله الا هو و الملائکه و اولوالعلم قائما بالقسط، لا اله الا هو العزيز الحكيم. ان الدين عند الله الاسلام.» (گواهی می‌دهم که به جز او خدایی نیست و فرشتگان و دارندگان علم به عدل و داد استوارانند. غیر از خداوند توانای دانا خدایی نیست و دین در نزد خدا دین اسلام است و بس.) و تاریخ ولادتش شب آدینه بود.

### ۲۰-ک:

به همین مطلب از محمد بن عثمان العمری استناد می‌جوید، که گفت: آن بزرگوار ختنه شده به جهان آمد و از حکیمه شنیدم که از مادر حضرت خون زایمان دیده نشد، چون وضع مادران امامان چنین است.

۲۱-ک:

ابوالعباس احمد بن عبدالله بن مهران، از احمد بن ابوالحسن بن اسحاق قمی می‌گوید: پس از ولادت آن بزرگوار، از سرورمان امام حسن عسکری (ع) برای نیای من احمد بن اسحاق نامه‌ای رسید که در آن به خط خود نوشته بود: «آن مولود به دنیا آمد، اما این راز نزد تو پوشیده و از همه‌ی مردم پنهان بماند؛ ما هم آن را جز نزدیکان و دوستان ولایت بر کسی آشکار نمی‌کنیم. به تو خبر دادیم تا خداوند تو را شاد کند، همچنان که ما را شادمان گردانید. والسلام.»

۲۲-ک:

ابن ولید، از عبدالله بن عباس علوی، از حسن بن حسین علوی، می‌گوید: در سامرا بر امام حسن عسکری (ع) وارد شدم تا تولد پسرش، حضرت قائم را شاد باش گویم. غیبت: ابن ابی جید، این روایت را از ابن ولید نقل می‌کند.

۲۳-ک:

علی بن محمد بن حباب، از ابوالادیان از عقید خدمتکار، و ابو محمد ابن خیرویه بصری و حاجز الوشاء همگی، از عقید نقل قول می‌کنند و ابوسهل بن نوبخت از قول عقید می‌گوید: حضرت ولی الله، حجت ابن حسن ابن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابوطالب، که درود خدا بر همه‌ی ایشان باد، در شب آدینه‌ی ماه رمضان سال دویست و پنجاه و چهار هجری زاده و به او کنیه‌ی ابوالقاسم و یا ابو جعفر و لقب مهدی داده شد، و آن حضرت حجت خدا بر روی زمین است. اما درباره‌ی ولادت وی در میان مردم اختلاف پیدا شده، برخی به اقرارند و بعضی به انکار و گروهی نقل این خبر را منع و جمعی پیوسته آن را ذکر می‌نمایند، و خداوند داناتر است.

۲۴ - غیبت:

گروهی از تلعبیری، از احمد بن علی، از محمد بن علی، از حنظله بن زکریا، نقل می‌کنند که از قول فردی مورد اعتماد، می‌گوید: عبدالله عباس علوی، که راست‌ترین سخنان را از وی شنیده‌ام و در بسیاری از چیزها با حسن بن حسین علوی اختلاف داشت، برایم حکایت کرد که: در سامرا به خانه‌ی امام حسن عسکری (ع) وارد شدم و ولادت صاحب‌الزمان (عج) را شاد باش گفتم.

## ۲۵ - غیبت:

ابن ابوجید، از ابن ولید، از صفار، از (محمد) ابن عبدالله مطهری، از حکیمه بنت محمد بن علی الرضا، می‌گوید: در نیمه‌ی شعبان سال دویست و پنجاه و پنج، امام حسن عسکری (ع) پیام فرستاد و فرمود:

عمه جان، امشب نزد من افطار کن. چون خدای عز و جل تو را به ولادت ولی و حجت خود بر آفریدگان خود، پس از من، شادمان خواهد کرد.

به من شادی بزرگی دست داد، لباسم را پوشیدم و همان ساعت به حضور امام (ع) رسیدم، که در حیاط خانه‌اش نشسته بود و کنیزان گردش را فرا گرفته.

گفتم: فدایت شوم، جانشینت از چه کسی است؟ فرمود از «سوسن». من به پیرامون نگاه کردم و در هیچ کنیزی جز سوسن نشانه‌ی آبستنی ندیدم. نماز عصر و شام را خواندم و با سوسن افطار کردم و با هم در یک اتاق خوابیدیم. من به خوابی سبک رفتم، بعد بیدار شدم و به چیزی که امام درباره ولی‌الله (ع) وعده داده بود اندیشیدم. زودتر از هنگام هر شب برخاستم و نماز شب را می‌گزاردم که سوسن بیدار شد و برای گرفتن دست نماز بیرون رفت؛ بعد برگشت و به نماز ایستاد. در دل من گذشت که سپیده‌دم نزدیک است و شک از وعده‌ی امام (ع) به دلم راه یافت، که او از اتاق خود خطاب به من فرمود: شک مکن، که زمان آن امر، به خواست خدا، هم اکنون است.

من از آن‌چه در دلم گذشته بود، از امام (ع) شرمنده شدم و خجالت‌زده به اتاق بازگشتم. سوسن نمازش را تمام کرده بود و شتابان بیرون می‌آمد. دم در با او رویارو شدم و گفتم: پدر و مادرم به قربانت، آیا چیزی احساس می‌کنی؟ سوسن جواب داد: آری عمه جان، چیز دشواری را حس می‌کنم. به او گفتم: انشالله ترسی ندارد؛ آن وقت بالشی برداشتم و در وسط اتاق گذاشتم و سوسن را روی آن نشانیدم و خود در جایی نشستم که ماما برای گرفتن بچه می‌نشیند.

او دستم را گرفت و به سختی فشرد. می‌نالید و اشهد می‌گفت. من به پایین نگاه کردم و ولی خدا را، که درود پروردگار بر او بادا، بر زمین در حال سجود دیدم. شانه‌های او را، که از هر گونه آلودگی پاک بود، گرفتم و بلند کردم و در دامن خود گذاشتم. امام صدا زد که عمه، بیا و پسر را بیاور! بچه را بردم و به دست او سپردم. آن حضرت زبان در دهان و گوش او گردانید و بعد در بازوی چپ خود قرار داد و به این ترتیب ولی خدا (عج) را نشانید و سپس دست بر سرش کشید و به او فرمود: پسر، به نیروی یزدان سخن بگو.

آن‌گاه حضرت حجت‌الله (عج) از شیطان به خداوند پناه جست و به زبان آمد.

(آیات ۴ و ۵ سوره‌ی قصص، که ترجمه‌ی آن پیش از این آمده‌م) و بر پیامبر خدا و علی، امیر مؤمنان، و یکایک امامان، تا پدرش (ع) درود فرستاد.

امام حسن عسکری (ع) بچه را به من داد و فرمود: عمه، او را به مادرش بده تا چشمانش فروغ گیرد و اندوهگین نشود و بداند که وعده‌ی خدا حقیقت دارد، اما بیشتر مردم در نمی‌یابند. من نوزاد را به مادرش سپردم. بامداد راستین دمیده بود و من نماز و تعقیبات آن را به جای آوردم تا آفتاب برآمد، آن‌گاه امام (ع) را بدرود گفتم و به خانه‌ی خود بازگشتم. سه روز بعد به شوق دیدار ولی خدا (ع) به خانه‌ی آنان رفتم و اول به اتاقی سر زدم که سوسن در آن بود، اما نه نشانه‌ای دیدم و نه چیزی شنیدم، از پرسیدن هم اکراه داشتم. بعد نزد امام (ع) رفتم، لیکن از پرسش شرم می‌کردم. آن وقت حضرت فرمود: عمه جان، او در پناه و پوشش خداوند است تا هنگامی که پروردگار بخواهد و پس از آن‌که من ناپدید گردم و درگذرم، چون اختلاف میان پیروان ما را دیدی، از میان آنان افراد مورد اعتماد را (از وجود امام زمان ع.ج.م) آگاه کن. اما این راز نزد تو و ایشان پوشیده بماند، زیرا خداوند حجت خود را از دید مردم نهان و از چشم بندگان پنهان می‌دارد و تنابنده‌ای او را نخواهد دید تا هنگامی که جبرئیل اسبش را به او تقدیم کند و خواست خداوند برآورده گردد.

## ۲۶ - غیبت:

احمد بن علی، از محمد بن علی، از علی بن سمیع بن بنان، از محمد بن علی بن ابوالداری، از احمد بن محمد، از احمد بن عبدالله، از احمد بن روح اهوازی، از محمد بن ابراهیم، از حکیمه، این حدیث را به همین مضمون نقل می‌کند، با این تفاوت که از قول حکیمه می‌گوید: در نیمه‌ی ماه رمضان (کذا در ماخذ این ترجمه‌م) سال دویست و پنجاه و پنج به خانه‌ی امام حسن عسکری (ع) فرا خوانده شدم و به او گفتم: ای فرزند پیغمبر خدا، مادرش کیست؟ فرمود: نرجس. روز سوم اشتیاقم به دیدن ولی خدا (ع) شدت گرفت. به خانه‌ی آنان شتافتم و نخست به اتاقی رفتم که آن کنیز در آن‌جا به حالت زنان تازه زانو نشسته و رخت زرد رنگ پوشیده و سرش را بسته بود. سلام کردم و به سویی از اتاق روی آوردم که گهواره‌ای بود و بر آن پارچه‌هایی سبز رنگ. به سراغ گهواره رفتم و پارچه را برداشتم. حضرت حجت‌الله را دیدم که قنطاق نشده بر پشت خوابیده بود. چشم باز کرد، لبخند زد و با انگشتش مرا خواست. او را بر گرفتم و به دهانم نزدیک کردم تا ببوسمش. آن وقت بویی به مشام من رسید که نیکوتر از آن نبویده‌ام. امام حسن عسکری (ع) به من فرمود: عمه، پسر مرا پیشم بیاور. بردم و امام فرمود:



پسرم، سخن بگو.

از قول حکیمه حدیث چنین دنبال می‌شود که امام می‌فرماید: «پسرم، تو را به همان کسی می‌سپارم که مادر موسی فرزندش را سپرد. در پناه و پوشش و کنار خدا باش.» و می‌افزاید: «عمه، او را به مادرش بازگردان و خبر تولد این نوزاد را پنهان نگهدار و به هیچ کس مگو تا هنگام آن برسد.» سپس کودک را به مادرش باز آوردم و بدرود گفتم... و این حدیث تا پایان یاد می‌شود.

### ۲۷ - غیبت:

احمد بن علی، از محمد بن علی، از قول حنظله بن زکریا، می‌گوید: مردی مورد اعتماد، از محمد بن علی بن بلال، همین را از حکیمه بازگو می‌کند و در روایتی دیگر، از قول گروهی از پیروان قوم نقل می‌شود که حکیمه این حدیث را گفت و یادآور شد که شب ولادت، نیمه‌ی شعبان و مادر آن حضرت نرجس بود و این حدیث از قول وی چنین دنبال می‌شود که من تولد سرورم را احساس کردم و صدای امام (ع) را شنیدم که می‌فرمود: عمه، پسرم را نزد من بیاور. من روی انداز را برداشتم و او را در حال سجود بر زمین دیدم و بر دست راستش نوشته شده بود: «جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا». او را در آغوش گرفتم و دیدم که پاکیزه است. نوزاد را در پارچه‌ای پیچیدم و نزد امام (ع) بردم و این حدیث قول حضرت حجت (ع) را باز می‌گوید: «گواهی می‌دهم که جز پروردگار یکتا خدایی نیست و محمد فرستاده‌ی خداست و علی امیر بحق مؤمنان است.» سپس سروران پیشوایان را بر شمرده تا به خود رسید و برای دوستان خویش دعای گشایش کار خواند و از سخن باز ایستاد. آن وقت میان من و امام حسن عسکری (ع) پرده‌ای آویخته شد و من سرورم را ندیدم و به امام گفتم: مولای من، پس کو سرورم؟ امام فرمود: آن کس که از تو و من بحق‌تر است، او را گرفت. بعد، تمامی این حدیث را یاد می‌کند و می‌افزاید:

روز چهلم بود که بر امام (ع) وارد شدم و دیدم که حضرت صاحب‌الزمان (عج) در خانه راه می‌رود و زیباتر از رخسار و شیواتر از گفتار او ندیده‌ام. آن‌گاه امام فرمود: این کودک نزد خداوند عز و جل عزیز است. گفتم، آن‌چه باید، در وی می‌بینم، حال آن‌که چهل روزه بیش نیست. لبخند زد و فرمود: «مگر نمی‌دانی که ما پیشوایان در یک روز به اندازه‌ی یک سال دیگران رشد می‌کنیم؟» برخاستم و بر سر آن حضرت بوسه زدم و باز گفتم. بعداً که باز آمدم، او را ندیدم و جویای حالش شدم و از امام پرسیدم که چه شد؟ حضرت پاسخ داد: «عمه جان، او را به همان

کس سپردم که مادر موسی فرزندش را سپرد.»

### ۲۸ - غیبت:

احمد بن علی، از محمد بن علی، از حنظله بن زکریا نقل می‌کند: احمد بن بلال بن داود کاتب - که در محل به دشمنی با دودمان پیشوایان شیعه شناخته شده بود، و آن را آشکار می‌نمود و پنهان نمی‌داشت، و با من دوست می‌بود و چنان که خوی مردم عراق است، دوستی خویش را هویدا می‌نمود - هر بار که مرا می‌دید، به من می‌گفت: خبری دارم که خوشحالت خواهد کرد، اما نخواهم گفت، من هم نشنیده می‌گرفتم. تا آن‌که روزی در جایی خلوت با هم بودیم و من از او خواستم آن خبر را بگوید. گفت که خانه‌ی ما در سامرا روی خانه‌ی ابن رضا، (یعنی امام حسن عسکری، ع) بود و من دراز مدتی در قزوین و جاهای دیگر بودم. بعدها که به سامرا برگشتم، همه‌ی کسان و خویشانم مرده بودند، به جز پیرزنی که مرا بزرگ کرده بود و دخترش هم با او زندگی می‌کرد. این پیرزن دارای سرشتی خویشان‌دار و از دروغ بیزار بود. همچنین، زنان بازمانده که با ما دوستی داشتند، در آن خانه بودند. من چند روزی نزد آنان به سر بردم، سپس عزم رفتن کردم. پیرزن گفت: چرا در بازگشتن شتاب می‌کنی، در حالی که مدت درازی این جا نبودی؟ اگر پیش ما بمانی خوشحال می‌شویم. با تمسخر گفتم که می‌خواهم به کربلا بروم - چون نیمه‌ی شعبان یا روز عرفه بود و مردم راهی می‌شدند - پیرزن گفت: پسر، خدا تو را از چیزی که برای خوار کردن، یا ریشخند گفتمی ببخشاید، اکنون چیزی را که دو سال بعد از سفر تو دیدم برایت می‌گویم:

- در همین خانه، نزدیک دالان با دخترم خوابیده، اما بیدار بودم که مردی خوش چهره، خوش جامه و خوش بوی وارد شد و گفت: «فلانی، اینک کسی می‌آید و تو را به خانه‌ی همسایه دعوت می‌کند. از همراهی با او مترس و خودداری مکن.»

هراسیدم و دخترم را صدا زدم و پرسیدم که آیا متوجه آمدن کسی به خانه شدی؟ جواب منفی داد. خدا را یاد کردم و خوابیدم. آن وقت مردی درست به همان قیافه وارد شد و همان چیزها را گفت. ترسیدم، باز از دخترم پرسیدم و همان جواب را شنیدم. خدا را یاد کردم و دیگر نترسیدم و خوابیدم. بار سوم آن مرد آمد و گفت: «فلانی، کسی برای دعوت از تو می‌آید، در را باز کن و همراهش برو.»

صدای کوبش در را شنیدم، برخاستم، در را باز کردم و پرسیدم: کی است؟  
جواب آمد، که باز کن و مترس. صدا را شناختم و در را باز کردم. خادمی بود که سربندی با

خود داشت و گفت همسایه‌ای برای کاری به تو نیاز دارد. بیا و سرت را بپوشان. مرا به درون خانه‌ای برد که می‌شناختم. پرده‌ای اتاق را دو نیمه می‌کرد و مردی در کنار پرده نشسته بود. خدمتکار یک طرف پرده را بالا زد و من داخل شدم و زنی را دیدم که درد زایمان داشت و زنی دیگر پشت او نشسته، به زایمان کمک می‌کرد. این زن به من گفت: در این وضع به ما کمک می‌کنی؟ من به کارهایی که در این مواقع باید کرد، دست زدم و دیری نگذشت که پسری متولد شد و من او را در دست گرفتم و داد زدم که پسر است، پسر است. بعد سرم را به آن طرف پرده بردم تا به مردی که نشسته بود، مژده بدهم. او به من گفت: بانگ برمیاری. رویم را به سوی نوزاد گرداندم، اما او را در دست خود ندیدم. زنی که آنجا نشسته بود، دستور داد که هیچ نگوا!

آن‌گاه، همان خدمتکار دستم را گرفت، سرم را پوشاند، مرا از اتاق بیرون برد و به خانه‌ی خودم رساند و کیسه‌ای به من داد و گفت: هر چه را که دیدی به هیچ کس نگو.

من به خانه وارد شدم به آن اتاق و بستر خود رفتم. دخترم همچنان در خواب بود. بیدارش کردم و از او پرسیدم: آیا از بیرون رفتن و برگشتن من آگاه شدی؟ گفت: نه، همان دم کیسه را باز کردم و ده دینار در آن دیدم.

اما تاکنون این موضوع را به هیچ کس نگفتم، تا تو آن سخنان ریشخندآمیز را بر زبان آوردی. من از سر دل‌سوزی به تو این را گفتم، چون آن دودمان نزد خدای عز و جل جایگاه و پایگاه والایی دارند.

من از گفته‌ی او در شگفت شدم و به تمسخر و خنده پرداختم و تاریخ واقعه را نپرسیدم. لیکن به یقین می‌دانم که در سال دویست و پنجاه و اند رفته و در زمانی که پیرزن این خبر را به من داد، یعنی در سال ۲۸۱، به دوران وزارت عبیدالله بن سلمان، به سامرا بازگشته بودم. حنظله می‌گوید: من نیز ابوالفرج مظفر بن احمد را دعوت کردم تا این خبر را بشنود.

## ۲۹ - غیبت:

روایت می‌کند که یکی از خواهران ابوالحسن (امام علی‌النقی ع.م) کنیزکی داشت، که صاحبش او را نرجس نامیده بود. این کنیز بزرگ شد و امام حسن عسکری (ع) آمد و با شگفتی او را نگریست. عمه‌ی امام پرسید: سرورم، آیا خواهان او هستی؟ امام به وی نگاه کرد و پاسخ داد: من جز به شگفتی او را نگاه نکردم، زیرا فرزندی از او زاده خواهد شد که در نزد خدا عزیز است.

آن‌گاه به او دستور داد که از امام علی‌النقی (ع) اجازه بگیرد و عمه‌اش نیز همین کار را کرد.

۳۰ - غیبت:

علان (رازی.م) از منابع خود روایت می‌کند که آن بزرگوار در سال دویست و پنجاه و شش، دو سال پس از وفات امام علی النقی (ع)، زاده شد.

۳۱ - غیبت:

محمد بن علی شلمغانی در کتاب «اوصیاء» روایت می‌کند که حمزه بن نصر، غلام امام علی النقی (ع)، از پدر خود برایم نقل کرد که چون آن بزرگوار متولد شد، اهل خانه را مژده دادند و هر روز دستور خرید گوشت با استخوان مغزدار می‌دادند و می‌گفتند که برای سرور کوچک ماست.

۳۲ - غیبت:

شلمغانی می‌گوید: مردی مورد اعتماد برایم از ابراهیم بن ادریس نقل قول کرد که آقایم امام علی النقی (ع) بره‌ای برایم فرستاد و پیام داد که این را برای فرزندم، فلانی، عقیقه کن، خودت بخور و به خانواده‌ات بچشان.

چنین کردم و بعد که امام (ع) را دیدم، به من فرمود: «نوزاد ما فوت شد.» بعداً، دو بره برایم فرستاد و نوشت: «به نام خداوند بخشاینده‌ی مهربان. این دو بره را برای سرورت عقیقه و خود نوش جان کن و به برادرانت نیز بخوران.» چنین کردم و پس از آن به دیدنش رفتم، اما به من چیزی نگفت!

۳۳ - نعمانی:

محمد بن همام، از جعفر بن محمد بن مالک و حمیری، با هم، از ابن ابوالخطّاب، و محمد بن عیسی و عبدالله بن عامر، همگی، از ابن ابی نجران، از خشّاب، از معروف بن خر بود، از امام محمد باقر (ع):

«از پیامبر خدا (ص) شنیدم که دودمان من در میان این امت به ستارگان آسمان مانده‌اند، که چون ستاره‌ای ناپدید گردد، اختری دیگر برمی‌آید، تا ستاره‌ای برآید که دستان خود را به سویش دراز کنید و به انگشت بنمایید. پس فرشته‌ی مرگ می‌آید و با وی می‌رود. شما سرگشته باقی می‌مانید و نوادگان عبدالمطلب نیز چنین خواهند بود، تا هنگامی که خداوند ستاره‌ی شما را بدماند، آن‌گاه او را بستایید و پذیرا گردید.»

### ۳۴ - نجوم:

یکی از یاران ما، در کتاب اوصیاء، که کتابی است مورد اعتماد، روایت حسن بن جعفر صیمری را که مؤلفش علی بن محمد بن زیاد صیمری است - و با امام هادی و امام عسکری (ع) نامه‌نگاری داشت، و بسیار مورد اعتماد است - چنین یادآور می‌شود:

ابو جعفر قمی، برادرزاده‌ی احمد بن اسحاق بن مصقله، به من گفت که اخترشناسی یهودی در قم بود که در علم حساب به مهارت شناخته می‌شد. احمد بن اسحاق او را فرا خواند و به وی گفت: در فلان و بهمان وقت، نوزادی به جهان آمد. ستاره‌اش را ببین و سرنوشتش را پیش‌بینی کن. مرد یهودی چنین کرد و به احمد بن اسحاق گفت:

نمی‌بینم ستارگانی که در آن‌ها می‌نگرم بر این امر راهنما باشند که این نوزاد از تو باشد؛ و جز پیامبران و جانشینان ایشان مانند این کودک در جهان نیست. آنچه می‌بینم، دلیل بر آن است که او مالک خاور و باختر و خشکی و دریا و کوهسار خواهد شد، تا هنگامی که در روی زمین هیچ کس نمی‌ماند که به دین او در نیاید و ولایتش را نپذیرد.

### ۳۵ - کشف:

شیخ کمال الدین بن طلحه می‌گوید: حضرت حجت بن حسن (ع) در بیست و سوم رمضان دویست و پنجاه و پنج در سامرا زاده شد. پدرش ابو محمد (امام حسن عسکری ع) و مادرش اُم ولد، موسوم به «صقیل» و حکیمه بود و غیر از این هم گفته‌اند. کنیه‌اش «ابوالقاسم» و لقبش «حجت» و «خلف صالح» و «مُتَنظَر» است.

### ۳۶ - ارشاد:

تاریخ تولد آن بزرگوار نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج و مادرش اُم ولد بود، که او را نرجس می‌خواندند. در زمان وفات پدر، پنج ساله بود و خداوند به او حکمت و فصل الخطاب موهبت کرد و او را نشانه‌ی دو جهان ساخت و به او حکمت عطا فرمود، همچنان که یحیی را در کودکی موهبت کرده بود و او را پیشوا قرار داد، همان‌گونه که عیسی بن مریم را در گهواره پیغمبر نمود. پیش از قیام دو غیبت دارد، که یکی از آن‌ها درازتر از دیگری است. در این باره خبر آمده است، که غیبت کوتاه‌تر (غیبت صغری م) از وقت ولادت است تا زمانی که رشته‌ی ارتباط میان وی و پیروانش، به سبب درگذشت فرستادگان او گسسته شود، اما غیبت دیرپا (غیبت کبری م) پس از نخستین غیبت است و در پایان با شمشیر قیام خواهد کرد.

۳۷- کشف:

ابن خشاب می‌گوید: ابوالقاسم طاهر بن هارون بن موسی علوی، از پدرش و جدش، برایم حکایت کرد که آقایم امام جعفر صادق فرمود:

- خلف صالح از پسر من است، «مهدی» هم اوست، نامش محمد و کنیه‌اش ابوالقاسم و در آخر زمان خروج خواهد کرد. ابوبکر دارع به ما گفت که مادر او «صقیل» است. در روایتی دیگر مادرش «حکیمه» است و در سومی او را نرجس می‌گویند، در ضمن، وی را «سوسن» نیز گفته‌اند. خدا به این امر داناتر است.

او را کنیه‌ی ابوالقاسم و دارای دو نام است: «خلف» و «محمد». در پایان زمان ظهور می‌کند و بر فراز سرش ابری است که او را از آفتاب سایبان می‌شود و همراه او حرکت می‌کند و به بانگی رسا، ندا می‌دهد که این است مهدی.

محمد بن موسی طوسی به من گفت: ابو مسکین از قول یک تاریخ‌شناس به من گفت که مادر آن حضرت را حکیمه می‌خواندند.

من (مؤلف کتاب.م) خبرهایی نیز دارم درباره‌ی کسانی که آن حضرت را دیده‌اند. ابن خلکان در تاریخ خود می‌نویسد: او به باور شیعه‌ی امامیه دوازدهمین پیشوا و معروف به «حجت» است و به گمان شیعه او «مُتَنَطَّر» و «قائم» و «مهدی» و در نزد ایشان «صاحب سرداب» است و گفته‌هایشان در این باره بسیار است و چشم به راه ظهورش در آخر زمان از آن سرداب در سامره‌اند. تولدش روز آدینه‌ی نیمه‌ی شعبان سال دویست و پنجاه و پنج است و به هنگام درگذشت پدرش پنج ساله بود. نام مادرش «خمط» است، و نرجس هم می‌گویند. شیعیان می‌گویند که او در خانه‌ی پدرش به سرداب وارد شد و مادرش او را تماشا می‌کرد؛ و اما دیگر از آن جا بیرون نیامد. این واقعه در سال دویست و شصت و شش روی داد (و نه ساله بود. ابن ازرق در تاریخ میافارقین می‌نویسد که آن حجت (عج) در نهم ماه ربیع الاول سال دویست و پنجاه و هشت زاده شد.) هشتم شعبان سال پنجاه و شش هم گفته‌اند، که درست‌ترین قول همین است. و می‌گویند وقتی که به سرداب پا گذاشت چهار ساله بود؛ پنج ساله هم گفته‌اند، و همچنین می‌گویند او در سال دویست و هفتاد و پنج، در [هفت] ده سالگی به سرداب داخل شده و خدا داناتر است.

من (مؤلف کتاب.م) در یکی از نوشته‌های دوستان چنین دیدم:

هارون بن مسلم، از سعدان بصری و محمد بن احمد بغدادی و احمد بن اسحاق و سهل بن زیاد آدمی و عبدالله بن جعفر، از عده‌ای سالخوردان و اشخاص مورد اعتماد، از سرورمان امام



علی‌النقی و امام حسن عسکری (ع) روایت می‌کند:

- هر گاه خدای عز و جل بخواهد امامی بیافریند، چکه‌ای از آب بهشت را از پاره ابری فرو می‌چکاند. آن قطره بر میوه‌ای از میوه‌های بهشتی می‌چکد، که آن را در دم می‌خورد. آن‌گاه در آن جای می‌گزیند و چهل روز که بر وی گذشت، صداها را می‌شنود و چهار ماهه که شد، بر بازوی راستش نوشته می‌شود: «کلام خدای تو از روی راستی و عدالت به حد کمال رسید و هیچ کس تغییر و تبدیل آن کلمات نتواند کرد و او خدای شنوا و دانا به گفتار و کردار خلق است.»

(۱۱۵، انعام، ترجمه‌ی مهدی الهی قمش‌ای.)

پس از ولادت، به فرمان خدا برپا می‌ایستد و ستونی از نور از وی بر همه جا می‌پراکند، که در پرتو آن آفریدگان و کردارهای آنان را می‌نگرد و امر ایزدی در آن نور بر او فرود می‌آید و به هر سو که روی آورد و بنگرد، آن ستون پیش روی اوست.

امام حسن عسکری (ع) فرمود: به خان‌های عمه‌ام رفتم و کنیزکی آراسته، به نام نرجس را در میان کنیزان دیدم و نگاهی طولانی به او کردم. عمه‌ام، حکیمه، به من گفت: «سرورم، می‌بینم که به این کنیز سخت چشم دوخته‌ای.» گفتم: عمه، جز به دیده‌ی شگفتی، از خواست خدا، در او نمی‌نگرم. در جوابم گفت: «سرورم، به گمانم او را می‌خواهی.» پس او را گفتم که از پدرم برای بخشیدن کنیز به من اجازه بگیرد. این کار را کرد و پدرم نیز اجازه داد.

حسین بن حمدان می‌گوید: یکی از مورد اعتمادترین پیرمردان، از قول حکیمه، دخت محمد بن علی الرضا (ع) برایم حکایت کرد که هر گاه به نزد امام حسن عسکری (ع) می‌رفتم، دعا می‌کردم که خداوند پسری به او مرحمت فرماید. روزی وارد شدم و مانند همیشه همان دعا را کردم. فرمود:

- عمه، چیزی که به دعا از خدا برایم می‌خواستی امشب حاصل خواهد شد. پس با ما افطار کن.

آن شب آدینه، سوم شعبان دویست و پنجاه و هفت بود. گفتم: سرورم، این مولود بزرگ از چه کسی خواهد بود؟ آن حضرت فرمود: عمه جان، از نرجس. گفتم: سرورم، از کنیزان تو هیچ یک را بیش از او دوست ندارم. آن‌گاه برخاستم و نزد نرجس رفتم. همین که وارد شدم، همانند گذشته با من رفتار کرد. من بر دستانش بوسه زدم و از کارهایی که می‌خواست انجام دهد بازش داشتم. هر دو یکدیگر را «بانوی من» خواندیم. او گفت «قربانت شوم» و من به او گفتم «من و همه‌ی مردم فدای تو شویم.» او گفت خدا نکند و من گفتم چنین مگو، چون که خداوند امشب به تو پسری ارزانی می‌فرماید که سرور دو جهان و گره‌گشای مؤمنان خواهد بود. نرجس آزر مگین

شد.

نرجس را بررسی کردم و نشانه‌ای از آبستنی در او ندیدم. به امام (ع) گفتم: من در او بچه‌ای نمی‌بینم. لبخندی زد و فرمود:

- ما پیشوایان در شکم مادر نیستیم، بلکه در پهلوی او به سر می‌بریم و از زهدان بیرون نمی‌آییم، بلکه از شکافی در ران راست مادران خود خارج می‌شویم زیرا ما نور پروردگاریم، که پلشتی‌ها آن را نمی‌آیند.

گفتم: سرورم، به من گفتی که امشب متولد می‌شود، اما در چه وقت؟ فرمود که آن بزرگوار، به خواست خدا، در سپیده‌دم زاده می‌شود.

حکیمه می‌گوید: برخاستم، افطار کردم و در کنار نرجس خفتم. امام (ع) نیز در همان اتاق، بر سکونتی خوابید. با رسیدن هنگام نماز شب من بلند شدم، اما نرجس خوابیده، اثری از زایمان در او نبود. من نماز خواندم، وتر را به جای آوردم و در آن حال گمان بردم که سپیده برآمده و در دلم شک افتاد، که امام (ع) از سکو صدا زد: عمه، سپیده نزده است! به نماز شتاب دادم و نرجس را تکان دادم و او را به خود چسباندم و نام خدا را بر او خواندم، سپس گفتم: آیا چیزی حس می‌کنی؟ گفت: آری. آن‌گاه خوابیدیم و دیگر بیدار نشدم مگر با احساس ولادت سرورم مهدی (عج) و بانگ امام (ع) که می‌فرمود:

- عمه، پسر من پیش من بیاور.

به سوی نوزاد رفتم و روی اندازش را برداشتم و او را دیدم که بر زمین نشسته و سجده می‌کرد و بر ساعد راستش نوشته بود: «حق آمد و باطل رفت، همانا که باطل رفتنی بود.» او را، که از آلودگی پاک بود، به سینه فشردم و در پارچه‌ای پیچیدم و نزد امام (ع) بردم، که او را گرفت و در بازوی چپ خود آرام داد و دست راست را بر پشت او نهاد، سپس زبان خود را در دهان او گذاشت و بر پشت و گوش و بندهایش دست کشید، آن‌گاه به او گفت: پسر من سخن بگوا و او گفت: «گواهی می‌دهم که جز آفریدگار خدایی نیست و محمد (ص) فرستاده‌ی خداست و علی (ع) امیر مؤمنان، ولی خداست.» بعد، امامان بزرگوار را یک‌ایک بر شمرده تا به خودش رسید، و برای دوستارانش دعای گشایش کار به دست خویش کرد، پس از آن باز ایستاد. امام (ع) فرمود: عمه، بچه را پیش مادرش ببر تا به او سلام کند، بعد او را به من برگردان. نوزاد را بردم، به مادرش سلام داد، او را باز آوردم و آن وقت در میان من و امام پرده‌گونه‌ای آویخته شد، چنان که سرورم را نمی‌دیدم. او را گفتم: سرورم، پس مولای من کو؟ پاسخ داد: او را آن کس گرفت که از توبه او بیشتر حق دارد. اما چون روز هفتم شد، بازش آوردند.

روز هفتم رفتم، سلام کردم و نشستم. امام(ع) فرمود: پسرم را بیار. سرورم را که در جامه‌ی زرد بود، آوردم و امام(ع) مانند بار نخست، رفتار کرد و زبان در کام او گردانید و فرمود: پسرم، سخن بگو. آن حضرت گفت: «گواهی می‌دهم که خدایی جز پروردگار نیست» و بر محمد(ص) و امیرمؤمنان و امامان تا پدرش درود فرستاد، آن وقت باز ایستاد. سپس «بسم الله الرحمن الرحیم» و ما اراده کردیم که بر آن طایفه ضعیف و ذلیل در آن سرزمین منت گذارده و آن‌ها را پیشوایان خلق قرار دهیم و وارث ملک و جاه فرعونیان گردانیم و در زمین به آن‌ها قدرت و تمکینی بخشیم و به چشم فرعون و هامان و لشکریانشان آن‌چه را که آن اندیشناک بودند بنماییم. (۵ و ۶، قصص، ترجمه‌ی مهدی الهی قمشه‌ای). را خواند.

بعد، امام(ع) فرمود: پسرم، از آن‌چه خداوند بر پیامبران و فرستادگان خویش فرو فرستاد، برایم بخوان. آن حضرت نیز از «صحف» آدم آغاز کرد و آن را به زبان سریانی خواند، و کتاب ادريس، نوح، هود، صالح، و صحف ابراهیم، تورات موسی، زبور داود، انجیل عیسی و قرآن جدم، پیغمبر خدا را خواند. پس از آن داستان‌های پیامبران و فرستادگان خدا را تا زمان خود حکایت کرد.

بعد از چهل روز به خانه‌ی امام(ع) رفتم. سرورم صاحب‌الزمان(عج) در اتاق راه می‌رفت و من زیباتر از رخسار او ندیده و شیواتر از گفتارش نشنیده‌ام.

امام فرمود: این کودک نزد خدای عز و جل عزیز است. گفتم: سرورم، چهل روز بیش ندارد و می‌بینم در وضع او، چیزی را که می‌بینم. امام(ع) فرمود: عمه، مگر نمی‌دانی که ما پیشوایان دین در یک روز به اندازه‌ی یک هفته‌ی دیگران و در یک هفته به اندازه‌ی یک سال آنان رشد می‌کنیم؟ برخاستم و بر سر او بوسه زدم و برگشتم.

بار دیگر که رفتم، جویای او شدم، اما ندیدمش. به سرورم، امام حسن عسکری گفتم: مولای ما چه شد؟ پاسخ داد: عمه، او را به همان کسی سپردم که مادر موسی فرزندش را به او سپرد و افزود: پس از آن‌که خداوند هدایت‌کننده‌ی این امت را به من ارزانی داشت، دو فرشته فرستاد که او را به بارگاه عرش بردند و در آن‌جا در پیشگاه خداوند عز و جل باز ایستاد و پروردگار به او فرمود: ای بنده‌ی من، آفرین بر تو بادا، که دین مرا یاری می‌کنی و فرمانم را آشکار می‌گردانی و رهنمای پرستندگانم می‌شوی. من به وسیله‌ی تو بازخواست می‌کنم و به دست تو می‌بخشایم؛ به خاطر تو می‌آمزم و یا رنج می‌دهم. حال ای فرشتگان، هر چه زودتر او را به پدرش بازگردانید و بگویید که او در پناه و پشتیبانی من است، تا به دست او حق احقاق و باطل ابطال گردد و دین گسترده شود.

آن‌گاه، حکیمه می‌افزاید: چون آن حضرت از شکم مادر بر زمین پایین آمد، بر زانو نشست، انگشت اشاره‌اش را به سوی آسمان گرفت، عطسه زد و فرمود:

«ستایش خدای دو جهان را و درود خداوند بر محمد و خاندانش»، و افزود: «ستم‌کاران می‌پندارند که حجت خدا نیست گشته است، اما اگر اجازه می‌داشتم، این شک را نابود می‌گرداندم.»

ابراهیم، از یاران امام حسن عسکری می‌گوید: مولایم ابوالحسن (ع) چهار بره برایم فرستاد و نوشت: «به نام خداوند بخشاینده‌ی مهربان! این‌ها را برای پسر، محمد مهدی (عج) عقیقه نما، خود نوش جان کن و به هر کدام از پیروان ما، که دیدی، بخوران.»

من (مؤلف کتاب): شهید (محمد بن مکی دمشقی عاملی، نام‌بردار به شهید اول.م)، که رحمت خدا بر او باد، در کتاب «الدروس» می‌گوید: آن حضرت در روز آدینه، شب پانزدهم شعبان سال دویست و پنجاه و پنج در سامرا زاده شد و مادرش «صقیل» بود، که «نرجس» و «مریم» دختر زید علوی هم گفته‌اند.

من (نویسنده.م): شیخ (طوسی) در دو کتاب «مصباح» و سید ابن طاووس در کتاب «اقبال» و مؤلفان دیگر در کتاب‌های دعوات، ولادت حضرت امام زمان (عج) را نیمه‌ی شعبان دانسته‌اند. در کتاب «فصول المهمه» آمده است که صاحب‌الزمان در شب نیمه‌ی شعبان سال دویست و پنجاه و پنج در سامرا به گیتی آمد و از خط شهید (اول)، از امام جعفر صادق (ع) نقل می‌کنند که: در آن شب که حضرت قائم تولد می‌یابد، هر نوزادی که به دنیا آید نمی‌تواند مؤمن نباشد و اگر در سرزمین شرک زاده شود، به برکت امام (ع) خداوند او را به ایمان خواهد رسانید.

## ❁ باب دوم

### نام‌ها، لقب‌ها و کنیه‌های آن حضرت و علت‌های آن‌ها

#### ۱ - علل الشرایع:

دقاق و ابن عصام، از قاسم بن علا، از اسماعیل فزاری، از محمد بن جمهور العمی، از ابن ابی نجران، از (ابو حمزه‌ی) ثمالی نقل می‌کنند:

- از امام محمد باقر(ع) پرسیدم ای فرزند پیامبر خدا، مگر همه‌ی شما قائم به حق نیستید؟ فرمود: آری. گفتم پس چرا فقط امام زمان را قائم می‌نامند؟ پاسخ داد: پس از آن‌که نیای من، حسین(ع) را کشتند، فرشتگان باگریه و زاری به درگاه خدا نالیدند و گفتند: ای پروردگار و سرور ما، آیا قاتل پاکیزه‌ترین و بهترین آفریدگانت را نادیده می‌گیری؟ و خداوند عز و جل به آنان وحی کرد که آرام داشته باشید، فرشتگان من، که به عزت و شکوه خودم سوگند، کین ایشان را باز خواهم جست، هر چند زمان گذشته باشد. سپس خداوند عز و جل پیشوایان نسل حسین(ع) را، که یکی از آنان به نماز ایستاده (قائم.م) بود، بر فرشتگان نمایان گردانید و فرمود: به این قائم از آنان انتقام خواهم گرفت. آن‌گاه فرشتگان شادمان گشتند.

#### ۲ - علل:

پدرم از سعد، از حسن بن علی کوفی، از عبدالله بن مغیره، از سفیان بن عبدالمؤمن انصاری، از عمرو بن شمر، از جابر: مردی نزد امام باقر(ع) آمد، من هم حضور داشتم. آن مرد گفت: رحمت خدا بر تو بادا، این پانصد درهم که، زکات دارایی من است، بگیر و به مصرفش برسان. امام(ع) فرمود:

- خودت آن را ببر و به همسایگان، یتیمان، تهیدستان و برادران مسلمانان بده، زیرا این امر

برای زمانی است که قائم ما برخیزد و برپایه‌ی برابری آن را تقسیم کند و بین مردم نیک و پاکان و سیه‌کاران به عدل رفتار نماید.

هر کس از او پیروی کند، از خدا فرمانبرداری کرده و آن‌که سر از وی بپیچد، بر خدا شوریده است.

وی را مهدی نامند، زیرا به کاری نهانی راهبری شده و تورات و دیگر کتاب‌های آسمانی را از غاری در انطاکیه بیرون می‌آورد و بین اهل تورات بر طبق تورات، میان اهل انجیل با انجیل، بین اهل زیور، مطابق زیور، و در میان اهل قرآن، بر اساس قرآن فرمان خواهد راند.

تمامی خواسته‌های جهان، چه در دل خاک باشد و چه بر روی زمین، بر او گرد می‌آید؛ آن‌گاه به مردم می‌گوید: بیاید به سراغ آن‌چه شما را به جان بستگان می‌انداخت و به خون‌ریزی وامی‌داشت و به کارهایی دست می‌زدید که خدا حرام کرده است؛ و او را چیزهایی است که پیش از وی هیچ کس را نبوده و پیامبر خدا (ص) درباره‌ی او فرموده است: او مردی است از نسل ما، نامش مانند نام من، خداوند مرا در وجود او حفظ می‌کند، وی به سنت من رفتار می‌کند و زمین را هنگامی که از زور و ستم و بدی لبریز شده باشد، از عدل و داد سرشار می‌کند.

### ۳- معانی الاخبار:

قائم را از آن رو «قائم» می‌نامند، که پس از فراموش گشتن یادش، قیام می‌کند.

### ۴- ک:

ابن عبدوس، از ابن قتیبه، از حمدان بن سلیمان، از صقر ابن دلف: از امام محمد تقی (ع) شنیدم که:

- امام بعد از من، پسر من علی است، فرمان او، فرمان من، قول او، قول من، و پیروی از او، فرمانبرداری از من است. پیشوای پس از وی نیز پسرش، حسن (ع) است و فرمان او فرمان پدرش، قول او قول پدرش و پیروی از او پیروی از پدرش. در این هنگام امام (ع) خاموش ماند. پرسیدم: ای فرزند پیغمبر خدا، بعد از حسن (ع) چه کسی امام است؟ سخت گریست و سپس گفت: همانا که پس از حسن (ع) پسرش قائم به حق و منتظر است. گفتم که چرا او را قائم می‌نامند؟ فرمود: چون روزگار غیبتش دراز می‌شود، باورداران منتظر ظهورش می‌مانند، دودلان انکارش می‌کنند، مخالفان موضوع را به تمسخر می‌گیرند، موعده‌گذاران فراوان می‌شوند، شتاب‌زدگان هلاک می‌گردند و تن در دهندگان رستگار می‌گردند.

### ۵ - غیبت:

کلینی: ابو عبدالله (در اصل متن عربی چنین است، اما باید ابو محمد - حضرت امام حسن عسکری - باشد.م) به هنگام ولادت حضرت حجت فرمود: ستمکاران می‌پنداشتند که مرا به قتل می‌رسانند و این نسل گسسته می‌شود، لیکن چگونه توانایی خدا را دیدند و مرا «مؤمل» (به کام رسیده.م) خواندند!

### ۶ - غیبت:

فضل، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم حضر می، از ابو سعید خراسانی: از امام صادق(ع) پرسیدم که آیا مهدی و قائم یکی هستند؟ فرمود: آری. پرسیدم چرا نامش را «مهدی» می‌گویند؟ پاسخ داد: زیرا به هر کار نهانی راهنمایی شده است، و قائمش می‌خوانند، چون پس از رفتن از یادها به انجام کاری سترگ بر می‌خیزد.

### ۷ - ارشاد:

محمد بن عجلان، از امام جعفر صادق(ع) روایت می‌کند:  
- قائم، چون ظهور کند، مردم را دوباره به اسلام می‌خواند و همگان را به امری که فرو نهاده شده و از آن منحرف گشته‌اند، رهبری می‌نماید؛ و قائم را از آن روی مهدی می‌نامند که راه گم کرده به او نموده شده است، و قائم نامیده می‌شود، چون برای حق قیام می‌فرماید.

### ۸ - تفسیر:

جعفر بن محمد فزّاری، از قول امام محمد باقر(ع) منظور از این فرموده‌ی خداوند متعال را که «...کسی که خون مظلومی را به ناحق بریزد ما به ولی او حکومت و تسلط بر قاتل دادیم.» (۳۳)، اسراء، ترجمه‌ی مهدی الهی قمشه‌ای)، امام حسین(ع) می‌داند و - دنباله‌ی آیه - «پس در مقام انتقام آن ولی در قتل و خون‌ریزی اسراف نکند که او از جانب ما مؤید و منصور خواهد بود.» (همان)، خداوند حضرت مهدی را «منصور» خوانده، همچنان که احمد و محمد را محمود و عیسی را مسیح نامیده است.

### ۹ - کشف:

ابن خشّاب می‌گوید: محمد بن موسی طوسی، از عبدالله ابن محمد، از قاسم بن عدی، برایم



روایت کرد که: کنیه‌ی صاحب‌الزمان (عج) را خلف صالح، و ابوالقاسم گویند و او را دو نام است. من (مؤلف.م): در فصل گذشته نام‌های آن حضرت را آوردم و در بابی دیگر کسانی را که به فیض دیدارش رسیده‌اند، یاد خواهم کرد.

## ❁ باب سوم

### روانبودن نام بردن از امام زمان

#### ۱ - نعمانی:

عبدالواحد بن عبدالله، از محمد بن جعفر، از ابن ابی خطاب، از محمد بن سنان، از محمد بن یحیی خثعمی، از ضریس، از ابوخالد کابلی:

پس از درگذشت علی بن حسین (امام سجاد ع)، نزد محمد بن علی (امام باقر ع) رفتم و گفتم: قربانت شوم، از ارادت من به پدرت، الفتی که به او و وحشتی که از مردم داشتم آگاهی. فرمود که تصدیق می‌کنم، ابوخالد، چه منظوری داری؟ گفتم: قربانت کردم، پدرت صاحب امر را برای من چنان وصف کرده بود که اگر او را در راهی ببینم، دستش را خواهم گرفت. امام (ع) فرمود: چه منظور داری، ابوخالد؟ گفتم: می‌خواهم که نامش را به من بگویی تا به اسم او را بشناسم. پاسخ داد: ابوخالد، چیز دشواری می‌خواهی و پرسشی داری که اگر به یک تن گفته بودم، برای تو نیز می‌گفتم و از امری سؤال می‌کنی که اگر فرزندان فاطمه آگاه شوند، (جوینده را) پاره پاره می‌کنند.

#### ۲ - نعمانی:

پدرم، از سعد، از محمد بن احمد بن علوی، از ابوهاشم جعفری: از امام علی النقی (ع) شنیدم که فرمود: پس از من، پسر من، حسن جانشینم می‌شود، اما پشت در پشت چه کسی جانشین خواهد شد؟ گفتم: قربانت کردم، چه کسی؟ فرمود: شخص او را نمی‌بینید و بردن نامش برایتان روا نیست. گفتم: پس چگونه او را یاد کنم؟ فرمود: بگویید «حجت دودمان محمد (ص)».

ک: ابن ولید، همین را از سعد نقل می‌کند.

غیبت: سعد همین را می‌گوید.

کفایه: علی بن محمد سندی، از محمد بن حسن، از سعد، همین روایت.  
من (مؤلف.م): در برخی از خبرها نام آن حضرت آشکارا آمده است، اما شیخ صدوق، که رحمت خدا بر او بادا، می‌گوید: درباره‌ی نام بردن از حضرت قائم (عج) چنین حدیثی آورده‌اند و در آن یاد کردن نام صاحب‌الزمان نهی شده است.

### ۳- توحید:

دقاق و وراق، با هم، از محمد بن هارون صوفی، از رویانی، از عبدالعظیم حسنی، از امام علی‌النقی (ع) نقل می‌کنند که درباره‌ی حضرت قائم (عج) فرمود: نام بردن از او روا نیست، تا زمانی که ظهور نماید و زمین را که پر از ستم و زور شده باشد، از عدل و داد سرشار کند.

### ۴- ک:

ابن ادريس، از پدرش، از ایوب بن نوح، از محمد بن سنان، از صفوان بن مهران، از امام جعفر صادق (ع)، که فرمود: مهدی از فرزندان من و فرزند پنجم از امام هفتم است، که شخص او از چشم‌تان پنهان است و بردن نامش بر شما روا نیست.

ک: دقاق، از اسدی، از سهل، از ابن محبوب، از عبدالعزیز عبدی، از ابن ابی یعفر، از قول امام جعفر صادق (ع)، همین روایت.

### ۵- ک:

همدانی، از علی، از پدرش، از محمد بن زیاد آزدی، از امام موسی بن جعفر (ع) نقل می‌کند که فرمود: تولدش از مردم پنهان می‌ماند و تا وقتی که خداوند عز و جل او را نمایان گرداند و به دست وی زمین را که پر از زورگویی و ستم شده باشد، سرشار از عدل و داد سازد؛ بردن نامش روا نیست.

نظر مؤلف: این محدودیت‌های آشکار گفته‌ی کسانی را که برپایه‌ی برخی برداشت‌های دور از ذهن، می‌گویند این موضوع ویژه‌ی دوران غیبت کوتاه (صغری.م) است، نفی می‌کند.

### ۶- ک:

سنانی، از اسدی، از سهل، از عبدالعظیم حسنی، از امام محمد تقی (ع): قائم آن پیشوایی است

## روانبودن نام بردن از امام زمان @ ۵۱

که ولادتش از مردم پنهان و به شخصه از دیدشان نهان و بردن نامش بر ایشان ممنوع است و همنام و هم کنیه‌ی پیامبر خدا(ص) است.  
کفایه: ابو عبدالله خزائی، از اسدی، همین روایت.

### ۷-ک:

پدرم، و ابن ولید، با هم، از قول حمیری: با احمد بن اسحاق نزد عمری (نایب امام زمان ع.ج.م) بودیم. من به عمری گفتم: از تو پرسشی دارم، آن‌گونه که خداوند عز و جل در داستان ابراهیم می‌فرماید: «... باور نداری گفت آری باور دارم لیکن خواهم تا به مشاهده‌ی آن دلم آرام گیرد.» (۲۶۰، بقره، ترجمه‌ی مهدی الهی قمش‌ای)، آیا تو صاحب‌الزمان(عج) را دیده‌ای؟ پاسخ داد: آری، او هم گردنی مانند این دارد - و با دست گردن خود را نشان داد. گفتم: نام وی؟ گفت: در این باره سخن مگو، که آن قوم می‌پندارند رشته‌ی این تبار گسسته است.

### ۸- کافئ:

علی بن محمد، از قول ابو عبدالله صالحی: پس از وفات امام حسن عسکری(ع) دوستان از من نام و جای آن حضرت را جویا شدند. پاسخ آمد که «اگر نام خود را بگویم، شایع می‌کنند و اگر جایگاهم را نشان دهم آن‌جا انبوه می‌شوند.»

### ۹- مظفر علوی:

از ابن عیاشی، و حیدر بن محمد، از عیاشی، از آدم بن محمد بلخی، از علی بن حسین دقایق، و ابراهیم بن محمد، با هم، از علی بن عاصم کوفی: در توقعیات صاحب‌الزمان(عج) آمده است که «هر کس در میان گروهی از مردم نام مرا ببرد، ملعون ملعون است.»

### ۱۰-ک:

محمد بن ابراهیم بن اسحاق می‌گوید: از ابو علی محمد بن همام شنیدم که گفت: محمد بن عثمان عمری می‌گوید که توقیعی به خط امام زمان(عج) به این مضمون درآمد: «هر کس که در میان گروهی مردم از من نام ببرد، نفرین خدا بر او بادا.»

۱۱-ک:

پدرم، از سعد، از ابن یزید، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از امام جعفر صادق(ع): صاحب این امر مردی است که جز کافران کسی نامش را نمی آورد.

۱۲-ک:

پدرم و ابن ولید، از سعد، از یقطینی، از اسماعیل بن ابان، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر(ع): عمر (خلیفه‌ی دوم.م) از امیر مؤمنان(ع) درباره‌ی مهدی سؤال کرد و گفت: ای پسر ابوطالب، مرا آگاه کن که نام مهدی چیست؟ حضرت فرمود: «نامش را نمی‌گویم، زیرا محبوب و منظور من - حضرت محمد(ص) - با من پیمان بست که نام او را بر زبان نیاورم تا زمانی که خدای عز و جل او را برانگیزاند و خداوند این راز را به سینه‌ی فرستاده‌اش سپرده است.

غیبت: همین روایت را از قول سعد نقل می‌کند.

## ❁ باب چهارم

### صفت‌ها، نشانه‌ها و تبار حضرت صاحب‌الزمان (عج)

#### ۱ - عیون:

محمد بن احمد بن حسین بغدادی، از احمد بن فضل، از بکر بن احمد قصری، از امام حسن عسکری (ع)، از پدران‌ش، از امام موسی بن جعفر (ع): «قائمی نیست، مگر آن‌که پدر در پدر امام و وصی باشد.»

#### ۲ - ک:

احمد بن هارون، ابن شاذویه، و ابن مسرور، و جعفر بن حسین، همگی، از محمد حمیری، از پدرش، از ایوب بن نوح، از عباس بن عامر، نقل می‌کنند، و جعفر بن علی بن حسن بن عبدالله مغیره، از جدش، حسن، از عباس بن عامر، از موسی بن هلال ضبی، از عبدالله بن عطا، برای ما حکایت کرد که: به امام باقر (ع) گفتم که پیروان تو در عراق بسیارند، و به خدا سوگند که در اهل بیت مانند تو نیست، پس چرا خروج نمی‌کنی؟ امام فرمود:

- ای عبدالله بن عطا، مگر یاوه به گوش خود راه داده‌ای؟ به خدا که من صاحب شما نیستم. پرسیدم: پس صاحب ما کیست؟ پاسخ داد: به آن کس که زادنش از مردم پنهان است، چشم داشته باشید، که صاحب شما اوست.

من (مؤلف.م) معتقدم منظورم این است که سخن پیروان فرومایه را شنیده و این پندارشان را که ما یاران فراوان داریم و ناگزیر باید خروج کنیم، و ما - امام پنجم.م - قائم موعودیم، پذیرفته‌ای.

۳ - غیبت:

گروهی، از تلّعکبری، از احمد بن علی رازی، از محمد بن اسحاق مقری، از علی بن عباس، از بکار بن احمد، از حسن بن حسین، از سفیان جریری: شنیدم که محمد بن عبدالرحمان بن ابولیلی می‌گفت:  
- به خدا که مهدی کسی نخواهد بود جز از نوادگان حسین(ع).

۴ - غیبت:

به همین اسناد از جریری، از فضیل بن زبیر: چنین شنیدم از زید بن علی که: مُتَنظَر، از فرزندان حسین بن علی(ع)، از تبار حسین و از پشت حسین است، و او (امام حسین ع.م) همان مظلومی است که خداوند فرمود: «و جز آن خدایی که مرا آفریده و البته مرا هدایت خواهد کرد نمی‌پرستم.» (۲۷، زخرف.ت، قمشهای) ولی وی نیز مردی از تبار و از پشت اوست، سپس «و این خداپرستی و توحید را در همه‌ی ذریت او خدا تا قیامت کلمه باقی گردانید تا همه‌ی فرزندانش به خدای یکتا رجوع کنند» (۲۸ زخرف.ت، قمشهای) و «کلام خدای تو از روی راستی و عدالت به حد کمال رسید و هیچ کس تبدیل و تغییر آن کلمات نتواند کرد و او خدای شنوا و دانا به گفتار و کردار خلق است» (۱۱۵، انعام.ت، قمشهای) را خواند و گفت: چیرگی او در حجتش بر تمامی آفریدگان خدا است، تا آن‌که حجت بر مردم او را باشد و تنابنده‌ای را بر او حجت نباشد.

۵ - غیبت:

ابن موسی، از اسدی، از اسماعیل بن مالک، از محمد بن سنان، از ابو جارود، از ابو جعفر، از پدرش، از جدش: امیر مؤمنان، علی، بر منبر فرمود:  
- یکی از فرزندان من در آخر زمان ظهور می‌کند که پوستش سفید مایل به سرخ، شکمش فراخ، ران‌هایش، ستبر، و استخوان‌های شانیه‌هایش درشت است، و دو خال بر پشت دارد، یکی به رنگ پوستش و دومی مانند خال پیامبر(ص). او را دو نام است: یکی پنهان و دومی آشکار. نام پنهانش «احمد» است و نام آشکارش «محمد». و چون درفش خود را به جنبش درآورد، میان خاور و باختر روشن می‌شود، پس دست بر سر بندگان می‌نهد و هیچ مؤمنی باقی نمی‌ماند که دلش از آهن سخت‌تر نگردد، و خداوند به او نیروی چهل مرد ارزانی می‌دارد و هیچ مرده‌ای نیست که این شادی به دلش و به گورش راه نیابد. آن‌گاه



مردگان در گورها به دیدار یکدیگر می‌روند و مزدهی قیام قائم (ع) را به یکدیگر می‌دهند.

#### ۶- ک:

با همین اسناد، از محمد بن سنان، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر (ع):  
- علم به کتاب خدای عز و جل، و سنت پیامبر (ص) در دل مهدی ما چنان می‌روید که کشت در بهترین حالت روئیدن؛ و اگر یکی از شما آن قدر باقی بماند که با وی دیدار نماید، به هنگام دیدار باید بگوید: «درود بر شما دودمان رحمت و نبوت، و کان دانش و جایگاه رسالت.»  
روایت شده است که بر امام زمان (عج) باید چنین درود فرستاد: «السلام علیک یا بقیه الله فی الارض.»

#### ۷- غیبت:

سعد، از یقطینی، از اسماعیل بن آبان، از عمرو بن شمر، از جابر جعفی: از امام محمد باقر (ع) شنیدم که «عمر بن خطاب به دیدن امیر مؤمنان رفت و گفت که به من بگو نام مهدی چیست. حضرت فرمودند که محبوبم (پیغمبر ص.م) از من پیمان گرفت که تا خداوند وی را برنینگیخته است، نامش را بر زبان نیاورم.  
عمر گفت: پس از صفاتش برایم بگو. حضرت فرمود: جوانی است میانه بالا، خوش سیما، زیباموی، که گیسوانش بر دوش او می‌ریزد و نور چهره‌اش بر سیاهی موی سر و صورتش چیره است. پدرم قربان آن پسر نیکوترین کنیزان باد.  
نعمانی: همین روایت، به نقل از عمرو بن شمر.

#### ۸- نعمانی:

علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی علوی، از محمد بن احمد قلانسی، از علی بن حسین، از عباس بن عامر، از موسی بن هلال، از عبدالله بن عطا: از واسط، آهنگ حج کردم و به نزد امام محمد باقر (ع) رفتم. درباره‌ی مردم و قیمت‌ها از من پرس و جو فرمود.  
گفتم: هنگامی که مردم را ترک می‌نمودم، چشم به راه خروج شما بودند تا به دنبالتان بیایند. فرمود: ای ابن عطا، به سخن ابلهان گوش داده‌ای. نه، به خدا، من صاحب شما نیستم و هر گاه یکی از مردان ما را با انگشت نشان دهند و روبه سویش آورند، او یا به قتل می‌رسد و یا بی‌هنگام

در می‌گذرد. پرسیدم که در گذشت بی‌هنگام چیست؟ فرمود که از غیض در بستر مردن؛ تا وقتی که خداوند آن را که نمی‌دانند متولد شده، یا نه، برانگیزد. گفتم: کیست، آن‌که نمی‌دانند متولد شده است یا نه؟ امام (ع) فرمود: بین چه کسی را مردم نمی‌دانند به دنیا آمده است، یا نه، صاحب شما همان است.

### ۹ - نعمانی:

کلینی، از چند تن از یاران ما، از سعد بن عبدالله، از ایوب بن نوح: به امام رضا (ع) گفتم که آرزوی ما این است که شما صاحب‌الزمان باشید و خداوند مردم را بدون نیاز به شمشیر به سوی شما روی آور کند، زیرا با تو بیعت کرده و به نامت سکه زده‌اند. پاسخ داد: هر کدام از ما که برایش نامه نوشته و انگشت نما شود، یا مسائل را از وی پرسند، یا اموالی به او بدهند، کشته می‌شود یا در بستر فوت می‌کند، تا وقتی که خداوند جوانی از ما را برانگیزاند، که ولادت و جایگاهش پنهان، اما خود او شناخته شده است.

### ۱۰ - نعمانی:

محمد بن همام، از فزاری، از محمد بن میثم، از عبدالله بن موسی، از عبدالاعلی بن حصین ثعلبی، از پدرش: امام محمد باقر (ع) را در حج یا عمره دیدم و او را گفتم: پیر شده‌ام و استخوانم پوک گشته است، اما هنوز نمی‌دانم که تجدید دیدار خواهم کرد یا نه؛ از این روی با من پیمان ببند و از گشایش کار آگاهم نما. آن حضرت فرمود: آن مردم گریز دوری جسته‌ی بی‌همتا، یکی از دودمان ما؛ آن‌که پدرش را کشته‌اند. کنیه‌ی عمویش را دارد، دارنده‌ی درفش‌هاست و نامش نام پیامبر. گفتم: بازگو نما. ورقی از چرم یا برگی کاغذ خواست و بر آن نگاشت.

### ۱۱ - نعمانی:

ابن عقده، از یحیی بن زکریا، از یونس بن کلیب، از معاویه بن هشام، از صباح، از سالم اشلی، از حصین ثعلبی نقل می‌کند، که امام محمد باقر (ع) را دیدم، آن‌گاه همان حدیث را روایت می‌نماید، جز آن‌که می‌گوید: امام پس از پایان سخن خود به من نگاه کرد و پرسید: از بر کردی یا برایت بنویسم؟ گفتم بنویس. آن وقت امام (ع) تکه چرمی یا ورق کاغذی خواست، نوشت و به دستم داد.

سپس حصین آن نامه را آورد و برایمان خواند و گفت: این دست‌خط امام محمد باقر(ع) است.

### ۱۲ - نعمانی:

محمد بن همام، از فزاری، از عباد بن یعقوب، از حسن ابن حماد، از ابو جارود، از امام محمد باقر(ع):

- صاحب این امر، مردم گریز تنهایی است که کین پدرش ناخواسته مانده و کنیه‌ی عمویش را دارد و فردی از دودمان ماست که نامش همان نام پیغمبر(ص) است.

### ۱۳ - نعمانی:

ابن عقده، از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد حضرمی، از امام جعفر صادق(ع) و از یونس بن یعقوب، از سالم مکی، از ابوظفیل، از عامر بن واثله: آن کس که او را می‌جوئید و آرزویش را دارید، از مکه خروج می‌کند و از مکه ظهور نخواهد کرد تا آن‌چه را که مایل است ببیند، هر چند که اندام‌ها یکدیگر را بخورند.

### ۱۴ - نعمانی:

محمد بن همام، از فزاری، از محمد بن احمد مدینی، از ابن اسباط، از محمد بن سنان، از داود رقی: به امام صادق(ع) گفتم که قربانت کردم، این امر به درازا انجامید، چنان که تنگ‌دل شدیم و دق کردیم. فرمود:

- همانا که این امر نومیدکننده و سخت‌اندوه‌بار است، تا آن‌که از آسمان به نام قائم و پدرش ندا رسند.

گفتم که قربانت شوم، نام او چیست؟ فرمود که «او همانم پیغمبر و پدرش همانم وصی اوست.»

### ۱۵ - نعمانی:

محمد بن همام، از فزاری، از عباد بن یعقوب، از یحیی بن سالم، از امام محمد باقر(ع): صاحب این امر شخصاً از ما کم سال‌تر و ناشناخته‌تر است.

پرسیدم: کی این امر روی خواهد داد؟ پاسخ داد: وقتی سواران برای بیعت با آن جوان بشتابند

و در همان هنگام هر قدر تمندی درفش برافرازد.

### ۱۶ - علی بن حسین:

از محمد بن یحیی، از محمد بن حسن رازی، از محمد بن علی کوفی، از ابراهیم بن هاشم، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام صادق(ع): قائم قیام می‌کند، بی آن‌که بیعت با تنابنده‌ای به گردنش باشد.

### ۱۷ - کلینی:

از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابن ابو عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق(ع): قائم قیام می‌کند و پیمان یا بیعت هیچ کس بر گردنش نیست.

### ۱۸ - نعمانی:

کلینی، از محمد بن یحیی، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از جعفر بن قاسم، از محمد بن ولید، از ولید بن عقبه، از حارث بن زیاد، از شعیب بن ابو حمزه: بر امام صادق(ع) وارد شدم و از او پرسیدم که آیا صاحب این امر شما هستید؟ گفت: نه. گفتم: پسرت؟ جواب منفی داد. گفتم: نوه‌ات؟ فرمود: نه. گفتم: پس کی است؟ فرمود: آن کس که جهان را سرشار از عدل می‌کند، چون پر از ستم شده باشد، و در زمانی که پیشوایان شیعه در میان نباشند؛ همچنان که پیامبر خدا در دوران فترت فرستادگان انگیزنده شد.

### ۱۹ - نعمانی:

علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از برخی کسان، از ابراهیم بن حسین ظهیر، از اسماعیل بن عیاش، از اعمش، از ابو وابل: امیر مؤمنان علی(ع) به حسین(ع) نگریست و گفت: «این پسر من همچنان که پیغمبر(ص)» فرمود، سرور [سیدم] است و از پشت او مردی همانام پیامبرتان برمی‌آید، که در سیما و خوی به او همانند است، و هنگامی ظهور می‌کند که مردم غافل، حق زائل و ستم بارز شده باشد. اهل و باشندگان آسمان از ظهورش شاد می‌گردند و او مردی است گشاده پیشانی، کشیده بینی، فربه شکم، ستبر ران، با یک خال بر ران راست، دندان‌های پیشین فاصله دارد؛ و زمین پر شده از زورگویی و ستم را از عدل و داد سرشار خواهد گردانید.

### ۲۰- احمد بن هوده:

از نهاوندی، از عبدالله بن حماد، از ابن بکیر، از حمران، به امام صادق (ع) گفتم: قربانت شوم، من در حالی به این شهر آمده‌ام که همیانی در کمر دارم، هزار دینار در آن، و با خدا پیمان بسته‌ام چنان چه پاسخ پرسش مرا بدهی، تا آخرین دینارش را به خاطر تو ببخشم. فرمود: بدون بذل و بخشش دینارهایت پیرس.

گفتم: تو را به پیغمبر سوگند، آیا قائم و صاحب این امر تویی؟ گفت: نه. گفتم تو را به جان پدر و مادرت قسم، پس کی است؟ پاسخ داد: او را پوستی است سرخ فام، فراخ چشم، پیوسته ابرو، بندهای اندامش پهن و سرش پر مو و در چهره‌اش نشانه‌ای است، خدا موسی را پیامرزا!

### ۲۱- نعمانی:

عبدالواحد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن رباح، از احمد بن علی حمیری، از حسین بن ایوب، از عبدالکریم بن عمرو خثعمی، از اسحاق بن حزیر، از محمد بن زراره، از حمران بن اعین: از امام باقر (ع) پرسیدم که آیا قائم تویی؟ فرمود: من فرزند پیغمبر و از خونخواهانم، خداوند هر چه خواهد می‌کند. باز پرسیدم و او فرمود: می‌دانم می‌خواهی به کجا برسی، صاحب تو شکمی ستبر و موهای پرپشت دارد، و زاده‌ی پرهیزگاران است، خداوند فلانی را پیامرزا.

### ۲۲- نعمانی:

با همین اسناد، از حسین بن ایوب، از عبدالله خثعمی، از محمد بن عبدالله، از وهیب بن حفص، از ابن بصیر: امام باقر (ع) یا امام صادق (ع) [شک از ابن عصام است] فرمود: ای ابا محمد، قائم را دو نشانه است، خال در سر و موی پرپشت و یک خال در میان کتف‌ها، و در زیر شانه‌ی چپش شکل برگ‌مانند برگ درخت آس. فرزند «شش» و پسر نیکوترین کنیزان است.

### ۲۳- ابن عقده:

از محمد بن فضل بن قیس و سعدان بن اسحاق بن سعید و احمد بن حسن بن عبدالملک و محمد بن حسن قطوانی، همگی، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از زید کناسی: از امام محمد باقر (ع) شنیدم که «صاحب این امر به حضرت یوسف شباهتی دارد، از مادر سیاه‌پوست

است و خداوند در یک شب کارش را به سامان می‌رساند. منظور از شباهت با یوسف، غیبت اوست.

#### ۲۴-

عبدالواحد بن عبدالله، از احمد بن محمد رباح، از احمد بن علی حمیری، از حکم بن عبدالرحیم قصیر: به امام باقر(ع) گفتم این فرمایش امیرمؤمنان، که «پدرم فدای پسر نیکوترین کنیزان باد»، آیا منظور حضرت فاطمه (علیهاالسلام) است؟ جواب داد که فاطمه نیکوترین آزاد زنان است. او - حضرت صاحب‌الزمان م - فراخ شکم و سرخ فام است، خدا فلانی را پیامرزد.

#### ۲۵-

ابن عقده، از قاسم بن محمد بن حسین، از عبید بن هشام، از ابن جبلة، از علی بن مغیره، از ابوصباح: نزد امام صادق(ع) رفتم. پرسید، چه خبر؟ گفتم خبر خوش این که عمویت «زید» خیزش کرده است و مردم گمان می‌کنند که او فرزند شش بزرگوار و قائم این امت و پسر نیکوترین کنیزان است.

امام فرمود: دروغ است و اونیست، زیرا همچنان که می‌گویند، اگر قیام کند کشته می‌شود.

#### ۲۶-

ابن عقده، از علی بن حسین، از محمد و احمد، پسران حسن، از پدرشان، از ثعلبه بن مهران، از یزید بن حازم: از کوفه به مدینه، نزد امام صادق(ع) رفتم و سلام کردم. از من پرسید که آیا با کسی همراهم؟ جواب دادم که آری، یکی از معتزله با من همراه است. فرمود: او چه می‌گوید؟ گفتم: می‌پندارد که محمد بن عبدالله بن حسن «قائم» و دلیلش این است که همنام پیامبر(ص) و پدرش همنام پدر پیغمبر است. من در پاسخ او گفتم که اگر نام را در نظر می‌گیری، پس قائم، محمد بن عبدالله بن علی است. جواب داد که محمد بن عبدالله ابن علی کنیز زاده، لیکن او، یعنی محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن، بانو زاده است.

امام(ع) فرمود: او را چه جوابی دادی؟ گفتم که در رد سخن او چیز دیگری نداشتم. فرمود: ای کاش می‌دانستی که قائم فرزند شش (امام م) است.

۲۷-

علی بن احمد، از عبدالله بن موسی، از ابن ابو خطاب، از محمد بن سنان، از ابو جارود، از امام باقر(ع): «صاحب امر، که‌ترین ما در سن و سال و کم‌ترین یاد شده به نام است.»  
نعمانی: علی بن حسین، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن حسن رازی، از محمد بن علی صیرفی، از محمد بن سنان، از ابو جارود، از امام باقر(ع) همین روایت.

۲۸- نعمانی:

محمد بن همام، از احمد بن مابنداد، از احمد بن هلیل، از ابو مالک حضرمی، از ابو سفاتج، از ابو بصیر: به یکی از آن دو، امام باقر، یا امام صادق(ع) گفتم که آیا ممکن است این امر به نابالغی واگذار شود؟ امام فرمود که امکان دارد. گفتم آن وقت او چه می‌کند؟ پاسخ داد که «دانش و کتاب را به ارث می‌برد و به حال خود رها نمی‌شود.»

۲۹- نعمانی:

عبدالواحد، از محمد بن جعفر قرشی، از ابن ابو خطاب، از محمد بن سنان، از ابو جارود: امام محمد باقر(ع) به من فرمود: صاحب این امر کسی نخواهد بود جز که‌ترین ما به سن و سال و کم‌ترین به یاد.

۳۰- نعمانی:

محمد بن همام، از احمد بن مابنداد، از احمد بن هلیل، از اسحاق بن صباح، از حضرت امام رضا(ع): این امر به کسی سپرده می‌شود که در آغوش جابه‌جا می‌گردد.  
توضیح: فرمایش امام را چنین معنی می‌کنند که در خردسالی نیاز به حمل وجود داشته است. اما شاید به جای «حمل» واژه‌ی «خمل»، بوده باشد، که «کم یاد شدن» و مانند آن معنی می‌دهد.

۳۱- کشف:

ابن خشاب می‌گوید: صدقه بن موسی، از پدرش، از امام رضا(ع) برایمان نقل کرد که: «خلف صالح» از فرزندان محمد حسن بن علی است و هم او صاحب‌الزمان و مهدی است.



**۳۲ - غیبت:**

احد بن ادریس، از ابن قتیبہ، از فضل، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان از منخل، از جابر، از امام محمد باقر(ع): مهدی مردی است از فرزندان فاطمه (علیها السلام).

**۳۳ - فصول:**

مشخصات آن حضرت: جوانی است میانه بالا، زیبا روی و نکو موی، که موی او بر شانه اش می ریزد، کشیده بینی، گشاده پیشانی. می گویند که بر او نگهبان گماشته بودند و در سرداب از دیده نمان گشت. تاریخ این رویداد، سال دویست و هفتاد و شش بود.

## ❁ باب پنجم

### آیه‌هایی که به قیام حضرت قائم (عج) تأویل می‌شود

#### ۱ - تفسیر:

آیه‌ی «و اگر ما عذاب را از آن منکران معاد تا وقت معین (هنگام مرگ) به تعویق اندازیم آن‌ها به جای آن‌که توبه از گناه کنند تمسخر و استهزاء کرده و گویند چه چیز موجب تأخیر عذاب شد. (چرا به وعده‌ی محمد - ص - به ما عذاب نمی‌رسد) آگه باشند که چون هنگام عذاب برسد دیگر از آن‌ها یی نیابند و به آن‌چه تمسخر می‌کردند سخت گرفتار شوند.» [۸، هود]. را چنین تأویل می‌کند: «اگر در این جهان آنان را تا ظهور قائم (عج) بی‌کیفر گذاریم، سپس، در آن هنگام سزایشان دهیم، به شیوه‌ی تمسخر چنین خواهند گفت که: چرا قائم برپا نمی‌خیزد و ظهور نمی‌کند؟

احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن حسان، از هشام بن عمار، از پدرش، که از یاران علی (ع) بود، از علی، که درود خدا بر او بادا، روایت می‌کند که منظور از «امة معدوده» در این آیه، سیصد و ده و اند «سیصد و سیزده، به باور شیعه‌ی جعفری.م» تن یاوران حضرت صاحب‌الزمان (عج) است.

علی بن ابراهیم می‌گوید: «امت» در کتاب خدا معانی بسیار دارد و «مذهب» یکی از آن‌هاست و «کان الناس امة واحدة» (مردم یک گروه بودند) [۲۱۳، بقره] یعنی یک مذهب داشتند. معنای دیگرش «گروهی از مردم» است، و «وجد علیه امة من الناس یسبقون» (...جماعتی را دید که حشم و گوسفندان‌شان را سیراب می‌کردند...) [۲۳، قصص] یعنی یک گروه. معنی دیگر، یک تن است که خداوند او را «امت» نامید، چنان که در «ان ابراهیم کان امة قانتا لله حنیفا» (همانا ابراهیم خلیل - تنها شخص موحدی که امام بود بین امتی یا تنها در علم و فضل و کمالات انسانی به منزله‌ی یک امت بود که - مطیع و فرمانبردار بود و هرگز به خدای یکتا شرک نیاورد) [۱۲، نحل].

از معانی دیگرش «گونه‌های همه‌ی جانوران» است، که فرمود «۲۴، فاطر». دیگر معنای آن «پیروان محمد(ص)» است، و گواه آن «۳۲، رعد» و نیز «همان»، که پیروان محمد(ص) اند. یک معنی هم «وقت» است، در «۴۵، یوسف» یعنی پس از مدت، و گواهی «۲۷، جاثیه»، یعنی در وقتش؛ دیگر، «همه‌ی آفریدگان» است، چنان که در «۸۴، نحل» می‌فرماید، و نمونه‌های آن فراوان است.

### ۲ - تفسیر:

در تأویل این آیه: «و ما موسیٰ عمران را با آیات خود (با تورات و معجزات بر فرعونیان) فرستادیم و به او دستور دادیم که قومت را از ظلمات جهل و گمراهی بیرون آور و به عالم نور رسان و روزهای خدا را به یادشان آور که این یادآوری (ایام الله) بر هر شخصی که در بسلا و نعمت صبور و شکرگزار است دلایل روشنی خواهد بود.» [۵، ابراهیم]، روزهای خدا (ایام الله) را روزهای سه‌گانه‌ی: ظهور قائم، که درود خداوند بر او بادا، روز مرگ و روز رستاخیز می‌شمارد.

### ۳ - تفسیر:

آیات:

«و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین و لتعلن علواً کبیراً.» (و در کتاب تورات - یا در لوح محفوظ و کتاب تکوین الهی - خبر دادیم و چنین مقدر کردیم که شما بنی اسرائیل دو بار حتماً در زمین فساد و خونریزی می‌کنید و تسلط و سرکشی سخت ظالمانه می‌یابید - یک بار به قتل اشعیاء و مخالفت ارمیا و بار دیگر به قتل زکریا و یحیی - به ظلم و بیداد برمی‌خیزید)

و:

«فاذا جاء وعد اولاهما بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید فجاسوا خلل الدیار و کان وعدا مفعولاً» (پس چون وقت انتقام اول فرا رسد بندگان سخت جنگجو و نیرومند خود را - چون بخت‌النصر - بر شما برانگیزیم تا آن‌جا که در درون خانه‌های شما جستجو کنند و این وعده‌ی انتقام خدا حتمی خواهد بود)

و:

«ثم رددنا لکم الکره علیهم و امددکم باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیراً» (آن‌گاه شما را به روی آن‌ها برگردانیم و بر آن‌ها غلبه دهیم و به مال و فرزندان مدد بخشیم و عده‌ی جنگجویان

شما را بسیار گردانیم تا بر دشمن و لشکر بخت النصر غلبه کنید) و «ان احستتم احستتم لانفسکم و ان اساتم فلها فاذا جاء وعد الاخره لیسوا وجوهکم و لیدخلوا المسجد کما دخلوه اول مره و لیتبروا ما علوا تتبیرا» (بدانید - شما بنی اسرائیل و همه‌ی اهل عالم - که اگر نیکی و احسان کردید به خود کردید و اگر بدی و ستم کردید باز به خود کرده‌اید آن‌گاه که وقت انتقام ظلم شما - که کشتن یحیی و زکریاست - یا عزم قتل عیسی - فرا رسید - باز بندگان قوی و جنگاور را بر شما مسلط می‌کنیم - تا اثر بیچارگی و خوف و اندوه به رخسار شما ظاهر شود و به مسجد بیت المقدس معبد بزرگ شما مانند بار اول درآیند و ویران کنند و به هر چه برسند نابود سازند و به هر کس تسلط بیابند به سختی هلاک گردانند.) [۴ تا ۷، اسری] را چنین تاویل می‌کند:

«و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب» یعنی آنان را آگاهانندیم، آن‌گاه روی سخن از بنی اسرائیل برمی‌گرداند و به پیروان محمد (ص) خطاب می‌نماید: «که دو بار در زمین تباهی خواهید کرد.» که منظور فلانی و فلانی و یارانشان و پیمان شکنی آنان است (چنین است در متن عربی. م.) و «لتعلن علوا کبیرا»، یعنی مدعی خلافت بزرگ خواهید شد و «چون نخستین تباهی در رسد»، یعنی روز جمل، «بندگان بسیار پرتوان خود را بر شما برمی‌انگیزیم» یعنی امیر مؤمنان (ع) و یارانش را، «فجاسوا خلال الدیار و کان وعد الله مفعولا» یعنی، پس شما را یافته و کشتار خواهند کرد، آن‌گاه وعده به انجام می‌رسد.»

«ثم ردونا لکم الکره علیهم»، یعنی بار دیگر بنی امیه را بر خاندان محمد. «وامددنا کم باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیرا»، یعنی از حسین ابن علی (ع) و یارانش و زنان دودمان محمد را اسیر می‌کنید. «ان احستتم احستتم لانفسکم و ان اساتم فلها فاذا جاء وعد الاخره»، یعنی حضرت قائم و یارانش «لیسوا وجوهکم» یعنی روهایشان سیاه می‌گردد و «لیدخلوا المسجد کما دخلوه اول مره»، یعنی پیامبر خدا و یارانش «ولیتبروا ما علوا تتبیرا» یعنی بر شما چیره می‌شوند و شما را می‌کشند، آن‌گاه (خداوند) رو به سوی دودمان محمد (ص) می‌گرداند و می‌فرماید: «عسی ربکم ان یرحمکم»، یعنی شما را بر دشمنان پیروزی می‌دهد؛ سپس به بنی امیه خطاب می‌کند: «و ان عدتم عدنا»، یعنی هر آینه به خوی سفیانی دشمنی ورزید، قائمی از دوده‌ی محمد (ص) را بر شما می‌گمارم.

توضیح: در تفسیر معنای آیه‌ی «اوحینا الی بنی اسرائیل»، یعنی شما ای پیروان محمد، چنین و چنان خواهید کرد. و دور نیست که این معنا را از تفسیری بر خبری نقل شده از پیامبر (ص) گرفته باشند، که فرمود: هر چه در میان بنی اسرائیل بوده است، مانند آن در این امت نیز هست. و آن کارها همانند این رویدادهاست.

#### ۴ - تفسیر:

عبارت «او يحدث لهم ذكرا»، در آیه‌ی «و کذالک انزلناه قرآنا عربیا و صرفنا فیہ من الوعد لعلمهم یتقون او يحدث لهم ذکرا» (و ما این‌گونه قرآن عظیم را با فصاحت کامل عربی بر تو فرستادیم و در آن وعده‌ها و احوال قیامت را تذکر دادیم باشد که مردم پرهیزگار شوند یا به پندی از نو یادآوری شوند.) [۱۱۳، طه.] را «از امر ظهور قائم و خروج سفیانی» تفسیر می‌کند.

#### ۵ - تفسیر:

آیات «فلما احسوا باسنا اذا هم منها یرکضون. لا ترکضوا و ارجعوا الی ما اترفتم فیہ و مسکنکم لعلکم تسلون قالوا یویلنا انا کنا ظالمین فما زالت تلک حتی جعلناهم حصیدا خامدین» (پس هنگامی که آن ستمکاران عذاب ما را به چشم مشاهده کردند از آن دیار رو به فرار نهادند. - در آن حال به آن‌ها خطاب شد که - مگریزید - که گریز فایده ندارد بلکه - رو به خانه‌های خود آرید و به اصلاح فسادکاری خویش که روزی ممکن است از آن بازخواست شوید پردازید.

در آن هنگام ظالمان به حسرت و ندامت گفتند وای بر ما که سخت ستمکار بودیم و پیوسته همین گفتار - حسرت‌بار - بر زبانشان بود تا آن‌که ما همه را طعمه‌ی شمشیر مرگ و هلاک ساختیم.) [۱۲ تا ۱۵، انبیاء.] را چنین تفسیر و تأویل می‌نماید:

«فلما احسوا باسنا» یعنی بنی‌امیه همین که قیام قائم خاندان محمد(ص) را احساس کنند، «اذا هم منها یرکضوا و ارجعوا الی ما اترفتم فیہ و مساکنکم لعلکم تسلون»، از آن می‌گریزند. نگریزید و به سوی آن‌چه از آن بهره می‌گرفتید یعنی گنجینه‌هایی که انباشته‌اید، و به خانه‌هاتان باز گردید تا از شما بازخواست شود.

تفسیر می‌افزاید که: چون حضرت قائم(عج) در پی بنی‌امیه برآید، آنان به روم می‌روند، آن‌گاه ایشان را از روم بیرون می‌کشد و گنجینه‌هایی را که انباشته‌اند، از آنان پس می‌گیرد. آن وقت است که بنی‌امیه می‌گویند «یا ویلنا انا کنا ظالمین فما زالت تلک دعواهم حتی جعلناهم حصیدا خامدین»، یعنی، وای بر ما که ستمگر بودیم، و این ماجرا هنگامی به پایان می‌رسد که آنان را از دم تیغ بگذرانیم و تباه گردانیم.

و اگر چه همه‌ی این آیه‌ها به زمان گذشته است، اما معنای آینده دارد و همچنان که یاد کردیم، تأویل آن، پس از تنزیل آیات است.

### ۶ - تفسیر:

در تفسیر آیه‌ی «و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادى الصالحون» (و ما بعد از تورات در زبور داود نوشتیم - و در کتب انبیاء سلف وعده دادیم - که البته بندگان نیکوکار من ملک زمین را وارث و متصرف خواهند شد) [۱۰۵، انبیاء.] می‌گوید:  
منظور از وارثان زمین حضرت قائم (عج) و یاران اوست.

### ۷ - تفسیر:

پدرم، از ابن ابو عمیر، از ابن مشکان، از امام صادق، درباره‌ی آیه‌ی «اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله على نصرهم لقدير» (رخصت - جنگ با دشمنان - به جنگجویان - اسلام - داده شد زیرا آنها از دشمن سخت ستم کشیدند و خدا بر یاری آنها قادر است.) [۳۹، حج.] می‌گوید: عامه (اهل تسنن م.) بر آن‌اند که هنگامی بر پیغمبر (ص) نازل شد که قریش او را از مکه راندند؛ حال آن‌که منظور حضرت قائم است، که به خون خواهی حسین (ع) برخیزد و می‌افزاید که: ماییم اولیاء دم و جویندگان انتقام.

### ۸ - تفسیر:

«و من عاقب» در آیه‌ی «ذالک من عاقب بمثل ما عوقب به ثم بغى علیه لینصرنه الله ان الله لعفو غفور» (سخن حق این است و هر کس به همان قدر ظلمی که به او شده در مقام انتقام برآید و باز بر او ظلم شود البته خدا او را یاری می‌کند و همانا خدا را از گناه خلق عفو و آمرزش است.) [۶۰، حج.] منظور پیامبر خدا (ص) است، که اگر کسی را به مانند آزاری که دیده است، کیفر دهد، سپس بر او ستم رود، خداوند به دست قائم، از فرزندان محمد (ص)، آن کس را پیروزی دهد.

### ۹ - تفسیر:

در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر (ع) درباره‌ی «الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوات و اتوا الزکات و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبه الامور» (... آنان که خدا را یاری می‌کنند - آن‌هایی هستند که اگر در روی زمین به آنان اقتدار و تمکین دهیم نماز به پا می‌دارند و زکات به مستحقان می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و - از هیچ کس جز خدا نمی‌ترسند چون می‌دانند که - عاقبت کارها به دست خداست.) [۴۱، حج.] می‌گوید:  
- این آیه از آن خاندان محمد (ص) است تا آخرین امام و مهدی و یارانش که خداوند

خاوران و باختران زمین را به تملک ایشان می‌دهد و به دست وی دین را نیرومند می‌گرداند و به وسیله‌ی وی و یارانش بدعت و باطل را می‌میراند، همچنان که نابخردان حق را نابود کرده‌اند، تا آن‌جا که دیگر از ستم و فراخوانندگان به نیکی و بازدارندگان از ناروا نشانه‌ای دیده نشود.

### ۱۰ - تفسیر:

«ان نشاء نزل من السماء آیه فظلت اعناقهم لها خاضعین» (- غم مدار که - ما اگر بنخواهیم از آسمان مشیت آیت قهری نازل گردانیم که همه به جبر گردن زیر بار ایمان فرود آرند.) [۴، شعرا]. پدرم، از ابن ابو عمیر، از هشام، از امام جعفر صادق (ع) روایت می‌کند که - یعنی بانگی از آسمان، به نام صاحب‌الزمان (عج) گردن بنی‌امیه را خم می‌کند.

### ۱۱ - تفسیر:

«امن یجیب المضطر اذا دعاه و یكشف السوء و یجعلکم خلفاء الارض» (آیا آن کیست که دعای بیچارگان مضطر را به اجابت می‌رساند و رنج و غم آنان را برطرف می‌سازد و شما مسلمین را جانشینان اهل زمین قرار می‌دهد آیا با وجود خدای یکتا خدایی هست؟ - هرگز نیست لیکن - اندکی مردم متذکر این حقیقت‌اند.) [۶۲، نمل].

پدرم از حسن بن علی بن فضال، از صالح بن عقبه، از امام صادق (ع) برایم روایت کرد که: - این آیه درباره‌ی قائم نازل شده است، و به خدا که «مضطر» هم اوست، که در مقام ابراهیم دو رکعت نماز می‌گذارد و به درگاه خداوند نیایش می‌کند، که برآورده می‌گردد و دشواری برکنار می‌شود و خداوند او را خلیفه‌ی خود بر روی زمین قرار می‌دهد.

۱۲ - «و اذا جائهم نصر من ربک» (... و هرگاه ظفر و نصرتی از جانب خدا - به مؤمنان - رسد...) [۹، عنکبوت]. منظور از «نصر» قائم است.

### ۱۳ - تفسیر:

جعفر بن احمد، از عبدالکریم، بن عبدالرحیم، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ثمالی، از امام باقر (ع):

- کسی که پس از ستم دیدن پیروز می‌شود، قائم است و یارانش، و آنان که بر ایشان چاره‌ای نیست، قائم است، که برای کین‌خواهی از بنی‌امیه و دروغ‌پردازان و دزاندیشان به پا می‌خیزد و



## آیه‌هایی که به قیام حضرت ... □ ۶۹

کسی است که خداوند فرمود:

این انتقام از کسانی گرفته می‌شود که بر مردم ستم می‌رانند و در زمین به ناحق بیداد می‌کنند و کیفری دردناک بر ایشان خواهد بود.

فراز: احمد بن محمد بن احمد طلحه خراسانی، از علی بن حسن بن فضال، از اسماعیل بن مهران، از یحیی بن ابان، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر(ع): همین روایت.

### ۱۴ - تفسیر:

«اقتربت الساعة و انشق القمر» (آن ساعت - قیامت یا قیام رسول حق - نزدیک آمد و ماه آسمان شکافته شد.) [۱، قمر.] را خروج حضرت قائم(عج) روایت می‌کند.

### ۱۵ - تفسیر:

احمد بن ادریس، از اشعری، از ابن یزید، از علی بن حماد خزّاز، از حسین بن احمد منقری، از یونس بن ظبیان، از امام صادق(ع):  
- «مدهامتان» (که درختان آن دو بهشت در منتهای سبزی و خرمی است.) [۶۴، الرحمان]، میان مکه و مدینه را نخل‌ها متصل می‌سازند.

### ۱۶ - تفسیر:

می‌گوید: «یریدون لیطفنوا نور الله بافواهم و الله متم نوره» (کافران می‌خواهند تا نور خدا را به گفتار باطل و طعن و مسخر. خاموش کنند و البته خدا نور خود را - یعنی شرع و کتاب، وحی و دین کامل را - هر چند کافران خوش ندارند - به رغم کفار - کامل و محفوظ خواهد داشت.) [۸، صف.]، خداوند به دست قائمی از دودمان محمد(ص) فروغ خود را تمام می‌نماید، به هنگامی که او ظهور کند تا آن‌گاه که جز خدا پرستیده نشود و اوست که زمین را، که از بیداد لبریز شده است، از عدل و داد سرشار خواهد گردانید.

### ۱۷ - تفسیر:

«و آخری تحبونها نصر من الله و فتح قریب» (و باز تجارتنی دیگر که آن را هم دوست دارید نصرت و یاری خدا - در جنگ - و فتح نزدیک سپاه اسلام - و بشارت رحمت به اهل ایمان است.) [۱۳، صف.]، یعنی یکی دیگر که دوست می‌دارید، پیروزی از سوی خداوند، در جهان به

دست قائم نزدیک است.

### ۱۸ - تفسیر:

«حتی اذا راوا ما یوعدون فسیعلمون من اضعف ناصرا و اقل عددا» (ای رسول، کافران را رها کن تا روزی که عذاب موعود را به چشم ببینند. آن زمان خواهند دانست که - تو و آن‌ها - کدامتان یارانش ضعیف و ناتوان‌تر و سپاهش کم‌تر است.) [۲۴، جن]. منظور حضرت قائم و امیرمؤمنان است.

### ۱۹ - تفسیر:

«انهم یکیدون کیدا و اکید کید فمهل الکافرین امهلهم رویدا» (و ما هم در مقابل مکرشان مکر خواهیم کرد - و البته ما بر آن‌ها غالبیم.) [۱۶، طارق]. یعنی ای محمد، به ایشان مهلتی بده تا برانگیختن قائم. آن‌گاه من از زورگویان و سرکشان قریش و بنی‌امیه و دیگر مردم، انتقام خواهم گرفت.

### ۲۰ - تفسیر:

احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از ابن ابو عمیر، از حماد بن عثمان، از محمد بن مسلم:

از امام محمد باقر (ع) درباره‌ی این فرموده‌ی خدا «واللیل اذا یغشی» (قسم به شب تار، هنگامی که جهان را در پرده سیاه بپوشاند.) [۱، لیل]. پرسیدم. فرمود:

- در این جا «شب» در جایگاه دوم، پوشیده گشتن امیر مؤمنان در زمان دولت اوست، که بر او شوریدند و امیرمؤمنان شکیبایی در پیش گرفت تا دولت آنان سپری گردد. و «والنهار اذا تجلی» (و سوگند به روز، هنگامی که درخشان گردد.) [۱ و ۲، لیل. ت، ق] «روز» قائمی است از خاندان ما، که خیزش می‌کند و بر دولت باطل چیره می‌شود و در قرآن برای مردم مثل‌هایی است و به آن‌ها پیغمبرش و ما را مخاطب ساخته است و غیر از ما کسی آن‌ها را در نمی‌یابد.

### ۲۱ - تفسیر:

درباره‌ی آیه‌ی «قل ارایتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن یاتیکم بماء معین» (ای رسول ما باز بگو - ای کافران - به دیده‌ی تأمل بنگرید که اگر آب، که مایه‌ی زندگانی شماست، صبحگاهی همه به

## آیه‌هایی که به قیام حضرت ... □ ۷۱

زمین فرو رود - جز خدا - کیست که باز آب گوارا برای شما پدید آورد؟ [ ۳۰، الملک، ] می‌گوید: محمد بن جعفر، از محمد بن احمد، از قاسم بن علا، از اسماعیل بن علی فزاری، از محمد بن جمهور، از فضاله بن ایوب، برای ما روایت کرد که از حضرت امام رضا(ع) درباره‌ی این آیه پرسیدند و امام فرمود:

«آب‌ها» پدران‌تان، یعنی امامان و امامان دروازه‌های ایزدی‌اند، و «فمن یاتیکم بماء معین»، یعنی چه کسی علم امام را به شما باز می‌آورد.

### ۲۲ - تفسیر:

«هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهر. علی الدین کله ولو کره المشرکون.» (اوست خدایی که رسول خود - محمد مصطفی، (ص) - را با دین حق به هدایت خلق فرستاد تا بر همه‌ی ادیان عالم تسلط و برتری دهد، هر چند مشرکان و کافران ناراضی و مخالف باشند.) [ ۳۳، توبه. ] یعنی قائمی از دودمان محمد(ص) نازل می‌کنیم و او پیشوایی است که خداوند بر همه‌ی دین‌ها پیروز می‌سازد و زمین را که از بیداد و ستم پر شده باشد، سرشار از عدل و داد خواهد گردانید. این نیز از همان آیه‌هاست که گفتیم پس از نزول تأویل می‌شود.

### ۲۳ - تفسیر:

خصال: عطار، از سعد، از ابن یزید، از محمد بن حسن میثمی، از مثنی حنط: از امام باقر(ع) شنیدم که «روزهای خدا» سه روز است: روز قائم(عج) و روز رستخیز. پدرم، از حمیری، از ابن هاشم، از ابن ابو عمیر، از مثنی حنط، از امام جعفر صادق، از پدرش، امام محمد باقر(ع)، همین روایت.

### ۲۴ - ثواب:

ابن ولید، از صفار، از عباد بن سلیمان، از محمد بن سلیمان، از پدرش: از امام جعفر صادق پرسیدم که آیا داستان غاشیه {آغاشیه} را شنیده‌ای؟ فرمود: امام قائم آنان را به ضرب شمشیر محکوم می‌کند. گفتم «وجوه یومئذ خاشعه» چیست؟ پاسخ داد: شرمنده می‌شوند و یارای سرپیچی ندارند. گفتم «عامله»؟ فرمود: خلاف آنچه خداوند فرستاده است، عمل می‌کنند. پرسیدم «ناصبه»؟ جواب داد: برنشاندن حاکمان نااهل. سؤال کردم، «تصلی نارا حامیه»؟ فرمود:

در عهد قائم به آتش جنگ در جهان و به آتش دوزخ در آخرت دچار می‌شوند.

### ۲۵- ک، ثواب:

پدرم، از سعد، از ابن ابوخطاب، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از امام جعفر صادق: - در فرموده‌ی خداوند عز و جل، «یوم ناتی بعض آیات ربک لاینفع نفسا ایمانها لم تکن أمنت من قبل» (... روزی که بعض آیات قهر و غضب خدای تو بر آن‌ها برسد، البته آن روز هیچ کس را ایمان نفع نبخشد، اگر از آن پیش ایمان نیاورده باشد...) [۱۵۸، انعام]. «آیات»، امامان‌اند و «آیه‌ی منتظر»، امام قائم (عج) است و کسی از ایمان خویش سود نخواهد برد، اگر پیش از قیام وی، با شمشیر، ایمان نیاورده باشد.

ثواب: احمد بن زیاد، از علی، از پدر او، از ابن ابو عمیر و ابن محبوب، از ابن رثاب و دیگران، از امام صادق (ع) همین را برایمان روایت کرد.

### ۲۶- ک:

پدرم، و ابن ولید، با هم، از سعد و حمیری، با هم، از احمد بن حسین بن عمر بن یزید، از حسین بن ربیع، از محمد بن اسحاق، از اسد ابن ثعلبه، از ام هانی: امام محمد باقر (ع) را دیدار کردم و درباره‌ی این آیه، «فلا أقسم بالجوار الكنس» (قسم به ستارگانی که به گردش آیند و در مکان خود رخ پنهان کنند). [۱۶، تکویر]. سؤال کردم. امام فرمود:

- پیشوایی است که در سال دویست و شصت و شش از دیده‌ها نماند، سپس همچون شهابی سوزان در تاریکی شب پیدا می‌شود و اگر آن را دریابی، چشمانت فروغ می‌گیرد. غیبت: گروهی، از تلکبری، از احمد بن علی، از اسدی، از سعد، از حسین بن عمر بن یزید، از ابوالحسن بن ابوربیع، از محمد بن اسحاق، همین روایت. نعمانی: کلینی، از تنی چند، از سعد، از احمد بن حسین بن عمر، از حسین بن ابوربیع، از محمد بن اسحاق، همین روایت.

### ۲۷- ک:

پدرم و ابن ولید، با هم، از سعد، از موسی بن عمر بن زید، از علی ابن اسباط، از علی بن حمزه، از ابوبصیر، از امام باقر (ع) درباره‌ی آیه‌ی «قل ارایتم»:

- این آبه در خصوص قائم (عج) نازل شده است.

غیبت: گروهی از تلعبیری، از احمد بن علی رازی، از اسدی، از سعد، از موسی بن عمر بن یزید، همین روایت.

### ۲۸-ک:

ابن متوکل، از محمد عطار، از ابن عیسی، از عمر بن عبدالعزیز، از یکی غیر از یاران ما، از داود رقی، از امام محمد باقر (ع) درباره‌ی آبه‌ی «الذین یؤمنون بالغیب» (آن کسانی که به عالم غیب ایمان آرند...) [۳، بقره] می‌فرماید منظور این است که باور دارندگان به ظهور قائم (عج) بر حق‌اند.

### ۲۹-ک:

دقاق، از اسدی، از نخعی، از نوفلی، از علی بن ابو حمزه، از یحیی بن ابوالقاسم: از امام صادق درباره‌ی آبه بالا پرسیدم، امام فرمود که «متفون» پیروان علی (ع)‌اند، لیکن منظور از «غیب» حجت غایب است و آبه‌ی «و یقولون لولا انزل علیه آبه من ربه فقل انما الغیب لله فانتظروا انی معکم من المنتظرین» (- منکران رسول - گویند چرا بر او آیت و معجزی از جانب خدا نیامد - که قهراً مردم مطیع شوند - پاسخ ده که دانای غیب - و دانا به صلاح عالم - خداست. اینک بر انکارتان شما - کافران منتظر عذاب خدا - باشید، من هم با شما منتظر - نصرت او - می‌باشم.) [۲۰، یونس]، گواه بر این امر است.

### ۳۰-ک:

مظفر علوی، از ابن عیاشی، از پدرش، از جبرئیل بن احمد، از موسی بن جعفر بغدادی، از موسی بن قاسم، از علی بن جعفر، از برادر وی، امام موسی کاظم (ع):  
- از امام صادق (ع) شنیدم که آبه‌ی «قل ارایتم» یعنی امامتان را از شما غایب می‌گردانم و پیشوایی جدید برایتان می‌آورم.

نعمانی: محمد بن همام، از احمد بن مابنداد، از احمد بن هلیل، از موسی بن قاسم، همین روایت.

از کلینی، از علی بن محمد، از سهل، از موسی بن قاسم، همین روایت.

## ۳۱ - غیبت:

ابراهیم بن سلمه، از احمد بن مالک، از حیدر بن محمد، از عباد بن یعقوب، از نصر بن مزاحم، از محمد بن مروان، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس:

«و فی السماء رزقکم و ماتوعدون» (پس به خدای آسمان و زمین قسم که این - وعده‌ی رزق مقدر - به مانند تکلمی که با یکدیگر می‌کنند، حق و حقیقت است.) [۲۲، الذاریات]. ظهور مهدی است.

## ۳۲ - غیبت:

با همین اسناد، از ابن عباس: «اعلموا ان الله بحی الارض بعد موتها» (- الا ای عاقلان - بدانید که خداست که زمین را پس از مرگ - خزان - زنده می‌گرداند.) [۱۷، حدید]. یعنی زمین را پس از مرگ، به دست قائم خاندان محمد (ص) زنده می‌گرداند.

## ۳۳ - غیبت:

ابو محمد مجدی، از محمد بن علی تمام، از حسین بن محمد قطعی، از علی بن احمد بن حاتم، از محمد بن مروان، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس درباره‌ی آیه‌ی «و فی السماء رزقکم و ماتوعدون فورب السماء و الارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون» (پس به خدای آسمان و زمین قسم که این - وعده‌ی رزق مقدر - به مانند تکلمی که با یکدیگر می‌کنند حق و حقیقت است.) [۲۲، ذاریات]. روایت می‌کند که منظور قیام قائم است. و در «اینما تکنونوا یات بکم الله جمیعاً» (هر کجا که باشید همه‌ی شما را خداوند به عرصه‌ی محشر خواهد آورد) [۱۴۸، بقره]. یعنی یاوران قائم (عج) را خداوند در یک روز گرد خواهد آورد.

## ۳۴ - غیبت:

محمد بن اسماعیل مقری، از علی بن عباس، از بکار بن احمد، از حسن بن حسین، از سفیان جریری، از عمیر بن هاشم طائی، از اسحاق بن عبدالله بن علی بن حسین درباره‌ی آیه‌ی بالا می‌گوید: منظور قیام قائم خاندان محمد (ص) است. و «وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد بعد خوفهم آمنًا یعبدوا ننی لایشرکون بی شیئاً» (و خدا به کسانی که از شما بندگان - به خدا و حجت عصر - ایمان آرد و نیکوکار گردد، وعده فرمود که - در ظهور

امام زمان - در زمین خلافت دهد. و - به جای امم سالفه حکومت و اقتدار بنخشد - چنان که امم صالح پیمبران سلف جانشین پیشینیان خود شدند و علاوه بر خلافت، دین پسندیده‌ی آنان را - که اسلام واقعی است - بر همه‌ی ادیان تمکین و تسلط عطا کند و به همه‌ی مؤمنان پس از خوف و اندیشه از دشمنان ایمنی کامل دهد، که مرا به یگانگی بی هیچ شائبه شرک و ریا پرستش کنند و بعد از آن هر که کافر شود، به حقیقت همان فاسقان تبه کارند - که با شناسایی و معرفت حق از پی شهوت نفس به راه کفر می‌روند) [۵۵، نور]. درباره‌ی مهدی نازل شده است.

کنز: محمد بن عباس، از علی بن عبدالله، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از حسن بن حسین، همین روایت.

### ۳۵- غیبت:

محمد بن علی، از حسین بن محمد قطعی، از علی بن حاتم، از محمد بن مروان، از عبیدالله یحیی ثوری، از محمد بن علی بن حسین، از پدر او، از جدش، از علی (ع) درباره‌ی «و نریدان من علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم وارثین» (و ما اراده کردیم که بر آن طایفه‌ی ضعیف و ذلیل در آن سرزمین منت گذارد. و آنان را پیشوایان خلق قرار دهیم و وارث ملک و جاه فرعونیان گردانیم.) [۵، قصص]، روایت می‌کند که:

- ایشان خاندان محمد (ص) اند که خداوند پس از پیکار ایشان مهدی آنان را بر می‌انگیزد و به عزت می‌رساند و دشمنانشان را خوار می‌گرداند.

### ۳۶- ک:

علی بن حاتم برای من به نقل از احمد بن زیاد، از حسن بن علی ابن سماعه، از احمد بن حسن میثمی، از سماعه و دیگران - از قول امام صادق (ع) نوشت:

- این آیه «و لا یكونوا کالذین اوتوا الكتاب من قبل فطال علیهم الامد فقست قلوبهم و کثیر منهم فاسقون» (آیا نوبت آن نرسید که گرویدگان - ظاهری از باطن به خدا بگردند و - دل‌هایشان به یاد خدا خاشع گردد و به آن‌چه از حق نازل شد بذل توجه کنند و مانند کسانی که پیش از این برایشان کتاب آسمانی تورات آمد - یعنی یهود و نصاری - نباشید که دوره‌ی طولانی در زمان فترت - بر آن‌ها گذشت و دل‌هایشان زنگ قساوت گرفت و بسیاری فاسق و نابکار شدند.) [۱۶، حدید] درباره‌ی حضرت صاحب‌الزمان (عج) نازل شده است.

### ۳۷- ک:

با همین اسناد، از میثمی، از ابن محبوب، از مؤمن طاق، از سلام بن مستنیر، از امام باقر(ع): «اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها» یعنی که خداوند عز و جل زمین را، پس از مرگ آن، به دست قائم(عج) زنده می‌گرداند و مرگ زمین کفر اهل آن و کافر به منزله‌ی مرده است.

### ۳۸- عیاشی:

از زراره، از امام صادق(ع) درباره‌ی آیه‌ی «و تلک الایام نداولها بین الناس» (این روزگار را بر اختلاف احوال - گاهی فتح و غلبه و گاه شکست و مغلوبیت - میان خلائق می‌گردانیم) [۱۴۰، آل عمران]: از وقتی که خداوند آدم را آفرید، دولت زمانی از آن ایزد و موقعی از آن ابلیس بوده است، پس کجاست دولت خداوند؟ آن دولت، دولتِ قائمِ واحد(عج) است.

### ۳۹- عیاشی:

از عمر بن شمر، از جابر، از امام باقر(ع): درباره‌ی آیه‌ی «الیوم یش الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشونی» (امروز کافران از این که به دین شما دستبرد زنند و اختلالی رسانند طمع بریدند، پس شما از آنان بیمناک نباشید و از من بترسید.) [۴، مائده]، روزی که حضرت قائم، قیام کند، بنی‌امیه، که کفر ورزیده و از دودمان محمد(ص) دل سرد گشته‌اند، نومید خواهند شد.

### ۴۰- عیاشی:

از جابر، از جعفر بن محمد و امام محمد باقر(ع): «و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر» (و بزرگ‌ترین روز حج - روز عرفه یا روز عید که همه در مکه جمعند یا در آن روز که مؤمنان و مشرکان همه به مکه حاضرند - خدا و رسولش به مردم اعلام می‌دارند) [۳، توبه] یعنی خروج قائم اعلام می‌شود و «اذان» فراخواندن اوست مردم را به خویش. بیان: بطن آیه همین است.

### ۴۱- عیاشی:

از زراره: امام صادق فرمود که از پدرم درباره‌ی آیه‌ی «قاتلوا المشرکین کافه کما یقاتلونکم کافه» (متفقاً همه با مشرکان قتال و کارزار کنید چنان که مشرکان نیز همه متفقاً با شما به جنگ و



## آیه‌هایی که به قیام حضرت ... □ ۷۷

خصومت برمی‌خیزند) [۳۶، توبه] تا مشرکی نماند «و یكون الدين كله لله» (و آئین همه دین خدا گردد) [۳۹، انفال] پرسیدند، پاسخ فرمود که هنوز تأویل این آیه نیامده است، لیکن چون قائم ما خیزش نماید، بیننده‌اش در خواهد یافت که تأویل این آیه چیست. و کار دین محمد (ص) چنان بالا خواهد گرفت که همان‌گونه که خداوند فرموده است، شرک بر روی زمین برجا نخواهد ماند.

### ۴۲ - عیاشی:

از ابان، از مسافر، از امام صادق درباره‌ی آیه‌ی «ولئن اخرنا عنهم العذاب الی امة معدود» [۸، هود]: یعنی عده‌ای به اندازه‌ی عده‌ی جنگ بدر در ظرف یک ساعت بر گردوی جمع می‌شوند.

### ۴۳ - عیاشی:

از حسین، از خراز، از امام صادق (ع): آنان قائم (عج) و یاران ایشان‌اند.

### ۴۴ - عیاشی:

از ابراهیم بن عمر، نقل می‌کند که از امام محمد باقر (ع) شنیده شد که پیمان پیمبر (ص) به امام سجاد (ع) و سپس به امام پنجم سپرده شد. پس از آن اگر خدا اراده کند، مردی از خاندان ایشان، که درفش پیمبر (ص) با اوست، همراه با سیصد تن به قصد مدینه خروج خواهد کرد، تا آن‌که از «بیدا» می‌گذرد. بیدا جایگاه قومی است که ناپیدا می‌گردن و آیه‌ی «افامن الذین مکروا السیئات ان ینخسف الله بهم الارض او یاتیهم العذاب من حیث لایشعرون او یاخذهم فی قلبهم فما هم بمعجزین» (آنان که بر کردار زشت خود مکرها می‌اندیشند، آیا از این بلا ایمن‌اند که خدا ناگاه همه را به زمین فرو برد یا از جایی که پی نبرند، عذابی فرستد؟) [۴۵، نحل] در این باره است.

### ۴۵ - عیاشی:

از ابن سنان، از امام باقر (ع) درباره‌ی آیه‌ی بالا پرسیدند، در جواب فرمودند: آنان دشمنان خداوندند که ایزد ایشان را مسخ می‌گرداند و در زمین فرو می‌برد.

### ۴۶ - عیاشی:

از صالح بن سهل، از امام صادق: «و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین» (و در کتاب تورات - یا لوح محفوظ و کتاب تکوین الهی - خبر دادیم و چنین مقرر کردیم

ک شما بنی اسرائیل دو بار حتماً در زمین فساد و خونریزی می‌کنید) [۴، اسری] قتل علی و طعن امام حسن (ع) و «لتعلن علواً کبیراً» قتل امام حسین (ع)، و «فاذا جاء وعد اولیہما» زمان پیروزی خون حسین، «بعثنا علیکم عبادنا لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار» گروهی است که خداوند پیش از ظهور حضرت قائم برمی‌انگیزد.

#### ۴۷ - عیاشی:

از حمران، از امام باقر: «عبادنا لنا اولی عباس شدید» امام زمان و یاوران او منظور است، که قدرت بسیار دارند.

#### ۴۸ - نعمانی:

کلینی، از ابو علی اشعری، از محمد بن حسان، از محمد بن علی، از عبدالله بن قاسم، از مفضل: از امام صادق (ع) درباره‌ی آیه‌ی «فاذا نقر فی ناقور» (تا آن‌گاه که - هنگامه‌ی روز قیامت برپا شود و - صور اسرافیل را بدمند) [۸، مدثر]، پرسیدند. امام فرمود:  
- پیشوایی از ما پنهان است و چون خداوند عز و جل هویدا ساختن کار او را اراده کند، نکته‌ای در دل وی پیدا می‌شود، آن‌گاه او به امر خدای عز و جل قیام می‌نماید.

#### ۴۹ - نعمانی:

ابن عقده، از احمد بن یوسف بن یعقوب ابوالحسین، از نوشته‌اش درباره‌ی اسماعیل مهران بن مهران، از ابن بطائی، از پدر او، و وهب، از ابن بصیر، از امام صادق، در خصوص آیه‌ی «وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم الذی ارتضی لهم و لیبذلنهم من بعد خوفهم انما یعبدوننی لا یشرکون بی شیئاً» (و خدا به کسانی که از شما بندگان - به خدا و حجت عصر - ع - ایمان آرد، و نیکوکار گردد، وعده فرمود که - در ظهور امام زمان - در زمین خلافت دهد - و به جای امم سالفه حکومت و اقتدار بخشد - چنان که امم صالح پیامبران سلف جانشین پیشینیان خود شدند و علاوه بر خلافت دین پسندیده‌ی آنان را - که اسلام واقعی است - بر همه‌ی ادیان تمکین و تسلط عطا کند و به همه‌ی مؤمنان پس از خوف و اندیشه از دشمنان ایمنی کامل دهد که مرا به یگانگی بی‌هیچ شائبه‌ی شرک و ریا پرستش کنند و بعد از آن هر که کافر شود، به حقیقت همان فاسقان تبه‌کارند.) [۵۵، نور]:  
منظور، حضرت قائم و یاران اوست.

### ۵۰ - نعمانی:

ابن عقده، از حمید بن زیاد، از علی بن صباح، از حسن بن محمد حضرمی، از جعفر بن محمد، از ابراهیم بن عبدالحمید، از اسحاق بن عبدالعزیز، از امام صادق، درباره‌ی آیه‌ی «و لئن اخرجنا عنهم العذاب الی امة معدوده» [۸، هود]: «عذاب»، ظهور قائم (عج) و «امة المعدوده»، اهل بدر و یاران او (حضرت صاحب الزمان.م) است.

### ۵۱ - نعمانی:

ابن عقده، و احمد بن یوسف، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی، از پدرش، و وهب، از ابن بصیر، از امام صادق: آیه‌ی «فاستبقوا الخیرات اینما تکنونوا یات بکم الله جمیعا» (پس بشتابید به خیرات و عبادات که هر کجا باشید همه‌ی شما را خداوند به عرصه‌ی محشر خواهد آورد. محققاً خدا بر هر چیز تواناست.) [۱۴۸، بقره] درباره‌ی قائم و یاوران اوست، که در زمانی نامعلوم گرد می‌آیند:

### ۵۲ - نعمانی:

علی بن حسین مسعودی، از محمد عطار، از محمد بن حسن، از محمد بن علی کوفی، از ابن ابونجران، از قاسم، از ابو بصیر، از امام صادق، آیه‌ی «اذان للذین یقاتلون بانهم ظلموا ان الله علی نصر هم لقدیر» (رخصت - جنگ با دشمنان - به جنگجویان - اسلام - داده شد، زیرا آن‌ها از دشمن سخت ستم کشیدند و خدا بر یاری آن‌ها قادر است.) [۳۹، حج] قائم و یاورانش را مد نظر دارد.

### ۵۳ - نعمانی:

علی بن احمد، از عبید الله بن موسی، از برقی، از پدرش، از محمد بن سلیمان، از ابو بصیر، از امام صادق: خداوند در آیه‌ی «یعرف المجرمون بسیماهم» (- آن روز - بدکاران به سیمایشان شناخته شوند - که سیه روی و ارزق چشم‌اند -) [۴۱، الرحمان]، می‌فرماید که گناهکاران از چهره‌ی ایشان شناخته می‌شوند، اما این آیه درباره‌ی قائم نازل شده است، که تبه‌کاران را از سیمای آنان می‌شناسد و او، با یارانش، ایشان را از دم تیغ می‌گذرانند.

### ۵۴- کنز:

محمد بن عباس، از علی بن حاتم، از حسن بن محمد بن عبدالواحد، از جعفر بن عمر بن سالم، از محمد بن حسین بن عجلان، از مفضل بن عمر: درباره‌ی آیه‌ی «و لنذیقنهم من العذاب الادنی دون عذاب الاکبر» (و ما کافران را عذاب نزدیک‌تر - و کم‌تر به بلاهای دنیا، یا در برزخ - بچشانیم، غیر آن عذاب بزرگ‌تر و شدیدتر.) [ ۲۱، الم سجده ] از ابا عبدالله (ع) پرسیدم، فرمود: - عذاب نزدیک‌تر، گرانی قیمت‌هاست و عذاب بزرگ‌تر، قیام مهدی است، با شمشیر.

### ۵۵- کنز:

محمد بن عباس، از احمد بن زیاد، از حسن بن محمد، از سماعه، از ابراهیم بن عبدالحمید، از امام صادق (ع):

- حضرت صاحب‌الزمان، هنگامی که خروج کند، به مسجدالحرام در می‌آید، روی به کعبه و پشت به مقام ابراهیم می‌ایستد، سپس دو رکعت نماز می‌گذارد، بعد از آن می‌فرماید: «ای مردم، من نزدیک‌ترین کس به آدم، به ابراهیم، به اسماعیل، و به محمد (ص) هستم. آن‌گاه دست به سوی آسمان برمی‌دارد و آن قدر تضرع می‌کند که به رو بر زمین می‌افتد و این وضع همان فرموده‌ی خداوند عز و جل است، که:

«امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف سوء و یجعلکم خلفاء الارض الله مع الله قلیلا ما تذکرون» و (یادآور روزی را که خدا آن مشرکان را ندا کند و به توبیح ملامت به آن‌ها خطاب کند که کجا شدند آن خدایانی که به خیال باطل خود شریکان من می‌پنداشتند؟) [ ۶۲، نمل ]  
و با همین اسناد، از ابن عبدالحمید، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر (ع): «امن یجیب» درباره‌ی حضرت قائم است، پس از آن‌که عمامه بر سر خروج کند و در مقام ابراهیم نماز گزارد و به درگاه خدا تضرع نماید.

### ۵۶- کنز:

محمد ابن عباس، از علی بن عبدالله بن حاتم، از اسماعیل بن اسحاق، از یحیی ابن هاشم، از ابو جارود، از امام باقر (ع) آیه‌ی «یریدون لیطفثوا نورالله بافواهم» (کافران می‌خواهند تا نور خدا را به گفتار باطل و طعن و مسخره خاموش کنند.) [ ۸، صف ] را چنین تأویل می‌کند:  
- اگر شما این امر را فرو گزارید، خداوند فرو نخواهد گذاشت.

و روایت شیخ محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از یکی از یاران ما، از حسن بن محبوب،

از محمد بن فضیل، از امام علی النقی (ع) را تأیید می‌نماید که درباره‌ی این آیه فرمود:  
«والله متم نوره» امامت است و نور پیشوایی است که درباره‌اش «الذین ارسل رسوله بالهدی و دین الحق» (پس به خدا ایمان آرید و به رسول او و نور علم و حکمتی که بندگان را - آیات قرآن - فرستاده‌ایم بگروید و - بترسید که - خدا به هر چه - از نیک و بد - کنید، آگاه است.) [۸ تغابن]، آمده است.

### ۵۷- کنز:

محمد بن عباس، از احمد بن هوده، از اسحاق بن ابراهیم، از عبدالله بن حماد، از ابو بصیر: از امام هشتم (ع) درباره‌ی آیه‌ی «هو الذی ارسل رسوله» پرسیدم، در پاسخ فرمود: به خدا سوگند که زمان تأویل آن نرسیده است. گفتم که قربانت گردم، پس کی می‌رسد؟ فرمود:  
- روزی که به خواست خدا، قائم (عج) خیزش کند و چون قیام کند، کافر و مشرکی باقی نمی‌ماند مگر آن‌که خروج امام بر او ناخوش آید، و اگر کافر یا مشرکی در دل سنگ پنهان شود، آن تخته سنگ می‌گوید که ای مؤمن، کافر یا مشرکی در شکم من پنهان است؛ مرا بشکن و او را بکش.

### ۵۸- کنز:

محمد بن عباس، از احمد بن ادریس، از عبدالله بن محمد، از صفوان بن یحیی، از یعقوب بن شعیب، از عمران بن میثم، از عبایه بن ربیع، که از امیر مؤمنان شنید: «هو الذی ارسل رسول» یعنی خدایی که جان من در دست اوست، فرستاده‌ی خود را پس از این نمایان خواهد ساخت و جا آبادی نمی‌ماند که بام و شام بر یگانگی خدا و پیامبری محمد (ص) گواهی ندهد.  
همچنین، می‌گوید: یوسف بن یعقوب، از محمد بن ابوبکر مقری، از نعیم بن سلیمان، از لیث، از مجاهد، از عباس، درباره‌ی آیه‌ی [لیظهره علی الدین]، برایمان روایت کرد که این کار انجام نمی‌پذیرد تا آن‌گاه که یهودی و مسیحی و دارنده‌ی هر کیشی به اسلام بگردد. به گونه‌ای که گرگ و میش و شیر و گاو، و مار و انسان از یکدیگر در زینهار باشند و موشی انبانی را نجود و جزیه برداشته شود، چلیپا بشکند، خوک بمیرد، و این امر در قیام حضرت قائم (عج) روی خواهد داد.

### ۵۹- کنز:

از ابو عبدالله (ع)، درباره‌ی آیه‌ی «اذا تتلى عليه آياتنا قال اساطير الاولين» (در صورتی که

چون آیات ما را بر او تلاوت کنند، گویند که این سخنان افسانه‌های پیشینیان است) [۱۵، القلم]:  
یعنی قائم خاندان محمد را دروغ می‌شمارند، و به او می‌گویند «تو را نمی‌شناسیم و از فرزندان  
فاطمه (علیها السلام) نیستی»، همچنان که مشرکان به محمد (ص) می‌گفتند.

### ۶۰ - فرات:

ابوالقاسم علوی، به نقل تا روایت از امام محمد باقر (ع)، درباره‌ی آیه‌ی «کل نفس بما کسبت  
رهینه الا اصحاب الیمین» (هر نفسی در گرو عملی است که انجام داده است غیر از اصحاب  
یمین) [۳۳۸، مدثر]:

- منظور - از اصحاب یمین - ما و پیروان ماست. آن‌گاه پیروان ما اهل بیت، در بهشت، از  
گنهکاران می‌پرسند چه چیزی شما را به دوزخ آورد، و آنان پاسخ می‌دهند که نمازخوان نبودیم،  
یعنی از پیروان علی بن ابوطالب نبودیم و به تهی دست خوراک نمی‌دادیم و با گزافه پردازان  
هم آوا بودیم. پس آن روز، روز قائم (عج) و روز دین (یوم الدین-م) است. و «روز دین را دروغ  
می‌شمردیم، تا اکنون که باور آوردیم.»  
امام (ع) می‌افزاید:

- اما شفاعت میانجیگران و آفریدگان، برایشان سودی ندارد و پیمبر خدا هم در روز رستاخیز  
برایشان شفاعت نخواهد فرمود.

### ۶۱ - کافی:

علی بن محمد، از علی بن عباس، از حسن بن عبدالرحمان، از عاصم بن حمید، از ابو حمزه،  
از امام باقر (ع)، درباره‌ی آیه‌ی «قل ما اسئلكم علیه من اجر و ما ان المتكلفین ان هو الا ذکر  
للعالمین» (ای رسول به امت بگو من مزد رسالت از شما نمی‌خواهم و من بی‌حجت و برهان  
الهی مقام وحی و رسالت را بر خود نمی‌بندم). [۸۶، ۸۷، الصاد]. منظور از «ذکر» امیرمؤمنان  
است و در آیه‌ی «لتعلمن نباه بعد حین» (و شما منکران بر صدق و حقیقت این مقال پس از  
هنگام مرگ - و انتقال به آخرت - به خوبی آگاه می‌شوید). [۸۸، الصاد]. «حین» یعنی در زمان  
ظهور امام زمان (عج).

و در «لقد آتینا موسی الکتاب فاختلف فیه» (و ما کتاب تورات را بر موسی فرستادیم، آن‌گاه -  
مردم به جای آن‌که به آن هدایت یابند - در آن اختلاف کردند). [۱۱۰، هود] می‌فرماید:  
بنی اسرائیل هم به مانند این امت (مسلمین-م) در قرآن درباره‌ی قائم (عج)، اختلاف پیدا کردند. تا

جایی که بسیاری از مردم او را انکار می‌کنند و او هم آنان را گردن خواهد زد. و اما در آیه‌ی «و لولا کلمه الفصل لفضی بینهم و ان الظالمین لهم عذاب الیم» (و اگر کلمه‌ی سابقه‌ی الهی و مشیت ازلی خدا - بر تأخیر عذاب خلق تا قیامت - نبود، همانا میان آن‌ها حکم به عذاب می‌شد.

و در آیه‌ی «والذین یصدقون بیوم الدین» (و آنان که روز قیامت را تصدیق کنند و به بقای روح و عالم آخرت ایمان دارند). [۲۶، معارج]، «یوم الدین» خروج قائم است. و «والله ربنا ما کنا مشرکین» (پس از آن همه‌ی فریفتگی به بتان در پیشگاه حق عذری نیابند، جز آن‌که از بتان بیزاری جسته و به دروغ گویند که هرگز شرک به خدا نیاوریم). [۲۳، انعام]، یعنی به ولایت علی (ع) باور داریم. و «قل جاء الحق و زهق الباطل» (بگو که حق آمد و باطل رفت) [۸۱، اسری]، یعنی همین که قائم خیزش کند، دولت باطل از میان می‌رود.

### ۶۲ - کافی:

ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از حسن بن علی، از علی بن ابوحمزه، از ابو بصیر: از امام ششم درباره‌ی آیه‌ی «سربهم آیاتنا فی الافاق و فی النفسهم حتی یتبین لهم انه الحق» (ما آیات قدرت و حکمت خود را آفاق جهان و نفوس بندگان کاملاً روشن و هویدا می‌گردانیم تا ظاهر و آشکار شود که خدا بر حق است). [۵۳، فصلت]، پرسیدم، فرمود: - مسخ شدن آنان را به ایشان نشان می‌دهد و تنگی گرفتن افق‌ها بر آنان را نمایان می‌گرداند و آن‌گاه توانایی خدای عز و جل را در هستی و پهنه‌های خود خواهند دید. به امام گفتم معنی «حتی یتبین لهم انه الحق» چیست؟ فرمود که ظهور قائم از سوی خدای عز و جل، حقی است که آفریدگان از دیدنش ناگزیرند.

### ۶۳ - کافی:

محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از حسن بن عبدالرحمان، از علی بن ابوحمزه، از ابو بصیر، از امام صادق، درباره‌ی آیه‌ی «حتی اذا راوا ما یوعدون اما العذاب و اما الساعه فسیعلمون من هو شر مکانا و اضعف جندا» (و خدا هدایت یافتگان را بر هدایت می‌افزاید و اعمال صالحی که اجرش نعمت ابدی است، نزد پروردگار تو بهتر - از مال و جاه فانی دنیا - است، هم از جهت ثواب الهی و هم از جهت عاقبت اخروی) [۷۶، مریم]، «حتی اذا راوا ما یوعدون» خروج قائم، و هنگامی است که - منکران - آن‌چه را که از سوی خدا، به دست قائم، بر ایشان فرود آمده، در

خواهند یافت. و «هو شر مکانا»، یعنی در نزد قائم و «اضعف جندا»، یعنی بسیار ناتوان اند.  
 من گفتم «من کان یرید حرث الآخره؟» (هر کس حاصل مزرعه‌ی آخرت را بخواهد) [۲۵، شوری] و امام پاسخ داد:  
 - یعنی شناخت امیر مؤمنان و پیشوایان.

پرسیدم: «نزد له فی حرثه؟» فرمود، یعنی بر دارایی این جهان‌شان می‌افزاییم. و «من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ماله فی الآخره من نصیب»، یعنی در دولت بر حق قائم او را بهره‌ای نیست.

#### ۶۴ - من (مؤلف.م):

سید علی بن عبدالحمید، در کتاب انوار المصیبه با اسناد خود، از محمد بن احمد ایادی، از امیر مؤمنان (ع) روایت می‌کند که:

- مستضعفان زمین یاد شده در آن کتاب، که خداوند ایشان را پیشوا می‌سازد، ما اهل بیت‌ایم، که خداوند مهدی را از میان ما برمی‌انگیزد، ما را بزرگ می‌دارد و دشمنان را خوار می‌گرداند. و با اسنادی که تا ابن عباس می‌رسد، آیه‌ی «و فی السماء رزقکم و ما توعدون»، درباره‌ی خروج مهدی (عج) است.

و همچنین به اسناد، از ابن عباس درباره‌ی «اعملوا ان الله یحیی الارض بعد موتها» (بدانید که خداست که زمین را پس از مرگ - خزان - زنده می‌گرداند. ما آیات و ادله‌ی قدرت خود را برای شما بیان کردیم تا مگر فکر و عقل به کار بندید) [۱۷، حدید]: خداوند زمین را «پس از مرگش» یعنی بعد از ستم اهل سرزمین‌ها، به دست قائم دودمان محمد (ص) اصلاح می‌گرداند.

در همین کتاب، به اسناد از سید هبة الله راوندی، تا امام موسی کاظم (ع)، درباره‌ی آیه‌ی «واسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه» (و نعمت‌های ظاهر و باطن خود را برای شما فراوان فرموده). [۲۵، لقمان]: - نعمت پیدا، پیشوای آشکار و نعمت پنهان، امام غائب (عج) است، که به تن خویش از چشم مردمان نهان می‌باشد و گنجینه‌های خاک بر او هویدا و هر چیز دور برایش نزدیک است.

و من (مؤلف.م) به خط شیخ محمد بن علی جباعی - که خدایش پیام‌رزا - دیدم که نوشته بود: به دست خط شهید (اول.م)، که خدا خاکش را نورانی کند، چنین دیدم که صفوانی، در کتابش راجع به صفوان روایت می‌کند وقتی که منصور (خلیفه‌ی - عباسی.م) امام صادق را نزد خود طلبید، آن حضرت دست‌نماز گرفت و دو رکعت نماز گزارد، سپس سجده‌ی سپاس به جای



آیه‌هایی که به قیام حضرت ... @ ۸۵

آورد و فرمود: - خداوندا، از زبان پیغمبرت (ص) به ما نوید دادی، و نوید تو راست است که بیم ما را به ایمنی مبدل گردانی، پس ای خدا آن چه را وعده کردی به جای آور، زیرا تو پیمان شکنی نمی‌کنی.

من به او گفتم ای سرور من، نویدی که خدا به شما داده، چیست؟ امام فرمود: آیه‌ی «وعدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم».

نیز روایت است که چون آیه‌ی «و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا» را در حضور آن امام خواندند، اشک به دیده آورد و فرمود: به خدا سوگند که آن مستضعفان ماییم.

### ۶۵ - نهج البلاغه:

امیرمؤمنان فرمود: دنیا، پس از سیهکاری‌های بسیار، بر ما مهربان خواهد شد، آن‌گاه آیه‌ی «و نریدان ان نمی علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین» را تلاوت نمود.

# بخش دوم

## ❁ باب یکم

آگاهی‌هایی که از شیعه و سنی، از خبرهای خداوند بزرگ و پیامبر، که درود خدا بر او و دودمانش بادا، در باره‌ی حضرت قائم رسیده است

### ۱ - نعمانی:

احمد بن محمد بن اسحاق، از اسماعیل بن ابراهیم حلوانی، از احمد بن منصور زاج، از هدیه بن عبدالوهاب، از سعد بن عبدالحمید بن جعفر، از عبدالله بن زیاد یمانی، از عکرمه بن عمار، از اسحاق بن عبدالله بن ابو طلحه، از انس بن مالک. پیغمبر خدا (ص) فرمود:

- ما فرزندان عبدالمطلب، سروران اهل بهشتیم: پیامبر خدا، و حمزه، سالار شهیدان، و جعفر ذوالجناحین (جعفر طیار.م)، علی و فاطمه و حسن و حسین و مهدی.

غیبت

محمد بن علی، از عثمان بن احمد، از ابراهیم بن عبدالله هاشمی، از حسن بن فضل بصرائی، از سعد بن عبدالحمید، همین روایت.

### ۲ - عیون:

به اسناد تمیمی، از حضرت امام رضا(ع)، از پدرانش: پیامبر خدا فرمود:

- روز رستخیز فرا نمی‌رسد، تا آن‌که قائم حق، از خاندان ما، قیام کند، و زمان آن، وقتی است که خداوند عز و جل به او اجازه دهد. هر کس که پیروی نماید، رستگار می‌شود و هر کس از وی سرپیچد، خداوند هلاکش می‌کند. ای بندگان خدا، بشتابید، هر چند از روی برف و یخ باشد، زیرا او خلیفه‌ی ایزد عز و جل، و جانشین من است.

### ۳- امالی:

ابن متوکل، از اسدی، از نخعی، از نوفلی، از علی ابن سالم، از پدر او، از ثمالی، از ابن طریف، از ابن نباته، از ابن عباس: حضرت رسول (ص) فرمود:

- پس از آن که مرا به آسمان هفتم، و از آن جا به سدره المنتها، و از سدره به پرده های نور، عروج دادند، پروردگارم - جل جلاله - مرا ندا داد که ای محمد، تو بنده ی منی و من پروردگار توام. پس در برابر من فروتن باش و مرا پرستش کن و به من دل قوی دار. زیرا من به بندگی تو و دوست داشتن و فرستادگی و پیامبری تو و به جانشینی و باب بودن برادرت علی، خشنودم، که او حجت من بر بندگان و پیشوای آفریدگان من است. دوستاران من، به واسطه ی او از دشمنانم باز شناخته می شوند و حزب شیطان از حزب من متمایز می گردد و من به دست او دینم را استوار می سازم و حدود را پاس می دارم و فرمان هایم را به انجام می رسانم و به وسیله ی تو و او و پیشوایانی که از فرزندان تو اند، بر بندگان و کنیزانم رحمت می آرم و به دست قائمی که از دوده ی شماسست، زمین خود را به تسبیح و پاکداشت و تهلیل و بزرگداشت و تمجید خود آباد می سازم و به دست او زمین را از دشمنانم پاک می گردانم و به دوست دارانم می سپارم و به واسطه ی وی سخنان کافران را پست و گفتار خود را والا می کنم. به دست او دانش خود را به شهرهایم و بندگانم می رسانم و به خواست خود گنجینه ها و اندوخته هایم را بر او هویدا می کنم و رازها و سرشت های نهفته را بر وی آشکار می سازم و با یاری فرشتگانم او را یآوری می دهم تا فرمانم را روان و دینم را آشکار سازد. او ولی بر حق و مهدی بندگان راستین من است.

### ۴- عیون:

عبدالله بن محمد صائغ، از محمد بن سعید، از حسین بن علی، از ولید بن مسلم، از صفوان بن عمرو، از شریح بن عبید، از عمرو بکائی، از کعب الاحبار، درباره ی جانشینان پیغمبر: «آنان دوازده تن اند، و هنگامی که روزگارشان سپری شود، طبقه ای درستکار می آیند که خداوند زندگانی شان را دراز می کند، چون وعده ی ایزدی این است «آن گاه» و عبدالله الذین آمنوا منکم... را خواند و گفت:

«خداوند با بنی اسرائیل نیز چنین کرد و برای او کاری ندارد که این امت را در یک یا نیم روز گرد آورد.

### ۵- عیون:

به اسناد تمیمی، از امام رضا(ع)، از پدرانش، از امام علی(ع):  
- حضرت پیغمبر(ص) فرمود: این جهان از میان نمی‌رود، تا آن‌که مردی از پشت حسین(ع)،  
به کار امت من برخیزد و زمین پر شده از بیداد و ستم را سرشار از عدل گرداند.

### ۶- امالی شیخ:

مفید، از اسماعیل بن یحیی العبسی، از محمد بن جریر طبری، از محمد بن اسماعیل  
الصواری، از ابوصلت هروی، از حسین اشقر، از قیس بن ربیع، از اعمش، از عبایه بن ربیع، از ابو  
ایوب انصاری: پیامبر خدا(ص) به هنگام بیماری، به فاطمه (علیهاالسلام) فرمود:  
- به آن کس که جان من به دست اوست، سوگند، که این امت به مهدی نیاز دارد و به خدا که  
مهدی از فرزندان تو است.

### ۷- امالی شیخ:

حفار، از عثمان بن احمد، از ابو قلابه، از بشر بن عمر، از مالک بن انس، از زید بن اسلم، از  
اسماعیل بن ابان، از ابو مریم، از ثویر بن ابو فاخته، از عبدالرحمان بن ابو لیلی: پدرم گفت که  
حضرت پیغمبر در روز خیر درفش را به علی بن ابوطالب(ع) داد و خداوند او را پیروز کرد؛  
سپس، از جانشین ساختن علی(ع) در روز غدیر و برخی از فضیلت‌های او یاد نمود. بعد از آن،  
حضرت پیغمبر گریست. از او پرسیدند که ای فرستاده‌ی خدا، چرا می‌گریی؟  
فرمود: جبرئیل به من خبر داد که بر او - علی امیر مؤمنان(ع).م - ستم خواهند راند و او را از  
حقوق محروم خواهند کرد، با او جنگ می‌کنند و پسرش را می‌کشند و بر آنان ظلم خواهند کرد.  
جبرئیل همچنین مرا از سوی پروردگار عز و جل آگاه نمود که با قیام قائم(عج) این وضع به پایان  
می‌رسد و آن‌گاه امت دل به مهر ایشان می‌سپارند و دژاندیشان اندک و خوار و ستاینندگان فراوان  
می‌شوند. این کار در روزگار دگرگونی شهرها و ناتوان گشتن بندگان و دلسردی آنان از گشایش  
انجام می‌پذیرد و در این هنگام، قائم بر ایشان آشکار می‌گردد.  
حضرت پیامبر فرمود: نام او مانند نام من، نام پدرش مانند نام پدرم و خود او از فرزندان  
دختر من است، که خداوند حق را به وسیله‌ی آنان نمایان و باطل را به تیغشان نابود می‌کند. و  
مردم، چه دوستان آنان و چه ترسندگان از ایشان، از آن‌ها پیروی می‌نمایند.  
آن وقت گریه‌ی حضرت پیغمبر آرام گرفت و فرمود:

- ای مؤمنانِ باوردار، شما را به گشایش کار مژده می‌دهم و نوید خدا خلاف و قضای او بازگشت ندارد، و او دانای آگاه است و پیروزی ایزدی نزدیک است. ای خدای من، آنان اهل خاندان من‌اند، پس پلیدی را از ایشان دور بدار و پاک نگاهشان بدار. ای خدای من، پشتیبان و نگهدارشان باش و یاری‌شان ده و عزیزشان بدار و خوارشان مگردان و جانشین مرا از آنان قرار بده، زیرا تو بر همه چیز توانایی.

### ۸- امالی شیخ:

مفید، از احمد بن ولید، از سیف بن عمیر، از محمد بن حمران: امام جعفر صادق فرمود:  
- هنگامی که کار حسین علی (ع) پیش آمد، فرشتگان به درگاه خدا نالیدند و گفتند که پروردگارا، چنین چیزی را بر حسین (ع)، بنده‌ی پاک و فرزند پیغمبرت روا می‌داری؟ آن‌گاه خداوند سایه‌ی حضرت قائم (عج) را به فرشتگان نمود و فرمود: به دست او از ستمگران کین وی - یعنی امام حسین (ع) م. - را باز خواهم جست.

### ۹- امالی شیخ:

گروهی از ابو مفضل، از احمد بن محمد بن بشار، از مجاهد بن موسی، از عباد بن عباد، از مجالد بن سعید، از جبیر بن نوف و داک: به ابو سعید خدری گفتم، به خدا هر سال که بر ما می‌گذرد، بدتر از سال پیش است و هیچ امیری نیست که از امیر پیشین بدتر نباشد. و ابو سعید جواب داد که من از رسول خدا شنیدم که همین را می‌فرمود، اما این را هم شنیدم که فرمود:  
- بر شما همین حال خواهد گذشت تا زمانی که در آن آشوب و ستم، کسی به جهان آید که دیگران او را نمی‌شناسند و زمین چنان لبریز از بیداد خواهد شد که کسی یارای «الله» گفتن ندارد. آن‌گاه خداوند عز و جل مردی از دوده‌ی من برمی‌انگیزد، که زمین را به اندازه‌ای که قبلاً پر از بیداد بوده است، از عدل سرشار خواهد ساخت، و خاک، پاره‌های جگر خود را برای او بیرون می‌ریزد و چنان خواهسته‌ای به او می‌دهد که از شمار بیرون است و او سلام را استوار می‌سازد.

### ۱۰- ک:

ابن متوکل، از علی، از پدر او، از هروی، از حضرت امام رضا (ع)، از پدرانش: پیغمبر خدا فرمود:

- سوگند به آن کسی که مرا به حق برانگیخت تا نوید دهنده باشم؛ قائمی از فرزندان من در

زمانی که برایش تعیین شده است، غایب می‌گردد؛ تا آن‌که بیشتر مردم می‌گویند خدا چه نیازی به دودمان محمد دارد؟ و گروهی دیگر در زاده شدن او شک می‌کنند و هر کس زمان وی را دریابد، به دین او دست می‌آویزد و به شیطان اجازه نمی‌دهد که به شک راهنمایی و از کیش من بی‌راهش نماید - چنان که پیش‌تر پدر و مادرتان را از بهشت بیرون راند. و خدای عز و جل اهریمنان را دوست بی‌باوران قرار داده است.

### ۱۱-ک:

ابن ادريس، از پدرش، از محمد بن آدم، از پدر او، از ابن ایاس، از مبارک بن فضاله، از وهب بن منبه، تا به ابن عباس: فرستاده‌ی خدا، که درود یزدان بر وی و خاندانش باد، فرمود:

- هنگامی که به بارگاه پروردگارم - جل و جلاله - عروج کردم، مرا ندا داد که [ای محمد!] گفتم: لیبک، ای شکوه‌مند، لیبک. آن‌گاه خدای عز و جل به من وحی فرمود: [در جهان بالا چه جدلی می‌رفت؟] گفتم نمی‌دانم. آن وقت فرمود: [ای محمد، آیا از آدمیان برای بعد از خود، وزیری و برادری و جانشینی گزیده‌ای؟] گفتم: خداوند، تو برایم برگزین. پس، وحی آمد که: [از آدمیان علی را برایت برگزیدم.] گفتم: آفریدگارا، پسر عمویم را؟ آن‌گاه خداوند به من وحی فرمود: [ای محمد، علی وارث تو، و پس از تو، وارث دانش تو و دارنده‌ی درفش تو - پرچم حمد - در روز رستاخیز و دارنده‌ی آبگیر توست و هر باور داری که وارد شود، به او می‌آشاماند.] سپس، خدای عز و جل، وحی فرمود: [ای محمد! من به هستی خویش سخت سوگند یاد می‌کنم که هیچ بداندیش تو و دودمانت و تبار پاکت، از آن آبگیر نخواهد آشامید و همه‌ی پیروانت را به بهشت می‌آورم، مگر خود سر بیچند.]

پرسیدم: خدایا، مگر کسی هست که از آمدن به بهشت سر بیچند؟ آن‌گاه این‌بار عز و جل، فرمود: [آری.] پرسیدم چگونه سر می‌بیچند؟ وحی آمد که: [ای محمد، تو را از آفریدگانم برگزیدم و برایت جانشینی اختیار کردم و او را برای تو به منزله‌ی هارون برای موسی قرار دادم - با این تفاوت که او پس از تو پیمبر نیست - و مهرش را در دلت نهادم، و او را پدر فرزندانم گردانیدم و حق او بر پیروانت، پس از تو، چون حق تو بر ایشان است، در زندگانی‌ات. پس هر که حق او را پایمال کند، حق تو را پایمال کرده و هر کس سر از دوستی وی باز زند، سر از دوستی تو باز زده است و آن‌که از دوستی تو باز گردد، از آمدن به بهشت سر بیچیده.] آن‌گاه به سجود بر خاک افتادم و خداوند را برای هر آن‌چه به من ارزانی فرموده سپاس گفتم.

در این هنگام ندائی به من رسید: [ای محمد! سر بلند کن و از من بخواه تا به تو عطا کنم.]

گفتم: ای خدای من، پس از من پیروانم را بر ولایت علی بن ابوطالب (ع) یک دل ساز تا در روز رستاخیز همه در پیرامون آبگیر من گرد آیند. سپس خداوند عز و جل وحی فرمود: [ای محمد، من پیش از آفرینش، سرشت بندگانم را در آنان نهادم و از پیش می دانستم که کدام به راه راست رهنمون می شود و کدام یک گمراه می گردد. من دانست را پس از تو به او - علی (ع).م - دادم و او را بر خاندان و پیروانت وزیر و جانشین ساختم. خواست من این است و دشمنان و کینه توزان و منکران دوستی او، بعد از تو، به بهشت نمی روند و دژاندیشی با وی، بدانندیشی با دوست و هر کس با تو کین ورزد، با من ورزیده است. آن کس که با وی دشمنی کند، با تو کرده است و هر که با تو دشمن باشد، با من دشمن است؛ هر که او را دوست بدارد، تو را دوست می دارد و هر کس که تو را دوست بدارد. مرا دوست داشته است. من او را این برتری دادم و بر او چنین ارزانی داشتم که از پشت وی یازده رهنما (در اصل «مهدی» م) برآیند که همه فرزندان تو از دختر دوشیزه ی تواند و آخرین مرد از میان ایشان کسی است که عیسی بن مریم در پشت سرش نماز خواهد گزارد و او زمین را، پس از آن که از بیداد و ستم لبریز شده باشد، از عدل و داد سرشار خواهد ساخت و به واسطه ی او مردم را از نابودی می رهانم و از گمراهی به راه می رسانم، کور را بینا و بیمار را درمان می کنم.]

گفتم: خدایا و سرورا! این ها کی روی خواهد داد؟ و از خدای عز و جل وحی آمد که: [آن گاه که دانش نابود و نادانی نمایان شود؛ گفتار فراوان و کردار اندک؛ کشتار بسیار و فقیهان رهنما کم شمار؛ فقیهان گمراه و خیانت کار افزون و شاعران پر شمار گردند و پیروان تو گور خود را مسجد سازند؛ قرآن ها را بیارایند و مسجدها را نقش و نگار دهند، زورگویی و تباهی فراوان و کارهای ناروا آشکار شود و پیروان تو به آن کارها دستور دهند و از کارهای شایسته باز دارند؛ مردان به مردان و زنان به زنان بسنده کنند؛ سران، کافر و سرپرستان پلیدکار و یاورانشان ستمگر و اندیشمندان ایشان سیه کار گردند و در این هنگام سه بار ماه گرفتگی روی دهد؛ در خاور، در باختر و در جزیره العرب، و شهر بصره به دست مردی از تبار تو، که زنگیان - سیاه پوستان م - از او فرمان می برند، ویران شود و مردی از فرزندان حسین بن علی (ع) خروج و دجال از خاور، از سیستان، و شخص سفیانی ظهور کند.]

گفتم: خداوندا، پس از من چه آشوب ها برپا می شود؟ آن گاه خداوند به من وحی و از بلای بنی امیه، که نفرین یزدان بر آنان بادا، و از آشوب فرزندان عمویم - بنی عباس م - و هر چه تا روز رستاخیز خواهد شد، آگاهم فرمود.

من، پس از فرود آمدن بر زمین، پسر عمویم - علی (ع).م - را باخبر نمودم و رسالتم را به جای



آوردم. از این روی، همچنان که پیامبران و همه‌ی چیزها پیش از من، و هر چه تا روز رستاخیز می‌آفرینند؛ کرده و خواهند کرد؛ سپاس یزدان را به جای می‌آورم!

### ۱۲- ک:

ابن مسرور، از ابن معلی، از جعفر بن سلیمان، از عبدالله بن حکم، از پدر او، از سعید بن جبیر، از ابن عباس: پیامبر خدا فرمود:

- جانشینان و اوصیا و حجت‌های خدا بر مردم، پس از من، دوازده تن‌اند، که نخستین آنان برادرم و واپسین ایشان پسر من است. پرسیدند که ای فرستاده‌ی خدا، برادرت کیست؟ پاسخ داد: علی ابن ابوطالب. پرسیدند: و پسرت؟ فرمود: مهدی، که زمین پر شده از بیداد و ستم را پر از عدل و داد خواهد کرد. و آن کس که مرا پیامبر به حق ساخت، حتی اگر از عمر جهان یک روز باقی مانده باشد، آن روز را چنان دراز گرداند تا فرزندم مهدی ظهور نماید و آن‌گاه روح‌الله، عیسی بن مریم فرود آید و در پشت وی نماز گزارد و پروردگارش زمین را به نور روشن سازد و پادشاهی او را به خاور و باختر بگستراند.

### ۱۳- ک:

ابن مسرور، از ابن عامر، از عمرویش، از ابن ابو عمیر، از ابو جمیل، از جابر الجعفی، از جابر انصاری: پیامبر خدا فرمود:

- مهدی از فرزندان من، نامش نام و کنیه‌اش کنیه‌ی من و از همه‌ی آفریدگان، خوی و رخسارش به من مانده‌تر است. او را غیبتی خواهد بود، که مردم از آن به سرگشتگی و گمراهی دچار می‌آیند؛ سپس، همچون شهابی تابناک پیدا می‌شود و زمین لبریز گشته از بیداد و ستم را پر از عدل و داد می‌سازد.

### ۱۴- ک:

ابن ولید، از صفار، از احمد بن حسین بن سعید، از محمد بن جمهور، از فضاله، از معاویه بن وهب، از ابو حمزه، از امام باقر(ع):

- پیغمبر خدا(ص) فرمود: «خوشا آن کس که قائم خاندان مرا دریابد و پیش از رستاخیز او را پیروی کند و دوستی وی را برگزیند و با دشمنانش دشمنی ورزد. چنین کسی در روز رستاخیز، از هم‌رهان و برخوردار از پشتیبانی من و گرامی‌ترین پیروانم خواهد بود.»

۱۵-ک:

عبدالواحد بن محمد، از ابو عمر بلخی، از محمد بن مسعود، از خلف بن حامد، از سهل بن زیاد، از اسماعیل بن مهران، از محمد بن اسلم جبلی، از خطاب بن مصعب، از سدیر، از امام محمد باقر(ع):

- رسول خدا(ص) فرمود، «خوشا آن که قائم خاندان مرا دریابد و پیش از رستاخیز به او گردن نهد و از وی و پیشوایان راهنمای پیشین پیروی کند و از دشمنان ایشان، نزد خدا دوری جوید. اینان هم‌رهان و گرامی‌ترین پیروان من خواهند بود.»

۱۶ - پدرم و ابن ولید و ابن متوکل، همگی، از سعد و حمیری و محمد عطار، با هم، از ابن عیسی و ابن هاشم و برقی، و ابن خطاب، با هم، از ابن محبوب، از داود بن حصین، از ابن بصیر، از امام صادق(ع)، از پدران آن حضرت:

- پیغمبر خدا(ص) فرمود: «مهدی از فرزندان من، نامش نام و کنیه‌اش، کنیه‌ی من، و مانده‌ترین مردم به من، به خوی و روی است. او را غیبتی خواهد بود، که مردم از آن در دین‌های خویش سرگشته و گمراه می‌گردند، و در آن هنگام او چون شهاب سوزان پیدا می‌آید و زمین را پر از عدل و داد خواهد ساخت؛ همان‌گونه که از بیداد و ستم سرشار گشته بود.»

۱۷-ک:

ابن عبدوس، از ابن قتیبه، از حمدان، از ابن بزیع، از صالح ابن عقبه، از پدرش، از امام باقر(ع)، از پدرانش، که درود خدا بر همه‌ی ایشان باد:

- فرستاده‌ی خدا(ص) فرمود: «مهدی از تبار من است و غیبتی دارد که مردم از آن سرگشته می‌شوند. او هر چه را پیمبران اندوخته‌اند می‌آورد و زمین لبریز شده از بیداد و ستم را پر از عدل و داد می‌گرداند.»

۱۸ - ابن متوکل، از اسدی، از برمکی، از علی ابن عثمان، از محمد بن فرات، از ثابت بن دینار، از سعید بن جبیر، از ابن عباس: حضرت پیغمبر(ص) فرمود:

- پس از من پیشوای پیروان و جانشین من، علی ابن ابوطالب است. قائم منتظر(عج) از فرزندان اوست، که زمین پر شده از بیداد و ستم را سرشار از عدل و داد خواهد ساخت و سوگند به آن که مرا به حق، به مرزده‌آوری برانگیخت، پایداران به پیمان او، در زمان غیبتش، از گوگرد سرخ

کمیاب‌ترند.

آن‌گاه جابر بن انصاری برخاست و گفت: ای فرستاده‌ی خدا! آیا قائم تبار تو را غیبتی خواهد بود؟ پیامبر در پاسخ فرمود:

- آری، ای جابر! به خدا، «و لم یحص الله الذین آمنوا و یمحق الکافرین» (و تا این که - به این اختلاف و حوادث نیک و بد روزگار - اهل ایمان را از هر عیب و نقص پاک و کامل کند و کافران را - به کیفر ستمکاری - محو و نابود گرداند.) [ ۱۴۰، آل عمران. ] زیرا این امر خواست خداوند و رازی از رازها، و آزمون بندگان اوست و هر کس در کار خدا شک نماید، کفر کرده است.

### ۱۹- ک:

ابن عبدوس، از ابن قتیبه، از حمدان بن سلیمان، از عبدالله ابن فضل هاشمی، از هشام بن سالم، از امام صادق (ع)، از پدرش، از جدش (ع):

- پیامبر (ص) فرمود: «قائم از فرزندان من، نامش نام، کنیه‌اش کنیه، چهره‌اش چهره و آئینش آئین من است، مردم را به دین و شریعت من برمی‌خیزاند و به کتاب ایزد عز و جل فرامی‌خواند؛ هر کس از او فرمان برد، از من فرمان برده و هر کس سر از او بپیچد؛ از من پیچیده؛ آن‌که انکارش کند، مرا انکار کرده، کسی که به او باور آورد، به من آورده است و من از آنان که گفته‌ام درباره‌ی او را دروغ بخوانند و رد کنند، و کسانی که پیروانم را از راه وی گمراه نمایند، به خدا شکایت می‌برم» وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.

### ۲۰- ک:

همدانی، از علی، از پدر او، از ابن ابو عمیر، از غیاث بن ابراهیم، از امام صادق (ع)، از پدران آن حضرت:

- پیغمبر خدا (ص) فرمود: «هر کس که قائم فرزندان مرا انکار کند، مرا انکار کرده است.»

۲۱- وراق، از اسدی، از نخعی، از نوفلی، از غیاث ابن ابراهیم، از امام صادق (ع)، از پدران آن حضرت:

- فرستاده‌ی خدا (ص) فرمود: «هر کس قائم تبار مرا در زمان غیبت او انکار کند، به مرگ مردم دوران جاهلیت مرده است.»

**۲۲ - غیبت:**

گروهی از تلّکبری، از احمد بن علی، از ابن ابی دارم، از علی بن عباس، از محمد بن هاشم القیسی، از سهل بن تمام بصری، از عمران قطان، از قتاده، از ابو نصره، از جابر بن عبدالله: رسول خدا فرمود:  
 - مهدی در آخر زمان ظهور می کند.

**۲۳ - غیبت:**

محمد بن اسحاق، از علی بن عباس از بکار بن احمد، از حسن بن حسین، از معلی بن زیاد، از علاء بن بشیر، از ابو صدیق ناجی، از ابو سعید خدری: پیامبر خدا فرمود:  
 - شما را به انگیخته شدن مهدی بر پیروانم، در هنگام اختلاف میان مردم و زمین لرزه‌ی سخت، مژده می دهم، که زمین پر شده از بیداد و ستم را سرشار از عدل و داد خواهد ساخت و همه‌ی باشندگان آسمان و زمین از او خوشنود خواهند شد.

**۲۴ - غیبت:**

به همین اسناد، از حسن بن حسین، از تلید، از ابو حجاف: پیغمبر خدا(ص) فرمود:  
 - ظهور مهدی را مژده می دهم (این جمله را سه بار تکرار فرمود)، در میان اختلاف مردم و زمین لرزه‌ی سخت؛ که زمین لبریز گشته از زورگویی و ستم را پر از عدل و داد خواهد کرد.

**۲۵ - غیبت:**

با همین اسناد، از حسن بن حسین، از سفیان جریری، از عبدالؤمن، از حارث بن حصیره، از عمار بن جویین عبدی، از ابو سعید خدری: شنیدم که فرستاده‌ی خدا(ص) بر منبر فرمود:  
 - مهدی از عترت و دودمان من، در پایان زمان ظهور می کند، آسمان برای او باران می بارد و زمین تخم‌های خود را برایش بیرون می آورد، و او زمین را همان‌گونه سرشار از عدل و داد خواهد کرد، که پیش از آن، از بیداد و ستم لبریز گشته بوده است.

**۲۶ - غیبت:**

محمد بن اسحاق، از علی بن عباس، از بکار، از مصبح، از قیس، از ابو حصین، از ابو صالح، از

ابوهریره: پیغمبر خدا(ص) فرمود:

- اگر از عمر جهان به جز یک روز بر جا نمانده باشد، خداوند آن روز را چنان دراز خواهد ساخت که مردی از دودمان من ظهور و زمین را پر شده از زور و ستم را سرشار از عدل و داد کند.

#### ۲۷ - غیبت:

به همین اسناد، از بکار، از علی بن قادم، از عاصم، از زر بن حبیش، از عبدالله بن مسعود: حضرت پیغمبر(ص) فرمود:

- اگر از عمر جهان به جز یک روز نمانده باشد، ایزد بزرگ آن روز را چنان به درازا خواهد کشاند تا مردی از تبار من برانگیخته شود؛ که نامش با من، و نام پدرش با پدرم یکی باشد؛ و زمین لبریز گشته از زورگویی و ستم را سرشار از عدل و داد گرداند.

#### ۲۸ - غیبت:

محمد بن اسحاق، از عبدالله بن عباس، از جعفر بن محمد زهری، از اسحاق بن منصور، از قیس بن ربیع، و دیگران، از عاصم، از زر، از عبدالله بن مسعود: فرستاده‌ی خدا(ص) فرمود:  
- جهان به پایان نمی‌رسد، مگر آن‌که پیروان مرا فرمانروایی از خاندان من پیدا شود؛ که او را مهدی می‌خوانند.

#### ۲۹ - غیبت:

گروهی، از بزوفری، از احمد بن ادریس، از ابن قتیبه، از فضل، از نصر بن مزاحم، از ابولهیه، از ابو قبیل، از عبدالله بن عمرو ابن عاص: حضرت پیغمبر(ص) در «خطبه‌ی طویل» فرمود:  
- در این هنگام، مهدی به پا می‌خیزد، و او مردی است از پشت این [و علی بن ابوطالب(ع)، را نشان داد]، که خداوند به دست او دروغ را ناپدید می‌گرداند و روزگار سگانه را به پایان می‌رساند و به دست او خواری بندگی از گردنتان برداشته می‌شود.  
آن‌گاه افزود:

- من نخستین کس از این امت هستم؛ مهدی میانی است و عیسی واپسین و در این فاصله کژی و بیراهه خواهد بود.

**۳۰- غیبت:**

محمد بن علی، از عثمان بن احمد، از ابراهیم بن عبدالله هاشمی، از ابراهیم هانی، از نعیم بن حماد، از عقبه بن ولید، از ابوبکر بن ابو مریم، از فضل بن یعقوب، از عبدالله بن جعفر، از ابو ملیح، از زیاد بن بنان، از علی بن نفیل، از سعید بن مسیب، از ام سلمه: از پیغمبر خدا(ص) شنیدم که فرمود:

- مهدی، از تبار من، از فرزندان فاطمه است.

غیبت: گروهی از تلکبری، از احمد بن علی، از محمد بن علی، از عثمان بن احمد، از ابراهیم بن علاء، از ابو ملیح، همین روایت.

**۳۱- غیبت:**

احمد بن ادریس از ابن قتیبه، از فضل، از مصبح، از ابو عبدالرحمان، از سمع بن وهب بن منبه، از قول ابن عباس، درباره‌ی گفتار دراز (حدیث طویل.م): ای وهب، آنگاه مهدی ظهور می‌کند. گفتم: از فرزندان تو؟ پاسخ داد: نه، به خدا که از پشت من نیست، بلکه از فرزندان علی(ع) است و خوشا آن‌که زمان او را دریابد. و خدا به دست او کار مردمان را می‌گشاید و او عدل و داد را برقرار می‌سازد... تا پایان خبر.

**۳۲- غیبت:**

گروهی، از تلکبری، از احمد بن علی، از احمد ابن ادریس، از ابن عیسی، از اهوازی، از حسین بن علوان، از ابو هارون عبدی، از ابو سعید خدری، درباره‌ی «حدیث طویل»، که کوتاهش می‌کنیم، گفت: رسول خدا به فاطمه فرمود:

- دخترم، به ما اهل بیت، هفت موهبت ارزانی شده است، که پیش از ما به هیچ کس نشده بود. (۱) پیامبر ما بهترین پیغمبران، و او، پدر توست. (۲) جانشین ما، بهترین جانشینان، و همسر تو است. (۳) شهید ما نیکوترین شهیدان و عموی پدرت، حمزه است. (۴) و یکی از ما هست که دو بال سبز دارد و با آن‌ها در بهشت پرواز می‌کند، و او پسر عمویت، جعفر - طیارم - است. (۵ و ۶)، و نبیرگانی از ما، که پسرانت، حسن(ع) و حسین(ع) اند و (۷) به خدایی که جز او ایزدی نیست، مهدی این امت از ماست، که عیسی بن مریم در پشت او نماز خواهد گزارد؛ آنگاه دستی بر دوش حسین(ع) زد و فرمود: از این، سه تن اند.

### ۳۳ - نعمانی:

احمد بن [علی] بندیجی، از عبدالله بن موسی عباسی، از موسی ابن اسلم، از بزنی، از عبدالرحمان [بن] خشاب، از امام صادق، از پدرانش (ع): رسول خدا فرمود: - مثل دودمان من، به ستارگان آسمان مانند است، که هر گاه اختری پنهان شود، ستاره‌ای دیگر می‌دمد، و چون یکی از آن اختران را با چشم دنبال کنند و با انگشت نشان دهند، فرشته‌ی مرگ می‌آید و او را با خود می‌برد؛ سپس، شما دورانی از روزگار را پریشان حال خواهید بود و پشتیبان را از بدخواهان باز نمی‌شناسید، و در آن هنگام ستاره‌ی شما پیدا می‌شود و آن‌گاه او را سپاس می‌گزارید و پذیرا می‌شوید.

### ۳۴ - نعمانی:

احمد بن هوده، از نهاوندی، از عبدالله بن حماد، از ابان ابن عثمان: امام صادق (ع) فرمود: - حضرت پیغمبر (ص) روزی در «بقیع» بود، که علی (ع) آمد و بر او سلام کرد. آن وقت پیغمبر خدا (ص) به او فرمود: «بنشین!» علی (ع) در سمت راست نشست. پس از آن، جعفر بن ابوطالب آمد و سراغ حضرت را گرفت. گفتند که در بقیع است، او نیز رفت و سلام کرد و حضرت وی را در سمت چپ خود نشانید. سپس، عباس آمد و همان را پرسید. گفتند که در بقیع است. رفت و سلام کرد و روبه‌روی حضرت نشست.

آن‌گاه فرستاده‌ی خدا (ص) رو به سوی علی (ع) کرد و فرمود: «یا علی، نمی‌خواهی تو را از مژده‌ای آگاه کنم؟» پاسخ داد: «چرا، ای پیامبر خدا.»

حضرت فرمود: «دمی پیش جبرئیل نزد من بود و از قائم، که از تبار تو، از پسر تو، حسین است، و در پایان زمان ظهور و زمین پر شده از بیداد و ستم را سرشار از عدل و داد خواهد ساخت؛ آگاهم نمود.» علی (ع) فرمود: ای رسول خدا، هر چیز خوبی که از خداوند بر ما می‌رسد، به دست تو می‌رسد.

سپس، حضرت پیغمبر (ص) رو به سوی جعفر گردانید و فرمود: «جعفر! نویدی به تو بدهم؟» گفت: آری ای رسول خدا. حضرت فرمود: «دمی پیش جبرئیل نزد من بود و آگاهم کرد آن کس که درفش را به دست قائم می‌دهد از تبار تو است، آیا او را می‌شناسی؟» جعفر گفت: نه. حضرت فرمود: «آن کس رخساری - سرخ - چون دینار و دندان‌هایی دندان‌هوار و شمشیری آتشبار دارد، خوار و زار به کوهسار درون و گرامی و بزرگوار از آن جا برون می‌شود و در پناه جبرئیل و میکائیل است.»

بعد، حضرت به عباس روی نمود و فرمود: «ای عموی پیغمبر، آیا می خواهی تو را از آن چه جبرئیل به من خبر داد، آگاه کنم؟» گفت: آری ای رسول خدا. و حضرت به وی فرمود: «جبرئیل به من گفت وای از آن چه که به دست عباس بر سر تبارت می آید.» عباس گفت: «یا رسول الله، آیا می خواهی که من از زنان پرهیز کنم؟ و حضرت فرمود: «خداوند هر چه را باید بشود، قرار داده است.»

### ۳۵- نعمانی:

ابن عقده، از علی بن حسین، از محمد بن علی، از ابن بزیع، از عمرو بن یونس، از حمزه بن حمران، از سالم اشل: از امام محمد باقر (ع) شنیدم که:  
- موسی بن عمران (ع) در «سفر اول» به آن چه درباره ی قائم آل محمد است، نگریست و گفت: خدایا، مرا قائم خاندان محمد بگردان. اما به او گفته شد که «او از تبار احمد است.» آن گاه موسی به «سفر دوم» نگاه کرد؛ همان را دید و گفت و شنید؛ سپس به «سفر سوم» نظر کرد و نتیجه همان شد.

### ۳۶- کافی:

تنی چند، از سهل، از محمد بن سلیمان، از هشتم بن اشیم، از معاویه بن عمار، از امام صادق: - روزی پیامبر (ص) خندان و شادمان، بیرون آمد. مردم او را گفتند: ای رسول خدا کند همیشه خندان باشی، چه چیزی تو را شاد کرده است؟ حضرت پاسخ فرمود: «روز و شبی نیست که از سوی خدا برای من تحفه ای نیاید، اما امروز پروردگارم به من تحفه ای ارزانی داشت که پیش از این مانندش را نداده بود. جبرئیل، که درود بر او باد، آمد و از سوی پروردگارم به من سلام رسانید و گفت: ای محمد، خداوند عز و جل، از میان پسران هاشم هفت تن را برگزید، که در گذشته مانندشان آفریده نشده و در آینده نیز نخواهد شد. تو، ای رسول الله، سرور پیامبرانی، و جانشینت، علی بن ابوطالب، سرور جانشینان و نوه هایت، حسن و حسین، سرور نوادگان، و عمویت حمزه، سالار شهیدان، و پسر عمویت جعفر طیار، در بهشت با فرشتگان هر کجا که بخواهد، پرواز خواهد کرد؛ و قائم از شماست؛ که عیسی بن مریم، وقتی که خداوند او را بر زمین فرود آورد، در پشت سرش نماز خواهد خواند. و قائم از تبار علی و فاطمه و از فرزندان حسین (ع) است.



### ۳۷- کشف:

چهل حدیث نزد من است، که حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله، که رحمت بر او بادا، درباره‌ی مهدی (ع) گردآورده است و من نیز آن‌ها را به همان‌گونه می‌آورم، که خود وی آورده است، از راویان نام نمی‌برم و به ذکر نام روایت‌کننده از پیامبر (ص) بسنده می‌کنم.

توضیح مترجم: از آن‌جا که همه‌ی راویان چهل حدیث زیرین، از حضرت پیامبر گرامی اسلام روایت می‌کنند، ما در ترجمه‌ی این روایت‌ها تنها نام راوی نخستین را یاد خواهیم کرد. آن‌چه در گیومه آید، فرموده‌ی پیغمبر اسلام (ص) است.

یکم - ابو سعید خدری: «مهدی از امت من خواهد بود. دوره‌ی وی هفت، یا هشت، یا نه سال است؛ در زمان او پیروان من چنان به آسایش خواهند زیست که هیچ سیهکاری نزیسته باشد. آسمان برایشان می‌بارد و زمین هیچ روئیدنی خود را از آنان دریغ نخواهد داشت.»

دوم - همان منبع: «زمین از بیداد و ستم پر می‌شود؛ سپس مردی از عترت من قیام و آن را از عدل و داد سرشار، و هفت یا نه سال فرمانروایی می‌کند.»

سوم - همان منبع: «زمانه به آخر نمی‌رسد، تا آن‌که مردی از دودمان من زمین را که از جور و ستم پر شده باشد، از عدل و داد پر نکند. فرمانروایی او هفت سال است.»

چهارم - فرموده‌ی پیامبر به فاطمه، علیهاالسلام: «مهدی از فرزندان تو است.»

پنجم - علی بن هلال، از پدرش: به خانه‌ی رسول خدا (ص) درآمدم، و او را نزدیک به درگذشتن دیدم و فاطمه بر بالینش می‌گریست؛ چنان‌که صدایش بلند شد. حضرت سر از بالش برداشت و فرمود:

- «فاطمه‌ی عزیزم، چرا گریه می‌کنی؟» فاطمه پاسخ داد: از خوار شدن پس از تو می‌ترسم. حضرت فرمود: «عزیزم، مگر نمی‌دانی که ایزد عز و جل زمین را تماشا و پدرت را به فرستادگی خویش برانگیخته کرد؛ پس از آن، باز نگریست و شوهرت را برگزید و به من وحی کرد که تو را به نکاح او درآورم؟ ای فاطمه، خدای عز و جل به دودمان ما هفت خصلت ارزانی داشته که پیش از ما به کسی ارزانی نشده است و پس از ما هم به تنابنده‌ای نخواهد شد: من واپسین و گرامی‌ترین پیامبر، دوست داشته‌ترین آفریدگان نزد خدا و پدر توام. جانشینم نیز بهترین جانشینان و محبوب‌ترین ایشان پیش خدا، و شوی تو است. شهیدمان نیکوترین شهیدان و محبوب‌ترین آنان در بارگاه ایزد و عموی پدرت، و عموی همسرت، حمزه پسر عبدالمطلب است. و از میان ما، کسی هست که دو بال دارد و در بهشت با فرشتگان به هر جا که بخواهد پرواز می‌کند و او پسر عم پدرت و برادر شوهر تو است. و نوادگان ما، حسن و حسین، سرور جوانان

بهشتی اند، و سوگند به آن که مرا، به حق، برگزید و برانگیخت، پدرشان از آن دو بهتر است. ای فاطمه! سوگند به کسی که مرا، به حق، برانگیخت، مهدی این امت از ایشان است، که چون جهان را آشفته‌گی فراگیرد و آشوب‌ها پیدا شود و راه‌ها بریده گردد و گروهی بر گروه دیگر بتازند و مهمتر بر کهتر رحم نیاورد و کهتر بر مهتر حرمت ننهد، در همان هنگام خداوند کسی را برخواهد انگیخت که دژهای گمرهی و دل‌های بسته را می‌گشاید و در پایان دین خدا را برپا می‌دارد و در آخر زمان به دست وی زمین را همچنان که از بیداد و ستم لبریز شده است. سرشار از عدل و داد می‌گرداند.

ای فاطمه! اندوهگین مباش و گریه مکن، که خداوند عز و جل بر تو از من مهربان‌تر است، به خاطر جایی که نزد من و در دل من داری، و ایزد عز و جل تو را به همسری کسی داده است که تباری سترگ و پایگاهی بزرگ دارد و دلسوزترین کس به زیردستان و دادگرتین در یکسان نگری و بیناترین در کارهاست و من از خدای عز و جل خواسته‌ام نخستین کس از دودمانم که به من می‌پیوندد، تو باشی.

علی (ع) فرمود: پس از پیغمبر (ص)، فاطمه بیش از هفتاد و پنج روز زندگی نکرد و خداوند وی را به او - حضرت پیامبر (ص) - رسانید.

ششم - مهدی حسینی، به اسناد از حدیقه: رسول خدا (ص) در خطبه‌ای آنچه را روی خواهد داد برای ما یاد، و سپس فرمود: «اگر از عمر جهان یک روز هم مانده باشد، خداوند عز و جل آن روز را چنان دراز خواهد ساخت تا مردی از فرزندان من و همنام من ظهور کند.» در این هنگام سلمان برخاست و پرسید: ای پیغمبر خدا، او از کدام فرزند تو است؟ و حضرت دستی بر شانه‌ی حسین (ع) زد.

هفتم - همان، به اسناد، از عبدالله عمر: «مهدی از قریه‌ای ظهور می‌کند که آن را [کرعه] می‌خوانند.»

هشتم - همان، از حدیقه: «مهدی مردی است از فرزندان من، که چهره‌اش به ستاره‌ای تابنده می‌ماند.»

نهم - همان: «مهدی مردی است از فرزندان من، رنگ و رخسارش عربی فام و پیکرش اسرائیلی‌وار. بر گونه‌ی راستش خالی است، درست همچون ستاره‌ای درخشان. او زمین پر شده از بیداد را سرشار از داد می‌کند و باشندگان زمین و آسمان و مرغان هوا از فرمانروایی وی خشنود می‌شوند.»

دهم - همان، از ابو سعید خدری: «مهدی ما را پیشانی گشاده و بینی کشیده است.»

یازدهم - همان: «مهدی ما اهل بیت، مردی است با بینی برجسته، در میان، که زمین لبریز از بیداد را پر از عدل و داد خواهد ساخت.»

دوازدهم - همان، به اسناد از ابو امامه باهلی: «میان شما و رومیان چهار بار صلح می‌شود، که بار چهارم به دست مردی از دوده‌ی هرقل است و هفت سال خواهد پائید.»

یکی از مردان عبدالقیس، که او را «مستورد بن جیلان» می‌خواندند، پرسید: در آن روز چه کسی پیشوای مردم است؟ حضرت فرمود: «مهدی، از فرزندان من، در چهل سالگی او، که چهره‌اش درست بماند ستاره‌ای تابناک و بر گونه‌ی راستش خال سیاهی است، دو عبای قطری بر تن دارد و گویی مردی است از بنی اسرائیل. او گنجینه‌ها را بیرون می‌کشد و شهرهای شرک را می‌گشاید.»

سیزدهم - همان، از عبدالرحمان بن عوف: «خداوند از دودمان من مردی با دندان‌های فاصله‌دار پیشین و پیشانی گشاده را برمی‌انگیزد، که عدل را در زمین می‌گستراند و مردم را دارائی ارزانی می‌کند.»

چهاردهم - از ابو امامه: رسول خدا در خطبه‌ای برای ما از دجال نام برد و فرمود: «مدینه را چنان پاک می‌کنند، که کوره را از آخال آهن؛ و آن روز، روز رهایی اعلام می‌شود.»  
ام شریک پرسید که ای فرستاده‌ی خدا، در آن روز، اعراب در کجایند؟ حضرت پاسخ فرمود: «در آن روز آنان کم شمارند؛ در بیت‌المقدس به سر می‌برند و پیشوای ایشان، مهدی، مرد صالح است.»

پانزدهم - به اسناد از ابو سعید خدری: «مهدی برای پیروان من ظهور می‌نماید و خداوند او را آشکارا برای مردم برمی‌انگیزد؛ ستوران آسوده می‌شوند و زمین گیاهان خود را بیرون می‌آورد و او خواسته‌ها را به درستی ارزانی می‌دارد.»

شانزدهم - از عبدالله بن عمر: «مهدی ظهور می‌کند و بر فراز سرش ابری است که ندا دهنده‌ای از درون آن بانگ برمی‌دارد که [این مهدی، خلیفه‌ی خداست؛ از وی فرمانبرداری کنید.]»

هیجدهم - از ابو سعید خدری: «به شما مژده می‌دهم که به هنگام اختلاف در میان مردم، و زمین لرزه‌ها، بر امت من برانگیخته می‌شود و زمین لبریز گشته از ستم و بیداد را پر از عدل و داد می‌سازد و باشندگان آسمان و زمین از او خشنود می‌شوند و خواسته‌ها را به درستی تقسیم می‌کند.»

آن‌گاه مردی پرسید: «به درستی» یعنی چه؟ و حضرت فرمود: «به برابری میان مردم.»

نوزدهم - از عبدالله بن عمر: «رستخیز نخواهد شد تا آن که مردی از خاندان من فرمانروا شود، که همنام من است و زمین را...» (تا پایان روایت).

بیستم - از حدیفه: «اگر از عمر جهان تنها یک روز مانده باشد، خداوند در آن روز مردی همنام و هم منش مرا برمی انگیزد، که کنیه اش ابو عبدالله (ع) است.»

بیست و یکم - همان: «روزگار پایان نمی گیرد؛ تا هنگامی که خداوند مردی از دودمان مرا برانگیزد، که همنام من و پدرش همنام پدر من است و زمین را...» (تا پایان روایت).

بیست و دوم - از ابو خدری: «زمین از کین و ستم لبریز می شود، آن گاه مردی از اهل بیت من خروج می کند، که زمین...» (تا پایان روایت).

بیست و سوم - از زر، از عبدالله: «مردی از دودمان من ظهور می نماید که هم نام و هم منش من است و عدل و داد می آورد.»

بیست و چهارم - از ابو سعید خدری: «نزدیک به پایان زمان، و پیدایش آشوب ها، مهدی ظهور می کند، که بخشندگی او دلنشین است.»

بیست و پنجم - همان: «مردی از خاندان من ظهور و به آئین من رفتار می کند و خداوند از آسمان برایش برکت می فرستد و زمین نعمت هایش را برای او آشکار می گرداند و زمین...» (تا پایان روایت). و هفت سال با این امت چنین رفتار می کند و به بیت المقدس فرود می آید.

بیست و ششم - از ثوبان: «هر گاه درفش های سیاه را دیدید که از خراسان می آید بشتابید، حتی اگر از روی برف و یخ باشد؛ زیرا که خلیفه ی خدا، مهدی، در آن میان است.»

بیست و هفتم - از عبدالله: نزد پیامبر (ص) بودیم، که گروهی از جوانان بنی هاشم آمدند و چشمان پیامبر (ص) با دیدن آنان تر و رنگش دیگر شد. گفتیم یا رسول خدا، چه چیز ناخوش آیندی سبب گرفتن چهره ات شده است؟ حضرت فرمود: «خداوند آخرت را برای ما اهل بیت، بر این جهان برتری داده است و خاندانم پس از من با سختی و پراکندگی و گوشه گیری رویارو می شوند، تا آن که قومی از خاور می آیند که با خود درفش سیاه دارند و حق را می جویند، که به آنان داده نمی شود. آن گاه پیکار می کنند و پیروز می شوند و آنچه را می جویند به دست می آورند. آن گاه آن را به مردی از دودمان من می سپارند، که داد را جایگزین بیداد می گرداند؛ و اگر کسی از شما این حال را دریابد، به سویش بشتابد، اگر چه بر روی برف و یخ راه پیماید.»

بیست و هشتم - از حدیفه: از رسول الله شنیدم که فرمود: «وای بر این امت، از پادشاهان بیدادگر، که چگونه آنان را می کشند و از ترس فرمانبردار می گردانند؛ مگر کسانی را که آشکارا از ایشان فرمان برند. اما باوردار پاک، به زبان با آنان سازگاری می نماید، و در دل می گریزد. و آن گاه

که خدای عز و جل بخواهد بزرگی اسلام را باز گرداند، هر زورگوی دشمن خوبی را در هم می‌کوبد و او برای بهگردانی امت، پس از تباهی، بر انجام هر کاری که بخواهد، تواناست.» سپس افزود: «ای حذیفه، اگر از عمر جهان تنها یک روز مانده باشد، خداوند آن روز را چنان به درازا می‌کشاند که مردی از دودمان من فرمانروا گردد و به دست توانا حماسه‌ها آفریند و اسلام را آشکار سازد. او از پیمان خود باز نمی‌گردد و در رسیدگی به حساب‌ها شتاب می‌کند.»

بیست و نهم - از خدری: «در زمان مهدی، پیروان من چنان در آسایش خواهند زیست، که پیش از آن نبوده است. آسمان بر آنان نعمت می‌بارد و در زمین هیچ روئیدنی نارسته نمی‌ماند.» سی‌ام - از انس بن مالک: «ما فرزندان مطلب از باشندگان بهشتیم. من و برادرم علی و عمویم، حمزه، و جعفر، و حسن و حسین و مهدی.»

سی و یکم - از ابو هریره: «اگر از جهان به جز یک شب نمانده باشد، مردی از خاندان من در آن پادشاهی خواهد کرد.»

سی و دوم - از ثوبان: «در کنار گنج شما سه تن کشته می‌شوند، که همگی پسران خلیفه‌اند. پس از آن، خلافت به هیچ یک از ایشان نمی‌رسد؛ سپس، درفش‌های سیاه می‌آید و آن‌گاه چنان کشتارشان می‌کنند که هیچ قومی آن‌گونه کشتار نشده باشد. بعد، خلیفه‌ی خدا، مهدی می‌آید و شما هنگامی که خروج او را شنیدید، با وی پیمان بندید، زیرا که مهدی خلیفه‌ی خداست.»

سی و سوم - همان: «درفش‌های سیاه از سوی خاور می‌آید و دل‌های درفش‌داران به سختی آهن است. شما با شنیدن این خبر، به آنان پیوندید و پیمان بندید؛ اگر چه از روی برف و یخ راه بیمایید.»

سی و چهارم - به اسناد، از امیر مؤمنان (ع): گفتم که ای رسول خدا، آیا مهدی از خاندان محمد است، یا از دیگری؟ و حضرت پیغمبر (ص) فرمود: «او از ماست و خداوند دین را به او ختم می‌کند، همان‌گونه که با من آغاز کرد و به دست ما از آشوب‌ها رها می‌شوند، همچنان که از شرک شدند و به دست ما بعد از کین و دشمنی، دل‌هاشان را نزدیک و آنان را برادر می‌سازد، همان‌گونه که پس از دشمنی شرک‌آلود، برادران دینی گشتند.»

سی و پنجم - از عبدالله بن مسعود: «اگر از جهان بیش از شبی نمانده باشد، خداوند آن شب را چنان دراز می‌گرداند که مردی از دودمان من به فرمانروایی رسد، که خود، همانام من و پدرش همانام پدر من است و زمین را... (تا پایان روایت). و خواسته‌ها را برابر تقسیم می‌کند و یزدان دل‌های این امت را غنی می‌سازد. او هفت سال، یا نه سال، حکومت می‌کند و در زندگی پس از مهدی خیری نیست.»

سی و ششم - از ابو هریره: «رستاخیز نمی شود تا هنگامی که مردی از خاندان من به پادشاهی رسد و قسطنطنیه و کوهستان دیلم را بگشاید، هر چند که از عمر جهان تنها یک روز مانده باشد؛ و خداوند آن روز را تا پیروزی او به درازا می کشاند.»

سی و هفتم - از قیس جابر، به روایت از پدر و نیای او: «پس از من خلفایی خواهند بود و پس از ایشان سالارانی، و بعد از سالاران، پادشاهان بیدادگر؛ آن گاه مردی از دودمان من ظهور و زمین پر شده از بیداد و ستم را از عدل و داد سرشار خواهد کرد.»

سی و هشتم - از ابو سعید خدری: «از ما کسی خواهد آمد که عیسی بن مریم در پشت سر او نماز می گزارد.»

سی و نهم - از جابر بن عبدالله: «عیسی بن مریم بر زمین فرو می آید و سردار و راهنمای آنان (خیزش کنندگان.م) می گوید، بیا و با ما نماز بخوان! و حضرت عیسی پاسخ می دهد که برخی از خود شما بر بعضی دیگر امیرید و این گرامی داشت این امت از سوی خداوند است.»

چهلیم - از عبدالله بن عباس: «امتی که من در آغاز، عیسی بن مریم در پایان و مهدی در میان ایشانیم، هرگز نابود نخواهد شد.»

توضیح: پیکرش، اسرائیلی وار است، یعنی بلند بالا و درشت اندام است.

### ۳۸ - کشف:

شیخ ابو عبدالله محمد بن یوسف بن محمد شافعی، در آغاز کتاب «کفایت الطالب»، که درباره‌ی منقبت‌های علی بن ابوطالب (ع) است، چنین می نویسد: من این کتاب را [از منابع سنی.م] گرد آوردم و آن را از شیوه‌های شیعه پیراستم تا استدلال به آن استوارتر باشد.

آن گاه درباره‌ی «مهدی» چنین می گوید:

### ○ فصل یکم

#### □ ظهور رهبر و رهنمای جاودان در پایان زمان

ظهور او در پایان زمان، به اسناد از زر، از عبدالله [برگرفته از «سنن» ابوداود]: پیغمبر خدا (ص) فرمود:

- جهان به پایان نمی رسد، تا آن که مردی از خاندان من، که با من همنام است، بر تازیان فرمانروا شود.

همان، از علی (ع)، به نقل از پیامبر گرامی:

اگر از عمر جهان تنها یک روز مانده باشد، خداوند مردی از خاندان مرا برمی‌انگیزد که زمین را...» (تا پایان).

و حافظ ابراهیم بن محمد از هر صریفینی، در دمشق، و حافظ محمد بن عبدالواحد مقدسی، در مسجد جامع «جبل قاسبون»، می‌گوید:

ابوالفتح نصر بن عبدالجماع ابن عبدالرحمان فامی، در هرات از محمد بن عبدالله شعیب بن اسحاق سجزی، از ابوالحسن علی بن بشری سجزی، از حافظ ابوالحسن محمد بن حسین بن ابراهیم بن عاصم ابری، در کتاب «مناقب شافعی» همین روایت را می‌آورند. لیکن «زائده بن ابورقاد» جمله‌ی «و نام پدرش، نام پدر من است.» را بر آن می‌افزاید.

کنجی می‌گوید: «ترمذی این حدیث را در «جامع» خود، بدون ذکر عبارت «و نام پدرش، نام پدر من» آورده است. اما ابوداود آن را یاد می‌کند، و در بیشتر روایت‌های حافظان قرآن و درست‌ترین ناقلان خبرها، تنها جمله‌ی «نام او، نام من است» آمده و «نام پدرش، نام پدر من است»، بر حدیث افزوده شده است.

و چنان چه درست هم باشد، منظور از آن حسین (ع) است که کنیه‌ی او ابو عبدالله است و این کنیه را به جای نام گرفته‌اند، به این معنی که مهدی از فرزندان حسین است، نه حسن (ع)، و دور نیست که راوی به خطا رفته و «پسرم» را «پدرم» پنداشته، سپس، این اشتباه به همه‌ی روایت‌های دیگر راه یافته باشد.

علی بن عیسی، که خدایش پیام‌رزا، می‌گوید: یاران شیعه‌ی ما این حدیث را درست نمی‌دانند، زیرا آنان نام و نام آن حضرت را به خوبی می‌دانند، اما از آن جا که اهل سنت این جمله‌ی افزوده در حدیث‌ها را نقل می‌کنند، به ناچار برای گرد آوردن گفته‌ها و روایت‌ها، آن را هم به یاد می‌کنند.

## ○ فصل دوم

### □ مهدی، فرزند فاطمه، بازمانده‌ی خاندان

سعید بن مسیب، [برگرفته از «سنن» حافظ ابوداود]: نزد ام سلمه بودم، از مهدی یاد کردیم و او گفت که از حضرت پیغمبر (ص) شنیدم:

«مهدی از عترت من و از فرزندان فاطمه است.»

ابن ماجه در «سنن» خود، همین روایت را می‌آورد و ابوداود از ابن ماجه، از قول علی (ع) می‌نویسد: رسول‌الله (ص) فرمود:

- مهدی از دودمان ما، اهل بیت، است و خداوند در یک شب کار او را به انجام می‌رساند.

### ○ فصل سوم

#### □ مهدی، سرور بهشتیان

انس ابن مالک [برگرفته از «صحیح» ابن ماجه] می‌گوید: از پیامبر خدا شنیدم که فرمود:  
- ما فرزندان عبدالمطلب، من، حمزه، علی، جعفر، حسن، حسین، و مهدی، سروران اهل بهشتیم.

### ○ فصل چهارم

#### □ فرمان پیامبر به پیمان بستن با مهدی عجل‌الله تعالی فرجه

ثوبان [از «صحیح» ابن ماجه]: فرستاده‌ی خدا(ص) فرمود:  
- کنار گنج شما سه تن، هر سه، پسران خلیفه، کشته می‌شوند، پس از آن هیچ یک از آنان جانشین نمی‌شود، سپس، از سوی خاور درفش‌های سیاه نمایان می‌گردد و چنان کشتاری از شما می‌کنند که هیچ قومی چنان کشتار نشده است.  
در این جا (راوی.م) چیزی گفت که من از بر ندارم. آن‌گاه حضرت پیغمبر(ص) فرمود:  
- همین‌که او را دیدید، با وی بیعت کنید، اگر چه بر روی برف و یخ راه بپیمایید، زیرا او خلیفه‌ی خدا «مهدی» است.

### ○ فصل پنجم

#### □ یاری کردن مردم خاور به مهدی

عبدالله بن حارث بن جزء زبیدی: حضرت پیغمبر(ص) فرمود:  
- مردم از خاور خیزش می‌کنند و برای مهدی قدرت می‌آورند.  
این حدیث، «حسن» و «صحیح» است و از راستگویان روایت شده و حافظ ابو عبدالله بن ماجه قزوینی آن را در «سنن» خود آورده است.  
علقمه بن عبدالله می‌گوید: نزد رسول‌الله بودیم، که تنی چند از جوانان بنی‌هاشم آمدند و با دیدن ایشان، چشمان آن حضرت تر و رنگ رخسارش دیگر شد. ما پرسیدیم چه چیز ناخوش آیند چهره‌ات را در هم کرد؟ فرمود:  
- خداوند بر ما اهل بیت آخرت را بر این جهان برتری داده است و پس از من خاندانم با



سختی و پراکندگی و گوشه‌نشینی رویارو می‌شوند، تا وقتی که قومی از خاور با درفش‌های سیاه می‌آیند و جویای حق می‌شوند، که به ایشان داده نمی‌شود؛ آن‌گاه جنگ می‌کنند و پیروز می‌گردند و آن‌چه می‌جویند به آنان داده می‌شود؛ اما نمی‌پذیرند و آن را به مردمی از دودمان من واگذار می‌نمایند، که زمین را... (تا پایان روایت).

و ابن اعثم کوفی، در کتاب «فتوح» از امیر مؤمنان نقل می‌کند که فرمود:

- خوشا بر طالقان، به خدا سوگند در آن جا گنجینه‌هایی است، نه از زر و سیم، که از مردانی با ایمان، که خداوند را به درستی می‌شناسد و در پایان زمان نیز یاران مهدی خواهند بود.

## ○ فصل ششم

### □ مدت فرمانروایی

ابوسعید خدری می‌گوید: بیم داشتیم که پس از پیغمبر (ص) حوادثی روی دهد، از این رو، پرسیدم و آن حضرت فرمود:

- در میان پیروان من مهدی ظهور و پنج، یا هفت، یا نه سال زندگی می‌کند. [در روایت درباره‌ی سال‌ها بیش از این هم تردید هست].

همچنین، گفته‌اند که پیامبر گرامی اسلام در پاسخ پرسشی این مدت را چند سال شمرد و نیز فرمود: «هر کس می‌آید و می‌گوید که یا مهدی که به من چیزی عطا کن و او هم، هر اندازه که شخص توان حمل داشته باشد، به وی می‌بخشد.

حافظ ترمذی می‌گوید که این حدیث نیکوست و از منبع دیگر، غیر از ابوسعید هم روایت شده.

ابوسعید باز هم از پیامبر، که درود خدا بر وی و خاندانش بادا، نقل می‌کند، که فرمود: مهدی امت من هفت تا نه سال فرمانروا خواهد بود و زمان او پیروان من از چنان نعمتی برخوردار می‌شوند که مانندش نبوده باشد. زمین هر چه در خود دارد هویدا می‌گرداند و چیزی را نهان نمی‌گذارد و در آن روز خواسته چنان فراوان می‌شود که اگر هر کس بیاید و بگوید ای مهدی، به من چیزی عطا کن، به او پاسخ می‌دهد: بگیر و ببر.

ام سلمه، همسر پیغمبر (ص) می‌گوید: آن حضرت فرمود:

- پس از مرگ یک خلیفه، اختلاف پیدا می‌شود و مردی از اهل مدینه خروج می‌کند و به مکه می‌گریزد و عده‌ای از مکیان به سوی او می‌آیند و میان «رکن» و «مقام» با وی - بدون میل خودش - پیمان می‌بندند. سپاهی از شام به جنگ او گسیل می‌شود؛ که در «بیداء» در میان مکه و مدینه در

زمین فرو می‌رود. مردم این حال را می‌بینند و ابدال شام و دلیران عراق با وی بیعت می‌کنند. سپس، مردی از قریش، که از سوی مادر به بنی کلب می‌رسد، نمایان می‌آید و (مرد نخستین.م) با ایشان پیکار، کلییان را نومید، دارایی‌ها را تقسیم و به آئین پیغمبر خدا(ص) رفتار و اسلام را در زمین پایدار و هفت سال زندگی می‌کند. آن‌گاه در می‌گذرد و مسلمانان بر او نماز می‌گزارند.

## ○ فصل هفتم

### □ نمازگزار عیسی بن مریم با او

ابوهریره می‌گوید: حضرت رسول‌الله فرمود:

- هنگامی که پسر مریم بر زمین فرود آید، و پیشوای شما نیز در میانتان باشد، چگونه خواهید بود؟

[این حدیث «حسن» و درست و بر درستی آن اتفاق نظر هست. حدیث از محمد بن شهاب زهری است و بخاری و مسلم، آن را در «صحیح» خود آورده‌اند.]

جابر بن عبدالله می‌گوید: از رسول خدا(ص) شنیدم که فرمود:

- گروهی از پیروان من همواره تا روز رستاخیز در راه حق پیروزمندان پیکار می‌کنند و چون عیسی بن مریم بر زمین فرود آید، سردار ایشان او را می‌گوید: بیا با ما نماز بخوان و مسیح پاسخ می‌دهد که برخی از شما بر برخی دیگر سالارند. و این ارجحی است که خداوند بر این امت می‌گذارد.

[این حدیث نیکو و درست است و مسلم آن را در «صحیح» خود آورده است. حتی اگر حدیث پیشین تأویلی باشد، تأویل این یکی ممکن نیست، زیرا صراحت دارد و عیسی(ع) نزد سالار مسلمانان می‌رود و در آن روز آن‌کس «مهدی» است و همین امر، چنین تأویلی را باطل می‌گرداند که گفته شود: فرمایش پیامبر اسلام(ص) و «پیشوای خودتان»، یعنی پیشوای شما بر طبق کتاب خودتان.]

کنجی می‌گوید: اگر کسی بپرسد و بگوید که {به فرض درستی این خبرها، یعنی این که عیسی پشت سر مهدی نماز می‌گزارد، و در کنار او جنگ می‌کند و دجال را می‌کشد، و پیش نماز شدن و همچنین پیشگامی در جهاد مشخص است و این خبرها، که درستی شان در نزد سنی و شیعه، به طور جدا از هم، ثابت شده است، و همه‌ی اهل اسلام، بر آن اجماع دارند، هر گفته‌ی دیگری به جز شیعه و سنی، مردود و بیهوده است - و این هم مورد اجماع همه‌ی اهل اسلام است - با فرض ثبوت اجماع بر این حدیث و درستی آن، در نماز و همچنین جهاد مورد نظر، کدام یک

افضل اند؟ امام - حضرت امام زمان.م یا مأموم - حضرت عیسی.م؟}

در پاسخ می‌گوییم: هم پیغمبر و هم امام، دو پیشوایند و هنگامی که با هم در یک جا باشند، و امام پیش نماز باشد، او بر پیامبر پیشگامی دارد. هر دو تن از دست یازیدن به کردارهای زشت و چاپلوسی و دورویی و نفاق در امان‌اند و هیچ یک را دعوی انجام کاری بیرون از فرمان شریعت و مخالفت با خواست خداوند و فرستاده‌ی او (ص) نیست.

و از آن‌جا که کار بر این شیوه است، پس از دیدگاه شریعت محمدی امام بر مأموم برتری دارد، به دلیل این فرمایش پیامبر گرامی اسلام:

- آن‌کس بر قومی که برابرند امامت کند که دانشمندترین ایشان باشد، اگر در آن هم برابر باشند، فقیه‌ترین، در صورت برابری، پیشگام‌ترین در هجرت، و باز هم در حالت برابری، خوش‌سیماترین ایشان. و اگر امام زمان (عج) بداند که حضرت عیسی بر او برتری دارد، به خود اجازه نمی‌دهد که بر خلاف فرمان‌های شریعت بر او پیشی جوید؛ زیرا خداوند تعالی امام را از دست زدن به هر چیز ناخوش آیند دور نگاه داشته است؛ از همین روی، عیسی نیز اگر بداند که امام بر او برتری دارد، بر خود روا نمی‌شمارد که بر وی پیشگام شود؛ چه، خداوند آن پیغمبر را نیز از دورویی و نفاق و گستاخی پالوده است و به تحقیق می‌داند که امام از او داناتر است، پس وی را بر خود پیشگام می‌سازد و در پشت سر او نماز می‌گزارد و اگر چنین نبود، به امام اقتدا نمی‌کرد. درباره‌ی جهاد هم باید دانست که «جهاد» از جان گذشتن در کنار کسی است که در راه خدای تعالی پیکار می‌کند و اگر چنین نباشد، جهاد به فرمان پیغمبر (ص) و یا دیگری، برای تنابنده‌ای درست نیست. و دلیل بر درستی آن‌چه آوردیم، فرموده‌ی خداوند است در آیه‌ی «و ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون و عدا علیه حقا فی التوراة و الانجیل و القرآن و من اوقی بعهده من الله فاستبشروا بیعکم الذی بايعتم به و ذلک هو فوز العظیم» (خدا جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرد... آن‌ها در راه خدا جهاد می‌کنند که دشمنان دین را به قتل رسانند و یا خود کشته شوند. این وعده‌ی قطعی است بر خدا و عهدی است که در سه دفتر آسمانی - تورات و انجیل و قرآن یاد فرموده و از خدا باو فاتر به عهد کیست؟ ای اهل ایمان شما به خود در این معامله بشارت دهید که این معاهده با خدا به حقیقت سعادت و فیروزی بزرگی است.) [۱۱۱، توبه]. دلیل دیگر این که امام زمان (عج) نایب پیغمبر در میان پیروان اوست و بر عیسی (ع) روا نیست که بر فرستاده‌ی خدا (ص) و از این رو، بر نایب وی پیشگام شود.

چیزی که این گفته را استوار می‌سازد، روایت ابو عبدالله محمد بن یزید بن ماجه قزوینی در

«حدیث طویل» درباره‌ی فرود آمدن عیسی (ع) است:

ام شریک، دختر ابو عکر، پرسید که «ای پیغمبر خدا، در آن روز اعراب در کجا هستند؟ و آن حضرت فرمود:

- آنان در آن روز کم شمار و در بیت المقدس اند و پیشواشان هر بامداد پیش نماز ایشان می شود و هنگامی که عیسی بن مریم (ع) از آسمان فرود آید، آن امام برمی گردد و به راه می افتد تا عیسی (ع) را پیش نماز مردم قرار دهد، اما حضرت عیسی دست بر دوش او می گذارد و می گوید: تو پیش نماز شو.

[این حدیث درست («صحیح» م) و ثابت شده است و ابن ماجه آن را در کتاب خود از ابوامامه باهلی نقل کرده، که می گوید: حضرت پیغمبر برای ما ایراد خطبه فرمود و این کوتاه شده‌ی آن سخنان است.]

## ○ فصل هشتم

### □ توصیف پیامبر (ص) از مهدی

ابوسعید خدری می گوید، که رسول خدا (ص) فرمود:

- مهدی از من است، او گشاده پیشانی و کشیده بینی است و زمین را... (تا پایان روایت)  
این حدیث نیکو و درست است و ابوداود سجستانی آن را در «صحیح» خود آورده و تنی چند از حافظان قرآن، مانند طبرانی و دیگران هم روایت کرده اند.  
ابن شیرویه‌ی دیلمی نیز در کتاب «فردوس»، در باب الف و لام، به اسناد، از ابن عباس نقل می کند که حضرت رسول (ص) فرمود:  
- مهدی طاووس بهشتیان است.

او، همچنین از حذیفه بن الیمان، از پیامبر (ص) نقل می کند، که فرمود:  
- مهدی از فرزندان من، چهره‌ای چون ماه تابان دارد، رخسارش عربی فام و پیکرش اسرائیلی وار است و زمین را... (تا پایان) و باشندگان آسمان و زمین، و مرغان هوا از خلافت وی خشنود می شوند و بیست سال فرمانروایی خواهد کرد.

## ○ فصل نهم

### □ تصریح پیامبر (ص) به این که مهدی از فرزندان حسین (ع) است

ابوهارون عبیدی، می گوید که ابوسعید خدری را دیدم و از او پرسیدم که آیا تو گواه جنگ بدر

بودی؟ گفت: «آری»، گفتم آیا از رسول‌الله چیزی درباره‌ی علی(ع) و فضل او شنیدی که برایم بازگو کنی؟ گفت: بلی، حضرت پیامبر(ص) سخت بیمار بود، من در سمت راست پیامبر نشسته بودم که فاطمه (علیهاالسلام) وارد شد و چون ضعف بسیار پدر را دید، اشک بر گونه‌هایش سرازیر شد. آن حضرت فرمود: فاطمه، چرا می‌گریی؟ و او گفت: که ای رسول خدا، از وقوع ضایعه بیم دارم. حضرتش فرمود: فاطمه، مگر نمی‌دانی که خداوند تعالی به زمین نگریست و از آن میان پدرت را برگزید و به پیامبری برانگیخت؛ سپس، از میان زمینیان همسرت راگزید و به من وحی کرد که تو را به نکاح او درآورم، و جانشین خود سازم؟ مگر نمی‌دانی که به کرم خداوند شوی تو از همگان داناتر و شکیباتر است و پیش از همه اسلام آورده است؟

فاطمه شاد شد و پیغمبر(ص) نیکوئی‌هایی را که خداوند بهره‌ی محمد و خاندان محمد(ص) گردانیده است، برشمرد و فرمود: اما علی را هشت برجستگی، یا منقبت است، (۱) ایمان به خدا، (۲) باور به فرستاده‌ی او، (۳) دانش، (۴) همسرش [فاطمه زهرا.م.]، (۵ و ۶) فرزندان، حسن و حسین، (۷) دستور دادنش به کارهای روا [امر به معروف.م.] و (۸) بازداشتن از کارهای ناروا [نهی از منکر.م.]

ای فاطمه، ما اهل بیت را شش خصلت است، که از آغاز روزگار، تا پایان آن، به هیچ‌کس دیگر ارزانی نشده است و نخواهد شد: (۱) پیامبر ما بهترین پیغمبران، و پدر تو، (۲) جانشین ما، بهترین جانشینان و همسر تو، (۳) شهید ما بهترین شهیدان، حمزه، عموی پدرت، (۴ و ۵) دو فرزند این امت حسن و حسین، [که درود بر ایشان باد.م.] پسران تو، و (۶) رهبر و رهنمای این امت [حضرت صاحب‌الزمان - عج - م.] از ماست، که عیسی(ع) در پشت سر او نماز می‌گزارد. آن‌گاه، حضرت پیغمبر(ص) دستی بر دوش حسین(ع) زد و فرمود:

- مهدی امت من، از تبار این خواهد بود.

## ○ فصل دهم

### □ بخشندگی مهدی

ابونضره می‌گوید: ما، در نزد جابر بن عبدالله بودیم، که گفت: به زودی عراقیان را پیمان‌های خوراکی و درهمی پول نمی‌ماند. گفتیم چرا چنین شود؟ گفت به علت جلوگیری ایرانیان. سپس افزود که به زودی شامیان را دیناری و آذوقه‌ای نخواهد ماند. پرسیدیم برای چه؟ پاسخ داد به سبب دخالت رومیان. کمی خاموش ماند، آن‌گاه گفت که رسول‌الله(ص) فرمود:

- سرانجام، پیروان مرا خلیفه‌ای خواهد بود که چندان خواسته به مردم می‌بخشد که

شمارش پذیر نیست.

من (مسلم.م) به ابونضره و ابوعلاء ریانی گفتم آیا - آن خلیفه - عمر بن عبدالعزیز است؟  
گفت: نه.

[این حدیث «حسن صحیح» است و مسلم آن را در «صحیح» آورده، به اسناد از ابونضره، از ابوسعید]: همین روایت.

و از ابوسعید خدری نقل می‌کند که حضرت پیغمبر (ص) فرمود:

- شما را مژده می‌دهم به ظهور مهدی، که در زمان اختلاف مردم و زمین لرزه‌ها بر پیروان من  
انگیخته می‌شود و زمین را... (تا پایان) و خواسته‌ها را به درستی تقسیم می‌کند.

مردی پرسید: به درستی یعنی چه؟ آن حضرت در پاسخ فرمود:

- به برابری میان مردم، و او دل‌های پیروان محمد را غنی می‌سازد و عدل خود را بر آنان  
می‌گستراند، تا آن‌گاه که فرمان می‌دهد ندا دهند که «چه کسی را به خواسته نیاز است» و از میان  
مردم تنها یک تن برمی‌خیزد و می‌گوید: من!

و منادی می‌گوید: نزد خزانه‌دار برو و به او بگو که مهدی دستور می‌دهد به من خواسته دهی.  
خزانه‌دار او را به اتاق می‌برد و هر چه در آن جا هست به او می‌بخشد. آن مرد پشیمان می‌شود و  
می‌گوید که من به تن خویش زورمندترین پیرو محمد (ص)، لیکن از بردن این‌ها ناتوانم.  
خزانه‌دار نمی‌پذیرد و می‌گوید: ما چیزی را که بخشیدیم، پس نمی‌گیریم.

هفت یا هشت، یا نه سال، وضع چنین است و پس از او (مهدی.م) در زندگانی خیری  
نخواهد بود.

[این حدیث درست و نیکوست و پیر اهل بیت (احمد بن حنبل.م) آن را در «مسند» خود  
آورده است و این حدیث دلیل بر درستی فشرده‌ی آن، در «صحیح» مسلم و سازگاری نوشته‌های  
راویان است.]

به اسناد از ابوسعید خدری [به نقل از ابونعیم حافظ]: حضرت پیغمبر (ص) فرمود:

- نزدیک به پایان زمان و پیدایش آشوب، مردی به مهدی می‌گوید... (همان روایت).

## ○ فصل یازدهم

### □ نادرستی این پندار که مهدی همان عیسی بن مریم است

به اسناد از علی بن ابوطالب (ع):

- پرسیدم که ای رسول خدا، آیا مهدی از ما خاندان محمد است، یا دیگری؟ و حضرت

پیامبر (ص) فرمود:

نه، او از ماست و خداوند دین را به او ختم می‌کند، همچنان که با ما آغاز نمود و به دست ما آشوب را از میان می‌برد، همان‌گونه که شرک را برد و پس از کینه‌ی برآمده از آشوب دل‌هایشان را به هم نزدیک می‌سازد، همان‌طور که ایشان را پس از شرک برادر دینی ساخت. [این حدیث «حسن عالی» است و حافظان روایت‌ها در کتاب‌هایشان آورده‌اند. طبرانی آن را در «معجم الاوسط»، ابونعیم فرواه در «حلیه الاولیاء» و عبدالرحمان بن حماد در «عوالی» خود آورده‌اند.]

جابر نیز می‌گوید که پیامبر خدا (ص) فرمود:

عیسی بن مریم فرود می‌آید و مهدی سالار ایشان وی را می‌گوید: «بیا، با ما نماز بخوان.» و حضرت عیسی (ع) پاسخ می‌دهد که برخی از شما بر بعضی دیگر سالارند و این امر گرامی داشتن خدای تعالی است، این امت را.

[این حدیث «نیکو» و «درست» است و حارث بن ابواسامه در «مسند» و حافظ ابونعیم، در «عوالی» آورده‌اند و دلیل روشن است بر این که مهدی غیر از عیسی است.]

و اما شافعی مطلبی، درباره‌ی حدیث علی بن محمد بن خالد جندی، اذان گوی سپاه، که «مهدی کسی جز عیسی بن مریم نیست»، می‌گوید: این مرد در حدیث آسان‌گیر بود و حدیث پیایی (متواتر.م) است و راویان بارها از مصطفی (ص) نقل کرده‌اند، که مهدی هفت سال فرمانروایی، و زمین را از عدل و داد پر می‌کند و با عیسی بن مریم خروج و به کشتن دجال در دروازه‌ی «لد» در سرزمین فلسطین یاری می‌دهد و در آن روز این امت و عیسی در پشت سر وی نماز می‌گذارند. شافعی این مطلب را به درازا، در کتاب «رساله» آورده است. و همگان بر این نکته هم‌رأی‌اند که خبر جندی پذیرفتنی نیست، زیرا راوی به آسان‌گیری در روایت شناخته شده است.

## ○ فصل دوازدهم

### □ نابود نگشتن چنین امتی

ابن عباس، می‌گوید که رسول خدا فرمود:

امت‌ی که من در آغاز، عیسی در آخر و مهدی در میان آن باشیم، هرگز نابود نخواهد شد. [این حدیث «نیکو» است و حافظ ابونعیم در «عوالی» و احمد بن حنبل در «مسند» آورده‌اند.] «عیسی در آخر آن» به معنی باقی بودن عیسی پس از مهدی (عج) نیست، زیرا:

- (۱) حضرت پیغمبر (ص) می‌فرماید که «پس از او در زندگانی خیری نیست.»
  - (۲) مهدی امام آخر زمان است و حتی در یک روایت، پس از او پیشوایی نیست و امکان ندارد که مردمان بی‌امام بمانند.
  - (۳) اگر بگویند که عیسی پس از پیشوای امت باقی می‌ماند، چنین گفته‌ای روا نیست، چون حضرت پیغمبر (ص) این امر را به روشنی بیان فرموده.
  - (۴) اگر عیسی در میان قوم باشد، نمی‌توان گفت که خیری در کارشان نیست.
  - (۵) همچنین، نمی‌توان گفت که وی (حضرت عیسی)، نایب اوست، زیرا جایگاه نایب با پایگاه پیامبری ناسازگار است.
  - (۶) نیز، اگر گفته شود که حضرت عیسی استقلال دارد، باز هم ممکن نیست، چون مردم خواهند پنداشت که دین محمدی به کیش عیسوی انتقال یافته، و این کفر است.
- از این رو باید حدیث را به درستی، چنین تفسیر کنیم که: نخستین فراخواننده به دین اسلام، رسول‌الله (ص)، و فراخواننده‌ی میانی، مهدی (عج)، و واپسین، مسیح است. و شاید معنای «در میانه‌ی امت بودن مهدی»، «بهترین» آنان باشد، چون او پیشوای ایشان است، و پس از وی، عیسی برای تصدیق و یاری و یاورى امام و روشنگری امت می‌آید و بر پایه‌ی نص، مسیح واپسین تصدیق کننده است.
- این بنده‌ی خدای تعالی، علی بن عیسی (مؤلف کشف الغمه.م) بر آن است که گفتن «مهدی بهترین امت است»، این پندار را پدید می‌آورد که مهدی (ع) بهتر از علی (ع) است؛ اما من چنین نمی‌گویم و بر آن‌ام که حضرت پیغمبر (ص)، نخستین دعوت کننده و مهدی (عج)، از آن‌جا که پیرو و بر آئین اوست، به سبب نزدیک بودن و پیروی و بر شریعت او بودن، در میان گذاشته شده، و عیسی (ع)، چون دارنده‌ی دینی دیگر است و در پایان زمان مردم را به شریعتی غیر از شریعت خویش می‌خواند، خوب است که در آخر باشد. و خدا داناتر است.

## ○ فصل سیزدهم

### □ کنیه‌ی مهدی و همانندی او با پیامبر گرامی

- حذیفه می‌گوید که فرستاده‌ی خدا (ص) فرمود:
- اگر از عمر جهان بیش از یک روز نمانده باشد، خداوند مردی را برمی‌انگیزد، که همانم و هم منش من، و کنیه‌اش ابو عبدالله است.
- این حدیث «حسن» و «عالی» است و معنی «هم منش من است» از بهترین کنایه‌ها درباره‌ی



کین خواهی مهدی از کافران به دین خداوند تعالی است؛ چنان که خداوند به پیغمبر (ص) خداوند می‌فرماید: «انک لعلی خلق عظیم».

### ○ فصل چهاردهم

#### □ جایگاه ظهور مهدی

عبدالله بن عمر می‌گوید که رسول خدا فرمود:  
- مهدی از قریه‌ای خروج می‌نماید که آن را «کرعه» می‌خوانند.  
[این حدیث «نیکو» و «عالی» است و ابوالشیخ اصفهانی آن را در «عوالی» خود آورده.]

### ○ فصل پانزدهم

#### □ ابری که سایبان مهدی است

عبدالله بن عمر می‌گوید که حضرت پیغمبر (ص) فرمود:  
- مهدی ظهور می‌کند و بر فراز سرش ابری است که ندا دهنده‌ای از درون آن بانگ می‌زند:  
«این است مهدی، خلیفه‌ی خدا».  
[این حدیث «حسن» است و تنها به همین صورت آن را «عالی» روایت می‌کنند.]

### ○ فصل شانزدهم

#### □ فرشته‌ای که با مهدی ظهور می‌کند

عبدالله بن عمر می‌گوید که پیامبر خدا (ص) فرمود:  
- مهدی ظهور می‌کند و بر فراز سرش فرشته‌ای ندا می‌دهد که: «این است مهدی؛ پس از او پیروی کنید».  
[حدیث «حسن» است و حافظان اخبار پیشوایان، مانند ابونعیم و طبرانی و دیگران، آن را روایت کرده‌اند.]

### ○ فصل هفدهم

#### □ توصیف سیمای مهدی

حذیفه می‌گوید که رسول‌الله (ص) فرمود:  
- مهدی، مردی است از فرزندان من، رخسارش عربی فام و پیکرش اسرائیلی وار. بر گونه‌ی

راستش خالی درست به مانند ستاره‌ی تابناک، و او زمین را... [حدیث «حسن»].

### ○ فصل هیجدهم

#### □ خالِ گونه و رختِ تن مهدی

ابوامامه‌ی باهلی می‌گوید که فرستاده‌ی خدا(ص) فرمود:

- میان شما و رومیان چهار بار آشتی می‌شود، که چهارمین، به دست مردی از دوده‌ی هرقل است و هفت سال پایدار می‌ماند.

مردی از عبدقیس، به نام مستورد بن غیلان، پرسید: در آن روز چه کسی پیشوای مردم است؟ و آن حضرت فرمود: «مهدی، از فرزندان من، در چهل سالگی وی؛ که چهره‌اش چون ستاره‌ی تابان است و بر گونه‌ی راستش خال سیاهی دارد. دو عبای قبطوانی می‌پوشد، درست مانند مردان بنی‌اسرائیل است. او گنجینه‌ها را بیرون می‌کشد و شهرهای شرک را می‌گشاید. طبرانی هم در «معجمه الاکبر» همین را می‌گوید.

### ○ فصل نوزدهم

#### □ دندان‌های مهدی

عبدالرحمان بن عوف می‌گوید که پیامبر خدا(ص) فرمود:

- خداوند از دودمان من مردی با دندان‌های فاصله‌دار و پیشانی گشاده را برمی‌انگیزد، که زمین را...

این حدیث را حافظ ابونعیم در «عوالی» خود آورده است.

### ○ فصل بیستم

#### □ گشودن قسطنطنیه

ابوهریره، از پیغمبر(ص) نقل قول می‌کند، که فرمود:

- پایان زمان فرا نمی‌رسد، تا آن‌که مردی از خاندان من قسطنطنیه و دیلم را بگشاید، حتی اگر بیش از یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را تا گشودن آن جا به درازا می‌کشاند. حافظ ابونعیم نیز همین را می‌گوید و همه‌ی راویان یک زبان‌اند که آن مرد، مهدی(عج) است.

### ○ فصل بیست و یکم

#### □ ظهور مهدی پس از پادشاهان زورسالار

جابر بن عبدالله می‌گوید که حضرت پیغمبر (ص) فرمود:

- پس از من خلیفه‌هایی و به دنبال خلفا، سردارانی و بعد از آنان پادشاهان زورسالار (ملوک جبابره) خواهند بود. آن‌گاه، مهدی از دوده‌ی من ظهور می‌کند و زمین را...  
حافظ ابونعیم در «فوائد» و طبرانی در «معجمه الاکبر» نیز چنین روایت کرده‌اند.

### ○ فصل بیست و دوم

#### □ مهدی، پیشوای صالح

ابو امامه می‌گوید که رسول خدا (ص) برایمان خطبه خواند و از دجال یاد کرد و فرمود:  
- مدینه از پلیدی‌ها چنان پاک شود که کوره‌ی آهنگری از آخال آهن و آن روز روز رهایی اعلام می‌شود.

ام شریک پرسید: ای فرستاده‌ی خدا، در آن روز اعراب کجا هستند؟ آن حضرت فرمود:  
- آن روز ایشان کم‌شمار و در بیت‌المقدس‌اند و پیشوایان، مهدی، مرد صالح است.  
[این حدیث «حسن» است و ابونعیم اصفهانی هم آن را چنین روایت کرده است.]

### ○ فصل بیست و سوم

#### □ آسایش مردم در زمان مهدی

ابوسعید خدری می‌گوید که حضرت پیغمبر (ص) فرمود:

- پیروان من، در زمان مهدی، چنان آسایشی خواهند داشت که مانند آن نبوده است. آسمان بر آنان نعمت می‌بارد و زمین چیزی از رویدنی‌ها را نارسته نخواهد گذاشت.  
[حدیث «حسن» است و ابوالقاسم طبرانی آن را در «معجمه الاکبر» آورده.]

### ○ فصل بیست و چهارم

#### □ مهدی، خلیفه‌ی خدا

ثویان می‌گوید که پیامبر خدا (ص) فرمود:

- در کنار گنج شما سه تن کشته می‌شوند، که هر سه پسران خلیفه‌اند و هیچ یک از آنان به منصب نمی‌رسد. سپس - دارندگان - درفش‌های سیاه می‌آیند و چنان کشتاری از آنان می‌کنند که

هیچ قومی چنان کشتار نشده باشد؛ پس از آن، خلیفه‌ی خدا، مهدی، می‌آید، و شما چون خبر را بشنوید، بروید و با وی پیمان بندید، زیرا که او مهدی، خلیفه‌ی خداست. [این حدیث «حسن‌المتن» و از این رو به نظر ما «عالی» است که در آن دلیل شرف مهدی، برای این که خلیفه‌ی خدا باشد، به زبان راستگوترین فرزند آدم بیان شده است. و خدای تعالی می‌فرماید: «یا ایها الرسول، بلغ ما انزل الیک من ربک» (ای پیغمبر، آنچه را از جانب پروردگارت بر تو نازل شود، ابلاغ کن. ۶۷، مائده.)]

### ○ فصل بیست و پنجم

#### □ مهدی، زنده است

دلیل بر زنده و باقی بودن مهدی، تاکنون، از هنگام غیبت او، و ناممکن نبودن بقایش، زندگی کردن عیسی و خضر و الیاس، از دوستاران خدا، و زیستن دجال و ابلیس لعنت شده، از دشمنان خداوند تعالی است، که بقایشان در کتاب و سنت ثابت شده و همگان بر آن هم سخنی دارند، اما روا بودن هستی مهدی را از دو جنبه دروغ می‌شمارند: (۱) درازی زمان، و (۲) این که وی در سرداب است، و کسی به او خوراکی و آشامیدنی نمی‌رساند و چنین چیزی، عادتاً، ناممکن است.

اما مؤلف این کتاب، محمد بن یوسف بن محمد کنجی، به یاری خدا، می‌گوید: از عیسی (ع) آغاز می‌کنیم، که دلیل بقای او آیه‌ی «و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته» (و هیچ‌کس از اهل کتاب نیست جز آن‌که پیش از مرگ به وی - یعنی به عیسی روح‌الله - ایمان خواهد آورد و روز قیامت او بر نیک و بد آنان گواه خواهد بود.) [۱۵۹، مائده] است. و از هنگام نزول این آیه، تا امروز، به او ایمان نیاورده‌اند، پس ناگزیر، این امر در پایان زمان خواهد بود؛ و اما «سنت»، آن چنان که «مسلم»، در «صحیح» خود، از نواس بن سماعان، در یک حدیث دراز، درباره‌ی داستان «دجال» روایت می‌کند که رسول خدا فرمود:

عیسی بن مریم، در کنار مناره‌ی سپید خاوری دمشق، میان دو «مهروده»، در حالی فرود می‌آید که کف دست‌هایش را بر بال‌های دو فرشته نهاده است.

پیش از این هم فرمایش آن حضرت را نقل کرده بودیم که:

- چون پسر مریم بر شما فرود آید، و پیشوای خودتان در میانتان باشد، چگونه خواهید بود؟ درباره‌ی خضر و الیاس نیز، جریر طبری گوید که «خضر و الیاس زنده‌اند و در زمین گردش

می‌کنند.»

## آگاهی‌هایی که از شیعه و... □ ۱۲۳

همچنین، مسلم، در «صحیح» خود از ابوسعید خدری روایت می‌کند که پیامبر خدا(ص) در حدیثی طولانی، درباره‌ی دجال برایمان سخن گفت و فرمود:

- او می‌آید، اما اجازه‌ی داخل شدن به مدینه را ندارد، از این رو، به شوره‌زاری نزدیک شهر می‌رود و همان روز مردی که بهترین، یا یکی از بهترین، مردمان است، به سراغ او می‌رود و می‌گوید: «گواهی می‌دهم تو همان دجالی که رسول خدا(ص) درباره‌اش برای ما سخن گفته بود.» و دجال - به مردم - می‌گوید: «اگر من این مرد را بکشم و سپس زنده کنم، آیا باز هم در کارم شک می‌کنید؟ پاسخ می‌دهند که «نه». آن‌گاه دجال آن مرد را می‌کشد و دوباره زنده می‌گرداند. لیکن مرد می‌گوید، «به خدا تو در شناخت خود، از من بیناتر نیستی.» آن وقت دجال می‌خواهد وی را بکشد، اما به او دست پیدا نمی‌کند.

ابواسحاق ابراهیم می‌گوید که این مرد، «خضر» است. مسلم، در «صحیح» خود، درست آن‌چه را گفتیم، آورده است.

اما دلیل بر بقای دجال، آن‌گونه که از «تمیم داری» روایت شده است، حدیثی «صحیح» است و مسلم آن را در «صحیح» خود یاد کرده و می‌گوید که بر بقای دجال صراحت دارد.

دلیل بر هستی ابلیس نفرین شده، قرآن و فرموده‌ی خداوند تعالی است، در آیه‌ی «قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون قال فانک من المنظرین» (شیطان - چون مردود شد - از خدا درخواست کرد که پروردگارا، پس مرا تا روز قیامت، که خلق مبعوث می‌شوند، مهلت و طول عمر عطا فرما. خدا فرمود آری، تو را مهلت خواهد بود.) [۳۶ و ۳۷، حجر].

بقای مهدی، در کتاب و سنت آمده است. سعید بن جبیر، در تفسیر آیه‌ی «لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون» (اوست خدایی که رسول خود - محمد مصطفی ص - را با دین حق به هدایت خلق فرستاد، تا بر همه‌ی ادیان عالم تسلط و برتری دهد، هر چند مشرکان و کافران ناراضی و مخالف باشند.) [۳۳، توبه] می‌گوید: مهدی از عترت فاطمه است. و اگر کسی بگوید مهدی، حضرت عیسی(ع) است، این دو گفته یکدیگر را نفی نمی‌کنند. اما «مقاتل بن سلیمان» و مفسرین پیرو وی، در تفسیر آیه‌ی «وانه لعلم للساعه» (نزول عیسی علم و نشانه‌ی ساعت قیام است - و مبشر حضرت محمد(ص) خواهد بود - و زنده‌ی آن ساعت شک و ریب روا مدارید و امر مرا پیروی کنید که راه راست، - به سعادت و بهشت ابد - است.) [۶۱، زخرف]. گفته‌اند که «او مهدی است و در پایان زمان خواهد آمد و پس از ظهورش رستاخیز و نشانه‌های آن خواهد بود.»

در پاسخ درازی زمان، از نظر نص و معنی: (۱) نص. آن‌چه از خبرهای پیشین آمد، حاکی

است که در پایان زمان، بودن سه تن ناگزیر است و غیر از مهدی از کسی پیروی نمی‌شود؛ زیرا در آخر زمان، او امام است و عیسی (ع) در پشت سر او نماز می‌خواند. نفر سوم، دجال لعنت شده است، که هستی و بقای وی به اثبات رسید. و هیچ‌کس، از دو مذهب (شیعه و سنی.م) در این امر اختلاف ندارد. (۲) معنی. بقای اینان یا در توان خدای تعالی هست و یا نیست.

خداوندی که از هیچ، چیز می‌آفریند، نیست می‌کند و باز آن را هست می‌سازد، توانایی باقی نگهداشتن را دارد؛ و در این مورد هم میان دو مذهب خلافتی نیست. اما این که اختیار با خدای تعالی است، یا با امت، روا نیست که اختیار با امت باشد، زیرا اگر چنین بود، امکان داشت یک تن بقای خود یا فرزندانش را برگزیند و این امر برای ما ممکن نیست و از گستره‌ی توانایی ما بیرون است، پس ناگزیر، اختیار با پروردگار است و این جا نیز دو مذهب را اختلافی نیست. درباره‌ی سبب این بقا، باید گفت که یا این امر علتی دارد، یا بی‌علت است. اگر سببی نباشد، از پهنه‌ی حکمت بیرون می‌شود و هر چه از حکمت خارج باشد، در حیطه‌ی کارهای خداوند وارد نمی‌شود. پس ناچار، باید سببی در میان باشد، که حکمت ایزدی آن را اقتضا می‌کند. و ما یادآور می‌شویم که سبب بقای هر یک از آنان، جداگانه است:

\* سبب بقای عیسی (ع) فرموده‌ی خداوند تعالی است، در آیه‌ی «و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته».

\* درباره‌ی دجال، از عهد پیغمبر (ص) تا کنون چنین حادثه‌ای روی نداده است و آن حضرت فرموده‌اند:

- دجال یک چشم، بر شما ظاهر می‌شود که کوهی نان با خود دارد، که همراه او حرکت می‌کند و نشانه‌هایی دیگر تیز دارد.

پس ناگزیر، این رویداد باید در پایان زمان باشد.

\* اما پیشوای رهنما (امام مهدی.م)، تا به امروز، از دیدها پنهان است و زمین هم، چنان که در خبرهای پیشین آمد، سرشار از عدل و داد نگشته است. پس این کار ناگزیر مشروط به پایان زمان می‌شود.

اکنون که سبب‌های دور شدن مرگ دانسته شد، بر بقای سه تن (عیسی، مهدی و دجال) باید اتفاق نظر باشد، که دو تن صالح‌اند - یکی پیامبر است و دیگری امام - و سومی دشمن خدا، دجال است. و پیش از این خبرهای راست گویان را درباره‌ی درستی بقای دجال و عیسی (ع) آوردیم؛ پس برای بقای مهدی (عج)، که در اختیار و توانایی خداوند قرار دارد، چه مانعی هست؟ از این روی، بقای مهدی بر هستی دو تن دیگر برتری دارد، زیرا اگر مهدی در جایگاه امام

زمان باقی باشد، همچنان که در خبرها آوردیم، زمین را سرشار از عدل و داد می‌سازد و بقای وی لطف پروردگار و به مصلحت مردمان است.

اما بقای دجال برای جهانیان تباهی می‌آورد؛ برای این که وی ادعای خدایی می‌کند و امت را می‌کشد. لیکن در بقای او آزمونی است که خداوند فرمانبردار را از سرکش و نیکان را از بدان و درستکار را از تبه‌کار متمایز گرداند. و حکمت بقای دجال در همین است.

علت بقای عیسی، باور آوردن اهل کتاب به مهدی، به سبب نشانه و تصدیق او پیغمبری سرور پیامبران، محمد(ص)، خاتم پیام‌آوران و فرستاده‌ی پروردگار جهانیان را، و روشنگری دعوی امام در نزد باورداران و تصدیق وی در برابر منکران و نماز خواندنش در پشت سر مهدی و یاری او، و دعوت مردم به دین محمد است. بنابراین، بقای مهدی اصل و بقای آن دو تن دیگر، فرع بر بقای اوست. پس چگونه بقای دو فرع را بدون بقای اصل می‌توان درست شمرد؟ خرد هستی مسبب را بدون وجود سبب نمی‌پذیرد.

از این رو می‌گوییم بقای مهدی اصل بر بقای دو تن دیگر است؛ که وجود عیسی(ع) چنان چه باور دین اسلام و تصدیق کننده‌ی امام نباشد، درست نیست؛ چه، این امر دعوت اسلام را باطل می‌گرداند؛ زیرا در آن صورت اسلام را باید دنباله‌رو دانست و دنباله‌رو فرع است، حال آن‌که دین محمدی اصل است و پیامبر(ص) فرمود: «لا نبی بعدی» (پس از من پیغمبری نیست) و «هر چه را من به زبان خود حلال کردم، تا روز رستاخیز حلال، و آنچه را به زبان خود حرام کردم، تا روز قیامت حرام است.»

این انکار هم، که بقای مهدی در سرداب ممکن نیست، زیرا هیچ‌کس به او خوراکی و آشامیدنی نمی‌رساند، دو پاسخ دارد:

(۱) بقای عیسی در آسمان، بی‌آن‌که کسی به او خوراکی و آشامیدنی برساند؛ او نیز مانند مهدی، بشر است و اگر بقای وی در آسمان روا باشد، بقای مهدی در سرداب هم رواست. اگر بگویند که عیسی(ع) را پروردگار جهانیان از خزانه‌ی غیث خوراک می‌دهد، می‌گوییم که خزینه‌های خدا با تغذیه‌ی مهدی(عج) تهی نمی‌شود.

و اگر بگویند که عیسی از سرشت بشری فرارفته است، می‌گوییم که این ادعا باطل است، زیرا خداوند تعالی به والاترین پیامبران(ص) فرمود: «قل انما انا بشر انا مثلکم» (بگو که من نیز بشری هستم مانند شما)؛ اگر پاسخ دهند که عیسی این حالت را در جهان بالا به دست آورده است، می‌گوییم که نیاز به دلیل دارد و راهی به آن نمی‌بریم.

(۲) بقای دجال در دیر، و به روایتی در چاه، بی‌آن‌که کسی به او رسیدگی کند؛ اگر ممکن

است، پس چه چیزی مانع بقای مهدی (عج) می شود، زیرا همه ی این ها در توانایی خداوند تعالی هست و ثابت شد که شرعاً و عادتاً ناممتنع نیست.

### ۳۹- کشف:

محمد بن طلحه می گوید که از پیامبر (ص) درباره ی مهدی حدیث های درست به ما رسیده است. از این میان، ابوداود و ترمذی، که خداوند از ایشان خوشنود بادا، به سند درست، از ابوسعید خدری نقل می کنند، که از رسول خدا شنیدم:

- مهدی از من است، پیشانی گشاده و بینی کشیده دارد، و زمین را...

ابوداود هم به سند درست از علی بن ابوطالب (ع) نقل که فرمود من از فرستاده ی خدا (ص) شنیدم:

- اگر از عمر جهان بیش از یک روز نمانده باشد، خداوند مردی از خاندان مرا برمی انگیزد که زمین را...

باز هم ابوداود، از قول ام سلمه، همسر پیامبر (ص) می گوید که از آن حضرت شنیدم:

- مهدی از دودمان من و از فرزندان فاطمه است.

قاضی ابومحمد حسین بن مسعود بغوی، در کتاب خود، به نام «شرح سنت»، که بخاری و مسلم از آن برگرفته اند، به سند درست از قول ابوهریره می گوید که از رسول الله (ص) شنیدم:

- هنگامی که عیسی بن مریم فرود آید و پیشوای خودتان در میان شما باشد، چگونه خواهید بود؟

ابوداود و ترمذی، به سند درست، از عبدالله بن مسعود نقل می کنند که پیغمبر خدا (ص) فرمود:

- اگر از جهان بیش از روزی باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را چنان طولانی می سازد تا مردی از من یا از اهل بیت مرا برانگیزد، که خود همانم من و نام پدرش، نام پدر من است، و زمین را...

در روایت دیگر، حضرت پیغمبر فرمود:

- مردی از خاندان من می آید که همانم من است.

امام ابواسحاق احمد بن محمد ثعلبی، در «تفسیر» خویش، با سند، از انس بن مالک نقل می کند که فرستاده ی خدا (ص) فرمود:

- ما فرزندان عبدالمطلب، سروران بهشتیم. من و حمزه و جعفر و علی و حسن و حسین و



مهدی.

من (مؤلف)

سید بن طاووس، در کتاب «طرائف»، از مناقبت ابن مغازلی آنچه را پیش از این آوردیم، روایت می‌کند و درباره‌ی همنامی پدر مهدی با پدر حضرت رسول‌الله، توضیح می‌دهد که در زبان عربی اطلاق واژه‌ی «پدر» بر «جد» و «نام» بر «کنیه» شایع است (و نمونه‌هایی از قرآن و شعر متنبی به دست می‌دهد).

من (مؤلف) می‌گویم که برخی از معاصران وجه دیگری را ذکر می‌کنند و می‌گویند که ابومحمد، کنیه‌ی امام حسن عسکری (ع) و کنیه‌ی عبدالله، پدر پیغمبر (ص) هم ابومحمد است، و این دو کنیه همسان‌اند و جای نام را می‌گیرند و به این ترتیب روشن می‌شود که «ابی» (پدرم)، تصحیف شده‌ی «ابنی» (پسرم)، در فرمایش نبوی نیست.

#### ۴۰ - طرایف:

ثعلبی، در تفسیر «حمسحق» با سند می‌گوید که «سین» سناء (روشنائی)، «م» مهدی، و «ق» قوه‌ی عیسی (ع) به هنگام فرود آمدن بر زمین است، که نصارا را می‌کشد و کنشت‌ها را ویران می‌کند. هم او، درباره‌ی داستان یاران غار (اصحاب کهف) از حضرت پیغمبر روایت می‌کند که: - مهدی بر آنان درود می‌فرستد و خداوند ایشان را زنده می‌گرداند؛ سپس دوباره به خواب می‌روند و تا روز رستخیز بر نمی‌خیزند.

#### ۴۱ - همان:

ابن شیرویه، در «فردوس» به اسناد از ابن عباس، از قول پیغمبر (ص) می‌گوید: «مهدی طاووس بهشتیان است.»  
من (مؤلف)

سید طاووس، میان صحاح شش‌گانه و کتاب «فردوس» و «مناقب» ابن مغازلی، و «مصابیح» ابومحمد ابن مسعود، بسیاری از خبرهای مربوط به مهدی را، که ما پیش از این آوردیم، باز می‌گوید و می‌افزاید که یکی از دانشمندان شیعه، کتابی را به مهدی و حدیث‌های «حسن» درباره‌ی او، اختصاص داده است. این کتاب «کشف المخفی، فی مناقب المهدی» نام دارد و در آن یک‌صد و ده روایت از رجال مذهب‌های چهارگانه یاد کرده است؛ که به علت دراز بودن، از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنم.

آنگاه، نام گروهی از راویان حدیث در کتاب «مخفی» را برای شناخت درست مواضع آنان و رهنمائی بیشتر اهل توفیق، یاد می‌کنیم:

شماره	نام مؤلف	نام کتاب	شمار حدیث‌ها
۰۱	بخاری	«صحیح»	۳
۰۲	مسلم	«صحیح»	۱۱
۰۳	حمیدی	«جمع بین صحیحین»	۲
۰۴	زید بن معاویه	«جمع بین صحاح شش‌گانه»	۱۱
۰۵	عبدالعزیز عکبری	«فضایل صحابه»	۷
۰۶	ثعلبی	«تفسیر»	۵
۰۷	ابن قتیبه دینوری	«غریب الحدیث»	۶
۰۸	ابن شیرویه	«فردوس»	۴
۰۹	(حافظ) دارقطنی	«مسند فاطمه»	۶
۱۰	همان مؤلف	«مسند علی»	۳
۱۱	کسانی	«مبتدا»	۲
۱۲	ابوحسین بن مسعود	«مصابیح»	۵
۱۳	ابوحسن مناری	«ملاحم»	۳۴
۱۴	(حافظ) محمد حضرمی	«کتاب او»	۳
۱۵	ابوالفتح فرغانی	«الرعايه»	۳
۱۶	حمیدی	«خبر سطح»	۲
۱۷	یوسف نمیری	«استیعاب»	۲

سید (ابن طاووس.م) می‌گوید:

بر بخش دوم کتاب «سنن»، به روایت محمد بن یزید ماجه، که تاریخ نگارش آن زمان مؤلف است، آگاه شدیم. این کتاب در ماه شعبان سال سیصد، به خط ابراهیم بن دینار کتابت شده و سرگذشت‌های بسیار، از جمله ظهور مهدی را، در بردارد، که ما در این باب، از آن کتاب، هفت حدیث را با سندهای آنها روایت می‌کنیم.

سید می‌گوید: ما بر کتاب «المقتص علی محدث»، کوتاه شده از سوی ابوحسین احمد بن

## آگاهی‌هایی که از شیعه و... □ ۱۲۹

جعفر بن محمد مناری، دست یافتیم، که در زمان مؤلفش نگاشته شده و در پایان نسخه، چنین آمده است که «در سال سیصد و سی تألیف به پایان رسید.»

این نوشته هجده حدیث با سند، از پیامبر (ص)، درباره‌ی حتمی بودن ظهور مهدی، و این که از فرزندان فاطمه (علیهاالسلام)، دختری رسول خدا (ص) است؛ خوی و منش وی، روایت می‌کند.

سپس، سید به آنچه حافظ ابونعیم، از چهل حدیث در وصف مهدی (عج) گرد آورده است، و از نگارنده‌ی «کشف الغمه» نقل شد، اشاره می‌نماید و می‌افزاید: کل این حدیث‌ها - از اهل تسنن - یک‌صد و پنجاه و شش است، اما آنچه از شیعه رسیده است، در چندین مجلد نمی‌گنجد.

### ۴۲ - کفایه:

به اسناد پیش گفته، در باب نصوص، در خصوص دوازده امام، از محمد بن حنیفه، از امیرمؤمنان، از پیامبر گرامی اسلام، که فرمود:

- ای علی، تو از منی و من از تو هستم؛ تو برادر و وزیر منی. پس از درگذشت من، در سینه‌های این قوم از تو کینه‌هایی پدیدار می‌شود و بعد از من، آشوبی رهایی‌ناپذیر برپا خواهد شد که همگان در گردایش فرو می‌روند و این اوضاع به هنگامی روی می‌دهد که پیروان شما پنجمین فرزند، از فرزند هفتم تو را از دست بدهند. زمین و آسمان از نبودن او اندوهگین و مرد و زن با ایمان متأسف و سرگشته می‌شوند.

سپس آن حضرت سر فرو افکند و بعد بلند کرد و فرمود:

- پدر و مادرم فدای آن‌که همانم و همانند من و به موسی عمران مانند است. رختی، یا بگویم، جلاب‌هایی از نور به تن دارد که با پرتویی پاک می‌تابد. من بر کسانی اندوه می‌خورم که به ندائی دوردست گوش می‌دهند، چنان که گویی از نزدیک است؛ و برای باورداران رحمت است و برای منافقان رنج.

پرسیدم: آن ندا چیست؟ و آن حضرت فرمود:

- سه صداست، در ماه «رجب الاول»، که نخستین، بر ستمگران نفرین می‌کند، و دومین، بانگ نزدیک بودن رستاخیز و با سومین صدا پیکری را به گونه‌ی نمایان در نزدیک خورشید می‌بینند که ندا می‌دهد، «بدانید که خداوند فلان، پسر فلان را - که نسبت به علی (ع) می‌رساند - برمی‌انگیزد»، و نابودی ستمگران در این هنگام است، و خداوند سینه‌ها را درمان می‌کند و کینه‌ها

## ۱۳۰ □ رهبر جاودان

را از دل‌ها می‌رانند.

گفتم: ای رسول خدا، پس از من چند امام خواهد بود؟ فرمود: پس از حسین، نه تن، و نهمین ایشان «قائم» آنان است.

توضیح: منظور از فرزند هفتم، یعنی هفتمین امام، نه هفتمین پسر.

## ❁ باب دوم

# آنچه از امیرمؤمنان درباره‌ی امام زمان به دست ما رسیده است

### ۱- ک:

شیبانی، از اسدی، از سهل، از عبدالعظیم حسنی، از امام ابو جعفر دوم - علی النقی (ع) - از پدرانش، از امیرمؤمنان:

- قائم ما را غیبتی دراز مدت خواهد بود و پیروان ما در جست و جوی او به هر سو روی آور می‌شوند و او را نمی‌یابند. آنان که در دین خویش پایدارند، از درازی غیبت پیشوایان در دل سست باور نمی‌گردند و در روز رستخیز نیز با من خواهند بود. قائم ما پیمان هیچ‌کس را بر گردن ندارد؛ از این روی زادش پنهان و خود از دیده نهان است.

### ۲- ک:

همدانی، از علی، از پدر او، از علی بن معبد، از حسین بن خالد، از امام رضا (ع)، از پدرانش، از امیرمؤمنان - خطاب به امام حسین (ع):

- ای حسین! نهمین فرزند از پشت تو، برپا دارنده‌ی راستین دین و گسترنده‌ی داد است. حسین (ع) گفت: ای سالار مؤمنان! آیا چنین خواهد شد؟

امام فرمود:

- آری، به آن‌کس سوگند، که محمد را به پیامبری برانگیخت و او را بر همه‌ی آفریدگان برتری داد. اما پس از غیبت وی و سرگشتگی مردم، جز پاک باوران، پاک جان، که خداوند از آنان به ولایت ما پیمان می‌گیرد، و ایمان را در دل ایشان می‌نگارد، و به روانشان یاری می‌رساند، کسی بر

دین خود استوار نمی‌ماند.

### ۳- ک:

پدرم، از علی بن ابراهیم، از محمد بن سنان، از زیاد مکفوف، از عبدالله بن ابوعفیف شاعر، از امیرمؤمنان:

- ای شیعیان! شما را به چشم خود می‌بینم که این سوی و آن سوی می‌گردید و او را نمی‌یابید.  
ک: پدرم، و ابوولید، با هم، از سعد ابن ابوخطاب، از محمد بن سنان، از ابو جارود، از عبدالله بن ابوعفیف، همین روایت.

### ۴ - مقتضب:

ابن عیاش می‌گوید که شیخ راست گفتار، ابو حسین بن عبدالصمد بن علی، در سال دویست و هشتاد و پنج، در نزد عبید بن کثیر، از نوح بن دراج، از یحیی، از اعمش، از زید بن وهب، از ابوجحیفه و حارث بن عبدالله همدانی و حارث بن شرب، که همگی نزد علی بن ابوطالب بوده‌اند، برایم حکایت کرد که آن حضرت، به دیدن پسرش حسن (ع)، «مرحبا بر فرزند رسول خدا»، و در دیدار با حسین (ع)، «پدرم فدای تو بادا، ای پدر فرزندِ بهترین کنیزان»، فرمود.

حاضران پرسیدند که ای امیرمؤمنان، چرا به حسن، چنان فرمودی و به حسین، چنین؟ و فرزندِ بهترین کنیزان کیست؟  
امام فرمود:

- او، آن نهان گشته‌ی کناره جسته‌ی گوشه گرفته، محمّد، پسر حسن بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین است.  
آن‌گاه دست بر سر حسین (ع) نهاد.

### ۵ - غیبت:

جعفر بن محمد، از محمد بن حسین، از ابن بزیع، از اصم، از ابن سیابه، از عمران بن میثم، از عبایه اسدی: شنیدم که امیرمؤمنان فرمود:

- اگر بی‌پیشوای راهنما بمانید و برخی از شما، از برخی دیگر تبرا جویید، چگونه خواهید بود؟

## ۶- ارشاد:

مسعده بن صدقه می‌گوید: از امام جعفر صادق (ع) شنیدم که امیر مؤمنان، در کوفه، برای مردم سخن گفت و پس از سپاس و ستایش خداوند، فرمود:

«من سرور سپید مویان و بر آئین (شکیبائی. م) ایوب‌ام؛ و خداوند بستگانم را در پیرامونم گرد نخواهد آورد؛ همان‌گونه که همه‌ی وابستگان یعقوب را گرد وی آورد. گردش سپهر چنین است و شما خواهید گفت که او گم گشته یا نابود شده؛ اما پیش از آن، بیاندیشید و بشکبید و از گناه به خدا پناه آورید.»

شما پاکی خود را از دست داده و چراغ خویش را خاموش کرده‌اید و رهنمایی از کسی می‌جوید که نه بر نفس خود چیره است و نه بر نفس شما. نه بینایی در شماست و نه شنوایی. به خدا سوگند که جوینده و جُسته شده، هر دو، ناتوان‌اند. چنان چه در کار خود توکل نداشته باشید و در راه پیروزی حق یکدیگر را فرو نگیرید؛ و بر خوار کردن باطل نکوشید، هیچ‌کس که در اندازه‌ی شما نیست و نیرویی چون شما ندارد، بر شما دلیر نمی‌شود، و آن‌گونه که بنی‌اسرائیل، در عهد موسی شدند، سرگشته نخواهید شد.

و به راستی می‌گویم که اگر پس از من، فرزندانم را پریشان کنید، شما را به مانند بنی‌اسرائیل سرگردان خواهند کرد و هنگامی که آشکارا از فرمانروایی «شجره‌ی لعنت شده» {والشجره الملعونه فی القرآن [۶۳، اسرا]} در قرآن، به جان آمدید، در پیرامون گمراه‌کننده‌ای دیگر گرد می‌آید؛ که شما را به سوی باطل می‌کشاند. سپس، از دعوت‌کننده به حق روی می‌گردانید؛ از اهل «بدر» می‌گسلید و به کسانی می‌پیونددید که فرزند جنگ نیستید. اما همین که چیزی برای دادن و به کسانی می‌پیونددید که فرزند جنگ نیستند. اما همین که چیزی برای دادن پاداش در دستشان نماند، پرده برافتد؛ زمان سرآید و هنگام وعده فرا رسد، از سوی خاور ستاره‌ای می‌دمد، که چون ماه شب چهارده بر شما می‌تابد.

چون چنین شود، توبه کنید و بزه را به دور افکنید و بدانید که اگر در پی آن اختر خاوران بروید، شما را به راه روشن پیامبر خدا (ص) رهنمون می‌شود؛ ناشنوایی و گنگی شما درمان می‌شود، رنج سرگستگی و جست‌وجو به پایان می‌رسد و بارگران از گردنتان برداشته می‌شود. و خداوند رحمت خویش را از هیچ‌کس دریغ نمی‌فرماید؛ مگر آن‌که خود نخواهد.

## ۷- نعمانی:

ابن همام، از جعفر ابن محمد بن مالک، از اسحاق بن سنان، از عبید بن خارجه، از علی بن

عثمان، از حراب بن احنف، از امام جعفر صادق (ع)، از پدراننش: در زمان امیرمؤمنان (ع)، آب فرات بالا آمد. آن حضرت و پسرانش، حسن و حسین (ع) در زورق نشستند و بر قبیله‌ی ثقیف گذشتند. آنان گفتند که علی برای برگرداندن آب آمده است. امام فرمود: به خدا سوگند که من و این دو پسرم کشته خواهیم شد و خداوند در پایان زمان مردی از تبار مرا برمی‌انگیزد که به خون خواهی ما برمی‌خیزد و برای آن‌که گمراهان شناخته شوند، از دیدگان پنهان می‌ماند، تا جایی که نادانان خواهند گفت که خدا را به دودمان محمد نیاز نیست.

### ۸ - نعمانی:

محمد بن همام و محمد بن حسن بن [محمد بن] جمهور، همگی، از حسن بن محمد بن جمهور، از پدر او، از برخی کسان وی، از مفضل بن عمر: امام صادق فرمود:  
 - یک خبر را که فهم کنی، بهتر از ده خبر است، که نقل کنی. زیرا که در هر حق، حقیقت و در هر کار درست، فروغی است. به خدا سوگند که ما هیچ مردی از پیروان خود را فقیه نمی‌شماریم، مگر آن‌که به راز سخنی بگوییم و او آن راز را درک کند.  
 امیرمؤمنان در کوفه، بر منبر فرمود: «در آن سوی روزگار، شما را آشوب‌هایی است تیره و تار، که جز [نومه] کسی از آن رستگار نخواهد شد.» پرسیدند که ای سرور مؤمنان، «نومه» کی است؟ حضرت فرمود: «آن‌کس که مردمان را می‌شناسد و کسی او را نمی‌شناسد. و بدانید که زمین از حجت خدا تهی نمی‌ماند؛ اما خداوند آفرینش او را به علت ستمکاری و زورگویی و زیاده‌روی مردم در حق خود، نهان می‌دارد؛ و زمین اگر حتی یک ساعت از حجت خدا تهی بماند، باشندگانش را می‌آوبارد. حجت، مردم را می‌شناسد، لیکن خود شناخته نمی‌شود، همچنان که یوسف مردمان را می‌شناخت و آنان او را انکار می‌کردند.»  
 آن‌گاه، آن بزرگوار، آیه‌ی «یا حسره علی العباد ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن» (۳۰، یاسین) [وای بر حال این بندگان - گمراه لجوج - که هیچ رسولی برای هدایت آن‌ها نیامد، جز آن‌که او را به تمسخر و استهزاء گرفتند.] را تلاوت فرمود.

### ۹ - نهج البلاغه:

«چون چنین شود، (مردم) به مانند تکه ابرهای خزان‌ی بر او (مهدی.م) گرد می‌آیند.



### ۱۰ - نهج البلاغه:

امام علی (ع) در خطبه‌ای فرمود:

- او (مهدی موعود)، جامه‌ی حکمت را پوشیده و همه‌ی آئین‌های آن را فراگرفته و شناخته و آموخته است. حکمت در نزد او گم شده‌ای است که خواهان و نیازمند آن بوده، در جستجو برآمده و آن را یافته است. با غربت اسلام، او نیز غریب می‌ماند. او حجت بازمانده و خلیفه‌ای از جانشینان پیغمبران است.

توضیح: ابن حدید می‌گوید که شیعیان امامیه، این مُتَنظَّر را قائم (عج) می‌دانند و صوفیان می‌پندارند که او «ولی‌الله» است. به گمان اینان، جهان هرگز از «ابدال»، که چهل تن هستند، و «اوتاد»، که هفت تن‌اند، و «قطب»، که یکی است، تهی نمی‌ماند. فیلسوفان، «عارف» را مورد نظر می‌شمارند و در نزد اهل سنت، «مهدی» است، که بعدها آفریده خواهد شد. اما همه‌ی فرقه‌های مسلمان هم‌رای‌اند که جهان و خویشکاری مردم تا زمان مهدی به پایان نخواهد رسید.

### ۱۱ - نعمانی:

علی بن حسین، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسن رازی، از محمد بن علی کوفی، از عیسی بن عبدالله علوی، از پدر او، از جدش، از علی بن ابوطالب (ع):

- دارنده‌ی این امر، از فرزندان من است؛ که درباره‌اش خواهند گفت که او مرده، و گرنه، سر به کدام بیابان نهاده است؟

### ۱۲ - نعمانی:

علی بن حسین، از محمد عطار، از محمد بن حسن رازی، از محمد بن علی کوفی، از محمد بن سنان، از ابوجارود، از مزاحم عبیدی، از عکرمة بن صعصعه، از پدرش، می‌گوید که علی (ع) فرمود:

- این شیعیان به حال بُزهایی خواهند افتاد که شیر نداند پنجه بر کدام یک افکند؛ بر ایشان آبرویی در زندگی و تکیه‌گاهی در کار برجا نمی‌ماند.

### ۱۳ -

به همین اسناد، از ابوجارود، از عبدالله شاعر - ابن ابوعفیف - از علی (ع) شنیدم که فرمود:  
- ای شیعیان! گویی شما را به چشم خود می‌بینم ک شتروار در جست و جوی چراگاه به هر

سو، سرگردانید؛ اما به آن نمی‌رسید.

#### ۱۴ - نعمانی:

علی بن احمد، از عبیدالله، بن موسی، بن هارون بن عیسیٰ عبدی، از عبدالله بن مسلم بن قعنب، از سلیمان بن هلال، نقل می‌کند که جعفر بن محمد، از پدرش، از پدر بزرگش، از امام حسین بن علی (ع) برایمان حکایت کرد که مردی نزد امیرمؤمنان آمد و به او گفت: «ای سالار باورداران، آیا ما را از زمان ظهور مهدی خود، آگاه می‌فرمایی؟» و آن حضرت فرمود:

- با گذشت دوران‌ها، کاهش مؤمنان و رفتن حق‌جویان، چنان خواهد شد.

آن مرد پرسید که وی (مهدی.م) از کدام تبار است؟ و حضرت فرمود:

- از بنی‌هاشم، از چکاد نژاد عرب. دریایی است ژرف، اگر بدان درآیی؛ و جفا کشیده از بستگان، اگر او را ببینی؛ و کان پاکی، چون دیگران تر دامن باشند؛ بی‌هراس در هنگامه‌های مرگ؛ دور از ستم‌کاری به هنگام فرمانبرداری مؤمنان از او. پایدار در نبرد با دلاوران؛ درهم شکننده‌ی دشمنان؛ دلیر چون شیر؛ دروگر سرهای دژاندیشان.

او شمشیر خدایی است، تارکش به آسمان می‌ساید و شکوهش به بالاترین چکادها می‌رسد. آن‌کس که به آشوب‌گری دهان بگشاید، تو را از فرمانبرداری وی باز نتواند داشت. هر آشوب‌گری که سخن بگوید، بدترین کسان است و هر که خاموش بماند، فتنه‌ای در سر دارد. سپس، آن حضرت به توصیف مهدی پرداخت و فرمود:

- از شما در یادل‌تر؛ دانش، او بیشتر و مهرش به خویشاوندان افزون‌تر است. خداوند، پیمان بستن با او را بیرون شدن از اندوه قرار ده و همه‌ی این امت را در پیرامون وی گردآورا (ای شیعه.م) چون او را دیدی، دو دل مباش و به سوی او بشتاب.

در این هنگام، امام با دست به سینه‌ی خود اشاره کرد؛ که نشان از اشتیاق به دیدار مهدی (عج) داشت.

#### ۱۵ - طرائف:

در «جمع بین صحاح شش‌گانه» از قول ابواسحاق می‌گوید: علی (ع)، به پسرش، حسین نگاه کرد و فرمود:

- این پسر، سرور است؛ چنان که از پیامبر خدا (ص) شنیدم که از پشت او مردی خواهد آمد؛ همان پیغمبر شما و همانند وی در خوی و منش؛ که زمین را سرشار از عدل و داد خواهد

کرد.

### ۱۶ - نهج البلاغه:

بیراهه‌های راست و چپ را در پیش می‌گیرند و از جاده‌های درست بیرون می‌شوند. برای رسیدن به هدف‌هایی که شدنی است، شتاب مکنید و آنچه را که فردا روی خواهد داد، دیر شمارید. باشد که برای دریافت چیزی در شتاب باشید و پس از رسیدن به آن پشیمان گردید. هم امروز نشانه‌هایی از فردا پدیدار است. ای مردم، اینک نشانه‌های فرا رسیدن آنچه نوید داده شده است؛ و پیش نشانه‌ی چیزهایی که از آنها آگاهی ندارید. بدانید آن‌کس از ما که آنها را دریابد، با چراغی روشن راه خواهد پیمود و هم چون درست‌کاران رفتار خواهد کرد؛ بندها را می‌گشاید؛ بندیان را رها می‌سازد؛ پراکندگان را گرد می‌آورد و آزار دهندگان را می‌پراکند. او از چشم مردم نهان است و بیننده‌ای، هر چند بکوشد، نشان از وی نمی‌بیند. آن‌گاه، دیدگان گروهی که در یقین خویش استوار باشند، فروغ می‌گیرد؛ گوش‌هاشان به تفسیر قرآن - نواخته و بامدادان جام حکمت به ایشان نوشانیده می‌شود.

### ۱۷ - امالی شیخ:

علی بن احمد، معروف به ابن حمامی، از محمد بن جعفر قاری، از محمد بن اسماعیل بن یوسف، از سعید بن ابومریم، از محمد بن جعفر بن کثیر، از موسی بن عقبه، از ابواسحاق، از عاصم بن ضمره، از علی (ع):  
... زمین چنان از بیداد و ستم پر شود که تنابنده‌ای «الله» نتواند گفت، مگر در نهان، آن‌گاه است که خداوند قومی نیک برمی‌آورد و آنان عدل و داد را همان‌گونه می‌گسترند، که بیداد و ستم فراوان بوده باشد.

### ۱۸ - ک:

پدرم و ابن ولید، با هم؛ از ابن ابوظباب، و ابن عیسی و برقی و ابن هاشم؛ همگی، از ابن فضال، از ثعلبه، از مالک جهنی، و ابن ولید، از صفار و سعد، با هم، از طیالسی، از زید بن محمد بن قابوس، از نصر بن مغیره، از ابن نباته:  
بر امیرمؤمنان، علی بن ابوطالب، علیه‌السلام، وارد شدم و او را اندیشناک دیدم، که با چوب زمین را می‌خراشد. گفتم: یا امیرمؤمنین، چه چیزی تو را اندیشناک کرده است که زمین را

می خراشی، آیا به این خاک رغبتی داری؟ حضرت فرمود:

- نه، به خدا که هیچ رغبتی نه به این کار دارم و نه به جهان؛ اما در اندیشه‌ی فرزند یازدهم از پشت خود هستم، که «مهدی» است و زمین پر شده از بیداد و ستم را سرشار از عدل و داد خواهد ساخت.

غیبت: از ابن خطاب، از ابن فضال، از ثعلبه، همین روایت.

غیبت: عبدالله بن محمد بن خالد، از منذر بن محمد بن قابوس، از نضر سندی از ابوداود، از ثعلبه، همین روایت.

نعمانی: کلینی، از علی بن محمد، از برقی، از نضر بن محمد بن قابوس، از منصور بن سندی، از ابوداود، همین روایت.

### ۱۹ - کافی:

ابن ولید، از حماد بن ادریس، از جعفر بن محمد فزاری، از اسحاق بن محمد صیرفی، از ابوهاشم، از فرات بن احنف، از ابن طریف، از ابن نباته، از امیرمؤمنان، درباره‌ی قائم (عج):  
- از دیده پنهان می شود، تا آن جا که نادان می گوید: خدا را به خاندان محمد چه نیازی است؟  
کافی: وراق، از سعد، از ابراهیم بن هاشم، از اسحاق بن محمد، [از ابوهاشم] از فرات بن احنف، از ابن نباته، همین روایت.

### ۲۰ - کافی:

ابن ادریس، از پدرش، از حسن بن محمد، از ابوجارود، از یزید ضخم: از امیرمؤمنان؛ که درود خداوند بر او باد، شنیدم که فرمود:  
- گویی شما را به چشم می بینم که چون ستوران در جست و جوی چراگاه سرگردانید؛ اما آن را نمی یابید.

### ۲۱ - کافی:

ابن موسی، از اسدی، از سعد، از محمد بن عبدالحمید و عبدالصمد بن محمد، با هم، از حنان بن سدیر، از علی بن حزور، از ابن نباته: شنیدم که امیرمؤمنان فرمود:  
- دارنده‌ی این امر کناره جُسته‌ی گوشه گرفته‌ی تنهای بی مانده‌ای است.

## ۲۲ - غیبت:

گروهی، از تلکبری، از احمد بن علی، از احمد بن ادریس، از ابن قتیبه، از فضل، از ابراهیم بن حکم، از اسماعیل بن عیاش، از اعمش، از ابوانل:  
امیرمؤمنان به پسرش، حسین (ع) نگریست و فرمود:  
- این پسر من، سرور است، همان‌گونه که پیامبر خدا او را سرور خواند. و از پشت او مردی  
همنام پیغمبرتان برخواهد آمد، که در رخسار و منش به وی همانند است. او به هنگام غفلت مردم  
و مرگ حق و راستی و نمایان گشتن بیداد ظهور می‌کند و باشندگان آسمان و زمین از ظهورش  
شادمان می‌شوند و زمین را...

## ۲۳ - نهج البلاغه:

ابن میثم می‌گوید: در یکی از خطبه‌های امیرمؤمنان چنین آمده است:  
- به علم یقین می‌دانم که در آینده قائم ظهور خواهد کرد و در آن روز همه‌ی این امت در  
جاهلیت‌اند؛ مگر آن‌کس که خداوند بر او بخشایش آورده باشد.  
من (مؤلف): ابن حدید، در شرح خطبه‌ای که سید رضی در نهج البلاغه آورده و در  
برگیرنده‌ی نام بنی‌امیه است؛ می‌گوید که گروهی از وقایع نویسان این خطبه را یاد کرده‌اند و  
متداول است؛ نقل و از آن بهره گرفته می‌شود، اما برخی از کلماتش در کتاب سید رضی نیامده  
است. از جمله، «دودمان پیغمبرتان را بنگرید؛ اگر گرد آیند، شما هم بر آنان گرد آید؛ اگر یاری  
خواستند، یاوری کنید؛ که خداوند به دست مردی از این خاندان کارت‌ان را می‌گشاید.  
پدرم فدای پسر نیکوترین کنیزان باد؛ که هشت سال در آشفتگی جز شمشیر چیزی به آنان  
ارزانی نمی‌دارد. تا آن‌جا که قریش می‌گویند این مرد اگر از فرزندان فاطمه و از تبار ما بود، بر ما  
می‌بخشود.

پس، خداوند وی را بر بنی‌امیه می‌گمارد تا نابودشان کند؛ زیرا ایشان لعنت شده‌اند. آنان به هر  
کجا بگریزند، دستگیرشان می‌کند و به سختی می‌کشد. و این امر آئین خداوندی است که پیش از  
این پایدار بوده است و آئین خدایی را دگرگونی نیست.»

ابن حدید، سپس می‌گوید: اگر پرسند که این مرد کی است؟ می‌گوییم که به گمان امامیه وی  
امام دوازدهم و نام مادرش نرجس است، اما به پندار یاران ما، او از فرزندان فاطمه است که اکنون  
موجود نیست و در آینده از مادر زاده خواهد شد.

اگر پرسیده شود که در آن زمان، بنی‌امیه کجایند، که حضرت می‌فرماید آن مرد از ایشان کین

باز خواهد جست؟ می‌گوییم که امامیه به بازگشت باور دارند و گمان می‌برند که گروهی از بنی‌امیه و دیگران به این جهان باز می‌آیند و امام منتظر، چون ظهور کند، دست و پای آن قوم را می‌بُرد و چشمان برخی از آنان را نابینا می‌گرداند و گروهی دیگر را به چارمیخ می‌کشد و از دشمنان پیشین و پسین خاندان محمد(ص) انتقام می‌گیرد.

اما هم‌کیشان ما (اهل سنت.م) می‌پندارند که خداوند تعالی در پایان زمان مردی از فرزندان فاطمه علیهاالسلام را می‌آفریند - که اکنون موجود نیست - و به دست او انتقام می‌گیرد و زمین پر شده از بیداد و ستم را لبریز از عدل و داد می‌سازد؛ داد از بیدادگران می‌ستاند و سخت‌ترین کیفر را می‌دهد؛ و همان‌گونه که در این اثر و در جاهای دیگر آمده، فرزند «أم ولد»، و نامش، نام پیامبر(ص) است.

او پس از آن ظهور می‌کند که پادشاهی از بازماندگان بنی‌امیه، که همان «سفیانی» موعود، از فرزندان ابوسفیان بن حرب بن امیه است، بر بیشتر جهان اسلام چیره شده باشد.

امام فاطمی وی و پیروانش از بنی‌امیه و دیگران را می‌کشد و در این هنگام مسیح(ع) از آسمان فرود می‌آید و نشانه‌های رستاخیز آغاز می‌گردد.

«دابة الارض» نمایان و تکلیف مردم باطل می‌شود و مردگان با دمیدن «صور» آن چنان که در قرآن آمده است، برمی‌خیزند.

## ۲۴ - کافی:

احمد بن محمد کوفی، از جعفر بن عبدالله محمدی، از ابوروح فرج بن قره، از جعفر بن عبدالله، از مسعده بن صدقه، از امام صادق(ع): امیرمؤمنان(ع) خطبه‌ای خواند و پس از سپاس خداوند و درود بر پیامبر(ص) و خاندان او، فرمود:

- خدای تبارک و تعالی بیدادگران روزگار را درهم نمی‌کوبد، مگر پس از دادن مهلت و فرصت و استخوان شکسته‌ی هیچ ملتی را پیش از فرستادن بلا بر او درست نمی‌گرداند.

ای مردم، شما را هم رنج‌های سخت در پیش است. هر کس که دلی دارد، خردمند و هر آن‌که گوش دارد، نیوشا و هر دارنده‌ی دیده، بینا نیست.

ای بندگان خدا، چشم بگشایید و به گستره‌هایی که خداوند به دانش خویش برپا کرده است، نیک بنگرید و ببینید سرنوشت کسانی را که به کیش دوده‌ی فرعون بودند؛ در باغ‌ها و کنار چشمه‌ها و کشتزارها می‌زیستند و جایگاهی والا داشتند. سپس نگاه کنید به فرجامی که پس از آن خوش باشی و شادمانی، فرمان دادن‌ها و بازداشتن‌ها، خدا بر ایشان مقرر فرمود.

آنچه از امیرمؤمنان درباره‌ی ... □ ۱۴۱

پس هر که از شما شکیبنده باشد، جاودانه به بهشت می‌رود و سرنوشت همه چیز در دست خداست.

شگفتا - و چگونه در شگفت نباشم - از خطای این فرقه‌ها، بر سر درگیری در دین خود، که به زاه هیچ پیغمبری نمی‌روند و به کردار جانشین او رفتار نمی‌کنند؛ به جهان غیب باور ندارند؛ از عیب دیگران چشم نمی‌پوشند؛ کار نیک، نزدشان آن است که خود می‌کنند و کار بد، آن که خود بد می‌شمارند. هر یکی از ایشان خود را رهنما می‌پندارد؛ زورگویی می‌کنند و پیوسته بر کج‌روی می‌افزایند. به پروردگار نزدیکی نمی‌جویند و جز دوری از آفریدگار راهی نمی‌پویند. برخی به برخی دیگر خو می‌گیرند و این یکی آن را تأیید می‌کند.

این‌ها، همه، گریز از سپرده‌های پیامبر (ص) و رمیدن از هر چیزی است که از آفریدگار زمین و آسمان‌ها به ایشان خبر داده‌اند. اینان اهل حسرت و بی‌غول‌ی شبهه‌اند و گرفتار گمراهی و ناراستی.

آن‌که خداوند به حال خود رهایش کند، در چشم مردم ناآشنا به نادانی شناخته نمی‌شود و چنان کسی، به چارپایی می‌ماند که چوپان در کنارش نباشد. وای از کارهایی که پس از من، پیروان ما، به رغم دوستی امروزشان، با یکدیگر خواهند کرد؛ چگونه برخی، بعضی را خوار می‌گردانند و عده‌ای، عده‌ی دیگر را می‌کشند. فرداست که اصل را فروگذارند و به فرع روی آورند و آرزومند پیروزی بیگانه بر خودی شوند.

## ۲۵ - نهج البلاغه:

از خطبه‌ی آن حضرت در این که (حضرت قائم م) دل‌خواه مردم را به رهنمود کتاب و پندار مردم را به فرموده‌ی قرآن باز می‌گرداند.

- هانا! فردایی در کار است؛ و فردا چیزهایی به همراه دارد که شما نمی‌دانید. فرمانروایی غیر از آنان از ایشان بازخواست خواهد کرد و کیفرشان را برابر با کردارشان خواهد داد و زمین پاره‌های جگر خود را بر او آشکار می‌گرداند و کلیدهایش را به او می‌سپارد؛ آن‌گاه می‌بینید که عدل و داد چگونه می‌گسترند و کتاب و سنت زنده می‌شود.

## ❖ باب سوم

### آنچه از امام حسن و امام حسین - علیهما السلام - در باره‌ی امام زمان (عج) روایت شده است

۱- ک:

مظفر علوی، از ابن عیاشی، از پدر او، از جبرئیل بن احمد، از موسی بن جعفر بغدادی، از حسن بن محمد صیرفی، از حنان بن سدیر، از پدرش، سدیر بن حکیم، از پدر وی، از ابوسعید عقیصاء:

پس از آن که حسن ابن علی (ع) با معاویه بن ابوسفیان صلح کرد، مردم نزدش رفتند و گروهی او را از بابت این بیعت نکوهش کردند. امام، در پاسخ، فرمود:  
- وای بر شما، مگر نمی‌دانید که من چه کردم؟ به خدا سوگند که هر چه کردم، از دمیدن آفتاب بر پیروانم و فرو شدن آن بر ایشان، سودمندتر است. مگر نمی‌دانید که من پیشوای بی‌چون و چرای شما و به نص فرمایش پیامبر خدا، یکی از سروران جوانان بهشتی هستم؟  
گفتند آری، می‌دانیم.

فرمود:

- مگر نمی‌دانید که خضر کشتی را سوراخ کرد، بچه را کشت و دیوار را برپا داشت و موسی بن عمران (ع) را - که حکمت آن کارها بر او نهفته بود - برآشفست، اما رفتار وی در نزد خدا خردمندانه و درست بود؟

شما نمی‌دانید که هر یک از ما امامان پیمان طاغوت روزگار را بر گردن می‌گیرد تا قائم ظهور نماید؛ که عیسی بن مریم در پشت سرش نماز می‌گزارد و خدا عز و جل زاده شدنش را پنهان می‌دارد و خود او را غیب می‌کند تا بیعت هیچ‌کس بر گردنش نباشد. او، نهمین فرزند از پشت



آنچه از امام حسن و ... □ ۱۴۳

برادرم حسین، پسر بانوی کنیزان است و خداوند عمرش را در مدت غیبت طولانی می‌سازد؛ سپس، به قدرت خود، او را به چهره‌ی جوانی کم‌تر از چهل ساله، آشکار می‌گرداند، تا بدانند که خداوند بر هر کاری تواناست.

احتجاج: از حنان بن سدير، همین روایت.

## ۲-ک:

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس، از ابو عمرو لیشی، از محمد بن مسعود، از علی بن محمد بن شجاع، از محمد بن عیسی، از ابن ابو عمیر، از عبدالرحمان بن حجاج از جعفر بن محمد، از پدرش، از محمد بن علی، از پدرش، علی بن حسین: حسین بن علی (ع) فرمود:  
- در نهمین فرزند از پشت من، سستی از یوسف و سستی از موسی بن عمران است و او قائم ما اهل بیت است، که خداوند تبارک و تعالی کارش را در یک شب به فرجام می‌آورد.

## ۳-ک:

معاذی، از ابن عقده، از احمد بن موسی بن فرات، از عبدالواحد بن محمد، از سفیان، از عبدالله بن زبیر، از عبدالله بن شریک، از قول مردی همدانی: از حسین ابن علی (ع) شنیدم که فرمود:

- قائم این امت نهمین فرزند من و غایب است و در زنده بودنش، میراث او را تقسیم می‌کنند.

## ۴-ک:

همدانی، از علی، از پدر او، از عبدالسلام هروی، از وکیع ابن جراح، از ربیع بن سعد، از عبدالرحمان بن سلیط: حسین بن علی (ع) فرمود:

- از ما دوازده رهنما و رهبراند؛ نخستین، امیر مؤمنان علی بن ابوطالب و واپسین، نهمین فرزند از پشت من؛ که پیشوای قائم بر حق است و خداوند زمین را پس از مرگ، به دست وی زنده و دین حق را بر همه‌ی کیش‌ها چیره می‌گرداند؛ هر چند که مشرکان را ناخوش آید.

او را غیبتی خواهد بود که در طی آن برخی قوم‌ها به تردید می‌افتند و برخی دیگر در دین خود پایدار می‌مانند؛ گروهی به اینان می‌گویند که «اگر راست می‌گویید، آن زمان (ظهور امام قائم م) کی فرا می‌رسد؟» اما، کسی که در غیبت او بر آزار و دروغ‌پنداری دیگران شکیبیا باشد، در جایگاه جهادگری است که در کنار پیغمبر خدا (ص) شمشیر می‌زند.

### ۵-ک:

علی بن محمد بن حسن قزوینی، از محمد بن عبدالله حضرمی، از احمد بن یحیی احول، از خلاد مقری، از قیس بن ابو حصین، از یحیی بن وثاب، از عبدالله بن عمر: از حسین بن علی (ع) شنیدم که فرمود:

- چنان که از فرستاده‌ی خدا (ص) شنیدم، اگر از عمر جهان تنها یک روز مانده باشد، خداوند عز و جل آن روز را چنان دراز می‌گرداند تا مردی از فرزندان من خروج کند که زمین را...

### ۶-ک:

پدرم، از محمد بن یحیی عطار، از جعفر بن محمد بن مالک، از حمدان بن منصور، از سعد بن محمد، از عیسی خشاب: از حسین بن علی (ع) پرسیدم که آیا صاحب این امر تویی؟ فرمود: - نه. اما او دورافتاده‌ی گوشه‌گرفته‌ی کینِ پدر ناخجسته‌ای است، که کنیه‌ی عمویش را دارد و هشت ماه تیغ بر دوش خود نهاده است.

### ۷- غیبت:

گروهی، از تعلقبری، از احمد بن علی، از احمد بن ادریس، از ابن قتیبه، از فضل، از عمرو بن عثمان، از محمد بن عذافر، از عقبه بن یونس، از عبدالله بن شریک [به اختصار]: حسین (ع) بر حلقه‌ای از بنی‌امیه گذشت، که در مسجد رسول (ص) نشسته بودند، و فرمود:

- به خدا سوگند که جهان به پایان نمی‌رسد تا خداوند مردی را برانگیزد که هزار تن از شما، و با شما هزار کس، و با آنان هزار شخص دیگر را کشتار کند.

من گفتم: «قربانت گردم، اینان فرزندان فلان و بهمان‌اند و شمار این تبار به آن رقم نمی‌رسد.»  
حضرت فرمود:

- وای بر تو! در آن زمان، از پشت این و آن شمارشان فراوان، و سالارشان از خود ایشان خواهد بود.

## ❁ باب چهارم

### آنچه از امام سجاده(ع)، در این باره رسیده است

#### ۱- ک:

ابن عصام، از کلینی، از قاسم بن علاء، از اسماعیل بن علی [از علی بن اسماعیل]، از ابن حمید، از ابن قیس، از ثمالی، از علی بن حسین(ع):  
- آیهی «و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله» (... و خویشاوندان نسبی شخص، بعضی بر بعضی دیگر در کتاب خدا مقدم اند...) [۶، احزاب] و آیهی «و جعلها کلمه باقیه فی عقبه» (و این خداپرستی را در همه‌ی ذریت او خدا تا قیامت باقی گردانید.) [۲۸، زخرف] درباره‌ی ما و امامت؛ پس از حسین بن علی بن ابوطالب(ع)، تا روز رستخیز، نازل شده است و قائم ما دو غیبت دارد؛ که یکی از دومی دیرپاتر است. نخستین غیبت، شش سال و شش ماه و شش روز است و دومی دوران‌ها. تا آنجا که پیشینه‌ی مردم از این امر باز می‌گردند و جز کسانی که یقین نیرومند و شناخت درست دارند و در روان خویش از آنچه ما گفته‌ایم، مشکلی ندارند و به ما اهل بیت تسلیم‌اند، بر این امر استوار نمی‌مانند.

#### ۲- ک:

دقاق و شیبانی، با هم، از اسدی، از نخعی، از نوفلی، از حمزه بن حران، از پدر او، از سعید بن جبیر، از امام چهارم(ع):  
- قائم از ما است و زاده شدنش بر مردم پوشیده؛ به گونه‌ای که می‌گویند او به جهان نیامده است. سپس، به هنگام ظهور می‌نماید و پیمان کسی را بر گردن ندارد.

۳- مجالس:

ابن قولویه، از پدرش، از سعد، از ابن عیسی، از ابن ابوعمیر، از ابن مسکان، از بشر کناسی، از ابوخالد کابلی، از امام سجاده(ع):

- ای ابا خالد، آشوب‌هایی به سیاهی شب دیجور در پیش خواهد بود که هیچ‌کس از آنها نمی‌رهد، مگر آن‌که خداوند از او پیمان گرفته باشد و اینان چراغ‌های رهنما و چشمه‌های دانش‌اند، که پروردگار ایشان را از هر آشوب تیره و تار، در زینهار می‌دارد. انگار که صاحب شما را، پشت کوفه، در بالای نجف، با سیصد و ده و اند مرد، به چشم می‌بینم. جبرئیل در راست، میکائیل در چپ و اسرافیل روبه‌روی او ایستاده‌اند، درفش پیامبر(ص)، که با اوست، در تکان است و روبه سوی قومی نمی‌گذارد، مگر خداوند عز و جل آنان را نابود گرداند.

## ❁ باب پنجم

### آنچه از امام محمد باقر(ع) در این باره به ما رسیده است

#### ۱- ک:

ابن متوکل، از علی، از پدرش، از عبدالله بن حماد و محمد بن سنان، با هم، از ابوجارود: حضرت امام محمد باقر به من فرمود:

- ای اباجارود، چون روزگار بگذرد و مردم بگویند که قائم درگذشت یا نیست گشت، یا به کدام در و دشت سر نهاد؛ و یا مرگ اندیشی بگوید که او رفت و استخوانش نیز پوسید، شما امیدوار بمانید و هنگامی که خبر ظهورش را شنیدید، به سوی او بروید؛ هر چند که بر برف و یخ راه بپیمایید.

نعمانی: احمد بن هوده، از نهاوندی، از ابوجارود، همین روایت.

#### ۲- ک:

ابن ولید، از صفار، از محمد بن عیسی، و ابن ابوخطاب، و هیشم نهدی، همگی از ابن محبوب، از ابن رثاب، از ثمالی، از امام باقر(ع):

- نزدیکترین، داناترین و پرمهرترین مردم نزد آفریدگار عز و جل، محمد(ص) و امامان اند - که درود خدا بر همه‌ی ایشان بادا - پس، به هر جا بروند، شما هم بروید و از هر کس دوری جویند، کناره بگیرید. منظور من، حسین(ع) و فرزندان اوست؛ زیرا حق در وجود ایشان است؛ که جانشینان پیامبر و پیشوایان امت اند.

هر جا که دیدید، از آنان پیروی کنید و چنان چه روزی یکی از ایشان را ندیدید، از پروردگار یاری بجوید و به آئین پیغمبر بنگرید و آن را دوست بگیرید که دوست می‌دارید و آن را دشمن

بدارید که با وی کین دارید و آنگاه کارتان زود گشایش می‌یابد.

### ۳-ک:

عبدالواحد بن محمد، از ابو عمر لیثی، از محمد بن مسعود، از جبرئیل بن احمد، از موسی بن جعفر بن وهب بغدادی و یعقوب بن زید، از سلیمان بن حسن، از سعد بن ابو خلف، از معروف بن خربوذ: به امام باقر گفتم که درباره‌ی خودتان ما را آگاه سازید. امام فرمود:

- ما همچون اخترانیم؛ که هر گاه ستاره‌ای پنهان گردد، اختری دیگر برمی‌آید، که پناه و پناهگاه و آرام و اسلام و گشاینده و گشایشگر است. تا آن‌گاه که تبار عبدالمطلب بر جای استوار شوند و کسی چیزی را از چیز دیگر باز نشناسد، خداوند عز و جل صاحب شما را آشکار خواهد ساخت. در این هنگام، خداوند عز و جل را سپاس گزارید و او (مهدی عج) میان «صعب» و «ذلول» مخیر می‌شود. گفتم: جانم به قربانت، او کدام را برمی‌گزیند؟ و آن حضرت فرمود:

- او صعب را بر ذلول ترجیح می‌دهد.

توضیح: «چیزی را از چیز دیگر باز نشناسد»؛ یعنی نمی‌داند کدام یک امام است. «صعب» و «ذلول» اشاره به دو پاره ابر است؛ که «ذوالقرنین» میان آن‌ها مخیر شد؛ «ذلول» را گزید و «صعب» را برای قائم (ع) وا گذاشت.

### ۴-ک:

به همین اسناد، از محمد بن مسعود، از نصر بن صباح، از جعفر ابن سهل، از ابو عبدالله کابلی، از قابوسی، از نصر بن سندی، از خلیل بن عمرو، از علی بن حسین فزاری، از ابراهیم بن عطیه، از ام هانی ثقفیه: به خدمت سرورم، محمد بن علی باقر (ع) رسیدم و به او گفتم که «سرور من، یک آیه از کتاب خدای عز و جل به دلم می‌گذرد و نگرانم می‌کند». امام فرمود: که پرس، ام هانی! گفتم که «فلا اقسام بالخنس الجوار الكنس» (چنین نیست قسم به ستارگان بازگردنده که به گردش آیند و رخ پنهان کنند). [۱۵ و ۱۶ تکویر]. حضرت فرمود:

- چه خوش پرسشی کردی، ام هانی. معنایش مولودی است در پایان زمان، و او مهدی از این دودمان است؛ که در غیبتش سرگشتگی و گمراهی گروهی و رهیابی گروهی دیگر است. خوشابه

بخت تو اگر او را دریابی و خوشا آنکس که او را دریابد.

### ۵- ک:

مظفر علوی، از ابن عیاشی، از پدرش، از ابوالقاسم: از کتاب احمد دهان، از قاسم بن حمزه، از ابن ابوعمیر، از ابواسماعیل سراج، از خثیمه جعفی، از ابویوب مخزومی می‌نویسد که امام باقر(ع) منش پیشوایان برجسته‌ی دین (اسلام.م) را یاد کرد و چون به واپسین ایشان رسید، فرمود:

- دوازدهمی کسی است که عیسی(ع) در پشت او به آئین محمد(ص) و قرآن کریم نماز می‌گزارد.

### ۶- نعمانی:

سلامه بن محمد، از احمد بن داود، از احمد بن حسن، از عمران بن حجاج، از ابن ابونجران، از ابن ابوعمیر، از محمد بن اسحاق، از اسید بن ثعلبه، از ام هانی: به امام باقر(ع) گفتم که معنی آیه‌ی «فلا اقسام بالخنس» چیست؟ و آن حضرت به من فرمود:

- ای ام هانی، او امامی است که در سال دویست و شصت، کالبدش پنهان می‌شود؛ تا جایی که مردم دیگر از وجودش آگاهی نداشته باشند؛ سپس، مانند شهابی سوزان در شب تاریک پیدا می‌آید و اگر آن زمان را دریابی، چشمانت فروغ می‌گیرند.

نعمانی: کلینی، از علی بن محمد، از موسی بن جعفر بغدادی، از وهب ابن شاذان، از حسین بن ابوریع، از محمد بن اسحاق، همین روایت، با این تفاوت که می‌گوید: «مانند شهابی که در شب تاریک بتابد.»

### ۷- نعمانی:

کلینی، از علی، از پدر او، از حنان بن سدیر، از معروف ابن خربوذ، از امام محمد باقر(ع):  
- اختران شما (امامان شیعه.م)، به ستارگان آسمان می‌مانند؛ که هر گاه ستاره‌ای ناپیدا گردد، اختری دیگر هویدا می‌شود؛ تا آنجا که با انگشت و ابرو اشاره کنید؛ آنگاه خداوند ستاره‌ی شما را نماند می‌دارد و تبار عبدالمطلب چیره می‌آیند و چیزی را از چیز دیگر باز نمی‌شناسید. پس هر گاه ستاره‌ی شما برآید، پروردگارتان را سپاس گزارید.

### ۸ - نعمانی:

محمد بن همام، به اسناد، از عبدالله بن عطا: به امام باقر(ع) گفتم که پیروان تو در عراق بسیارند و به خدا سوگند که در دودمان شما مانند تو کسی نیست؛ پس چرا قیام نمی‌کنی؟ آن حضرت فرمود:

- ای ابو عطا، به خدا من صاحب شما نیستم.

پرسیدم، پس صاحب ما کی است؟ در پاسخ فرمود:

- به آن کس بنگر که زادش از مردم نهان است؛ صاحب شما اوست؛ زیرا از ما جز وی کسی نیست که با انگشت نشانش دهند، یا به سویش گردن دراز کنند.

### نعمانی:

کلینی، از حسن بن محمد و دیگران، از جعفر بن محمد بن علی بن حسین، از عباس عامر، از موسی بن هلیل عبدی، از عبدالله بن عطا، همین روایت.

### ۹ - نعمانی:

محمد بن همام، از جعفر بن محمد بن مالک، از عباد بن یعقوب، از یحیی بن یعلی، از ابومریم انصاری، از عبدالله بن عطا: به امام باقر(ع) گفتم که از قائم مرا آگاه نما. حضرت فرمود: - به خدا، که من او (مهدی قائم.م) و آن کسی نیستم که برای دیدنش گردن دراز می‌کنید و تولدش دانسته نیست.

پرسیدم که را می‌فرمایی؟ امام فرمود:

- همان کسی که پیغمبر خدا(ص) به او اشاره فرموده بود.

### ۱۰ -

علی بن احمد، از عبدالله بن موسی، از ابن ابو خطاب، از محمد ابن سنان، از ابو جارود: از امام باقر(ع) شنیدم که می‌فرمود:

- در انتظار می‌مانند می‌مانیم تا آن‌گاه که خداوند کسی را بر این امر برانگیزد که مردم نمی‌دانند آفریده شده است، یا نه.

نعمانی: علی بن حسین، از محمد عطار، از محمد بن حسین رازی، از ابن ابو خطاب، همین روایت.



۱۱-

محمد بن همام می‌گوید: فزاری، از ابن ابوظباب و حمیری، از ابن عیسی، از محمد بن سنان، از ابوجارود، از قول امام محمد باقر(ع) برایم حکایت کردند، که فرموده بود: - مدام به سوی مردی از ما گردن دراز می‌کنید و می‌گویید «این خود اوست»؛ اما خداوند او را می‌برد، تا آن‌گاه که صاحب این امر را برانگیزد و ندانید که وی به جهان آمده است، یا نیامده، و آفریده شده است، یا نه.

نعمانی: علی بن احمد، از عبدالله بن موسی، از محمد بن احمد قلانسی، از محمد بن علی، از محمد بن سنان، از ابوجارود، همین روایت.

۱۲ - نعمانی:

علی بن حسین، از محمد عطار، از محمد بن حسن رازی، از محمد بن علی کوفی، از محمد بن سنان، از یحیی بن مثنی، از ابن بکیر و راویان دیگر، از امام محمد باقر(ع): - انگار به چشم خود شما را می‌بینم، که بالا می‌روید و هیچ‌کس را نمی‌یابید و باز نمی‌یابید.

۱۳ - نعمانی:

[شیخ مفید در کتاب غیبت، از]: علی بن حسین، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از محمد بن علی، از ابراهیم بن محمد، از محمد بن عیسی، از عبدالرزاق، از محمد بن سنان، از فضیل رسانی، از ابو حمزه ثمالی: نزد ابوجعفر محمد بن علی باقر(ع) بودم. همان روز، پس از پراکندن مردم، امام به من فرمود:

- ابا حمزه، خیزش قائم ما بی‌چون و چراست و هر کس که در این گفتار من شک کند، به هنگام رویارویی با خداوند، به او کافر است.  
سپس افزود:

- پدر و مادرم به فدای آن که همنام من و هم‌کنیه‌ی من و هفتمین امام پس از من است. پدرم به قربان او که زمین را...

ای ابا حمزه، هر کس که او را دریابد و به او سر سپارد، به محمد(ص) و علی(ع) سرسپرده است و هر کس که تسلیمش نشود، بهشت بر او حرام و جایش در دوزخ است؛ و کار ستمکاران بس دشوار خواهد بود. و سپاس پروردگار را که در کتاب خود، به آیه‌ی محکمه‌ی «ان عده

الشهور عندالله اثنا عشر شهراً فی کتاب الله» (همانا که شمار ماه‌ها در نزد خدا، دوازده ماه در کتاب خداست.) این گفته را روشن و آشکار و نمایان فرموده است و می‌داند که ماه‌های حرام و صفر و ربیع و پس از آن منظور نیست؛ که از آن میان رجب و ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم، ماه‌های حرام‌اند. دین پایدار این‌ها نیست، زیرا یهود و مسیحی و زردشتی و ملت‌ها و مردمان دیگر نیز، همگی، از موافق و مخالف، این ماه‌ها را می‌شناسند و آن‌ها را به نام، می‌شمارند، پس، چنین نیست؛ و مراد از آن‌ها پیشوایانی هستند که دین خدا را استوار می‌دارند و یکی از این ماه‌های حرام، امیرمؤمنان(ع) است، که خداوند تعالی، نام وی را از یکی از نام‌های «علی» خود برگرفت، همان‌گونه که «محمد»(ص) از نام‌های «محمود» خدایی است، و سه تن از فرزندانش علی بن حسین و علی بن موسی و علی بن محمد نام دارند و از این رو، نام برگرفته از نام‌های دادار عز و جل، به او، یعنی امیرمؤمنان(ع) حرمت می‌بخشد.

#### ۱۴ - کفایه:

تنی چند، از ابن عیسی، از علی بن حکم، از زید ابوالحسن، از حکم بن ابونعیم: نزد امام باقر(ع) رفتم، که در مدینه بود و از او پرسیدم که آیا تو قائم خاندان محمد(ص)ی؟ امام فرمود:  
- ای حکم، همه‌ی ما (امامان.م) قائم به امر خداییم.

گفتم: آیا «مهدی» تویی؟ فرمود:

- همه‌ی ما به فرمان خدا رهنماییم.

پرسیدم: آیا تو دارنده‌ی شمشیری؟ فرمود:

- همه‌ی ما دارنده و وارث شمشیریم.

گفتم: که آیا تو کُشنده‌ی دشمنان خدا و گرامی سازنده‌ی اولیا و پشتیبان دین خدا هستی؟ امام

در پاسخ فرمود:

- ای حکم! چگونه من می‌توانم بود، که به چهل و پنج سالگی رسیده‌ام، حال آن که صاحب

این امر، از من به شیرخوارگی نزدیک‌تر و بر پشت ستور، از من سبک‌وزن‌تر است.

## ❁ باب ششم

### آنچه از امام صادق (ع) در این باره به ما رسیده است

#### ۱- ک، علل:

پدرم، از حصیری، از احمد بن هلال، از ابن ابونجران، از فضاله، از سدیر: از امام صادق شنیدم، که فرمود:

- در قائم، سستی از یوسف هست.

گفتم: گویی از سرگشتگی یا غیبتی یاد می‌کنید. فرمود:

- از این امت، کسی غیر از خوک‌مانندان، این امر را دروغ نمی‌شمارد. برادران یوسف، که زادگان پیامبران بودند، یوسف را فروختند و (بعدها) با وی هم سخن شدند و او را نشناختند، تا آن که خود گفت «من یوسف‌ام». پس، چگونه این امت نفرین شده انکار می‌کنند که خدای عز و جل، زمانی بخواهد حجت خود را پنهان کند؟

یوسف از پشتیبانی پادشاه مصر برخوردار و میان وی و پدرش هیچ‌ده روز راه فاصله بود و خدا، اگر می‌خواست، جای او را نشان می‌داد. پس از نوید خداوند یعقوب و پسرش در نه روز، از راه بیابان به یکدیگر رسیدند.

پس چگونه این امت دروغ می‌شمارند آن‌چه را که پروردگار با یوسف کرد {که در کوچه و بازار می‌گشت، و بر آنان می‌گذشت و تا به فرمان خدا، خود را شناسانید، او را نشناختند} [بعد از آن یک یوسف گفت: «آیا می‌دانید زمانی که جاهل بودید، با یوسف و برادرش چه کردید؟» و آنان گفتند: «آیا تو یوسفی؟» و یوسف گفت: «من یوسف‌ام و این هم برادر من است.»] [با حجت خویش نیز همان کند؟].

### ۲ - علل:

مظفر علوی، از ابن عیاشی، و حیدر بن محمد سمرقندی، با هم، از عیاشی، از جبرئیل بن احمد، از موسی بن جعفر بغدادی، از حسن بن محمد صیرفی، از حنان بن سدیر، از پدرش، از امام باقر(ع) که فرمود:

- قائم از ما است و غیبتش دوران‌ها به درازا می‌کشد.

پرسیدم:

- ای فرزند رسول خدا(ص)، چرا چنین است؟

امام فرمود:

- زیرا خدای عز و جل می‌خواهد آئین غیبت‌های پیامبران را در این باره به انجام رساند. ای سدیر، گزیری جز جمع مدت غیبت‌های انبیا نیست، که خدای عز و جل فرمود: «لترکبن طبقا عن طبق»، یعنی آئین‌ها مویه‌مو مانند آن‌ها باشد که پیش از شما بوده است.

### ۳ - امالی صدوق:

ابن متوکل، از علی، از پدر او، از ابن ابوعمیر، که از امام ششم(ع) این بیت را شنیده بود:

لکل اناس دولة یرقبونها  
و دولتنا فی آخر الدهر تظهر

«هر یک از مردمان انتظار دولتی دارند

دولت ما نیز در پایان زمان نمایان می‌شود.»

### ۴ - ک:

ابن ادریس، از پدرش، از ایوب بن نوح، از محمد بن سنان، از صفوان بن مهران، از امام صادق(ع):

- هر کس به همه‌ی امامان، علیهم‌السلام، باور داشته باشد، اما مهدی را انکار کند، مانند کسی است که همه‌ی پیامبران را پذیرفته، لیکن، نبوت محمد(ص) را رد کرده باشد.

از امام پرسیدند که «ای فرزند رسول خدا، مهدی کی است؟ آیا از پسران تو است؟ فرمود:

- وی پنجمین فرزند، از هفتمین پیشواست، که از چشمتان نهان می‌باشد و بردن نامش روا

نیست.

ک: دقاق، از اسدی، از سهل، از ابن محبوب، از عبدالعزیز عبدی، از ابن ابویعفور، از امام

صادق(ع)، همین روایت.

### ۵-ک:

پدرم، و ابن ولید، با هم، از سعد، از حسن بن علی زیتونی و محمد بن احمد بن ابوقتاده، از احمد بن هلال، از امیه بن علی، از ابوهیثم، ابن ابوحیه، از امام صادق(ع):  
- هر گاه که سه نام پیاپی، «محمد» و «علی» و «حسن» جمع آید، چهارمی قائم(عج) است.  
غیبت: محمد حمیری، از پدرش، از احمد بن هلال، از امیه بن علی، از سلم بن ابوحیه، همین روایت.

### ۶-ک:

طالقانی، از محمد بن همام، از احمد بن مابندار، از احمد بن هلال، از امیه بن علی قیسی، از ابوهیثم، تمیمی، از امام ششم(ع):  
- هر گاه سه نام «محمد» و «علی» و «حسن» پی در پی آید، چهارمین ایشان قائم خواهد بود.

### ۷-ک:

دقاق، از اسدی، از نخعی، از نوفلی، از مفضل بن عمر: بر سرورم، جعفر بن محمد(ع) وارد شدم و گفتم که «سرورم، آیا جانشین خود را به ما می‌نمایی؟»  
امام فرمود:

- ای مفضل، امام پس از من پسر موسی و آنکس که چشم به راهش دارند، محمدم، پسر حسن ابن علی بن محمد بن علی بن موسی است.

### ۸-ک:

علی بن عبدالله بن احمد، از پدرش، از محمد بن خلف، از محمد ابن سنان، و پدر من، از زژاد، با هم، از ابراهیم کرخی: بر امام صادق(ع) وارد شدم و در کنارش نشسته بودم که حضرت موسی بن جعفر(ع)، که نوجوان بود؛ آمد. من پیش پایش بلند شدم و او را بوسیدم. امام فرمود:  
- ای ابراهیم، سرور تو پس از من این است، اما گروهی در این باره سیه‌کار و گروهی دیگر رستگار می‌شوند. لعنت خدا بر قاتل او بادا؛ و بر روانش عذاب بیفزاید. از پشت او بهترین اهل زمین در زمان خود پیدا می‌آید، که نام نیای خود و دانش و منش او را به ارث می‌برد. کان امامت و تارک حکمت است و زورسالاری از بنی فلان، پس از دیدن شگفتی‌هایی از وی، از سر رشک او را می‌کشد لیکن هر چه خدا بخواهد روی خواهد داد، اگر چه مشرکان را ناخوش آیند باشد.

پروردگار از پشت او رهنمایان دوازده گانه را تمام خواهد کرد و کرامت خود را به ایشان ارزانی خواهد داشت و در فردوس برین جایشان خواهد داد. کسی که به دوازدهمین امام باور آورد، مانند آن است که با شمشیر در رکاب پیغمبر خدا(ص) پیکار کند.

در این هنگام مردی از یاران بنی امیه وارد شد و امام از سخن گفتن باز ایستاد. پس از آن، دوازده بار به دیدار رفتم و خواستم که آن گفتار را تمام کند؛ اما نتوانستم. سال دیگر، به خدمتش رفتم و او که نشسته بود، به من فرمود:

- ای ابراهیم، بعد از دشواری های سخت و بدبختی های دراز، و زاری و هراس، برطرف کننده ی اندوه از پیروان ما خواهد آمد و خوشا آن کس که آن زمان را دریابد.  
من با دلی شاد و چشمی پرفروغ، از آن چه شنیدم، باز گشتم.

#### ۹-ک:

ابن ادريس، از پدرش، از محمد بن حسين بن زید، از حسن بن موسی، از علی بن سماعه، از علی بن حسن بن رباط، از پدر او، از مفضل: امام صادق(ع) فرمود:  
- خداوند تبارک و تعالی، چهارده هزار سال پیش از آفریدن مردمان، چهارده نور آفرید؛ که روان های ما است.

پرسیدم که «ای فرزند رسول خدا، آن چهارده تن کیستند؟» امام فرمود:  
- محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از نسل حسین، که آخرین ایشان قائم، پس از غیبت خیزش می کند؛ دجال را می کشد و زمین را از هر بیداد و ستم پاک می گرداند.

#### ۱۰-ک:

همدانی، از ابن عقده، از ابو عبدالله عاصمی، از حسین ابن قاسم بن ایوب، از حسن بن محمد سماعه، از ثابت بن صباح، از ابوبصیر، از امام صادق(ع):  
- از ما دوازده «مهدی» اند؛ که شش تن گذشته و شش تن مانده اند و خداوند هر چه را که ششمی دوست داشته باشد، برآورده می سازد.

#### ۱۱-ک:

دقاق، از اسدی، از ابن محبوب، از عبدالعزیز عبدی، از ابن ابویعفور، از امام صادق(ع):  
- هر کس که به پیشوایان دین، از پدران و فرزندان من باور داشته باشد؛ اما مهدی را انکار کند؛

مانند کسی است که همه‌ی پیغمبران را قبول و محمد(ص) را انکار نماید.  
پرسیدم که سرورم، مهدی کی است؟ آیا از پسران تو است؟ فرمود:  
- پنجمین فرزند از هفتمین امام است، که خود از چشم شما نهدان و بردن نام او نارواست.

- ۱۲ -

عطار، از پدرش، از ابن هاشم، از ابن ابوعمیر، از صفوان جمال: امام صادق فرمود:  
- خدا مهدی شما را نهدان می‌دارد، تا آنکه نادان خواهد گفت که «خدا را به خاندان  
محمد(ص) چه نیاز است؟ آن‌گاه او چون شهابی تابناک می‌آید و زمین را...»

- ۱۳ -

ابن عبدوس، از قتیبه، از حمدان بن سلیمان، از ابن بزیع، از حنان بن سراج، از سید بن محمد  
حمیری، در حدیثی دراز، می‌گوید که به امام صادق(ع) گفتم «ای فرزند پیامبر، از پدرانت  
خبرهایی درباره‌ی غیبت و درستی آن روایت شده است، به ما بگو که منظور کی است. آن  
حضرت فرمود:

- منظور، ششمین فرزند از پشت ما و دوازدهمین امام رهنما، پس از پیامبر خداست، که  
نخستین ایشان امیر مؤمنان، علی بن ابوطالب(ع) و آخرین آنان قائم بحق، بقیه‌الله فی الارض،  
صاحب زمان و خلیفه‌ی رحمان است؛ که اگر چند نوح در میان قومش غایب باشد، از این جهان  
نمی‌رود؛ تا آنکه ظهور کند و زمین را...

- ۱۴ -

ابن متوکل، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از صالح ابن محمد، از هانی تمّار: امام  
صادق(ع) فرمود:  
- صاحب این امر را غیبت خواهد بود و بندگان باید به خدا پناه برند و دین را از دست نهند.

- ۱۵ -

دقاق، از اسدی، از نخعی، از نوفلی، از ابن بطائنی، از پدرش، از ابوبصیر، از امام صادق(ع):  
- سنت‌های غیبت پیغمبران، که درود خدا بر ایشان باد، درباره‌ی قائم ما اهل بیت موبه‌موروا  
می‌شود.

ابوبصیر می گوید از امام (ع) پرسیدم که «ای فرزند رسول خدا، قائم خاندان شما کی است؟ آن حضرت فرمود:

- ای ابابصیر، او پنجمین فرزند از پشت پسر من، موسی، و زاده‌ی بانوی کنیزان است، که خداوند او را غیب و باطل‌گرایان را سرگشته می‌کند. سپس، پروردگار عز و جل وی را آشکار می‌گرداند و به دست او خاوران و باختران زمین را می‌گشاید و عیسی بن مریم، روح‌الله، فرود می‌آید و در پشت او نماز می‌گزارد.

خداوند زمین را به نور خود روشن می‌نماید و گوشه‌ای برجا نمی‌ماند که غیر از خدای عز و جل کسی در آن پرستش گردد و دینی جز دین خدا باز نمی‌ماند؛ اگر چه مشرکان را ناخوش آید.

#### ۱۶ - غیبت:

گروهی، از بزوفری، از احمد بن ادریس، از ابن قتیبه، از فضل، از ابن ابونجران، از صفوان، از ابویوب، از ابوبصیر، از امام صادق (ع):  
- اگر از غیبت صاحب خود آگهی یافتید، انکار مکنید.

#### ۱۷ - غیبت:

احمد بن ادریس، از علی بن فضل، از احمد بن عثمان، از احمد بن رزق، از یحیی بن علاء رازی، از امام صادق (ع):  
- خداوند، در میان این امت مردی برمی‌آورد که از من است و من از اویم. پروردگار به دست او آسمان و زمین را برکت می‌دهد؛ آسمان باران خود را می‌باراند و زمین دانه‌هایش را بیرون می‌ریزد. دد و دام آسایش می‌یابند و او زمین را... و چنان کشتار می‌کند که نادان خواهد گفت «اگر این مرد از نسل محمد (ص) بود، رحم می‌کرد.»

#### ۱۸ - نعمانی:

محمد بن همام، از احمد بن مابنداد، از محمد بن سنان، از کاهلی، از امام صادق (ع):  
- پیوند داشته باشید و نیکی کنید و به یکدیگر مهر ورزید؛ سوگند به آن که دانه را شکافت و روان دمید؛ هنگامی در می‌رسد که هیچ یک از شما جایی برای زر و سیم خود نمی‌یابید [یعنی به هنگام ظهور قائم، به فضل خدا و ولی او، از بسیاری دارایی مردم، جایی برای مصرف آن نمی‌ماند].



پرسیدم که این وضع کی پیش خواهد آمد؟ امام فرمود:

- وقتی که امامتان را گم کنید، بر این حال خواهید بود تا او چون خورشید بر شما طلوع کند. پس، در هر جا که باشید، شک را از دل برانید و از تردید بپرهیزید. از خدا توفیق و راهنمایی شما را می‌خواهم.

توضیح: ظاهراً [یعنی به هنگام...] سخن خود نعمانی است و چنین پیداست که او در تفسیر خطا کرده، زیرا زمان غیبت امام توصیف می‌شود، نه هنگام ظهور. و آن چنان که از پایان خبر برمی‌آید، مردم به گونه‌ای نادرست می‌شوند که کسی برای سپردن درهم و دیناری امین نخواهد بود.

### ۱۹ - نعمانی:

عبدالواحد بن عبدالله، از احمد بن محمد رباح، از احمد بن علی حمیری، از حسین بن ایوب، از عبدالکریم خثعمی، از محمد بن عصام، از مفضل بن عمر: در مجلس امام صادق (ع) ۹ بودم، همراه با دیگری. امام به ما فرمود:  
- از بردن نام قائم (ع) خودداری کنید.

من گمان کردم که روی سخن با آن دیگری است؛ که حضرتش به من فرمود:

- ای ابا عبدالله، از این کار پرهیز نمایید؛ که خداوند او را سال‌های آزرگار غیب و پنهان می‌کند، تا آن جا که گفته می‌شود «او مُرد؛ نیست شد؛ یا سر به کدام بیابان گذاشت؟» چشمان مؤمنان بر وی سرشک می‌بارد و چون کشتی بر خیزاب‌های دریا کج و راست می‌شوند، و نجات نمی‌یابند، جز آن که آفریدگار از او پیمان گرفته و در دلش ایمان نوشته و روانش را یاری داده باشد. در آن هنگامه دوازده درفش همسان افراشته می‌شود که هیچ کدام از دیگری بازشناخته نمی‌شود.

من گریستم و امام پرسید:

- چرا می‌گریی؟

گفتم: فدایت شوم، چگونه نگریم، چون تو می‌فرمایی که دوازده پرچم افراشته می‌شود؛ که نمی‌توان یکی را از دیگری بازشناخت؟ آن حضرت فرمود:

- از روزنه‌ی این اتاق که خورشید از آن می‌تابد، نگاه کن! آیا آفتاب روشن است؟

گفتم: آری. امام فرمود:

- به خدا سوگند که امر ما از آن روشن‌تر است.

**۲۰ - نعمانی:**

محمد بن همام، از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از احمد بن حسن میثمی، از زید بن قدامه، از برخی کسانش، از امام صادق (ع):  
- همین که قائم خیزش نماید، مردم خواهند گفت: «این که استخوان هایش پوسیده بود.»

**۲۱ - نعمانی:**

علی بن حسین، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسن رازی، از محمد بن علی کوفی، از یونس بن یعقوب، از مفضل بن عمر: به امام صادق (ع) گفتم که نشانه‌های قائم چیست؟ فرمود:  
- چون روزگار سپری گردد و بگویند که «او مُرد یا نیست شد یا به کدام بیابان سر گذاشته است؟»

گفتم: قربانت کردم، بعد از آن چه می‌شود؟ فرمود:  
- قیام نمی‌کند، مگر با شمشیر.

**۲۲ - نعمانی:**

ابن عقده، از قاسم بن محمد بن حسین حازم، از عباس ابن هشام ناشری، از عبدالله بن جبلة، از فضیل صائغ، از محمد بن مسلم، از امام ششم (ع):  
- مردم چون پیشوای خویش را گم کنند، چیزی را از چیز دیگر باز نمی‌شناسند، آن‌گاه، خداوند صاحبشان را بر ایشان آشکار می‌گرداند.

**۲۳ - نعمانی:**

علی بن احمد، از عبدالله بن موسی، از حسن بن معاویه، از ابن محبوب، از خلّاد بن قصار: از امام صادق پرسیدم آیا قائم زاده شده است؟ فرمود:  
- نه، و اگر چنین بود، در تمام عمرم او را خدمت می‌کردم.  
توضیح: خدمت، به معنی پرورش و یاری است.

**۲۴ - اقبال:**

به اسنادی که تا ابوجعفر طوسی داریم، از گروهی، از تلکبری، از ابن همام، از جمیل، از قاسم بن اسماعیل، از احمد بن رباح، از ابوفرّج، ابان، بن محمد، معروف به «سندی» که از اصل

برایمان نقل می‌کند:

امام جعفر صادق(ع) یک سال که به حج رفته بود، زیر ناودان ایستاده بود و نیایش می‌کرد. عبدالله بن حسن در سمت راست و حسن بن حسن در سمت چپ و پسرش، جعفر بن حسن، در پشت سر او ایستاده بودند. در این هنگام، عباد بن کثیر بصری آمد و به امام گفت: «ای ابا عبدالله»، حضرت خاموش ماند. سه بار این خطاب تکرار شد. سپس عباد او را «ای جعفر» خطاب کرد. آن‌گاه امام فرمود:

- ابا کثیر، بگو چه می‌خواهی؟

عباد گفت: من کتابی دارم که در آن آمده است که مردی این بنا را سنگ به سنگ ویران خواهد کرد.

امام فرمود: ابا کثیر، کتاب تو دروغ نوشته است. اما به خدا سوگند که گویی من در این رکن مردی زردپا، خراشیده ساق، ستر شکم، باریک گردن، بزرگ سر را می‌بینم [و با دست رکن یمانی را نشان داد]، که مردم را از طواف بازمی‌دارد تا از گرد او پراکنده شوند. سپس، فرمود:

- خداوند مردی از نسل من [و با دست به سینه‌ی خود اشاره فرمود] برمی‌انگیزد که آن شخص را همچون عاد و ثمود و فرعون می‌کشد. در این هنگام عبدالله بن حسن گفت: «به خدا که ابو عبدالله(ع) راست می‌گوید و همگی فرمایش او را تصدیق کرده‌اند.

## ۲۵ - مقتضب:

در «مقتضب الاثر، فی النص علی الاثنی عشر» به اسناد، از وهب بن منبه: موسی(ع) در شب خطاب، به همه‌ی درختان کوه طور نگریست و دید که سنگ و گیاه به یاد محمد(ص) و دوازده جانشین او، به زبان آمده‌اند. موسی گفت: «خدایا، چیزی را نمی‌بینم که از محمد و جانشینان دوازده‌گانه‌اش یاد نکند. جایگاه ایشان نزد تو چیست؟»

خداوند فرمود: ای پسر عمران، من آنان را پیش از آفریدن نور خلق کردم و در خزانه‌ی قدسی، در بهشت قرار دادم و از روح جبروت خویش در ایشان دمیدم و سرتاسر ملکوت را به آنان نمودم، تا آن‌گاه که مشیت و قضا و قدرم را به عمل درآورم.

ای پسر عمران! از یاد ایشان یاری بجوی، که گنجینه‌ی دانش و خزانه‌ی حکمت و کان روشنایی من‌اند.

## ❁ باب هفتم

### آنچه از امام موسی کاظم (ع) در این باره آورده‌اند

#### ۱ - علل:

پدرم، از سعد، از حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر، از جدش، محمد، از علی بن جعفر، از برادرش، امام موسی بن جعفر (ع):

- هنگامی که پنجمین پیشوا، از پشت امام هفتم، نهان شود، به دین خود پای بند باشید و آن را به تنابنده‌ای وامگذارید. پسر! صاحب این امر ناگزیر از غیبت است؛ به طوری که آنان که او را پذیرفته‌اند، از قول خود باز می‌گردند. این آزمونی است که خداوند با آن آفریدگان خود را می‌آزماید. و پدران و نیاکان شما، اگر دینی را درست‌تر می‌دانستند، از این دین پیروی می‌کردند.

من گفتم: سرورم، پنجمین، از هفتمین، کی است؟ امام فرمود:

- پسر، خرده‌های شما برای دریافت این موضوع نارسا و پندارهاتان در تنگناست، لیکن اگر بنده باشید، او را درخواهید یافت.

ک: پدرم و ابن ولید، با هم؛ از سعد، همین روایت.

غیبت: از سعد، همین روایت.

نعمانی: کلینی، از علی بن محمد، از حسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر، از پدرش، ز پدر بزرگش، از علی بن جعفر، همین روایت.

کفایه: علی بن محمد سندی، از محمد بن حسین، از سعد، همین روایت.

توضیح: خطاب «پسر»، از سر مهر و دوستاری است.

## ۲-ک:

همدانی، از علی، از پدر او، از محمد بن زیاد آزدی: از سرورم، موسی بن جعفر (ع) درباره‌ی آیه‌ی «و اسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه» پرسیدم. امام فرمود:  
- نعمت ظاهر، امام آشکار است و نعمت باطن، پیشوای پنهان.  
گفتم: مگر در میان امامان، کسی غایب خواهد بود؟ فرمود:  
- آری، خود او از چشم مردم نهان است؛ اما ییادش در دل‌های مؤمنان پنهان نیست. او دوازدهمی از ما است، که خداوند همه‌ی دشواری‌ها را بر وی آسان و هر دژخوئی را برایش خوار می‌گرداند. گنجینه‌های زمین را هویدا و دوردست‌ها را نزدیک و هر گردن فراز کینه‌توز را سرکوب و به دست او همه‌ی پیروان شیطان را هلاک می‌کند. وی پسر مهین بانوی کنیزان و زادنش بر مردمان نهان و بردن نامش نارواست، تا آن‌گاه که خدای عز و جل زمین را...  
شیخ صدوق می‌گوید: «این حدیث را تنها از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی به هنگام بازگشت از حج، شنیدم، و او مردی درست دین و بسیار دانا بود؛ رحمت و فردوس خدا بهره‌اش بادا.

کفایه: محمد بن عبدالله بن حمزه، از عمویش، حسن، از علی، از پدرش، همین روایت.

## ۳-ک:

پدرم، از سعد، از خشاب، از عباس بن عامر: از امام موسی کاظم (ع) شنیدم که فرمود: «مردم خواهند گفت که صاحب این امر زاده نشده است.»

## ۴-ک:

همدانی، از علی بن ابراهیم، از محمد بن خالد، از علی بن حسان، از داود بن کثیر: از امام موسی کاظم (ع) درباره‌ی صاحب امر پرسیدم. فرمود:  
- او کناره گرفته‌ی یکه مانده‌ی دور از دیار نهان از بستگان کین پدر باز نجسته‌ای است.

## ۵-ک:

پدرم، از سعد، از ابن عیسی، از بجلی، از معاویه بن وهب و ابوقتاده علی بن محمد، از علی بن جعفر برادر امام موسی بن جعفر (ع): از امام صادق پرسیدم تأویل این گفته‌ی خدای عز و جل، «قل ارايتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن یا تیکم بماء معین» چیست؟ امام فرمود:

اگر امامتان را گم کنید، و او را نبینید، چه خواهید کرد.

۶-

همدانی، از علی بن ابیه، از صالح بن سندی، از یونس ابن عبدالرحمان: نزد امام موسی کاظم (ع) رفتم و به او گفتم: ای فرزند پیغمبر (ص)، آیا تو قائم به حقی؟ فرمود: من قائم به حق هستم، اما آن قائمی که زمین را از دشمنان خدا پاک و آن را از عدل و داد پُر می‌کند، پنجمین فرزند از پشت من است. او را از بیم جان غیبتی است که دوران‌ها به درازا می‌کشد و در آن مدت برخی قوم‌ها از دین برمی‌گردند و بعضی اقوام در آن استوار می‌شوند. سپس، آن حضرت فرمود:

خوشا آن پیروان ما که در غیبت قائم، در مهر خود به ما، در دوستی ما و در دوری گزیدن از دشمنان ما پایدار می‌مانند. ایشان از ما ماند و ما از آنان. آنان به ما پیشوایان دل بسته‌اند و ما هم ایشان را پیروان خود می‌شماریم. خوشا آنان، که خدا در روز رستخیز هم‌پایه‌ی ما قرارشان می‌دهد.

کفایه: محمد بن عبدالله بن حمزه، از عمویش، حسن، از علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، همین روایت.

## ❖ باب هشتم

### آنچه از امام هشتم، رضا(ع) در این باره آورده‌اند

#### ۱ - علل، عیون:

طالقانی، از ابن عقده، از علی بن حسن فضال، از پدرش: امام رضا(ع) فرمود:  
- گویی به چشم شیعه را در غیبت سومین فرزند، از نسل خود، می‌بینم که در جست‌وجوی‌اند  
و او را نمی‌یابند.

گفتم: ای پسر رسول خدا، او کی است؟ فرمود:

- امامشان، که از دیده نهان می‌گردد.

گفتم: چرا؟ فرمود:

- برای آن‌که به هنگام قیام او با شمشیر، پیمان هیچ‌کس بر گردنش نباشد.

#### ۲ - عیون:

پدرم، از حمیری، از احمد بن هلال، از ابن محبوب، از امام رضا(ع):  
- ناگزیر آشوبی برپا خواهد شد که خشک و تر را می‌سوزاند. این وضع هنگامی روی می‌دهد،  
که پیروان ما سومین امام از نسل مرا از دست می‌دهند و باشندگان زمین و آسمان، و همه‌ی  
اندوه‌زدگان، مردان و زنان، بر او گریان می‌شوند.

پدر و مادرم به فدایش، که نام جدم (پیامبر بزرگوار اسلام.م) را دارد و به من و موسی عمران  
ماننده است. پوشاک‌های او از نور است؛ که به فروغی پاک می‌درخشد. در نبود آن «ماء معین»  
بسیار مردان و زنان با ایمان غم‌زده و سرگشته می‌شوند. گویی آنان را به چشم می‌بینم که به ندایی  
دوردست، گوش می‌دهند؛ که پنداری از نزدیک است. او برای مؤمنان رحمت است و برای

کافران عذاب.

### ۳-ک:

پدرم، از سعد، از جعفر فزّاری، از علی بن حسن بن فضال، از ریان بن صلت، از امام هشتم (ع)، همین روایت.

### ۴-ک، عیون:

همدانی، از علی، از پدرش، از هروی، نقل می‌کند که از دَعْبِل بن علی خزاعی شنیدم که: «چکامه‌ی»

مدرسه‌ها از تلاوت قرآن تهی و جایگاه وحی، بیابان شده  
را برای سرورم علی بن موسی رضا (ع) می‌خواندم. چون سروده‌ی خود را چنین به پایان  
بردم:

از ظهور آن پیشوا گزیری نیست      که به نام و برکات خدا خیزش کند  
در میان ما هر حق را از باطل جدا سازد      نسیک و بد را پاداش و سزا دهد  
امام رضا (ع) سخت گریست، سپس سر برداشت و فرمود:

- ای خزاعی، این دو بیت را روح القدس با زبان تو خواند. آیا می‌دانی این امام کی است و کی خیزش می‌کند؟

گفتم: سرورم، غیر از این چیزی نمی‌دانم که شنیده‌ام پیشوایی از شما ظهور می‌کند و زمین را... آن حضرت فرمود:

- ای دَعْبِل، امام بعد از من، پسر من، محمد، پس از او، پسرش، علی، و جانشین علی، پسر وی، حسن، و سپس، پسر او، حجت قائم منتظر است؛ که حتی اگر از عمر جهان بیش از یک روز نمانده باشد، پروردگار آن روز را چنان طولانی می‌سازد تا او ظهور کند و زمین را... و اما، کی؟ پدرم، از پدرش، از پدرانیش، برایم حکایت کرد که علی (ع) از پیغمبر (ص) در این باره سؤال فرمود که: «ای رسول خدا، قائم تبار تو کی ظهور خواهد نمود؟» و آن حضرت در پاسخ فرمود:

- مانند «لایجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی سماوات و الارض لایأتیکم الا بغته» (کسی به جز او نداند. آن ساعت در آسمان‌ها و زمین بسی سنگین و عظیم است. نیاید شما را مگر ناگهانی) [اعراف] ۱۸۷ است.



آنچه از امام هشتم، رضا(ع) ... □ ۱۶۷

کفایه: محمد بن عبدالله بن حمزه، از عمویش، حسن، از علی، از پدر او، از هروی، همین روایت.

#### ۵-ک:

ابن ولید، از صفار، از ابن یزید، از ایوب بن نوح: به امام رضا(ع) گفتم آرزو داریم که تو صاحب این امر باشی و خداوند عز و جل، بی نیاز به شمشیر تو را بر سریر استوار گرداند؛ چه، برایت پیمان گرفته و به نامت سکه زده اند.»

امام فرمود:

- هر یک از ما (امامان.م) که برایش نامه نوشتند و مسائل را پرسیدند و او را با انگشت به یکدیگر نشان دادند، یا برایش خواسته آوردند، کشته می شود؛ یا در بستر خود در می گذرد؛ تا زمانی که خداوند عز و جل مردی را بر این امر برانگیزد؛ که تولدش پنهان، اما تبارش غیر پنهان باشد.

توضیح: «اغتیال»، (که در متن عربی به کار رفته است.م) قتل غافلگیرانه و خدعه آمیز است و در این جا منظور از «کشته شدن» قتل با آلات و «موت» (درگذشتن) قتل به وسیله ی «سم» در درجه ی اول، و مرگ از سر غیظ، بدون ظفر است.

#### ۶-ک:

عطار، از پدرش، از اشعری، از محمد بن حمدان، از دائی او، احمد بن زکریا: امام رضا(ع) از من پرسید که «خانه ات در بغداد، کجاست؟» گفتم: کرخ. فرمود:  
- آن جا آسوده ترین محل است. پس از آن که شیعیان سومین امام بعد از من را از دست بدهند، آشوب سختی برپا می شود که خشک و تر در آن می سوزند.

#### ۷- نعمانی:

محمد بن همام، از عبدالله بن جعفر، از یقطینی، از محمد بن ابویعقوب بلخی: از ابوالحسن، رضا(ع) شنیدم که فرمود:

- مردم به سخت ترین و بزرگ ترین بلاها دچار خواهند آمد و از سوی جنینی که در شکم مادر و شیرخوار است، آزموده می شوند؛ تا گفته شود که غیب شد و مُرد و دیگر امامی نیست. اما رسول خدا(ص) هم چند بار غایب شد. بدانید که من نیز به زودی در می گذرم.

توضیح: پیامبر بارها در «حرا» و «شعب» و غار و پس از آن تا درآمدن به مدینه، غایب گشت. احتمال دارد که فاعل فعل به قرینه حذف شده باشد. یعنی منظور غیب شدن پیامبران دیگر هم باشد و شاید امام(ع) از آنان یاد فرموده، اما راوی برای اختصار از آن گذشته باشد.

#### ۸ - نعمانی:

کلینی، از علی بن محمد، از برخی کسان، از ایوب بن نوح، از امام رضا(ع):  
- چون پرچم شما از میان رفت، از زیر پاهای خود انتظار گشایش داشته باشید.

## ❁ باب نهم

### آنچه از امام نهم، حضرت جواد(ع) در این باره آمده است

#### ۱- ک:

دقاق، از محمد بن هارون رویانی، از عبدالعظیم حسنی: بر سرورم، محمد بن علی(ع) وارد شدم و می‌خواستم از او بپرسم که آیا قائم، همان «مهدی» است، یا دیگری؟ امام بر من پیشی گرفت و فرمود:

- ای ابوالقاسم، قائم ما همان مهدی است؛ که باید در غیبتش انتظار او را کشید و در ظهورش فرمانبرداری کرد. او سومین فرزند از تبار من است. به آن کسی که محمد را به پیامبری انگیخت و ما را امامت بخشید، اگر از عمر جهان تنها یک روز مانده باشد، خداوند آن روز را چنان طولانی می‌گرداند که مهدی ظهور کند و زمین را... و خدای تبارک و تعالی کار وی را در یک شب به انجام می‌رساند؛ همان‌گونه که کار موسی(ع) کلیم را رسانید؛ که به آوردن آتش برای خانواده‌اش رفت و به صورت فرستاده و پیغمبر خدا بازگشت.

حضرت، سپس فرمود:

- برترین کار برای پیروان ما انتظار فرج است.

#### ۲- نعمانی:

محمد بن همام، از احمد مابنداد، از احمد بن هلال، از امیه بن علی قیسی: به ابوجعفر، محمد بن علی رضا(ع) گفتم که جانشین تو کی است؟ فرمود:

- پسر، علی، پسر، علی.

آن‌گاه، به زیر چشم دوخت؛ سپس، سر برداشت و افزود:

- همانا که سرگشتگی در پیش خواهد بود.

گفتم که در آن حال به سوی که رویم؟ حضرت مدتی خاموش ماند، بعد، سه بار فرمود:

- کسی نیست.

پرسیدم در کجاست؟ فرمود:

- شهر.

گفتم کدام شهر؟ فرمود:

- همین شهر (امام از «مدینه» سخن می‌گوید، که در زبان عرب، مطلق به معنی شهر است و

شهر «مدینه» است، به معنای خاص. م) مگر مدینه‌ی دیگری هم هست؟ ابن هلال می‌گوید که ابن

بزیع خبر می‌دهد که امیه بن علی قیسی نیز از امام همین را پرسید و آن حضرت همان پاسخ را

فرمود.

نعمانی: علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از احمد بن حسین، از احمد بن هلال، از امیه

بن علی قیسی، همین روایت.

توضیح: از فرمایش امام (ع) چنین برمی‌آید که صاحب‌الزمان (عج) گاه در مدینه است و یا

برخی از مردم آن حضرت را می‌بینند.

### ۳ - نعمانی:

محمد بن همام، از ابو عبدالله محمد بن هشام، از ابوسعید سهل بن زیاد، از عبدالعظیم بن

عبدالله: از ابوجعفر محمد بن علی الرضا (ع) شنیدم که فرمود:

- چون فرزندان علی درگذرد، پس از او چراغی پیدا و سپس پنهان می‌شود؛ وای بر بی‌باور و

خوشا آن عرب که در دین خود پایدار بماند. آن وقت، حوادثی روی می‌دهد که برنایان را پیر

می‌کند و زمین و زمان را می‌لرزاند.

### ۴ - کفایه:

ابو عبدالله خزاعی، از اسدی، از سهل، از عبدالعظیم حسنی: به امام محمد تقی (ع) گفتم:

امیدوارم که قائم خاندان محمد (ص)، تو باشی، که زمین را...

امام فرمود:

- ای ابوالقاسم، هیچ یک از ما غیر از قائم به فرمان خدا و راهنما به دین او نیست. اما من آن

قائم نیستم که خداوند به دست وی زمین را از کافران و دژاندیشان پاک، و آن را از عدل و داد

آن چه از امام نهم، حضرت جواد(ع) ... □ ۱۷۱

سرشار می‌کند؛ زادش از مردم نهران و خودش از دیده‌هاشان پنهان و بردن نامش حرام است. او همانم و هم کنیه‌ی پیغمبر خداست، زمین برایش هموار و هر چیز دشوار در برابرش خوار می‌گردد.

یارانی به شمار پیکارگران بدر، یعنی سیصد و سیزده مرد از گوشه و کنار گیتی بر او گرد می‌آیند؛ و این فرموده‌ی پروردگار عز و جل است که «اینما تکنونوا یات بکم الله جمیعاً ان الله علی کل شیء قدير» (هر کجا باشید، خداوند شما را به عرصه‌ی محشر خواهد آورد، محققاً خدا بر هر چیز تواناست.) [۱۴۸، بقره]. و پس از گرد آمدن آنان در پیرامون او، ظهور می‌نماید و چون شمار سپاهیان‌ش به ده هزار رسید و پیمان بسته شد، به اذن خدا قیام می‌کند و از کشتن دشمنان خدا دست نمی‌کشد، تا آفریدگار تبارک و تعالی خشنود گردد.

من پرسیدم که سرورم، چگونه می‌داند که خداوند خشنود شده است؟ امام فرمود:  
- خداوند دل او را آگاه می‌سازد.

## ۵ - نعمانی:

محمد بن علی، از ابن عبدوس، از قتیبه، از حمدان بن سلیمان، از صقر بن ابودلف: از امام نهم(ع) شنیدم که فرمود:

- امام بعد از من، پسر من، علی، دستور او، فرمان من، گفته‌اش، سخن من، فرمان برداری از او، اطاعت از من، امام پس از وی، پسرش، حسن، فرمان او، فرمان پدرش، گفتار او، گفتار پدرش، و فرمان‌بری از او، اطاعت از پدر اوست.

امام خاموش ماند و من گفتم: ای پسر رسول خدا، امام بعد از حسن کی است؟

آن حضرت سخت گریست، سپس فرمود:

- بعد از حسن، پسرش قائم به حق منتظر است.

پرسیدم که چرا او را قائم می‌نامند؟ فرمود:

- زیرا پس از فراموش گشتن، و مرتد شدن بیشتر پیروانش قیام می‌کند.

گفتم، چرا او را منتظر می‌خوانند؟ فرمود:

- چون غیبتش مدت‌ها به درازا می‌انجامد؛ پاک‌باوران منتظر ظهورش می‌مانند؛ بی‌باوران انکار

می‌کنند و دژاندیشان به استهزاء می‌گیرند. موعده‌گذاران دروغ می‌پردازند؛ شتاب‌زدگان هلاک می‌شوند و تسلیم آورندگان رستگار می‌گردند.

۶- کفایه:

علی بن محمد بن سندی، از محمد بن حسن، از حمیری، از احمد بن هلال، از امیه بن علی قیسی: به ابو جعفر دوم (امام نهم، ع) گفتم که بعد از تو جانشینت کی است؟ فرمود:  
- پسر من، علی. اما سرگشتگی در پیش خواهد بود.  
گفتم در کجا؟ نخست، امام خاموش ماند، سپس فرمود:  
- در مدینه.

پرسیدم که در کدام مدینه؟ فرمود:  
- همین مدینه، مگر مدینه‌ی دیگری هم هست؟

۷- احمد بن هلال می‌گوید: محمد بن اسماعیل بن بزیر به ما خبر داد که امیه ابن علی حضور داشت و همین‌ها را از امام پرسید و همان پاسخ‌ها را گرفت.

۸- به همین اسناد، از امیه بن علی قیسی، از ابو هیشم تمیمی: امام تقی (ع) فرمود:  
- هر گاه سه نام «محمد»، «علی» و «حسن» پیاپی آیند، چهارمین آنان قائم است.

## ❁ باب دهم

### آنچه از دو امام، علی النقی و حسن عسکری - علیهما السلام - روایت کرده‌اند

#### ۱- عیون، ک:

پدرم، و ابن ولید، از سعد، از محمد بن احمد علوی، از ابوهاشم جعفری: از امام علی النقی (ع) شنیدم که فرمود:

- جانشین من، پسر من، حسن است، اما با جانشین وی چگونه خواهید بود؟

گفتم: جانم به قربانت، چطور؟ امام فرمود:

- چون شما خودش را نمی‌بینید و بردن نامش روا نیست.

پرسیدم، پس او را چگونه یاد کنیم؟ فرمود:

- بگویید حجت خاندان محمد (ص).

کفایه: علی بن محمد [بن] سندی، از محمد بن حسن، از سعد، همین روایت.

#### ۲- ک:

پدرم، از حمیری، از محمد بن عمر [ان] کاتب، از علی بن محمد صیمری، از علی بن مهزیار: نامه‌ای به امام دهم (ع) نوشتم و درباره‌ی «فرج» از او سؤال کردم و حضرتش چنین نگاشت: «زمانی که صاحب شما در سرزمین ستمگران غایب شود، انتظار فرج داشته باشید.»

#### ۳- ک:

پدرم و ابن ولید، با هم، از سعد، از خشاب، از اسحاق بن ایوب: از امام علی بن محمد (ع)

شنیدم که فرمود:

صاحب این امر کسی است که مردم گویند «متولد نشده است.»  
همین حدیث را محمد بن ابراهیم، از اسحاق بن ایوب، روایت می‌کند.

۴-ک:

ابن ابوسعده، از محمد بن عبیدالله بن ابوغانم، از ابراهیم بن محمد ابن فارس: من و ایوب بن نوح در راه مکه بودیم و در دره‌ی «زباله» فرود آمدیم و به گفت‌وگو نشستیم. سخن به صاحب امر کشیده شد و ایوب بن نوح گفت که امسال نامه‌ای (به امام یازدهم، ع.م) نوشتم و چیزی در این باره پرسیدم. آن حضرت در پاسخ من نوشت: «هنگامی که پرچم شما از میانتان برداشته شود، از زیر گام‌هاتان انتظار گشایش داشته باشید.»

توضیح: «پرچم شما» یعنی آن کس که راه حق را می‌شناسد؛ و او، امام است.

۵-

همدانی، از علی، از پدرش، از علی بن صدقه، از علی بن عبدالغفار: پس از وفات امام دهم (ع)، پیروانش به امام حسن عسکری (ع) نامه نوشتند و در این باره سؤال کردند و آن حضرت در پاسخ آنان نگاشت، «تا من زنده‌ام، این امر با من است، و پس از آن که خداوند تبارک و تعالی، تقدیر خود را بر من فرود آورد، جانشینی از مرا به شما ارزانی خواهد فرمود و من پشت در پشت با شما خواهم بود.»

۶-ک:

عطار، از سعد، از موسی بن جعفر بغدادی: از امام محمد بن حسن بن علی (ع) شنیدم که فرمود:

«گویی شما را به چشم می‌بینم، که پس از من، درباره‌ی جانشینم دچار اختلاف می‌شوید؛ اما آن اقرارکننده به پیشوایان، بعد از پیغمبر (ص)، که فرزند مرا انکار کند، مانند کسی است که همه‌ی پیامبران را قبول و نبوت محمد (ص) را رد کند، و منکر رسول الله، هم چون کسی است که همه‌ی پیامبران را انکار کرده باشد؛ زیرا فرمانبرداری از آخرین ما، مثل اطاعت از نخستین و انکار کننده‌ی آخرین ما، چون منکر اولین امام از ما است. لیکن فرزند مرا غیبتی است که جز مردمانی که خداوند عز و جل آنان را در امان می‌دارد، در آن غیبت از دین برمی‌گردند.»

نعمانی: حسین بن علی، از عطار، همین روایت.



### ۷-ک:

طالقانی، از ابوعلی بن همام: از محمد بن عثمان عمری، از پدرش: نزد امام یازدهم (ع) بودم، که درباره‌ی این خبر که «زمین از روز آفرینش تا رستخیز، از حجت خدا تهی نمی ماند و کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ اهل جاهلیت مرده.»، از پدران آن حضرت روایت شده است، پرسش کردند. و امام فرمود:

- این امر همان اندازه درست است، که روز روشن.

گفتند که «ای پسر رسول خدا، پس از تو، حجت و امام چه کسی است؟» فرمود:

- پسر محمد، که پیشوا و حجت بعد از من است؛ هر کس بمیرد و او را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. اما او را غیبتی است که نادانان را سرگشته، بی باوران را نابود و موعده گذاران را دروغ پرداز می کند. آن گاه ظهور می نماید و انگار که من درفش های سپید را بر فراز سر او، در نجف کوفه، افراشته می بینم.

نعمانی: ابوالفضل، از ابوعلی بن همام، همین روایت.

### ۸-ک:

علی بن عبدالله وراق، از سعد، از موسی بن جعفر بغدادی: از ابو محمد (ع) این توفیق آمد: «می پندارند که مرا خواهند کشت تا نسل من قطع شود؛ اما سپاس خدای را که گفته‌ی ایشان دروغ در آمد.»

### ۹-ک:

مظفر علوی، از ابن عیاشی، از پدرش، از احمد بن علی بن کلثوم، از علی بن احمد رازی، از احمد بن اسحاق: از امام حسن عسکری (ع) شنیدم که فرمود:

- سپاس خدای را که مرا از جهان نبرد. تا جانشینم را دیدم، که از هر تنابنده‌ای در رخسار و منش به پیغمبر خدا (ص) مانده تر است و پروردگار تبارک و تعالی در مدت غیبتش او را نگاه می دارد؛ سپس، ظهور و زمین را...

### ۱۰- غیبت:

سعد بن عبدالله، از حسن بن علی زیتونی، از زهری کوفی، از بنان بن حمدویه: چون امام دهم (ع) درگذشت، من نزد امام حسن عسکری رفتم و آن حضرت فرمود:

- تا زنده‌ام، پیشوایی با من است، اما وقتی که جانشین مرا از دست بدهید، چگونه خواهید بود؟

### ۱۱ - غیبت:

ابوهاشم جعفری می‌گوید: به امام حسن عسکری گفتم که «شکوه تو مرا از پرسشی باز می‌دارد. آیا اجازه می‌دهی که چیزی بپرسم؟» فرمود: «پرس!» گفتم: «سرورم، آیا پسری داری؟» فرمود: «آری.» گفتم: «اگر اتفاقی افتد، او را در کجا بیابم؟» فرمود: «در مدینه.»

### ۱۲ - غیبت:

گروهی از ابومفضل شیبانی، از ابونعیم نصر بن عصام بن مغیره فهری، معروف به «قرقاره»، از ابوسعید مراغی، از احمد بن اسحاق، که از امام حسن عسکری (ع) درباره‌ی صاحب امر سؤال کرد. آن حضرت، با اشاره‌ی دست فهماند که او زنده است و سخت مراقبت می‌شود.

### ۱۳ - نعمانی:

ابومفضل شیبانی، از کلینی، از علان رازی: یکی از یاران ما خبر داد که کنیز امام حسن عسکری (ع) باردار شد و امام او را فرمود که «فرزندت، پسر و نام او محمد و قائم بعد از من خواهد بود.»

۱۴ - عطار، از پدرش، از جعفر فزاری، از محمد بن احمد مدائنی، از ابوحاتم: از امام یازدهم (ع) شنیدم که فرمود:  
- در سال دویست و شصت و شش، پیروان من پراکنده می‌شوند.

در همان سال، امام درگذشت و پیروان و یاران او پراکندند. گروهی به جعفر (برادر امام، معروف به «کذاب» م) روی آوردند و عده‌ای به شک دچار آمدند و شماری به سرگشتگی گرفتار شدند و برخی به یاری خدای عز و جل، بر دین خود پایدار ماندند.

### ۱۵ - خرائج:

علی بن ابراهیم، از پدرش، از عیسی بن صبیح: در زندان بودیم که امام حسن عسکری (ع) را

آوردند؛ من او را می‌شناختم، آن حضرت به من فرمود:

- تو شصت و پنج سال و یک ماه و دو روز، سن داری!

کتاب دعائی داشتم که تاریخ تولدم در آن نوشته شده بود. چون نگاه کردم، درست همان بود. آن‌گاه، امام فرمود که «آیا فرزندی داری؟» گفتم که ندارم. امام فرمود: «خدایا، پسری به او بده، که یاورش باشد. آری، یآوری پسر، نعمتی است. سپس این بیت را مثال آورد:

کسی را که یاور باشد، کامش روا تواند شد    آن کس خوار است که او را یاور و یار نیست.  
پرسیدم تو پسر داری؟ فرمود:

- به خدا که مرا پسری خواهد بود که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد؛ اما هنوز به دنیا نیامده است.

آن‌گاه، چنین مثال آورد:

بـا شـد کـه رـوزی بـیـنی مـرا

پسرانم برگرد من، چون شیران پر یال و کویال

همانا که «تمیم» پیش از داشتن فرزندان بی‌شمار

روزگاری در میان مردم تنها بود.

## ❁ باب یازدهم

### خبرهای کاهنان لوحه‌ها و سنگ‌نیشته‌ها در باره‌ی مهدی

#### موعود

بُرسی، در «مشارق‌الانوار»، از قول کعب بن حارث می‌گوید: ملک «ذاجدن»، به خاطر کاری که در آن شک داشت، به سراغ سَطِیح فرستاد و پیش از آگاهی از حکم او، خواست دانش وی را بیازماید. یک سکه‌ی زر در زیر پای خود پنهان کرد و بعد اجازه‌ی ورود به سَطِیح داد. پس از ورود سَطِیح، پادشاه به او گفت: «ای سَطِیح، برایت چه چیزی پنهان کرده‌ام.» پاسخ داد: «به خانه و حرم، به سنگ گنگ (حجرالاصم، صخره‌ی صماء.م) و تاریکی شب، و لبخند بامداد، به هر گویا و خموش، سوگند که در لای کفش و کف پایت یک دینار برای من پنهان کرده‌ای.

ملک پرسید: «این را از کجا دانستی؟»

پاسخ داد: «از همزادی که همیشه با من است.»

ملک گفت: «مرا از آن چه در روزگاران خواهد شد، آگاه کن.»

سَطِیح گفت: «هنگامی که نیکان خوار و نابکاران بر سر کار شوند؛ سرنوشت را دروغ به شمار آرند، خواسته را سنگین‌بار برند؛ چشم‌ها از هراس تبه‌کاران اشک‌بار گردد؛ پیوندهای خویشی بگسلد؛ خورش‌های حرام در اسلام، با لذت تمام خورده شود، اختلاف در کلام آشکار، پیمان‌ها ناستوار و حرمت کم‌یاب گردد، ستاره‌ای هویدا می‌شود، دنباله‌دار؛ که عرب از آن نالان، ریزش باران را پایان، رودها را آب نازوان، روزگارا پریشان و نرخ‌ها در سراسر جهان، گران خواهد شد.

سپس مردان بربر، با درفش‌های زرد، سوار بر اسبان گران‌بیکر، در مصر فرود می‌آیند و مردی

از فرزندان «صخر»، خروج می‌کند و درفش‌های سیاه را به رنگ سرخ و حرام را روا می‌گرداند؛ زنان را از پستان می‌آویزد؛ کوفه را تاراج می‌کند. سپیدی ساق زنان را در جاده‌ها نمایان می‌سازد؛ شوهران را می‌کشد و ناموس‌ها را بر باد می‌دهد.

در این هنگام است که «مهدی»، فرزند پیامبر (ص) ظهور می‌کند. و در همین زمان است که بی‌گناهی در یثرب و پسر عمویش در خانه‌ی کعبه کشته می‌شوند. همان‌گاه، مردی دژمنش با گروهی بدکنش، پیدا می‌آید و روم به کشتار مردم برمی‌خیزد؛ چون سپاهیان بیابند و صف آریند، خورشید می‌گیرد.

سپس، پادشاهی «حسین» یا «حسن» نام، از سپیدی، پنبه‌فام، از صنعا یمن قیام می‌کند و آشوب‌ها با پیدایش او تمام می‌شود. آن‌گاه است که آن خجسته مرد فرخنده‌کام، آن رهنموده و رهنما در کار، آن سرور علوی تبار، در جهان آشکار می‌شود و مردم را به لطف خدا آسایش می‌آورد؛ تاریکی را به نور روشن، حق را نمایان و خواسته‌ها را به برابری در میان مردم تقسیم، تیغ را در نیام، خونریزی را تمام و زندگی مردم را به کام می‌کند. به آب عدل خود چشمه‌ی روزگار را از آلودگی می‌زداید؛ حق باشندگان شهر و روستا را به آنان می‌رساند، جشن و سور در میان مردم می‌فزاید و تیرگی‌ها را برمی‌دارد؛ چنان‌که گویی گرد و غبار برکنار شده باشد. و زمین را از عدل و داد، سرشار می‌گرداند، و بی‌تردید، این همه نشانه‌ی رستخیز است.

[ابن عیاش، در «مقتضب»، از حسین بن علی بن سفیان بزوفری، از محمد بن علی بن حسن بوشنجانی، از پدر او، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از نوشجان بن بود مردان، نقل می‌کند که وقتی که ایرانیان به قادسیه درآمدند و یزدگرد شهر یاران، از رستم (فرخ‌زاد، سردار ایران.م) بی‌خبر بود و عرب بر او فشار می‌آورد و گمان برد که رستم و همه‌ی ایرانیان کشته شده‌اند، بازگشته‌ای او را از روز قادسیه و دادن پنجاه هزار کشته، آگاه و یزدگرد با کسانش قصد گریختن کرد؛ بر دروازه‌ی کاخ ایستاد و گفت: «بدرود، ای کاخ! اینک از تو چشم می‌پوشم، اما، من، یا مردی از تبارم، که هنوز زمان او فرا نرسیده است، به سویت باز خواهم گشت.»]

سلیمان دیلمی می‌گوید: نزد امام صادق (ع) رفتم و درباره‌ی این سخن «یا مردی از تبار من» از وی سؤال کردم. آن حضرت فرمود:

- آن‌کس، صاحب شما، قائم به امر خدا، ششمین پیشوا از پشت ما و یزدگرد، او را نیاست

(اشاره به «شهربانو، دختر یزدگرد، همسر امام حسین (ع)، مادر امام چهارم (ع)، است.م)

همچنین، از عبدالله بن قاسم بلخی، از ابوسلام الکجی [از] عبدالله بن مسلم، از عبدالله بن

عمیر، از هرمز بن حوران، از فراس، از شعبی: عبدالملک بن مروان، مرا فراخواند و گفت: «ای ابا

عمر، موسی بن نصر عبدی - کارگزار او در مغرب - نوشته است که [به من گفته‌اند در «صفرکان» شهری است که سلیمان پیامبر، بنیاد نهاده به «جن» فرمان ساختن داد؛ گروهی از دیوهای جنی گرد آمدند. و آن‌جا را، از چشمه‌ی مسی ساختند، که خداوند به سلیمان بن داود ارزانی داشت. آن شهر در بیابان اندلس و برخی از گنج‌های بازمانده از سلیمان در آن است.

من می‌خواهم به آن‌جا بروم، اما جوانی به من گفت که رسیدن به مقصد دشوار است و جز با آماده ساختن زاد راه و زین و برگ فراوان، ممکن نیست. و هیچ‌کس غیر از دارایان به آن کاخ دست نیافته. اسکندر، پس از کشته شدن دارا گفت:

«به خدا که سراسر خاک و سرزمین‌ها را پیمودم و بر باشندگان آن‌ها چیره شدم؛ جز این بخش از اندلس، که دارای دارایان به آن رسید، و من عزم دارم به کاخی دست یابم، که دارا رسیده بود.

آن‌گاه، اسکندر یک سال تمام، خود را تجهیز و آماده‌ی حرکت می‌کرد و چون خود را ساخته‌ی کار پنداشت، پیش‌آهنگانش او را از دشواری‌های دیگر آگاه کردند.]

آن وقت، عبدالملک به موسی بن نصر نامه‌ای نوشت و دستور آمادگی و حرکت داد و موسی، پس از بازگشت، چگونگی کار را برای عبدالملک نوشت و در پایان چنین نگاشت:

«روزها سپری و توشه‌ی ما تمام شد. به سوی دریاچه‌ای پر درخت رفتیم و به باروی شهر رسیدیم، بر دیوار بارو نوشته‌ای به عربی دیدیم. ایستادیم و آن را خواندیم. شعری بود به این مضمون:

آنان دوازده حجت‌اند،

تا هنگامی که به فرمان خدا قائم ایشان ظهور کند.

[این شعر قطعه‌ای است در ۱۵ بیت، که ما دو مصرع مربوط به پیشگویی ظهور صاحب‌الزمان (عج) را ترجمه کردیم.]

عبدالملک پس از خواندن این نامه و خبر یافتن از سوی طالب بن مدرک، به محمد بن شهاب زهری، که در کنارش بود، گفت: «در این کار شگفت، چه می‌بینی.»

زهری پاسخ داد: «می‌بینم و گمان دارم که جنیان به پاسداری این شهر گمارده شده‌اند.»

عبدالملک گفت: «درباره‌ی خطاب شونده از آسمان چه می‌گویی؟»

جواب داد: «ای امیر، از این پرسش درگذر.»

عبدالملک پرسید: «چطور می‌توانم بگذرم، که بزرگ‌ترین مایه‌ی دل مشغولی من همین

است.»

آن‌گاه زهری گفت: «علی ابن حسین (ع) به من خبر داد که او مهدی، از فرزندان فاطمه، دخت رسول خدا (ص) است.»

عبدالملک گفت: «هر دو دروغ می‌گویید و هر دو سخن بی‌فروغ می‌گویید. آن مرد، از ما خواهد بود.»

زهری پاسخ داد: «من تنها از علی ابن حسین (ع) نقل قول کردم، اگر خواستی، از خود او بپرس و مرا نکوهش نکن. اگر آنچه گفتم، دروغ باشد، او دروغ گفته و چنانچه شما درست بگویید. کسی که با شما دشمنی دارد، سخت‌تان را راست شمرده است.»

عبدالملک گفت: «نیازی به پرسیدن از پسر ابوتراب نیست. تو هم، ای زهری این گفته را در دل خود نگهدار؛ مبادا کسی از تو بشنود.»

زهری گفت: «قول می‌دهم.»

## ❁ باب دوازدهم

### دلیل‌های شیخ طائفه در اثبات غیبت

ما، در کلام خود، برای اثبات غیبت صاحب‌الزمان، دو روش داریم: نخست، می‌گوییم که چون بیایائی امامت، در همه حال ثابت شده است، و مردم غیر معصوم‌اند؛ ناچار باید در هر هنگام پیشوایی داشته باشند. و آن پیشوا ناگزیر باید معصوم باشد و پیشوای مردم، یا آشکار و نمایان است، یا پوشنده و پنهان.

می‌دانیم که همه‌ی مدعیان امامت، نه تنها در ظاهر به طور قطع معصوم نیستند، بلکه ظاهر کارها و کردارهایشان منافی عصمت است. از این روی، به پیشوایی پوشیده و پنهان پی می‌بریم. و باز، می‌دانیم که گفته‌ی «کیسانیه» و «ناووسیه» و «فطحیه» و «واقفه» و دیگران، درباره‌ی غایب معصومی که ادعا می‌کنند، نادرست است. پس درستی امامت فرزند امام حسن (ع) نهان بودن، و ولایت او را درمی‌یابیم و با آنچه یاد کردیم، نیازی به کلام، در اثبات زاده شدن و سبب غیبت او نداریم، به ویژه که حق، خروج از امامت را روا نمی‌دارد.

دوم، این که می‌گوییم: سخن در غیبت ابن‌الحسن (ع) فرع و بر ثبوت پیشوایی دینی اوست، و مخالف ما، اگر امامت وی را بپذیرد، و علت غیبتش را بپرسد، پاسخ می‌دهیم که با پذیرش امامت، این پرسش بی‌معناست؛ اما اگر امامت را قبول نکند، و از ما بخواهد که پیشوایی آن حضرت را ثابت کنیم، چیزهایی را که گفتیم و بیایائی امامت را برای بقای تکلیف در نامعصومان، در هر حال و هر روزگار، با دلیل‌های کوبنده، و همچنین بایستگی قطعیت معصوم بودن امام و ناروانی خروج حق از امت را دلیل می‌آوریم.

پس از آوردن این سخنان، می‌گوییم که در میان امت اسلام چندین عقیده وجود دارد:

- امامی در میان نیست.



اثبات ناگزیر بودن وجود امام در همه حال، تباهی این گفته را می‌رساند.  
- کسی را امام می‌دانند که عصمت او قطعی نیست.  
این هم با دلیل‌هایی که در بایستگی عصمت امام آوردیم، باطل می‌شود؛ زیرا گاه گواه کارهایی از آنان می‌شویم، که نشان از معصومیت ندارد.  
- مانند کیسانیه، محمد حنیفه را امام می‌شمارند.  
- یا چون ناووسیه، جعفر بن محمد (امام صادق، ع) را امام غایب می‌دانند و می‌گویند که او وفات نکرده و زنده است.  
- واقفیه، به امامت موسی بن جعفر (ع) باور ندارد؛ کسی را پس از او امام نمی‌دانند و به زنده بودنش عقیده دارند.  
نادرستی رای این فرقه‌ها را نیز، با سند ثابت کرده‌ایم.  
آنچه در این جا برای اثبات آن می‌گوشیم، ویژه‌ی غیبت حضرت صاحب‌الزمان، مهدی موعود، قائم‌خاندان محمد (ص) است، نه دیگری.

### □ پیشوایی دین

از دیدگاه خرد، وجود پیشوایی دینی همان‌گونه «لطف واجب» است، که «شناخت» بر هر «مکلف». می‌دانیم که مردم معصوم نیستند و هر گاه که سرکرده‌ی پرهیبتی نباشد، که دشمن را دفع کند؛ تبهکار را کیفر دهد، دست ساخته‌گر و زورمند را از ناتوان کوتاه گرداند؛ تباهی و فریب‌کاری فراوان و درستی کم می‌شود. اما چنان‌چه سرکرده‌ای با آن خوی و خیم داشته باشند، کارها دیگر گونه خواهد شد. درستی افزون و تباهی اندک می‌گردد، و بایستگی این امر بر خردمند پوشیده نیست و کسی که این کار را انکار کند، در خور گفت‌وگو نباشد.

ما، در «تلخیص شافی» و «شرح الجمل»، هر پرسشی در این باره را پاسخ بسنده داده‌ایم و در این جا سخن را به درازا نمی‌کشیم.

یکی از دانشمندان متأخر، به سخن سید مرتضی - که رحمت خدا بر او باد - درباره‌ی غیبت اعتراض و به پندار خود، گفتار او را در نظر کسانی که دریافت و دید درست ندارند، رد کرده است و من علیه او سخن می‌گویم. وی چنین می‌گوید که سخن از غیبت، و اعتراض به آن، سه وجه دارد:

(۱) امامیه باید وجه «قبیح» غیبت را در میان گذارند و ثابت کنند که در غیبت، هیچ وجه قبیحی نیست؛ زیرا اگر در غیبت قبیحی باشد، غیبت امام نیز قبیح خواهد بود؛ هر چند که در آن حُسنی

هم باشد، همان‌گونه که ما (اهل سنت) می‌گوییم که در «تکلیف طاقت شکن» (تکلیف مالایطاق) قبحی وجود دارد؛ اگر چه در آن از جهتی لطفی هم باشد.

(۲) غیبت، لزوم وجود امام در همه‌ی زمان‌ها را نقض می‌کند. چون مردم با داشتن سرکرده‌ی پرهیبت و مقتدر، از قبیح، اگر چه لطف واجب شمرده شود؛ دوری می‌کنند. و قبح تکلیف در نبود وی، غیبت را نقض می‌نماید. زیرا ما (اهل سنت) در زمان غیبت سرکرده‌ای داریم که از کار زشت دور بمانیم، و دلیل بایسته بودن چنین ریاستی همین امر است و چنین سرکرده‌ای نباید غایب و تکلیف با غیبت او قبیح باشد. در این‌جا، دلیل هست، اما مدلول نیست و این نبود، سبب نقض دلیل است.

(۳) شما (شیعیان) می‌گویید که سود امامت، دور ماندن از قبیح است، لیکن با غیبت امام این سود به دست نمی‌آید و نمی‌توان بود او را از نبودش جدا کرد. از آن‌جا که وجود غایب او به وجهی که یاد شد؛ اختصاص ندارد، مقتضای وجودش در زمان غیبت هم موجود نیست. پس، از آن‌رو که وجود پیشوا باید با اقتدار کامل (بسط ید) همراه باشد، و با غیبت چنین چیزی وجود ندارد، و نداشتن اقتدار کامل با امامت نسبت ندارد؛ پیشوای غایب گسترده‌دست (مبسوط الید) نیست.

پاسخی که ما می‌دهیم:

(نخست)، این که می‌گوید:

«لازم است که، ما امامیه، در زمان غیبت امام، به کارهای قبیح دست یازیم.»، پیش‌گویی محض و بی‌دلیل است و می‌بایست علت این الزام را بیان می‌داشت، و چون بیان نکرده است، ایراد وی متوجه ما نمی‌شود. و چنان‌چه به حالت پرسشی بگوید: «آیا انکار نمی‌کنید که در این باور وجه قبحی هست؟» خواهیم گفت که قبح وقتی منطقی است که ستم، یاوه، دروغ، بزه و نادانی در میان باشد؛ اما هیچ یک از این‌ها در میان نیست، پس وجود قبح منتفی می‌گردد.

چنان‌چه بگویند:

وجه قبح، علت را، به گفته‌ی شما، از مکلف برطرف نمی‌گرداند؛ زیرا گسترده‌دستی (انبساط ید) امام در حقیقت لطف است و ترس از کیفر وی در میان نیست و از همین‌رو، به اخلال در لطف مکلف و از این‌رو قبیح است.

پاسخ می‌دهیم:

در باب بایانی امامت بیان کردیم که گسترده‌دستی امام و ترس از کیفردهی وی، که مکلفان از دست داده‌اند، به خود آنان باز می‌گردد، زیرا نیاز به پنهان گشتن امام را لازم کردند؛ چون او را

ترسانیدند و امکاناتش را سلب کردند؛ پس از آنان است که بر ایشان است. و این وضع مانند آن است که بگویند: «کسی که به شناخت خداوند تبارک و تعالی نرسیده است، تکلیفش قبیح دارد.» زیرا آن‌کس که از لطف شناخت خدا بهره نیافته باشد، تکلیفش هم ناچار قبیح است. آنان (اهل سنت) می‌گویند که گناه «کافر» از سوی خویش است؛ چون خداوند راه را به او نموده و رسیدن به شناخت را در توانش نهاده است؛ پس اگر نبیند و نشناسد، خود کوتاهی کرده است، بنابراین، عیب از خود اوست و این امر تکلیف وی را قبیح نمی‌گرداند.

ما نیز درباره‌ی گسترده‌دستی امام و محروم گشتن مکلف از آن، همین پاسخ را می‌دهیم و می‌گوییم کوتاهی از خود مردم بوده است و چنان‌چه امکان می‌داشت، امام ظهور می‌کرد و دست در کار می‌شد. پس، لطف حاصل است و در تکلیف قبیح نیست.

ما در جای خود در این باره بحث بسنده کرده‌ایم و چنان‌چه نیاز باشد، باز هم خواهیم کرد. (دوم)، این‌که ایراد او بر پایه‌ی لفظ است. ما نمی‌گوییم که خود نمی‌داند چه منظوری دارد؛ زیرا پایه و مایه‌ی وی بالاتر از این است؛ اما قصد دگرگون‌نمائی و پندارسازی دارد. او وانمود می‌کند که ما می‌گوییم دلیل وجود امام در زمان غیبت، وجوب لطف است، اما خود وی نیست، پس، دلیل موجود و مدلول ناموجود است؛ از این‌رو، سخن ما نقض می‌گردد.

اما سخن ما چنین نیست. بلکه دلیل ما در هر دو حالت درست یکسان است. ما نمی‌گوییم که جهان از امام تهی است، بلکه برآنیم که او وجود دارد، اما آن گسترده‌دستی بر مکلفان را ندارد و نبود این گستردگی دست، از قاعده‌ی لطف بیرون نمی‌شود، بلکه وجه لطف به او استوار است و اگر به دست نمی‌آید، به مردم باز می‌گردد، نه به خداوند.

سخن معترض مانند این است که بگویند وقتی که کافر خدا را نمی‌شناسد، شناخت خدا چگونه لطفی است؟ و چنان‌چه تکلیف بر گردن کافر، ولی شناخت از او دور باشد، دلیل بر آن است که شناخت در هر حال، لطف شمرده نمی‌شود، چون اگر غیر از این باشد، نقض دلیل پیش می‌آید. پاسخ ما، همچون جواب خود آن‌هاست درباره‌ی شناخت، که «لطف کافر به معرفت او (از خدا) بسته است و اگر او را چنین شناختی نباشد، کوتاهی از خود اوست.» ما نیز می‌گوییم که ریاست امام در زمان غیبت، لطف بر مکلف است و چنان‌چه وی را گستردگی دست نباشد، گناه به خود مردم باز می‌گردد و همین سخن در این باره بسنده است.

(سوم)، این گفته‌ی وی که «سودمندی امامت بر پایه‌ی سخن شما (شیعیان) دوری جستن از قبیح است، و این امر با غیبت به دست نمی‌آید» نادرست است.

ما می‌گوییم که سخن معترض پیچاندن کلام است از روش منطقیون و قلب مقدمات و رد

پاره‌ای از این مقدمات بر برخی دیگر و جای شک نیست که او می‌خواهد گمان‌پردازی و پندارسازی نماید؛ چه، آشکار است که امامیه نمی‌گویند گسترده‌دستی امام در زمان غیبت بایسته نیست، که شما بگویید: «دلیل شما (شیعه) بر بایانی امام ناگسترده دست راه نمی‌برد، زیرا در زمان غیبت وضع چنین است.» بلکه ما بارها به روشنی گفته‌ایم که در هر دو حال گسترده‌دستی امام واجب است؛ لیکن در زمان حضور امکان کار بست آن هست؛ اما در حالت غیبت این امکان را ندارد و دست وی کوتاه است و بیان کردیم که اشکار کار در مکلفان است که مانع راه امام شده و امکان را از او گرفته‌اند، و این وضع را به همان قضیه‌ی «شناخت» مانده کردیم.

همچنین می‌دانیم که پس از آمدن شرع، تعیین سرکرده‌ی دینی واجب و لطف است، زیرا او دست به کارهایی می‌زند که دیگران توانایی انجام ندارند. با این همه، به ویژه پیروان «کیش داد» (امامیه و معتزله که به عدل خدایی باور دارند.) و ما با ایشان سخن می‌گوییم، بر آن‌اند که «اهل حل و عقد» به دارنده‌ی این شایستگی تن در ندادند. با این همه، هیچ‌کس نمی‌گوید که تعیین سرکرده‌ی دینی به خاطر آن‌که از او فرمان نبرده‌اند، دیگر بایسته نیست.

پاسخ ما نیز درباره‌ی غیبت امام همان جواب مربوط به نافرمانی اهل حل و عقد در تعیین رهبر در خور امت است. در این میان فرقی نیست و تنها اختلاف این جاست که ما می‌گوییم خرد چنین فرمان می‌دهد و آنان می‌گویند که دستور شرع چنین است. این دو هم با یکدیگر جمع ناشدنی نیستند.

اگر بگویند که «چنان‌چه اهل حل و عقد نتوانند شخص شایسته‌ی پیشوایی را برگزینند، خداوند آن‌چه را که بایسته باشد، از سر لطف جایگزین آن می‌کند، و تکلیف از گردن‌ها برداشته نمی‌شود، (و برخی از بزرگان هم گفته‌اند که نصب امام در شرع، به خاطر مصلحت‌های این جهانی واجب است و از این رو، «لطف» واجب نیست)، ما خواهیم گفت:

این که نصب امام تنها برای مصلحت‌های این جهانی است؛ گفته‌ای تباه است، چون اگر چنین باشد، امامت واجب نمی‌شود، حال آن‌که در بایانی امامت خلافی نیست، زیرا امام کارهایی چون جهاد و سرپرستی سران و دادرسان و تقسیم غنیمت و رسیدگی به حدود و قصاص‌ها در کارهای دینی را بر عهده دارد که رها کردن آن‌ها روا نیست و چنان‌چه مصلحت این جهانی در میان بود، این‌ها واجب نمی‌آمد.

چنان‌چه بگویند «شما که باور دارید وجود امام در زمان غیبت بایسته است، چرا نبود او روا نباشد؟» خواهیم گفت:

از این روی بودنش را واجب می‌شماریم که اختیار او در کارها «لطف» بر ما است، که به انجام

نمی‌رسد مگر با بودن او، و ایجاد وی در توان ما نیست، و بر آفریدگار واجب است - که اگر چنین نکند، بر ما لطف نکرده است - اما چون امام را به وجود آورد و ما نگذاریم که دست او باز باشد، کوتاهی از خود ما و «تکلیف» برجاست.

اگر پرسند که «شما از تمکین چه منظوری دارید؟ آیا می‌گویید که باید نزد او و به دیدارش رفت؟ این که جز با ظهورش و آگاهی ما یا شماری از ما از جای او ناشدنی است. اگر بگویید منظور ما از تمکین، آماده باش برای فرمان‌برداری و یاری او در پیروزی بر ستمگران است، این هم بستگی دارد به ظهور او و فراخواندن ما به پیشوایی خود، با نشان دادن معجزه. آن‌گاه ممکن است ما (اهل سنت) نیز از او تمکین کنیم، هر چند که در زمان غیبت امامی وجود نداشته باشد. پس چگونه شما (شیعیان) می‌گویید جز با وجود امام آن‌چه بر ما تکلیف شده است تمام نیست؟»

در پاسخ این خرده‌گیری‌ها، آن‌چه را (سید) مرتضی - ره - در «ذخیره» یاد کرده است و ما در «تلخیص شافی» آورده‌ایم، بیان می‌داریم: اختیار امام و باز بودن دست او «لطف» است بر ما و این لطف به انجام نمی‌رسد مگر با سه کار:

- \* یکی از این کارها به وجود آوردن امام، و از سوی خداوند است.
  - \* کار دوم برگردن خود امام، و آن دست به کار شدن وی و گرفتن قدرت است.
  - \* و سوم بر عهده‌ی ما است، که پشتیبانی و یآوری و فرمان‌برداری از اوست.
- اگر خرده‌گیرند که «چه تفاوتی است میان پنهان بودن امام و نبودن او، چون آفریدگار هر گاه بداند که ما از وی تمکین خواهیم کرد، امام را به وجود می‌آورد.» خواهیم گفت:
- برازنده‌ی درگاه خدایی نیست که تمکین از کسی را که وجود ندارد بر ما روا بدارد؛ زیرا چنین تکلیفی «طاقت‌شکن» و از این‌رو، «بودن» امام ناگزیر است.

### □ عصمت امام

دومین اصل این است که امام باید به طور قطع معصوم باشد. مردمی که معصوم باشند نیاز به امام ندارند. آن‌چه ما را به وجود امام نیازمند می‌گرداند، معصوم نبودن خود ما است. می‌دانیم که علت این نیاز دور از دسترس بودن عصمت است. همچنان که هیچ‌کاری بدون انجام دهنده روی نمی‌دهد و هر پدیده‌ای به پدیدآورنده نیاز دارد؛ هر نامعصوم نیز به معصوم محتاج است و چنان‌چه پیشوا معصوم نباشد، علت نقض می‌شود، چه، پیشوای نامعصوم خود نیاز به امامی معصوم دارد و این امر «دور و تسلسل» پدید می‌آورد و دور و تسلسل باطل است.

ما در کتاب‌های خود در این باره بسیار گفته‌ایم و چون هدف در این جا چیزی دیگر است، به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

### □ حق از میان مسلمانان بیرون نیست

سومین اصل، که ما و مخالفان بر آن هم‌رأییم - اگر چه در علت این امر اختلاف داشته باشیم - این است که حق از میان پیروان اسلام بیرون نیست. در باور ما زمان هرگز از امام معصومی که خطا در وجودش راه ندارد، تهی نمی‌شود. از این روی حقیقت از میان امتی، که پیشوای معصوم با ایشان است، بیرون نمی‌باشد.

اکنون که این اصل‌ها ثابت شد، امامت صاحب‌الزمان (عج) هم به اثبات می‌رسد. چون هر کس که به عصمت امام باور قطعی داشته باشد، امامت آن حضرت را به یقین می‌پذیرد، مگر گروه‌هایی چون کیسانیه، ناووسیه و واقفه، که تباهی رای آنان را ثابت می‌کنیم.

### □ باور نادرست کیسانیه

بر تباهی باور کیسانیه - که پیشوایی محمد حنفیه را می‌پذیرند - چند چیز دلیل است: - برای آن‌که امام قطعاً معصوم باشد، باید درباره‌ی او «نص»، یعنی فرموده‌ی صریح پیغمبر وجود داشته باشد، زیرا عصمت جز با نص دانسته نمی‌شود. چنین نصی در خصوص محمد حنفیه وجود ندارد و خود کیسانیه هم مدعی بودن نص راجع به او نیستند. دست‌آویز اینان چیزهایی سست‌پایه است، از این‌گونه که می‌گویند امیرمؤمنان در روز بصره (جنگ جمل.م) درفش سپاه خود را به او سپرد و با آن‌که دو پسرش، حسن و حسین - علیهماالسلام - حاضر بودند، به محمد حنفیه فرمود که «تو بحق پسر من هستی».

در این ادعا هیچ دلیلی بر امامت وجود ندارد و تنها بزرگواری و جایگاه‌والای او را می‌رساند. در ضمن، شیعه روایت می‌کند که درباره‌ی شایسته بودن برای پیشوایی دین میان محمد حنفیه و امام سجاد گفت‌وگویی در گرفت و از «حجرالاسود» گواهی خواستند. حجرالاسود نیز به امامت حضرت علی ابن حسین (ع) گواهی داد، که این خود معجزه است و محمد حنفیه تن به پذیرش امامت آن حضرت داد. این خبر در نزد امامیه مشهور است.

- خبرهایی که هم از سنی و هم از شیعه از پیامبر (ص) رسیده، وجود دوازده امام را تصریح می‌کند و هر کس که پیشوایی آنان را پذیرفته باشد، درگذشت محمد حنفیه و رسیدن امامت به صاحب‌الزمان را می‌داند.

- انقراض گروه کیسانیه، که در زمان ما دیگر وجود ندارند، دلیل دیگری بر نادرستی باور ایشان است، زیرا اگر بر حق بودند، انقراضشان ناروا می‌بود.

### □ تباهی باور ناووسیه

کسانی که حضرت امام جعفر صادق(ع) را زنده و او را مهدی و صاحب‌الزمان می‌دانند، ناووسیه نام دارند. سخن ما درباره‌ی اینان روشن است، زیرا ما از درگذشت آن حضرت آگاهیم، همچنان که از وفات پدرش و جدش و قتل علی(ع) و رحلت پیامبر آگاهی داریم و اختلاف رایی در این موردها وجود ندارد و اگر بخواهیم در این باره شک کنیم، پس در موارد دیگر هم شک آوردن روا خواهد بود، آن‌گاه ما هم مانند «غلاه» و «مفوضه» می‌شویم، که شهادت علی و حسین (علیهماالسلام) را انکار می‌کنند، و این کار سفسطه است.

### □ اندیشه‌ی نادرست واقفیه

آن‌چه بر تباه بودن باور واقفیه - که بر مهدویت امام هفتم(ع) پای فشرده‌اند - دلیل می‌آوریم، این است که مرگ آن حضرت نیز، مانند درگذشت پدرانش بر همگان آشکار و دانسته است و چنان‌چه در این باره شک آوریم، با کیسانیه و ناووسیه تفاوتی نخواهیم داشت، به ویژه آن‌که درگذشت ایشان از همه‌ی نیاکانش مشهورتر است، زیرا پیکر آن امام بزرگوار را بر روی پل بغداد در دیدگاه قاضیان و گواهان نهادند و اعلام کردند این همان کسی است که رافضیان می‌پنداشتند زنده و نامیره است. به این ترتیب درباره‌ی این رویداد نمی‌توان اختلاف داشت.

### □ پنهان داشتن ولادت امام

گاه، خردمندان درستی کار خویش را در پنهان نگه‌داشتن فرزند خویش از چشم مردم می‌دانند. برخی از پادشاهان از بیم جان پسر خود زاده شدن او را پنهان می‌داشتند و خوی بسیاری از شاهان ساسانی و پادشاهان پیشین بر همین بود. در میان مردم نیز گروهی که از کنیزان یا همسران پنهان خود دارای فرزند می‌شوند، از ترس همسر نخست و بچه‌های او، به پنهان کاری یا دور کردن فرزند نوزاد دست می‌زنند؛ گروهی هم که با زنی فروپایه ازدواج می‌کنند و از او بچه‌دار می‌شوند، و سپس به نام و جاه می‌رسند، از وابستن فرزند آن زن به خود سر باز می‌زنند. برخی نیز خود فروپایه‌اند، اما با زنی از تبار والا همسر و از او بچه‌دار می‌شوند، لیکن از هراس خویشاوندان آن زن، فرزند خود را آشکار نمی‌کنند.

درباره‌ی پیامبر اسلام نمی‌توان چنین گفت، زیرا می‌دانیم که او را پسری که پس از رحلت پدر زنده باشد، نمانده بود و آن حضرت از کسی بیم نداشت تا فرزند خود را پنهان بدارد و همه‌ی امت یک‌رای و یک‌دل‌اند که پیغمبر پسری نداشت که پس از خود وی زندگی کند. اما این وضع درباره‌ی امام یازدهم صدق نمی‌کند، چه، آن بزرگوار زیر نظر و بمانند زندانی و بر جان پسر خویش بیم‌ناک بود؛ زیرا همه می‌دانستند که دوازدهمین امام، حضرت قائم و نابود گرداننده‌ی دولت‌ها خواهد بود و ناگزیر نهان داشتن ولادت وی پسندیده می‌بود.

افزون بر این، امام حسن عسکری (ع) از بستگان خود، مانند برادرش جعفر، که چشم از به میراث و دارایی وی داشت، می‌ترسید، از همین روی زاده شدن فرزند خود، امام دوازدهم (عج) را پنهان کرد و همین وضع گروهی را به شک و دودلی دچار گردانید. پس میان درگذشت کسی که در پیش چشم مردم هویدا بوده است و تولد امام دوازدهم، فرق بسیار و آشکار است. اگر بگویند که به گونه‌ی عادی تفاوتی میان این دو ایستار (وضع، موضع) نیست، زیرا گواهان، جان دادن شخص را همان‌گونه می‌بینند، که مامایان تولد را، خواهیم گفت چنین نیست که جان دادن هر کسی دیده شود و یا برای هر زادنی گواهی در کار باشد، بلکه از نشانه‌ها و قرینه‌ها می‌توان به مرگ یا ولادت یا رویدادهای دیگر پی برد.

### □ دیگر باورهای نادرست

گروه‌های دیگری بوده - یا هستند - که پیشوایی حضرت امام زمان را نمی‌پذیرند و باورهای تباه دارند. اینان عبارت‌اند از:

- «محمدیه»، که می‌گویند «سید محمد» پسر علی بن محمد بن علی الرضا (امام علی النقی ع) امام است.

- «فطحیه»، که عبدالله بن جعفر بن محمد صادق (ع) و در زمان کنونی حضرت جعفر صادق را امام می‌شمارند.

- گروه سوم که می‌پندارند صاحب‌الزمان در شکم مادر است و دیده به جهان نگشوده.

- آنان که گمان دارند آن حضرت درگذشته است اما بعداً زنده خواهد شد.

- کسانی که پیشوایی حضرت امام حسن عسکری را می‌پذیرند، لیکن می‌گویند زاده شدن

پسری برای او نادرست است و ما در روزگار «فترت» به سر می‌بریم.

تباهی باورهای همه‌ی اینان به دلیل‌هایی که پیش از این آوردیم و در زیر خواهیم آورد، ثابت

می‌شود:



یکی این که همه‌ی اینان در زمان ما از میان رفته‌اند و اگر بر حق می‌بودند، چنین نمی‌شد. دوم این که محمد بن علی عسکری در روزگار زندگی پدرش درگذشت و مرگ وی نیز بمانند وفات پدرانش بر همگان آشکار و دانسته است.

سوم آن که اگر امام حسن عسکری دارای فرزند نمی‌بود و قرار بود پسر وی بعداً متولد شود، ناگزیر جهان مدتی از امام تهی می‌ماند و این امر باطل است.

چهارم این که اگر بگوییم نمی‌دانیم برای امام حسن عسکری (ع) فرزندی به جهان آمده است یا نه، و پنجم، اگر گمان بریم که پس از امام یازدهم پیشوایی نیامده است، باز هم مثل مورد سوم، از آن جا که زمین نباید از امام تهی باشد، باورهای این چنینی باطل‌اند.

پندارهای «فطحیه»، که عبدالله افطح، پسر امام جعفر صادق را پیشوا می‌دانند و همچنین آنان که «جعفر کذاب» را امام می‌شمارند، به دو دلیل نادرست است:

یکم - این دو تن معصوم نبوده‌اند و نامعصوم نمی‌تواند امام باشد.

دوم - بر پایه‌ی باور تردیدناپذیر امامیه، پس از حسن و حسین علیهماالسلام، دو برادر نمی‌توانند امام باشند.

از این رو، با دلیل‌هایی که آورده شد، تنها باور امامیه - شیعه‌ی جعفری دوازده امامی - که مهدویت حضرت محمد بن حسن عسکری (ع) را می‌پذیرند، درست است و اگر غیر از این باشد، حق از میان پیروان اسلام بیرون می‌شود، که تباه بودن این عقیده روشن است.

### چرا امام دوازدهم غیبت کرده است؟

ما بسیاری از رازها و حکمت‌های خداوندی را نمی‌دانیم و باید بر این باور استوار باشیم که در غیبت قائم خاندان محمد (ص) حکمتی خدایی هست که بر ما آشکار نیست.

### آیا گفت‌وگو درباره‌ی امامت فرزند امام یازدهم رواست؟

چنین چیزی روا نیست، زیرا باید با کسی که درباره‌ی امامت فرزند امام یازدهم شک دارد، نخست راجع به خود امامت گفت‌وگو و آن را اثبات کرد. اگر در امر امامت شک باشد، دیگر جایی برای سخن گفتن از غیبت نمی‌ماند.

بحث امامت پیش نیاز گفت‌وگو از غیبت و امری است بر پایه‌ی خرد و جای چون و چرا ندارد، لیکن در کار غیبت امکان پیش آمدن گمان و پندار هست. پس، سخن گفتن از امامت بر بحث غیبت اولویت دارد.

### چرا خداوند از امام زمان در برابر آزار مردمان پشتیبانی نکرد؟

پروردگار جهانیان مردم را از ستمکاری فرمان دوری کردن داده و پیروی از خواست و تعالیم

خود را خواسته است، اما این‌ها «تکلیف» را نقض نمی‌کند و اگر آفریده‌ای از فرمان خدا سرپیچی کرد، خود را از «لطف» خداوندی محروم گردانیده و آفریدگار او را بدان کار وادار نکرده است. خداوند می‌تواند کاری کند که دست مردم از ستم و نافرمانی در حق امام زمان ناتوان کوتاه باشد، اما چنین امری با «تکلیف» ناسازگار و از حکمت خدایی به دور است.

### □ پیامبر و امام

ما می‌گوییم بایسته است که خداوند دست مردم را از پیغمبر کوتاه بدارد تا شرع را پایدار سازد، زیرا داشتن دین به پیامبر بسته است، اما در مورد امام چنین نیست، چون مردم دستورهای شرع را از پیغمبر آموخته‌اند و تکلیف از گردن ایشان برداشته نمی‌شود و در نبود امام نیز می‌توانند دستورهای دین را بدانند و به جای آورند و به او نیاز نداشته باشند. اما اگر فرض شود که مردم بدون امام نمی‌توانند احکام شرع را دریابند و برگزار کنند، آن‌گاه بایسته می‌آمد که پروردگار امام را از دست‌یازی و ستم و آزار در زینهار خود بدارد. پیغمبر و امام از یک دیدگاه به یکدیگر مانند می‌شوند و آن هنگامی است که آورنده‌ی دین خدا، رسالت خویش را به‌جا آورده و راه به مردمان نموده، اما پس از آن بر جان خویش بیم‌ناک شده باشد. در این حال واجب نیست که خداوند بی‌چون و چرا او را در پناه خود بگیرد، مگر این‌که برای پیامبر امری دیگر در پیش باشد، که در امان بودن او را لازم گرداند.

اگر بگویند به هر حال، هر چند که بیان علت پنهان شدن امام برای شما - شیعیان - واجب نباشد، دلیل خود را روشن‌تر و رساتر بیان کنید، خواهیم گفت:

ما اطمینان داریم که یکی از علت‌های غیبت امام دوازدهم (عج) بیم جان از ترس دشمنان و جلوگیری از اقتدار اوست. از همین‌رو، برای دست یافتن به کار پیشوایی برنخاست، چه، در هنگامی که ترس از کشته شدن در میان آید، پنهان گشتن بایسته می‌شود، همچنان که پیامبر اسلام (ص) مدتی در «شعب» و زمانی هم در «غار» نهان شد.

در این‌جا بر هیچ‌کس روا نیست که بگوید «پیامبر اسلام (ص) از چشم پیرامونیان خود در شعب پنهان نشد، مگر پس از رساندن پیام خدایی به مردم و دیگر نیازی به خود وی نبود و آن‌چه شما - شیعه - درباره‌ی امام می‌گویید، خلاف این امر است. از این گذشته، پنهان ماندن پیغمبر (ص) به درازا نکشید، اما از نهان بودن امام روزگاران دراز سپری شده است.»

این سخن درست نیست، زیرا پیامبر بزرگوار اسلام هنگامی در شعب و غار از دیده‌ها پنهان شد که هنوز «هجرت» روی نداده و همه‌ی دستورهای دین و حکم‌های شرع به مردمان رسانیده

نشده و کار تبلیغ به انجام نرسیده بود، پس هنوز به تدبیر و سیاست و فرمان دادن و باز داشتن از سوی پیغمبر نیاز بود. افزون بر این، کسی، هر چند که دشمن باشد، نمی‌گوید که به پیغمبر، پس از ابلاغ پیام دین، نیازی نیست.

اگر بگویند «چرا خداوند پیغمبر خود را به نیروی خدایی و یاری فرشتگان از آزار و آسیب بداندیشان در امان نداشت تا او ناچار خود را از مردم نهان نگرداند»، پاسخ می‌دهیم که اگر خدا بخواهد همیشه فرستاده‌ی خود را بدین گونه نگه دارد، ممکن است به دین آسیب رسد، از این‌روی مصلحت ایزدی بر این بوده است که گاه پیغمبر (ص) جان خود را به این شیوه حفظ نماید.

به همین دلیل می‌گوییم که خداوند با نهان داشتن امام، او را از خطر کشته شدن در امان داشته و اگر یاری فرشتگان و بشر را در نگهداری و پشتیبانی از او نخواسته، حکمتی در کار است. اگر با آن‌که مردمان به پیغمبر نیاز دارند، غایب گشتن او، به هنگامی که ضرور است، روا باشد، پس غیبت امام نیز بر پایه‌ی همان حکمت و مصلحت استوار است.

در پاسخ این خرده‌گیری مخالفان نیز، که «میان پنهان گشتن کوتاه‌مدت پیامبر و غیبت دیرپای امام دوازدهم (عج) تفاوت بسیار است»، چنین می‌گوییم که چون امام خود نیازمند غیبت نبوده است و مردم او را وادار به این کار کرده‌اند، دراز گشتن روزگار پنهان ماندن وی رواست و بین این دوگونه غیبت فرقی نیست.

شاید غیر امامیه بپرسند «پدران آن امام نیز پیوسته بر جان خود بیم‌ناک بودند و ناگزیر تقیه می‌کردند، پس چرا ایشان غیبت نکردند؟»

پاسخ ما این است که نیاکان بزرگوار آن حضرت با تقیه کردن و سر باز زدن از تظاهر به پیشوایی و دور دانستن امامت از خویش، دیگر ترس از جان نداشتند، اما از آن‌جا که امام دوازدهم با شمشیر بر مخالفان می‌شورد و مردم را به پیشوایی خود فرامی‌خواند، همه‌گونه ترس متوجه اوست و با اندکی درنگ در می‌یابیم که میان ترس وی و هراس پدرانش (علیهم السلام) همانندی در کار نیست و چنان‌چه یکی از نیاکان او به قتل می‌رسید یا در می‌گذشت، کسی می‌بود که جای او را بگیرد و شایسته‌ی امامت باشد، اما پیدا است که هیچ‌کس نمی‌توانست جانشین صاحب‌الزمان (عج) گردد و تفاوت این دو مورد روشن است.

### □ چند پرسش از خرده‌گیران و پاسخ ما به آنان

وضع حدود در حال غیبت چگونه است؟ چنان‌چه کیفر از بزه‌کار برداشته شود، فرو گذاشتن

شریعت خواهد بود و در صورتی که کیفر برجا می ماند، چه کسی آن را به اجرا در می آورد؟  
 \* کیفر بزه کار بر گردن او می ماند. هر گاه امام ظهور نماید و او زنده باشد، امام، از روی دلیل یا اقرار، حد را اجرا خواهد کرد، اما اگر مرده باشد، گناه - اجرا نشدن حد - بر گردن کسانی است که امام را بر جان خود بیم ناک و او را وادار به غیبت کرده اند و این به معنای نسخ حدود نیست، زیرا اجرای حد هنگامی واجب است که امکان آن موجود و مانع مفقود باشد.

راه رسیدن به حق در روزگار غیبت کدام است؟ اگر شما - شیعیان - بگویید «راهی بدان نیست»، مردم را در همه ی کارهایشان به سرگشتگی و گمراهی و شک دچار کرده اید و اگر پاسخ دهید که «با دلیل هایی به آن می توان رسید»، به شما خواهیم گفت که این سخن روشن می سازد که با بودن آن دلیل ها نیازی به امام نیست.

\* حق دو گونه است: خردورزانه و شنیداری. به حق خردورزانه با دلیل می توان رسید و به حق شنیداری از سخنان و فرموده ی پیامبر (ص) و پیشوایان دین از تبار آن حضرت. از این گذشته، اثبات کرده ایم، که در هر حال و هر روزگار وجود امام «لطف» خداست بر ما و از این رو به امام نیاز مندیم.

ممکن است برخی از نقل کنندگان، خبرها و دستورهای پیامبر، پیشوایان و شریعت را به ما نرسانده باشند و نیاز باشد که امام خود آن ها را بیان کند و حق تنها از سوی او شناسانده شود، اما اگر ترس از دشمنان پیوسته برجا باشد، به نظر شما - امامیه - وضع چه خواهد بود؟

\* ما در «تلخیص» به اندازه ی بسنده از این امر سخن گفته ایم. کوتاه سخن آن که چنانچه خداوند بداند روزگار غیبت به درازا می کشد و بیم امام از دشمنانش دیرپا خواهد بود، ناگزیر تکلیف تا روز رستخیز از گردن کسانی که توانایی انجام آن را ندارند برداشته می شود. نظر سید مرتضی - که رحمت خدا بر او بادا - و دیگران.

«ناممکن نیست که بسیاری از چیزها همچنان به امام سپرده شده و به ما نرسیده باشد، یا شاید نقل کنندگان آن ها را آشکار نساخته باشند. در این صورت تکلیف از گردن مردم برداشته نمی شود، زیرا اگر سبب غیبت بیم جان باشد، کسانی که ترس وی را باعث شده اند، خود موجب فرو گذاشتن بخشی از شرع گشته اند و چنانچه هراس از ظهور در میان نمی بود، خداوند لطف خود را با باز گذاشتن دست امام در کارها به مردم نشان می داد.

یکی از یاران ما می گوید: «علت پنهان ماندن امام از چشم دوستداران خود، این است که بیم آن می رود که شاید خویش را از دیدار وی آشکار و بدین گونه دشمنان حضرت را از وجود او آگاه و بیدار کنند.»

این دلیل سست پایه است.

دیگری از یاران ما می‌گوید: «علت نهان بودن امام از دید دوستان، به دشمنان باز نمی‌گردد، چون سود همگان، چه دوست و چه دشمن، در بودن و گسترده‌دستی امام است. اما چون دشمنان با کارهای خود جلو ظهور را گرفته و دست وی را از تصرف در کارها کوتاه کرده‌اند، ظهور مخفیانه‌ی امام در چشم تنی چند از دوستان، سودی برای ایشان ندارد، از این رو کاری بیهوده و از خرد و حکمت و مصلحت دور است، چون ظهور امام باید سود همگانی را در برداشته باشد، نه فقط گروهی از مردم را.

باز هم سید مرتضی می‌گوید این خرده‌گیری مخالفان که می‌پرسند «چرا صاحب‌الزمان در نزد دوستانش پدیدار نمی‌شود؟» پرسشی بی‌جا است، چون اگر منظورشان این باشد که دوستان در روزگار غیبت از «لطف» بی‌بهره‌اند و از این روی «تکلیف» هم بر گردن ندارند، پاسخ می‌دهیم که:

دوستان امام هر دم چشم به راه ظهور و گسترده شدن دست آن حضرت‌اند و از همین رو از بیم کیفر به زشتکاری دست نمی‌زنند و دستورهای دین را به جای می‌آورند، پس مانند این است که امام در شهری باشد و دوستانش در شهری دیگر و چون حال چنین باشد، «لطف» برای ایشان حاصل است و غیبت برایشان اشکال ندارد.

پیش از این یادآور شدیم که نهان ماندن تولد صاحب‌الزمان (ع) چیزی فراتر از حالت‌های عادی نیست و همانند آن در زمان‌های گذشته نیز روی داده است.

آن‌چنان‌که دانشمندان ایرانی در گزارش‌های پادشاهان آورده‌اند، داستان کیخسرو پراوازه است، که مادرش دخت افراسیاب پادشاه ترک و نیای او کیکاووس بود و (فرنگیس، مادر کیخسرو) از ترس کشته شدن فرزند، بارداری و زایمان خود را پنهان کرد. این داستان در کتاب‌های تاریخی شناخته شده و طبری نیز آن را در تاریخ خود آورده است. در قرآن مجید از داستان ابراهیم، که مادرش او را در نهان زاده و در غار نهفت، یاد گردیده است.

مادر موسی او را از بیم جان وی و از ترس فرعون به دریا افکند و این داستان هم مشهور است و در قرآن از آن یاد شده.

داستان صاحب‌الزمان نیز همانند این‌هاست، پس چگونه می‌گویند که فراتر از حالت‌های عادی است؟

برخی از مردم از کنیزی دارای فرزند می‌شوند و از همسر خود پنهان می‌دارند و در بستر مرگ

اقرار می‌آورند. گروهی تولد بچه را از ترس کشته شدن او به علت آز و چشم‌داشت بستگان به ارث و دارایی خود، نهفته نگه می‌دارند و بسیاری کسانی که سال‌ها پس از مرگ پدر تبار خود را آشکار می‌گردانند، حال آن‌که پیش از آن کسی از این وضع آگاه نبوده است.

### □ پاسخ به چون و چراها درباره‌ی ولادت امام زمان (عج)

جعفر بن علی (معروف به «جعفر کذاب.م.»)، عموی صاحب‌الزمان (ع) گواهی امامیه را در این باره که برادرش امام حسن عسکری (ع) در زمان زندگی دارای پسری شد، انکار کرد و بر میراث آن حضرت چنگ انداخت و از پادشاه وقت خواستار زندانی کردن کنیزان امام حسن عسکری شد تا دانسته شود که باردار نیستند و ریختن خون شیعیانی را که به وجود فرزندی از آن حضرت، که برای پیشوایی سزاوارتر از خود جعفر بود باور داشتند، روا دانست.

اما این کارها کسانی را که ایمان ناب دارند به اشتباه نمی‌اندازد. همه‌ی مسلمانان یک‌دل و یک‌رای‌اند که جعفر معصوم نبود تا از گناه و گمراهی در امان باشد، همچنان که پسران یعقوب، که پیغمبرزاده بودند، برادر خود یوسف را به چاه سرنگون کردند و سپس او را به زر ناسره فروختند و این داستان در قرآن نیز آمده است. پس، سر زدن کار نادرست از جعفر جای شگفتی ندارد.

**چرا امام حسن عسکری در بیماری که به درگذشت وی انجامید، مادر خود «ام‌الحسن» را وصی قرار داد و از فرزند خود نامی نبرد؟**

\* آن حضرت می‌خواست وجود فرزند را از خلیفه‌ی زمان پنهان نگه دارد و اگر از پسر خویش نام می‌برد و او را وصی قرار می‌داد، وجود حضرت صاحب‌الزمان آشکار می‌گشت. کسانی که می‌پندارند این وصیت دلیل بر باطل بودن باور امامیه به هستی پسر امام یازدهم است، از رفتارها و کارهای پیشینیان آگاهی ندارند. حضرت امام جعفر صادق (ع) نیز در وصیت‌نامه‌ی خود پنج تن را وصی قرار داد؛ از آن میان، «منصور» که پادشاه وقت بود؛ «ربیع»، قاضی آن زمان، و کنیز خود «حمیده»ی بربر را که مادر پسرش بود؛ و در پایان از فرزند خود امام موسی کاظم نام آورد تا امامت او را پنهان و جانش را در امان بدارد. اما از هیچ یک از فرزندان دیگر خویش یاد نکرد؛ تا مبادا بعدها به بهانه‌ی این‌که در وصیت‌نامه از ایشان یاد شده است، خود را جانشین پدر در امامت وانمود نمایند.

**چرا تا کنون کسی از پیروان راستگو و درستکار شما - شیعیان امامیه - مهدی را ندیده و از وی خبری نیاورده است؟**

\* چنین نیست. زیرا امامیه بر آن‌اند که تنی چند از یاران امام حسن عسکری (ع) در روزگار

زندگانی آن حضرت، فرزندش را دیده و از بودن او سخن گفته‌اند و پس از وفات امام یازدهم نیز گروهی از یاران ویژه‌اش، بین امام دوازدهم و پیروان ایشان واسطه و همگی هم مردانی سرشناس و در خور اعتماد بوده‌اند.

این چند تن آگاهی‌های دینی را از امام دوازدهم می‌گرفتند و به مردم می‌رسانند و پاسخ پرسش‌های ایشان را می‌آورند. اینان همان کسانی هستند که امام حسن عسکری (ع) به عدل‌شان در زمان زندگی خود باور داشت و آنان را مأمور رسیدگی به کارهای دارایی‌ها، خواسته‌ها و انجام امور دیگر خود کرده بود. از این میان‌اند: «ابوعمر و عثمان بن سعید سمان» و پسرش «ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید»، که مردانی خردمند، درستکار، هوشمند، خوش‌فهم و فرهیخته و در نزد پادشاه دارای جاه و ارج بودند.

این امر گفته‌ی شما - غیر امامیه - را که کسی صاحب‌الزمان (ع) را ندیده است، باطل می‌گرداند.

دلیل دیگر ما - شیعیان - در نادرستی سخن شما این است که پیش از این از نیاکان حضرت قائم (عج) روایت شده بود که «قائم ما دو بار غیبت خواهد داشت؛ که نخستین بار کوتاه مدت و دومین بار دیرپا خواهد بود. در نهفتگی نخست، از وی خبرهایی دانسته می‌شود؛ لیکن در دومین، خبری از او به دست نمی‌آید.» و اکنون درستی این سخن ثابت می‌شود.

این حالت از عادت بیرون نیست، و اگر هم باشد، رواست؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی برای مصلحت و نیکوئی کار، می‌تواند کسی را هر چه بخواهد، پنهان و زنده بدارد.

### □ زندگی دیرپای خضر پیغمبر

به باور بیشتر پیروان دین‌ها خضر - که درود خدا بر او بادا - از پیش از حضرت موسی تا روزگار ما زنده است و جایگاه و کسی از یارانش شناخته شده نیست. جز آن‌که از او در قرآن، در داستان موسی یاد شده است و برخی از مردم گفته‌اند که گهگاه پیدا می‌شود و پارسائی او را می‌بیند، اما نمی‌شناسد و می‌پندارد که او هم یکی از مردم زمانه است.

### □ نهان گشتن حضرت موسی و پیامبران دیگر

نهان گشتن موسی بن عمران از بوم خویش و گریختنش از فرعون، چیزی است که قرآن از آن سخن گفته. تا مدتی نه کسی بر او دست یافت و نه وی را به چشم دید، تا آن‌که به پیغمبری انگیخته شد و دوست و دشمن این امر را پذیرفتند.

داستان یوسف پسر یعقوب هم در سوره‌ای در قرآن آمده است، که پوشیده ماندن خبر او از پدرش را در بردارد - با آن که یعقوب پیام آور خدا بود و بام و شام به او وحی می‌رسید - تا هنگامی که برادران یوسف بر او وارد شدند و با او دادوستد کردند و او را نشناختند. سال‌ها گذشت تا خداوند فرمان به ظهور او و شناساندن خویش داد و پدر و پسر و برادران با هم گرد آمدند. و این چیزی است که در روزگار ما روی نمی‌دهد و نمی‌شنویم.

داستان یونس، پسر مَتی، پیام آور خدا هم دانسته است، که چون با او درافتادند و به خوار کردنش پرداختند، از قوم خود گریخت و از چشم‌ها نمان شد و هیچ آفریده‌ای از جای او آگاه نبود و خداوند وی را در شکم ماهی نگهداری می‌کرد. تا آن که روزگار به سر آمد و خدا یونس را به سوی قومش بازگردانید و آنان را به هم رسانید.

این هم از آنچه ما عادت می‌دانیم بیرون است؛ اما در قرآن یاد شده و همه‌ی مسلمانان بر آن یک‌دل و یک‌رای‌اند.

داستان یاران غار (اصحاب کهف.م) نیز در قرآن آمد، و بر همگان دانسته است. مورد دیگر داستان خربنده (صاحب‌الحمار = عَزِیر.م) است، که اهل کتاب او را پیغمبر می‌دانند (اما در قرآن از وی نام برده نشده است.م) و خداوند او را به مدت صد سال میراند و سپس جان دوباره بخشید و آب و خوراک او در این دوره‌ی دراز هیچ دگرگون و تباه نگردید.

### □ پنهان گشتن کسان دیگر

مانندهای نمونه‌هایی که آوردیم، بسیار است. درباره‌ی پادشاهان ایران، که مدتی از همگان روی می‌نهفتند و کسی از آنان آگاهی پیدا نمی‌کرد؛ اگر چه در قرآن نیامده، اما در تاریخ‌ها و زندگی‌نامه‌ها ثبت شده است.

همچنین، گروهی از فرزندگان روم و هند کارها و نمان گشتن‌های دور از عادت داشته‌اند که در تاریخ‌ها آمده است؛ هر چند که ممکن است مخالفان ما آن‌ها را نادرست بخوانند؛ همچنان که عادت ایشان است.

### □ آنان که زندگی دراز داشته‌اند

بر پایه‌ی قرآن نوح پیغمبر نهصد و پنجاه سال زندگی کرد. تاریخ‌نویسان می‌گویند که این نهصد و پنجاه سال، مدتی بوده که آن پیامبر قوم خویش را به یکتاپرستی فرامی‌خوانده و عمر او



بیش از این است؛ زیرا، نوح در شصت سالگی پیام خداپرستی خود را به مردم رساند. و خبرنگویسان روایت می‌کنند که سلمان فارسی با عیسی بن مریم، که تا زمان پیامبر ما زنده بود؛ دیدار کرد.

خبرهای مربوط به افراد «دیرزی» (معمربین) در عرب و عجم، در کتاب‌های تاریخ آمده است.

دجال نیز که در روزگار پیغمبر اسلام (ص) زندگی می‌کرد؛ هنوز زنده است. اگر این دشمن خدا، بر پایه‌ی مصلحت پروردگار بتواند چنین دراز زنده بماند، چرا دوست خدا زندگی دراز نداشته باشد؟ چنین سخنی از سر خیرگی است.

### □ ایرادهای مخالفان و پاسخ آنها

پیروان اخترشناسان و طبیعت‌گرایان می‌گویند عمر دراز محال است.

\* گیتی ساخته‌ی آفریدگار است و سازنده‌ی آن می‌تواند عمر ساخته‌ی دست خود را کوتاه یا دراز گرداند.

عمر دراز ممکن، اما فراتر از عادت است.

\* زیستن دیرپا بیرون از همه‌ی عادت‌ها نیست.

عمر دراز فراتر از عادت‌های ما است.

\* چرا فراتر از عادت‌های ما است و چه مشکلی در بردارد؟

عمرهای دراز جز در مورد پیامبران روا نیست.

\* این سخن را به چالش می‌خوانیم؛ زیرا شکستن عادت‌ها (خرق عادت) هم از پیامبران و هم از پیشوایان و نیکان دیده شده است و بیشتر اهل حدیث و «معتزله» و «حشویه» نیز آن را روا دانسته‌اند، هر چند که چنین کاری را به جای «معجزه» «کرامت» خوانده باشند؛ چه، در این جا تنها اختلاف در واژه است نه در بنیاد.

گذشت زمان و بالا رفتن سال در زندگی پیری و ناتوانی به بار می‌آورد.

\* این حال چاره‌ناپذیر نیست و خداوند هر گاه بخواهد می‌تواند عادت را دگرگون سازد و ما پیش از این از گروهی یاد کردیم که با گذشت زمان بسیار دراز دچار سستی و ناتوانی پیری نشدند.

از این گذشته، می‌دانیم که خداوند بهشتیان را به صورت جوانان در فردوس جای می‌دهد، پس چگونه می‌توان بالیدن انسان را تنها به ستارگان و طبیعت وابسته دانست و امکان دور ماندن

برخی از دوستان خدا را از تأثیر سال و ماه انکار نمود؟

دلیل دیگر: همه‌ی گروه‌های مسلمان، با دیدگاه‌های گوناگون و مختلف بر امامت صاحب‌الزمان (عج) و درستی غیبت او و این‌که پس از پیغمبر (ص) شمار پیشوایان دین دوازده تن است، نه کم‌تر و نه بیشتر، باور دارند. پس از اثبات این امر، هر کس که امامت را به یقین می‌پذیرد، باید به هستی فرزند امام حسن عسکری و درستی غیبت او باور آورد.

من (مؤلف) می‌گویم: شیخ طایفه - که رحمت خدا بر او بادا - برخی از رای‌های دو مذهب (شیعه و سنی) را که ما در بخش نص‌های مربوط به دوازده امام آوردیم، یاد می‌کند و آن‌گاه می‌گوید:

اگر گفته شود که «نخست بر درستی این خبرها دلیل بیاورید، چون همه‌ی این‌ها یکسان و از روش علمی دورند؛ دوم، دلیل بیاورید که معنای این خبرها به امامت باز می‌گردد؛ زیرا آن‌چه از اهل سنت و شیعه روایت می‌کنید، حتی اگر درست باشد، چیزی در آن‌ها نیست که به پیشوایان شما مربوط شود؛ چون با چیزهای دیگری سر و کار دارد، پس چگونه می‌پندارید که منظور از آن‌ها امامان شما هستند، نه دیگران؟»

می‌گوییم: آن‌چه بر درستی این خبرها گواهی می‌دهد این است که شیعه‌ی امامیه آن‌ها را به روال «پیاپی» (وجه تواتر) پشت در پشت آورده‌اند، که در کتاب‌های امامیه درباره‌ی نص‌های مربوط به امیر مؤمنان (ع) موجود، و راه و روش یکی است. همچنین، این‌که هر دو کیش، با وجود اختلاف و تفاوت در باور خود، این خبرها را نقل کرده‌اند، بر درستی آن‌ها گواه است، زیرا روال بر این است که هر کس به آئینی باور داشته، و راه درستی آن «نقل» باشد، باورداران آن کیش به فراوانی آن را نقل می‌کنند و مخالفان می‌کوشند آن‌چه را نقل شده است باطل نمایند یا، بر آن آسیبی برسانند و یا آن را انکار کنند.

اما می‌بینیم که مخالفان امامیه نیز مانند این خبرها را آورده و انکار نکرده‌اند. همین نشان می‌دهد که خداوند تبارک و تعالی خواسته است که این خبرها پیاپی و پشت در پشت گفته، شنیده و دانسته شود و این خود بر درستی مضمون خبر گواهی می‌دهد.

دلیل دیگر بر پیشوایی فرزند امام حسن عسکری (ع) و درستی غیبت وی، روایت‌های دانسته و شناخته شده از پدران او، بسیار پیش از تولد آن حضرت است. که هم درباره‌ی زاده شدن و هم غیبت‌های کوتاه و دیرپای صاحب‌الزمان به ما پیش آگاهی داده‌اند و آن‌چه فرموده‌اند، با آن‌چه روی داده هم‌خوانی و هم‌سانی دارد و این هم چیزی نیست جز آگاهی دادن به مردم از سوی خداوند که از زبان فرستاده‌ی خدا و سپس جانشینان آن بزرگوار اعلام شده است و دانشمندان

بزرگ نیز بر آن اعتماد نموده‌اند.

### □ پرسش‌های بی‌باوران و پاسخ‌های شیخ به ایشان

گروهی می‌گویند که «مهدی» از فرزندان شخص علی امیرمؤمنان(ع)، و همان محمد حنفیه است. برخی از «سبائیه» می‌گویند که مهدی خود علی(ع) و زنده است. عده‌ای باور دارند که او امام جعفر صادق(ع) و زنده است. جمعی هم مهدی را امام حسن عسکری(ع) می‌شمارند و او را زنده می‌پندارند. گروهی دیگر می‌گویند که مهدی برادر امام یازدهم، یعنی محمد بن علی و نامیر است. دلیل تباهی باورهای اینان چیست؟

\* رای همه این گروه‌ها تباہ است، زیرا ما مرگ و درگذشت و میرا بودن همه‌ی کسانی را که این فرقه‌ها به زنده بودنشان اعتقاد دارند، با دلیل‌های روشن و آشکار ثابت کردیم. آن‌کس که بگوید امیرمؤمنان علی(ع) زنده است، وارونه‌ی خرد و دانش سخن گفته است؛ چه، شهادت و درگذشت آن امام بزرگوار نزد همگان روشن‌تر از روز است و نیازی به اثبات ندارد. اگر بخواهیم در شهید شدن و درگذشت امام علی(ع) شک کنیم، پس می‌توان در رحلت پیامبر و ال‌اجایگاه اسلام و یاران آن حضرت هم تردید و انکار داشت. از این گذشته، نادرستی رای این گروه با وصیت پیغمبر(ص) آشکار می‌گردد که به امام فرمود: «تو کشته می‌شوی و ریشت از خون سرت رنگین خواهد شد.» و این فرمایش مشهورتر از آن است که نیاز به روایت خبرها داشته باشد.

\* مرگ محمد حنفیه و نادرستی راه کسانی را که به پیشوایی وی باور دارند؛ پیش‌تر روشن گردانیدیم و گفتیم که چون مهدی از تبار امام حسین(ع) است، عقیده‌ی اینان باطل می‌شود.

\* تباہ بودن رای ناووسیه را هم، که به مهدویت و زنده بودن امام صادق(ع) پای می‌فشارند، روشن ساختیم، زیرا از درگذشت آن حضرت آگاهییم و این امر و امامت فرزندش حضرت موسی بن جعفر(ع) و آن‌چه از وصیت امام ششم به ما رسیده، بر همگان دانسته است.

\* واقفه نیز، که می‌گویند مهدی همان موسی بن جعفر است؛ به گمراهی افتاده‌اند، چه، ما بر وفات آن امام بزرگوار و جانشینی فرزندش، حضرت امام رضا(ع) دلیل آوردیم و همین برای هر دارنده‌ی انصافی بسنده است.

\* باور «محمدیه» هم، که پیشوایی محمد بن علی عسکری را می‌پذیرند و او را زنده‌ی نامیرا می‌دانند، باطل و تباہ است و ما دلیل آوردیم که امامت با برادر وی، یعنی حضرت امام حسن عسکری، پدر حضرت قائم(ع) بوده است و افزون بر این، محمد در زمان زندگانی پدرش مرده

و مرگ وی مانند درگذشت پدر و پدربزرگش بر همگان دانسته است.

\* آنان نیز که باور دارند امام حسن عسکری (ع) نمرده، زنده و جاودانی است، درست نمی‌گویند، چون ما از درگذشت آن حضرت آگاهیم، همچنان که وفات نیاکان وی را می‌دانیم. نیست و نابود گشتن دارندگان این باورها - سپاس خدای را - خود دلیل بر تباهی رای و باور آنان است، چه، اگر بر حق می‌بودند، از میان نمی‌رفتند.

\* آن‌کس نیز که می‌گوید: حضرت امام حسن عسکری (ع) پس از مرگ زنده شد و قائم خاندان محمد (ص) اوست، و به روایتی از امام جعفر صادق (ع) استناد می‌کنند که «او را قائم می‌نامند، زیرا پس از مرگ برمی‌خیزد.» پاسخش همان است که پیش‌تر گفتیم. یعنی درگذشت امام یازدهم بر همگان در زمان خودش و در روزگار ما آشکار و دانسته بوده و زنده گشتن آن حضرت پس از وفات نیاز به دلیل دارد، که چنین دلیلی در میان نیست. اگر چنین باشد، واقعه هم می‌تواند ادعا کنند که امام جعفر صادق پس از مرگ زندگی دوباره یافته است. افزون بر این، اگر چنین باوری داشته باشیم، ناچار باید بپذیریم که در فاصله‌ی درگذشت و زنده شدن دوباره‌ی امام، فاصله‌ای - کوتاه یا بلند - وجود داشته، و این امر با اعتقاد ما، که جهان هرگز از وجود امام تهی نمی‌ماند، و چنانچه زمین ساعتی بدون امام بماند، با همه‌ی باشندگانش فرو خواهد رفت، ناسازگار است، پس چنین باوری نیز تباه و نادرست خواهد بود.

\* دلیل‌های ما درباره‌ی کسانی هم که می‌گویند فاصله‌ی میان وفات و زنده شدن امام حسن عسکری (ع) دوره‌ی «فترت» بوده است؛ همان است که در بالا گفتیم. اگر بگویند که در زمان‌های دور، بین ظهور پیامبران هم دوره‌های فترت بوده است، می‌گوییم که «نبوت» در هر روزگار واجب نیست؛ اما پس از رسالت پیامبر گرامی اسلام، چون پس از وی دیگر پیغمبری نخواهد آمد، وجود پیشوای دین، یعنی امام در هر زمان واجب است و زمین هرگز نمی‌تواند از امام تهی بماند.

\* پذیرفتگان جعفر دروغزن (کذاب) به پیشوایی دین، پس از برادرش، حضرت امام حسن عسکری یکسره گمراه‌اند. ما پیش از این‌ها هم گفتیم که امام باید معصوم و داناتریان (اعلم) باشد. در حالی که کار و کنش جعفر نشان می‌دهد که او معصوم نبوده و همگان نیز یک‌رای‌اند که دانشی نداشته است؛ پس وی نمی‌تواند امام دوازدهم، مهدی مسلمانان و قائم خاندان محمد (ص) باشد.

\* گروهی هم بر آن‌اند که امام حسن عسکری دارای فرزند نبوده است. عقیده‌ی اینان را با اثبات این امر که شمار پیشوایان دین، پس از پیامبر (ص) دوازده تن‌اند، باطل کرده بودیم.

## دلیل‌های شیخ طائفه ... □ ۲۰۳

\* برخی می‌گویند «ما دودل گشته‌ایم که امام یازدهم (ع) فرزندی که جانشین او بشود، داشته است، یا نه»، از این‌رو، تا اثبات وجود فرزند پسر برای آن حضرت به امامت خود وی بسنده کرده‌اند.

این هم عقیده‌ی باطلی است، زیرا هیچ امامی در نمی‌گذرد، پیش از آن‌که فرزندی برای او زاده و جایگزین پدر شود.

گروهی اندک نیز بر این باوراند که امام زمان دارای پسری است و شمار پیشوایان شیعه به سیزده تن می‌رسد. از آن‌جا که ثابت کرده‌ایم امامان ما تنها دوازده تن هستند، عقیده‌ی این گروه کم‌شمار را باید نادیده گرفت.

در این‌جا سخن شیخ طائفه - که خداوند روانش را شاد بدارد - به پایان می‌رسد.

[آن‌چه در زیر می‌آید نوشته‌ی علامه مجلسی است - مترجم.]

من می‌گویم:

پژوهش‌های شیخ - که رحمت خدا بهره‌ی او بادا - در جستار کنونی نیاز به تفصیل و روشن‌گری دارد، لیکن کتاب ما جای چنین ژرف‌کاوی‌ها نیست و ما سخنان آن بزرگوار را از این‌رو آوردیم که دربرگیرنده‌ی شالوده‌ی رای‌ها و باورهای گوناگون است و گرنه، جای کاویدن و پژوهیدن این‌ها از جهت دلیل‌های عقلی کتاب‌های «کلامی» است. اما آن‌چه در خورد کتاب ما می‌باشد خبرهای مربوط به «بود» و «نمود» وجود خجسته‌ی حضرت صاحب‌الزمان (عج) است، که ما حق آن را چنان به جای آوردیم که هیچ منصف، بلکه هیچ دشمنی را شک و دودلی برجا نماند.

## ❁ باب سیزدهم

### سنّت‌های پیامبران در وجود همایون امام زمان (ع)

#### ۱ - کمال:

ابن ولید، از صفار، از سعد و حمیری، با هم، از ابن ابونخطاب، از ابن اسباط، از ابن عمیره، از زید شحام، از امام جعفر صادق (ع):

- صالح علیه السلام مدتی از چشم قوم خویش پنهان شد. او در روزی که پنهان گشت، مردی بود میانه سال، بدون شکم برجسته، خوش اندام، انبوه ریش، نازک گونه و میانه بالا. اما هنگامی که به سوی قوم خود باز آمد، وی را نشناختند و سه پاره شدند: پاره‌ای به هیچ روی بازگشت او را پذیرا نشدند. برخی دودل ماندند و گروهی دیگر باور کردند.

صالح، در بازگشت خود نخست به دسته‌ی دودل‌ها برخورد و به آنان گفت که من صالح‌ام! آن گروه وی را دروغگو خواندند، دشنام دادند و آزار رسانیدند و گفتند که از دست تو به خدا پناه می‌بریم! چون صالح چهره‌ای داشت غیر از این که تو داری.

آن‌گاه صالح با انکار کنندگان رودرروی گشت و همان را گفت. اما نشنیدند و سخت از او بیزاری نشان دادند.

سپس با گروه سوم، باورداران، رویارو شد و به ایشان گفت که من صالح‌ام! این گروه گفتند که خبری در این باره بده تا شک نکنیم که تو همان صالحی. زیرا تردید نداریم که خداوند تبارک و تعالی آفریدگاری است که توانایی آن را دارد که اگر بخواهد، هر کس و هر چیز را به صورتی دیگر درآورد. پس به ما خبر بده و نشانه‌ای را که با هم گذاشته بودیم، بازگو، تا راست‌گویی تو بر ما آشکار شود.

صالح گفت: من همان صالح‌ام که شتر ماده را برایتان آوردم.

گفتند: راست می‌گویی. منظور ما نیز همین بود، اما آن شتر چه نشانه‌هایی داشت؟

گفت: یک روز آب می‌آشامید و روز دیگر آب را به شما وامی‌گذاشت.  
گفتند: به خدا و آنچه تو از سوی او برای ما آورده‌ای ایمان می‌آوریم.  
این‌جا بود که خداوند تبارک و تعالی فرمود: «صالح از جانب پروردگار خود فرستاده شده است.»

باورداران گفتند: به آنچه برایمان فرستاده شده است، ایمان می‌آوریم. اما خیره‌سران و شک‌آوران گفتند که ما از آنچه شما بدان ایمان آوردید، روی گردانیم.  
شحام پرسید: آیا آن روز در میان ایشان دانشمندی وجود داشت؟ و حضرت انام جعفر صادق(ع) فرمود:

«خدای بزرگ دادگرت‌تر از آن است که زمین را بی‌چنان دانایی وانهد. آن قوم، پس از رفتن صالح هفت روز وامانده بودند و پیشوایی نداشتند و از دین خدا جز کلمه‌ای در دست ایشان نمانده بود، لیکن چون صالح پیدا شد، در پیرامون او گرد آمدند. همانا که مثل [علی و] قائم، مثل صالح است.»

### ۲- همان:

پدرم، از سعد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور و دیگران، از ابن ابوعمیر، از عبدالله بن سنان، از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود: «در قائم سستی از موسی بن عمران(ع) هست.» پرسیدم: سنت موسی بن عمران چیست؟  
امام فرمود: «پنهان بودن تولد و غیبت او از قومش.» گفتم: موسی چه مدتی از قوم خود نهان بود؟ فرمود: «بیست و هشت سال.»

### ۳- همان:

پدرم و ابن ولید، با هم، از حمیری، از محمد بن عیسی، از سلیمان بن داود، از ابوبصیر: از حضرت امام محمد باقر شنیدم که:  
«صاحب این امر چهار سنت از سنت‌های پیغمبران را دارد. از موسی، عیسی، یوسف و محمد(ص). از موسی بیم و مراقبت، از یوسف زندان، از عیسی این که خواهند گفت او مرده، اما نمرده است، و از محمد(ص) شمشیر.»

غیبت: محمد حمیری، از پدرش، همین روایت!

کتاب الامامت و الثبصر: علی بن بابویه، از عبدالله بن جعفر حمیری، همین روایت.

۴-ک:

علی بن موسی بن احمد علوی، از محمد بن همام، از احمد ابن محمد نوفلی، از احمد بن هلال، از عثمان بن عیسی، از خالد بن نجیح، از حمزه بن حمران، از پدرش، از سعید بن جبیر: از سرور پرستندگان، حضرت زین العابدین (ع) شنیدم که فرمود:  
 - در قائم ما سنت‌هایی است از پیامبران. از آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و ایوب و محمد (ص). از آدم و نوح، درازی عمر؛ از ابراهیم، نهفته بودن تولد و کناره‌گیری از مردم؛ از موسی بیم جان و پنهان گشتن؛ از عیسی اختلاف مردم درباره‌ی او؛ از ایوب گشایش کار پس از سختی و از محمد (ص) خیزش با شمشیر.

۵- همان:

ابن بشار، از مظفر بن احمد، از اسدی، از نخعی، از نوفلی، از حمزه بن حمران، از پدرش، از سعید بن جبیر: از حضرت زین العابدین شنیدم که فرمود:  
 - در قائم سستی است از نوح، و آن درازای عمر است!  
 همان: دقاق و شیبانی با هم، از اسدی، از نخعی، از نوفلی، از حمزه بن حمران همین روایت.

۶- همان:

همدانی، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از سلیمان بن داود، از ابوبصیر، و ابن عصام، از کلینی، از قاسم بن علا، از اسماعیل بن علی، از علی بن اسماعیل، از عاصم بن حمید، از محمد بن مسلم:  
 بر حضرت امام محمد باقر وارد شدم و می‌خواستم درباره‌ی قائم خاندان محمد (ص) پرسش کنم، که آن حضرت، بی مقدمه به من فرمود:  
 - ای محمد بن مسلم، در قائم خاندان محمد (ص) پنج همانندی با پیامبران هست: یونس بن متی، یوسف پسر یعقوب، موسی و عیسی و محمد (ص).  
 از یونس، بازگشت از غیبت، با چهره‌ی جوان، پس از بالا رفتن سن و سال. از یوسف، نهان ماندن از چشم ویژگیان و همگان، و پنهان شدن از برادران و دشوار بودن کار او بر پدرش یعقوب، با آن‌که میان وی و پدرش مسافتی کوتاه بود.  
 از موسی ادامه‌ی هراس و دراز شدن غیبت و نهان بودن تولد و سختی دیدن پیروانش پس از او، به سبب رنج و آزاری که بر آنان وارد می‌آوردند؛ تا آن‌گاه که خداوند عز و جل به موسی اجازه‌ی ظهور و او را یاری و بر دشمنان پیروزی داد.



## سنت‌های پیامبران در وجود ... □ ۲۰۷

از عیسی، اختلاف در میان مردم، تا جایی که گروهی گفتند که او زاده نشده است؛ عده‌ای دیگر گفتند که درگذشت و برخی گفتند که کشته و به صلیب کشیده شد. اما همانندی وی با جدش، مصطفی (ص)، خیزش با شمشیر و کشتن دشمنان خدا و فرستاده‌ی خدا و زورسالاران و گردن‌کشان و پیروزی او با تیغ و ترس افکنی است. درفش خود را از دست نمی‌نهد و از نشانه‌های خیزش وی خروج «سفیانی» از شام و فریادی از آسمان در ماه رمضان است که او را به نام خویش و نام پدرش بانگ می‌زند.

### ۷- همان:

علی بن موسی، از اسدی، از نخعی، از نوفلی، از حسن بن علی بن ابوحمزه، از ابوبصیر: از امام محمد باقر (ع) شنیدم که فرمود:  
- دارنده‌ی این امر را سستی از موسی، سستی از عیسی، سستی از یوسف، و سستی از محمد (ص) است.

از موسی، ترسان و مراقب بودن؛ از عیسی گفته شدن همان سخنانی که درباره‌ی عیسی گفته بودند؛ از یوسف، زندان و تقیه، و از محمد (ص) قیام به شیوه‌ی آن حضرت و روشن‌گری آثار او است. سپس، هشت ماه تیغ بر دوش می‌گذارد و دست از کشتن دشمنان خدا بر نمی‌دارد تا هنگامی که پروردگار خشنود گردد.

از امام (ع) پرسیدم: خداوند کی خشنود می‌شود؟ آن حضرت فرمود:  
- خداوند عز و جل رحمت را در دل او می‌انگیزد.

### ۸- همان:

عبدالواحد بن محمد، از ابوعمیر لثی، از محمد بن مسعود، از محمد بن علی قمی، از محمد بن یحیی، از ابراهیم بن هاشم، از ابواحمد ازدی، از ضریر کناسی: از امام باقر شنیدم که فرمود:

- دارنده‌ی این امر را سستی از یوسف است. او پسر کنیزی سیاه‌پوست است، و خداوند کارش را در یک شب به انجام می‌رساند.

نعمانی: ابن عقده، از محمد بن مفضل، و سعدان بن اسحاق و احمد بن حسن، همه با هم، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از کناسی، همین روایت.

توضیح: «پسر کنیز سیاه» با بیشتر خبرهایی که درباره‌ی مادر آن حضرت رسیده، مخالف است. شاید بتوان گفت که منظور، مادر یا دایه‌ی آن حضرت باشد.

۹-ک:

محمد بن علی بن حاتم، از احمد بن عیسی الوشاء بغدادی، از احمد بن طاهر، از محمد بن یحیی بن سهل، از سعد بن منصور جواشنی، از احمد بن علی بدیلی، از پدر او، از سدیر صیرفی: من و مفضل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب بر سرورمان امام جعفر صادق (ع) وارد شدیم و او را دیدیم بر خاک نشسته و ردائی خیبری یقه گرد بی‌گریبان و آستین کوتاه پوشیده و بمانند پدری که جگرش از مرگ فرزند بسوزد، هق‌هق کنان می‌گریست و رنگ رخسارش دگرگون گشته، اشک از دیدگانش فرو می‌ریخت و می‌فرمود:

«سرورم، غیبت تو جهان را بر من تنگ نموده و آرامش را از دلم ربوده است. سرورم، غیبت تو مرا جاودانه به رنج افکنده و ما یکی پس از دیگری می‌رویم و همگی می‌رویم نابود می‌شویم؛ لیکن اشکی را که از چشم من می‌بارد و ناله‌هایی را که از سینه‌ام برمی‌آید، به هیچ می‌شمارم؛ چه، بدتر و سخت‌تر از همه‌ی مصیبت‌های گذشته در نظرم نقش می‌بندد.

از این سخنان هولناک و روی‌داد دردآور هوش از ما رخت بریست و دل‌هامان به درد آمد و گمان بردیم که حادثه‌ای ناگوار، از بد روزگار، برای آن حضرت اتفاق افتاده است. آن‌گاه گفتیم که ای پسر نیک‌ترین مردم جهان، خداوند تو را نگریاند. چه روی‌دادی اشک تو را روان گردانیده و این سوگ از چیست؟

در این هنگام امام (ع) آهی سخت کشید و فرمود:

«بامداد امروز به کتاب «جفر» - در برگیرنده‌ی دانش مرگ و بلا و بدآمدها و آنچه رخ داده است و تا روز رستاخیز رخ خواهد داد، و خداوند آن را ویژه‌ی محمد (ص) و امامان، یکی پس از دیگری قرار داده است - نگاه می‌کردم و در آن کتاب زاده شدن قائم خاندان ما، غیبت، دیرپایی زندگی و آشوب مؤمنان [پس از او] در آن زمان و پیدا شدن شک در دل‌های ایشان از دراز گشتن مدت غیبت و برگشتن بیشینه‌ی ایشان از دین و برداشتن طوق اسلام از گردن خود را دیدم، آن‌گاه اندوهگین شدم.

گفتیم: ای فرزند فرستاده‌ی خدا، کرم فرما و ما را به آموزش پاره‌ای از دانش خویش سرفراز کن. آن حضرت فرمود:

«خداوند تبارک و تعالی سه چیز، از سه پیامبر را در نهاد قائم ما می‌نهد:

سرنوشت زاده شدنش، تقدیر تولد موسی است.

سرنوشت غیبتش، تقدیر پنهان گشتن عیسی است.

سرنوشت دیرپایی عمرش، تقدیر درازی عمر نوح است.

و پس از این، زندگی بنده‌ی نیک خدا، یعنی خضر را دلیل عمر او قرار داده است.

گفتیم: ای زاده‌ی فرستاده‌ی خدا، معنی این‌ها را برایمان روشن فرما.

امام صادق فرمود:

-زاده شدن موسی چنین بود که فرعون چون آگاهی داشت که نابودی کشورداری او به دست موسی خواهد بود، فرمان فراخواندن کاهنان را داد. کاهنان به تبار او پی بردند و دانستند که از بنی اسرائیل خواهد بود. فرعون هم دستور به شکافتن شکم زنان باردار بنی اسرائیل داد و در این جست‌وجو بیش از بیست هزار کودک کشته شدند؛ اما از آن‌جا که خداوند تبارک و تعالی نگهدار موسی بود نتوانستند به او دست یابند.

همچنان که بنی‌امیه و بنی‌عباس، که آگاه بودند نابودی فرمانروایی خودشان و سران و زورسالاران وابسته به آنان به دست قائم خاندان ما خواهد بود، با ما دشمنی ورزیدند و تیغ کین به کشتار خاندان پیغمبر خدا(ص) و از میان برداشتن نسل ایشان آختند تا بلکه قائم(ع) را به قتل آورند؛ لیکن خداوند او را بر یک تن از ستمکاران آشکار ساخت تا فروغ خویش را تمام سازد؛ هر چند که مشرکان را ناخوش آید.

و اما پنهان گشتن عیسی - که درود خدا بر او بادا - چنان است که یهود و مسیحیان هم‌رای‌اند که او کشته شد؛ اما به گفته‌ی خدای عز و جل «و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم» (او را نکشتند و نه به دار کشیدند، بلکه بر آن‌ها امر مشتبه شد) [نساء، ۱۵۷] و چنین است غیبت قائم ما، که امت [به سبب دراز شدن مدت غیبت] هستی او را انکار خواهند کرد و برخی گمراهان خواهند گفت که به جهان نیامده است؛ یا زاده شد اما بمرد؛ یا امام یازدهم سترون بود؛ یا دوازده تن را به سیزده می‌افزایند و آن‌کس که بر خدای عز و جل می‌شورد، خواهد گفت که روان قائم(ع) در پیکر دیگری سخن می‌گوید.

لیکن دیر زیستن نوح علیه‌السلام، چون بر قوم او کيفر از آسمان خواست فرود آید، خداوند عز و جل جبرئیل روح‌الامین را با هفت هسته‌ی گیاه فرستاد و او گفت: «ای پیغمبر خدا، همانا که ایزد تبارک و تعالی تو را می‌فرماید که اینان آفریدگان و بندگان من‌اند و با آذرخشی نابودشان نمی‌کنم، مگر پس از تأکید دعوت به دین و پافشاری بر حجت. پس دوباره در رساندن پیام خود بکوش و این هسته‌ها را کشت کن تا برویند و ببالند و هنگامی که میوه دادند، گشایش و رهایی خواهد آمد. این مژده را به پیروان با ایمان خود برسان.

پس از دراز مدتی که درختان رستند و بالیدند و بار آور شدند و میوه دادند، نوح از خداوند تبارک و تعالی درخواست برآوردن وعید خود را کرد. اما خداوند سبحان فرمود که بار دیگر از هسته‌های آن درختان بکار و صبر و کوشش در پیش گیرد و حجت را بر قوم خود تأکید نماید. نوح این خبر را به پیروان باوردار خویش رسانید و سیصد تن از او روی‌گردان شدند و گفتند

که اگر آن چه نوح ادعا می کند درست می بود، پروردگارش وعده شکنی نمی کرد. سپس، خدای تبارک و تعالی پی در پی هفت بار فرمان به کشت داد و در هر بار گروهی می رفتند گشتند تا آن که هفتاد و اند مرد پابرجا ماندند. آن گاه، خدای عز و جل به نوح وحی فرمود که «ای نوح، اکنون در چشم تو روز از شب هویدا و حقیقت آشکار و روشنی ایمان باورداران از تیرگی روان آنان که سرشت پلید دارند، پیدا شده است. حال اگر من کافران را هلاک گردانم و مؤمنان پیشین را برجای بگذارم، وعده ی خود به مؤمنان پاک و ناب و یکتاپرست را که به ریسمان پیامبری تو چنگ زده اند، به جای نیاورده ام....»

[پس، به یاری وحی ما کشتی را بساز!]

و چنین است که روزگار غیبت قائم (ع) ما دراز خواهد بود تا حقیقت ناب آشکار و ایمان از ارتداد پیروان دوروی ناپاک سرشت پالوده و پیراسته گردد.

مفضل می گوید: ای فرزند پیامبر خدا (ص)، ناصبیان گمان می برند که آیه ی «وعدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفهم فی الارض» (و خدا به کسانی که از شما بندگان - به خدا و حجت عصر (ع) - ایمان آرد و نیکوکار گردد وعده فرموده که - در ظهور امام زمان - در زمین خلافت دهد.) [نور، ۵۵] درباره ی ابوبکر، عمر، عثمان و علی (ع) فرستاده شده است. امام فرمود:

- خدا دل های ناصبیان را راهنمایی مکناد! دینی که پروردگار و پیامبرش از آن خشنود باشند، در روزگار آنان و زمان علی (ع)، با دین گریزی مسلمانان و آشوب ها و جنگ هایی که بین آنان و کافران پیدا شد، کی امکان گسترش امن و آسوده پیدا کرد؟ در این هنگام، آن حضرت آیه ی شریفه ی «حتی اذا استیاس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا جاء هم نصرنا» (هنگامی که فرستادگان نومید شدند و گمان بردند که به ایشان دروغ گفته اند، یاری ما به آنان رسید.) را قرائت کرد و فرمود:

اکنون بنده ی نیک خدا، «خضر». خدای تبارک و تعالی عمر خضر را برای آن دراز ساخت که به او جایگاه پیغمبری دهد، یا کتابی آسمانی بر وی فرو فرستد، یا شریعتی تازه آورد؛ یا پیشوایی در دین باشد که از او پیروی کنند یا اطاعتی بر او بایا گردد؛ بلکه خداوند تبارک و تعالی که از پیش عمر قائم (ع) در روزگار غیبت را مقدر ساخته بود، و می دانست که بندگان این اندازه زیستن را دروغ خواهند پنداشت، عمر آن بنده ی نیک و درستکار را دراز گردانید تا به این وسیله برای دیرپائی زندگی قائم (ع) دلیل آورده و خیرگی دژاندیشان از میان برداشته شود.

غیبت: گروهی، از ابومفضل، از محمد بن بحر شیبانی، از علی بن حارث، همین روایت.

### ۱۰-ک:

مظفر علوی، از ابن عیاشی، از پدرش، از علی بن محمد بن شجاع، از محمد بن عیسی، از یونس، از علی بن ابوحمزه، از ابوبصیر، از امام صادق(ع):  
- در دارنده‌ی این امر، سنت‌هایی از پیغمبران هست. از موسی بن عمران، از عیسی، از یوسف و از محمد(ص).

از موسی، ترس و مراقبت.

از عیسی، آنچه درباره‌ی عیسی گفته می‌شود.

از یوسف، پرده‌ای که خداوند در میان وی و مردم می‌کشد؛ یعنی او را می‌بینند و نمی‌شناسند. اما سنت محمد(ص) آن است، که به روش او راهنمایی و به شیوه‌ی وی رهبری می‌کند.

### ۱۱-ک:

محمد بن علی بشار، از مظفر بن احمد، از اسدی، از برمکی، از حسن بن محمد بن صالح بزاز: از امام حسن عسکری شنیدم که فرمود:

- پسرم قائم است، پس از من و در او سنت‌های پیامبران است؛ از درازی عمر و غیبت؛ تا جایی که دل‌ها از طول غیبتش سخت می‌گردد و کسی به او وفادار نمی‌ماند، مگر آن‌که خداوند عز و جل ایمان را در دلش نگاهشته و روانش را یار شده باشد.

### ۱۲- غیبت:

ابوبصیر از امام جعفر صادق(ع) روایت می‌کند که فرمود: «در قائم شباهتی به یوسف هست. پرسیدم که آن شباهت چیست؟ حضرت فرمود: «سرگشتگی و غیبت.»

### ۱۳- غیبت:

خبرهایی که در آن‌ها چنین آمده است که حضرت صاحب‌الزمان(عج) درگذشت و بعد زنده شد؛ یا کشته شد و دوباره زندگی یافت، آن‌گونه که فضل بن شاذان از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم حضرمی، از ابوسعید خراسانی روایت می‌کند، که:

«از امام صادق(ع) پرسیدم چرا او را قائم می‌نامند؟ و آن حضرت فرمودند: برای این‌که پس از مرگ برمی‌خیزد و دست به کاری سترگ می‌زند و به فرمان خدا چنین می‌کند.»

و روایت محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از یعقوب بن یزید، از علی بن حکم، از حماد بن عثمان، از ابوبصیر، که:

«از امام باقر(ع) شنیدم که فرمود: مَثَل کار ما در کتاب خدای تعالی مَثَل آن خربنده

(صاحب‌الحمار = عَزِیرِم) است که خداوند وی را یک‌صد سال میراند و دوباره جان بخشید.»  
 و نیز، روایت هم او، از پدرش، از جعفر بن محمد کوفی، از اسحاق بن محمد، از قاسم بن  
 ربیع، از علی بن خطاب، از مؤذن مسجد سرخ (مسجد الاحمر) که:  
 «از امام صادق(ع) پرسیدم آیا در کتاب خدا، مانند قائم هست؟ و آن حضرت فرمود: آری،  
 آیه‌ی خربنده، که خداوند او را میراند و سپس زنده گردانید.» و باز، روایت فضل بن شادان، از ابن  
 ابونجران، از محمد بن فضیل، از حماد بن عبدالکریم، که می‌گوید:  
 «امام صادق(ع) فرمود: هنگامی که قائم خیزش کند، مردم خواهند گفت چگونه این مرد  
 همان باشد که دیرزمانی پیش استخوان‌هایش پوسیده بود؟»  
 درباره‌ی این‌گونه خبرها می‌گوییم که یاد آن حضرت مرده بوده، یعنی یادش فراموش  
 گردیده، نه این‌که مانند عَزِیرِ به مرگ واقعی مرده و سپس خداوند او را زندگی دوباره بخشیده  
 باشد. این تأویل به خرد نزدیک است و «تک‌خبر» (خبر واحد)، هر چند که تکرار شده باشد،  
 دارای اعتبار و استواری خبر «پیایی» (خبر متواتر) نیست. در این‌گونه خبرها باید درنگ ورزید و  
 آنچه را دانسته است در چنگ گرفت و پس از قطعی شدن درستی آنها، به تأویل پرداخت؛ که ما  
 نیز کردیم.

## ❁ باب چهاردهم

### درباره‌ی کسانی که عمر دراز داشته‌اند

این بخش را با آنچه شیخ صدوق - ره - یاد کرده است آغاز می‌کنیم.

۱- عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب شجری، از محمد بن قاسم رقی و علی ابن حسن بن جنکاء لائکی برای ما حکایت کرد که:

در شهر مکه مردی از اهل مغرب را دیدیم و با گروهی از حدیث‌دانان، که در آن سال، یعنی سیصد و نه (هجری قمری) به حج آمده بودند، بر او وارد شدیم. مردی بود با موی سر و ریش سیاه، چون مشکى جزو کیده، و گروهی از فرزندان و نوادگان و پیران هم‌شهری گردش بودند و می‌گفتند که از دورترین جاهای سرزمین مغرب، نزدیک «باهره‌ی بالا» آمده‌اند. پیرمردان گواهی دادند که از پدران خود و آنان از نیاکان خویش شنیده‌اند که این پیرمرد را، که به لقب «ابودنیای معمر» شناخته می‌شد و نامش «علی بن عثمان ابن خطاب بن مره بن مؤید (یا مره بن یزید) بود، دیده بودند و می‌گفتند که او «همدانی» و ریشه‌اش از «صعد» یمن است.

از او پرسیدیم که آیا علی بن ابوطالب را دیده‌ای؟ پیرمرد با دست ابروانش را که فرو افتاده بود، بالا زد و چشمانش را که مانند دو چراغ بودند، گشود و گفت: «با همین چشم‌ها او را دیدم؛ خدمت‌کار وی و در واقعه‌ی «صفین» در کنارش بودم و این جای زخم اثر اسب علی (ع) است.» و آن جای زخم را در ابروی راستش نشان داد.

سال خوردگان و نوادگانی که در پیرامون او بودند، گفتند که از کودکی این مرد را به همین صورت دیده‌ایم و از نیاکان خود نیز همین را شنیده‌ایم.

آن‌گاه سر گفت‌وگو را باز کردیم و داستان زندگی و سبب درازی عمر او را پرسیدیم و دریافتیم که هوش او برجا است و گفته‌های ما را در می‌یابد و از روی خرد پاسخ می‌دهد.

پیرمرد می‌گفت پدری داشتیم که کتاب‌های کهن را می‌خواند و در آن‌ها دیده بود که رودی به

نام «چشمه‌ی زندگی» وجود دارد که در سرزمین تاریکی روان است و هر کس که از آن بیاشامد عمرش دراز می‌شود. آن‌گاه سخت میل به رفتن به آن تاریک بوم در او پیدا گردید و من و چند خدمتکار را با خود همراه کرد و تا آن اندازه که می‌توانستیم زاد راه و توشه برداشتیم و چند شتر ماده‌ی شیرده و مشک‌های بزرگ آب نیز با خود بردیم. من در آن هنگام سیزده ساله بودم. به سوی تاریک بوم (ظلمات) رهسپار و به آن دیار وارد شدیم و شش شبانه‌روز راه سپردیم. می‌توانستیم روز را از شب بشناسیم؛ چون روزها اندکی روشن‌تر از شب‌ها بود. در بین کوه‌ها و دره‌ها فرود آمدیم و پدرم - که خدایش پیامرزا - در آن مکان در پی آن رود می‌گشت، زیرا در کتاب‌ها خوانده بود که مجرای رود آن‌جاست. چند روز ماندیم تا آب ما تمام شد و شتران تشنه گشتند و اگر شیر شتر به ما نمی‌رسید، از تشنگی جان می‌دادیم. پدرم پیوسته این سوی و آن سوی در پی آب زندگانی می‌گشت و به ما دستور داده بود که آتش بی‌فروزم تا بتواند ما را پیدا کند و باز گردد.

پنج روز آن‌جا ماندیم. پدرم آب را می‌جست و نمی‌یافت و پس از آن‌که ناامید شد، از ترس جان دادن، تمام شدن آب و توشه و پافشاری خدمتکاران، که بر جان خود ترسیده بودند، در پی بازگشت برآمد.

روز پیش از بازگشت، من برای رفع نیازی به اندازه‌ی یک تیر پرتاب دور شدم و نه‌ری دیدم، که نه جوئی خرد بود، نه رودی بزرگ؛ با آبی سپیدگون و گوارا، که به آرامی روان بود. از آن آب سرد و گوارا دو سه بار با دست کاسه کرده آشامیدم و سپس شتابان به جایگاه‌مان باز گشتم و به خدمتکاران مژده‌ی یافتن آب را دادم. آنان همه‌ی آوندها را برداشتند و آوردند تا پر کنند و چنان از وجود آب سرشار از شادی بودم که نمی‌دانستم پدرم هنوز در جست‌وجوی آن جوی است. اما هر چه گشتیم دیگر نتوانستیم آب را پیدا کنیم تا سرانجام خدمتکاران گفتند که دروغ می‌گویی و گفته‌ام را باور نکردند.

پس از برگشتن ما و پدرم به جایمان، او را از آن‌چه گذشته بود، آگاه کردم. پدرم به من گفت: پسر، چیزی که مرا راهی این مکان و تحمل خطر کرد، همین جوی بود، اما بهره‌ی من نشد و روزی تو گردید و چنان عمرت دراز خواهد شد که از زندگی سیر شوی.

آن‌گاه به سوی سرزمین خود بازگشتیم. پدرم پس از آن چند سال زندگی کرد و بعد درگذشت. رحمت خدا بر او!

نزدیک به سی سال داشتم که خبر وفات پیغمبر (ص) و درگذشت دو خلیفه را شنیدیم و در اواخر روزگار عثمان راهی حج شدم. از یاران پیامبر (ص) دلم به علی بن ابوطالب (ع) گروید؛ نزد او به خدمت در آمدم و همراهش گواه حادثه‌ها شدم و در جنگ صفین این زخم از اسب آن



حضرت بر من رسید و همچنان می‌بودم تا آن حضرت شهید شد. فرزندان و حرم او از من خواستند تا با ایشان بمانم، اما نماندم و به سرزمین خود بازگشتم. در روزگار مروان به حج رفتم و از آن پس تا کنون با کسان خود زندگی کرده‌ام. پادشاهانی که در سرزمین مغرب بودند و خبر من و عمر درازم به آنان می‌رسید، پیوسته مرا به درگاه خود فرا می‌خواندند و درباره‌ی سبب آن چیزهایی که دیده بودم پرسش می‌کردند. بار دیگر آرزوی حج به دلم افتاد و این نوادگان و نبرگان من که می‌بینید مرا برداشتند و آوردند.

این پیر فرتوت می‌گفت که تا آن زمان سه بار دندان درآورده است.

از او درخواستیم تا چیزهایی را که از امیرمؤمنان علی بن ابوطالب (ع) شنیده بود، برای ما بازگو کند. پیرمرد گفت که در آن زمان گرایش و کوششی برای اندوختن دانش نداشتم و او را یاران دانش دوست فراوان بود و من از بسیاری محبتی که به علی (ع) داشتم، تنها به خدمت‌گزاری می‌پرداختم. اما هر چه من از آن حضرت شنیدم، بسیاری از دانشوران و مردمان مغرب و مصر و حجاز هم، که از میان رفته‌اند، شنیده بودند؛ لیکن همین هم‌شهریان و نبرگان من آن‌ها را نوشته و گرد آورده‌اند.

آن‌گاه کتابی درآوردند؛ پیرمرد آن را گرفت و برای ما پاره‌ای از آن را چنین خواند:

ابوالحسن علی بن عثمان بن خطاب بن مره بن مؤید همدانی، معروف به ابودنیا، سال‌دیده‌ی (معمّر) مغربی - که خداوند در زندگی و مرگ از وی خشنود بادا - چنین گفت که «علی بن ابوطالب (ع) فرمود که پیغمبر خدا (ص) می‌فرمود:

[هر کس که اهل یمن را دوست داشته باشد مرا دوست دارد و هر کس که از اهل یمن بیزار باشد از من بیزار است.]»

{آن‌چه در زیر در گیومه خواهد آمد، به نقل از کتاب یاد شده، از فرمایش‌های امیرمؤمنان، علی بن ابوطالب (ع) است. مترجم}

«رسول خدا (ص) می‌فرمود [هر کس که آزرده دلی را یاری دهد، خداوند ده نیکی به نام او می‌نویسد و ده بدی را می‌سترد و ده درجه بر پایه‌اش می‌افزاید و هر کس که در برآوردن نیاز برادر مسلمانش بکوشد خدا را خشنود می‌گرداند و صلاح در آن است؛ چنان‌که هزار سال به پروردگار خدمت کرده و حتی یک دم گناه نکرده باشد.]»

«روزی پیغمبر (ص) در خانه‌ی دخترش فاطمه - علیهاالسلام - سخت گرسنه شد و به من فرمود که یا علی آن خوراک را برای من بیاور. خوراک را که نان و گوشت بریان بود، آوردم.»

«در نبرد خیبر بیست و پنج زخم بر من رسید و نزد پیامبر (ص) رفتم. چون مرا دید، گریست و از اشک چشمان خود برگرفت و بر زخم‌هایم نهاد و من در یک آن آسوده شدم.»

«فرستاده‌ی خدا(ص) فرمود: [هر کس که یک‌بار قل هوالله را بخواند، مانند این است که یک‌سوم از قرآن را خوانده باشد، و هر کس که دو بار بخواند، گویی دوسوم قرآن را خوانده و هر کس که سه بار بخواند، انگار که تمامی کتاب خدا را خوانده است.]»

«پیغمبر خدا(ص) فرمود: [گوسفندان را به چرا برده بودم که در گذرگاه خود با گرگی رویارو شدم و به او گفتم این جا چه می‌کنی؟ گرگ پرسید که خودت در این جا چکار داری؟ گفتم گوسفند می‌چرانم. گفت عبور کن، راه این است. من گوسفندان را می‌کردم که ناگهان آن گرگ گوسفندی را ربود و درید. من هم سر در پی جانور گذاشتم، او را کشتم و گوسفندان را به راه انداختم.]»

چندان دورتر نشده بودم که سه فرشته‌ی جبرئیل، میکائیل و فرشته‌ی مرگ (ملک‌الموت) را - که درود خدا بر همه‌ی آنان بادا - دیدم و آنان هم با دیدن من گفتند این محمد است، که پروردگار او را تبرک فرموده.

آن‌گاه مرا برگرفتند و خوابانند و با کاردی که به همراه داشتند شکم مرا شکافتند و قلبم را از جای درآوردند و اندرونم را با آبی سرد که در شیشه داشتند، شست‌وشو دادند تا از خون پاک شد. سپس قلبم را در جای خود باز نهادند و بر شکم دست کشیدند؛ آن‌گاه به یاری خدا زخم بهبود یافت. من نه کارد را احساس کردم و نه درد کشیدم.

پس از آن نزد مادرم - یعنی حلیمه، دایه‌ی پیغمبر(ص) - رفتم. او پرسید که گله کجاست؟ داستان را گفتم و حلیمه گفت که برای تو در بهشت جایگاهی بزرگ خواهد بود.»

ابوسعید عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب می‌گوید که ابوبکر محمد بن فتح مرکنی و ابوالحسن علی بن حسن لائکی حکایت می‌کنند که فرماندار مکه چون خبر ابودنیا را شنید، به او دست یازید و گفت که ناچارم تو را به بغداد، به درگاه فرمان‌روای مؤمنان، «مقتدر» بفرستم، زیرا از بازخواست او می‌ترسم. اما حاجیان اهل مغرب و مصر و شام از فرماندار خواهش کردند که از پیرمرد درگذرد، چون اون مردی ناتوان است. فرماندار نیز بر او بخشود.

ابوسعید می‌گوید که آن سال اگر من هم به هنگام حج آن‌جا می‌بودم، آن پیر را می‌دیدم، زیرا خبر او در گوشه و کنار جهان پراکنده و دانسته بود و مصریان و سوریان و بغدادیان این حدیث‌ها را نوشته‌اند و دیگر کسانی که آن سال در حج بودند، و خبر این سال‌دیده‌ی دیر زیسته را می‌شنیدند، دوست داشتند او را ببینند و درباره‌اش بنویسند.

ابومحمد حسن بن محمد بن یحیی بن حسن بن جعفر بن عبدالله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابوطالب(ع) در روایتی که درستی و راستی آن بر من روشن است، چنین گفت که:

در سال سیصد و سی و سه حج کردم. «نصر قشوری»، وزیر «المقتدر بالله» نیز در حج بود و عبدالرحمان بن عمران را که کنیه‌اش «ابوهیجاء» بود، همراه داشت.

من در ماه ذیقعده به مدینه رسیدم و به کاروان مصریان برخوردم، که ابوبکر محمد بن علی مادرانی در آن و مردی از اهل مغرب با وی بود؛ که می‌گفتند یاران پیغمبر (ص) را دیده است. مردم برگرد او می‌جوشیدند و برای دست زدن به او می‌کوشیدند و چیزی نمانده بود که از پای در آید.

عموی من ابوالقاسم طاهر بن یحیی به جوانان و بندگان خود دستور داد که او را از دست مردم رهایی دهند. آنان هم وی را برداشتند و به خانه‌ی ابوسهل طفی - که عمویم در آنجا فرود آمده بود - بردند. با آن پیرمرد پنج تن از نوادگانش همراه بودند، که میان ایشان سالخورده‌ی هشتاد و چند ساله دیده می‌شد.

از مرد فرتوت درباره‌ی او پرسیدم و پیر پاسخ داد که: این شخص نوه‌ی من است و یکی دیگر از آنان هفتاد سال دارد. دو تن هم شصت، یا پنجاه ساله بودند. کم‌سن‌ترین فرد از آنان هفده سال داشت و به گفته‌ی پیرمرد، نوه‌ی وی بود. هر کس این سالخورده را می‌دید، می‌پنداشت سی، چهل ساله است. موی سر و ریش وی سیاه، پیکرش باریک، گونه‌هایش لاغر و میانه قامت بود.

ابومحمد علوی می‌گوید: این مرد با خود من گفت‌وگو کرد و چنان‌چه گروهی از بزرگان اهل مدینه و کسانی که از همه سوی جهان به حج آمده بودند، چیزهایی را که شنیدم حکایت نمی‌کردند، من هم آن‌ها را بر زبان نمی‌آوردم.

قشوری می‌خواست او و فرزندانش را بردارد و به بغداد نزد مقتدر ببرد، اما فقیهان مکه او را گفتند که خدا استاد را یاوری کناد. ما در خبرهای گذشتگان دیده‌ایم که اگر سال‌دیده‌ی مغربی به مدینه‌السلام (بغداد) در آید، آشوب و ویرانی به بار می‌آید و کشور بر باد می‌رود. از این روی او را نبر و رهسپار مغرب کن.

از بزرگان مغرب و مصر که پرسیدیم، گفتند ما پیوسته از پدران و پیران خود می‌شنیدیم که از این مرد و شهر او «طنجه» یاد می‌کردند. و داستان‌هایی از او حکایت کردند، که من (ابومحمد علوی.م) برخی از آن‌ها را در این کتاب آوردم. ابومحمد علوی می‌افزاید که این پیرمرد، یعنی علی بن عثمان مغربی از «حضر موت» برخاسته بود و می‌گفت که پدر و عمویم که می‌خواستند به حج و زیارت پیغمبر بزرگوار اسلام (ص) بروند، او را هم با خود از حضر موت بردند و چند روز راه پیمودند؛ اما جاده را گم کردند و سه روز و سه شب سرگردان بودند تا به یک کوه ریگ که آن را «رمل عالج» می‌خوانند و به ریگزاری سنگلاخ رسیدند.

مرد سالخورده می‌گفت که در آن‌جا، جای پاهایی بلند دیدیم و رد آن را گرفتیم و رفتیم تا به دشتی رسیدیم و دو مرد را دیدیم که بر سر چاه یا چشمه‌ای نشسته بودند و نگاهشان به ما افتاد. یکی از آن دو دلو را برداشت و از آن چاه یا چشمه آب کشید و به پیش‌باز ما آمد و آب را به ما تعارف کرد. پدرم گفت: امشب کنار این آب می‌مانیم و به خواست خدا افطار می‌کنیم. آن مرد دلو را به سوی عمویم برد و گفت: بیاشام! اما او هم خودداری کرد. آن‌گاه مرد به من گفت: تو بنوش! من آب را آشامیدم و مرد به من گفت: نوشت باد، که تو علی بن ابیطالب (ع) را دیدار خواهی کرد. ای جوان، هنگامی که او را دیدی، بگو که خضر و الیاس بر تو درود می‌رسانند. تو آن‌قدر خواهی زیست که مهدی (عج) و عیسی بن مریم را می‌بینی و چون دیدی درود ما را به ایشان برسان.

سپس، از من پرسید که این دو تن با تو چه پیوندی دارند؟ گفتم که پدر و عموی من‌اند. گفت که عمویت به مکه نمی‌رسد؛ لیکن تو و پدرت خواهید رسید، پدرت می‌میرد و تو دیر خواهی زیست. شما پیامبر (ص) را زیارت نخواهید کرد، زیرا اجل او نزدیک است.

به خدا سوگند که نمی‌دانم در آسمان ناپدید گشتند یا در زمین، چون هر چه نگاه کردیم نه از آن دو نشانی دیدیم و نه از آب چشمه. شگفت‌زده شدیم و به «نجران» رفتیم. آن‌جا عمویم بیمار و نزار شد و مرد، اما من و پدرم به راهمان ادامه دادیم و حج گزاردیم و سپس به مدینه رفتیم. پدرم در این شهر بیمار شد و درگذشت و مرا به علی بن ابوطالب (ع) سپرد. علی (ع) مرا پذیرفت و در روزگار ابوبکر و عمر و عثمان و در خلافت خود آن حضرت، تا زمانی که ابن ملجم - که لعنت خدا بر او بادا - وی را شهید کرد، با وی بودم. پیرمرد می‌گفت: هنگامی که گرد عثمان بن عفان را در خانه‌اش فرو گرفتند، او نامه‌ای و شتری رهوار برای من فرستاد و دستور داد که به شتاب نزد علی (ع) - که در «ینبع» بر سر ملک و مال خود بود - بروم و او را آگاه کنم.

من نامه را گرفتم و به جایی شتافتم که آن را «دیوار ابو عبایه» می‌خوانند. آن‌جا بانگ خواندن قرآن شنیدم و علی (ع) را دیدم که از سمت ینبع می‌آمد و می‌فرمود: «افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا ترجعون» (گمان می‌دارید که شما را بی‌هوده آفریده‌ام و به سوی من باز نمی‌گردید).

علی (ع) مرا دید و فرمود:

- ابودنیا، چه داری؟

گفتم که این نامه‌ی فرمانروای مؤمنان (عثمان م) است. حضرت نامه را گرفت و در آن چنین خواند:

اگر من کشته شوم، کشنده‌ام تو باش و گرنه، به فریادم رس تا تکه پاره نشوم

(اصل بیت، آن چنان که در کتاب آمده، این است:

«فان کنت ماکولا، فکن انت اکل» و الا فادرنکی و لما امرق» م)

علی (ع) پس از خواندن نامه فرمود: برویم! اما هنگامی به مدینه رسیدیم که عثمان بن عفان را کشته بودند.

به باغ «بنی نجار» رفتیم و مردم که از جای حضرت آگاه شده بودند، گرد آمدند و آنان که می‌خواستند با طلحه بن عبیدالله بیعت کنند، چون علی (ع) را دیدند، مانند گوسفندانی که درنده‌ای بر آن‌ها زده باشد، رو به سوی آن حضرت آوردند و با او پیمان بستند. طلحه، پس از وی زبیر و سپس مهاجران و انصار هم با علی (ع) بیعت کردند.

من همچنان در درگاه علی (ع) خدمت می‌کردم و در جنگ‌های «جمل» و «صفین» در کنارش بودم. در صفین، در سمت راست او بودم که تازیانه از دستش افتاد. خم شدم و آن را برداشتم، که اسب کله‌اش را بلند کرد و لگام آهنین و تیزش این زخم را بر شقیقه‌ی من وارد آورد. امیرمؤمنان مرا نزد خود خواند و کمی خاک برگرفت و با آب دهان آمیخت و بر زخم مالید و دیگر هیچ سوزش و دردی برجا نماند.

پس از این، تا زمان شهید شدن آن حضرت در خدمت او و بعد، حسن بن علی (ع) می‌بودم - تا وقتی که در سباباط مدائن مضروب شد. آن‌گاه با وی در مدینه و در خدمت امام حسن و حسین (ع) ماندم تا حسن (ع) به دست زن خود، دختر اشعث بن قیس کندی - که خدایش لعنت کند - به دسیسه‌ی معاویه، مسموم شد و درگذشت. باز هم ماندم و با حسین بن علی (ع) و تا شهادت آن حضرت در کربلا، بودم. پس از این واقعه از ترس بنی‌امیه گریختم و اکنون در مغرب به سر می‌برم و چشم به راه ظهور مهدی (عج) و عیسی بن مریم (ع) مانده‌ام.

ابومحمد علوی می‌گوید: چیز شگفت‌آوری که من از این پیرمرد، یعنی علی بن عثمان، در خانه‌ی عمویم طاهر بن یحیی دیدم، این بود که در هنگام حکایت کردن شگفتی‌هایی که از آغاز سفر خود دیده بود، موهای زیر لبش نخست سرخ و سپس سفید می‌گشت و چون او را می‌نگریستم، نه در ریش، نه در روی سر و نه زیر لبش هیچ موی سفیدی نداشت.

ابومحمد از این سالخورده، از علی (ع) نقل می‌کند که: «پیغمبر خدا (ص) می‌فرمود [هر کس مردم یمن را دوست بدارد، مرا دوست می‌دارد و هر کس با اهل یمن دشمن باشد، با من دشمنی کرده است.]»

### □ حدیث عبید بن شریح جَرهمی

ابوسعید عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب شجری برایم حکایت کرد که در کتاب برادرم، ابوحسن، به خط خود او چنین آمده است که:

از یک اهل دانش، که کتاب می‌خواند و خبرها را می‌شنید، این‌گونه شنیدم که عبیدالله بن

شرید جره می - که معروف است - سیصد و پنجاه سال زیست، پیامبر و زیبایی اسلام را دریافت و پس از رحلت پیغمبر (ص) تا زمان معاویه و چیرگی و فرمانروائی او زنده بود.

روزی معاویه به او گفت: ای عبید، از آنچه دیده و شنیده و دریافته‌ای برایم حکایت کن و بگو که گردش سپهر را چگونه دیدی؟

پاسخ داد: در گردش سپهر هر شب را مانند شب دیگر و هر روز را چون روز دیگر دیدم. نوزادی می‌آمد و میرنده‌ای می‌رفت و اهل روزگار در نمی‌یافتند و زمانه‌ی خود را نکوهش می‌کردند. کسی را دیدم که هزار سال زیسته بود و او به من گفت یکی دیگر پیش از وی دو هزار سال زندگی کرده بود.

و اما از شنیده‌ها. یکی از شاهان «حمیر» برایم حکایت کرد که یک تن از شاهان «نابغه» که او را «ذوسرح» می‌خواندند و سرزمین پهناوری داشت، در بهار جوانی به تخت و تاج رسیده و مردی نیک‌سرشت، با مردم کشورش خوش‌رفتار و بخشنده و مورد اطاعت بود. هفتصد سال فرمانروائی کرد و پیوسته روزگار را به شکار و گردش سپری می‌کرد. این پادشاه روزی به گردشگاهی رفت و دو مار دید؛ یکی سفید چون سیم و دومی سیاه چون شبق، که با یکدیگر در آویخته بودند. مار سیاه چیره شد و نزدیک بود که مار سفید را به دم خود فرو برد. به دستور پادشاه مار سیاه را کشتند و مار سفید را تا سر چشمه‌ی آبی آوردند که درختی در پای آن بود. شاه دستور داد بر مار آب پاشیدند و به آن نوشانیدند تا جان تازه‌ای گرفت. آن‌گاه رهایش کردند و جانور هم خزید و رفت. ملک آن روز را در نخجیرگاه و گردش گذرانید.

شب فرا رسید؛ شاه به سرای خود باز آمد و در جایی که پرده‌دار یا کسی دیگر را حق پای نهادن نبود، بر تخت خویش نشست. در این میان جوانی را دم در دید که پوشاک و رخسارش از زیبایی توصیف‌ناپذیر بود. جوان سلام گفت و ملک، که به خشم آمده بود، از او پرسید: تو که هستی و چه کسی تو را اجازه‌ی ورود داده و به این جا، که هیچ‌کس حتی پرده‌دار هم راه ندارد، آورده است؟

جوان پاسخ داد: پادشاه، نگران مباش. من انسان نیستم، بلکه از جوانان جنی‌ام و آمده‌ام تا پادشاه کار نیکی را که در حق من انجام دادی، به تو بدهم.

پادشاه پرسید: مگر من چه کار نیکی برایت انجام داده‌ام؟ جوان گفت: من همان مار سپیدم که تو امروز جان دوباره به من دادی و آن مار سیاه که کشتی، برده‌ی [سرکش] ما بود که تنی چند از خانواده‌ی ما را در تنهائی غافل‌گیر کرده و کشته بود. تو دشمن مرا نابود و مرا زنده کردی؛ من هم آمده‌ام تا پادشاه این خوبی تو را بدهم. پادشاه، ما جن هستیم اما جن نیستیم.

ملک پرسید: چه تفاوتی است میان جن با جن.

لیکن در این جا حدیثی که برادرم نوشته است، بریده می‌شود و ناتمام می‌ماند.

### □ حدیث ربیع بن ضبع فزاری

احمد بن یحیی مکتب به من گفت که ابوطیب احمد بن محمد وراق، از محمد بن حسن بن درید از دی عمانی حکایت می‌کرد که:

روزی مردم، و در میانشان ربیع بن ضبع فزاری، از سال خوردگان، نزد عبدالملک بن مروان می‌رفتند. نوه‌ی ربیع، وهب بن عبدالله بن ربیع، که او نیز چنان پیر بود که ابروانش روی چشمانش فرو افتاده، و با پارچه‌ای آن‌ها را بسته بود، به درگاه آمد. دربان، که مردم را به ترتیب سن اجازه‌ی ورود می‌داد، او را گفت: ای پیرمرد، درآی! او هم، که با عصا راه می‌رفت و ریشش تا زانو بود، به درون رفت.

عبدالملک با دیدن او گفت: ای شیخ، بنشین!

وهب گفت: ای امیر مؤمنین، جد من پشت در است، من چگونه به عنوان پیرترین مرد بنشینم؟ خلیفه پرسید: آیا تو پسر ربیع بن ضبع هستی؟

پیرمرد پاسخ داد: آری، من وهب پسر عبدالله بن ربیع ضبع‌ام.

عبدالملک به دربان گفت: برگرد و ربیع را بیار. نوبت دار رفت، اما ربیع را نشناخت و بانگ زد که ربیع کجاست؟ پیرمرد برخاست و شتابان آمد و بر عبدالملک درود فرستاد. خلیفه گفت: پدرتان از شما جوان‌تر است! ای ربیع، از چیزهایی که در عمر خود دریافته‌ای و در گذشته دیده‌ای ما را آگاه کن. ربیع بیتی از سروده‌های خود را خواند:

«اذا عاش الفتی ماتین عاماً      فقد ذهب اللذاده والغناء»  
(اگر دو بیست سال زندگی کنی      خوشی‌ها و خواسته‌ها از کف می‌رود.)

[آنچه در زیر می‌آید، از گفته‌های ربیع درباره‌ی چند هم‌نام در اسلام نقل شده است.م]

\* دو بیست سال در دوره‌ی «فترت» بین عیسی (ع) و محمد (ع)، صد و بیست سال در جاهلیت و شصت سال در اسلام زیستم.

\* عبدالله بن عباس - از جوانمردان قریش - دارای فهم و دانش و بخشش و بردباری و قرآن‌خونی سترگ بود.

\* عبدالله بن عمر بردباری و دانش و چیرگی بر خشم و دوری از ستم داشت.

\* عبدالله بن جعفر گلی بود خوش‌بوی و نرم‌خوی و زیانش به مسلمانان نمی‌رسید.

\* عبدالله بن زبیر چون کوهی بود که از آن سنگ فرو ریزد.

عبدالملک پرسید: خدایت نگهدار باد؛ چگونه از خوی و خیم آنان آگاهی یافتی؟  
ربیع گفت: به ایشان نزدیکی جستیم و بر آگاهی خود افزودم.

### □ داستان «شق» غیبگو

احمد بن یحیی مکتب، از ابوطیب احمد بن محمد وراق، از محمد بن حسن بن درید آزدی  
عمانی، از احمد بن عیسی ابوشیر عقیلی، از ابو حاتم، از ابوقصیبه، از ابن کلبی، از پدرش:  
پیران «جبله»، که به زیبایی خوی و روی ایشان ندیده‌ام، می‌گفتند که «شق» غیبگو (کاهن)  
سیصد سال زیست و چون مرگ او نزدیک شد، وابستگانش گرد او را گرفتند و گفتند که روزگار  
تو را از ما خواهد ربود؛ پس وصیت کن!

شق گفت: به یکدیگر پیوندید و از هم مگسلید، با هم بمانید و روی از یکدیگر مگردانید و به  
بستگان مهربانی نمایید. تدبیر را از دست منهدید، فرزنانگان را دوست و دریادلان را بزرگ بدارید،  
به سپیدمویان حرمت گذارید و فرومایگان را خوار شمارید. در جای جدیت، شوخ‌چشمی  
مکنید، بخشش را با منت میالائید و هر گاه قدرت یافتید بخشایش در پیش گیرید. در برابر بدی  
شما نیکی نمایید و سخن پیرانتان را نیوشا باشید، در آشتی جستن پیشگام شوید؛ زیرا رسیدن به  
اوج پشیمانی، زخمی است که بهبودش به درازا انجامد. تبار یکدیگر را نکوهش و در زندگی هم  
کاوش مکنید. دخترانتان را به نابرابران به زنی مدهید، که کاری رسواکننده است.

نرم‌خوی و شکیباً باشید، که تندی و درشتی پشیمانی به بار می‌آورد. شکیب مؤثرترین و  
نهیب و خرسندی (قناعت) بهترین دارایی است...

مرد کهن‌سال سرانجام گفت: چه اندرزهایی که از این شیرین سخن شیوا گفتار شنیدید، اگر  
گوشی شنوا و دلی آگاه داشته باشید. و آن‌گاه، جان سپرد.

شیخ صدوق - ره - می‌گوید: مخالفان ما نیز همانند این حدیث‌ها را می‌آرند و درست  
می‌شمارند. داستان شداد پسر عاد پسر ارم ذات‌العماد را حکایت می‌کنند، نهصد سال زیست و  
چند و چون بهشت او را که از دیده‌ی مردم نهان، اما در همین جهان است، باز می‌گویند؛ لیکن به  
قائم‌خاندان محمد (ص) باور ندارند و از سر ستیز با حقیقت و اهل آن خبرهای رسیده درباره‌ی  
او را دروغ می‌انگارند.

[آن‌چه در زیر می‌آید، نوشته‌ی شیخ صدوق درباره‌ی کسانی است که عمر بسیار دراز  
داشته‌اند. مترجم]

\* اوس بن ربیع بن کعب بن امیه ماتی دوست و چهارده سال زیست و خود چنین سرود:



«آن اندازه دیر زیستم که بستگانم از من به جان آمدند.»

\* ابوزبید، که نامش منذر بن حرمله طائی، و مسیحی بود، یک‌صد و پنجاه سال زندگی کرد.

\* نُضر بن دهمان بن سلیمان بن اشجع بن زید بن غطفان یک‌صد و نود سال زنده بود.

دندان‌هایش افتاد؛ خردش را از دست داد و سرش سپید گشت. در این روزگار قوم او با دشواری درگیر و به تدبیر او نیازمند شد. آن‌گاه از خدا به دعا خواستند که خرد و جوانی پیرمرد را به وی باز گرداند و چنین شد.

سلمه بن حریش، و به قولی، عباس بن مرداس سلمی در این باره قطعه شعری سرود.

\* ثوب بن صداق عبدی دویست ساله شد.

\* خثعم بن عوف بن جذیمه روزگاری دراز زندگی کرد و در شعری گفت:

«خثعم چندان در میان زندگان زیست

که نیرو و خواسته‌ای برایش نماند

دریغ، کجاست درمان او، یعنی مرگ؟»

\* ثعلبه بن کعب بن عبدالاشهل بن الاشوس هم دویست سال زیست. سروده‌ی او:

«با قوم‌هایی همدم بودم که مردند و هیچ دعایی برایشان سود نکرد

گذشتند و ماندم، دراز مدتی پس از ایشان و امیدم از مرگ بریده شد.»

\* زندگانی رداء بن کعب بن ذهل بن قیس نخعی سیصد سال بود. او را سروده‌ای است:

«کس نماند از یارانم از پسرردار و دخترردار

و یاسسترون بسی فرزند که روزی خود از مردگان نشد

آیا زندگی مرا خریداری هست؟»

\* عمر عدی، پسر حاتم طائی، به یک‌صد و بیست سال رسید.

\* امامات بن قیس بن حرمله بن سنان کندی صد و شصت ساله شد.

\* عمیر بن هاجر بن عمیر بن عبدالعزی بن قیس خزاعی صد و هشتاد سال زیست.

این دیرزی را بیت‌هایی است:

«پوسیدم و زمانه مرا نابود کرد

خواهم که ده سال دگر زنده بمانم

من به جوجه‌ای می‌مانم که نه مرده‌ام

تا بر من بگریند و نه زنده‌ام تا کاری از من برآید

در روزگاری می‌زیستم که قبیله‌ام مردگان را

به خاک نمی‌سپرد، مگر گور خود را کنده باشند.»

\* عوام بن منذر بن زید بن قیس بن حارثه بن لام، روزگاری دراز در جاهلیت زندگی کرد و بعدها عمر بن عبدالعزیز را دید. مهره‌های گردنش دانه دانه به چشم می‌خورد و ابروانش فرو افتاده بود. به او گفتند: چه چیزها دریافته‌ای؟

پاسخ داد:

«به خدا سوگند که نمی‌دانم مردم عهد ذوالقرنین را دیده‌ام یا پیش از ایشان بوده‌ام. اگر پیرهنم را در آورید، دنده‌هایم را می‌بینید، اما نه گوشت دارم و نه خون.»

\* سیف بن وهب بن جذیمه طائی دویست سال بود و گفت:

«بدانید که من راهی‌ام

و مرا دروغ‌گو شمارید

جامه‌ی جوانی را پوشیدم و پوساندم

سرنوشت بر من چیره گشت...»

\* ارطات بن دشهبه مزنی - ابوولید - صد و بیست ساله شد. عبدالملک او را گفت: ای ارطات، از تو چه شعری مانده است؟ پاسخ داد: ای امیرمؤمنین، من دیگر نه باده می‌نوشم، نه خوش گذرانی می‌کنم و نه خشمگین می‌شوم. شعر هم جدا و بدون این‌ها نمی‌شود. با این همه، گفته‌ام:

«مرد را دیدم که شب‌ها او را می‌خوردند

و می‌دانم که چندان به سراغم خواهد آمد

عبدالملک به هراس افتاد؛ اما ارطات گفت که ای فرمانروای مؤمنان، ابوولید کنیه‌ی خود من است.

\* عبید بن ابرص سیصد سال زیست و در روز خشم نعمان بن منذر به دستور او گرفتار و کشته شد.

\* شریح بن هانی صد و بیست سال زندگی کرد و در نبرد حجاج بن یوسف جان باخت.

\* لقمان «عاد»ی بزرگ پانصد و شصت سال، یعنی به اندازه‌ی عمر هفت کرکس که هر یک از آن‌ها هشتاد سال زیسته باشد؛ زندگی کرد و بر بقیه‌ی قوم عاد برتری داشت.

همچنین، می‌گویند که او سه هزار و پانصد سال بزیست و از پشت «عاد» بود که قوم وی برای یافتن آب به حرم گسیل شدند. لقمان جوجه‌ی نر کرکس را می‌گرفت و در کوهی که زیستگاه آن مرغ بود، می‌گذاشت و پس از مرگ آن جانور، یکی دیگر را می‌گرفت و می‌پرورد. آخرین آن‌ها «لَبْد» بود که بیش از همه عمر کرد. می‌گویند که دربارهی لقمان شعر بسیار سروده‌اند. نیروی دید و شنیدش نیز خوب مانده بود. دربارهی او خبر فراوان است.

\* زهیر بن عباب بن هبل بن عبدالله بن بکر بن عوف بن عذره بن زید ابن عبدالله بن وهده بن ثور بن کلیب کلبی را روزگار سیصد سال بود.

\* مزیقیا (جامه دریده)، نامش عمرو بن عامر بود - عامر یعنی «آب آسمانی» و او را از آن روی آب آسمانی می‌خواندند که زندگی چون باران بر او می‌بارید و «مزیقیا» می‌گفتند چون هشتصد سال زیست، چهارصد سال مردی عادی بود و چهار صد سال پادشاهی کرد و روزی دو دست جامه می‌پوشید، آن‌گاه دستور پاره کردن آن‌ها را می‌داد تا کس دیگری نپوشد.

\* ابن هبل بن عبدالله بن کنانه ششصد سال زنده بود.

\* ابوطمحان قیسی یک‌صد و پنجاه سال در حیات بود.

\* مستوغر بن ربیع بن کعب بن زید منات بن تمیم سیصد و سی سال زیست؛ سپس، اسلام را دریافت، اما مسلمان نشد. او را شعری است معروف.

\* درید بن زید بن نهد، چهار صد و پنجاه سال به سر برد و به هنگام مرگ، بستگان خود را گرد آورد و گفت: ای فرزندان، به شما سفارش می‌کنم که پوزش بدان را نپذیرید و از گناهشان در نگذرید.

\* تیم‌الله بن [ثعلبه بن] عکابه دویست سال زندگی کرد.

\* ربیع بن ضبع بن وهب بن بعیض بن مالک بن سعدی بن عدی بن فزّاره دویست و چهل سال زنده بود و اسلام را دریافت؛ اما مسلمان نشد.

\* معدی کرب حمیری از خاندان «ذی رعین»، صد و پنجاه سال زیست داشت.

\* ثریه بن عبدالله جعفی سیصد سال زندگی کرد و در مدینه نزد عمر بن خطاب رفت و به او گفت: من پیش از این‌ها دشتی را که شما در آن به سر می‌برید دیده بودم، که در آن چکه‌ای آب یا بوته‌ای گیاه، یا تک درختی نبود و مردمی دیگر را دیدم که همین شهادت شما، یعنی «لا اله الا الله» را بر زبان می‌آوردند. این پیرمرد پسرش را هم که کودن گشته بود، همراه داشت. عمر پرسید: ای ثریه، چرا پسرت خرف شده، اما هوش و خرد تو برجاست؟

پیر در پاسخ گفت: من تا به هفتاد سالگی نرسیدم، همسر نگرفتم، و بعد با دختری پاک‌دامن و خوش‌خوی ازدواج کردم که در شادی و اندوه یار من بود، لیکن پسرم با زنی بدسرشت و بدزبان همسری کرد که در شادی دل او را خون می‌کرد و در هنگام ناشادی جانش را به لبش می‌رسانید.

\* عوف بن کنانه بن عوف بن عذره بن زید بن ثور بن کلب، به سیصد سالگی رسید و در بستر مرگ بازماندگان خود را گرد آورد و چنین سفارش کرد:

وصیت مرا فراموش نکنید تا پس از من قوم شما نیرومند و پابرجا بماند. پرهیزگار باشید؛ خیانت نوزید؛ غم نخورید؛ درندگان را از کنارشان مرانید؛ با مردم هم‌پایه‌ی خویش همسایگی

کنید؛ صلح و آشتی در پیش گیرید. از ایشان چیزی نخواهید، چون بر شما گرانی خواهد کرد. خاموش بمانید، مگر برای گزاردن حق. مهر خود را به ایشان بنمایید تا به شما دل بسپارند. جلوی منافعشان را مگیرید تا ناخشنود نشوند. نشست و برخاست بسیار مکنید تا خوار نگردید.

هر گاه به سختی دچار امید شکیبایی ورزید. جامه‌ی زمانه را در بر کنید. بهتر آن است که نام انسان را در بدبختی‌ها به راستی و درستی بر زبان آورند تا در خوشی‌ها به بدی.

با فروتنان خاکسار باشید؛ زیرا نزدیک‌ترین چیزها دوستی است و دورترین نسبت‌ها کین و دشمنی. وفادار باشید و از نیرنگ بپرهیزید. از دروغ دست بردارید تا تبار خویش را زنده سازید؛ چه، دروغ و دغل آفت رادمردی است. مردم را از تنگدستی خود آگاه مکنید تا پست و سرشکسته نشوید و بدانید که غربت یعنی خواری.

زنان پاک‌دامن خود را جز به هم‌پایگان خود به شوهر مدهید. برای خویش معالی به دست آورید. مبادا زیبایی زن، شما را درباره‌ی درستی او بفریبد، که ارزش همسری با زنان در پایه‌ی شرف آن است...

عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، از احمد بن محمد بن عبدالله بن یزید شعرانی، از تبار عمار یاسر - که خداوند از او خشنود بادا - برایم گفت:

ابوالقاسم محمد بن قاسم بصری حکایت می‌کرد که ابوالحسن حمارویه بن احمد بن طولون از گنجینه‌های مصر چیزهایی یافته بود که پیش از وی بهره‌ی هیچ‌کس نگشته بود. او را به ویران کردن هرم‌های مصر وسوسه کردند؛ اما کسان مورد اعتماد و پیرامونیانش او را از دست زدن به ویرانی اهرام باز داشتند، چون هر کس که به آن‌ها دست می‌یازید عمر دراز نمی‌کرد.

ابوالحسن خیره‌سری نشان داد و هزار کارگر را به ویران گردانیدن دیواره‌های هرم‌ها گماشت تا در ورودی را پیدا کنند. کارگران یک سال کار کردند و سختی و رنج کشیدند. دیگر نومید و درمانده شده بودند و می‌خواستند دست از کار بردارند که دهلیزی یافتند و گمان بردند آن راه به همان دری می‌رسد که در جست‌وجوی آن بودند. چون به ته دهلیز رسیدند به تخته سنگی مرمرین برخورد کردند و دانستند که درِ هرم آن‌جاست. آن‌گاه، کوشیدند تا سنگ را از جای برکنند و بیرون آوردند و دیدند که بر آن به خط یونانی چیزهایی نوشته شده است.

فرزانگان و دانشمندان مصر را گرد آوردند و خط را به ایشان نمودند؛ لیکن هیچ‌یک نتوانست آن را بخواند. در آن میان یک تن به نام ابو عبدالله مدینی، از ویرایان (حفاظ) و دانایان جهان، به ابوالحسن حمارویه بن احمد گفت: من در سرزمین حبشه اسقفی را می‌شناسم که سیصد و شصت سال عمر دارد و این خط را می‌داند و می‌خواست به من هم بیاموزد؛ اما من که به دانش عرب گرایش داشتم، نپذیرفتم. آن مرد هنوز زنده است.

آن‌گاه ابوالحسن نامه‌ای به پادشاه حبشه نوشت و از او درخواست کرد که اسقف را به مصر بفرستد. پادشاه در پاسخ نوشت که پیرمرد فرتوت و ناتوان است و تنها در آب و هوای آن سرزمین می‌تواند زنده بماند و از آن‌جا که افتخار و آرامش ما در بقای او است، اگر به جای دیگر برود، بیم مرگ وی می‌رود. و از ابوالحسن خواست که اگر خواهان خوانده شدن یا تفسیر چیزی است، آن را بنویسد و بفرستد.

سنگ را در کشتی نهادند و از راه «صعید اعلی» به شهر اسوان بردند و از اسوان با شتاب به سرزمین حبشه، که به اسوان نزدیک است، رسانیدند. اسقف، خط را خواند و آنچه را بر تخته سنگ نوشته بود، تفسیر و به زبان عربی چنین ترجمه کرد: «من ریان بن دومغ هستم.»

ابوعبدالله پرسید ریان بن دومغ که بود؟ و اسقف پاسخ داد که وی پدر پادشاه مصر بود. نام او ریان بن دومغ؛ زندگی عزیز مصر هفتصد سال و عمر پدرش ریان هزار و هفتصد سال و زیست دومغ سه هزار سال بوده است.

بر سنگ نگاشته بود که من (ریان) در پی یافتن سرچشمه‌ی نیل برآمدم و با چندین هزار مرد به مدت هشتاد سال در جست‌وجو بودم، تا سرانجام به سرزمین تاریکی و دریای پیرامون جهان (بحر محیط) رسیدیم و دیدیم که رود نیل آن دریا را قطع می‌کند و از درون دریا می‌گذرد و برون شدی ندارد.

همراهانم مردند و چهار هزار تن زنده ماندند. من بر حکومت خود بیم‌ناک شدم و به مصر بازگشتم و اهرام و «برابی» و این دو هرم را بنیاد نهادم و گنجینه‌ها و اندوخته‌هایم را در آن‌ها پنهان کردم.

[در این جا شعری منسوب به «ریان»، به زبان عربی آمده است که ما ترجمه‌ی فارسی بخشی را - که پیش‌گویی ظهور حضرت صاحب‌الزمان (عج) است، در زیر می‌آوریم. مترجم]  
«دوست پروردگارم در پایان زمان نمایان خواهد شد؛ در نزدیک خانه‌ی خدا کارهای خود را آغاز خواهد کرد از بالا گرفتن کارش گریزی نخواهد بود گروهی بسیار کشته و زخمی می‌شوند و پس از آن گنج‌های من یافته خواهد شد...»

ابوالحسن حمارویه پس از آگاهی از این سنگ نبشته چنین گفت: این چیزها از آن هیچ‌کس نیست، مگر قائم خاندان محمد (ص). آن‌گاه سنگ را به جای اول بازگردانید.

یک سال بعد ابوالحسن به دست طاهر خدمتکار در حال مستی در بستر خود کشته شد.

\* صبیره بن سعد بن سهم قرشی صد و هشتاد سال در جهان بود و اسلام را دریافت. مرگش بخت دانسته‌ای نداشت.

\* لبید بن ربیعہ جعفری یک‌صد و چهل سال بزیست؛ اسلام را شناخت و مسلمان شد.

هنگامی که به هفتاد سالگی رسیده بود چنین سرود:

«زیستم تا سال من از هفتاد حج افزون آمد آن‌گاه بود که ردایم را از دوش افکندم.»

به هفتاد و هفت سالگی که رسید، بار دیگر سرود:

«اندام‌ها از من شکوه دارند که تو را هفت سال پس از هفتاد، کشیدیم

اگر سه سال دیگر بر این بیفزاید به هشتاد سال تمام خواهی رسید.»

لبید نود ساله بود که گفت:

«زیستم و سالم از نود حج بر گذشت

اکنون پرده از روی خود برمی‌گیرم

دختران زمانه از جایی که نمی‌دیدم

به من ناوک می‌افکندند

حالی آن‌کس که تیرانداز را نبیند چگونه است.»

این پیرمرد دیرزی در صد و ده سالگی سرود:

«صد سال زیستن مرد چیزی نیست و ده سال افزون بر آن نیز.»

صد و بیست ساله بود که این بیت را نوشت:

«زمانی دراز پیش از راه افتادن «داحس» می‌زیستم

چه بودی اگر این نفس خیره‌سر جاودانه می‌بود.»

شعر او، در صد و چهل سالگی این است:

«از زیستن و درازی آن بسه تنگ آمدم

و از پرسش مردم که چون است لبید

بر مردان پیروز می‌شود و خود شکست نمی‌خورد:

روزگار دراز است و همیشه

روز و شب بر من می‌گذرد

و پس از رفتن باز می‌گردد.»

هنگامی که مرگ لبید فرا رسید، به پسر خویش گفت: فرزندم، من نمردم، که فنا شدم. چون

جان پدرت گرفته شد، نادیده انگار و رویش را به سوی قبله بگردان و پیکرش را با پیرهن خود

او بپوشان و به کسی مگو تا نگریند و زاری نکنند. سپس دیگری را که با آن مهمانی می‌دادم پر کن

و به مسجد ببر و پس از آن که پیشنماز «سلام بر شما» گفت، خوراک را به مردم بده تا بخورند و

چون غذا تمام شد، بگو «بر سر جنازه‌ی برادران لبید بن ربیعہ بیایید، که خدای عز و جل جانش

را گرفت.»...

\* ذوالاصبح عدوانی - نامش حرثان بن محرث بن ربیعہ بن ہبیرہ بن ثعلبہ بن ظرب بن عثمان بن عباد بود - سیصد سال زندگی کرد.

\* جعفر بن قبط سیصد سال زندگانی کرد و اسلام را دریافت.

\* محسن بن غسان بن ظالم بن عمرو بن قطیعہ بن حارث بن سلمہ بن مازون زبیدی دویست و پنجاه سال زنده بود.

\* صیفی بن رباح ابواکثم احد بنی اسد بن عمرو بن تمیم دویست و هفتاد سال زیست.

\* عاد بن شداد یربوعی یکصد و پنجاه سال به سر برد.

\* اکثم بن صیفی احد بنی اسد بن عمرو بن تمیم سیصد سال زندگی کرد و برخی می‌گویند صد و نود سال زنده بود و اسلام را دریافت، اما در این‌که مسلمان شد یا نه اختلاف است؛ لیکن بیشتر بر اسلام آوردن او هم‌رای‌اند.

محمد بن سلمه می‌گوید: اکثم می‌خواست مسلمان گردد، اما پسرش وی را تشنه لب بکشت و شنیده‌ام که این آیه درباره‌ی وی فرو فرستاده شده است:

«و من یخرج من بینه مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله» (و هر گاه کسی از خانہ‌ی خویش برای ہجرت به سوی خدا و رسول بیرون آید و در سفر مرگ وی را فرارسد اجر و ثواب چنین کسی با خداست.) [۹۹، نساء] عرب هیچ‌کس را در فرزاندگی از او برتر نمی‌شمرد. اکثم، از دعوت فرستادہ‌ی خدا (ص) که آگاہ شد، پسر خود را با سپاہی گسل داشت و پیش از راہی شدن او را گفت: فرزندم، سخنانی به تو اندرز می‌دهم که به هنگام رفتن و باز آمدن آویزہ‌ی گوش کنی.

ماه رجب از ماہ‌های حرام است، پس حرمت این ماہ را نگاہ بدار و در خانہ‌ی بزرگان آن قوم فرود آی و با ایشان پیمان ببند؛ زیرا فروپایگان در نزد قوم خویش نیز خوارند و تو نباید خود را پست گردانی.

من پیشینہ‌ی این مرد (پیامبر بزرگوار اسلام) را می‌دانم. او از تبار «قریش» و [برترین] عرب است. او یا در پی آن است که «ملک» شود، پس باید بی‌اشارہ‌ی او منشی‌ی و سخن‌مگویی، تا بدی را از خود دور کرده باشی، و یا پیغمبر است، که در این صورت خداوند بدی‌کنندگان به او را دوست نمی‌دارد. دین‌آوران خطا نمی‌کنند و راست می‌گویند. ہمہ‌ی کارہاشان نیکوست و خود فروتن و در پیشگاہ خدا خاکساراند. پس، در درگاہ او فروتن باش و از خود سخنی بر زبان میاور. چون پیامبر (ص) دستوری داد، به هنگام بازگشت هر چه گفت از بر کن تا بازگو کنی، اگر دچار پندار بافی و یا فراموشی شوی، من فرستہ‌ای دیگر گسیل خواهم داشت.

آن‌گاہ چنین نوشت: به نام تو، ای خدای من؛ از بندہ‌ای به بندہ‌ای دیگر. و اما، آن‌چه به تو

ابلاغ شده، به ما رسیده است، لیکن آگاه نیستیم که اصل آن چیست. اگر چیزی دیده‌ای، به ما بنمایان و اگر چیزی می‌دانی ما را هم دانا و در گنجینه‌ی خود انباز گردان. پیامبر خدا(ص) برای اکثم نامه‌ای نویساند و در آن یادآور شد:

«از محمد فرستاده‌ی خدا به اکثم بن صیفی، که خدایش نیکو بداراد. بدان که خداوند به من فرمان داده است تا بگویم که جز الله خدائی نیست و مردم را نیز به این امر فراخوانم. آفریدگان، آفریده‌ی اوی‌اند و همه کار در دست خداست. آن‌ها را می‌آفریند و می‌میراند. اوست که آفریدگانش را در زمین می‌پراکند و بازگشت آن‌ها به سوی اوست. شما را به آئین پیامبران می‌پرورم و زود است که از شما درباره‌ی این خبر سترگ پرسش کنند. چندی پس از این شما را از این خبر آگاه خواهم کرد.»

اکثم، پس از دریافت نامه‌ی پیامبر(ص) و شنیدن سخنان ستایش‌آمیز پسر خود درباره‌ی آن حضرت، قبیله‌ی «بنی تمیم» را یک‌جا گرد آورد و چنین گفت:

من پیر گشته و رو به سستی نهاده‌ام. اگر از من کار خوبی دیده‌اید، آن را پیشه‌ی خود سازید و چنانچه چیزی را نمی‌پسندید به راستی به من بگوئید. پسر رفت و آن مرد را دید؛ که به نیکی‌ها دستور و از پلیدی‌ها پرهیز می‌فرماید. مردم را به بندگی خدای یگانه و سرنگونی بت‌ها و دست برداشتن از سوگند به آتش فرا می‌خواند. می‌گوید که خود فرستاده‌ی خداست و پیش از وی پیامبرانی بوده‌اند که کتاب آسمانی آورده‌اند. محمد(ص) سزاوارترین مردم به یآوری است؛ پس در کارش او را یاری دهید. اگر آن‌چه می‌گوید حق باشد، شما در خور آن‌اید و چنانچه باطل باشد در خودداری و پوشاندن خود از آن، شایسته‌تر از دیگران‌اید.

اسقف نجران درباره‌ی وی سخن می‌گفت و سفیان بن مجاشع نیز پسر خود را «محمد» نامید. در پیروی از او پیشگام شوید تا در میان عرب سرفراز گردید.

مالک نویره گفت: پیر شما خرد از دست داده است و اکثم پاسخ داد: وای بر آن‌کس که اندیشه نکند. می‌بینم که خاموش مانده‌اید. آفت پند و اندرز دوری جستن از آن است. وای بر تو ای «مالک» که «هالک» (هلاک شونده) هستی. زیرا چون حق برپا شود، بجای آورنده‌اش نیز با آن خیزش می‌کند.

آن‌گاه، اکثم بر شتر خود سوار شد تا رهسپار گردد. فرزندان و برادرزادگانش هم از او پیروی کردند. اکثم گفت: دریغا که من این امر را در می‌یابم و شما از من پیشی نخواهید جست.

طایفه‌ی «طی» که دایی‌های اکثم بودند - و برخی گفته‌اند که «بنی مرّه» - به او نوشتند که اگر حادثه‌ای روی دهد، ما چگونه با آن برخورد کنیم و او در پاسخ نگاشت: شما را به پارسایی و پیوند مهرآمیز با خویشاوندان، دوری از گناه و بریدن از بستگان، و پرهیختن از همسری با



احمقان سفارش می‌کنم. شتر را ارج نهید، که دژ عرب اوست. شتر مهریه‌ی زن و خون‌بها، شیر آن برای بزرگ‌سالان ارمغان و برای خردسالان خوراک است...

وصیت اکثم بن صیفی به هنگام مرگ

اکثم، در بستر مرگ بازماندگان خود را گرد آورد و گفت:

ای فرزندان، من دراز مدتی در روزگار زیستم و می‌خواهم پیش از مردن از خود چیزهایی به شما بسپارم:

شما را به پارسایی در راه خدا و پیوند با خویشاوندان می‌خوانم. نکوکاری کنید تا بر شمارتان افزوده شود. بر زبان خود چیره باشید، که قتل‌گاه آدمی در میان دو آرواره‌ی اوست. حق‌گویی برای من دوستی بر جای نمی‌گذارد.

اندرز دهنده‌ی عمل‌کننده، نابود نمی‌شود. وای بر دانایی که خود را از نادان در امان بداند. بیش از اندازه خشم مگیرید؛ تا نپرسند پاسخ نگویید. به چیزی که خنده ندارد، نخندید. در این جهان با یکدیگر رفت‌وآمد کنید. بر یکدیگر خشم میاورید. رشک بردن در میان نزدیکان است. خویشاوند آن است که دل با تو داشته باشد.

چشم‌آز به دارایی برادر خود مدوزید، که آب در الک کردن است. هر کس که دست و دل باز باشد، پیرامونیانش او را بزرگ می‌دارند. اسب را گرامی شمارید. ریسندگی بهترین سرگرمی برای آزاد زنان است. چاره‌ی چیزی که چاره ندارد، شکیب است.

\* فروه بن ثعلبه بن نفایه سلولی صد و سی سال در جاهلیت به سر برد؛ سپس اسلام را دریافت و مسلمان شد.

\* مضاد بن حبابه بن مراره، از بنی عمرو بن یربوع بن حنظه بن زید را زندگی یک‌صد و چهل سال بود.

\* قس بن ساعده ششصد سال در جهان بود.

\* حرث بن کعب مذحجی صد و شصت سال زندگی کرد.

صدوق - که رحمت خدایش بهره‌ی بادا - می‌گوید: خبرهایی که ما آوردیم، مخالفان هم از سوی محمد بن سائب کلبی و محمد بن اسحاق بن یسار و عوانه بن حکم و عیسی بن یزید بن رثاب و هیشم بن عدی طائی می‌آوردند. از پیامبر اسلام (ص) روایت شده است که فرمود: «هر چه در امت‌های پیشین بوده است، موبه‌مو در این امت هم خواهد بود.» پس، با خبرهایی که از پیغمبر (ص) و امامان رسیده است و ما آن‌ها را با سند‌هاشان در این کتاب یاد کردیم، از چه رو به انکار قائم (عج)، غیبت و دیرپایی زندگی او می‌کوشند؟

### خصال:

علی بن عبدالله اسواری، از مکی بن احمد، از اسحاق بن ابراهیم طوسی - که نود و هفت ساله بود - بر درگاه یحیی بن منصور شنیدم:

«سربایک» پادشاه هند را در شهری به نام «صوح» دیدم و از او پرسیدم چند ساله‌ای؟ پاسخ داد: نهصد و بیست و پنج ساله. این پادشاه مسلمان و مدعی بود که حضرت پیغمبر (ص) ده تن از یاران خود، و از آن میان، حذیفه بن یمان و عمرو بن عاص و اسامه بن زید و ابوموسی اشعری و صهیب رومی و سفینه را برای مسلمان کردن وی گسیل فرمود. و او هم پذیرفته و نامه‌ی پیامبر (ص) را بوسیده بود.

پرسیدم: با این فرتوتی چگونه نماز می‌گزاری؟ گفت: خدای عز و جل می‌فرماید: «والذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم».

گفتم خوراکت چیست؟ گفت: گوشتاب و تره. درباره‌ی دندانش پرسیدم و او گفت که بیست بار دندان درآورده است.

در اصطبلش جانوری دیدم بزرگ‌تر از پیل، که آن را «زند فیل» [ژنده پیل؟ م] می‌خواندند. پرسیدم با این چه می‌کنند؟ گفت پوشاک‌های خدمتکاران را به گازر می‌برند.

پهناوری کشور این پادشاه، چهار سال راه‌پیمایی از هر طرف، و شهر پایتختش از هر سو پنجاه فرسنگ درازا داشت و بر هر دروازه‌ی شهر صد و بیست هزار سپاهی بودند که اگر جنگی در می‌گرفت به یاری دیگران نیاز نداشتند.

شیخ صدوق می‌گوید: هنگامی که مخالفان ما چنین حالتی را از «سربایک» شاه هند می‌پذیرند، چرا عمر حجت خدا(ع)، دیر نیاید؟ که «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم».

### غوالی:

به اسناد از احمد بن فهد، از بهاءالدین علی بن عبدالحمید، از یحیی بن نجل کوفی، از صالح بن عبدالله یمنی، از پدرش، عبدالله، که از سالخوردگان بود و سلمان فارسی را دریافته و او از پیامبر (ص) روایت کرده است که:

«دنیا دوستی بالاتر از همه‌ی خطاها و گمان نیک داشتن به خدا برترین پرستش‌هاست.»

### همان:

سرور جهانیان، سخنور دانشمند، عبدالله بن فتح‌الله بن عبدالملک، از تاج‌الدین حسن سرایشنوی، از شیخ جمال‌الدین حسن بن یوسف مطهر، از مولانا شرف‌الدین اسحاق بن محمود

یمانی قاضی قم، از دایی‌اش، مولانا عمادالدین محمد بن محمد بن فتحان قمی، از شیخ صدرالدین ساوی:

نزد شیخ «بابارتین» رفتم، که از پیری ابروانش بر روی چشمانش فرو افتاده بود. دیده برداشت، مرا نگرست و گفت: نگاه این دو چشم بر جمال پیغمبر (ص) افتاده است. در روز خندق کنی او را دیدم، که همراه مردم خاک بر پشت خود حمل می‌کرد و همان روز شنیدم که فرمود: «خدایا از تو زندگی شیرین و مرگ آسان می‌خواهم و این که مرا رسوا نگردانی.»  
من (مؤلف) می‌گویم:

سید علی بن عبدالحمید، در کتاب «الانوار المضيئه» می‌گوید که نیایم سعید عبدالحمید، از ابوالحسن کاتب بصری، که از ادیبان بود، نقل می‌کرد که: در سال سیصد و نود و دو چند سال پیایی خشکسالی شد، اما آسمان پیرامون بصره گفتی مروارید می‌بارید. عربان شنیدند و از نزدیک و دور، با گویش‌های جور و واجور، از هر سوی به بصره روی آوردند.

من با گروهی برای جست‌وجو در احوال ایشان و برگرفتن بهره از کسانی که سودی می‌داشتند، به سراغ ایشان رفتم. خیمه‌ای بلند را دیدیم و به درون رفتیم. آن‌جا پیرمردی رانشته دیدیم با ابروان فرو افتاده، که دسته‌ای از بندگان و یاران گردش را گرفته بودند. بر او درود گفتیم و پاسخ خوش آمد شنیدیم. یکی از مردان ما - مرا نشان داد و - گفت: این آقا سرپرست کار جاده‌ها و از شیوا سخنان و عرب زادگان است و این گروه همگی با قبیله‌ای پیوند دارند و در استواری و شیوایی سرآمدند. ما آمده بودیم تا از شگفتی‌هایی که یکی از شما می‌داند، بهره بگیریم. اینک که تو را دیدیم، خواهش می‌کنیم چون سن بالا داری، ما را بی بهره نگذاری.

پیرمرد گفت: ای برادرزادگان من! خدا شما را زنده بدارد، که دنیا چیزی برای من بر جا نگذاشته است. اگر سودی می‌جوئید، از پدرم، بجوئید که خانه‌اش آن‌جاست. و چادری بزرگ را در روبه‌رو نشان داد.

رفتیم و پیرمردی را دیدیم دراز کشیده و خدمتکاران دورش را گرفته بودند. سلام کردیم و آن‌چه را با پسر او گذشته بود، باز گفتیم. او گفت: ای برادرزادگان من، خدا عمرتان را دراز کند، من هم گرفتاری پسر را دارم. اگر بهره‌ای باشد، نزد پدرم خواهید یافت، که خانه‌اش آن‌جاست. و با انگشت به خیمه‌ای خوش‌نما اشاره کرد.

با خود گفتیم که دیدن پیری با آن سن و سال خود سودی است که در حساب نمی‌گنجد. رفتیم و شمار فراوانی کنیز و بنده دیدیم، که با مشاهده‌ی ما شتافتند و سلام دادند و گفتند: خدا به شما عمر دراز بدهد، چه می‌خواهید؟

گفتیم که می‌خواهیم سرورتان را ببینیم، سلام بدهیم و از او بهره‌ای ببریم.

گفتند: همه جور سود در وجود سرور ما هست. یکی از آنان به درون رفت و اجازه گرفت و ما وارد شدیم. در بالای چادر تختی بود که دورش پستی چیده و در وسط بالشی نهاده بودند و سالخورده مردی بی مو سرش را روی آن قرار داده بود. بلند سلام کردیم و جواب شنیدیم و یکی از ما آن چه را با پسر او گذشته بود، بازگو نمود.

آن گاه شیخ چشمانش را که در چشمخانه ها فرو رفته بودند، گشود و به خادمان گفت: این ها را بنشانید. سپس رو به ما کرد و چنین گفت: ای برادرزادگان! بدانید که من پدری داشتم بی فرزند که سخت خواهان داشتن پسری بود. در سال های پیری او من به دنیا آمدم و پدرم بی اندازه شادمان شد. هفت ساله بودم که پدرم مرد و عمویم سرپرست من شد.

روزی عمویم مرا نزد پیغمبر (ص) برد و گفت: ای رسول خدا، این بچه، پسر برادر من است که از جهان رفته و من سرپرست او هستم و از مردنش می ترسم. به من تعویذی یاد بده تا به خجستگی آن این کودک تندرست بماند.

آن حضرت (ص) فرمود: آیا تو «ذات القلاقل» را بلد نیستی؟ عمویم پرسید که ای پیغمبر خدا (ص) ذات القلاقل چیست؟ حضرت فرمود: تعویذ است، سپس سوره های «جحد» و «اخلاص» و «فلق» و «ناس» را قرائت فرمود. از آن روز تا کنون من هر روز به آن ها پناه می آورم و از بیماری و زیان مالی و نداری در امان مانده و به این سنی که می بینید رسیده ام. شما هم آن ها را از بر کنید و فراوان بخوانید تا چشم زخم نبینید.  
آن گاه از نزد پیرمرد در آمدیم.

### مجالس:

از مفید، از ابراهیم بن حسن بن جمهور، از ابوبکر مفید جرجرائی:  
در سال سیصد و شصت (هجری قمری) در مصر با ابو عمرو عثمان بن خطاب بن عبدالله بن عوام در مصر بودم و انبوهی از مردم در خانه ی بزرگی که او در آن به سر می برد گرد آمده بودند. او راهی مکه بود و من دنبال او را آن قدر گرفتم تا پنجاه حدیث از وی نوشتم. می گفت که در زمان ابوبکر بن عتیق ابوقحافه (خلیفه ی اول م) زاده شدم و در دوران علی بن ابوطالب (ع) به قصد دیدار آن حضرت، همراه پدر خود سفر کردم و در راه کوفه یا زمینی دیگر دچار تشنگی سختی شدیم و نزدیک به مرگ بودیم و پدرم پیرمردی سالخورده بود، به او گفتم تو بنشین تا من در بیابان بگردم، شاید آب پیدا کنم.

با این هدف راه افتادم و در جایی که چندان دور نبود، به چاهی رسیدم. از آب آن آشامیدم، جامه ام را شستم و خود نیز شست و شو کردم. سپس نزد پدرم بازگشتم، که در همان نزدیکی بود،

و گفتم برخیز که خداوند عز و جل گشایشی در کارمان پدید آورده و چشمه‌ی آب به ما نزدیک است.

رفتیم، اما چیزی ندیدیم و به آن آب نرسیدیم. پدرم نشست و من هم در کنارش نشستم، بی آن که سراسیمه شود، مرگ او فرا رسید و من راهم را دنبال گرفتم و در بیرون صفین به دیدار سرورم امیرمؤمنان(ع) سرفراز شدم. رکاب آن حضرت را گرفتم که رکاب به چهره‌ی من خورد و این زخم جای آن برخورد است. (من - ابوبکر مفید - جای زخم را به روشنی در روی او دیدم.) این مرد چیزهایی از امیرمؤمنان(ع) حکایت می‌کرد که کسی جز او نمی‌دانست. گروهی از پیران همشهری وی نیز با او و اهل طنجه بودند. من با ایشان گفتم و گو کردم و همگی آن مرد را به درازی عمر و دیدارش با امیرمؤمنان می‌شناختند. وی در سال سیصد و هفتاد درگذشت.

مؤلف: کراجکی - ره - در «کنزالفوائد» این خبر را به نقل از ابودنیا، از شریف طاهر بن موسی حسینی، از میمون بن حمزه حسینی، از معمر مغربی، و از اسد بن ابراهیم سلمی و حسین بن محمد صیرفی بغدادی، با هم، از ابوبکر محمد بن محمد، معروف به مفید جرجرائی، از علی بن عثمان بن خطاب بن عبدالله بن عوام بلوی، از شهری در مغرب، که آن را «مزیده» خوانند، و ابودنیا را شناخته و دیده بود، باز می‌گوید.

سپس، مؤلف داستان مردی دیگر معروف به «معمر مشرقی» را یاد می‌کند و می‌گوید که او مردی از سرزمین کوهستان (ارض الجبل = باختر ایران کنونی. م) از کشور ایران بود و می‌گفت که امیرمؤمنان را دیده و در خدمت آن امام بوده است.

مؤلف می‌افزاید که شماری از مردم، با مذهب‌های گوناگون، که این مرد را دیده و سخنش را شنیده بودند، درباره‌ی او با من گفت‌وگو کردند. از این میان، ابوالعباس احمد بن نوح محمد حنبلی شافعی، در شهر «رمله» (رام‌الله کنونی، در فلسطین. م) در سال چهارصد و یازده به من گفت:

برای آموختن فقه رهسپار عراق بودم و از شهری به نام «سهرورد»، نزدیک «زنجان»، در سال چهارصد و پنجاه، می‌گذشتم که به من گفتند در این جا پیرمردی است که می‌گوید امیرمؤمنان علی بن ابوطالب(ع) را دیده، و اگر نزد وی بروی برایت سودی فراوان دارد. من به خانه‌ی او رفتم و سال‌خورده‌ای دیدم با پیکر نزار و ریش گرد و بزرگ که در آن سال دارای فرزندی خرد شده بود. به او گفتم: این عده از جویندگان دانش که رهسپار عراق‌اند، دوست دارند از شیخ بشنوند که امیرمؤمنان را چگونه دیده بود، پیر گفت در جایی ایستاده بودم که سواری باشکوه از آن جا می‌گذشت. سرم را بلند کردم و آن سوار دستش را بر سرم نهاد و رفت. پس از رفتنش دریافتم که او علی بن ابوطالب(ع) است. آن‌گاه دوان دوان خود را به او رساندم و در خدمتش بودم. با آن

امام به تکریت رفتم و پس از شهادتش، به فرزندانش خدمت می‌کردم.

\* سید مرتضی - که خداوند روانش را تقدیس کند - در کتاب «الغرر و الدرر» می‌گوید:

یکی از دیرزیستگان حارث بن کعب بن عمرو بن وعله بن خالد بن مالک بن ادد المذحجی است. «مذحج» مادر مالک بن ادد بود و از آن‌روی نامش را مذحج نهادند که در روی پشته‌ای مذحج نام زاده شد. مادر مالک، دختر «ذی مهشجان» بود. ابوحاتم سجستانی (سیستانی) می‌گوید:

چون مرگ حارث بن کعب نزدیک شد، فرزندان خود را فراخواند و گفت: ای فرزندان من، یک‌صد و شصت سال بر من گذر کرد. در این مدت در دوستی فریب‌کاری نکردم، خود را به رفاقت بدکاران خرسند نساختم، به دختران بستگان چشم بد نینداختم، با روسپیان نیامیختم، راز خود را به هیچ یاری باز نگفتم، دین «شعیب» (ع) را داشتم، که در عرب جز من و اسد بن خزیمه و تمیم بن مر، کسی دیگر ندارد.

وصیت مرا به جای آورید و بر آئین خدای خود بمیرید تا در سختی‌ها یاورتان باشد و کارها و روزگارتان را به نیکی فرجام دهد. با هم بمانید و از یکدیگر پراکنده مشوید. مرگ در ارجمندی بهتر از زیست در خواری و ناتوانی است. هر هستی نیست و هر جمعی پریشان می‌گردد. بریدن از بستگان پشیمانی به دنبال می‌آورد و عاق پدر و مادر نابود کننده است. پسندگویی دور و دراز رسواگر است و رشک جلو پیشرفت را می‌گیرد....

\* یکی از دیرزیوان (معمربین) «مستوغر»، یعنی عمرو بن ربیع بن کعب بن سعد بن زید منات ابن تمیم بن مر بن اد بن طابخه بن الیاس بن مضر بود. او را مستوغر خواندند چون در بیتی گفته بود:

«آب در گوشت سفت او چنان می‌جوشد که سنگ تفته در شیر جوشان.»

[این بیت در توصیف غرق شدن اسبی در آب سروده شده است. م.]

تبارشناسان می‌گویند که مستوغر سیصد و بیست سال زیست و اسلام را دریافت، یا در آستانه‌ی دریافتن بود.

\* دیگر از بسیار زیستگان «دوید بن زید» بن نهد بن زید بن لیث بن سود بن اسلم بن الحاف

بن قضاعه بن مالک بن مره بن مالک بن حمیر، چهارصد و پنجاه و شش سال زنده ماند.

ابوحاتم سیستانی می‌گوید عرب کسی را «معمربین» (دیرزی) می‌شمارد که بیش از یک‌صد و بیست سال زندگی کرده باشد و می‌افزاید که چون «دوید» به آستانه‌ی مرگ رسید، به زاد و رود خویش گفت: به شما سفارش می‌کنم که بر مردم شرور دل نسوزانید و پوزش‌خواهی آنان را نپذیرید. لگام‌ها را کوتاه و نیزه‌ها را دراز بگیرید و از راست و چپ بر دشمن زخم بزنید و او را

سوراخ سوراخ کنید....

\* زُهَیر بن جناب بن عبدالله بن کَنانه بن بکر بن عوف بن عذره ابن زید اللّات بن رفیده بن ثور بن کلب بن وبرة بن تغلب بن حلوان بن الحاف بن قضاعه بن ملک بن عمرو بن مره بن زید بن مالک بن حمیر، به گفته‌ی ابوحاتم سیستانی، دویست و بیست سال با شکوه و قدرت زندگی کرد. او ده صفت برجسته داشت که در هیچ کس دیگر از مردم روزگارش جمع نبود. زهیر، سرور، والاتبار، سخنور، شاعر، نماینده‌ی قوم نزد پادشاهان، پزشک، بخرد، شهسوار، خانواده‌دار و دارای وابستگان پرشمار بود....

\* حرثان بن محرث بن الحارث ابن ربیع بن وهب بن ثعلبه بن ظرب بن عمرو بن عتاب بن یشکر بن عدوان، معروف به «ذوالاصبع عدوانی» (انگشتی کین توز) هم از کسانی است که عمر دراز کردند. او را «نگهبان کین» (حارث العدوان) خواندند، چون به گفته‌ای با برادر خود «فَهِم» دشمنی داشت و سرانجام او را کشت؛ و به قولی دیگر وی را «ذوالاصبع» خواندند چون مار دستش را گزید و انگشتانش از کار افتاد. گویند که این مرد صد و هفتاد سال زندگی کرد؛ اما ابوحاتم سیستانی می‌گوید که او سیصد سال زیست و از فرمان‌روایان عرب در روزگار جاهلیت بود. جاحظ نوشته است که این مرد «اثرم» بود، یعنی دندان‌های پیشین را نداشت.

\* ابن سلام می‌گوید معدی کرب حمیری، از دودمان «آل ذی رعین» هم زندگی دیرپا داشت. و خود او چنین سروده است:

«هر روزی که به پایان رسید  
برآمدن روزی تازه را دیدم  
هر سپیده دم روشنی باز می‌گردد  
لیکن جوانی من بازآمدنی نیست.»

از دیر زیستگان، ربیع بن ضبع فزاری است، که می‌گویند تا روزگار بنی‌امیه زنده بود و عبدالملک مروان را دید و عبدالملک از او خواست چیزهایی را که در عمر دراز خود دیده بود باز گوید. روایت شده است که وی زمان خلافت معاویه را دریافته بود.

\* ابوطحمان قینی، که نامش «حنظله بن شرقی» و از بنی کنانه بن القین بود، عمر دراز کرد. به گفته‌ی ابوحاتم سیستانی، این مرد دویست سال زیست.

\* عبدالملیح بن عمرو بن قیس بن حیان بن بقیله غسانی هم زندگی دراز مدت داشت. نام نیای بزرگ او «حارث» و یا «ثعلبه» بود. اما روزی با پوشیدن جامه‌های سرپا سبز به میان بستگان خود می‌رود و آنان به او می‌گویند: تو غیر از «بقیله» (باقلا سبز) چیزی نیستی و از آن پس «بقیله» نامیده می‌شود. کلبی و ابومخنف و دیگران، گفته‌اند که عبدالملیح سیصد و پنجاه سال در جهان بود، اسلام را دریافت؛ اما مسلمان نگردید و همچنان مسیحی ماند.

روایت کرده‌اند که خالد بن ولید چون در «حیره» فرود آمد و اهل آنجا از بیم وی درون

باروهای شهر پناه گرفتند، خالد پیام فرستاد که: مردی از خردمندان و بزرگ تباران خود را نزد من بفرستید. مردم شهر عبدالمسیح بقبیله را نماینده‌ی خود کردند. هنگامی که او را پیش خالد بردند، به او گفت: پادشاهها، روزت خوش باد. خالد پاسخ داد که خداوند مرا از این شادباش تو بی‌نیاز ساخته است؛ سپس این گفت‌وگو میان آن دو روی داد:

- پیرمرد، بگو بدانم نشان از که داری؟

- از پشت پدرم.

- از کجا آمده‌ای؟

- از شکم مادرم.

- کجا می‌نشینی؟

- روی زمین.

- کجا ایستاده‌ای؟

- در رخت و لباسم.

- آیا عقلت کار می‌کند؟

- آری، به خدا، فایده هم می‌رساند.

- پسر چند نفری؟

- فقط یک مرد.

- شما عرب‌اید یا نبطی؟

- عرب نبطی شده و نبطی عرب گشته.

- جنگ می‌کنید یا صلح؟

- صلح می‌کنیم.

- پس این برج و باروها چیست؟

- این‌ها را ساخته‌ایم تا سفیهان را آن‌قدر دور نگهدارد که بردباری به یاری ما آید.

- به چند سالگی رسیده‌ای؟

- سیصد و پنجاه.

- چه‌ها دیده‌ای؟

- کشتی‌هایی را دیدم که در این آبراه به سوی ما شناور بودند و زنی از اهل حیره را دیدم که

سبدی بر سر و در آن تنها یک قرص نان گذاشته بود و تا شام پیاده رفت؛ اما امروز حیره را ویران

و برهوت می‌بینم. خواست خدا در مورد بندگان و سرزمین‌ها چنین است.

- این چیست که در کف دستت می‌چرخانی؟



- زهر است.

- با آن چه می‌کنی؟

- اگر تو با مردم و بستگان من همراهی کنی سپاس خدا را به جا می‌آورم و بر آن بوسه می‌زنم. اما چنانچه غیر از این باشد، من نمی‌توانم نخستین کس از میان آنان باشم که خواری و تیره‌بختی‌شان را ببینم و دم بر نیاورم. این زهر را می‌خورم و از زندگی آسوده می‌شوم، چون از عمر من چیز زیادی هم باقی نمانده است.

خالد گفت: آن را به من بده. سپس زهر را گرفت و گفت: «به نام خداوند زمین و آسمان، که با نام او هیچ چیز زیان‌بخش نیست.» آن‌گاه سم را خورد و غش کرد؛ سر خود را دراز مدتی بر سینه گذاشت؛ سپس عرق کرد و به خود آمد.

ابن بقیله نزد قوم خویش بازآمد و گفت: من از پیش شیطانی می‌آیم که زهر را خورد اما بر او تأثیر نکرد. با اینان در نیفتید. پس از آن مردم حیره با پرداخت یکصد هزار درهم با خالد صلح کردند.

\* نابغه‌ی جعدی، که نامش قیس بن کعب بن عبدالله بن عامر ابن ربیع بن جعد بن کعب بن ربیع بن عامر بن صعصعه و کنیه‌اش «ابولیلی» بود؛ به گفته‌ی ابوحاتم سیستانی، از «نابغه‌ی ذبیانی» بیشتر عمر کرد. نابغه تازه در سی سالگی به سرودن شعر زوی آورد و در صد و بیست سالگی در شهر اصفهان بدرود زندگی گفت.

هشام بن محمد کلبی می‌گوید که نابغه صد و هشتاد سال زیست و ابن درید، از ابوحاتم نقل می‌کند که این مرد دویست سال زنده بود و اسلام را دریافت. می‌گویند که نابغه جعدی افتخار می‌کرد و می‌گفت که این بیت را در درگاه پیامبر گرامی اسلام (ص) سرودم:

«در فر و شکوه به آسمان رسیدیم و آرزو داریم که از آن هم فرا رویم.»

آن حضرت فرمود:

- کدام فراتر، ای ابولیلی؟

گفتم: «بهشت»، ای فرستاده‌ی خدا (ص).

آن بزرگوار فرمود.

- انشاءالله.

مؤلف: شیخ (طوسی) - که خدایش پیام‌زاد - نیز از دارندگان عمرهای بسیار دراز یاد کرده است، از آن میان:

\* لقمان بن عاد، که سه هزار و پانصد سال زیسته بود و «اعشی» درباره‌ی او شعری سروده است.

\* ربیع بن ضبع بن وهب بن بغیض بن مالک بن سعد بن عبس بن فزاره، سیصد و چهل سال زیست.

\* اکثم بن صیفی سیصد و سی سال زندگی داشت و می‌گویند پدرش، صیفی بن ریاح نیز دویست و چهل سال عمر کرده بود.

\* ضبیره بن سعید بن سعد بن سهم بن عمرو دویست و بیست سال زنده بود و موهایش هیچ سپید نگشت. اسلام را دریافت ولی مسلمان نشد.

\* دُرَید بن صمه جشمی دویست سال در جهان بود. به زمان اسلام رسید اما او هم مسلمان نشد و در نبرد «حنین» یکی از مشرکان و پیشرو ایشان در جنگ با پیامبر (ص) بود و در همان روز کشته شد.

\* محصن بن غسان بن ظالم زبیدی دویست و پنجاه و شش سال زندگی داشت.

\* عمرو بن حمته دوسی، چهار صد سال زیست.

\* حارث بن مضاض جرهمی هم چهار صد ساله شد.

\* عبدالملک بن بقیله غسانی به سیصد و پنجاه سالگی رسید.

مؤلف، سپس از نابغهی جعدی و ابوطحمان قینی و ذوالاصبح عدوانی و زهیرابن جناب و دوید بن نهد و حارث بن کعب و گفتارها و کردارهایشان، به همان‌گونه یاد می‌کند، که سید رضی، و در پایان می‌گوید: این‌ها خبرهای شگفت درباره‌ی دیرزیستگان عرب است، که در کتاب‌های نوشته شده در این مورد آورده‌اند.

اما ایرانیان هم بر آن‌اند که برخی از پادشاهان ایشان عمر دراز داشته‌اند. و حکایت می‌کنند که ضحاک ماردوش هزار و صد سال و فریدون دادگر بیش از هزار سال زندگی کردند و پادشاهی که جشن مهرگان را بنیاد نهاد، هزار و پانصد سال زیست و ششصد سال از این مدت خود از چشم قوش پنهان بود.

غیر از این‌ها نیز در تاریخ‌های ایرانیان وجود دارد؛ که ما برای پرهیز از درازنویسی و پرگویی، در این جا نمی‌آوریم. پس، مخالفان ما (شیعه‌ی دوازده امامی) چگونه می‌گویند آنچه درباره‌ی صاحب‌الزمان (عج) یاد کردیم، بیرون از عادت است؟

### □ باز هم درباره‌ی آنان که عمر دیرپا داشته‌اند

\* یعرب بن قحطان - که «ربیع» نام داشت - و نخستین کسی بود که به زبان عربی سخن گفت، آن‌چنان که ابوالحسن نسابه‌ی اصفهانی در کتاب «الفرع و الشجر» آورده است، دویست سال پادشاهی کرد و پدر همه‌ی یمنی‌هاست.

\* اصفهانی از عبدالمجید بن ابوعبس انصاری و شرقی بن قطامی روایت می‌کند که عمرو بن عامر مزیقیا هشتصد سال زندگی کرد. آن‌گاه چیزهایی را که ما از شیخ صدوق - ره - آوردیم، یاد می‌نماید و پس از آن می‌افزاید:

از آن‌رو وی را «مزیقیا» خواندند که قبیله‌ی «ازد» را از هم گسیخت و به گوشه و کنار زمین پراکند.

مزیقیا پادشاه سرزمین «سبا» بود و پیشگویان او را گفتند که خداوند سیلی ویرانگر خواهد فرستاد تا سبا نابود گردد. او هم پیش‌دستی کرد، ملک و مال خود را فروخت و پیش از آمدن سیل با دودمان خود از آن سرزمین بیرون آمد. همه‌ی «ازد» از تبار وی هستند و «انصار» نیز از پشت او شمرده می‌شوند.

\* جلهمه بن ادد بن زید بن یشحب بن عریب بن زید بن کهلان بن یعرب نیز عمر طولانی داشت. می‌گویند همه‌ی قبیله‌ی «طی» از تبار او هستند. جلهمه برادرزاده‌ای داشت به نام «یحابر بن مالک بن ادد». هر یک از این دو تن پانصد سال زندگی کردند و به خاطر چراگاه پیوسته در زد و خورد بودند و جلهمه از بیم نیستی عشیره‌ی خود کوچید و چندین منزل را پیمود، و از همین‌رو «طی» نامیده شد.

\* ربیع بن حارثه بن عمرو مزیقیا، که «عمرو بن لحنی» نامیده شد؛ به گفته‌ی دانشمندان خزاعه، در نبرد خزاعه و جرهم فرمانده خزاعه و آئین‌گذار «سبائیه» و «وصیله» و «حام» بود. عمرو دو بت «هبل» و «منات» را از شام به مکه آورد تا آنها را پرستش کنند. هبل را به خزیمه بن مدرکه سپرد، که آن را «هبل خزیمه» می‌گفتند. عمرو بر بالای کوه «ابوقبیس» رفت و «منات» را در «مشلل» قرار داد. در بازی تخته‌نرد پیشگام شد و آن را به درون «کعبه» برد و بام و شام بازی می‌کرد.

از پیغمبر اسلام (ص) روایت شده است که فرمود:

- (در معراج) بر فراز آتش رسیدم و عمرو بن لحنی را دیدم که مردی کوتاه‌بالا و سرخ‌فام و زاغ‌چشم بود و پای کشان در آتش می‌رفت. پرسیدم این کیست؟  
گفتند: عمرو بن لحنی است.

او تا روز مرگ کار به دست‌خانه‌ی کعبه بود، همان‌گونه که پیش از وی قبیله‌ی جرهم در این کار می‌بودند.

یادداشتی یافتیم به خط دانشمند بزرگوار و پاک تبار، ابوالحسن محمد بن حسین موسوی (سید رضی) در تقویمی به تاریخ یک‌شنبه، پانزدهم ماه محرم سال سیصد و هشتاد و یکم هجری قمری، که: برایش از وضع پیرمردی در شام حکایت کردند که بیش از یک‌صد و چهل سال زیسته

بود. او هم می‌رود و آن سال خورده را با خود آورده و در کوی «کرخ»، نزدیک خانه‌ی خود، نگهداری می‌کند. این جهان دیده‌ی شگفت‌انگیز حضرت امام حسن عسکری (ع) را دیده و توصیف کرده و گواه روی داده‌های شگرف بوده است.

کراجکی - که رحمت خدا بر او بادا - در «کنزالفوائد» می‌گوید:

پیروان همه‌ی دین‌ها بر روا بودن درازی زندگی هم‌رای‌اند و «تورات» در بردارنده‌ی خبرهایی از این دست است و اختلافی هم در میان نیست. در تورات آمده است که عمر یاد شدگان در زیر چنین بوده است:

«آدم» (ع) نهصد و سی سال،

«شیث» نهصد و دوازده سال،

«انوش» نهصد و پنجاه سال،

«قنیا» نهصد و پنج سال،

«مهلائیل» هشتصد و نود و پنج سال،

«برد» نهصد و شصت و دو سال،

«اخنوخ» - که همان ادریس (ع) است - نهصد و شصت و پنج سال،

«متوشلح» نهصد و شصت و نه سال،

«لمک» هفتصد و شصت و هفت سال،

«نوح» نهصد و پنجاه سال،

«ارفخشاو» چهارصد و نود و هشت سال،

«شالغ» چهارصد و نود و سه سال،

«عابر» هشتصد و هفتاد سال،

«فالغ» دویست و نود و نه سال،

«ارغو» دویست و شصت سال،

«باحور» صد و چهل و شش سال،

«تارخ» صد و هشتاد سال،

«ابراهیم» (ع) صد و هفتاد و پنج سال،

«اسماعیل» (ع) صد و سی و هفت سال،

و «اسحاق» صد و هشتاد سال.

در این چیزها که در تورات آمده است، یهود و مسیحی اختلاف ندارند و در دین اسلام نیز مانند آن‌ها هست و هیچ دانشمند مسلمان با آن مخالف نیست و آن را باطل نمی‌داند.

## درباره‌ی کسانی که عمر ... @ ۲۴۳

کراچکی، سپس از عمر چهار صد ساله‌ی «عمرو بن حممه دوسی» یاد می‌کند.  
من (مؤلف):

در این جا آنچه را که از خبرهای مربوط به «معمربن» به دستمان رسیده است، به پایان می‌آوریم. اگر در این باره سخن به درازی کشید، به پیروی از سبک هم‌باوران پیشین بود تا مبادا گفته شود که این کتاب از سودمندی‌های بایسته‌ی این باب تهی است.

## ❁ باب پانزدهم

### معجزه‌های رهبر جاویدان و زندگی سفیران آن حضرت

#### ۱ - غیبت:

تنی چند، از حسین بن علی بن بابویه:

گروهی از همشهریان ما که در سال شورش قرمطیان بر حاجیان، یعنی در سال پراکنندگی ستارگان، در بغداد به سر می‌بردند، پدرم (علی بابویه، پدر شیخ صدوق.م) - که خدا از وی خشنود بادا - نامه‌ای به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح (نایب سوم حضرت مهدی علیه السلام) نوشت و اجازه‌ی حرکت برای رفتن به حج خواست. پاسخی که از امام رسید، چنین بود:

«امسال حرکت نکنید.»

پدرم گفت: نذر واجب دارم، آیا رواست که بمانم؟ چنین پاسخ آمد:

«اگر گزیری نباشد، با آخرین کاروان رهسپار شوید.»

آخرین کاروان به سلامت رسید، اما هر کس که در کاروان‌های پیشین بود، کشته شد.

#### ۲ - همان:

«شلمغانی» در کتاب «اوصیاء» از ابو جعفر مروزی:

جعفر بن محمد بن عمر با تنی چند - از آن میان علی بن احمد بن طنین - که امام حسن عسکری (ع) را دیده بودند، به «عسکر» (کویی در شهر سامرا، که خانه‌ی امام در آنجا بود) رفتند. جعفر بن محمد نامه‌ای نوشت و اجازه‌ی ورود به مزار خواست. علی بن احمد به او گفت: نام مرا بنویس، چون من اجازه نمی‌گیرم. نام وی را نوشتند و پاسخ آمد:

«تو و کسی که اجازه نمی‌گیرد، وارد شوید.»

### ۳- خرائج:

حکیمه (عمه‌ی امام حسن عسکری علیه‌السلام) می‌گوید:  
چهل روز پس از زایمان نرجس نزد امام حسن عسکری (ع) رفتم و سرورم، صاحب‌الزمان را دیدم که در اتاق راه می‌رفت و شیواتر از سخن او نشنیده بودم.  
امام (ع) لبخندی زد و فرمود:  
- ما امامان در یک روز به اندازه‌ی یک سال دیگران رشد می‌کنیم.  
پرسیدم پس از این چه خواهد شد. امام فرمود:  
- او را به همان کسی می‌سپاریم که مادر موسی فرزندش را سپرد.

### ۴- همان:

محمد بن هارون همدانی می‌گفت: پانصد دینار پرداخت به درگاه امام برگردن داشتم. با خود گفتم من چند دکان دارم که به پانصد و سی دینار خریده‌ام. خوب است این‌ها را به همان پانصد دینار به درگاه امام واگذار نمایم. به خدا سوگند که در این باره نه گفتم و نه نوشتم، اما آن حضرت به محمد بن جعفر نوشت:  
«دکان‌ها را در برابر پانصد دیناری که ما نزد محمد بن هارون داریم، از او بستان.»

### ۵- همان:

محمد بن یوسف الشاشی («شاش» عربی شده‌ی «چاچ» - از شهرهای کهن خراسان بزرگ است که «کمان»‌های آن معروف بوده است. م) روایت می‌کند: از عراق که برگشتم، در شهر «مرو» مردی که او را محمد بن حصین کاتب می‌خواندند و مال «غریم» را جمع می‌کرد، به من گفت: «از تو می‌خواهیم که درباره‌ی دارنده‌ی امر هر چه دیده‌ای بگویی و افزود که نزد من مال غریم هست، با آن چه کنم؟»  
گفتم برای «حاجز بفرست.» پرسید که بالاتر از حاجز کسی هست؟ گفتم آری، «شیخ». گفت «اگر خدا از من بازخواست کند، آیا بگویم که تو گفته بودی؟»  
گفتم: بگو، و از پیش وی رفتم. سال‌ها بعد آن مرد را دیدم. گفتم: «من همانم که می‌خواستم با مال غریم به عراق بروم. بدان که دویست دینار به دست عابدین یعلی فارسی و احمد بن علی کلثومی سپردم و در این باره به غریم نامه نوشتم و طلب دعا کردم. از حضرت پاسخ آمد که نزد من هزار دینار بوده، حال آن‌که دویست دینار فرستاده‌ام. چون کاوش نمودم، دانستم که همین‌طور بوده است. در نامه‌ی امام (عج) آمده بود که اگر خواستم چیزی بدهم، آن را به

ابوحسین اسدی در شهر ری پردازم.»

دو یا سه روز بعد، مرگ حاجز در رسید. من رفتم و خبر مرگ را به او دادم. غمگین شد. گفتم غم مخور که در نامه‌ی حضرت به تو این آگاهی داده شده بود. چون هم از هزار دینار سخن رفته بود و هم از اسدی، به جای حاجز.

#### ۶-

محمد بن حسین، از تمیمی، از مردی استرآبادی روایت می‌کند:

سی دینار، که یک دینار آن شامی بود، در شال خود داشتم و به عسکر رفتم. به در خانه (ی امام علیه السلام) رسیدم و نشستم. تا کنیز یا بنده‌ای - یک از من است. راوی - بیرون آمد و گفت: سی دینار که یک دینارش شامی است و یک انگشتری - که از یاد برده‌ای - در شال سبزی با خود داری. آن‌گاه دینارها را رساندم و انگشتر را گرفتم.

#### ۷- همان:

مسرور آشپز می‌گوید: از روی تنگدستی نامه‌ای به حسن بن راشد نوشتم و با خود بردم. اما او را در خانه نیافتم. برگشتم و به شهر نزد ابوجعفر رفتم. مردی که روی او را ندیدم، آمد و کیسه‌ای سفید به دستم داد و رفت. نگاه کردم و نوشته‌ای دیدم با دوازده دینار. روی کیسه نوشته شده بود: «مسرور آشپز».

#### ۸- همان:

از محمد بن شادان: پانصد درهم، که بیست درهم کم داشت، نزد من گرد آمده بود. از پول خودم آن را تکمیل کردم و برای محمد بن احمد قمی فرستادم، اما نوشتم که چه اندازه از آن مال خود من است. پاسخ امام (ع) را دریافت کردم، که: «پانصد درهم، که بیست درهمش مال تو است، به ما رسید.»

#### ۹- همان:

ابوسلیمان محمودی می‌گفت: من و جعفر بن عبدالغفار، فرماندار «دینور» شدیم. پیش از آن‌که رهسپار شویم، شیخ (حسین بن روح نوبختی) نزد ما آمد و گفت: «پس از رفتن به ری، این کار و آن کار را انجام بده.»

یک ماه بعد از رسیدن به دینور، فرمانداری ری به من داده شد. من هم به ری رفتم و همان



کارها را کردم.

- ۱۰ -

غلال بن احمد، از ابورجاء مصری - که از نیک‌مردان بود: پس از درگذشت امام حسن عسکری (ع) به خود گفتم: اگر خبری بود، بعد از این سه سال هویدا می‌شد. آن‌گاه، بی آن‌که کسی را ببینم، صدائی شنیدم که ندا در داد:

ای نصر بن عبد ربه، به مصریان بگو «مگر شما پیغمبر خدا (ص) را دیدید و به او ایمان آوردید؟»

ابورجاء می‌گوید من تا آن هنگام نمی‌دانستم که پدرم «عبد ربه» نام داشته است، چون خودم در «مدائن» زاده شده بودم و ابو عبدالله نوفلی مرا به مصر برده و آن‌جا پرورده بود.

۱۱ - همان:

احمد بن ابوروح: زنی از اهل دینور به سراغم فرستاد. رفتم. آن زن گفت: ای پسر ابوروح، تو درست‌کارترین، دین‌دارترین و پارساترین کس در ناحیه‌ی مایی. می‌خواهم چیزی به امانت به تو بسپارم تا آن را به دست صاحبش برسانی.

گفتم به خواست خدای بزرگ چنین خواهم کرد. زن گفت: در این کیسه‌ی سربسته و مهر شده مقداری درهم هست، نه بازش کن و نه نگاه کن، تا آن را برسانی و خودشان تو را آگاه نمایند. این هم گوشواره‌ی من، که ده دینار می‌ارزد و سه دانه (گوهر) در آن است، به ارزش ده دینار. من آرزویی دارم که می‌خواهم صاحب‌الزمان (عج) پیش از آن‌که طلب کنم مرا آگاه فرماید. پرسیدم چه خواستی داری؟ گفت: در عروسی من مادرم ده دینار وام گرفته بود. نمی‌دانم از چه کسی و نمی‌دانم آیا وام خود را باز پس داده بود، یا نه. اگر امام در این باره به تو خبر داد، پول را به کسی که او دستور دهد برسان. گفتم: چگونه به جعفر بن علی (همان جعفر کذاب.م) بگویم؟ زن گفت: این کار آزمونی است بین من و جعفر.

من به بغداد، نزد حاجز بن یزید روشاء رفتم، سلام کردم و نشستم. پرسید چه خواهشی داری؟ گفتم پولی نزد من است که به تو نمی‌دهم مگر به من بگوئی چند است و از کیست. اگر گفتی، آن را به تو خواهم داد.

حاجز گفت: ای احمد بن ابوروح، به سامرا برو. گفتم «لا اله الا الله» از کاری که برگردن گرفتم! به سامرا رفتم و با خود اندیشیدم که نخست نزد جعفر می‌روم؛ بعد گفتم نه، چون میان آن زن و جعفر آزمونی هست، پس در آغاز به خانه‌ی امام حسن عسکری (ع) رفتم. خدمتکاری بیرون

آمد و گفت: تو احمد بن ابوروحی؟ گفتم آری، گفت: این یادداشت را بخوان. نوشته شده بود: به نام خداوند بخشاینده‌ی بخشایشگر. ای پسر ابوروح، «عاتکه»، دختر «دیرانی» کیسه‌ای به تو سپرده که خلاف گمان تو هزار درهم در آن است. امانت‌داری کردی؛ کیسه را ننگشودی و از مقدار پول باخبر نشدی. در این کیسه هزار درهم و پنجاه دینار است. گوشواره‌ای هم نزد تو است؛ که آن زن گمان می‌برد به ده دینار می‌ارزد و سه دانه مروارید به بهای ده دینار در آن نشانده‌اند، اما بیشتر می‌ارزد. گوشواره را به خدمتکار زن ما بده، چون ما آن را به او می‌بخشیم. بعد به بغداد باز گرد و پول را به حاجز بسپار و هزینه‌ی سفرت را از او بگیر. لیکن ده دیناری که آن زن گفته که مادرش در عروسی وی وام گرفته و خود وی وام دهنده را نمی‌شناسد، درست نیست؛ چون می‌داند که این شخص کلثوم، دختر احمد و «ناصری» است. از این رو خودداری می‌ورزد. اگر دلش بخواهد ما اجازه می‌دهیم که آن را میان خواهران (شیعه) تهی دست خود تقسیم کند. و تو، ای پسر ابوروح، به سراغ جعفر و آزمودن او مرو، و به خانه‌ات برگرد که عمویت مرده و خداوند خانواده و دارائی‌اش را بهره‌ی تو ساخته است. من به بغداد برگشتم و کیسه را به حاجز دادم. او پول‌ها را شمرد؛ که همان هزار درهم و پنجاه دینار بود. سی دینار به من داد و گفت: دستور گرفته‌ام که این سی دینار را به تو بدهم. پول را گرفتم و به منزل گاهم آمدم. یک تن نزد من آمد و خبر داد که عمویم مرده و بستگانم خواسته‌اند که پیش ایشان باز گردم. برگشتم و از عموی درگذشته‌ام سه هزار دینار و صد درم ارث بردم.

## ۱۲ - [کافی] ارشاد:

محمد بن ابوعبدالله سیاری: چیزهایی، از آن میان، یک خلخال زرین، برای «مرزبانی حارثی» فرستادم. غیر از آن خلخال بقیه را پذیرفت و دستور شکستن این شیئی را داد. چون آن را شکستم، در میانش فلزهای سنگین مانند آهن و مس و برنج وجود داشت. آن‌ها را بیرون آوردم و زر را فرستادم، که پذیرفت.

## ۱۳ - کافی:

علی بن محمد، از ابوعبدالله بن صالح: یک سال به بغداد رفته بودم، و (از درگاه صاحب‌الزمان علیه‌السلام) اجازه‌ی خروج خواستم، اما اجازه داده نشد. بیست و دو روز پس از راهی شدن کاروان به سوی «نهروان»، ماندم؛ آن‌گاه، در روز چهارشنبه به من اجازه داده و گفته شد که «حرکت کن». من، نوید از پیوستن به کاروان رهسپار شدم و در نهروان به کاروان رسیدم و شترم را علف دادم، تا آن‌که همراه کاروان راهی شدم و خدا را سپاس که با دعای آن حضرت هیچ

چشم زخمی به من نرسید.

#### ۱۴ - کافی، خرائج، ارشاد:

علی بن محمد، از نصر بن صباح بلخی، از محمد بن یوسف شاشی: دچار بیماری «شقاق» شدم و پزشکان از درمانش درماندند. آن‌گاه از درگاه حضرت درخواست دعا کردم و پاسخ آمد: «خداوند تو را بهبود دهد و در دو جهان تو را همنشین ما کند.»

هنوز روز آدینه نرسیده بود که تندرست گشتم و جای زخم هم نماند. پزشکی از هم‌باوران خود را خواندم و او پس از معاینه گفت: من این درمان را نمی‌شناسم و بهبودی تو جز از سوی خدا نمی‌تواند بود.

#### ۱۵ - کافی، ارشاد:

علی بن محمد، از محمد بن صالح: پس از مرگ پدرم و افتادن سررشته‌ی کارها به دست من، پی بردم که از مردم نزد پدرم پاره‌ای سندها از مال «غریم»، یعنی صاحب‌الزمان (ع) هست. با نوشتن نامه‌ای به درگاه حضرت او را باخبر ساختم.

به من نوشته شد: طلب کن و تلاش نما. چنین کردم و جز یک تن، که چهارصد دینار برگردن داشت، همه‌ی مردم دین خود را پرداختند. من نزد آن مرد رفتم. او پاسخ رد داد و پسرش مرا خوار نمود و سفیه خواند. شکایت به پدرش بردم. او هم جواب بدی داد. من نیز ریشش را کشیدم و پایش را گرفتم و او را به میان حیاط خانه کشیدم. پسر، فریادکشان از بغدادیان کمک خواست که: یک رافضی قمی پدرم را کشت. انبوهی از مردم گرد آمدند. من بر ستورم نشستم و گفتم: آفرین بر شما، ای مردم بغداد، که در برابر یک غریب ستم‌دیده به ستمگر گرایش دارید. من مردی هستم همدانی و سنی. این شخص به دروغ مرا به قم می‌بندد و به شیعه بودن متهم می‌کند تا حق و مال را بخورد.

مردم برآشفتنند و می‌خواستند به دکانش بریزند؛ اما من آنان را آرام ساختم و آن مرد مرا خواست و سوگند طلاق خورد که مال را همان هنگام بدهد. من هم مال را از او گرفتم.

توضیح: «تقیه»ی آن حضرت (ع) را [در کاربرد واژه‌ی «غریم»] به دو دلیل می‌توان دانست. زیرا «غریم» دو معنی دارد: یکی «بدهکار» و دیگری «بستانکار».

بدهکار از آن روی که حضرت صاحب‌الزمان، با غیبت و پنهان گشتن از چشم مردم، رساندن پیام‌های دین و شریعت و نمودن راه درست و دیگر امور مربوط به پیشوای دین را به ایشان «بدهکار» است. در معنی دوم، مردم پرداخت مال و سهم امام را به درگاه او بدهی دارند و آن

حضرت از مردم «بستانکار» اند.

### ۱۶ - ارشاد:

ابن قولویه، از کلینی، از علی بن محمد، از حسن بن عیسیٰ عریضی: پس از وفات امام یازدهم (ع) مردی با مال برای صاحب امر، از مصر به مکه آمد. میان مردم اختلاف افتاده بود. گروهی می‌گفتند که از امام حسن عسکری (ع) پسری که جانشین وی باشد، به وجود نیامده است؛ عده‌ای می‌گفتند که جانشین امام (ع)، «جعفر» است و دسته‌ای بر آن بودند که پسر آن حضرت جانشین او شده است.

مرد مصری کسی به نام ابوطالب را - با نامه‌ای - برای پی بردن به حقیقت گسیل داشت. آن مرد نزد جعفر رفت و از او دلیل بی‌چون و چرا خواست. جعفر گفت در حال حاضر چنین دلیلی آماده ندارم. سپس، فرستاده به درگاه رفت و نامه را به یاران ما - که سفیران خوانده شده بودند - داد. پاسخ از آستانه‌ی پاک حضرت آمد: «پاداش فرستنده‌ی تو با خداوند بادا. او درگذشت و چنین وصیت کرد که خواسته‌ای که به همراه دارد، به شخصی مورد اطمینان سپرده شود تا او هر چه خواهد با آن مال بکند.»

مطلب همان بود که حضرتش فرموده بود.

### ۱۷ - همان:

به همیان سندها، از علی بن محمد: مردی از اهل آوج (در متن عربی «آبه» م) چیزی برای حضرت آورده، اما شمشیری را که خواسته بود بیاورد، از یاد برده بود. رسید آن چیز نوشته آمد و در آن یادآوری گشته بود که «از شمشیر فراموش شده چه خبر؟»

### ۱۸ - همان:

حسن بن محمد اشعری: نامه‌ی امام حسن عسکری (ع) را درباره‌ی کار جنید، قاتل فارس بن حاتم بن ماهویه و ابوالحسن و یکی دیگر، دریافت کردم. اما امام یازدهم (ع) از جهان رفت و آن‌گاه نامه‌ای تازه از صاحب امر (ع) رسید که درباره‌ی ابوالحسن و دوستش بود و راجع به جنید چیزی نداشت. من آزرده شدم، اما دیری نگذشت که جنید مرد.

### ۱۹ - نجوم:

به اسناد، تا ابوجعفر محمد بن جریر طبری، و او به اسناد، از احمد دینوری سراج، دارای کنیه‌ی ابوعباس و لقب «آستاره»: به نیت حج، از اردبیل راهی دینور شدم. یکی دو سال

می‌گذشت که حضرت امام حسن عسکری (ع) از جهان رفته و مردم سرگشته بودند. شیعیان از آمدنم شادمان و گرد من جمع شدند و گفتند:

شانزده هزار دینار مال امام جمع شده است و می‌خواهیم که تو آن را ببری و به دست کسی که بایسته است، برسانی.

گفتم: ای مردم، روزگار سرگشتگی است و ما نمی‌دانیم که صاحب درگاه کیست. گفتند: تو را از آن رو برای بردن این مال گزیدیم که می‌دانیم درستکاری؛ پس کرم نما و آن را جز به «حجت» به دیگری مده.

من آن خواسته را در کیسه‌هایی، یکایک به نام هر مرد نهادم و رهسپار کرمانشاه (در متن عربی «قرمیسین» م) شدم. احمد بن حسن بن حسن آن‌جا زندگی می‌کرد. نزد او رفتم، که از دیدارم شاد گشت و سپس هزار دینار در کیسه‌ای و جامه‌هایی رنگارنگ به من داد، که آن‌ها را در پارچه‌ای بسته بودند و من نمی‌دانستم چیست. آن‌گاه گفت که این را با خود ببر و غیر از «حجت» به دیگری مده.

به بغداد که رسیدم جز جست‌وجو درباره‌ی نایب امام (ع) کار دیگری نداشتم و به من گفتند مردی به نام «باقطانی»، یکی دیگر، به اسم «اسحاق احمر» و سومی که «ابوجعفر عمری» خوانده می‌شود، ادعای نیابت دارند.

من از باقطنانی آغاز کردم. رفتم و دیدم که مردی کهن سال و پرهیبت، دارای دستگاه باشکوه، اسبان عربی و بندگان بسیار است و مردم دورش را گرفته و گرم گفت‌وگویند. سلام کردم. شاد شد؛ خوش آمد گفت و مرا نزدیک خود نشاند. من آنقدر نشستم تا بیشتر مردم رفتند. درباره‌ی دینم پرسید و دانست که از اهل دینورم و مالی به همراه دارم که باید تسلیم کنم.

گفت برو آن را بیار. گفتم دلیل می‌خواهم. گفت فردا بیا. روز بعد رفتم، اما دلیل نیاورد و به روز سوم موکول نمود، که باز هم نتوانست دلیل بیاورد.

آن‌گاه به سراغ اسحاق احمر رفتم. او را جوانی دیدم پاکیزه، خانه‌اش بزرگ‌تر از خانه‌ی باقطنانی و اسب و کنیز و بنده‌اش افزون‌تر. گروهی از مردم نیز گرد او بودند. سلام دادم، خوش آمد گفت. صبر کردم تا از شمار مردم کم شد. اسحاق پرسید چه می‌خواهم. همان را باز گفتم که به باقطنانی گفته بودم. او هم سه روز وعده کرد و به‌جا نیاورد.

سپس، به نزد ابوجعفر عمری رفتم. او را سال‌خورده مردی فروتن یافتم، که جامه‌ای سفید بر تن داشت و در اتاقی کوچک روی زیلویی بر زمین نشسته بود. نه اسب داشت، نه کنیز و بنده، کسی هم پیش او نبود. سلامم را پاسخ داد و چهره‌اش گشاده شد و از حالم جو یا گردید. گفتم که از «جبل» (سرزمین‌های کوهستانی باختر - و شمال ایران را در آن روزگاران «جبل می‌خواندند. م)

می آیم و با خود مال آورده‌ام. گفت اگر دوست می‌داری که این چیزها به آن‌کس برسد که بایسته و شایسته است، به سامرا برو و نشانی خانه‌ی امام حسن عسکری (ع) را پیرس و نماینده‌ی او را پیدا کن - اهل خاندان امام در همان‌جا زندگی می‌کردند - تا آن‌چه را می‌جویی، بیابی.

من در سامرا به خانه‌ی امام (ع) رفتم و سراغ نماینده را گرفتم. دربان گفت در خانه سرگرم کاری است و بعد بیرون خواهد آمد. من پای در منتظر نشستم و ساعتی بعد وکیل بیرون آمد. من پای در منتظر نشستم و ساعتی بعد وکیل بیرون آمد. برخاستم و سلام کردم. دستم را گرفت و به درون اتاق برد. آن‌چه را گذشته بود، باز گفتم.

گفت: چیزی بخور و بیاسا که سختی کشیده‌ای. تا نماز پسین یک ساعت وقت داریم، بعد از آن هر چه خواستی انجام خواهی داد. خوردم و خفتم و به هنگام بیدار شدم و نماز خواندم و کنار جوی رفتم و شست‌وشو کردم و به اتاق آن مرد بازگشتم و آرامیدم تا یک چهارم از شب گذشت. آن مرد نزد من آمد و نوشته‌ای آورد که در آن چنین آمده بود:

«به نام خداوند بخشاینده‌ی بخشایشگر. احمد بن محمد دینوری آمد و شانزده هزار دینار، در کیسه‌ای چنین و چنان آورد که در آن فلان مقدار دینار از فلان، پسر فلان، در آن بود.» و جمع کل کیسه‌ها هم نوشته شده بود.

شیطان وسوسه‌ام کرد و پرسیدم: آیا سرورم از من در این باره آگاه‌تر است؟ آن‌گاه آن‌چه را نوشته بودند، با یک‌ایک کیسه‌ها و نام‌ها تطبیق کردم و به آن‌جا رسیدم که «از کرمانشاه از نزد احمد بن حسن مادرایی، برادر پشم‌باف یک کیسه حاوی هزار دینار چنین و چنان و بسته‌ی پارچه‌هایی به فلان و بهمان رنگ.» و فرمان داده شده بود که مال را به ابوجعفر عمری (نایب حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام) بسپارم.

خدا را سپاس گزاردم که امانت را به جای آورده‌ام. شک از دلم برطرف شد و به بغداد برگشتم. رفت و آمدم سه روز بیشتر وقت نگرفته بود.

چشم ابوجعفر که به من افتاد، پرسید: پس چرا هنوز نرفته‌ای؟ گفتم: سرورم، تازه از سامرا برگشته‌ام. همین سخن در میان بود که یادداشتی از سرورمان حضرت صاحب‌الزمان (ع) برای ابوجعفر عمری آوردند که از همان چیزها یاد و فرمان داده شده بود که به ابوجعفر محمد بن احمد بن جعفر قطان قمی سپرده شوند. ابوجعفر رخت خود را پوشید و به من گفت: مال و پوشاکی را که آورده‌ای با من به خانه‌ی محمد بن احمد بن جعفر قطان قمی بیاور.

پول و پوشاک را بردیم و تحویل دادیم و رهسپار حج شدیم.

پس از بازگشتم به دینور، مردم به دیدنم آمدند و من نوشته‌ی نماینده‌ی حضرت را درآوردم و برای مردم خواندم. نام کیسه‌ی زره‌ساز که برده شد، او غش کرد و افتاد و پس از آن‌که به خود

آمد خداوند عز و جل را سپاس گزارد که ما را راهنمایی می‌فرماید و زمین را از حجت خود تهی نمی‌گذارد.

سپس، از دینور حرکت کردم و بعداً ابوالحسن مادرایی را دیدم، او را آگاه کردم و نامه را برایش خواندم. واکنش وی نیز همان به جای آوردن سپاس به آستان خداوندی بود، که زمین را بی حجت رها نمی‌کند.

به ما خبر رسید که «اذکوتکین» با یزید بن عبدالله در «شهر زور» جنگیده و بر شهر چیره شده و بر خزانه‌ی او دست یافته است. مردی نزد من آمد و گفت که یزید بن عبدالله فلان اسب و فلان شمشیر را به درگاه حضرت (ع) تقدیم کرده است. من خزانه‌های یزید بن عبدالله را به دست اذکوتکین سپردم اما از دادن اسب و تیغ خودداری می‌کردم؛ چون می‌خواستم آن‌ها را به دست سرورمان امام (ع) تقدیم نمایم. اما اذکوتکین سخت در پی گرفتن آن‌ها بود و من چاره‌ای نداشتم. ناگزیر خودم بهای اسب و شمشیر را هزار دینار برآورد کردم و آن را به گنجور سپردم و گفتم این دینارها را در جایی امن نگهدار و در هیچ حالت سختی و تنگدستی هم به من باز مگردان. اسب و شمشیر را نیز تحویل دادم.

روزی به انجام کارهایم نشسته بودم که ابوالحسن اسدی - که گهگاه نزد من می‌آمد و نیازهایش را برطرف می‌کردم - وارد شد. نشستش به درازا کشید و من هم بسیار خسته بودم. از او پرسیدم: چه می‌خواهی؟ گفت می‌خواهم تو را در تنهایی ببینم. من به گنجور دستور دادم تا در خزانه جایی را برایمان آماده سازد. در خزانه ابوالحسن یادداشتی کوچک از سرورمان - حضرت صاحب‌الزمان - درآورد که در آن چنین آمده بود:

«ای احمد بن حسن، هزار دینار بهای اسب و شمشیر ما که نزد تو است، به ابوالحسن اسدی تحویل بده.»

من از سر سپاس پیشانی بر خاک سودم که خدا بر من منت نهاد و حجت‌الله راستین را شناختم، چون غیر از خودم کسی موضوع را نمی‌دانست. آن‌گاه از شادی فراوان سه هزار دینار دیگر از خود بر آن افزودم و تسلیم نمودم.

طبری از ابومفضل شیبانی، از کلینی، حکایت می‌کند که: قاسم بن علاء می‌گفت سه نامه درباره‌ی نیازهای خود به صاحب‌الزمان (عج) نوشتم و شرح دادم که من مردی سال‌خورده‌ام و فرزند ندارم، تو خواست مرا برآورده فرما.

باز هم دارای بچه نشدم. آن‌گاه نامه‌ی چهارم را نگاشتم و درخواست دعا کردم تا خدا پسری بهره‌ی من گرداند. آن حضرت در پاسخ چنین نوشت:

«خدایا، پسری به او عطا فرما و چشمانش را به این کودک روشن گردان.»

نامه رسید، در حالی که من نمی دانستم زخم آبیستن است. رفتم و در این باره از او پرسش کردم و او گفت که باردار است. سپس پسر بچه‌ای به دنیا آورد.

این حدیث را حمیری نیز به همین صورت آورده است.

ابوجعفر محمد بن جریر طبری (نویسنده‌ی نامدار «تاریخ طبری» م) از قول ابوجعفر محمد بن هارون بن موسی تلعکبری می‌گوید:

ابوحسین بن ابوبغل کاتب می‌گفت که ابومنصور بن صالحان کاری به من داد. اما چیزی بین ما روی داد که من ناچار شدم خود را پنهان کنم. او مرا می‌جست و بیم می‌داد. من همچنان پنهان و ترسان بودم. تا آن‌که آدینه شبی نیت زیارت آرامگاه‌های قریش را کردم و بر آن بودم که شب همان‌جا بمانم و دعا کنم. آن شب باد می‌وزید و باران می‌بارید. از ابوجعفر متولی خواهش کردم که در را ببندد و نگذارد کسی وارد شود.

شب از نیمه گذشت و باد و باران رفت و آمد مردم را قطع کرد و من آسوده خاطر به کار خود پرداختم. در این حین صدای پایی از جهت مزار امام موسی کاظم (ع) شنیدم و مردی را دیدم که به زیارت آمد و بر حضرت آدم و پیامبران دین‌آور (اولوالعزم) - که درود خدا بر ایشان باد - سپس یکایک امامان درود فرستاد، تا به امام زمان (ع) رسید، لیکن از وی نام نبرد. من در شگفت شدم و با خود گفتم شاید فراموش کرده، یا حضرت را نمی‌شناسد و یا کیش او این است.

اما پس از آن‌که زیارت را به پایان برد و دو رکعت نماز خواند، به سر مزار امام محمد تقی (ع) رفت و همان آئین را به جای آورد. من ترسیدم، چون این مرد را نمی‌شناختم.

دیدم جوانی است چون مردان تمام، با جامه‌ای سپید بر تن و دستاری بر سر و ردایی بر دوش. او رو به سوی من نمود و گفت: «ای ابوحسین بن ابوبغل، چرا دعای گشایش کار نمی‌خوانی؟» گفتم: چه دعایی است، سرورم؟

آن بزرگوار دعا را به من یاد داد. من گرم خواندن نماز و دعا شدم که او رفت. پس از پایان نماز و دعا نزد ابوجعفر رفتم تا درباره‌ی آن جوان و چگونگی ورودش بپرسم. اما در راه همان حال، بسته و قفل شده دیدم. در شگفت شدم و با خود گفتم شاید این جا دری دیگر هست که من از آن بی‌خبرم.

در این هنگام ابوجعفر متولی از روغن‌خانه در آمد و من از وی پرسش کردم. ابوجعفر گفت: درها به همان صورتی که دیدی قفل بود و من آن‌ها را باز نکردم. داستان را برایش باز گفتم و او گفت: او سرور ما صاحب‌الزمان صلوات‌الله علیه است و من او را بارها در این چنین شب‌های خلوت دیده‌ام. دریغ خوردم که چه چیزی را از دست دادم. سپیده‌دم بیرون آمدم و به «کرخ» نهانگاه خود رفتم و کسان ابن صالحان را دیدم که خواهان دیدن من بودند و سراغم را از دوستانم



می‌گیرند و از وزیر برایم زینهارنامه به خط خود او آورده‌اند. همراه دوست مورد اعتمادی پیش او رفتم. جلوی پایم بلند شد و چنان رفتار کرد که هرگز از وی ندیده بودم. گفت: آیا به جایی رسیده‌ای که از من به درگاه صاحب‌الزمان - که درود خدا بر او بادا - شکایت می‌بری؟

گفتم من فقط دعا و درخواست کردم. گفت: من نیز آدینه شب در خواب حضرت امام زمان(ع) را دیدم که به من دستور انجام کارهای نیک داد و مرا در این امر چنان سرزنش فرمود که سخت هراسیدم.

آن‌گاه گفتم: «لا اله الا الله» گواهی می‌دهم که آنان بر حق و نهایت حق‌اند. من سرورمان را در بیداری دیدم. سپس، آن‌چه را در مزار دیده بودم به تفضیل گفتم و ابن صالحان در شگفت شد و مرا به کاری بزرگ گماشت و من به فرخندگی وجود سرورمان صاحب‌الزمان(ع) به جایی رسیدم که هیچ گمان نمی‌داشتم.

#### ۲۰ - نجوم:

شیخ ابوعباس عبدالله بن جعفر حمیری در کتاب «دلایل» می‌گوید: مردی از «ربض حمید» درخواست دعای آن حضرت را برای بچه‌ی خود در شکم مادر کرد و چهار روز پیش از زایمان، پاسخ از درگاه آمد که پسری برایت زاده خواهد شد. و چنین شد.

در همان کتاب آمده است: حسن بن علی بن علی بن ابراهیم، از سیاری نقل می‌کند که علی بن محمد سیمری نامه‌ای نگاشت و کفن خواست، که پاسخ دریافت کرد: «در سال ۸۰ به آن نیاز خواهی داشت.» آن مرد در همان سال درگذشت و دو ماه پیش از مرگ کفن به دستش رسید.

#### ۲۱ - رجال:

ابو عبدالله بلخی نامه‌ای به من نوشت و در آن از حسین بن روح قمی یاد کرد و نگاشت که احمد بن اسحاق از وی اجازه‌ی حج خواست، که به او داده و پارچه‌ای هم برایش فرستاده شد. احمد بن اسحاق گفت: این یعنی نزدیک بودن مرگ من و از حج که برمی‌گشت، در حلوان فوت شد.

#### ۲۲ - فهرست:

علی بن حسین بن بابویه به دیدار ابوالقاسم حسین بن روح رفت و چند پرسش کرد. پس از آن هم به واسطه‌ی علی بن جعفر بن اسود نامه‌ای نگاشت و خواست که به درگاه

صاحب الزمان (ع) رسانده شود. در این نامه خواهان داشتن پسری شده بود. آن حضرت چنین نوشت:

«به خداوند برایت دعا کردم. به زودی دارای دو پسر خوب خواهی شد.»  
پس از آن بود که ابوجعفر و ابوعبدالله به جهان آمدند و ابوجعفر (شیخ صدوق) همیشه می گفت: من به دعای صاحب الزمان (ع) متولد شده‌ام، و به این امر می‌بالید.

### ۲۳ - مهج الدعوات:

احمد بن محمد علوی عریضی، از محمد بن علی علوی حسینی، که در مصر می‌زیست: نزد احمد بن طولون، فرمان‌روای مصر از من بدگویی شده بود و من سخت در اندیشه بودم و بر جان می‌ترسیدم. چنین بود که از مصر به قصد حج خارج شدم و از حجاز به عراق آمدم تا مشهد سرورم حسین بن علی (ع) را زیارت کنم، به او پناه آورم و از مزارش یاوری جویم. پانزده روز ماندم و شب و روز زاری می‌کردم. آن‌گاه، خواب و بیدار بودم که سرپرست زمان، یار یزدان (ع) را دیدم، که به من فرمود: «حسین (ع) می‌فرماید فرزندانم، تو را چه می‌شود. آیا از فلان کس می‌ترسی؟»

گفتم: آری، چون نابودی مرا خواهان است، برای همین به سرورم پناه آورده‌ام و از آن مرد سخت شکایت دارم.

فرمود: «به درگاه خداوند و پروردگار نیاکانت، همان دعایی را بخوان که پیغمبران گذشته می‌خواندند.» گفتم: چه دعایی؟ فرمود:

«شب آدینه شست‌وشو کن و نماز شب را بخوان و سجده‌ی شکر بگزار، دو زانو بنشین و این دعا را بخوان.» حضرتش آن دعا را برایم خواند.

پنج شب پی‌درپی همین حال نمایان گردید و من دعا را از بر شدم. در شب آدینه‌ی بعد نمایان گشتن آن حضرت بر من قطع شد.

شست‌وشو کردم، جامه‌ی پاکیزه پوشیدم، خود را خوش‌بو ساختم، نماز شب و سجده‌ی سپاس به جای آوردم و دعا کردم. شب شنبه آن حضرت پدید آمد و فرمود: «ای محمد، دعای تو برآورده و در پایان دعا دشمنت نزد همان کس که به او از تو بدگویی کرده بود، کشته شد.

بامداد سرورم را بدرود گفتم و رهسپار مصر شدم. از اردن به مصر می‌رفتم که مردی از همسایگان مصری خود را - که مردی باوردار بود - دیدم و او به من گفت که احمد بن طولون آدینه شبی دشمنم را گرفته و از پس گردن سربریده و سر و پیکرش را به رود نیل افکنده است. بعداً تنی چند از بستگان و برادران شیعه گفتند که این واقعه پس از پایان دعای من روی داده،

همچنان که سرورم صاحب‌الزمان (ع) فرموده بود.

#### ۲۴ - ارشاد:

ابن قولویه، از کلینی، از علی بن محمد، از قول یکی از هم‌باوران: پسری برایم زاده شد و من با فرستادن نامه‌ای به درگاه اجازہ‌ی شست‌وشوی و پاکیزه کردن بچه را در روز هفتم خواستم. پاسخ آمد که «چنین مکن.» بچه روز هفتم یا هشتم جان سپرد و من خبر مرگش را نوشتم. جناب از آستان حضرتش رسید که «تو به زودی دارای دو پسر دیگر خواهی شد. نخستین را احمد و دومین را جعفر بنام.» و همان شد که فرموده بود.

#### ۲۵ - کافی:

علی بن محمد، از سعد بن عبدالله: حسن بن نصر و ابوصدام و گروهی پس از وفات امام حسن عسکری (ع) درباره‌ی چیزهایی که در دست نمایندگان آن حضرت مانده بود، گفت‌وگو و قصد بررسی داشتند. حسن بن نصر نزد ابوصدام رفت و گفت: می‌خواهم به حج روم. ابوصدام گفت که در پایان امسال برو. حسن گفت دچار بی‌خوابی شده‌ام و چاره‌ای جز رفتن ندارم. پس، احمد بن یعلی بن حماد را جایگزین خود کرد و وصیت نمود که مالی به درگاه تقدیم کند و تا ظهور حضرت چیزی را به دست دیگری ندهد.

حسن می‌گوید: به بغداد رسیدم و خانه‌ای گرفتم. یکی از نمایندگان امام (ع) آمد و پول و پارچه آورد و پیش من گذاشت. پرسیدم که این چیست؟ گفت: همین که می‌بینی. سپس یک تن دیگر آمد و همان کار را کرد، تا آن‌که خانه پر شد. آن‌گاه احمد بن اسحاق هر چه را با خود داشت، به خانه‌ام آورد.

من در اندیشه بودم که مردی نامه‌ای آورد. نوشته بود «پس از نیمروز هر چه نزد تو است، بیاور.» رفتم و مال را بردم. شصت رازن جاده را بسته بودند، اما من به آسودگی گذشتم و به «عسکر» رسیدم. یادداشتی دریافت کردم که «هر چه با خود داری، در سبد دو باربر بگذار و بیاور.»

به دالان خانه وارد شدم و سیاه‌پوستی را دیدم، که پرسید: تو حسن بن نصر هستی؟ گفتم آری و او گفت: وارد شو! به اتاقی رفتم و سبدهای باربران را خالی کردم. در گوشه‌ی اتاق مقدار فراوان نان بود. به هر یک از باربران دو قرص نان دادند و آنان را روانه کردند. اتاقی دیگر بود که پرده داشت. از آن‌جا مرا چنین خواندند:

«ای حسن بن نصر، خدا را از متی که بر تو نهاده است، ستایش کن و شک میاور، که شیطان

خواهان شک آوردن تو است.» سپس دو قواره پارچه به سوی من آمد و گفته شد: «این‌ها را بگیر، چون به کارت خواهد آمد.»  
گرفتم و بیرون آمدم.  
سعد می‌گوید: حسن بن نصر باز گشت و در ماه رمضان درگذشت و آن پارچه‌ها کفن وی گشت.

### ۲۶ - کافی:

علی بن محمد، از فضل خزاز مدائنی، بنده‌ی خدیجه، دخت امام محمد تقی (ع):  
تیره‌ای از تبار ابوطالب، از اهل مدینه، شیعه بودند و در زمانی معین چیزی از امام حسن عسکری (ع) دریافت می‌کردند. پس از آن‌که امام از جهان رفت، برخی از آنان منکر وجود فرزندی از آن حضرت شدند. آن‌گاه چیزی که به منکران می‌رسید، بریده و - سپاس پروردگار جهانیان را - همچنان به پایداران در باورشان داده شد.

### ۲۷ - همان:

قاسم بن علاء می‌گوید: چند فرزند برایم زاده شدند (که زنده نمی‌ماندند). من به درگاه نامه می‌نوشتم و دعا می‌خواستم، اما پاسخ نمی‌آمد. پس از آن‌که پسر «حسن» به جهان آمد، باز نوشتم و دعا طلب کردم. جواب آمد که: «زنده می‌ماند.» و ستایش خدای را.

### ۲۸ - همان:

حسن بن فضل بن زید یمانی می‌گوید: پدرم به خط خود به درگاه امام (عج) نامه‌ای نگاشت و پاسخ گرفت. آن‌گاه من نوشتم و جواب گرفتم. سپس مردی فقیه از یاران ما نامه فرستاد، لیکن پاسخی دریافت نکرد. بعدها پی بردیم که آن مرد از مذهب خود برگشته و «قرمطی» شده است.

### ۲۹ - همان:

حسن بن خفیف، از پدرش: چندین خدمتکار، که دو خادم حضرت در میانشان بودند، به شهر مدینه فرستاده شدند و نوشته شد که «خفیف» هم با آنان برود. هنگامی که به کوفه رسیدیم، یکی از آن دو خدمتکار باده‌نوشی کرد. همین‌که از کوفه خارج شدیم، از عسکر نامه‌ای رسید که آن خادم برکنار می‌شود.

### ۳۰- همان:

حسین بن حسن علوی: یکی از هم‌نشینان «روز حسنی»، و یکی دیگر، نزد او بودند. آن مرد به روز حسنی گفت که «او - حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام - کسی است که برایش مال می‌آورند و نمایندگانی دارد.» و نام همه‌ی نمایندگان را در جاهای گوناگون بر زبان آورد. این خبر را به گوش عبیدالله بن سلیمان وزیر رساندند و او نیز دستور دستگیری آنان را داد.

پادشاه (خلیفه.م) گفت این مرد را پیدا کنید، چون موضوعی جدی است. عبیدالله گفت نمایندگان را دستگیر می‌کنیم. پادشاه پاسخ داد: نه، کسانی ناشناس را با مال بفرستید و همین‌که چیزی از آنان گرفتند، دستگیرشان کنید. همان هنگام از آستانه‌ی امام(ع) به نمایندگان ایشان، تمام، پیش‌آگاهی داده شد که از هیچ‌کس چیزی نپذیرند و خود را بی‌اطلاع وانمود نمایند.

وزیر مردی ناشناس را نزد محمد بن احمد فرستاد، که می‌گفت مالی دارم و می‌خواهم به درگاه امام برسانم. محمد گفت اشتباه کرده‌ای و من در این باره چیزی نمی‌دانم. آن مرد چرب‌زبانی و محمد خودداری کردند. نزد همه‌ی نمایندگان امام(ع) جاسوس فرستادند، لیکن کاری از پیش نبردند.

### ۳۱- غیبت:

معجزه‌های آن حضرت از شمار بیرون است و ما فقط برخی از آن را یاد می‌کنیم که گروهی، از ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه، از محمد بن یعقوب، از محمد بن ابراهیم بن مهزیار آورده‌اند، که می‌گفت: پس از رحلت امام حسن عسکری(ع) من به شک دچار آمدم. دارایی فراوانی هم نزد پدرم جمع شده بود. من آن‌ها را برداشتم و برای همراهی با پدر به کشتی نشستم. او تب سختی کرد و گفت: پسر، مرا برگردان، که مرگ من فرا رسیده است. در مورد این مال هم پاک‌دست و درستکار باش. سپس وصیت کرد و جان سپرد.

من به خود گفتم: پدرم هرگز چیز نادرستی را وصیت نمی‌کرد. این‌ها را به عراق می‌برم و در کرانه‌ی شط‌خانه‌ای اجاره می‌کنم و به هیچ‌کس خبر نمی‌دهم تا وضع برایم روشن شود؛ همچنان که در زمان امام حسن عسکری(ع) روشن بود، و اگر نشد، آن را صدقه خواهم داد.

همین کار را کردم و چند روزی مانده بودم که فرستاده‌ای با این نامه از درگاه آمد: «ای محمد، چنین و چنان چیزهایی لابه‌لای فلان و بهمان چیز نزد تو است...» و همه‌ی چیزهایی که من خود نمی‌دانستم، نام برده شده بود. من نیز مال را به آن فرستاده تحویل دادم و چند روز دیگر ماندم و

در اندیشه بودم، که پیام از آستان حضرت رسید: «مقام پدرت را به تو واگذار کردیم، پس خدا را سپاس گزار.»

### ۳۲ - ارشاد:

ابن قولویه، از کلینی، از علی بن محمد، از محمد بن حمویه، از محمد بن ابراهیم، همین روایت.

### ۳۳ - غیبت:

به همین سندها، از حسن بن فضل بن زید یمانی: در دو مورد نامه نوشتم و می خواستم سومی را بنگارم، اما از بیم ناخوش آمدن بر حضرت، خودداری ورزیدم، لیکن پاسخ آن دو نامه و تفسیر سومی را هم دریافت داشتم.

### ۳۴ - همان:

با همین اسناد، از «بدر»، بنده‌ی احمد بن حسن:  
[ماجرای «اذکوتکین» و اسب و شمشیر، که پیش‌تر از منبع دیگر گفته آمد، با اندک تفاوت. م]

### ۳۵ - همان:

علی بن محمد، از ابو عقیل عیسی بن نصر: علی بن زیاد سیمری در نامه‌ای، از حضرتش کفن خواست و چنین پاسخ گرفت: «در سال هشتاد به آن نیاز خواهی داشت.» علی در همان سال مرد، اما پیش از مرگ کفن به دستش رسیده بود.  
توضیح: منظور از «هشتاد»، یا هشتاد سالگی وی و یا سال دویست و هشتاد هجری قمری است.

### ۳۶ - همان:

محمد بن یعقوب، از علی بن محمد: فرمان به خودداری از زیارت آرامگاه‌های قریش آمد. پس از چند ماه «باقطانی» وزیر مرا فرا خواند و گفت: به دیدن بنی فرات و برسیان برو و بگو که مقبره‌های قریش را زیارت نکنند، زیرا خلیفه دستور داده است تا هر کس را که به زیارت آنان رود، دستگیر کنند.

### ۳۷ - همان:

مفید و غضایری، از محمد بن احمد صفوانی: قاسم بن علاء را - که یک صد و هفده سال داشت - دیدم. او با امام علی النقی (ع) و امام حسن عسکری (ع) دیدار کرده و در هشتاد سالگی نابینا شده و سپس هفت روز پیش از مرگ، بینایی او بازگشته بود. در آن هنگام من در شهر «ران» در سرزمین آذربایجان، نزد او بودم. نوشته‌های سرورمان حضرت صاحب‌الزمان (ع) پیوسته به دست ابوجعفر محمد بن عثمان عمری و سپس به ابوالقاسم بن روح - ره - می‌رسید. نزدیک به دو ماه این مکاتبه قطع شد و او را نگران کرد.

روزی با هم غذا می‌خوردیم که دربان با روی خندان آمد و گفت: «پیک عراق» و نام دیگری نبرد. قاسم شاد گشت و رو به قبله نمود و پیشانی بر خاک نهاد. مردی سالمند و کوتاه، که نشانه‌های پیک بودن با خود، و کولباری بر دوش داشت، به درون پای نهاد.

قاسم برخاست و روبوسی کرد و کولبار را از دوش او بر زمین گذاشت. تشت و لگن آب خواست و او دستش را شست و در کنار قاسم نشست. غذا خوردند و دست‌ها را شستند. آن مرد برخاست و نامه‌ای بزرگ‌تر از نیم‌برگ درآورد و به قاسم داد، که گرفت و بوسید و به دبیر خود، ابن ابوسلمه داد. دبیر نامه را خواند و قاسم احساس دلتنگی کرد و گفت: ابو عبدالله، خیر باشد. پاسخ داد: خیر است. قاسم پرسید که آیا چیزی درباره‌ی من است؟ ابو عبدالله گفت: ناراحت نمی‌شوی؟ نوشته‌اند که چهل روز پس از دریافت این نامه شیخ در خواهد گذشت، هفت تکه پارچه هم فرستاده‌اند. قاسم گفت: آیا با دین درست می‌میرم؟ پاسخ گرفت که آری. قاسم خندید و گفت: بعد از این عمر دراز دیگر چه آرزویی دارم؟

پیک از کولبارش سه شلوار و جامه‌ای یمانی سرخ‌رنگ و دستار و دو تاقه پارچه و دستمالی بیرون آورد و قاسم آن‌ها را گرفت. پیراهنی هم از امام رضا (ع) خلعت گرفته بود.

قاسم دوستی به نام عبدالرحمان بن محمد سنیزی داشت، که دشمن سرسخت پیشوایان شیعه بود، اما در کارهای این جهانی میان آن دو دوستی استواری وجود داشت و قاسم از او پشتیبانی می‌کرد.

عبدالرحمان برای آشتی دادن ابوجعفر بن حمدون همدانی و داماد پسر قاسم به خانه‌ی او آمد. قاسم به دو تن از پیران هم‌خانه‌ی خود، که نام یکی‌شان ابوحامد عمران ابن مفلس و دیگری ابوعلی جحدر بود، گفت: این نامه را برای عبدالرحمان بن محمد بنخوانید، چون دوست دارم که به راه راست آید و امیدوارم با خواندن این نامه راهنمایی شود.

آن روز گذشت و روز پنج‌شنبه، سیزدهم ماه رجب، عبدالرحمان آمد. قاسم نامه را درآورد و گفت: این نامه را بخوان و درباره‌ی خود اندیشه کن.

عبدالرحمان نامه را خواند و چون به جایی رسید که درباره‌ی مرگ بود، آن را انداخت و گفت: ای ابا محمد، پناه بر خدا، تو در دین خود مردی دانا و بخردی. خداوند عز و جل می‌فرماید: «و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض موت» (و هیچ کس نمی‌داند که فردا چه خواهد کرد و هیچ کس نمی‌داند که به کدام سرزمین مرگش فرا می‌رسد.) [۳۴، لقمان] و «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احد» (او دانای غیب عالم است و هیچ کس بر عالم غیب او آگاه نیست) [۲۶، جن].

قاسم خندید و گفت: اما پایان آیه این است: «الا من ارتضی من رسول» (مگر آن کس آگاه است به وحی که از رسولان خود برگزیده است) [۲۷، جن] و سرور ما همین‌گونه است. سپس، افزود: می‌دانستم این سخن را خواهی گفت، لیکن تاریخ امروز را به یاد داشته باش و اگر من پس از موعدی که در این نامه آمده است، زنده ماندم، بدان که باورم بی‌پایه بوده، اما چنانچه مردم، به خود بیا. عبدالرحمان تاریخ را یادداشت کرد و رفت.

هفت روز پس از رسیدن نامه، قاسم بیمار شد و در موعد آن روز بیماری او شدت گرفت و در بستر افتاد. پسرش، حسن بن قاسم، که پیوسته باده می‌نوشید و با دختر ابوجعفر بن حمدون همسر بود، در گوشه‌ای از خانه نشسته و با ردایی چهره‌ی خود را پوشانده بود. ابوحامد و ابوعلی بن جحدر و من و گروهی از همشهریان هم می‌گریستیم که قاسم به دستان و پشت خود تکیه کرد و گفت: «یا محمد، یا علی، یا حسن، یا حسین، یا موالی، نزد خدای عز و جل شفیع من باشید.» و این سخن را سه بار پی‌درپی بر زبان آورد و بار سوم گفت: «یا موسی، یا علی.» در این هنگام مژه‌های او درست مانند لاله‌ی نعمانی در دست کودکان، از هم گشوده شدند، حلقه‌ی چشمانش باد کرد و او با آستین چشم خود را مالید و چیزی مانند گوشتاب از دیدگانش بیرون زد.

آن وقت رو به پسرش گرداند و گفت: حسن، ابا محمد، ابا علی، بیایید. ما بر گردوی جمع شدیم و او با دو چشم سالم به ما نگاه افکند. ابوحامد گفت: شما را می‌بینم، و به هر یک از ما دست می‌زد.

این خبر پراکنده شد و مردم از هر سو به دیدنش می‌آمدند. ابوسائب عتبه بن عبیدالله مسعودی، که قاضی بغداد بود، سوار بر اسب آمد و از او پرسید: ای ابا محمد، این که در دست دارم چیست؟ و انگشتری فیروزه‌نگین خود را نشان داد و گفت روی آن را بخوان.

قاسم گفت: سه سطر روی آن نوشته شده است. قاضی انگشتری را به دست وی داد، اما او نتوانست بخواند. مردم، شگفت‌زده، بیرون می‌رفتند و در این باره سخن می‌گفتند.

آن‌گاه قاسم به پسرش رو کرد و این گفت‌وگو میان آن دو رفت:

- هر جایگاه و پایه‌ای که خداوند به تو ارزانی فرماید، بپذیر و سپاس‌گزار باش.



- به روی چشم، پدر.

- چطور؟

- هر طور که دستور بدهی.

- باید از باده‌نوشی دست برداری.

- پدر، به خدا که هم از می‌خوارگی و هم از چیزهایی که تو نمی‌دانی دست می‌کشم.

این جا بود که قاسم دست به سوی آسمان بلند کرد و - سه بار - گفت: ای خدای من فرمان برداری از خود را در دل حسن جای و او را از گناه پرهیز فرما. سپس کاغذی خواست و به دست خویش وصیت نوشت و در آن آب و ملکی را که داشت، وقف درگاه سرورمان نمود.

در چهلمین روز، به هنگام سپیده‌دم، قاسم به رحمت خدا رفت. عبدالرحمان پای و سر برهنه در کوچه و بازار زاری می‌کرد که: وای آقای من! مردم از این حال در شگفت شدند و او را گفتند چرا چنین می‌کنی؟ عبدالرحمان گفت: خاموش، که من چیزی دیدم که شما ندیده‌اید. پس از آن شیعه شد و از آن چه بود، بازگشت و بسیاری از زمین‌های خود را وقف امام (ع) کرد.

ابوعلی بن جحدر قاسم را غسل می‌داد و ابوحامد آب می‌ریخت. پیکر او را در هشت پارچه کفن و پیراهن سرورش امام هشتم (ع) را بر تن او کردند و آن هفت تکه پارچه‌ی آورده از عراق را نیز بر وی پیچیدند. اندک مدتی دیگر، نامه‌ی تسلیت سرورمان حضرت امام زمان (عج) به حسن رسید که در آن چنین دعایی بود: «خداوند فرمان برداری خویش را در دل تو جای دهد و از گناه دور بدارد.» و در پایان «پدرت را پیشوای تو کردیم، پس کارهای او را سرمشق خود ساز.»

### ۳۸ - همان:

حسین بن ابراهیم، از احمد بن علی بن نوح، از ابونصر هبث‌الله بن محمد بن محمد، پسر دختر ام‌کلثوم، دختر ابوجعفر عمری: چند تن از تبار نوبخت، از آن میان ابوالحسن بن کثیر نوبختی، همچنین ام‌کلثوم، دختر ابوجعفر محمد بن عثمان به من گفتند که زمانی از قم و اطراف آن چیزهایی نزد ابوجعفر آوردند تا به صاحب‌الزمان (ع) تسلیم کند. فرستاده‌ی ایشان به بغداد آمد، به خانه‌ی ابوجعفر رفت، خواسته را تحویل داد، بدرود گفت و خواست باز گردد که ابوجعفر گفت: چیز دیگری هم به تو سپرده بودند، پس کجاست؟ آن مرد گفت:

چیز دیگری نمانده، همه را تحویل دادم. ابوجعفر گفت: چرا، یک چیز باقی مانده، برگرد، برو جست‌وجو کن و هر چه هست بیاور.

آن مرد چند روز دیگر ماند و به جست‌وجو و اندیشه پرداخت، اما چیزی پیدا نکرد و همراهانش هم به او خبری ندادند. فرستاده نزد ابوجعفر باز آمد و گفت: چیزی در دستم نمانده

که به حضرت تسلیم کنم. ابوجعفر گفت: (حضرت صاحب الزمان علیه السلام) می فرمایند که دو جامه‌ی زره باف که فلانی پسر فلانی به تو داده بود، چه شد؟ آن مرد گفت: درست است، اما فراموش کرده بودم و اکنون هم نمی دانم کجاست.

فرستاده بازگشت، لیکن هر چه بیشتر جست کم تر یافت. دوباره نزد ابوجعفر آمد و ابوجعفر گفت: حضرت می فرماید که تو دو عدل پنبه به فلان پسر فلان، پنبه فروش دادی. برو و یکی از آن ها را که روی آن چنین و چنان نوشته شده است، بشکاف. جامه ها همان جاست.

آن مرد چنان کرد و مال را یافت و به ابوجعفر تحویل داد و این رخداد شگرف را برای دیگران باز گفت که چگونه ابوجعفر او را از چیزی آگاه کرده بود، که غیر از پیغمبر (ص) یا امام، از جانب خدا، کسی را از آن خبر نمی توانست بوده باشد. فرستاده ابوجعفر را نمی شناخت و همان کاری را کرده بود که بازرگانان و سوداگران به دست یاران مورد اعتمادشان انجام می دهند. حواله‌ای هم در دست نداشت تا به ابوجعفر بدهد، چون روزگار «معتضد» سخت بود و می گفتند که از دم شمشیرش خون می چکد. این کارها رازوار در میان هم باوران و هم کیشان می گذشت و نامه و یادداشتی نوشته نمی شد تا مبادا به دست دشمن افتد.

### ۳۹ - همان:

گروهی، از حین بن حمزه علوی، از علی بن محمد کلینی: محمد بن زیاد صیمری در نامه‌ای از صاحب الزمان (ع) درخواست کفن کرد. پاسخ آمد که در سال هشتاد و یک به آن نیاز خواهی داشت. او نیز در همان سال به رحمت خدا پیوست و کفن یک ماه پیش از مرگش رسید.

نجم: به همین اسناد، تا ابوجعفر طبری، همین روایت.

دلائل: از طبری، از ابومفضل شیبانی، از کلینی، از صیمری، همین روایت.

### ۴۰ - غیبت:

گروهی، از ابو غالب احمد بن محمد بن زراری، از ابو عبدالله محمد بن زید مروان، از ابو عیسی محمد بن علی جعفری و ابو حسین محمد بن علی رقام، از ابوسوره، از ابو غالب: یکی از پسران ابوسوره را، که از سران زیدیه بود، دیدم، که از قول پدرش می گفت: به زیارت مزار اباعبدالله (ع) رفتم. یکی از روزهای عرفه و هنگام نماز عشا بود. نماز گزاردم و به خواندن سوره‌ی «الحمد» پرداختم. جوانی خوش سیما نیز که جامه‌ی تابستانی بر تن داشت، سوره‌ی حمد را می خواند و پیش - یا پس - از من به پایان رسانید. فردای آن روز همه‌ی ما از دروازه‌ی شهر خارج شدیم و از کرانه‌ی رود فرات راه افتادیم. آن جوان به من گفت: تو می خواهی به کوفه

بروی، پس برو. من از راه فرات رهسپار شدم و جوان راه خشکی را در پیش گرفت. من از دوری او دل‌تنگ شدم و به دنبالش رفتم. او هم گفت: بیا.

با هم به دژ «مسنات» رسیدیم و خود را بر خاکریز خندق یافتیم. جوان به من گفت: تو تنگدست و عیالواری، نزد ابوطاهر زراری برو. او از خانه‌اش بیرون می‌آید و به سوی تو خواهد آمد و خون قربانی روی دست اوست. به وی بگو جوانی با این ویژگی‌ها می‌گوید کیسه‌ای حاوی بیست دینار، که یکی از برادران آورده، نزد تو است. آن کیسه را از ابوطاهر بگیر. من به سراغ ابوطاهر زراری رفتم، همان‌گونه شد؛ کیسه را گرفتم و بازگشتم.

ابوعبدالله محمد بن زید بن مروان - که او نیز از سران زیدیه بود - چنین حکایت کرد که: در خاک «هر» فرود آمده بودیم و این داستان را به ابوحسین محمد بن عبیدالله علوی گفتم؛ او آن را درست خواند و خود گفت:

مردی جوان نزد من آمد. در چهره‌اش دقیق شدم و همه‌ی مردم را روانه کردم و از او پرسیدم تو کیستی؟ گفت فرستاده‌ی حضرت امام زمانم و به بغداد پیش یکی از برادرانش می‌روم. پرسیدم آیا مرکب داری؟ گفت آری در خانه‌ی طلحیین است. گفتم برو و آن را بیاور، برده‌ای را هم با او فرستادم. رفت و اسبش را آورد و آن روز ماند و با من هم غذا شد و بسیاری از رازهای درونی مرا بیان کرد. پرسیدم از کدام راه می‌روی؟ گفت از راه نجف. سپس به دشت رمله و پس از آن به فسطاط و از آن جا به مغرب، نزد امام (ع) می‌روم. ابوحسین محمد بن عبیدالله می‌افزاید: پس از آن‌که سوار شد و حرکت کرد، من هم او را تا پل دارصالح همراهی کردم. چون از خندق گذشت، من او را تا رسیدن به نجف می‌دیدم، آن‌گاه از چشم من ناپدید گشت.

#### ۴۲ - همان:

گروهی از ابوعبدالله احمد بن محمد بن عیاش، از ابوغالب زراری: خانواده‌ی همسر منی گذاشتند او را به خانه‌ی خود ببرم و سخت با من دشمنی می‌ورزیدند. پس از کشمکش‌های فراوان دست به دامان ابوجعفر محمد بن علی، معروف به شلمغانی شدم. در آن روزها شیخ ابوالقاسم بن روح خود را پنهان می‌داشت و شلمغانی را برای رسیدگی به کارهای شیعیان گمارده بود. من نامه‌ای به درگاه نوشتم و به شلمغانی دادم تا به آستان حضرت برساند. در آن نامه خواستار دعای امام (ع) برای حل مشکل خود شده بودم. سرانجام پاسخ چنین آمد:

«خداوند کار این زن و شوهر را درست فرمود.»

من به کوفه آمدم و همسر من به خانه آمد و فرمان‌بردار من شد و چند فرزند برایم به جهان آورد و تا وقتی که به سرای دیگر شتافت، به خوبی و خوشی با هم زیستیم. پیش از آن هم نامه‌ای به

درگاه نوشته و درخواست پذیرفتن ملک خود را کرده بودم؛ اما در آن هنگام بر این باور نبودم که به خدای عز و جل نزدیک شوم؛ بلکه گرایشی فراوان به آمیزش با نوبختیان داشتم تا کارم در دنیا بالا گیرد. حضرت این درخواست را نپذیرفت و پاسخ فرمود که خود مردی درستکار برگزینم و زمین را به نام او کنم، چون بدان نیاز پیدا خواهم کرد. من نیز آن را به نام ابوالقاسم موسی بن حسن جوزجی، برادرزاده‌ی ابوجعفر کردم، که هم درستکار بود و هم دارا و دین‌دار.

چند روز بعد عربان مرا اسیر و ملکی را که همچنان داشتم، تاراج و غلات و چارپایان و ابزارهای کشت و درو را - که نزدیک به هزار دینار می‌ارزیدند - غارت کردند و من مدتی اسیر ایشان بودم تا آن‌که جان و آزادی خود را به صد دینار و هزار و پانصد درهم باز خریدم و پانصد درهم نیز هزینه‌ی پیک‌ها نمودم. پس از رهایی، به آن ملک نیاز پیدا کردم و آن را فروختم.

### ۴۳ - همان:

حسین بن عبیدالله، از ابوالحسن محمد بن احمد بن داود قمی، از ابوعلی بن همام: محمد بن علی شلمغانی عزاقری، به شیخ حسین بن روح پیام فرستاد و او را به «مباهله» خواند و گفت: من یار آن مرد (حضرت صاحب‌الزمان) هستم و به کار آشکار ساختن علم گمارده شده‌ام. اما تو در نهان و آشکار دست به کار شده‌ای، پس با من مباهله کن! شیخ، در پاسخ گفت: هر کس که بر صاحب خویش پیشی جوید، دشمن اوست.

عزاقری پیشگام، کشته و بردار شد. ابن ابوعون هم دستگیر گشت. این روی داد به سال سیصد و بیست و سه اتفاق افتاد.

ابن نوح می‌گوید: نیایم، محمد بن احمد بن عباس بن نوح، از قول ابومحمد حسن بن جعفر بن اسماعیل بن صالح بن صیمری می‌گفت که در ماه ذیحجه‌ی سال سیصد و بیست و دو، هنگامی که نامه‌ی لعن حضرت صاحب‌الزمان (عج) درباره‌ی ابن ابوعزاقر (شلمغانی) از سوی شیخ ابوالقاسم حسین بن روح، برای پیر ما، ابوعلی بن همام، به خانه‌ی مقتدر (خلیفه‌ی عباسی) فرستاده شد. ابوعلی آن را برای من خواند و مرا آگاه کرد که ابوالقاسم - که در دست آن قوم گرفتار و زندانی آنان بود - درخواست آشکار نساختن نامه را کرد؛ اما از درگاه آن حضرت فرمان به آشکار گردانیدن و بیم نداشتن آمد و سپاس خدای را که دیری نگذشت که شیخ رها و از زندان آزاد شد.

در کتابی کهن، که ابو عبدالله در محرم سال سیصد و هفده در اهواز نگاشته است، چنین دیدم: ابومحمد حسن بن علی بن اسماعیل بن جعفر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن علی بن

ابوطالب گرگانی می‌گوید: «من در شهر قم بودم، که میان برادران ما از مردی سخن رفت که بچه‌اش را از خود نمی‌دانست. پس، کسی را نزد شیخ - که خدایش نگاه‌داراد - فرستادند. من هم پیش او بودم. نامه را به شیخ دادند؛ لیکن او نخواند و دستور داد آن را به ابوعبدالله بزوفری بدهند تا او پاسخ گوید. نامه را به دست ابوعبدالله سپردند و او گفت:

«این پسر، فرزند اوست و در فلان روز، در فلان جا نطفه‌اش بسته شده است، او را محمد بنامد.»

پیک به شهر بازگشت و موضوع را روشن کرد و نام بچه را پس از تولد محمد نهادند. ابن نوح می‌افزاید: ابوعبدالله حسین بن محمد بن سوره قمی، که از سفر حج برگشته بود، از قول علی بن حسن بن یوسف زرگر قمی و محمد بن احمد بن محمد صراف، معروف به ابن دلال و دیگر بزرگان اهل قم، می‌گفت که علی بن حسین بن موسی بن بابویه که شوهر دختر عمویش - محمد بن موسی بن بابویه - اما از فرزند بی‌بهره بود، نامه‌ای به شیخ ابوالقاسم حسین ابن روح نوشت و در آن از درگاه حضرت درخواست دعا کرد تا خداوند فرزندی فقیه به او ارزانی فرماید. چنین پاسخ آمد که «از این زن بهره‌نداری، لیکن مالک کنیزی دیلمی و از او دارای دو پسر فقیه خواهی شد.»

ابوالحسن بن بابویه سه پسر داشت که دو تن، یعنی محمد و حسین فقیهانی کارآمد در حفظ کردن هر چیزی بودند که دیگر اهل قم از عهده بر نمی‌آمدند و برادری به نام حسن داشتند که فرزند میانی و پیوسته سرگرم پرستش و نیایش و مردی پارسا بود. با مردم آمیزش نداشت و فقیه نیز نبود.

ابن سوره می‌گوید: هر گاه که ابوجعفر و ابوعبدالله، پسران علی بن حسین، چیزی را روایت می‌کردند، مردم از حافظه‌ی آن دو در شگفت می‌شدند و می‌گفتند این ویژگی را از دعای امام (ع) دارید.

ابوعبدالله سوره‌ی قمی می‌گفت: از «سرور»، که او را در اهواز دیدم و مردی پرستش‌گر بود، و اکنون تبارش را فراموش کرده‌ام، چنین شنیدم که می‌گفت من لال بودم و نمی‌توانستم سخن بگویم. نوجوان سیزده یا چهارده ساله بودم که پدر و عمویم مرا نزد شیخ ابوالقاسم بن روح - ره - بردند و خواستار باز شدن زبانم، از درگاه امام (ع) شدند. شیخ گفت که شما را فرمان رفتن به زیارت کربلا داده‌اند. ما نیز رفتیم، شست‌وشوی و زیارت کردیم. پدر و عمویم صدا زدند: سرورا و من به زبان شیوا جواب دادم. گفتند که زبانت باز شد؟ گفتم: آری.

ابوعبدالله سوره می‌گوید: صدای این سرور بلند نبود.

۴۴-ک:

ابن ولید، از سعد، از علان کلینی، از محمد بن شاذان بن نعیم: نزد من مال «غریم» - که درود خدا بر او بادا - گرد آمده بود و از پانصد درهم بیست درهم کم داشت. نخواستم پول را با کمبود بفرستم، از این رو بیست درهم از مال خود روی آن گذاشتم و برای محمد بن جعفر فرستادم بی آن که از پول خود چیزی بنویسم.

از درگاه امام (ع) رسیدی به محمد بن جعفر داده شد که در آن آمده بود: «پانصد درهم، که بیست درهمش مال تو بود، رسید.»

ارشاد: ابن قولویه، از کلینی، از علی بن محمد، از محمد بن شاذان، همین روایت.  
خرائج: از محمد بن شاذان، همین روایت.

۴۵-ک:

پدرم، از سعد، از اسحاق بن یعقوب: از شیخ عمری شنیدم که می گفت مردی از اهل سواد (عراق) را دیدم که مال غریم با خود آورده بود؛ اما در آستانه‌ی حضرت پذیرفته نیفتاد و به او گفته شد حق پسر عمویت را - که چهارصد درهم است - از آن بیرون آور. آن مرد حیرت کرد و چون به حساب رسیدگی نمود، پی برد زمینی از پسر عمویش در دست وی بوده، که بخشی از درآمدش را به او باز داده و بخشی دیگر هنوز مانده است. حساب پسر عمو را جدا ساخت و آن گاه مال غریم در درگاه حضرت پذیرفته گردید.

ارشاد: ابن قولویه، از کلینی، از علی بن محمد، مانند همین روایت.

۴۶-ک:

پدرم، از سعد، از علی بن محمد رازی، از گروهی از یاران ما: آن حضرت (ع) بنده‌ای را به شهر «واسط» نزد ابو عبدالله بن جنید فرستاد و دستور فروش او را داد. پول فروش را وزن کردند، که هجده قیراط و یک حبه کم آمد. ابو عبدالله از مال خود بر آن افزود و به درگاه فرستاد. امام یک دینار به وزن هجده قیراط و یک حبه برای او پس فرستاد.

خرائج: کلینی می گوید گروهی از هم باوران ما همین خبر را روایت کرده‌اند.

۴۷- همان:

ابن ولید، از سعد، از علان، از محمد بن جبرئیل، از ابراهیم و محمد، پسران فرج، از محمد بن ابراهیم بن مهزیار: برای زیارت به «عسکر» رفتم، زنی را دیدم که از من پرسید: تو محمد بن

ابراهیمی؟ گفتم آری. گفت برو چون اکنون وقت مناسب نیست. شب برگرد. در خانه باز خواهد بود. وارد شو و به اتاقی که چراغش روشن است داخل بشو. همین کار را کردم و میان دو مزار (امامان بزرگوار محمد تقی و حسن عسکری علیهم‌السلام.م) می‌گریستم که این ندا را شنیدم: «ای محمد، به خدا پناه آور و از آن‌چه می‌خواهی بکنی باز گرد، زیرا کاری سترگ بر گردن گرفته‌ای.»

#### ۴۸- همان:

ابن ولید، از سعد، از علی بن محمد رازی، از نصر بن صباح بلخی: در شهر مرو دبیری خوزستانی می‌زیست که او را نصر می‌نامیدند و هزار دینار از آن درگاه نزدش گردآمده بود. با من رایزنی کرد و من گفتم آن را برای حاجز بفرست. او گفت اگر در روز رستخیز از من بازخواست شود، آیا تو بر گردن خواهی گرفت؟ گفتم آری. من از آن مرد جدا شدم و دو سال بعد باز به او برخوردم و درباره‌ی آن مال از او پرسش کردم. گفت که من دویست دینار به حاجز فرستادم. رسید پول و دعای حضرت را دریافت کردم؛ لیکن چنین آمده بود که آن پول هزار دینار بوده، حال آن‌که من دویست دینار فرستاده بودم و اگر بخواهم باقی مانده را بدهم، آن را به ری، برای اسدی بفرستم. خبر مرگ حاجز رسید، و دبیر به شیون و زاری پرداخت. من (نصر) گفتم چرا غم می‌خوری و زاری می‌کنی؟ خداوند بر تو منت نهاده و حضرت تو را با دو اشاره، یکی به مبلغ و دیگری به وکیل جدید، از مرگ حاجز پیشاپیش آگاه فرموده بود.

#### ۴۹- همان:

پدرم، از سعد، از علان، از نصر بن صباح: مردی از اهل بلخ پنج دینار به حاجز رسانید و نامه‌ای بی‌نام و نشان نوشت. رسید پول با نام و تبار و دعا، از درگاه برای او آمد.

#### ۵۰- همان:

پدرم، از سعد، از ابوحامد مراغی، از محمد بن شاذان بن نعیم: مردی بلخی پولی همراه با کاغذی که روی آن تنها انگشت - بدون مرکب و خط - روی آن گردانده بود، به پیکی داد و گفت این‌ها را به کسی بده که تو را از این داستان آگاه کند و پاسخ فرستد. پیک به عسکر آمد و نزد جعفر (معروف به کذاب) رفت و آن‌چه را می‌بایست، به او گفت. جعفر پرسید آیا تو به «بداء» باور داری؟ مرد گفت آری. جعفر گفت فرستنده‌ی تو «بداء» داشته و

دستور داده است که این مال را به من بدهی. پیک گفت که این پاسخ مرا خرسند نمی‌کند. آن‌گاه بیرون آمد و مدتی به سراغ هم‌باوران ما می‌رفت، که نامه‌ای به دستش رسید. در آن آمده بود:

«این پول که برای آن می‌خواستند فریب‌کاری کنند؛ روی صندوقی بود. دزد به خانه زد و هر چه را در صندوق بود برداشت؛ اما این پول برجا ماند.»

جواب کاغذ هم آمد و در آن چگونگی مطلب نوشته شده و چنین آمده بود:

«از ما دعا خواستی، خداوند آن‌چه را می‌خواهی برآورد.»

### ۵۱- همان:

پدرم، از سعد، از محمد بن صالح: در نامه‌ای درخواست آزادی مردی که در زندان ابن عبدالعزیز (خلیفه‌ی عباسی) بود کردم و اجازه خواستم از کنیزی سردار شوم. جواب آمد: «آن زن را باردار کن و به خواست خداوند زندانی هم رها خواهد شد.» کنیز باردار شد؛ بچه‌ای زاد و خود او مرد. زندانی نیز در همان روز صدور نامه‌ی درگاه آزاد گردید.

### ۵۲- همان:

پدرم، از سعد، از علان، از حسن بن فضل یمانی: راهی سامرا بودم، که کیسه‌ای حاوی دو دینار و دو جامه به دستم رسید. پس فرستادم و با خود گفتم آیا من در چشم ایشان (امامان) چنین پایه‌ای دارم؟ سپس پشیمان گشتم، پوزش نامه‌ای نگاشتم، به خلوت رفتم و در دل گفتم به خدا که اگر کیسه را باز آورند بازش نمی‌کنم و به کسی نمی‌بخشم، تا آن را پیش پدرم ببرم که داناتر از من است.

در این هنگام فرستاده‌ای نزد من آمد که:

«خطا کردی چون آگاهی نداشتی که ما برای دوستاران خود چنین کارهایی می‌کنیم؛ یا خودشان برای تبرک از ما می‌خواهند. پس فرستادن این‌ها خطا بود، لیکن از آن‌جا که پوزش خواستی خداوند تو را بخشود. چون آهنگ سفر داری ولی قصد خرج کردن این پول را نداری، ما فقط جامه‌ها را می‌فرستیم و باید آن‌ها را بپوشی.»

### ۵۳- همان:

پدرم، از سعد، از علی بن محمد شمشاطی، فرستاده‌ی جعفر بن ابراهیم یمانی: در بغداد



می‌زیستم و کاروان اهل یمن تدارک راه می‌دید. من نامه‌ای نوشتم و اجازه‌ی حرکت با آن کاروان خواستم. پاسخ آمد:

«با آنان رهسپار مشو، که حیرت در آن نیست و در کوفه بمان.» کاروان راهی شد و به حمله‌ی بنی‌حفظه و غارت آنان دچار آمد.

من اجازه‌ی سفر آبی خواستم، که چنین جواب گرفتم:  
«مکن!»

آن سال هر کشتی که حرکت کرد، گرفتار دزدان دریایی شد. سپس برای زیارت به عسکر رفتم و شامگاه در مسجد بودم که بنده‌ای آمد و به من گفت: بلند شو! پرسیدم: من کیستم و به نزد کدام قوم بروم؟ گفت: تو علی بن محمد، فرستاده‌ی جعفر بن ابراهیم یمنی هستی. بلند شو و به خانه بیا. شمشاطی می‌افزاید: هیچ‌کس از یاران ما بودن من در آن‌جا را نمی‌داند. من برخاستم و به خانه‌ی او رفتم و اجازه گرفتم تا از درون زیارت کنم و به من اجازه داده شد. ارشاد: ابن قولویه، از کلینی، از علی بن محمد، از علی بن حسین یمانی: همین روایت.

#### ۵۴-ک:

پدرم، از سعد، از علان، از اعلم بصری، از ابورجاء بصری: دو سال پس از رحلت امام حسن (عسکری/ع) به جست‌وجو برآمدم و به چیزی دست نیافتم. در سال سوم مدینه فرزند امام (ع) را می‌جستم. ابوغانم از من خواست که نام نزد وی باشم. من نشسته و در خود فرو رفته بودم و می‌گفتم اگر چیزی در میان بود، پس از سه سال آشکار گشته بود. ناگاه آوای سروشی که خود ناپیدا بود به گوشم رسید که می‌گفت: «ای نصر بن عبدالله، به مصریان بگو شما مگر فرستاده‌ی خدا (ص) را دیدید و ایمان آوردید؟»

من نام پدرم را نمی‌دانستم، چون در مدائن زاده شده بودم و نوعی مرا به مصر برده و پرورده بود. با شنیدن آن آوا برخاستم. دیگر به خانه‌ی ابوغانم نرفتم و رهسپار مصر شدم.

#### ۵۵- همان:

پدرم، از سعد، از محمد بن هارون: سبی تاریک و بارانی در بغداد بودم و سخت می‌ترسیدم. پانصد دینار مال غریم برگردن داشتم. با خود گفتم چند دکان دارم که پانصد و سی دینار خریده‌ام که به غریم خواهم داد. یک تن آمد و دکان‌ها را تحویل گرفت؛ در حالی که من در این باره نه چیزی نوشته و نه به کسی خبر داده بودم.

### ۵۶- همان:

پدرم، از سعد، از ابوالقاسم بن ابوحابس: همیشه در نیمه‌ی شعبان حسین علیه‌السلام را زیارت می‌کردم. یک سال پیش از ماه شعبان به عسکر رسیدم و بر آن شدم که در شعبان به زیارت بروم. اما چون شعبان فرا رسید، گفتم دست از زیارت همیشگی بردارم. پس به زیارت رفتم. من پیوسته به عسکر که می‌آمدم، نامه‌ای به درگاه حضرت صاحب‌الزمان (ع) می‌نوشتیم و ورودم را اطلاع می‌دادم. لیکن این بار به ابوالقاسم حسن بن احمد وکیل گفتم که رسیدنم را اطلاع نخواهم داد، زیرا می‌خواهم زیارتی خالص داشته باشم.

پس از آن ابوالقاسم، با لب خندان، آمد و گفت: حضرت این دو دینار را برایت فرستاده و فرموده‌اند که این‌ها را به حابسی بده و بگو: «هر کس خواهان خدا باشد، خداوند نیز او را خواهد خواست.»

در سامرا دچار بیماری سختی شدم و دل به مرگ خود نهاده بودم که از درگاه آن حضرت گلدانی با دو شاخه‌ی بنفشه برایم فرستاد. و دستور بوئیدن آن‌ها داده شد. با این کار، پروردگار جهانیان را سپاس، بهبود یافتم.

ابوحابس می‌گوید: یکی از وامداران من مرد و من برای رفتن نزد وارثان او در شهر «واسط» اجازه خواستم و با خود گفتم: تا زود است برو که حق خود را بستانی. اما اجازه داده نشد. بار دوم نامه نوشتم و اجازه خواستم، باز هم اجازه نیافتم. دو سال بعد، از آستانه‌ی حضرت به من نوشته آمد:

«نزد آنان برو.»

رفتم و به حق خود رسیدم.

هم او می‌افزاید: ابن رئیس ده دینار برای حاجز فرستاد؛ لیکن او رساندن پول را فراموش کرد. آن‌گاه در نامه‌ای به وی یادآوری شد: «دینارهای ابن رئیس را بفرست.»

یکی از اهل «ربض حمید» درخواست دعا برای زن باردار خود کرد. چهار ماه پیش از زایمان دعا رسید و گفته شد که دختری به دنیا خواهد آمد و چنین شد. محمد بن محمد قصری تقاضای ساخته شدن کار دختران خود، رفتن به حج و رسیدن به مالش را کرد. پاسخ خواهش وی آمد. همان سال به حج رفت، چهار تن از شش دخترش مردند و مالش به او پس داده شد.

### ۵۷- همان:

علی بن محمد بن اسحاق اشعری برایم حکایت کرد: همسری زرخیز داشتم که دراز مدتی از او دور بودم. روزی آمد و گفت اگر مرا طلاق داده‌ای، باخبرم کن. گفتم طلاق نداده‌ام. آن‌گاه با

او درآمیختم و پس از یک ماه به من نوشت که آبستن شده است. در این باره و نیز خانهای که دامادم به غریم - علیه‌السلام - وصیت کرده بود، نامه‌ای به درگاه نوشتم و خواهش کردم که خانه را به من بفروشد و بهای آن را به اقساط بگیرد. جواب آمد که در مورد خانه همان‌طور که خواستی رفتار کن. اما چیزی راجع به بچه نوشته نشده بود. سپس آن زن نامه‌ای نوشت و اطلاع داد که بارداریش بی‌پایه بوده است. و سپاس پروردگار جهانیان را.

### ۵۸ - همان:

پدرم، از سعد، از ابوعلی نیلی: ابوجعفر پیش من آمد و مرا به ویرانه‌ای در عباسیه برد. نامه‌ای در آورد و برایم خواند که همه‌ی رخ‌دادهای خانه در آن به شرح آمده و گفته شده بود که فلان زن، یعنی مادر عبدالله را گیسو می‌گیرند و کشان کشان از خانه بیرون می‌برند و او را در بغداد پایین پای سلطان می‌نشانند. آن‌گاه به من گفت این راز را نگهدار. سپس نامه را پاره کرد. این حادثه پیش از روی‌دادهای گفته شده اتفاق افتاد.

ابوجعفر مروزی، از جعفر بن عمر: به عسکر رفتم و مادر امام حسن عسکری (ع) زنده بود. گروهی نیز با من بودند. پس از رسیدن به عسکر یاران ما نامه نوشتند و به نام یکایک اجازه‌ی زیارت از داخل خواستند. من به ایشان گفتم نام و تبار مرا ننویسید، چون من اجازه نمی‌گیرم. چنین اجازه داده شد:

«شما و کسی که اجازه نگرفت، وارد شوید.»

ابوالحسن جعفر بن احمد می‌گفت: ابراهیم بن محمد بن فرج رخجی در چند مورد، از جمله فرزندی که برایش به دنیا آمده بود، نامه نگاشت و خواهش کرد که به کودک نامی داده شود. پاسخ از درگاه رسید، اما درباره‌ی بچه چیزی در آن نبود و نوزاد به زودی از دست رفت.

عاصمی حکایت می‌کرد که مردی در اندیشه بود مال غریم را چگونه برساند که سرش ندا داد: «هر چه با خود داری به حاجز بده.»

ابوعبدالله حسین بن اسماعیل کندی: ابوطاهر بلالی به من گفت: نامه‌ای که از امام حسن عسکری (ع) برایم فرستاده شده و مرا از جانشین خویش آگاه فرموده است، در خانهای تو به امانت بماند. گفتم دلم می‌خواهد رونوشتی از آن داشته باشم. ابوعبدالله خواهش مرا به ابوطاهر اطلاع داد و او گفت خودش را بیاور تا سند را شخصاً به او نشان دهم. من رفتم و ابوطاهر گفت که امام (ع) دو سال پیش از رحلت، مرا از وجود جانشین خویش آگاه فرمود و سه روز پیش از وفات نیز همین اطلاع به دستم رسید. نفرین خدا بر منکران حقوق اولیاءالله بادا که بار گران

اختلاف مردم را بر دوش می‌کشند.

### ۵۹- همان:

علی بن محمد صیمری از درگاه حضرت (ع) کفن خواست. پاسخ آمد که: «در سال هشتاد، یا هشتاد و یک به آن نیاز خواهی داشت. صیمری در همان سال درگذشت و کفن یک ماه پیش از مرگ به او رسید.

### ۶۰- همان:

محمد بن علی اسود: یک سال زنی پارچه‌ای به من داد و گفت آن را به عمری - ره - برسان. من چیزهای فراوان همراه با آن پارچه به بغداد بردم و دستور داده شد که آن‌ها را به محمد بن عباس قمی تحویل دهم. همه چیز را دادم اما پارچه را در نیاوردم. عمری - که خدا از وی خشنود بادا - گفت: پس پارچه‌ی آن زن چه شد؟ آن‌گاه به یاد آوردم و به سراغ پارچه رفتم، لیکن نیافتم. عمری که رونوشتی از اشیاء من نداشت، گفت غم مخور چون پیدا خواهی کرد. و چنین شد.

### ۶۱- همان:

محمد بن علی اسود: پس از درگذشت محمد بن عثمان عمری، علی بن حسین بن موسی بن بابویه - که رحمت خدا بر او بادا - از من خواست که به واسطه‌ی ابوالقاسم روحی از سرورمان صاحب‌الزمان (ع) خواهش کنم که دعا فرماید تا خداوند پسری به او ارزانی نماید. چنین کردم و سه روز بعد پاسخ آمد که دعا شد و برای او پسری فرخنده فال به جهان خواهد آمد و پس از آن فرزندان دیگری.

سپس برای خود نیز چنین خواهشی کردم؛ اما حسین بن روح گفت که راهی برای برآوردن این آرزو نیست؛ و من هرگز دارای فرزند نشدم.

شیخ صدوق - ره - می‌گوید: ابوجعفر محمد بن علی اسود، بارها در نشست‌های گوناگون به من می‌گفت عجیب نیست که تو این همه به اندوختن دانش گرایش داری، چون با دعای امام (ع) به دنیا آمده‌ای.

### ۶۲- همان:

محمد بن علی بن متیل: زنی «زینب» نام، از اهل «أوج»، همسر محمد بن عبدیل آوجی (در

متن عربی «آبی» م) سیصد دینار نزد عمویم جعفر بن محمد بن متیل آورد و گفت: می‌خواهم این پول را به دست ابوالقاسم بن روح برسانم. عمویم مرا همراه زینب فرستاد تا ترجمان او شوم. پس از ورود به خانه، ابوالقاسم بن روح پیش‌گام شد و با زبانی شیوا گفت: «زینب، چونی، کودکانت چگونه‌اند؟» من از ترجمه خودداری کردم، پول را دادم و برگشتم.

[در متن عربی جمله‌ها به یکی از گویش‌های فارسی غرب ایران آمده است و به نظر می‌رسد که با گذشت زمان در بازگویی و بازنویسی دچار دگرگونی شده باشد.]

### ۶۳ - همان:

محمد بن علی بن متیل، از عمویش، جعفر بن محمد بن متیل: ابوجعفر محمد بن عثمان سمان، معروف به عمری، مرا فراخواند و چند تکه پارچه و کیسه‌ای درهم درآورد و گفت باید هم اکنون به تن خود به واسط بروی و این‌ها را به نخستین مردی بدهی که هنگام سوار شدن بر ستور خود و رفتن به سوی شط می‌بینی.

من سخت دل‌آزرده شدم و با خود گفتم آیا کسی مانند مرا برای رساندن چنین چیزهای کم‌ارزشی می‌فرستند؟ با این همه، به واسط رفتم و از نخستین مردی که به من برخورد کرد، سراغ حسن بن محمد بن قطات صیدلانی، نماینده‌ی وقف در واسط را گرفتم. گفت خود من‌ام، تو کیستی؟ گفتم من جعفر بن محمد متیل‌ام. گفت که مرا به نام می‌شناسد. به یکدیگر سلام گفتیم و روبوسی کردیم. من گفتم که ابوجعفر عمری سلام رسانده و این پارچه‌ها و این کیسه را برایت فرستاده است. گفت که محمد عمری درگذشته و من برای کفن و دفن او می‌روم.

بسته را باز کردیم و دیدیم که لوازم مورد نیاز مانند کفن و کافور در آن است و در کیسه هم پول تابوت‌کش و گورکن. جنازه را تشییع کردیم و من بازگشتم.

### ۶۴ - همان:

ابومحمد حسن بن محمد بن یحیی علوی، برادرزاده‌ی طاهر، در خانه‌ی خود، در سمت بازار پنبه‌ی بغداد، می‌گفت: ابوالحسن علی بن احمد بن علی عقیقی در سال دویست و شصت و هشت به بغداد نزد علی بن عیسی بن جراح - وزیر وقت - رفت و درباره‌ی ملک خود از او خواهشی کرد. وزیر گفت که خویشاوندان تو در این شهر فراوان‌اند و اگر هر یک از من چیزی بخواهد کار به درازا خواهد انجامید.

عقیقی گفت من از کسی درخواست خواهم کرد که برآوردن نیازم در دست او است. علی بن

عیسی پرسید او چه کسی است؟ عقیقی گفت خدای عز و جل، و سپس با خشم بیرون رفت، در حالی که می‌گفت: خداوند خود چاره‌ساز هر دردی است.

آن‌گاه، پیکی از نزد حسین بن روح آمد و عقیقی به او شکایت برد و آن مرد هم موضوع را به حسین گزارش کرد.

همان پیک آمد و صد درهم، یک دستمال و قدری حنوط و کفنی آورد و گفت: سرور! درود می‌فرستد و می‌فرماید هر گاه گرفتار اندوهی شدی، این دستمال را که مال مولای تو است، به چهره‌ی خود بمال. این درهم‌ها و حنوط و کفن را نیز بگیر، که امشب نیازت برآورده خواهد شد. هنگامی که به مصر برسی محمد بن اسماعیل ده روز پیش از تو می‌میرد؛ سپس تو خواهی مرد و این‌ها حنوط و کفن و هزینه‌ی کفن و دفن تو است.

آن‌ها را گرفتم و پیک رفت. من پای مشعل‌های خانه‌ام ایستاده بودم که در زدند. به نوکرم «خیر» گفتم: خیر! ببین چه خبر است؟ خیر گفت: بنده‌ی حمید بن محمد دبیر، پسر عموی وزیر است. حمید به درون آمد و گفت که وزیر تو را خواسته است.

سوار شدم و حرکت کردم. در خیابان ترازو داران حمید را دیدم که چشم به راه من نشسته بود. چون مرا دید دستم را گرفت و با هم نزد وزیر رفتیم. وزیر به من گفت: «ای شیخ، خدا نیازت را برآورد.» از من پوزش خواست و نامه‌هایی سر به مهر به دستم داد که مشکلم را حل می‌کرد. گرفتم و رفتم.

### ۶۵ - همان:

عطار، از پدرش، از محمد بن شاذان بن نعیم شاذانی: [تکرار ماجرای پانصد درهمی که بیست درهم کم داشت].

### ۶۶ - همان:

احمد بن هارون، از محمد حمیری، از پدرش، از اسحاق بن حامد کاتب: در قم پارچه‌فروش مؤمنی با مردی «مرجئی» انباز بود. پارچه‌ی نفیسی به دستشان رسید و مرد مؤمن (شیعی) گفت این پارچه را به سرورم پیشکش کنیم. شریکش پاسخ داد که من سرور تو را نمی‌شناسم، اما تو با این پارچه هر چه دلت خواست بکن.

پس از آن‌که پارچه به آستان حضرت رسید آن را از درازا به دو نیم کردند و نیمی را پس فرستادند و فرمودند:

«به مال مرجئی نیاز نداریم.»

### ۶۷- همان:

عمار بن حسین بن اسحاق اشروسی، از قول ابوعباس احمد بن خضر بن ابوصالح جحدری می‌گوید: از درگاه صاحب‌الزمان(ع) چنین نامه‌ای دریافت کردم: «هر کس که بجوید، می‌خواهد، و آن‌کس که بخواهد روی می‌آورد و کسی که روی آور شود، زیاده‌روی می‌کند و هر که زیاده‌روی کند مشرک می‌گردد.» ابوعباس می‌گوید از آن پس، دست از طلب کشیدم. غیبت: گروهی، از صدوق، همین روایت.

### ۶۸- ک:

محمد بن علی بن احمد بن روح بن عبدالله بن منصور بن یونس بن روح، یار سرورمان صاحب‌الزمان(ع)، از قول محمد بن حسن صراف، باشنده‌ی خاک بلخ: آهنگ حج کرده بودم و پولی با خود داشتم؛ بخشی زر و بخشی دیگر سیم. زر را شمش و سیم را چند پاره ساخته بودم. این خواسته را به من سپرده بودند تا به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح برسانم. به سرخس که رسیدم، در ریگزاری چادر خود را برپا ساختم و به شمارش آن زر و سیم پرداختم. یکی از شمش‌ها از دستم افتاده و در ریگ گم شده بود، بی آن‌که من بدانم. به همدان رسیدم و خواستم بار دیگر آن‌ها را بشمارم؛ پی بردم که یک شمش به وزن صد، یا صد و سه و یا نود و سه مثقال - تردید از راوی است - گم شده است. من از مال خود شمش‌ی به همان وزن روی پول‌ها گذاشتم. هنگامی که به مدینه وارد شدم، نزد شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رفتم و آن‌چه را آورده بودم تحویل دادم. او زری را که از آن من بود بیرون کشید و به من پس داد و گفت این شمش مال ما نیست. تو آن را در سرخس در جای چادر خود در ریگ گم کردی. بعد از آن‌که باز گشتی، به همان‌جان برو و دنبالش بگرد تا آن را زیر ریگ پیدا کنی. وقتی که دوباره آمدی، آن را بیاور؛ اما دیگر مرا نخواهی دید. من به سرخس برگشتم و همان‌جا شمش را یافتم و به شهر خود رفتم. مدتی بعد باز به حج رفتم و زر را بردم؛ لیکن شیخ درگذشته بود و من ابوالحسن سیمری را دیدم و شمش را به او تحویل دادم.

### ۶۹- همان:

حسین بن علی بن محمد قمی، معروف به ابوعلی بغدادی می‌گفت: در بخارا بودم. این

جاوشیر ده شمش زر به من سپرد و دستور داد آن‌ها را در بغداد به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بدهم.

هنگامی که به آموی دریا (رود جیحون.م) رسیدم، یکی از شمش‌ها گم شد و من ندانستم. در بغداد آن‌ها را شمردم و به کمبود پی بردم. از پول خود شمش‌ی به همان وزن و بها خریدم و روی بقیه گذاشتم. پس از آن‌که نزد شیخ رفتم و زر را به دستش دادم به من گفت این شمش را که خود خریده‌ای بگیر، و آن را نشان داد.

حسین بن علی بن محمد می‌گفت: همان سال در بغداد زنی را دیدم که می‌پرسید نماینده‌ی امام (ع) کیست؟ تنی چند از قمی‌ها گفتند که شیخ ابوالقاسم حسین بن روح است و به من هم درباره‌ی آن زن خبر دادند.

من کنار شیخ نشسته بودم که زن آمد و گفت: ای شیخ، آیا چیزی همراه من است؟ حسین پاسخ داد هر چه با خود داری در دجله بیفکن و بیا تا آگاهت کنم. زن همین کار را کرد و برگشت و آن‌گاه ابوالقاسم به کنیز زر خرید خود گفت آن قوطی را برایم بیاور، سپس به آن زن گفت این همان قوطی است که با خود داشتی و در دجله انداختی. بگویم در آن چیست یا تو می‌گویی؟ زن گفت خودت بگو.

شیخ گفت یک جفت خلخال زر، یک یاره‌ی بزرگ گوهر نشان، دو یاره‌ی کوچک گوهر نشان و دو انگشتری، یکی فیروزه و دیگری عقیق در این قوطی است. من و آن زن از درستی این گفته چیزی نمانده بود که از شادی غش کنیم.

## ۷۰-ک:

محمد بن عیسی بن احمد زرگر (در متن عربی «زرچی».م) می‌گفت: در مسجد معروف به مسجد زبید [ه] در شهر سامرا، مرد جوانی را دیدم که خود را «هاشمی» و از فرزندان موسی بن عیسی می‌شناسانید. با هم گفت‌وگو می‌کردیم که او کنیزش را صدا زد و به او گفت «غزال» - یا «زال» - داستان میل و نوزاد را برای این آقا بگو. کنیز گفت ما بچه‌ای داشتیم که درد می‌کشید. ارباب به من گفت به خانه‌ی حسن بن علی (ع) برو و به حکیمه بگو چیزی برای درمان بچه‌ی ما بدهد. رفتم و مطلب را به حکیمه (عمه‌ی امام حسن عسکری علیه‌السلام.م) گفتم. او دستور داد میلی را که با آن به چشم نوزاد (یعنی حضرت صاحب‌الزمان که شب پیش از آن ولادت یافته بود) سرمه کشیده بودند، آوردند و آن را به من دادند. من میل را بردم و به چشم بچه سرمه کشیدیم و او هم بهبود یافت. آن میل پیش ما ماند و به وسیله‌ی آن خود را درمان می‌نمودیم و بعدها آن را گم کردیم.



## ❁ باب شانزدهم

### سفیران رهبر جاودان در غیبت کوتاه

#### ۱ - غیبت:

در پاره‌ای از خبرها آمده است که «خدمتکاران و کاربه‌دستان ما بدترین آفریدگان پروردگارند.»

اما این گفته همگانی نیست و اگر چنین فرموده‌اند، کسانی را در نظر داشته‌اند که فرمایش‌های پیشوایان را دگرگون و تبدیل و در آن خیانت می‌کنند؛ آن‌چنان‌که یادآور خواهیم شد.

محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از محمد بن صالح همدانی روایت می‌کند: به صاحب‌الزمان (عج) نوشتم که خاندان من آزارم می‌دهند و حدیثی را که از پدرانت - که درود خدا بر ایشان بادا - رسیده است، در نکوهش من می‌آورند. آن حضرت پاسخ فرمودند:

{خوشا بر شما؛ مگر نخوانده‌اید آنچه را که خداوند می‌فرماید: «و جعلنا بینهم و بین القرى التي بارکنا فیها قرى ظاهرة» (و ما به میان آن‌ها و شهرهایی که در آن‌جا پرنعمت و برکت گردانیدیم باز قریه‌های نزدیک به هم قرار دادیم با فاصله‌ی کوتاه) [۱۷، سبا]؟ به خدا که ما همان قریه‌هاییم که برکت خدا در آن‌هاست و شما قریه‌های آشکارید.}

ک: پدرم و ابن ولید، با هم، از حمیری، از محمد بن صالح همدانی، همین روایت. عبدالله بن جعفر: این حدیث را علی بن محمد کلینی از محمد بن صالح، از صاحب‌الزمان (ع) برایم روایت کرد.

من (مؤلف): سپس شیخ (طوسی) برخی از یاران امامان - درود خدا بر همه‌ی ایشان را که ستوده شده‌اند، چنین یاد می‌کند:

... و اما سفیران ستوده در زمان غیبت. نخستین کس از آنان را که امام علی‌النقی (ع) و امام

حسن عسکری (ع) گماردند و پیری مورد اعتماد بود، ابو عمرو عثمان بن سعید عمری، از تیره‌ی اسدیان بود. آن‌گونه که ابونصر هبت‌الله بن محمد بن احمد کاتب، دخترزاده‌ی ابوجعفر عمری می‌گوید او از تبار پدری اسدی بود؛ اما وی را به نیایش نسبت دادند و «عمری» خواندند.

گروهی از شیعیان می‌گویند که امام حسن عسکری (ع) فرمود «ابن عثمان» و «ابو عمرو» با هم جمع شدنی نیست؛ آن‌گاه دستور به شکستن کنیه‌ی او داد و عمری خوانده شد. همچنین، «عسکری» نیز گفته می‌شود، چون از مردم «عسکر» شهر سامرا بود. وی را «سَمَان» (روغن فروش) هم نامیده‌اند، زیرا برای پرده‌پوشی امر در کار خرید و فروش روغن بود و هر چه را شیعیان برای امام (ع) می‌آوردند، از ترس و تقیه در خیک روغن پنهان می‌کرد و نزد امام حسن عسکری (ع) می‌برد. گروهی، از ابو محمد هارون بن موسی، از ابوعلی محمد بن همام اسکافی، از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن اسحاق ابن سعد قمی: روزی به آستان امام دهم (ع) رفتم و گفتم سرورم، من گاه حضور دارم و گاه ندارم و نمی‌توانم همیشه در بارگاه تو باشم. گفته‌ی چه کسی را پذیرم؟ و از که پیروی کنم؟ امام (ع) فرمود: «این ابو عمرو مورد اعتماد و درستکار است؛ هر چه بگویند، گویی من گفته‌ام و هر چه به شما برساند مانند آن است که من رسانده‌ام.»

پس از رحلت امام (ع)، همان روز نزد امام حسن عسکری (ع) رفتم و همان را که به پدر آن حضرت گفته بودم بازگو نمودم. حضرت نیز فرمود: «ابو عمرو پیش از این امین بود و در زندگی و مرگ مورد اعتماد من هم هست. هر چه بگویند من گفته‌ام و هر چه برساند از من رسیده است.» گروهی، از ابو محمد هارون، از محمد بن همام، از عبدالله بن جعفر: پس از رحلت امام حسن عسکری (ع) یک سال به حج می‌رفتیم. در مدینه‌السلام (بغداد) نزد احمد بن اسحاق بودیم که ابو عمرو را آن‌جا دیدیم. احمد بن اسحاق را نشان دادم و گفتم این شیخ که به او اعتماد داریم درباره‌ی تو که چنین و چنانی برای ما حکایت می‌کند و تو کسی هستی که در گفتار و درستیاات تردید نیست. تو را به خدا و به امامان سوگند آیا فرزند امام حسن عسکری (ع) را که صاحب‌الزمان است، دیده‌ای؟

عمری گریست و گفت: آیا تا من زنده‌ام، به هیچ‌کس نخواهی گفت؟ گفتم آری. گفت: بلی، آن حضرت را دیدم و گردنش چنین بود. یعنی گردنی ستبر و به زیبایی تمام داشت. پرسیدم نامش چیست؟ پاسخ داد دانستن نامش روا دانسته نشده است.

احمد بن علی بن نوح ابو عباس سیرافی، از ابونصر عبدالله بن محمد بن احمد، معروف به ابن برینه، از یکی از آورندگان حدیث امامیه، از ابو محمد عباس بن احمد زرگر، از حسین بن احمد خصیبه، از محمد بن اسماعیل و علی بن عبدالله حسینی:

در سامرا به خانه‌ی امام حسن عسکری (ع) رفتیم. گروهی از یاران و پیروان او آن‌جا بودند.

«بدر» خادم آن حضرت آمد و گفت: سرورم، عده‌ای پریشان و گردآلود پشت دراند. امام(ع) فرمود: «از پیروان یمنی ما هستند.» سخن دراز است. انجام آن‌که امام به بدر فرمود: «برو عثمان بن سعید عمری را بیاور.» دیری نگذشت که عثمان آمد و سرورمان امام حسن عسکری(ع) به او فرمود: «بیا عثمان، تو وکیل و مورد اعتماد و بر مال خدا امینی، چیزهایی را که این چند یمنی آورده‌اند، از آنان بگیر.»

حدیث به آن‌جا می‌رسد که راویان می‌گویند ما همه با هم گفتیم: سرور ما، به خدا که عثمان سرآمد پیروان تو است و اکنون آگاهی ما درباره‌ی راستی و درستی و نمایندگی او از سوی تو افزوده شد. امام فرمود: «آری، من گواهی می‌دهم که عثمان بن سعید عمری وکیل من است و پسرش محمد نیز نماینده‌ی مهدی شما است.»

هم او، از ابونصر هبت‌الله بن محمد بن احمد کاتب دخترزاده‌ی ابوجعفر عمری، از بزرگان خود:

هنگامی که امام حسن عسکری(ع) رحلت کرد، آئین شست‌وشوی و کفن و دفن آن حضرت را به تمامی عثمان بن سعید برگزار کرد و در آشکار به این کار گمارده شده بود. ما نیز چاره‌ای نداریم جز آن‌که بر پایه‌ی نمود کارها داوری کنیم. وگرنه حقایق را پایمال کرده‌ایم. فرمان‌ها و نامه‌های صاحب‌امر(عج) به شیعیان و ویژگان در همه‌ی کارها و پاسخ پرسش‌های شرعی و دینی آنان نیز به دست عثمان بن سعید و پسرش ابوجعفر محمد بن عثمان صادر می‌شد. شیعه هم پیوسته به دادورزی آن دو اعتماد داشتند.

با درگذشت عثمان، پسرش او را غسل داد و به کارهایش رسیدگی کرد و شیعه در دادگری و درستکاری و امانت‌داری وی یک‌دل و یک‌رای بودند.

جعفر بن محمد بن مالک فزاری پارچه‌فروش، از گروهی شیعه، از آن میان علی بن بلال، احمد بن هلال، محمد بن معاویه‌ی حکیم، و حسن بن ایوب بن نوح، در خبری بلند و مشهور، همگی می‌گویند که به آستانه‌ی امام حسن عسکری(ع) رفتیم تا درباره‌ی حجت‌جانشین او سؤال کنیم. در این نشست چهل تن حاضر بودند. عثمان بن سعید عمری برخاست و گفت: ای فرزند پیغمبر خدا، می‌خواهم درباره‌ی چیزی سؤال کنم که تو به آن داناترینی. امام فرمود: «عثمان بنشین!» سپس خود با خشم برخاست و فرمود: «هیچ‌کس بیرون نرود.»

کسی از ما بیرون نرفت. ساعتی بعد حضرت عثمان را صدا زد. عثمان بر پای ایستاد و امام(ع) فرمود: «بگویم برای چه آمده‌اید؟» گفتیم آری ای فرزند پیغمبر(ص). فرمود: «آمده‌اید درباره‌ی حجت پس از من پرسش کنید.» گفتیم آری. جوانی آن‌جا بود که چهره‌اش به ماه مانده و به امام حسن عسکری بیش از هر کس دیگر شبیه بود. امام(ع) فرمود: «پیشوای شما پس از من و

جانشینم این است و بر شماست که از او فرمان برید و بعد از من پراکنده نشوید و گرنه در دین خود نابود می‌گردید. پس از امروز هم دیگر او را نخواهید دید تا زمان وی فرا رسد. هر چه را که عثمان از سوی او بگوید پذیرا باشید و به دستورش تن دهید؛ زیرا عثمان نایب امام شماست.»

قبر عثمان بن سعید در سمت باختری بغداد، در خیابان میدان، در اول برزن «معروف»، در دروازه‌ی مشهور به دروازه‌ی حبله، در دروازه‌ی سمت راست ورودی مسجد و قبر در خود قبله‌ی مسجد واقع است.

شیخ (طوسی) می‌افزاید که من گور عثمان را در همین جایی که گفته شد دیده‌ام. باشندگان محل به زیارت می‌رفتند و می‌گفتند که او نیک‌مردی درستکار بوده است. و نیز می‌گفتند که او پسر دایه‌ی امام حسین (ع) است و تا به امروز که سال چهار صد و چهل و هفت است، حقیقت حال را نمی‌دانند.

### □ ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری

پس از درگذشت ابوعمرو عثمان بن سعید، پسرش ابوجعفر محمد بن عثمان، به فرمایش روشن امام حسن عسکری و گفته‌ی آشکار پدر خود، عثمان، به جای او به امر قائم (ع) پرداخت. گروهی، از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه، و ابوغالب زراری و ابومحمد تلعه‌کبری، همگی از محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن عبدالله، و محمد بن یحیی، از عبدالله بن جعفر حمیری:

من و شیخ ابوعمرو با هم نزد احمد بن اسحاق بن سعد اشعری قمی بودیم که احمد بن اسحاق چشمکی به من زد تا درباره‌ی جانشین امام (ع) از او پرسش کنم. من گفتم: ای اباعمر، می‌خواهم از تو چیزی بپرسم و شکی هم ندارم؛ چون باور و دین من این است که زمین از حجت تهی نمی‌ماند، جز چهل روز پیش از رستاخیز، که حجت برداشته و در توبه بسته می‌شود. اما دوست می‌دارم که بر یقینم بیفزاید. همان‌گونه که ابراهیم (ع) از پروردگارش خواست به چشم خود ببیند که مردگان را چگونه زنده می‌گردانند؟ و خداوند او را گفت: «مگر ایمان نداری؟» ابراهیم پاسخ داد که چرا، ایمان دارم، لیکن می‌خواهم قلبم آرامش پذیرد.

احمد بن اسحاق ابوعلی به من گفت: از امام دهم (ع) پرسیدم با چه کسی معامل باشم؟ از که دستور بگیرم و گفته‌ی کدام مرد را بپذیرم؟ و آن حضرت فرمود: «عمری مورد اعتماد من است؛ هر چه به تو رساند، از من رسانیده و هر چه بگوید، از سوی من گفته است. پس به او گوش بسپار، که درست کردار و گمارده به این کار است.

هم، ابوعلی می‌گفت که از امام یازدهم (ع) نیز چنین پرسشی کردم و پاسخی همانند درباره‌ی

عمری و پسرش شنیدم.

ابوعمر و پیشانی بر خاک سود و گریست و گفت: اکنون پرس. گفتم آیا تو جانشین امام حسن عسکری (ع) را دیده‌ای؟ گفت: آری، به خدا، گردنش چنین بود - و با دست‌هایشان نشان داد - من گفتم پرسشی دیگر هم دارم. نام او چیست؟ گفت پرسیدن نامش بر شما روا دانسته نشده است و من از خود شایست و ناشایست نمی‌آورم، بلکه از سوی آن حضرت می‌گویم. چون خلیفه می‌پندارد که با رحلت امام حسن عسکری (ع) پسری از او نمانده است. میراث حضرت را نیز تقسیم کرده‌اند و کسی (جعفر کذاب.م) به ناسزا آن را به دست آورده است. در این باره کاوش می‌کنند و هیچ کس از خانواده‌ی امام (ع) جسارت ندارد تا خود را بشناساند یا چیزی به آنان برساند و چنانچه نام او (حضرت صاحب‌الزمان) برده شود، در پی یافتن وی برخواهد آمد. پس به خدا پناه جوید و نام آن حضرت را بر زبان می‌آورید.

کلینی می‌گوید: پیری از یاران ما - که نامش را از یاد برده‌ام - به من گفت که نزد احمد بن اسحاق، از ابوعمر و همین را پرسیدند و پاسخی که او داد مانند همین بود.

گروهی، از محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه، از احمد بن هارون فامی، از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، عبدالله بن جعفر: با درگذشت پدر شیخ ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری، از درگاه صاحب‌الزمان (عج) نامه‌ی تسلیتی به شیخ رسید که فرازی از آن چنین بود «ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم. به فرمان او گردن می‌نهم و به خواستش خشنودیم. پدرت فرخنده زیست و خجسته مرد. خدایش بیامرزد و او را به سروران و دوستاران رساند. او هرگز از کوشش در کار خود و نزدیک شدن به خداوند عز و جل باز نایستاد. خداوند رویش را سپید بدارد و آمرزش خود را بهره‌اش گرداند.» و در فرازی دیگر: «خداوند تو را سزای نیکو دهد و این سوگ را بر تو آسان سازد. تو سوگواری، ما هم؛ از دوری او در اندوهی، ما هم. خدا او را در جایی که هست شادمان بدارد. از کمال خوشبختی او بود که خداوند پسری چون تو به وی ارزانی داشت، که پس از او جانشینش باشی و برایش آمرزش بخواهی. من نیز می‌گویم سپاس خدای را که تو در جایگاه خود بهترین کسی و آنچه خداوند عزوجل در تو و به تو سپرده است بهترین است. خدا یار و یاور و نیرودهنده و پشتیبان و دوست و نگهدار تو بادا.»

احتجاج: از قول حمیری، همین روایت.

ک: احمد بن هارون، همین روایت.

## ۲ - غیبت:

گروهی، از هارون بن موسی، از محمد بن همام، از عبدالله بن جعفر حمیری:

پس از درگذشت ابو عمرو، نامه‌ای از درگاه، به خط حضرت، رسید که ابو جعفر را در جایگاه پدرش استوار می‌فرمود.

محمد بن همام، از محمد بن حمویه بن عبدالعزیز رازی، از محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی، تأیید همین خبر.

گروهی از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه و ابوغالب زراری و ابومحمد تلعهکبری، همگی، از محمد بن یعقوب، از اسحاق بن یعقوب:

از محمد بن عثمان عمری خواستم نامه‌ای را که در برگیرنده‌ی موضوع‌هایی بود که در آنها مشکل داشتم، به آستانه‌ی حضرت برساند. پاسخ به خط صاحب‌الزمان (عج) آمد: «واما، محمد بن عثمان عمری - که خداوند از او و پدرش خشنود بادا - مورد اعتماد من و نامه‌اش نامه‌ی من است.»

احتجاج: کلینی، همین روایت.

### ۳- غیبت:

ابوالعباس، از هبت‌الله بن محمد، دخترزاده‌ی ام‌کلثوم، دخت ابو جعفر عمری، از پیران دودمانش: شیعیان پیوسته بر دادورزی عثمان بن سعید استوار بودند. پیکر او را پسرش، ابو جعفر محمد بن عثمان شست و شو داد و در همه‌ی کارها جایگزین وی شد. شیعیان هم در دادگری و درستکاری و امانتداری او یک‌رأی و یک‌دل بودند. حضرت امام حسن عسکری (ع) در زمان زندگی خود مردم را فرمان به رجوع به او داده بود و نزد شیعیان به شایستگی و انصاف شناخته می‌شد.

ابن نوح از قول ابونصر هبت‌الله می‌گوید: ابو جعفر محمد بن عثمان عمری کتاب‌هایی در فقه داشت، از آن میان چیزهایی را که از امام حسن عسکری (ع) و صاحب‌الزمان (عج) و پدر خودش شنیده بود. ام‌کلثوم دختر ابو جعفر می‌گوید یکی از این کتابها «آشامیدنی‌ها (الاشربه) بود، که بنابه وصیت، به ابوالقاسم حسین بن روح رسید. ابونصر می‌گوید گمان دارم که این کتاب پس از آن به دست ابوالحسن سیمری رسید.

ابو جعفر بن بابویه از قول محمد بن عثمان عمری می‌گوید: به خدا سوگند که صاحب این امر همه ساله در حج حاضر است و مردم را می‌بیند و می‌شناسد، اما آنان نه او را می‌بینند و نه به جا می‌آورند.

گروهی، از محمد بن علی بن حسین روایت می‌کنند: پدرم و محمد بن حسن و محمد بن موسی بن متوکل، از عبدالله بن جعفر حمیری نقل کرده‌اند که می‌گفت: از محمد بن عثمان پرسیدم

آیا صاحب این امر را دیده‌ای؟ گفت آری، آخرین بار در خانه‌ی خدا، که می‌فرمود: «خداوند، آنچه را به من نوید فرمودی به جای آور.»

محمدبن عثمان می‌گفت: من آن حضرت را - که درود خدا بر او بادا - در «مستجار» دیدم که پرده‌ی کعبه را گرفته بود و می‌فرمود: «ای خدای من، به دست من کین خود را از دشمنانت بستان.»

محمدبن علی، از پدرش، از سلیمان زراری، از علی بن صدقه قمی: محمدبن عثمان عمری - ره - بی‌خبر نزد من آمد تا به کسانی که در پی دانستن نام حضرت صاحب‌الزمان (ع) بودند، گفته شود که «خاموشی بهشت است و سخن، دوزخ.» پس باید درباره‌ی نام امام (ع) خاموش بمانند. ابن نوح، از ابونصر هبت‌الله بن محمد، از ابوعلی بن ابوجید قمی، از ابوالحسن علی بن احمد دلال قمی: روزی به خانه‌ی ابوجعفر محمدبن عثمان رفتم تا سلامی بدهم. دیدم تخته‌ای کنار دست خود گذاشته و بر آن نقشی زده و آیه‌هایی از قرآن و در کنارها نام‌های امامان - علیهم‌السلام - را نوشته است.

گفتم: سرورم، این تخته چیست؟ گفت: برای گوری است که مرا در آن خواهند گذاشت - و یا، بر آن تکیه خواهم داد - و افزود: من هر روز به درون گور خود می‌روم. جزئی از قرآن را می‌خوانم و بیرون می‌آیم - و گمان دارم (علی بن احمد) گفت: (ابوجعفر) دستم را گرفت و قبرش را به من نشان داد - و مرگ من در فلان روز، از فلان ماه فلان سال خواهد بود و چون به سوی خداوند عزوجل بازگردم و در این گور به خاک سپرده شوم، این تخته هم با من خواهد بود. علی بن احمد می‌گوید: پس از بیرون آمدن از نزد ابوجعفر هر چه را گفته بود، یادداشت کردم و پیوسته مراقب بودم تا سرانجام ابوجعفر بیمار شد و در همان روز و ماه و سالی که گفته بود، جان سپرد و در همان گور مدفون شد.

ابونصر هبت‌الله می‌گوید: این داستان را از دیگران هم شنیده‌ام و همچنین از ام‌کلثوم، دختر ابوجعفر. گروهی نیز از قول ابوجعفر بن محمدبن علی بن حسین نقل می‌کنند که: محمدبن علی بن اسود قمی گفت: ابوجعفر عمری برای خود گوری کند و بر آن تخته‌هایی نهاد. در این باره از او پرسیدم و او پاسخ داد مردم اثاثه‌ای دارند. باز پرسیدم و او گفت: به من فرمان داده‌اند که کارهایم را سامان دهم. دو ماه پس از این گفت‌وگو درگذشت. خداوند از وی خوشنود بادا. ک: محمدبن علی، همین روایت.

#### ۴ - غیبت:

ابونصر هبت‌الله می‌گوید: به خط ابوغالب زراری دیدم که ابوجعفر محمدبن عثمان عمری -

ره - در آخر جمادی الاول سال سیصد و پنج (هجری قمری) درگذشت و هم او می‌گوید: که آن بزرگوار در سال سیصد و چهار از جهان رفت و نزدیک به پنجاه سال نایب امر بود. مردم مال خود را نزد وی می‌بردند و نامه‌ها و فرمان‌های امام حسن عسکری (ع) را در زمان زندگی آن حضرت در کارهای مربوط به دین و دنیا و پاسخ پرسش‌های ایشان را به مردم می‌رسانید.

ابونصر می‌گوید: قبر ابوجعفر محمدبن عثمان در کنار گور مادرش در خیابان دروازه‌ی کوفه در جایی است که خانه‌ی او بوده و اکنون در میان بیابان است. خدایش بیامرزد.

\*\*\*

### □ حسین ابن روح، دومین نایب امام زمان (ع)

حسین بن ابراهیم قمی، از ابوعباس احمدبن علی بن نوح، از ابوعلی احمدبن جعفر بن سفیان بزوفری، از ابو عبدالله جعفر بن محمد مدائنی، معروف به ابن قزدا، در آرامگاه‌های قریش: آئین من آن بود که مالی را که در دستم بود نزد شیخ ابوجعفر محمدبن عثمان عمری می‌بردم و چیزی می‌گفتم که پیش از آن هیچ کس نگفته بود. من می‌گفتم این مال فلان قدر از آن امام (ع) است. او هم می‌گفت: آری، تحویل بده. می‌گفتم بگو که مال امام است. می‌گفت: بلی، مال امام است و آن را می‌گرفت.

آخرین بار که پیش او رفتم، چهار هزار دینار با خود داشتم و همان رسم را به جا آوردم. شیخ گفت: آن را ببر و به حسین بن روح بده. من مکشی کردم و گفتم مانند همیشه خودت از من تحویل بگیر. سختم را نپذیرفت و گفت: بلند شو و آن را به حسین بن روح برسان.

من که چهره‌اش را خشمناک دیدم برخاستم و بر ستور خود نشستم و پاره‌ای از راه را پیمودم، اما دودل شدم و بازگشتم و در زدم. خدمتکار آمد و پرسید کیست؟ گفتم فلانی‌ام، برایم اجازه بگیر. شیخ که به اندرونی رفته بود، آمد و روی صندلی نشست. پاهایش روی زمین بود و نعلین رنگ و رو رفته‌ای به پا داشت. پرسید: چرا برگشتی و به دستور من رفتار نکردی؟ گفتم نخواستم رسم را بشکنم. با خشم گفت: به سلامت بلند شو و برو، که من جای خود را به ابوالقاسم حسین بن روح داده و او را به منصب خود گماشته‌ام. پرسیدم به فرمان امام؟ گفت: برخیز و کاری را بکن که گفتم.

به سراغ ابوالقاسم بن روح رفتم. او در خانه‌ای کوچک زندگی می‌کرد. آن‌چه را رفته بود باز گفتم. شاد شد و سپاس خدای عزوجل را به جای آورد و من هم دینارها را به او دادم و پس از آن همین کار را می‌کردم.

ابوالحسن علی بن بلال بن معاویه مهلبی، از ابن قولویه، از ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه‌ی



قمی، از جعفر بن احمد ابن متیل قمی: محمد بن عثمان ابوجعفر عمری ده سمانده در بغداد داشت که ابوالقاسم بن روح یکی از آنان بود. همه‌ی ایشان از ابوالقاسم به او نزدیک‌تر بودند. و ابوجعفر هر گاه نیازی داشت و یا می‌خواست کاری انجام دهد، آن را با دیگری در میان می‌گذاشت؛ با این همه، به هنگام مرگ، او را برگزید و وصی خود کرد.

بزرگان ما می‌گفتند: تردید نداشتیم که جایگزین ابوجعفر کسی جز جعفر بن احمد بن متیل، یا پدرش، نخواهد بود؛ چون صمیمیت آنان را دیده بودیم و می‌دانستیم که ابوجعفر بسیار به خانه‌ی آنان می‌رود و در پایان زندگی تنها خوراکی را می‌خورد که در خانه‌ی آنان آماده می‌شد.

همین هم یاران ما را بر آن می‌داشت تا شک نداشته باشند که جعفر بن احمد جایگزین ابوجعفر خواهد بود. لیکن، چون او ابوالقاسم را برگزید، تن در دادند و او را نکار نکردند. خود جعفر هم مانند گذشته‌ها کار خویش را انجام می‌داد. پس هر کس که ابوالقاسم را سرزنش کند، ابوجعفر را نکوهش کرده و بر حضرت حجت(ع) خرده گرفته است.

گروهی، از ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه، از ابوجعفر محمد بن علی اسود: من همیشه خواسته‌هایی را که از وقف به دست می‌آمد، نزد ابوجعفر محمد بن عثمان عمری می‌بردم. روزی در دو سه سال پایانی زندگی او چیزهایی بردم و او دستور داد که آن‌ها را به ابوالقاسم روحی تحویل دهم. من از ابوالقاسم رسید خواستم و او به ابوجعفر گلایه کرد. ابوجعفر نیز به من دستور داد که رسید نخواهم و گفتم: هر چه به ابوالقاسم برسد مانند این است که به دست من رسیده باشد. پس از آن مال‌ها را می‌رساندم و رسید هم نمی‌خواستم.

ک: ابوجعفر محمد بن علی اسود، همین روایت.

#### ۵ - غیبت:

با همین سندها، از محمد بن علی بن حسین، از علی بن محمد بن متیل، از عمویش، جعفر بن احمد متیل: به هنگام نزدیک شدن مرگ ابوجعفر محمد بن عثمان عمری، بالای سر او نشسته بودم و گفتم و گو می‌کردم. ابوالقاسم روح نیز پائین پایش نشسته بود. ابوجعفر رو به من نمود و گفت: دستور دارم که به ابوالقاسم حسین بن روح وصیت کنم. من برخاستم، دست ابوالقاسم را گرفتم، او را بالا نشاندم و خود جای او را گرفتم.

ک: محمد بن علی متیل، همین روایت.

#### ۶ - غیبت:

ابن نوح می‌گوید: ابو عبدالله حسین بن علی بن بابویه، که در ماه ربیع‌الاول سال سیصد و هفتاد

و هشت، در شهر بصره به خانه‌ی ما آمده بود، برایم حکایت کرد: از علویه صفار و حسین بن احمد ادریس شنیدم که می‌گفتند در آن هنگام در بغداد گواه این رویداد بودیم.

گروهی، از ابو محمد هارون بن موسی، از ابوعلی محمد بن همام: ابو جعفر محمد بن عثمان عمری، پیش از درگذشت، بزرگان و ریش سفیدان شیعه را گرد آورد و گفت: من در آستانه‌ی مرگام. اینک امر را به ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی وا می‌گذارم، زیرا به من دستور داده شده است که او را به جای خود بگمارم. شما هم در کارهای خود به او رجوع کنید.

حسین بن ابراهیم، از ابن نوح، از ابونصر هبت‌الله بن محمد، از دایی‌اش، ابوابراهیم جعفر بن احمد نوبختی، از پدر او، ابواحمد بن ابراهیم و عمویش ابو جعفر عبدالله بن ابراهیم و گروهی از خاندان نوبختی:

چون حال ابو جعفر عمری رو به بدی نهاد، تنی چند از بزرگان شیعه، از جمله، ابوعلی ابن همام، ابو عبدالله ابن محمد کاتب، ابو عبدالله باقطنی، ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی، ابو عبدالله ابن و جناء و عده‌ای دیگر از برجستگان و بزرگان را فراخواند. آنان آمدند و گفتند: پس از واقعه (وفات ابو جعفر) چه کسی جای او را خواهد گرفت؟ و او پاسخ داد: این ابوالقاسم حسین بن روح بن ابویحر نوبختی جانشین من و سفیر میان شما و صاحب‌الزمان (ع)، نماینده و امین او خواهد بود. شما هم کارهایتان را به او رجوع کنید. این فرمان به من داده شده و آن را به شما می‌رسانم.

هبت‌الله بن محمد می‌گوید ام‌کلثوم، دختر ابو جعفر حکایت کرد که: ابوالقاسم حسین ابن روح سالهای دراز وکیل ابو جعفر بود و به املاک او رسیدگی می‌کرد و رازهای او را به سران شیعه می‌رسانید و به او بسیار نزدیک بود، تا آن‌جا که هرچه را میان وی و زنانش می‌گذشت، برای او باز می‌گفت.

ام‌کلثوم می‌افزاید: ماهانه سی دینار برای او (نوبختی) مقرری تعیین شده بود و این غیر از چیزهایی بود که از وزیران و سران شیعه، مانند خاندان فرات و دیگران، به خاطر پایگاه و والائی جایگاهی که نزدشان داشت، برایش فرستاده می‌شد. او در دل شیعیان جایی بزرگ به دست آورد، زیرا از ارزش وی در چشم پدرم و دین و دانش او آگاه بودند. پدرم در زمان زندگانی خود او را آشکارا به جانشینی گزید و هیچ کس در این کار شک نکرد.

من (راوی) این سخن را از دیگر نوبختیان نیز شنیدم، از آن میان، ابو حسین ابن کبریا. گروهی از قول ابو عباس بن نوح به من گفتند: در نوشته‌ای به خط محمد بن نفیس، که در اهواز نگاشته، چنین آمده است: در نخستین نامه‌ی درگاه امام زمان (ع) درباره‌ی ابوالقاسم - ره - می‌فرماید:

«ما او را می‌شناسیم. خداوند او را با نیکی و خشنودی آشنا فرماید و به کامیابی خوشبخت گرداند. از نامه‌ی او آگاه شدیم و به او اعتماد داریم. او در نزد ما جایگاه و پایگاهی دارد که وی را شادمان می‌سازد. خداوند بر نکویی خویش به او بیفزاید. سپاس خدای بی‌همتا را و درود خداوند بر پیامبرش محمد و خاندان او.»

این نامه در روز یک‌شنبه در ششمین شب ماه شوال سال سیصد و پنج رسید.

### من (مؤلف):

ابوالقاسم - که رحمت خدا بهره‌اش بادا - در چشم دوست و دشمن خردمندترین مردم و اهل تقیه بود. ابونصر هبت‌الله بن محمد، روایت می‌کند: ابوعبدالله بن غالب و ابوالحسن ابن ابوطیب می‌گویند ما کسی را بخردتر از شیخ ابوالقاسم حسین بن روح ندیده‌ایم. روزی در خانه‌ی «ابن یسار» با او برخورد کردیم. وی نزد وزیر و «مقتدر» پایه‌ای بس بزرگ داشت و توده‌ی مردم نیز او را بزرگ می‌داشتند. ابوالقاسم از سر ترس و تقیه به آن‌جا می‌آمد.

نشسته بودیم که دو تن به بحث پرداختند که پس از پیامبر (ص) برترین مردم ابوبکر بود؛ سپس عمر، بعد علی (ع). یکی گفت که علی (ع) از عمر والاتر بود. سخن بالا گرفت و ابوالقاسم گفت همه‌ی یاران پیغمبر (ص) یک رأی‌اند که برتری با صدیق (ابوبکر) است، آن‌گاه با فاروق (عمر)، بعد با عثمان، سپس با علی و صی (ع). حدیث‌دانان نیز بر همین‌اند و نزد ما هم چنین است.

هر کسی که آن‌جا بود در شگفت شد. حاضران سر برداشتند و بر شیخ آفرین خواندند و کسانی را که وی را به «رفض» متهم می‌کردند، نفرین فرستادند.

من به خنده افتادم و خودداری نمی‌توانستم، اما جلو خود را گرفتم و با آستین دهانم را پوشاندم و بیم رسوا شدن داشتم. ناچار برخاستم و بیرون رفتم. در خانه بودم که ابوالقاسم بن روح در سر راه خود به خانه‌اش، سواره پشت در آمد و به من گفت: ای عبدالله، خدا خیرت دهد، چرا خندیدی و مرا به خطر انداختی؟ مگر چیزی که من گفتم بجا نبود؟ گفتم چرا بود. اما از مردی که خود را نماینده‌ی امام می‌شمارد آیا چنین گفته‌ای عجیب و خنده‌آور نیست؟

شیخ گفت: اگر تکرار کنی از تو می‌بُرم و دور می‌شوم. آن‌گاه رفت.

ابونصر هبت‌الله می‌گوید: ابواحمد بن درانویه ابرص (پسی گرفته) که خانه‌اش در دروازه‌ی قراطیس بود، به من گفت: من و برادرم برای داد و ستد به خانه‌ی ابوالقاسم حسین بن روح می‌رفتیم. مثلاً ده نفر که بودیم، نه تن او را لعن می‌کردند و یک نفر شک می‌کرد. اما هنگامی که بیرون می‌آمدیم نه تن از سر مهر او به خدا نزدیک شده بودیم و یک نفر به حال پیشین می‌ماند، او

از فضل یاران پیامبر (ص) چیزهایی روایت می‌کرد که نشنیده بودیم و یادداشت می‌کردیم. حسین بن ابراهیم، از ابوعباس احمد بن علی بن نوح، از ابونصر هبت‌الله بن محمد کاتب ابن بنت ام‌کلثوم دختر ابوجعفر عمری، به من گفت که قبر ابوالقاسم حسین بن روح در «نوبختیه» در دروازه‌ای است که خانه‌ی علی بن احمد نوبختی آن جاست.

ابونصر می‌گوید: ابوالقاسم حسین بن روح در شعبان سال سیصد و بیست و هفت از جهان رفت و من درباره‌ی او خبرهای فراوان آورده‌ام.

ابومحمد محمدی، از ابو‌حسین محمد بن فضل بن تمام: با ابوجعفر محمد بن احمد زکوزکی سخن از کتاب «تکلیف» می‌گفتم، که به نظرمان سراسر عالی و نخستین کتاب نوشته شده در حدیث بود. ابوجعفر گفت کار ابن ابوعزاقر (شلمغانی) چیزی جز ترتیب باب‌های این کتاب نبود که نزد شیخ ابوالقاسم حسین بن روح می‌برد و به او نشان می‌داد تا ویراسته و پیراسته شود. سپس آن را برمی‌گرداند و به دستور شیخ به ما می‌گفت از روی کتاب رونوشت برداریم.

زکوزکی می‌گوید من در بغداد از روی کتاب به خط خود نوشتم. و ابن تمام می‌گوید به او (ابوجعفر زکوزکی) گفتم سرورم، بگذار من هم از روی نوشته‌ی تو نسخه برداری کنم و او پاسخ داد که آن را از دست داده است. ابن تمام می‌افزاید که پس از شنیدن این داستان رفتم و از دیگری کتاب را گرفتم.

ابو‌حسین تمام می‌گوید عبدالله کوفی، خدمتکار شیخ حسین بن روح برایم حکایت کرد که پس از نکوهیده و لعنت شدن ابن ابوعزاقر، از شیخ پرسیدم که با کتاب‌های او چه کنیم؟ چون اتاق‌های ما پر از آنهاست. شیخ گفت من نیز همان را می‌گویم که حضرت امام حسن عسکری (ع) درباره‌ی کتاب‌های بنی‌فضال فرمود: «آنچه را از دیگران روایت کرده‌اند، نگهدارید و هرچه را خود روایت نموده‌اند، دور بریزید.»

حسین بن عبیدالله، از ابوالحسن محمد بن احمد بن داود قمی، از سلامه بن محمد: شیخ حسین بن روح کتاب «تأدیب» را به قم فرستاد و به گروهی از فقیهان نوشت که این کتاب را بخوانید و اگر مخالفتی دارید بنویسید. آنان هم نوشتند که همه چیز در کتاب درست است، مگر در مورد فطریه‌ی نیم من (در متن عربی نصف «صاع») گندم. زیرا به نظر ما گندم نیز مانند جو و فطریه‌ی آن یک من است.

ابن نوح می‌گوید: از گروهی در مصر شنیدم که از ابوسهل نوبختی پرسیده شد چرا این امر به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح سپرده شد، نه به تو؟ و او پاسخ داد: ایشان (امامان علیهم‌السلام) داناترند و مرا برنگزیدند. من مردی هستم که با دشمنان رویارو و درگیر مناظره می‌شوم و اگر جایگاه صاحب‌الزمان (ع) را می‌دانستم - آن‌چنان‌که ابوالقاسم می‌داند - برای آوردن دلیل، شاید

جای او را آشکار می‌کردم. لیکن ابوالقاسم اگر حجت زیر دامنش باشد، حتی با قیچی پاره پاره‌اش کنند، او را زیر دامن خود نشان نخواهد داد.

محمد بن علی بن ابوعزاقر شلمخانی در نخستین کتاب «غیبت» که خود تألیف کرد، چنین می‌نویسد: «در اختلاف میان من و آن مرد (یعنی شیخ حسین بن روح) - که خدایش کامروا کند - من دخالتی نداشتم، بلکه بزهی بر من وارد آمده بود که ناچار از آشکار ساختن آن شدم.» هم او در جایی دیگر می‌افزاید: «هر کس که خداوند منت بزرگ بر او گذاشته باشد، حجت و مسئولیتش دوبرابر می‌گردد و در غم و شادی درستی و راستی در پیش می‌گیرد. میان من با پروردگارم غیر از راستی روا نیست و با وجود بزرگی بزه این مرد (شیخ حسین بن روح) در حق من، باید بگویم که او به امری گمارده شده است که نباید از آن عدول نمود و حکم اسلام در این باره هم مانند دیگر مؤمنان روان است.»

\*\*\*

### □ ابوالحسن علی بن محمد سیمری

گروهی، از ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه، از محمد بن ابراهیم بن اسحاق، از حسن بن زکریا، از ابوعبدالله محمد بن خلیلان، از پدرش، به نقل از پدر بزرگش، عتاب، از تبار عتاب بن سید: مهدی (ع) - که درود خدا بر او بادا - جانشین امام حسن عسکری (ع)، در روز آدینه به جهان آمد و مادرش ریحانه بود، که نرجس و صقیل و سوسن نیز خوانده شده است. او را به دلیل بارداری «صقیل» نامیدند. زادروز آن حضرت هشتم ماه شعبان سال دویست و هشتاد و شش (هجری قمری) و نماینده‌ی او عثمان بن سعید بود. عثمان، به فرمان امام زمان (ع) ابوجعفر محمد بن عثمان (پسر خود)، و محمد بن عثمان، ابوالقاسم حسین بن روح و ابوالقاسم، ابوالحسن علی بن محمد سیمری (سمری و صیمری هم نوشته‌اند.م) را وصی خود قرار دادند.

هنگامی که سیمری در آستانه‌ی درگذشت بود، از او خواستند وصی خود را معرفی کند و او - که خداوند از وی خشنود بادا - گفت: خداوند خود امر خویش را خواهد رسانید.

پس، غیبت دیرپا (غیبت تامه) همان است که بعد از درگذشت سمری روی داد.

محمد بن نعمان و حسین بن عبیدالله، از ابوعبدالله احمد بن محمد صفوانی: شیخ ابوالقاسم، امر را به ابوالحسن علی بن محمد سمری سپرد و او نیز همان کارهای ابوالقاسم را انجام می‌داد. هنگامی که مرگ او فرا رسید، شیعیان بر او گرد آمدند و درباره‌ی نماینده‌ی بعدی و کسی که جایگزین اوست، پرسش کردند. او چیزی آشکار ننمود و گفت: به من در این خصوص دستوری

نرسیده است.

گروهی، از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه، از ابوالحسن صالح بن شعیب طالقانی، از ابو عبدالله احمد بن ابراهیم بن مخلد: در بغداد نزد بزرگان شیعه بودم که شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمری بدون مقدمه گفت: «خدا علی بن حسین بن بابویه قمی را رحمت کند.» پیران قوم آن تاریخ را یادداشت کردند و بعدها خبر رسید که علی بن حسین در همان روز از جهان رفت. ابوالحسن سمری نیز پس از آن در نیمه‌ی شعبان سال سیصد و بیست و نه (همان سال. م) وفات کرد.

ک: صالح بن شعیب، همین روایت.

#### ۷ - غیبت:

گروهی، از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه، از ابو محمد حسن بن احمد مکتب: در سال درگذشت شیخ ابوالحسن محمد سمری در بغداد بودم و پیش از وفاتش او را دیدار کردم. از درگاه صاحب‌الزمان توقیعی برای مردم بدین مضمون صادر شد:

«به نام خداوند بخشاینده‌ی بخشایشگر. ای علی بن محمد سمری، خداوند به برادرانت در (مرگ) تو پاداش بزرگ دهد. تا شش روز دیگر از جهان خواهی رفت. کارهایت را سامان بده و جانشینی به جای خود مگمار. زیرا غیبت تمامه فرا رسیده و تا هنگامی که خداوند تعالی اجازه نداده است، ظهور در کار نخواهد بود؛ که آن نیز پس از روزگاری دراز و سخت گشتن دل‌ها و پر شدن زمین از ستم خواهد بود. و اگر پیش از پیدا شدن سفیانی و بانگ آسمانی، شیعه‌ای ادعای دیدن ما را کند، دروغگوی و مفتری است. و لا حول و لا قوه الا بالله العلی عظیم.»

راوی می‌گوید ما از روی این توقیع رونوشت برداشتیم و از نزد او (سمری) رفتیم. روز ششم بود که باز آمدیم. او در آستانه‌ی مرگ بود. گفتیم جانشینت کیست؟ گفت: این امر با خداست و او خود رساننده‌ی آن. واپسین سخنی که از او - خداوند از وی خشنود با دا - شنیدیم، همین بود و آن‌گاه جان سپرد.

ک: حسن بن احمد مکتب، همین روایت.

#### ۸ - غیبت:

گروهی، از ابو عبدالله حسین بن علی بن بابویه، از تنی چند از اهل قم، از آن میان علی بن بابویه، از جمعی از اهل قم از جمله علی بن احمد بن عمران صفار و علویه‌ی صفار و حسین بن

ادریس: در سال درگذشت پدرم علی بن حسین بن موسی بن بابویه، در بغداد بودیم. ابوالحسن علی بن محمد سمري از همه حال علی بن حسین را می پرسید و ما یک یک می گفتیم که نامه اش رسیده است. تا روزی که از جهان رفت و باز او از ما پرسید و همان پاسخ را گرفت. ابوالحسن گفت: خدا خیرتان دهد، علی بن حسین همین ساعت جان سپرد.

ما تاریخ ماه و روز و ساعت را یادداشت کردیم و پس از هفده یا هیجده روز خبر درگذشت در همان ساعت که شیخ گفته بود، به ما رسید.

حسین بن ابراهیم، از قول ابو عباس بن نوح، از ابونصر هبت الله بن محمد کاتب، برایم روایت کرد که قبر ابوالحسن سمري - که خدا از او خوشنود بادا - در خیابان معروف به خیابان «خلنجی»، در کنار دروازه‌ی «محول» نزدیک کرانه‌ی رودخانه ابو عتاب است. شیخ در سال سیصد و بیست و نه وفات کرد.

#### ۹ - خرائج:

پیشگامیان (ابواب) و سفیران ستوده در زمان غیبت: نخست، شیخ مورد اعتماد، ابو عمرو عثمان بن سعید عمری، که حضرت امام علی النقی (ع) و سپس، حضرت امام حسن عسکری (ع) او را بدین کار نصب فرمودند و در روزگار زندگی آن دو امام بزرگوار به کارهای ایشان رسیدگی می کرد، پس از آن به «امر» صاحب الزمان (عج) می پرداخت و نامه‌ها و پاسخ‌های آن حضرت به دست وی به مردم داده می شد. پس از وفات او پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان جایگزین و انجام دهنده‌ی همه‌ی آن کارها شد. جانشین ابو جعفر هم ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی و با مرگ وی، ابوالحسن علی بن محمد سمري بود. هیچ یک از اینان جز با اجازه‌ی صاحب الزمان (ع) این پایه را نیافتند و شیعه نیز گفته‌های ایشان را نمی پذیرفتند مگر آن که معجزه‌ای از آستانه‌ی حضرت به دست هر یک از نایبان آشکار شود؛ تا بر راستی گفتار و درستی کردارشان رهنمون باشد.

هنگامی که ابوالحسن سمري از جهان می رفت و مرگش نزدیک شده بود، از او پرسیدند چه کسی را جانشین خود می کنی؟ آن گاه توقیعی از درگاه آمد (که از شیخ نقل کردیم).

#### ۱۰ - غیبت:

در زمان سفیران ستوده‌ی امام (ع) مردانی مورد اعتماد هم بودند که از سوی نمایندگان امام (ع) توقیع به دستشان می رسید. ابو حسین محمد بن جعفر اسدی یکی از ایشان بود. ابو حسین بن ابوجید قمی، از محمد بن حسن بن ولید، از محمد بن یحیی عطار، از

محمد بن احمد یحیی، از صالح بن ابوصالح روایت می‌کند: در سال دویست و نود برخی از مردم از من خواستند چیزی بگیرم، من خودداری نمودم، نامه‌ای نوشتم و نظر خواستم. پاسخ آمد که: «محمد بن جعفر عربی در ری و مورد اعتماد ما است؛ مال‌ها را به او سپارید.»

محمد بن یعقوب کلینی، از احمد بن یوسف شاشی: محمد بن حسین کاتب مروزی به من گفت که دویست دینار برای حاجز و شاء فرستادم و به «غریم» هم نوشتم. او (صاحب‌الزمان علیه‌السلام) پاسخ فرمود که «هزار دینار از آن من نزد تو است، اما دویست دینار برای حاجز فرستاده‌ای. اگر خواستی کاری کنی با ابو حسین اسدی در ری انجام ده.»

دو سه روز بعد خبر مرگ حاجز رسید و من غمگین شدم اما او مرا گفت غم مخور، چون در نامه‌ی درگاه دو اشاره شده بود. یکی این که مال هزار دینار و دیگر آن که حضرت از مرگ حاجز آگاه بوده و تو را به اسدی رجوع فرمود.

به همین سندها، از ابو جعفر محمد بن علی نوبختی: آهنگ حج داشتم که از درگاه چنین آمد: «ما را این کار خوش نمی‌آید.» دلم گرفت و اندوهگین شدم. نوشتم که من به گوش جان می‌شنوم و فرمان بردارم، لیکن از نرفتن به حج ناراحتم. پاسخ آمد: «دل‌تنگ مباش؛ در سال آینده به حج خواهی رفت.»

سال دیگر اجازه خواستم. جواب مثبت آمد. دوباره نوشتم که به دین‌داری و دادگری محمد بن عباس اطمینان دارم و می‌خواهم با وی همراه باشم. پاسخ آمد که: «اسدی یار موافقی است، با او رهسپار شو و دیگری را با خود مبر.» من به اسدی گفتم و با هم رفتیم.

محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از محمد بن شاذان نیشابوری: [بازگویی کمبود بیست درهم از پانصد درهم].

اسدی در ماه ربیع‌الاول سال سیصد و دوازده با همان دادورزی آشکار و بی‌آنکه بر وی خرده‌ای گرفته باشند، از جهان رفت.

از کسانی که در نامه‌های حضرت صاحب‌الزمان (ع) ستوده شده‌اند، احمد بن اسحاق و تنی چند بوده‌اند.

احمد بن ادريس، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابو محمد رازی: من و احمد بن ابو عبدالله در «عسکر» بودیم که فرستاده‌ای از سوی آن مرد (حضرت امام زمان علیه‌السلام) آمد و گفت: احمد بن اسحاق اشعری و ابراهیم این محمد همدانی و احمد بن حمزه بن الیسع، از مردان مورد اعتماداند.



## ۱۱- ک:

محمد بن حسین بن شاذویه، از محمد حمیری، از پدرش، از محمد بن جعفر، از احمد بن ابراهیم، در سال دویست و شصت و دو به خانه‌ی حکیمه، دخت امام محمد تقی (ع) رفتم و از پس پرده با وی گفت و گو کردم و گفتم قربانت شوم، آیا حجت بن حسن عسکری (ع) را به چشم دیده و یا از او خبر داری؟ حکیمه گفت که «پدرش درباره‌ی او به مادرش نامه نوشته بود.» گفتم که در کجاست؟ گفت پنهان است. پرسیدم شیعیان به چه کسی روی آوردند؟ گفت به جده‌ام، مادر امام حسن عسکری (ع). گفتم در سفارش به زن، امام از که پیروی کرده است؟ گفت به حسین بن علی (ع) و آنچه در آشکار دیده شده است. حسین بن علی (ع) به خواهرش زینب، دخت علی (ع) وصیت کرد و هر دانشی که از امام زین العابدین دیده و شنیده می‌شد، برای در امان داشتن امام چهارم، به زینب نسبت می‌رساند.

آن‌گاه، حکیمه گفت: شما مردمی هستید دوستدار خبرهای دین، مگر نشنیده‌اید که نهمین فرزند حسین بن علی (ع) در زمان زندگی، میراثش تقسیم می‌گردد؟

ک: علی بن احمد بن مهزیار، از محمد بن جعفر اسدی، همین روایت.  
غیبت: کلینی، از محمد بن جعفر، همین روایت.

## ۱۲- خرائج:

از محمد بن ابراهیم مهزیار: [داستان شک کردن او پس از رحلت امام حسن عسکری (ع) و سپس بر طرف گشتن شک وی، که پیش از این آمده بود].

## ۱۳- اعلام:

از چیزهایی که دلیل بر درستی امامت آن حضرت است، سخن روشن (نص) پیغمبر گرامی اسلام (ص) درباره‌ی غیبت و صفت صاحب الزمان (ع) و روی دادن آن‌ها است که در آن‌ها اختلافی نیست، و نتوان گفت که گروهی بسیار دروغی یکسان بگویند و آنچه گفته‌اند، همان‌گونه روی دهد که از پیش گفته بودند.

و چون خبرهای غیبت به پیش از روزگار حضرت حجت (ع) و پدر و نیای آن امام بزرگوار باز می‌گردد. به طوری که کیسانیه و ناووسیه و ممتوره نیز به آن‌ها دست آویخته‌اند، و راویان شیعه در کتاب‌های «اصول» خویش از روزگار دو امام والاپایگاه محمد باقر (ع) و جعفر صادق (ع) و به نقل از پیغمبر (ص) و پیشوایان دین - علیهم السلام - آورده‌اند، به هیچ روی روا

نیست که کسی بخواهد امامت و غیبت حضرت صاحب‌الزمان (عج) را انکار کند.

مدت غیبت کوتاه هفتاد و چهار سال بود.

توضیح: به ظاهر مدت زمان غیبت کوتاه از آغاز امامت حضرت حجت (عج) تا درگذشت سمري کم‌تر از هفتاد سال می‌شود، زیرا آن‌چنان‌که مشهور است، آغاز امامت آن حضرت هشتم ربیع‌الاول سال دویست و شصت (هجری قمری) و درگذشت سمري در نیمه‌ی شعبان سال سیصد و بیست و هشت بوده است و آن‌گونه که طبرسی تاریخ وفات سمري را آورده است، یک سال هم از این مدت کاسته می‌شود. شاید طبرسی ولادت امام زمان (ع) را آغاز غیبت شمرده است. او می‌گوید که میلاد حضرت صاحب‌الزمان (عج) در سال دویست و پنجاه و پنج بود. بدین ترتیب آنچه درباره‌ی درگذشت سمري آورده است، درست از کار در می‌آید. شاید هم در تاریخ وفات سمري سهوی در قلم طبرسی رخ داده باشد.

## ❁ باب هفدهم

### نکوهیدگان دروغ پرداز (مدعیان سفارت)

شیخ (طائفه) در کتاب غیبت می گوید:

نخستین کس از این دست معروف به «شریعی» است. گروهی، از ابو محمد تلعکبری، از ابو محمد بن همام نقل می کنند که شریعی کنیه ی «ابو محمد» داشت. هارون می گوید گمان دارم نام او «حسن» و از یاران امام علی النقی (ع) و امام حسن عسکری (ع) و نخستین کسی بود که مدعی جایگاهی شد که خداوند به او نداده و در خور آن نیز نبود. او بر خدا و حجت های خدا دروغ بست و به آنان نسبت های ناشایست داد. شیعیان وی را لعن کردند و از او دوری جستند و فرمان امام به لعنت و کناره جستن از وی صادر و سپس از او سخنان کفر و الحاد شنیده شد.

هارون (تلعکبری) می افزاید: همه ی این گونه مدعیان نخست به دروغ خود را نماینده ی امام می خواندند و کم خردان نیز این گفته ها را باور می کردند و به دوستاری آنان دل می بستند. آن گاه کارشان چنان بالا می گرفت که مانند ابو جعفر شلمغانی به «حلاجیت» [منظور، باورهای حسین منصور حلاج، عارف است. م] می رسیدند. لعنت خدا بر همه ی آنان باد.

دیگری محمد بن نصیر نمیری است. ابن نوح، از ابونصر هبت الله بن محمد: محمد بن نصیر نمیری از یاران امام حسن عسکری (ع) بود و پس از وفات آن حضرت ادعای جایگاه ابو جعفر محمد بن عثمان را کرده خود را گمارده و پیشگاهی (باب) صاحب الزمان خواند، لیکن با بی دانشی و خداگریزی که از او نمایان گشت، خداوند وی را رسوا، و ابو جعفر محمد بن عثمان او را لعنت و خود را از چشم وی پنهان کرد. محمد بن نصیر، بعد از شریعی چنین ادعایی کرد.

ابوطالب انباری می گوید: پس از آن که لعنت وی و دوری جستن ابو جعفر آشکار شد نمیری برای آن که ابو جعفر را بر سر مهر آورد، و از او بخشایش بخواهد، به سراغ وی رفت، اما محمد بن عثمان به او اجازه نداد؛ خود را به او ننمود و سرشکسته بازش گردانید.

سعد می‌گوید: از محمد بن نصیر، که زبانش سنگین بود، در آستانه‌ی مرگ او پرسیدند که جانشینت کیست و او با زبان سست و لقلقه‌دار گفت: «احمد.» که دانسته نشد این احمد کدام است. هواداران محمد بن نصیر پس از وی سه پاره شدند. گروهی گفتند منظور احمد پسر خود اوست. برخی بر آن بودند که احمد بن محمد موسی بن فرات است و دسته‌ی سوم احمد بن بشر بن یزید را جانشین او شمردند. همه پراکنده گشتند و به جایی نرسیدند.

یکی دیگر از نکوهیدگان احمد بن هلال کرخی است. ابوعلی بن همام می‌گوید: احمد بن هلال از یاران امام حسن عسکری (ع) بود، که در زمان زندگی آن حضرت، به فرموده‌ی روشن ایشان، شیعیان بر نمایندگی ابوجعفر محمد بن عثمان یکنزای و یکدل بودند. پس از رحلت امام (ع) از کرخی پرسیدند چرا ابوجعفر را، که به دستور بی‌پرده‌ی امام فرمان‌برداری از وی بایسته است، نمی‌پذیری؟ کرخی پاسخ داد که من از خود امام چنین چیزی نشنیدم. من پدر او، یعنی عثمان بن سعید را انکار نمی‌کنم و اگر به طور قطع بدانم که ابوجعفر نماینده‌ی صاحب‌الزمان (عج) است، به او گستاخی نخواهم کرد. گفتند که دیگران شنیده‌اند. گفت شما که شنیده‌اید گوش کنید. و به پیروی از ابوجعفر تن در نداد، آن‌گاه به فرمان امام زمان (ع) لعنت شد. ابوطاهر محمد بن بلال نیز یکی دیگر از این میان است. داستان این مرد با ابوجعفر محمد بن عثمان عمری در مال امام که نزد او بود و از تحویل دادن آن سرپیچی می‌کرد، معروف است. او هم از درگاه صاحب‌الزمان (ع) لعنت و رانده شد.

### □ حسین بن منصور حلاج

حسین بن ابراهیم، از ابوعباس احمد بن علی بن نوح، از ابونصر هبت‌الله بن محمد کاتب، نوه‌ی دختری ابوجعفر عمری:

هنگامی که خداوند بر آن شد که کار حلاج را هویدا و او را خوار و رسوا گرداند چنان شد که حلاج پنداشت ابوسهل ابن اسماعیل بن علی نوبختی فریب‌کاری او را روا می‌داند و نیرنگش را می‌پذیرد. این بود که به گمان آن‌که وی نیز چون دیگران سست منش است، خواست او را به خود گرایش دهد؛ زیرا در چشم مردم در دانش و ادب سرآمد بود.

از این روی در نامه‌ای نوشت من وکیل صاحب‌الزمان (ع) هستم و دستور دارم بنویسم هر یاری و یآوری خواستی نشان دهم تا قوی دل شوی و در این کار تردید نکنی.

ابوسهل در پاسخ نوشت: از تو چیزی می‌خواهم که آسان‌تر از آن کاری نیست. من زنان را دوست و به آنان رغبت دارم، اما سپیدی موهایم ایشان را از من دوری می‌دهد و هر آدینه ناچارم با رنج فراوان موهایم را رنگ کنم تا پیری خود را از زنانم پنهان بدارم مبادا نزدیکی به دوری و

وصال به هجران گراید و از تو می خواهم که موهایم را سیاه و دردم را درمان کنی. آن گاه با پول و بینش خود به سویت می آیم، از تو پیروی می کنم، سختت را می نیوشم، به کیش تو می گروم و یاری ات می دهم.

حلاج پس از شنیدن این پاسخ پی برد که به بیراهه رفته است. ابوسهل نیز این داستان را می گفت و می خندید و همین ها سبب آشکار گشتن کار حلاج و بیزاری مردم از وی شد. گروهی، از ابو عبدالله حسین بن علی بن حسین بن موسی بابویه برای من روایت کردند که پسر حلاج به قم آمد و به بستگان ابوالحسن (پسر شیخ صدوق) و خود او نامه نگاشت و آنان را به پیروی خود خواند و گفت که من فرستاده و نماینده ی امام هستم. چون نامه به دست پدرم رسید، آن را پاره کرد و به آورنده گفت کدام نادانی تو را به این کار واداشت؟ آن مرد - که گمان دارم می گفت پسر عمه، یا پسر عموی حلاج است - پرسید چرا نامه را دریدی؟ همه به او خندیدند. آن گاه، پدرم برخاست و همراه با عده ای از دوستان و بندگانش به دکان خود رفت. هنگامی که به سرایی وارد شد که دکانش همان جا بود، همه غیر از یک تن، که پدرم او را نمی شناخت، پیش پایش بلند شدند. پدرم دفتر و دوات خود را درآورد و از یکی از حاضران خواست آن مرد را معرفی کند. او شنید و گفت: من این جا هستم، از خودم پرس. پدرم گفت: ای مرد، من تو را بزرگ شمردم که از خودت نپرسیدم. آن مرد گفت: تو نامه ام را پاره کردی و من گواه بودم. پدرم گفت: پس تو همان مردی!

آن گاه به نوکرش دستور داد: پا و پس گردن این دشمن خدا و پیغمبر را بگیر و از خانه بیرون انداز. ادعای معجزه می کنی؟ لعنت خدا بر تو. حلاج رفت و دیگر او را در قم ندیدیم.

از نکوهیدگان، یکی هم ابوالعزاقر (شلمغانی) است. حسین بن ابراهیم، از احمد بن علی بن نوح، از ابونصر هبت الله بن محمد بن احمد کاتب، نوه ی دختری ابوجعفر عمری:

بانوی بزرگ، ام کلثوم دختر ابوجعفر عمری به من گفت: ابوجعفر ابن عزاقر در چشم بنی بسطام وجهه داشت و شیخ ابوالقاسم - ره - نزد مردم پایگاه او را بلند می داشت. لیکن شلمغانی پس از ارتداد همه گونه دروغ و کفر می بافت و به بنی بسطام می گفت و آن ها را به شیخ ابوالقاسم می بست و بنی بسطام نیز می پذیرفتند؛ تا آن که این وضع روشن شد و او آن ها را رد کرد و بنی بسطام را از شنیدن سخن وی باز بداشت و دستور داد او را لعنت و از وی دوری کنند؛ اما آن قوم نشنیدند و همچنان در باور خود پایدار ماندند. علت این بود که شلمغانی به بنی بسطام گفت من آن «راز» را که او از من به نهان داشتش قول گرفته بود، بر شما آشکار گردانیدم. از این رو با آن که آن همه نزدیک بودیم، مرا می راند، زیرا امری سترگ در میان است که جز فرشته ی مقرب یا پیغمبر دین آور یا باوردار آزموده کسی را تاب نگهداری آن نیست.

او با این سخنان توانست خود را در دل و جان آن قوم جای استوار دهد و شکوه خود را پابرجا سازد. این سخن به گوش ابوالقاسم - ره - رسید و او هم به بنی بسطام نامه‌ای نگاشت و در آن شلمغانی و پذیرندگان ادعای او را لعنت کرد. بنی بسطام نامه را به شلمغانی نشان دادند. وی سخت گریست و گفت: این گفته در نهان بس سترگ است، چه، «لعنت» یعنی «دور کردن» و معنایش این است که خداوند مرا از کیفر و دوزخ دور گردانیده. اینک به جایگاه خود پی بردم.

آن‌گاه چهره بر خاک سود و گفت: بر شما است که این امر را پنهان بدارید. ام‌کلثوم می‌گفت: شیخ ابوالقاسم را آگاه کردم که روزی من به خانه‌ی مادر ابوجعفر بن بسطام رفتم. آن زن به پیشباز آمد و در بزرگداشتم کوشید؛ به پایم افتاد و آن را بوسید. من او را باز داشتم و گفتم: ای خانم، این کار را نکن. او گریه کرد و گفت: چرا پایت را نبوسم؟ چون تو بانوی من فاطمه (علیهاالسلام) هستی. پرسیدم چگونه چنین می‌گویی؟ جواب داد که شیخ، یعنی ابوجعفر محمد بن علی (شلمغانی) آن راز را بر ما آشکار کرد. پرسیدم کدام راز؟ گفت از ما قول گرفته است که هویدا نکنیم و بیم دارم اگر چنین کنم به کیفر گرفتار شوم. گفتم به من بگو و مطمئن باش به هیچ کس بازگو نخواهم کرد، اما در دل خود شیخ ابوالقاسم حسین بن روح - ره - را مستثنا کردم.

مادر شلمغانی گفت: شیخ ابوجعفر به ما گفته است که روان پیغمبر خدا (ص) به پدر تو، یعنی ابوجعفر بن عثمان - ره - و روان امیرمؤمنان علی (ع) به پیکر شیخ ابوالقاسم حسین بن روح، و روان بانوی ما فاطمه (ع) به تو انتقال یافته است، پس چگونه تو را بزرگ ندارم؟

ام‌کلثوم می‌گوید: من - پس از رد کردن این سخن - نزد شیخ ابوالقاسم بن روح رفتم و داستان را برایش باز گفتم. شیخ فرمود: دخترم، دیگر به دیدن این زن مرو و اگر نامه نوشت، یا پیکی فرستاد، قبول مکن؛ چون این‌ها کفر و الحادی است که این مرد ملعون در دل‌های مردم کاشته است تا بتواند به آنان بگوید که او در خداوند تعالی حل و با او یکی شده است؛ همان‌گونه که مسیحیان درباره‌ی عیسی (ع) می‌گویند و حلاج لعنت شده ادعا می‌کند.

ام‌کلثوم می‌افزاید: پس از آن من از تبار بسطام دوری گزیدم و رفت و آمدم با آنان را بریدم و دیگر مادرشان را ندیدم. این داستان در میان خاندان نوبخت پراکنده شد و شیخ ابوالقاسم در لعنت ابوجعفر شلمغانی و دوری جستن از او و هر کسی که به راه وی رود و سخنش را بپذیرد و یا کلمه‌ای در ستایش او بر زبان آورد، نامه نوشت.

سپس توفیق صاحب‌الزمان (عج) در همین باره صادر گردید.

از شلمغانی داستان‌های زشتی گفته‌اند که کتاب ما جای یادآوری آن‌ها نیست و ابن نوح و دیگران در نوشته‌های خود آورده‌اند.

سبب کشته شدن او این بود که پس از دانسته آمدن لعنت او از سوی ابوالقاسم بن روح، دیگر وانست فریب کاری کند و در مجلسی که سران شیعه نشسته بودند و ماجرای لعن و بیزاری شیخ ابوالقاسم را باز می گفتند؛ چنین گفت: ما را در یک جا بیاورید تا دست یکدیگر را بگیریم، آن گاه تر از آسمان آتشی فرو نیامد و او را نسوزاند، هر چه درباره ی من بگوید درست است. این جرا در خانه ی ابن مقله روی داد و به گوش «راضی» (خلیفه ی عباسی) رسید و دستور ستگیری و کشتنش داده شد و شیعیان از دست او آسوده گشتند.

صفوانی می گوید: از ابوعلی بن همام شنیدم که محمد بن علی عزاقری شلمغانی می گفت حق یکی و پیراهن هایش گونه گون است؛ روزی سپید، روزی سرخ و روز دیگر کبود.»  
ابن همام می گوید: نخستین سخن نادرست که او گفت، همین بود، زیرا اهل حلول این رای دارند.

گروهی، از ابو محمد هارون بن موسی، از ابوعلی محمد بن همام نقل می کنند که محمد بن علی شلمغانی به هیچ روی باب یا راه رسیدن به شیخ ابوالقاسم نبود و شیخ او را به این کار نگمارده بود و هر چه در این باره گفته اند نادرست است، او یکی از فقیهان ما بود که پریشان خرد گشت و به پراکندن کفر و الحاد پرداخت و به لعنت دچار آمد.

حسین بن ابراهیم، از احمد بن علی بن نوح، از ابونصر هبت الله بن محمد بن احمد، از ابو عبدالله حسین بن احمد حامدی بزاز، معروف به غلام ابوعلی بن جعفر، معروف به ابن رهومه نویختی، از روح ابن ابوالقاسم بن روح؛ چون محمد بن علی شلمغانی کتاب «تکلیف» را نگاشت، شیخ ابوالقاسم - ره - آن را از آغاز تا پایان خواهد خواند و گفت در این کتاب چیزی نیست؛ اما دو سه مورد از امامان به دروغ روایت کرده است، لعنت خدا بر او باد.

### □ لعنت شدن شلمغانی

گروهی، از ابو محمد هارون بن موسی، از محمد همام، برای ما روایت کردند که در ماه ذی حجه ی سال سیصد و دوازده (هجری قمری) از درگاه حضرت صاحب الزمان (عج) توقیعی به دست شیخ ابوالقاسم حسین بن روح درباره ی ابن ابوعزاقر رسید که مرکب آن هنوز خشک نشده بود.

عده ای نیز از ابن داود نقل می کنند که در تاریخ ذی حجه ی سال سیصد و دوازده، از حسین بن روح درباره ی شلمغانی نامه ای صادر و رونوشتی از آن برای ابوعلی بن همام فرستاده شد. احمد بن ذکا، بنده ی علی بن محمد فرات، به ما گفت: ابوعلی بن همام بن سهیل ما را از توقیع مورخ ذی حجه ی سال سیصد و دوازده آگاه نمود. محمد بن حسین بن جعفر بن اسماعیل ...

سبب کشته شدن او این بود که پس از دانسته آمدن لعنت او از سوی ابوالقاسم بن روح، دیگر نتوانست فریب کاری کند و در مجلسی که سران شیعه نشسته بودند و ماجرای لعن و بیزارى شیخ ابوالقاسم را باز می گفتند، چنین گفت: ما را در یک جا بیاورید تا دست یکدیگر را بگیریم، آن گاه اگر از آسمان آتشی فرو نیامد و او را نسوزاند، هر چه درباره ی من بگوید درست است. این ماجرا در خانه ی ابن مقله روی داد و به گوش «راضی» (خلیفه ی عباسی) رسید و دستور دستگیری و کشتنش داده شد و شیعیان از دست او آسوده گشتند.

صفوانی می گوید: از ابوعلی بن همام شنیدم که محمد بن علی عزاقری شلمغانی می گفت «حق یکی و پیراهن هایش گونه گون است؛ روزی سپید، روزی سرخ و روز دیگر کبود.» ابن همام می گوید: نخستین سخن نادرست که او گفت، همین بود، زیرا اهل حلول این رای را دارند.

گروهی، از ابو محمد هارون بن موسی، از ابوعلی محمد بن همام نقل می کنند که محمد بن علی شلمغانی به هیچ روی باب یا راه رسیدن به شیخ ابوالقاسم نبود و شیخ او را به این کار نگمارده بود و هر چه در این باره گفته اند نادرست است. او یکی از فقیهان ما بود که پریشان خرد گشت و به پراکندن کفر و الحاد پرداخت و به لعنت دچار آمد.

حسین بن ابراهیم، از احمد بن علی بن نوح، از ابونصر هبت الله بن محمد بن احمد، از ابو عبدالله حسین بن احمد حامدی بزاز، معروف به غلام ابوعلی بن جعفر، معروف به ابن رهومه نوبختی، از روح ابن ابوالقاسم بن روح: چون محمد بن علی شلمغانی کتاب «تکلیف» را نگاشت، شیخ ابوالقاسم - ره - آن را از آغاز تا پایان خواهد خواند و گفت در این کتاب چیزی نیست؛ اما دو سه مورد از امامان به دروغ روایت کرده است، لعنت خدا بر او باد.

### □ لعنت شدن شلمغانی

گروهی، از ابو محمد هارون بن موسی، از محمد همام، برای ما روایت کردند که در ماه ذی حجه ی سال سیصد و دوازده (هجری قمری) از درگاه حضرت صاحب الزمان (عج) توقیعی به دست شیخ ابوالقاسم حسین بن روح درباره ی ابن ابوعزافر رسید که مرکب آن هنوز خشک نشده بود.

عده ای نیز از ابن داود نقل می کنند که در تاریخ ذی حجه ی سال سیصد و دوازده، از حسین بن روح درباره ی شلمغانی نامه ای صادر و رونوشتی از آن برای ابوعلی بن همام فرستاده شد. احمد بن ذکا، بنده ی علی بن محمد فرات، به ما گفت: ابوعلی بن همام بن سهیل ما را از توقیع مورخ ذی حجه ی سال سیصد و دوازده آگاه نمود. محمد بن حسن بن جعفر بن اسماعیل بن صالح



صیمری می‌گوید: شیخ حسین بن روح - که خداوند از وی خشنود بادا - از زندان خود در سرای «مقتدر» (خلیفه‌ی عباسی) به پیر ما، ابوعلی ابن همام، در ذی‌حجه‌ی سال سیصد و دوازده نامه‌ای فرستاد و ابوعلی آن را برای من خواند و دانستیم که ابوالقاسم - ره - از آن‌جا که در دست و در بند آن قوم بود، درخواست کرده بود تا نمایندگی خود را آشکار نگرداند. اما از آستانه‌ی حضرت فرمان آمد که نترسد و امر را آشکار نماید و آسوده دل باشد که رهایی خواهد یافت. کوتاه زمانی بعد - سپاس خدا را - شیخ آزاد شد.

### □ توقیع [به روایت صیمری]

«خداوند زندگانی تو را دراز گرداند و همه‌ی نیکی‌ها را به تو بشناساند و فرجامت را نیکو سازد. هر کس از برادران ما را که به دین‌داری او باور داری و نیتش را نیک می‌دانی آگاه کن که محمد بن علی معروف به شلمغانی از اسلام برگشته و در دین خدا الحاد آورده و به آفریدگار جل و تعالی چیزهایی بسته که کفر است و دروغ. به خدا بهتان زده و گناه بس بزرگ ورزیده است. آنان که به خداوند دروغ ببندند سخت گمراه گشته و زیان آشکار برده‌اند. ما از او دوری می‌جویم و به خدای تعالی و پیامبرش و خاندان او - که درود و رحمت و برکت خدا بهره‌ی ایشان بادا - روی می‌آوریم. او را لعنت می‌کنیم و لعنت خدا در آشکار و نهان، در هر حال و هر گاه بر وی و بر هر کس که از او پیروی و با او سودا کند، یا این سخن ما به او برسد و همچنان بر دوستی او پایدار بماند.»

[در برخی از نسخه‌ها و نوشته‌های راویان شیعه، از آن میان ابن داود و هارون تلعبیری، اندک تفاوت‌هایی در نقل چند واژه یا عبارت دیده می‌شود؛ اما در مغز و معنای توقیع حضرت صاحب‌الزمان عجل‌الله تعالی فرجه شریف، هیچ اختلافی نیست. م.]

هارون می‌گوید که ابوعلی این توقیع را گرفت و کسی از سران و بزرگان نماند که لعنت‌نامه را برایشان نخواند، سپس رونوشت آن را به همه‌جا فرستاد و سرانجام همه‌ی شیعیان از موضوع آگاه و در نفرین و بیزاری از شلمغانی یک‌دل و یک‌رای شدند.

### □ داستان ابوبکر بغدادی، برادر شیخ ابوجعفر محمد بن عثمان عمری و ابودلف دیوانه

شیخ ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان، از ابوالحسن علی بن بلال مهلبی، از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه:

ابودلف کاتب را - که خدا جانش را بگیرد - ملحد می‌شناختیم. بعد، «غالی» و پس از آن

دیوانه‌ی زنجیری شد. سپس از «مفوضه» گشت. ما با وی هیچ آشنایی نداشتیم و در همه جا خوار می‌شد. شیعیان تنها مدتی کوتاه او را پذیرا شدند و سپس همگی وی را از خود راندند.

به ابوبکر بغدادی گفتیم این چه ادعایی است که تو می‌کنی؟ او انکار کرد و سوگند خورد، ما هم پذیرفتیم. لیکن همین‌که به بغداد آمد، به او گروید و از شیعیان برگشت و او را وصی خود نمود. دیگر شکی نبود که او هم کیش ابودلف را دارد. آن‌گاه او را لعنت و از وی دوری کردیم، زیرا در نزد ما هر کس که بعد از سمی ادعای امر کند کافر فریب‌کار و یکسره گمراه است.

ابوعمر و محمد بن محمد بن نصر شکری می‌گوید: هنگامی که ابن محمد بن حسن ابن ولید قمی از سوی پدرش و گروهی از شیعه آمد و از وی درباره‌ی این امر پرسیده شد که آیا او نیابت دارد؟ انکار کرد و گفت: چنین چیزی نیست و من چنین ادعایی نکرده‌ام. من (شکری) خود در این پرسش و پاسخ حضور داشتم.

ابن عیاش می‌گوید: روزی با ابودلف درباره‌ی ابوبکر بغدادی سخن می‌گفتیم. ابودلف می‌گفت آیا می‌دانی چرا سرورمان شیخ (ابوبکر) بر ابوالقاسم حسین بن روح و دیگران برتری دارد؟ گفتم نمی‌دانم. گفت از آن‌جا که ابوجعفر محمد بن عثمان نام او را در وصیت خود پیش‌تر آورده است. من پاسخ دادم: پس منصور (خلیفه‌ی عباسی) هم باید بر امام موسی کاظم (ع) برتری داشته باشد، چون حضرت امام جعفر صادق (ع) در وصیت خویش نام او را جلوتر یاد فرموده است.

ابودلف گفت تو به سرور ما پیش‌داوری و دشمنی می‌کنی. گفتم: همه‌ی مردم با ابوبکر بغدادی دشمن‌اند. چیزی نمانده بود که گریبان یکدیگر را بگیریم و گلاویز شویم. کم‌دانشی ابوبکر بغدادی و دیوانگی ابودلف بیش از آن است که بتوان برشمرد و ما هم کتاب خود را با یادآوری آن دراز نمی‌کنیم. چه، ابن‌نوح پاره‌ای از آن را به قلم درآورده است.

می‌گویند ابوبکر دراز مدتی نمایندگی «یزیدی» در بصره را داشت و خواسته‌ی فراوان گردآورد. نزد یزیدی از او بدگفتند. دستور دستگیری او را داد و چنان بر تارکش کوفت که چشمش آب آورد و بعدها نابینا مرد.

ابونصر هبت‌الله بن محمد بن احمد کاتب نوه‌ی دختری ابوجعفر محمد بن عثمان عمری می‌گوید: ابودلف محمد بن مظفر کاتب در آغاز گرد آورده‌انده‌ی «خمس» و مشهور بود که پرورده‌ی مردم «کرخ» و شاگرد آنان است. شیعیان کرخ نیز خمس می‌پرداختند و هیچ‌کس هم شک و دودلی نداشت. ابودلف نیز به این امر اعتراف می‌کرد و می‌گفت: سرورمان شیخ صالح مرا از مذهب ابوجعفر کرخی (محمد بن عثمان) به کیش درست - یعنی ابوبکر بغدادی - درآورد.

جنون ابودلف و داستان تباهی کیش او از شمار بیرون است.

ما پاره‌ای از خبرهای سفیران و پیشگامیان غیبت را از آن‌رو آوردیم که درستی آن‌ها بنیاد ثبوت امامت صاحب‌الزمان(ع) و در ثابت شدن وکالت و آشکار شدن معجزه‌های حضرت به دست ایشان دلیل روشن بر امامت آن حضرت است. پس کسی را نمی‌رسد که بگوید چه سود در یادآوری وکالت آنان.

زیرا هنگامی که سود آن را روشن نمودیم، این خرده‌گیری هم از میان می‌رود.

## ۲ - خرائج:

یاران ما، روایت می‌کنند که ابومحمد حسن شریعی از پیرامونیان امام علی‌التقی(ع) و سپس امام حسن عسکری(ع) و نخستین کسی بود که مدعی مقامی شد که امام زمان(ع) از سوی خداوند به او نداده بود. این مرد به خدا و حجت‌های خدا دروغ‌هایی بست که سزاوار آن نبودند. آن‌گاه، گفته‌های کفرآلود و الحادی از وی شنیده شد.

محمد بن نصیر نمیری، از یاران امام حسن عسکری نیز چنین بود. پس از وفات آن حضرت ادعای نیابت صاحب‌الزمان(عج) را نمود و خداوند او را با الحاد و غلو و باور به تناسخ، که آشکار کرد، و این ادعا که پیغمبر است و حضرت امام علی‌التقی خدا است و او را به پیامبری فرستاده، و نزدیکی با محرمان رواست؛ رسوا گردانید.

یکی دیگر از «غالیان» احمد بن هلال کرخی بود، که پیش‌تر در زمره‌ی پیرامونیان امام حسن عسکری(ع) قرار داشت؛ سپس دگرگون گشت و نیابت ابوجعفر محمد بن عثمان را انکار کرد و توقیعی از درگاه صاحب‌امر(ع) به دوری جستن و لعنت او صادر شد.

همچنین ابوطاهر محمد بن علی بن بلال و حسین بن منصور حلاج و محمد بن علی شلمغانی، معروف به ابن ابوعزاقر - که لعنت خدا بر آنان بادا - توقیع حضرت امام زمان(ع) در لعن و بیزاری از ایشان، به دست شیخ ابوالقاسم حسین بن روح صادر شد.

[این توقیع را به روایت سمري در همین باب آوردیم.م]

## ❁ باب هیجدهم

### آنان که رهبر جاودان را دیده‌اند

#### ۱ - غیبت:

گروهی، از ابو محمد هارون بن موسی تلعکبری، از احمد بن علی رازی: پیری در «ری» به خانه‌ی علی بن حسین محمد بن جعفر اسدی آمد و دو حدیث درباره‌ی صاحب‌الزمان (ع) گفت که من هم شنیدم و گمان دارم پیش از سال سیصد (هجری قمری) یا به آن تاریخ نزدیک بود. او می‌گفت که علی بن ابراهیم فدکی، از «اودی» نقل می‌کرد: من (در خانه‌ی خدا) طواف ششم را کرده بودم و می‌خواستم به طواف هفتم پردازم که در سمت راست کعبه جوانی خوب‌روی و خوش‌بوی و هیبت‌مند را دیدم که به سوی مردم آمد و با آنان سخن گفت. من خوش‌تر از گفتار و شیرین‌تر از زبان و زیبنده‌تر از نشستن او ندیده بودم. رفتم تا با وی گفت‌وگو کنم اما مردم راه ندادند. از یکی پرسیدم این کیست؟ گفت فرزند پیغمبر (ص) است، که هر سال بر ویژگیان خویش نمایان و با ایشان هم سخن می‌گردد.

آن‌گاه گفتم [ای سرور من] خدا رهنمونت بادا، مرا راهنمایی کن.

آن جوان مثنی‌شن در دستم ریخت. من رویم را به سوی دیگر گرداندم و یکی از مردم پرسید فرزند پیامبر (ص) به تو چه داد؟ گفتم «شن». اما کف دستم را که باز نمودم، پر از شمش‌زر بود.

آن‌گاه رفتم و او خود را به من رساند و گفت: حجت بر تو ثابت، حق نمایان و نابینائی‌ات بر طرف شد؛ آیا مرا می‌شناسی؟ گفتم به خدا که نه.

فرمود:

«من مهدی‌ام، من قائم روزگارم، من همانم که زمین را پس از پر شدن از زور و ستم، سرشار از عدل و داد می‌گردانم. بدان که زمین هرگز از حجت تهی نخواهد ماند و مردم بیش از مدتی که

بنی اسرائیل در بیابان ماندند، در فترت نخواهند ماند. روزگار ظهور من فرا رسیده و بر گردن تو است که برادران حق باور خود را از این امر آگاه کنی.»

خرائج: از فدکی، همین روایت.

ک: طالقانی، از علی بن احمد خدیجی کوفی، از ازدی، همین روایت.

توضیح: شاید در این روایت «بداء» راه یافته باشد و آن حضرت از چیزی غیر حتمی و بسته به شرط آگاهی داده‌اند و یا منظور از ظهور، نمایان گشتن امر بر پیشینه‌ی شیعیان، به واسطه‌ی سفیران بوده است.

## ۲ - غیبت:

به همین اسناد، از احمد بن علی رازی، از محمد بن علی، از محمد بن احمد خلف: در مسجدی، در منزلگاه معروف به «عباسیه» در دو منزلی فسطاط مصر فرود آمدیم. بندگان من هر یک به کاری پرداختند و یکی از نوکران غیر عرب در مسجد با من ماند. پیرمردی را در گوشه‌ای دیدم که ذکر بسیار می‌کرد. نیمروز من نماز خواندم و خوراک خواستم و از آن پیرمرد نیز خواستم با من هم‌سفره شود. پس از خوردن، نام و نام پدر و شهر و پیشه‌اش را پرسیدم. پیر گفت:

محمد بن عبیداله، از شهر قم هستم و از سی سال پیش تاکنون در جست‌وجوی حقیقت ذکر می‌گویم و از شهر و بندری به شهر و بندر دیگر می‌روم و نزدیک به بیست سال در پی یافتن خبرها و نشانه‌ی حق باشنده‌ی مکه و مدینه بوده‌ام.

در سال سیصد و بیست و نه به حج رفتم و در مقام ابراهیم نماز خواندم و خفتم. آن‌گاه آوای دعائی بیدارم کرد که مانندش را نشنیده بودم. نگاه کردم و گوینده‌ی دعا را دیدم که جوانی سبزه‌گون و در زیبائی چهره و تناسب اندام بی‌مانند بود. آن جوان پس از نمازگزارى رفت و «سعی» به جا آورد. من نیز که از سوی خدا در دلم افتاده بود که هم او صاحب‌الزمان (ع) است، به دنبالش رفتم.

پس از سعی، به سوی یکی از دره‌ها رفتم و من در پی او روانه شدم. چون نزدیک‌تر رسیدم مرد سیاه‌پوست پرهیبتی راه را بر من بست و با صدائی که از آن هولناک‌تر نشنیده‌ام، پرسید: خدا خیرت دهد، چه می‌خواهی؟ من بر خود لرزیدم و بر جا ایستادم و دیگر او را ندیدم و شگفت‌زده ماندم.

پس از دراز مدتی ایستادن و شگفتی و سرگشتگی، خود را سرزنش کردم که چرا با نکوهش آن زنگی از کار خود باز گشتم. آن‌گاه در دل از پروردگار عز و جل خواستم که به حق پیغمبر و

خاندانش کوشش من بیهوده نماند و چیزی را که به آن ایمان دارم، در دلم آشکار و در چشم نمایان گرداند.

دو سال بعد، به زیارت مزار مصطفی (ص) رفتم و میان قبر و منبر نشستم، که باز به خواب رفتم. ناگاه دریافتم کسی مرا تکان می‌دهد. بیدار شدم و همان زنگی را دیدم که می‌گفت چه خبر و چگونه‌ای؟ گفتم خدا را می‌ستایم و تو را می‌نکوهم. گفت چنین مکن، که من دستور داشتم با تو چنان سخن بگویم. اما تو به خیر فراوان رسیدی؛ پس، از هر چه دریافتی و دیدی خدا را سپاس‌گزار باشد. سپس، نام چند تن از برادران ما را برد و حال ایشان را پرسید. گفتم که در «برقه» اند. گفت درست است. فلان کس چگونه؟ و نام دوستی را آورد که در نیایش کوشا و در دین بینا بود. گفتم که او در اسکندریه است.

سپس، نامی ناآشنا برد و پرسید «نفقور» چه می‌کند؟ گفتم او را نمی‌شناسم. گفت چگونه بشناسی، که رومی است، خداوند راهنمای او است و از قسطنطنیه پیروز بیرون می‌آید. آن‌گاه مردی دیگر را پرسید که گفتم نمی‌شناسم. گفت این مرد از یاران سرورمان و اهل «هیت» است. نزد دوستانت باز گرد و به آنان بگو امیدواریم خداوند اجازه‌ی یآوری به ستم‌دیدگان و گرفتن کین از ستمکاران را بدهد. من گروهی از دوستان خودمان را دیده و به ایشان آنچه را باید رسانیدم و باز آمدم و به تو می‌گویم کاری که بر پشتت گران آید انجام ندهی و تن خود را به سختی دچار نگردانی و نفس خویش را به فرمان بری از پروردگارت واداری، که به خواست خدا رسیدن زمان امر نزدیک است.

آن‌گاه من به گنجور خود دستور دادم پنجاه دیناور آورد و از پیرمرد خواهش کردم آن را بپذیرد. اما او گفت که برادر، خداوند گرفتن چیزی را که از آن بی‌نیازم بر من حرام کرده است. گفتم آیا غیر از پیرامونیان سلطان دیگری هم این سخن را از تو شنیده است؟ گفت آری، برادرت احمد بن حسین همدانی که در آذربایجان دستش را از دارائی‌اش کوتاه کردند. او اجازه‌ی رفتن به حج خواست تا آن‌چه را من دیده بودم خود ببیند.

احمد بن حسین همدانی همان سال حج کرد و رکزویه بن مهرویه او را کشت. ما از یکدیگر جدا شدیم و من به این سرزمین آمدم. سپس حج کردم و در مدینه مردی به نام طاهر، از تبار حسین اصغر را دیدم، که می‌گفتند از این امر آگاهی‌هایی دارد. من آن‌قدر شکیبائی نمودم تا با او همدم شدم و او به من اعتماد پیدا کرد. آن‌گاه گفتم ای فرزند پیغمبر خدا، به حق پدران پاکت سوگند، مرا هم مانند خودتان از این امر آگاه بساز. زیرا کسانی که مورد اطمینان‌اند، گواهی داده‌اند که قاسم بن عبیدالله بن سلیمان بن وهب وزیر که از کیش و باور (شیعی) من باخبر است، آهنگ جانم را دارد و خدا مرا از دست وی در امان داشته است.

او گفت: برادر، هر چه از من می‌شنوی نهان بدار. خیر در این کوهستان است و کسانی شگفتی‌ها را می‌بیند که شبانگاه توشه بر می‌گیرند و آن را به جایی می‌برند که خود می‌شناسند و ما از کاوش و جست‌وجو نهی شده‌ایم.  
من او را بدرود گفتم و از او جدا شدم.

### ۳ - همان:

احمد بن عبدون، از ابوالحسن محمد بن علی شجاعی دبیر، از ابو عبدالله محمد بن ابراهیم نعمانی، از یوسف بن احمد جعفری:  
در سال سیصد و شش به حج رفتم و آن سال و پس از آن، تا سال سیصد و نه، در مکه به سر بردم. سپس آهنگ رفتن به شام کردم. پاره‌ای از راه را پیموده و نماز بامداد را از دست داده بودم. از محمل پیاده و برای نماز آماده شدم. آن‌گاه چهار تن را در محمل دیدم و سخت در شگفت شدم. یکی از آن چهار تن گفت: چرا تعجب می‌کنی؟ نمازت را نخواندی و مذهب خود را فرو گذاشتی. گفتم مذهبم را از کجا می‌دانی؟ گفت آیا دوست می‌داری صاحب زمان خود را ببینی؟ پاسخ دادم آری. گفت باشد، و یکی از آن چهار تن را نشان داد. گفتم آیا دلیل و نشانه‌ای دارد؟ گفت: کدام را دوست داری ببینی، رفتن شتر با هر چه بار آن است، به آسمان و یا بالا رفتن محمل به آسمان؟ گفتم هر یک از آن‌ها دلیل بسنده است.  
آن‌گاه شتر را دیدم که با همه‌ی بارش به آسمان برخاست و مردی که نشان داده بودند، گندم‌گون و زرقام و میان دو چشمش اثر سجود بود.  
خرائج: از یوسف بن احمد، همین روایت.

### ۴ - غیبت:

احمد بن علی رازی، از محمد بن علی، از محمد بن عبد ربه انصاری همدانی، از احمد بن عبدالله هاشمی - از تبار عباس:  
روزی که امام حسن عسکری (ع) وفات یافت، من در سامرا در خانه‌ی آن حضرت بودم. پیکر پاک را از خانه بیرون بردند و بر خاک نهادند. ما سی و نه مرد نشسته و در انتظار بودیم. آن‌گاه نوجوان ده ساله‌ی پابره‌نه‌ی ردا پوشی نمایان شد که او را نمی‌شناختیم و هیتش ما را گرفت. نوجوان جلو آمد و مردم به پایش برخاستند و پشت وی صف کشیدند. آن جوان بر جنازه نماز گزارد و سپس به راه افتاد و به خانه‌ای رفت غیر از سرایشی که از آن بیرون آمده بود.

## ۵ - همان:

از علی بن عائذ رازی، از حسن بن و جناء نصیبی، از ابو نعیم محمد بن احمد انصاری: در «مستجار» مکه بودم. نزدیک به سی تن آنجا بودند که جز محمد بن قاسم علوی پاک باوری در میان آنان دیده نمی‌شد. در روز ششم ذی‌حجه‌ی سال دویست و نود و سه جوانی که دو پوشش احرام بر تن و دو نعلین در دست داشت، نزد ما آمد. هیبت او ما را گرفت و همگی برخاستیم. او سلام گفت و در میان ما نشست. آن‌گاه به راست و چپ نگریست و سپس فرمود: آیا می‌دانید که امام حسین علیه‌السلام در دعای «الحاح» چه می‌فرمود؟ پرسیدیم چه بود؟ گفت که آن حضرت می‌فرمود:

«خداوندا، تو را به نام خودت، که آسمان و زمین بر آن استوار است، و به آن حق را از باطل جدا می‌کنی و پراکنندگان را گرد می‌آوری و شمار ریگ‌ها، گرانی کوه‌ها و پیمان‌های دریاها را می‌دانی، بر محمد و خاندان محمد درود فرست و در کار (امر) من گشایش قرار ده.»

سپس برخاست و به طواف پرداخت. ما نیز آن قدر ایستادیم تا او رفت و ما فراموش کردیم که درباره‌ی وی گفت‌وگو کنیم و پرسیم او که بود و این چه حال؟ فردای آن روز، در همان وقت، همان حالت تکرار شد و آن جوان دعای امیر مؤمنان بعد از نماز واجب را خواند. روز سوم نیز همان حال با دعای امام سجاد(ع) تکرار شد. پس از دعا، آن جوان به راست و چپ نگریست و به محمد بن قاسم نظر کرد و گفت: «ای محمد بن قاسم، تو به خواست خداوند در راه خیری.» و محمد بن قاسم در امر صاحب‌الزمان(ع) همچنان بود.

جوان سپس برخاست و طواف نمود و رفت. از میان ما کسی نماند که این دعاها را نیاموخته باشد، اما باز فراموش کردیم که درباره‌ی امر با وی سخن بگوئیم.

آن‌گاه، ابوعلی محمودی گفت: ای مردم، آیا او را شناختید؟ به خدا که صاحب‌زمان شما هم اوست. پرسیدیم از کجا دانستی؟ گفت:

من هفت سال به درگاه خداوند دعا می‌کردم که صاحب‌الزمان را به چشم ببینم. شامگاه روز عرفه بود که همین مرد آمد و همین دعا را خواند. از او پرسیدیم تو کیستی؟

- از مردمان.

- از کدام مردم؟

- از اعراب.

- از کدام اعراب؟

- از شریف‌ترین آنان.

- و از آن میان؟



- فرزندان هاشم.

- از کدام فرزندان هاشم؟

- از بالاترین آنان.

- کدام یک؟

- آن کس که تارک‌ها را می‌شکافت؛ به مردم خوراک می‌رسانید و به هنگام خفتن مردم نماز می‌خواند.

دانستم که علوی است و من علویان را دوست می‌دارم. آن‌گاه ناپیدا گشت و ندانستم چگونه. از کسانی که در پیرامون بودند، پرسیدم که آیا این علوی را می‌شناسید؟ گفتند آری، هر سال با ما پیاده به حج می‌آید. گفتم: سبحان‌الله، به خدا من نشانه‌های پیاده راه‌پیمائی در او ندیدم.

اندوه‌گین از دوری او، به «مزدلفه» رفتم. همان شب پیامبر خدا(ص) را در خواب دیدم، که فرمود: «ای احمد، دیدی آن‌چه را می‌طلبیدی؟» پرسیدم: ای سرور من، او کی است؟ فرمود: آن کس که شامگاه دیدی، صاحب زمان تو است.

راوی می‌گوید: پس از شنیدن این سخن از ابوعلی، برآشفتم که چرا زودتر به ما نگفتی؟ و او پاسخ داد که در آن هنگام من هم فراموش کرده بودم.

غیبت: گروهی، از ابومحمد هارون بن موسی، از ابوعلی محمد بن همام، از جعفر بن محمد مالک کوفی، از محمد بن جعفر بن عبدالله، از ابونعیم محمد بن احمد انصاری،: همین روایت به تفصیل.

ک:

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از جعفر بن احمد علوی، از علی بن احمد عقیقی، از ابونعیم انصاری زیدی: همین روایت.

دلایل: از طبری، از محمد بن هارون تلعبیری، از پدرش، همین روایت.

## ۶- غیبت:

گروهی، از تلعبیری، از احمد بن علی رازی، از علی بن حسین، از مردی قزوینی - که نامش برده نشده است - از حبیب بن محمد بن یونس بن شاذان صنعانی:

نزد علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی رفتم و درباره‌ی خاندان امام حسن عسکری(ع) پرسیدم. گفت: ای برادر، درباره‌ی چیزی سترگ پرسش می‌کنی. من بیست بار، همه در جست‌وجوی دیدار امام به حج رفتم و هیچ راهی نیافتم. تا شبی که خفته بودم و گوینده‌ای را دیدم که گفت: «ای علی بن ابراهیم، خداوند تو را اجازه‌ی حج داده است.»

آن شب را به روز آوردم و پیوسته در اندیشه‌ی کار خود و مراقب موسم حج بودم. چون زمان حج فرا رسید، کارهایم را سامان دادم و به یثرب (مدینه) رفتم و سراغ خاندان امام حسن عسکری (ع) را گرفتم، اما هیچ نشانه‌ای نیافتم و خبری نشنفتم. سپس، اندیشناک، به آهنگ مکه از مدینه در آمدم و در «حجفه» یک روز ماندم و پس از آن به سوی «غدیر» در چهار میلی حجفه راهی گشتم. در آن جا به مسجد رفتم، نماز خواندم و به درگاه خدا دعای بسیار کردم و بعد به «عسفان» رفتم و باز نماز و دعا خواندم و سرانجام به مکه رسیدم و چند روز در خانه‌ی خدا به گوشه‌نشینی و طواف پرداختم.

شبی در طواف بودم که جوانی خوب‌روی و خوش‌بوی و خرامان‌پوی را در طواف گرد خانه‌ی خدا دیدم. دلم ناگهان به او گروید. برخاستم، نزدیک رفتم و لمسش کردم. از من پرسید:

- ای مرد، از کجائی؟

- از عراق.

- از کجای عراق؟

- از اهواز.

- آیا ابن خضیب را می‌شناسی؟

- خدا او را بیامرزد.

- خدا رحمتش کند. شب بیدار و بسیار نمازگزار و فراوان اشکبار بود. آیا علی بن ابراهیم

مازیار را هم می‌شناسی؟

- خود من ام.

- خدا زنده‌ات بدارد، ابالحسن. نشانه‌ای را که میان تو و امام حسن عسکری (ع) بود، چه

کردی؟

- پیش من است.

- آن را در آور.

دست در گریبان بردم و نشانه را در آوردم. جوان با دیدن نشانه چنان سخت گریست که

پوشش تنش تر شد. سپس گفت:

«ای پسر مازیار، اکنون اجازه داری. به جای خود برگرد و بمان تا هنگامی که شب شولای

خود را بر تن کند و تاریکی مردم را فرا گیرد. آن‌گاه به دره‌ی بنی عامر برو، چون آن جا مرا خواهی

دید.»

من به خانه‌ام باز گشتم و آن قدر ماندم تا حس کردم که زمان رفتن فرا رسیده است. اثاثه‌ام را

بستم و بر شتر بار کردم و راه دره را در پیش گرفتم. آن جوان را دیدم که ایستاده بود و فرمود: «بیا،

اباالحسن، بیا نزد من.» نزدیک‌تر رسیدم و او سلام کرد و گفت: برادر، با ما بیا.» گفت و گو کنان رفتیم تا از کوه عرفات خارج شدیم و به کوه «منی» رسیدیم. هنگامی که بامداد دروغین (صبح کاذب) دمید، به کوه‌های «طائف» رسیده بودیم.

جوان به من دستور داد همان جا پیاده شوم و نماز شب و «وتر» بخوانم و گفت که در آن سودی هست. سپس دستور سجود و تعقیب داد، که به جا آوردم. و پس از آن که خود نماز گزارد، سوار شدیم و تا جایی رفتیم که چکاد طائف را می‌دیدیم. آن‌گاه پرسید آیا چیزی می‌بینی؟ گفتم آری، پشته‌ای ریگ، که چادری موئین روی آن است و از درونش روشنایی می‌تابد. شاد شدم و جوان گفت: آرزو و امید تو آن‌جاست. بیا، برادرم.

او رفت و من به دنبالش، تا از بالا به پائین کوه رسیدیم. گفت: پیاده شو که این‌جا هر سختی آسان و هر گردنکشی فروتن می‌گردد. لگام شتر را هم رها کن. پرسیدم شتر را به که بسپارم؟ گفت: این‌جا حرم قائم (ع) است و هیچ نامومنی وارد و خارج نمی‌شود. من لگام را رها کردم و به دنبال آن مرد رفتم. او پیش از من به درون رفت و دستور داد تا بیرون آمدن وی همان‌جا بمانم. سپس آمد و گفت که وارد شوم.

آن حضرت نشسته بود و جامه‌ی دیبا بر تن داشت و دیبائی دیگر بر دوش افکنده بود. چهره‌اش به زیبایی گل ارغوان شب‌نم زده و اندامش چون سرو (در اصل عربی: درخت بان - م) یا شاخه‌ی ریحان بود. خوش سیما، پاک و پاکیزه، نه بی‌اندازه بلند و نه بی‌تناسب کوتاه. میانه بالا، با سری گرد و پیشانی فراخ. کمان ابروی کشیده بینی، گونه‌ها خوش تراش و بر گونه‌ی راستش یک خال، پنداری مشک بر عنبر.

تا حضرتش را دیدم، سلام گفتم و پاسخی گرم‌تر و نیکوتر شنفتم. آن‌گاه با من به سخن درآمد و درباره‌ی اهل عراق (که شیعه بودند - م) پرسید.

گفتم سرورم، رختِ خواری پوشیده و پست‌ترین مردمان شده‌اند. فرمود: «ای پسر مازیار، روزی شما فرمانروا خواهید گشت و فرمان‌روایان کنونی خوار می‌گردند.»

گفتم سرزمین ما دور است و این کار به درازا کشیده. فرمود: «پسر مازیار، پدرم، از من پیمان گرفت به قومی که خدا بر ایشان خشم گرفته است و بی‌زاری در این جهان و دوزخ در جهان دیگر بهره‌ی آنان است نزدیک نشوم و دستور داد جز در سخت‌ترین کوهساران و دشوارترین بیابان‌ها به سر نبرم. رهبر شما تقیه می‌نمود و مرا نیز به تقیه سفارش فرمود و من تا روزی که اجازه‌ی ظهور یابم، تقیه خواهم کرد.»

گفتم: سرورا، آن روز کی خواهد رسید؟ فرمود: «آن‌گاه که راه میان شما و کعبه را ببندند و خورشید و ماه به هم پیوندند و اختران و ستارگان گرد آن‌ها بگردند.»

آنان که رهبر جاودان را دیده‌اند @ ۳۱۳

پرسیدم: کی، ای فرزند فرستاده‌ی خدا(ص)؟ فرمود: «در فلان سال که دابة الارض با چوبدست موسی و نغین سلیمان بین صفا و مروه نمایان و مردم را به رستخیز رهنمون شود.» من (علی بن مهزیار) چند روز نزد آن حضرت ماندم و پس از آن که آرزوهایم را برآورده دیدم، به خانه‌ی خود باز آمدم و به خدا بی آنکه جز خیر با چیزی رویارو گردم، با بنده‌ای که به من خدمت می‌کرد، از مکه به کوفه رسیدم. درود خدا بر محمد و خاندان او باد.

دلایل: از محمد بن سهل جلودی، از احمد بن محمد بن جعفر طائی، از محمد بن حسن بن یحیی حارثی، از علی بن ابراهیم بن مهزیار، نزدیک به همین روایت.

#### ۷ - غیبت:

گروهی، از جعفر بن محمد بن قولویه و دیگران، از محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن قیس، از یکی از پاسبانان «سواد»:

در سامرا، نسیم (خدمتکار حضرت امام حسن عسکری.ع) را در حال شکستن در خانه دیدم. جوانی تبرزین به دست بیرون آمد و پرسید تو در خانه‌ی من چه می‌کنی؟ نسیم گفت جعفر (کذاب) می‌پندارد که پدرت در گذشته و فرزندت از خود به جا نگذاشته است؛ اما اگر این جا خانه‌ی تو است، من برمی‌گردم. و از خانه بیرون رفت.

علی بن قیس می‌گوید: یکی از نوکران خانه نزد ما آمد و من درباره‌ی این خبر جويا شدم. پرسید چه کسی این موضوع را به تو گفته است؟ گفت یکی از پاسبانان شهر. گفت: هیچ چیز از مردم پنهان نمی‌ماند.

#### ۸ - همان:

از علی بن محمد، از محمد بن اسماعیل بن موسی ابن جعفر(ع)، که سالخورده‌ترین کس از تبار پیغمبر(ص) بود: من آن حضرت را که نوجوان بود، میان دو مسجد دیدم.

ارشاد: ابن قولویه، از کلینی، از علی بن محمد، همین روایت.

توضیح: شاید منظور از دو مسجد، مسجدهای مکه و مدینه باشد.

#### ۹ - غیبت:

به همین اسناد، از خادم ابراهیم بن عبده نیشابوری:

با ابراهیم در «صفا» بودیم، که نوجوانی آمد و در کنار ابراهیم ایستاد و کتاب «مناسک» او را گرفت و چیزهایی برای او روایت کرد.

ارشاد: ابن قولویه، از کلینی، از علی بن محمد، از محمد بن شاذان بن نعیم، از خادم ابراهیم، نزدیک به همین روایت.

### ۱۰ - همان:

از ابراهیم بن ادریس: پس از رحلت امام حسن عسکری (ع) حضرت صاحب الزمان را دیدم و سر و دستش را بوسیدم.  
ارشاد: ابن قولویه، از کلینی، از علی بن محمد، از احمد بن ابراهیم بن ادریس، از پدرش، همین روایت.

### ۱۱ - همان:

ابو علی بن مطهر می گوید «او» را دیدم؛ و پیکرش را وصف می کند.

### ۱۲ - همان:

احمد بن علی رازی، از ابوذر احمد بن ابوسوره - یعنی محمد بن حسن بن عبدالله تمیمی - که «زیدی» بود:

این داستان را از تنی چند شنیدم، که از پدر من چنین نقل می کردند که رهسپار «حیر» شدم و در آن جا جوانی خوش چهره را دیدم که نماز می خواند. سپس با هم به سوی «مشرعه» به راه افتادیم. جوان از من پرسید: «ابوسوره، کجا می روی؟»

گفتم به کوفه. گفت: «نمی خواهم هیچ کس با ما باشد.»

آن گاه، شبانه راه افتادیم و به آرامگاه های مسجد «سهله» رسیده بودیم که گفت: «منزل تو این جا است، اگر می خواهی برو.» و افزود: «پسر زراری، علی بن یحیی را که دیدی، به او بگو خواهش های را که نزد اوست، به تو بدهد.» گفتم که نخواهد داد. گفت: «بگو به فلان نشانی، این قدر دینار و فلان قدر درهم در بهمان جا و فلان چیز روی آن است و چنین و چنان پوشانده شده.» پرسیدم تو کیستی؟ گفت: «من محمد بن حسن هستم.» گفتم اگر حرفم را نپذیرد و دلیل بخواهد؟ گفت: «من پشت سرت هستم.»

من نزد ابن زراری رفتم و داستان را گفتم. رد کرد و گفت باید نشانی بدهی. گفتم او می گفت که «من پشت سرت هستم.» ابن زراری گفت دیگر حرفی نیست، زیرا غیر از خدای تعالی کسی این را نمی داند. و مال را به من داد.

### ۱۳ - احتجاج، غیبت:

محمد بن یعقوب، به اسناد تا زهری: در این امر سختی‌ها کشیدم و مال بسیار روی این کار گذاشتم. تا آن‌که نزد عمری رفتم و در خدمتش بودم و سرانجام درباره‌ی صاحب‌الزمان (عج) از او پرسش کردم. گفت نمی‌توانی به این خواست برسی. من خواهش و خاکساری نمودم عمری گفت فردا بیا. رفتم و او همراه با جوانی از زیباترین و خوش‌بوترین مردم، در جامه‌ی بازرگانان، که مانند تاجران چیزی در آستین داشت، مرا پذیرفت.

او را که دیدم، به عمری نگریستم و او اشاره کرد که رو به سوی آن جوان برگردانم. چیزهایی پرسیدم و پاسخ شنیدم. آن‌گاه او خواست به درون خانه برود. خانه‌ای که چندان چشمگیر نبود. عمری گفت اگر پرسشی داری هم اکنون سؤال کن، چون دیگر او را نخواهی دید. پیش رفتم تا سؤال کنم، اما گوش نداد و به درون خانه رفت و با من چیزی بیش از این نگفت که: «هر کس نماز شامگاه را چندان دیر بخواند که ستارگان چون تیر گذر کنند، ملعون است، ملعون و هر کس نماز بامداد را چندان دیر گزارد که ستارگان ناپیدا شوند، ملعون است، ملعون.» و سپس به خانه رفت.

### ۱۴ - غیبت:

احمد بن علی رازی، از محمد بن علی، از عبیدالله محمد بن جابان دهقان، از ابوسلیمان داود غسان بحرانی:

علی بن سهل اسماعیل نوبختی می‌گفت: زاد روز محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی ارضا بن موسی بن جعفر صادق بن محمد باقر بن علی بن حسین بن علی بن ابوطالب - که درود خداوند بر همه‌ی آن بزرگواران بادا - در سال دویست و پنجاه و شش، در شهر سامرا، مادرش «صقیل» و کنیه‌ی خودش، به وصیت پیغمبر (ص)، ابوالقاسم بود. زیرا آن حضرت فرموده بود که: «نام وی نام من و کنیه‌اش کنیه‌ی من، لقبش مهدی و خودش حجت منتظر و صاحب‌الزمان خواهد بود.»

اسماعیل بن علی می‌گوید: در بیماری امام حسن عسکری (ع) که به درگذشت انجامید، نزد او بودم که به خادمش «عقید» - که زنگی نوبیانی و پیش‌تر نیز در خدمت امام علی‌التقی (ع) و امام یازدهم را بزرگ کرده بود - فرمود: «عقید، برایم مصطکی با آب بجوشان.» عقید جوشانده را درست کرد و صقیل، مادر امام دوازدهم (ع) آن را آورد.

حضرت جام را گرفت و به دهان برد، اما دستش چنان می‌لرزید که جام به دندان‌های مبارک پیشین خورد. آن‌گاه حضرت جام را بر زمین نهاد و به عقید فرمود: «به آن اتاق برو و بچه‌ای را که

در حال سجده می‌بینی، به این جا بیاور.»

عقید می‌گوید: رفتم و کودکی را دیدم در حال سجود، که انگشت سبابه‌اش را به سوی آسمان بلند کرده بود. سلام کردم، نمازش را کوتاه نمود. گفتم که سرورم دستور آمدن داده است. در این هنگام مادرش، صقیل آمد، دست او را گرفت و نزد پدرش امام حسن (ع) برد.

ابوسهل می‌گوید: کودک سلام گفت. رنگ چهره‌اش مروارید فام، موهایش کوتاه و دندان‌هایش فاصله‌دار بود. امام (ع) با دیدن او گریست و فرمود:

«ای سرور خاندان، این آب را به من بنوشان، که به سوی پروردگارم می‌روم.» بچه جام جوشانده را برداشت و به پدر نوشاند. آن‌گاه امام (ع) فرمود: مرا برای گزاردن نماز آماده کنید. دستمالی در اتاق گسترده و کودک وضوی پدر را ساخت و سر و پای او را مسح کرد.

امام حسن (ع) فرمود: «پسرم، تو را مژده می‌دهم که صاحب‌الزمان، مهدی و حجت خدا بر روی زمینی. فرزند و جانشین من و محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابوطالب (ع) توئی. تو آخرین فرد از پیشوایان پاک دینی و پیامبر خدا (ص) این مژده را که من از پدران خود شنیده‌ام، به تو داده است.»  
حضرت امام حسن عسکری فرمود: «درود پروردگار ما که ستوده و باشکوه است، بر این خاندان.» آن‌گاه از جهان رحلت نمود.

## ۱۵ - همان:

از ابو حسین محمد بن جعفر اسدی، از حسین بن محمد بن عامر اشعری قمی، از یعقوب بن یوسف ضراب غسانی - پس از بازگشت او از اصفهان:

در سال دویست و هشتاد و یک، همراه گروهی از همشهریان غیر شیعه به حج رفتم. در مکه یکی از آنان رفت و برایمان خانه‌ای اجاره کرد در کوچی میان خانه‌ی خدیجه (ع) و بازار، که به نام خانه‌ی رضا (ع) شناخته می‌شد و پیرزنی سیه‌چرده در آن جا می‌زیست. از او پرسیدم تو بنا صاحبان این خانه چه پیوندی داری؟ و چرا این جا را خانه‌ی رضا (ع) می‌خوانند؟ پیرزن گفت من از دوستان خاندانم. این خانه از آن امام رضا (ع) بود، امام حسن عسکری (ع) مرا در این جا سکونت داد و من از خدمتکاران ایشان بودم.

پس از شنیدن این ماجرا با پیرزن همدل شدم و آن را از یاران غیر شیعه‌ی خود پنهان نگه داشتم و شب‌ها که از طواف باز می‌آمدیم، با آنان در رواق می‌خفتیم و در را قفل می‌کردیم و سنگی بزرگ پشت در می‌گذاشتیم.

شب‌ها در رواق روشنائی چراغی می‌دیدم که به پرتو مشعل می‌مانست. در باز می‌شد؛ اما کسی از باشندگان خانه آن را نمی‌گشود. آن‌گاه مردی میانه بالا را می‌دیدم که گندم‌گون مایل به زرفام و لاغر اندام بود و نشانه‌ی مهر نماز بر پیشانی و دو پیرهن و ردائی نازک بر تن داشت و از پلکان به اتاق پیرزن می‌رفت. پیرزن گفته بود که دخترش در آن اتاق است و کسی را به آنجا راه نمی‌داد. من همان روشنائی رواق را به هنگام بالا رفتن آن مرد روی پله‌ها و سپس در اتاق می‌دیدم؛ بی آنکه که چراغی در کار باشد.

کسانی هم که با من بودند همین را می‌دیدند و گمان می‌بردند که آن مرد با دختر پیرزن رابطه دارد و از او بهره بر می‌گیرد و می‌گفتند که اینان علوی‌اند و متعه را روا می‌دارند؛ در صورتی که حرام است.

اما سنگِ پشت در هرگز جابه‌جا نمی‌شد. دیدن این وضع مرا نگران کرد. به سراغ پیرزن رفتم و از او خواستم دور از چشم همراهانم با من سخن بگویند. پیرزن گفت خودم می‌خواستم رازی را با تو در میان گذارم اما فرصت دست نمی‌داد. پرسیدم می‌خواستی چه بگویی؟ زن - بدون آوردن نامی - گفت: او می‌گوید با دوستانت بگو مگو مکن و در نیفت، که آنان دشمن تواند. گفتم چه کسی می‌گوید؟ گفت من می‌گویم.

من بی‌مناک شدم و جرأت پرسش دوباره نکردم ولی پرسیدم کدام دوستانم؟ و گمان داشتم منظورش همراهان من در حج‌اند. پیرزن گفت شریکان تو در کشورت و هم‌خانه‌هایت. از قضا درباره‌ی دین میان من و ایشان بگو مگو در گرفت و من بر اثر بدگویی آنان ناچار شدم بگریزم و پنهان شوم. آن‌گاه دانستم که منظور هم اینان بوده‌اند.

از پیرزن پرسیدم ارتباط تو با امام رضا(ع) چیست؟ گفت من خدمتکار امام حسن عسکری(ع) بودم. من آسوده شدم و با خود گفتم سراغ «غائب» را بگیرم، و به او گفتم: تو را به خدا، آیا امام غائب(ع) را دیده‌ای؟ گفت ای برادر، او را به چشم خود ندیده‌ام. اما خواهرم (منظور مادر حضرت است) باردار بود و امام حسن عسکری(ع) مژده داد که در پایان زندگی ام وی را خواهم دید.

غسانی می‌افزاید: من در مصر بودم که نامه و سی دینار پول، از درگاه به دست مردی خراسانی، که عربی شیوا نمی‌دانست، به من رسید. و دستور حج در آن سال داده شده بود. این بود که با خود اندیشیدم مردی که شب‌ها می‌بینم خود آن حضرت(ع) است. آن‌گاه، ده درهم، که شش درهمش رضوی بود و برای انداختن در مقام ابراهیم نذر و نهان کرده بودم، برداشتم تا به پیرزن بدهم و با خود گفتم که آن را به تنی چند از فرزندان فاطمه(ع) برسانم بهتر از انداختن در مقام است. پول را به پیرزن دادم تا به نیازمندی از تبار فاطمه(ع) بدهد. او پول را گرفت و بالا



رفت. ساعتی ماند و پائین آمد و گفت: می‌فرماید ما حتی به این پول نداریم، آن را به همان جابرسان که نیت کرده بودی، اما معادل درهم‌های رضوی را بگیر و به جایی که نذر داری برسان. همین کار را کردم و در دل گفتم این مرد همان است که شب‌ها می‌بینم.

رونوشتی از توقیع درگاه به ابوالقاسم بن علاء در آذربایجان همراهم بود. به زن گفتم: این را به کسی نشان بده که توقیعات «غائب» را دیده باشد. گفت بده، چون خود آن‌ها را می‌شناسم. من پنداشتم که سواد خواندن و نوشتن دارد، اما او گفت این‌جا نمی‌توانم بخوانم. از پلکان بالا رفتن و بعداً پائین آمد و گفت درست است و در این توقیع «مژده می‌دهم شما را...» آمده است. [پیرزن چگونگی دعا خواندن و صلوات فرستادن بر پیامبر(ص) و خاندان پاک ایشان را به غسانی می‌آموزد، که در پایان این ترجمه، جداگانه آورده خواهد شد - م]

دلایل: از طبری: این خبر را از روی اصل، به خط ابو عبدالله حسین بن عبیداله غضائری، از قول ابوالحسن علی بن عبدالله کاشانی (در متن عربی: قاسانی - م)، از حسین بن محمد، از یعقوب بن یوسف، نقل می‌کنم.

## ۱۶ - امالی:

ابومحمد فهم، از قول ابوطیب احمد بن محمد بن بطه - که به درون شهادتگاه نمی‌رفت و از پشت پنجره زیارت می‌کرد - چنین می‌گوید:

نیمروز عاشورا، که خورشید در اوج گرما و هیچ رهگذری در راه نبود، و من از دژخویان و ستمکاران شهر می‌ترسیدم؛ به دیواری رسیدم که از آن‌جا به بستان می‌گذشتم. چشم انداختم و مردی را دیدم که پشت به من نشسته بود و گفتی در دفتری می‌نگریست. آن مرد به من گفت: کجا، پسر اباطیب؟

صدایش به آوای حسین بن علی ابن جعفر بن رضا می‌مانست. در دل گفتم این حسین است که به دیدار برادرش آمده است.

گفتم: سرورم، می‌روم تا از پنجره زیارت کنم. بعد برمی‌گردم و به خدمت می‌رسم. گفت: اباطیب، چرا به داخل نمی‌روی؟ گفتم چون صاحب‌خانه این‌جا نیست، بی‌اجازه نمی‌توان وارد شد. گفت: اباطیب، تو دوست سرسپرده‌ی مائی و به دنبال حقیقتی؛ پس چگونه تو را از رفتن به درون خانه باز داریم؟ وارد شو، اباطیب. با خود گفتم که از همان بیرون زیارت می‌کنم و این سخن را نمی‌پذیرم. آن‌گاه به در خانه رفتم و کسی را ندیدم. کار دشوار شد و بازگشتم و نزد خادم بصره‌ای رفتم. او در را گشود و من داخل شدم.

## ۱۷-ک:

علی بن عبدالله وراق، از سعد، از احمد بن اسحاق:

نزد امام حسن عسکری (ع) رفتم و می‌خواستم درباره‌ی جانشین وی پرسش کنم که خود حضرت بی‌مقدمه فرمود:

- ای احمد ابن اسحاق، خداوند تبارک و تعالی زمین را از هنگام آفریدن آدم تاکنون از حجت خود بر آفریدگانش تهی نگذاشته و تا روز رستخیز هم نخواهد گذاشت و به واسطه‌ی او بلا را از زمینیان دور می‌کند و یاوری می‌دهد و برکت‌های زمین را آشکار می‌گرداند.

گفتم: ای فرزند پیغمبر (ص)، امام و جانشین پس از تو کی است؟ آن حضرت برخاست و به اتاقی رفت و سپس با کودکی سه ساله، با چهره‌ای چون ماه تمام، بازآمد و فرمود:

- ای احمد بن اسحاق، اگر در نظر خداوند و حجت‌های او گرامی نبودى، پسر مرا به تو نشان نمی‌دادم. او همانم و هم‌کنیه‌ی رسول خداست و زمین را پس از آن که پر از زور و ستم شده باشد، لبریز از عدل و داد خواهد نمود. مَثَل او در این امت، مَثَل خضر و ذوالقرنین است. به خدا که دوبار غیبت خواهد داشت، که هیچ کس از نابودى نخواهد رست مگر آن که خداوند او را در باور داشتن به امامت استوار داشته باشد و پیوسته برای شتاب در ظهور او دعا کند.

احمد بن اسحاق می‌افزاید: گفتم سرورا، آیا نشانه‌ای هست که دلم را آرامش دهد؟ آن‌گاه کودک به زبان عربی شیوا فرمود:

- من بقیه‌الله در زمین و گیرنده‌ی کین از دشمنان او هستم و ای احمد بن اسحاق، دیگر از من نشان مجوی.

من شاد و خرم رفتم و فردای آن روز برگشتم و گفتم ای فرزند پیغمبر (ص)، با لطفی که به من فرمودی بی‌اندازه شادمان شدم، اما داستان خضر و ذوالقرنین چیست؟ فرمود:

- درازی غیبت او.

گفتم: آیا غیبتش دراز خواهد گشت؟ فرمود:

- آری، چنان دراز که بیشتر باورداران به امامت از عقیده‌ی خود برمی‌گردند و کسی بر عهد خود نمی‌ماند مگر آن که خداوند از او به دوستداری ما پیمان گرفته و در دلش ایمان نوشته و به روانش یاری داده باشد. ای احمد بن اسحاق، این کار از کارها و رازی از رازها و نهفته‌ای از نهفته‌های خداست. آن چه را گفتم در دل خود نگاه‌دار و پنهان کن و سپاس‌گزار باش تا فردا (ای رستخیز) با ما باشی.

۱۸ - همان:

از مظفر علوی، از ابن عیاشی، از پدرش، از آدم بن محمد بلخی، از علی بن حسین بن هارون، از جعفر بن محمد بن عبدالله بن قاسم، از یعقوب بن منفوس:

امام حسن عسکری (ع) در خانه بر سکوئی نشسته، در سمت راستش اتاقی و بر در آن اتاق پرده‌ای آویخته بود، که من وارد شدم و پرسیدم: سرورم، صاحب این امر کی است؟ فرمود: - آن پرده را بالا بزن.

بالا زدم و کودکی پنج ساله، با قامتی ده، یا هشت و جب - یا در این حد - با پیشانی روشن، رنگ سپید، چشمان تابناک، دستان و زانوان ستبر، خال بر گونه‌ی راست و کاکل بر سر بیرون آمد و امام حسن عسکری (ع) او را در بر خود نشاند و فرمود:

- صاحب شما این است. سپس او را بلند کرد و فرمود: پسرم، به داخل برو تا زمان معلوم.

آن‌گاه امام (ع) به من فرمود:

- ای یعقوب، برو بین چه کسی در اتاق است.

رفتم و تنابنده‌ای را ندیدم.

۱۹ - همان:

علی بن حسن بن فرج، از محمد بن حسن کرخی، از ابوهارون - یکی از هم‌باوران ما: من صاحب‌الزمان (ع) را دیدم. چهره‌ای چون ماه تمام داشت و موئی خط مانند از نافش می‌گذشت. جامه‌اش را کنار زدم و دیدم که ختنه شده است. در این باره از امام حسن عسکری (ع) پرسش کردم و فرمود:

- به همین صورت زاده شده ما هم چنین به جهان می‌آئیم، لیکن برای رعایت آئین تیغ

می‌کشیم.

غیبت: گروهی از صدوق، همین روایت.

۲۰ -

ماجیلویه، از محمد عطار، از جعفر فزاری، از معاویه بن حکیم و محمد بن ایوب بن نوح و محمد بن عثمان عمری:

ما چهل تن بودیم که امام حسن عسکری (ع) در خانه‌ی خود پسرش را به ما نشان داد و

فرمود:

- پس از من پیشوای شما و جانشین من این است. بر شما است که از او فرمان برید و پراکنده

نشوید، که در دین خود نابود خواهید شد. از امروز هم دیگر او را نخواهید دید.  
ما رفتیم و چند روز بعد امام رحلت نمود.

## ۲۱-ک:

ابن ولید، از حمیری:

به محمد بن عثمان عمری - ره - گفتم من از تو همان پرسش ابراهیم از پروردگار عز و جل را دارم که «خداوندا مرا بنمای که مردگان را چگونه زنده می‌گردانی» و خدا فرمود مگر ایمان نداری؟ و ابراهیم گفت «ایمان دارم، لیکن می‌خواهم دلم آرام پذیرد.» تو نیز به من بگو که آیا صاحب این امر را دیده‌ای؟  
عمری گفت: «آری. چنین گردنی داشت.» و گردن خودش را نشان داد.

## ۲۲- همان:

دقاق و ابن عصام و وراق، همگی، از کلینی، از علی بن محمد، از محمد و حسین، پسران علی بن ابراهیم، از محمد بن علی بن عبدالرحمان عبدی - از عبد قیس - از ضوء بن علی عجللی، از مردی ایرانی:

به سامرا رفتم و پشت در خانه‌ی امام حسن عسکری (ع) ایستادم. بی آنکه اجازه‌ی ورود خواسته باشم، به درون خوانده شدم و درود فرستادم. امام فرمود:  
- فلانی، چگونه‌ای؟ بنشین.  
سپس حال بستگانم را از مرد و زن پرسید و فرمود:  
- برای چه آمده‌ای؟  
گفتم دوست دارم در خدمت تو باشم.

از آن پس در خانه‌ی امام (ع) ماندگار شدم و کارهای خرید از بازار را انجام می‌دادم. روزی در بیرونی بودم که صدائی از اتاق شنیدم و حضرت بانگ بر من زد که «در سر جاییت بمان.» من در جا خشک ماندم. آن‌گاه کنیزی که چیزی در پارچه پیچیده بود، بیرون آمد. حضرت مرا به اتاق صدا زد. وارد شدم و امام (ع) به آن کنیز دستور داد که پارچه را کنار بزند. او هم پوشش را کنار زد و من بچه‌ای سپید چهره و زیبا رخسار دیدم که خط موئی سبزگون تا ناف بر شکم داشت. آن‌گاه امام فرمود:

- صاحب امر شما این است.

سپس کنیز بچه را برد و از آن پس او را ندیدم.

ضوء می گوید به آن ایرانی گفتم: سن او را چه اندازه برآورد کردی؟ گفت دو سال. پرسیدم اکنون چند ساله است؟ پاسخ داد چهارده.  
ابوعلی و ابو عبدالله می گویند برآورد می کنیم که اکنون بیست و یک ساله باشد.  
غیبت: از کلینی، همین روایت.

### ۲۳-ک:

محمد بن علی بن محمد بن جاتم، از عبدالله بن محمد بن جعفر، از محمد ابن جعفر فارسی، از محمد بن اسماعیل بن بلال، از ازهری مسرور بن عاص، از مسلم بن فضل:  
در کوفه به ابوسعید غانم بن سعید هندی رسیدم و با وی نشستم و اندکی بعد از او جویای اوضاع شدم. گفت من اهل سرزمینی از هند، به نام کشمیر (در متن عربی: قشمیر - م) داخلی هستم و با یارانم چهل نفر می شویم.  
پدرم نیز، از سعد، از علان کلینی، از علب بن قیس، از غانم بن سعید هندی سخن گفته است. علان می گوید - و گروهی از محمد بن محمد اشعری، از غانم نقل می کنند:  
با پادشاه هند در کشمیر داخلی بودم. چهل مرد گرد تخت پادشاه نشسته، تورات و انجیل و زبور می خواندیم و هر آگاهی که می خواست به او می دادیم. روزی بر ما از محمد (ص) یاد کرد و ما گفتیم که در کتاب های ما از او یاد شده است. آن گاه همه یک رای شدند که من به جست و جو و پژوهش وی برآیم.

با مالی راهی شدم. ترکان لختم کردند. به کابل و سپس به بلخ درآمدم، که فرمان روایش ابن ابوشور بود. نزد وی رفتم و از علت سفر خود آگاهی کردم. او دانشمندان و فقیهان را برای مناظره با من فراخواند. ایشان گفتند که محمد بن عبدالله (ص) پیامبر ما و رحلت نموده است. گفتم تبارش را بگوئید. گفتند از قریش است. گفتم این چیزی را نشان نمی دهد. / جانشین او کیست؟ گفتند ابوبکر. گفتم در کتاب های ما آمده است که جانشین وی پسر عمو و داماد و پدر فرزندان اوست.

آنان به امیر گفتند این مرد از شرک به کفر گرائیده، دستور بده گردنش را بزنند. گفتم من به دین دست آویخته ام، نه به ادعا.

فرمانروا حسین بن اشکیب را خواند و گفت: با این مرد مناظره کن. حسین گفت گرد تو را دانشمندان و فقیهان گرفته اند، به آنان دستور مناظره بده. امیر گفت همان گونه که دستور دادم با مهر و نرمی در خلوت با او مناظره کن.

در تنهایی از حسین درباره ی محمد (ص) پرسیدم و پاسخ داد همان است که به تو گفتند، اما

جانشین، شوهر دخترش فاطمه (ع) و پدر فرزندانش حسن و حسین است. من شهادت گفتم و مسلمان گشتم و حسین به من درس دین داد.

او را گفتم که در کتاب‌های ما آمده است که پیش از رحلت هر پیغمبر باید جانشین معلوم باشد، جانشین علی کیست؟ گفت حسن، سپس حسین و آن‌گاه یک به یک امامان را نام برد تا به حضرت امام حسن عسکری (ع) رسید و افزود که برای دانستن جانشین او نیاز به جست‌وجو داری. من هم به همین قصد سفر می‌کنم.

محمد بن محمد (راوی) می‌گوید: این مرد همراه ما به بغداد آمد و حکایت می‌کرد که روزی در «صرات» راه می‌رفتم و در اندیشه بودم که ناگهان کسی مرا صدا زد و گفت «به سرورت پاسخ ده.» آن‌گاه مرا از جاهائی گذراند و به بستان سرائی برد که سرورمان آن‌جا نشسته بود و تا نگاهش به من افتاد، به زبان هندی سخن گفت و سلام داد و مرا به نام خواند و سراغ آن چهل مرد را به نام و نشان یکایکایشان گرفت و سپس فرمود:

- امسال می‌خواهی با اهل قم به حج بروی، اما چنین مکن و به خراسان برگرد و در سال آینده حج به جای آور.

آن‌گاه کیسه‌ای به من داد و فرمود:

- این را خرج خود کن و در بغداد به خانه‌ی هیچ‌کس مرو و درباره‌ی این دیدار هم با کسی سخن مگو.

محمد می‌افزاید: از عقبه برگشتیم و حج نکردیم و غانم به خراسان برگشت و سال بعد به حج آمد و مورد لطف درگاه قرار گرفت. دیگر به قم و به حج نیامد و در خراسان به رحمت خدا رفت.

محمد بن شاذان، از کابلی نقل می‌کند: من ابوسعید غانم را دیده بودم. او می‌گفت که درستی اسلام را در انجیل یافته، در پی یافتن حقیقت از کابل رفته و مسلمان شده بود.

ابن شاذان در نیشابور به من (شیخ صدوق) گفت: شنیده بودم که این مرد به دیدار حضرت فرخنده فال گشته بود و فرصتی می‌جستم تا او را دیدم و در این باره پرسیدم. غانم گفت: دست از جست‌وجو بر نمی‌داشتم. در مدینه می‌زیستم و به هر کس که می‌گفتم، از من روی می‌گردانید. تا آن‌که پیری از بنی‌هاشم، به نام یحیی بن محمد عریضی را دیدم و او گفت آن‌چه می‌جوئی، در «صریا» است.

من به صریاء رفتم و به دالانی رفته رسیدم و خود را بر سکونی انداختم. بنده‌ای زنگی آمد و بانگ بر من زد و گفت بلند شو و برو گفتم نمی‌روم. زنگی به درون خانه رفت و برگشت و گفت: داخل شو. من به درون رفتم و سرورم را دیدم که در میان خانه نشسته بود. چشمش به من افتاد و

بنام خدا: هجرت

بنام خدا: هجرت

بنام خدا: هجرت

بنام خدا: هجرت

بنام خدا: هجرت

بنام خدا: هجرت

بنام خدا: هجرت

بنام خدا: هجرت

بنام خدا: هجرت

بنام خدا: هجرت

بنام خدا: هجرت

بنام خدا: هجرت

بنام خدا: هجرت

بنام خدا: هجرت

بنام خدا: هجرت

بنام خدا: هجرت

بنام خدا: هجرت

بنام خدا: هجرت

۸۱-۵:

بنام خدا: هجرت

بنام خدا: هجرت

بنام خدا: هجرت

بنام خدا: هجرت

بنام خدا: هجرت

بنام خدا: هجرت

بنام خدا: هجرت

بنام خدا: هجرت

بنام خدا: هجرت

از قم: حسن بن نصر. محمد بن محمد. علی ابن محمد اسحاق و پدرش. حسن بن یعقوب.  
 از ری: قاسم بن موسی و پسرش. ابو محمد بن هارون. صاحب «شن». علی بن محمد. محمد  
 بن محمد کلینی. ابو جعفر رفا.  
 از قزوین: مرداس. علی بن احمد.  
 از قابس: دو تن.  
 از شهرزور: ابن خال.  
 از فارس: مجروح.  
 از مرو: صاحب هزار دینار و صاحب مال و کاغذ بی نوشته. ابو ثابت.  
 از نیشابور: محمد بن شعیب بن صالح.  
 از یمن: فضل بن یزید و پسرش حسن. جعفری. ابن اعجمی. شمشاطی.  
 از مصر: دارنده‌ی دو بچه. آورنده‌ی مال به مکه. ابورجاء.  
 از نصیبین: ابو محمد ابن و جناء.  
 از اهواز: حصینی.

## - ۲۸

طالقانی، از علی ابن احمد کوفی، از سلیمان بن ابراهیم رقی، از حسن بن و جناء نصیبی:  
 در پنجاه و چهارمین حج خود، در زیر ناودان خانه‌ی خدا پیشانی بر خاک نهاده بودم و به  
 زاری دعا می‌کردم که کسی مرا تکان داد و گفت: برخیز، حسن بن و جناء.  
 بلند شدم و کنیزی زردفام و لاغر اندام دیدم، که گمان دارم بیش از چهل سال داشت. بی آن‌که  
 چیزی بپرسم، در پی او به راه افتادم تا به خانه‌ی خدیجه (ع) رسیدیم، که در آن‌جا اتاقی در  
 اشکوب بالا بود و نردبانی داشت.  
 کنیز بالا رفت و آوائی به گوش من رسید: «حسن، بیا بالا» بالا رفتم و دم در ایستادم.  
 صاحب‌الزمان (ع) فرمود:

- حسن، می‌پنداری که از چشم من نهانی؟ به خدا که در همه‌ی حج‌ها با تو بوده‌ام.  
 آن‌گاه تمامی آن‌ها را بر شمرد و دستش را که بر دوشم گذاشته بود حس کردم. برخاستم و امام  
 فرمود:

- به مدینه برو و در خانه‌ی جعفر بن محمد (ع) بمان و نگران نان و آب و پوشاک خود مباش.  
 سپس دفتری به من داد که دعای گشایش کار در آن بود و فرمود:  
 - از روی این دفتر دعا کن و بر من درود فرست و آن را به کسی غیر از دوستاران شایسته‌ی



آن‌گاه نگین را درآوردم و به او دادم. آن را بوسید و خطی را که رویش چنین کنده شده بود [یا الله، یا محمد، یا علی] خواند و سپس فرمود:

- جانم به قربان دستی که این‌ها را نوشته است. من بسیار چیزها از او آموختم. ای اباسحاق، موضوعی را که می‌خواستی پس از حج به من اطلاع دهی، هم اکنون بگو.  
- آیا از خبرهای مربوط به خاندان امام حسن عسکری (ع) آگاهی داری؟

- به خدا که نور را در پیشانی محمد و موسی پسران امام حسن بن علی - درود خدا بر ایشان بادا - می‌بینم و من پیکی هستم که از سوی آنان برای رساندن امرشان نزد تو آمده‌ام. اگر دوست می‌داری که آنان را ببینی و دیدگانت به دیدار خجسته‌ی ایشان روشن گردد، با من به طائف بیا، اما از پیرامونیان خود پنهان بدار.

ابراهیم می‌گوید: همراه او به طائف رفتم و از ریگزارها گذشتیم تا آن‌گاه که چادری موئین بر فراز پشته‌ای شن دیدم که تابش آن محل را روشن می‌کرد. آن جوان به درون چادر رفت، سلام کرد و از من خبر داد. آن‌گاه آن که بزرگ‌تر و نامش محمد ابن حسن (ع) و نوجوانی بود با چهره‌ی موی در نیاورده، روشن‌فام، فراخ پیشانی، گشاده ابروان، کشیده بینی، شاداب چون شاخه‌ی بان، چون ستاره‌ای تابان و برگونه‌ی راستش خال، درست بمانند مشک بر سپیدی سیم. در او گونه‌ای والائی بود که روزگار به از آن ننگریسته و من از او زیباتر و آرام‌بخش‌تر و آزرنگین‌تر ندیده‌ام.

تا او را دیدم شتافتم و به خاک افتادم و بر سر تا پایش بوسه زدم. فرمود:

- خوش آمدی اباسحاق. روزگار مرا نوید دیدار می‌داد و گرچه در میان من و تو فاصله‌ی بسیار بود، لیکن رخسار تو را در خیال می‌دیدم و چشم بر هم‌زدنی از گفت‌وگو با یکدیگر باز نمی‌ماندیم و پروردگارم را سپاس می‌دارم که دیدار ما را میسر و جدائی را برطرف نمود.

آن‌گاه حضرت حال برادران دینی مرا پرسید. گفتم: پدر و مادرم به قربانت؛ از هنگامی که سرورم امام حسن عسکری (ع) به خدا پیوست، من شهر به شهر و در به در در جست‌وجوی تو بوده‌ام و سرم به سنگ می‌خورد، تا سرانجام خدا بر من منت نهاد و به سوی تو راهنمائی شدم.

آن حضرت خود و برادرش موسی را به من معرفی کرد و مرا به گوشه‌ای برد و فرمود:

- پدرم، که درود خدا بر او بادا، از من قول گرفت که جز در نهان‌ترین و دورترین سرزمین‌ها به سر نبرم تا رازهای من آشکار نگردد و جای خود را از گمراهان و رهروان کیش‌های نو ساخته در امان بدارم. از این رو مرا به کوه‌های ریگزار و زمین‌های خشک رهنمون شد تا در فرجام کار جهانیان را سامان دهم و به فریاد مردمان برسم. پدرم از گنج حکمت و کان پنهان دانش چیزهایی به من ارزانی داشت که اگر پاره‌ای از آن را برایت بگویم، از همه بی‌نیاز می‌گرددی. ای اباسحاق، بدان که آن بزرگوار می‌فرمود:

- فرزندانم، بدان که خدای عز و جل زمین را برای کسانی که در بندگی و پرستش او کوشا هستند، از حجتی که به‌وسله‌ی او اعتلا یابند و از وی پیروی کنند و آئین او را در پیش گیرند و به راهش بروند، تهی نمی‌گذارد. پسر، از تو می‌خواهم که در گسترش حق و زیر پا گذاشتن باطل و بالا بردن دین و نابودی گمراهی، از یاران خدا باشی. فرزندانم، بر تو است که در نهفته‌ترین و دورترین جاهای زمین به سربری، زیرا خدا دوستان را دشمنان کینه‌توز بسیاراند. بر تو بایسته است که با اهل نفاق و الحاد پیکار کنی و از این کار نهراسی.

و بدان که دل‌های بندگان و پاک‌دینان مانند مرغان به سوی تو پرواز می‌کنند. هر چند که امت از آنان بیزار باشند و با سختی و سیه‌بختی در میان مردم زندگی کنند، نزد خدا ارجمند و گرامی‌اند. اگرچه در برون نیازمند می‌نمایند، خرسند و خویشتن دارند. اینان با دشمنان خدا در نبرداند و خداوند در جهان ابدی عزیزشان می‌گرداند و در برابر آفریدگان آنان را شکینده می‌سازد تا در جهان آخرت نیک فرجام و خوش انجام باشند.

فرزندانم، در کارهای خود از روشنی شکیبائی بهره‌برگیر تا آفرینش خدائی را دریابی و بدان که هر سختی به تو رسد برایت بزرگی به دنبال می‌آورد.

فرزندانم، گوئی به چشم می‌بینم که خداوند تو را یاری می‌دهد و به زودی گشایش کار و علو تو فرا می‌رسد و انگار که درفش‌های زرد و پرچم‌های سپید را برگرد تو در میان «حطیم» و «زمزم» افراشته می‌نگرم و مردم را می‌بینم که با تو پیمان می‌بندند و دوستی تو را به جان می‌خرند و چون دانه‌های مروارید در رشته‌ای پیرامونت گرد می‌آیند و در کناره‌های حجرالاسود دست‌هاشان را به هم می‌رسانند.

خداوند ایشان را از دوستی ناب و از خاک پاک آفریده و دل‌هاشان را از دوشی زدوده و از ناپاکی چند پارگی سترده است. در دین‌پذیری نرم و از دشمنی پیراسته‌اند. چهره‌هاشان به نور دین روشن و شاداب است.

پس از آن‌که بنیادشان استوار و ستون‌هاشان پابرجا شود، به امت‌هائی که در گمراهی به سر می‌برند، خواهند تاخت و در زیر سایه‌ی درختی در کرانه‌ی دریاچه‌ی طبریه با تو پیمان خواهند بست و آن‌گاه بامداد حقیقت می‌تابد و تاریکی باطل می‌تارد و خداوند به دست تو شورش را در هم می‌کوبد، آئین ایمان را باز می‌گرداند و ناخوشی‌های جهان را واپس می‌راند و آرامش هم‌رهان تو را فراهم می‌گرداند. کودکی گهواره‌ای آرزو می‌کند که می‌توانست به سوی تو آید و دد و دام آرزو می‌نمایند که می‌توانستند در کنار تو باشند.

سراسر جهان به واسطه‌ی تو سرسبز، شاخه‌های خشکیده، شاداب و شالوده‌ی شرف در جای خود استوار می‌گردد. برگشتگان از دین از کرده‌ی خود پشیمان می‌شوند و ابرهای پیروزی

بر تو می بارند. همه ی دشمنان را نیست می کنی و به دوستان یاری می رسانی. در جهان زورمدارِ ستمکار و دشمن بدکردار و کینه توز نابکاری بر جا نمی ماند و «من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امر». (هر که بر خدا توکل کند خدا او را کفایت خواهد کرد که خدا امرش نافذ و روان است) [۳، طلاق]

حضرت سپس فرمود:

ابا اسحاق، این دیدار و نشست با مرا از همه کس پنهان بدار، مگر از اهل راستی و درستی و برادران پاک باورت و همین که نشانه های ظهور را دیدی همراه با برادران دینی و جویندگان روشنائی یقین و پرتو چراغ دین به سوی من بشتاب تا به خواست خدا رستگار شوی. ابراهیم مهزیار می گوید: در خدمت آن حضرت چیزها آموختم و بهره ی آخرت برگرفتم. خواستم پنجاه هزار درهم که با خود داشتم نثار درگاه کنم، اما حضرت فرمودند که خود به آن نیاز خواهم داشت. من، سپاس گزار به پیشگاه خدای عز و جل، که مرا راهنمایی و رستگار کرد، صاحب الزمان (ع) را بدرود گفتم. با آن که می دانستم خداوند زمین خود را از حجت روشن و امام قائم تهی نمی گذارد. اما این خبر را برای افزایش بینائی اهل یقین و شناساندن کسی که خدا به واسطه ی وی خاندان پاک پیامبر (ص) را باقی نگاه داشته است، می نویسم و می گویم تا خداوند بر پیروان رهیافته و روش پسندیده و نیروی اراده و استواری باور و ایمان به عصمت شان بیفزاید و به راه راست رهنمون گردد.

### ۳۰- ک:

مظفر علوی، از ابن عیاشی، از پدرش، از جعفر بن معروف، از عبدالله سوری: به بوستان بنی عامر رفتم و چند نوجوان را دیدم که در تالابی بازی می کردند و جوانی در نمازگاه نشسته و آستین بر دهان خود نهاده بود. پرسیدم این کی است؟ گفتند محمد فرزند امام حسن عسکری (ع) است. چهره ی آن جوان به پدرش می مانست.

### ۳۱- همان:

احمد بن فارس ادیب:

در همدان داستانی شنیدم و دوستی هم شنید و از من خواست آن را به خط خود بنویسم. من نوشتم و به نظر گوینده ی داستان نیز رساندم. حکایت چنین است: در همدان تیره ای است به نام بنی راشد، که همگی شیعه ی امامیه اند. من از آنان پرسیدم چرا در همدان فقط ایشان شیعه اند و یکی از سالخورده گان شان پاسخ داد یکی از نیاکان ما که تبارمان به

او می‌رسد به حج رفته بود و می‌گفت پس از بازگشت، بیابان را می‌پیمودیم که هوس پیاده‌روی کردم. از شتر فرود آمدم و راهی دراز پیاده رفتم تا خسته شدم. با خود گفتم کمی بخوابم تا کاروان برسد و من برخیزم. از تف آفتاب بیدار شدم و تنابنده‌ای را ندیدم. هراسیدم. نه راه را بلد بودم و نه ردی می‌دیدم. خود را به خدا سپردم و گفتم: هر جا که او بخواهد می‌روم.

کمی که رفتم به زمینی سبز رسیدم که گوئی نم باران بر آن تازه باریده بود. خاکی داشت بس خوش‌بوی و در آن سوی زمین کاخی بود که چون شمشیر می‌درخشید. در دل گفتم نمی‌دانم این چه کوشکی است که ندیده و نشنیده‌ام. به سمت آن رفتم.

به دروازه رسیدم و دو دربان سپید چهره دیدم. سلام کردم. جواب گرم دادند و گفتند بنشین که خداوند خیر تو را خواسته است. یکی از آن دو رفت و اندکی بعد آمد و گفت برخیز و بیا. من به کاخی وارد شدم که هیچ سرانی زیباتر و روشن‌تر از آن ندیده‌ام. خادم پرده‌ی اتاقی را کنار زد و من به درون رفتم.

جوانی در میانه‌ی اتاق نشسته و از سقف شمشیری بلند بر فراز سرش آویخته بود که نوک آن تارک او را لمس می‌نمود. آن جوان به ماه شب چهاردهم می‌مانست که در تاریکی تابان باشد. من سلام کردم و او به نرمی و گرمی پاسخ داد. آن‌گاه میان ما چنین سخن رفت:

- آیا مرا می‌شناسی؟

- به خدا نمی‌شناسم.

- من قائم خاندان محمد (ص) هستم. در پایان زمان با این تیغ - که به آن اشاره نمود - ظهور و زمین پر شده از زور و ستم را سرشار از عدل و داد می‌کنم.

من چهره بر خاک نهادم و آن حضرت فرمود:

- چنین مکن. سرت را بلند کن. تو فلانی اهل شهری در جبل به نام همدان هستی.

- آری، سرورم.

- دوست می‌داری به نزد بستگان خود باز گردی؟

- آری، سرورم، تا به آنان مژده دهم که خداوند عز و جل چه بهره‌ای به من ارزانی فرمود.

حضرت به خدمتکار اشاره فرمود و او نیز دستم را گرفت و کیسه‌ای در کفم نهاد و با هم بیرون آمدیم و قدری راه رفتیم. چشم من به سایه‌ها و درختان و گلدسته‌ی مسجدی افتاد و خادم پرسید آیا این جا را می‌شناسی؟ گفتم نزدیک شهر ما جایی به نام «استاباد» (اسدآباد کنونی؟ م) هست که به این جا می‌ماند. گفت همان استاباد است، برو که به مقصد خواهی رسید.

دیگر او را ندیدم و به استاباد وارد شدم. در آن کیسه چهل یا پنجاه دینار بود. من به همدان رفتم و آن مژده را به بستگانم دادم و تا هنگامی که آن دینارها را داشتم خیر و خوشی یار ما بود.

من (مؤلف): راوندی نیز این داستان را از گروهی روایت کرده است.

### ۳۲- ک:

مظفر علوی، از ابن عیاشی، از پدرش، از جعفر بن معروف، از ابو عبیدالله بلخی، از محمد بن صالح، از علی بن محمد بن قنبر بزرگ، بنده‌ی امام رضا (ع):  
پس از رحلت امام حسن عسکری (ع)، حضرت صاحب‌الزمان (ع) از جایی ناشناخته بر جعفر کذاب، که مدعی میراث بود، نمایان گشت و به او فرمود:

- ای جعفر، چرا به حقوق من دست‌درازی می‌کنی؟

جعفر در شگفت و سرگشته ماند و حضرت از چشم او پنهان شد. پس از آن جعفر هر چه در میان مردم جست‌وجو کرد، حضرت را ندید. با درگذشت مادر امام حسن عسکری، مادر بزرگ صاحب‌الزمان (ع)، من دستور گرفتم که آن بانو را در خانه به خاک سپارم. جعفر آمد و گفت: این جا خانه‌ی من است. او را دفن نکنید. بار دیگر حضرت نمایان گردید و فرمود:  
- ای جعفر، خانه‌ات این جاست؟ و باز ناپیدا گشت و دیگر دیده نشد.

### ۳۳- همان:

ابوالحسن علی بن موسی بن احمد بن ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابوطالب - علیهم‌السلام - می‌گوید:

در کتاب پدرم، دیدم که محمد بن احمد طوال، از پدر خود، از حسن بن علی طبری، از ابو جعفر محمد بن علی بن مهزیار، از پدرش، از جدش علی بن مهزیار چنین نقل کرده است:  
در بسترم خفته بودم و در خواب دیدم کسی می‌گفت «امسال حج کن، چون صاحب‌الزمان (ع) خود را خواهی دید.»

علی بن مهزیار می‌گوید با شادی بیدار شدم و تا بامداد نماز گزاردم. سپس رفتم تا کار حج خود را سامان دهم. گروهی آماده‌ی حرکت بودند و من با نخستین دسته به سوی کوفه راهی شدم. آن‌جا توشه‌ی خود را به برادران امین خود سپردم و رفتم تا از خاندان امام حسن عسکری (ع) سراغ بگیرم. اما به جایی نرسیدم و خبری نشنیدم و با اولین گروه کاروانیان رهسپار مدینه شدم.

در مدینه هم نشانی نیافتم و با تنی چند به مکه رفتم و باز به آن‌چه می‌جستم دست نیافتم. در کار خود، اندیشناک، در میان امید و نومیدی خود را سرزنش می‌کردم و می‌خواستم پیرامون کعبه خلوت شود تا طواف و به درگاه خداوند دعا کنم تا آرزویم را برآورده گرداند. در

این هنگامن به جوانی برخورد کردم نمکین و پاکیزه‌روان که دیبا بر تن داشت و ردائی دیگر نیز بر دوش افکنده بود. او را تکان دادم و این گفت‌وگو در گرفت:

- از کجائی ای مرد؟

- از اهواز.

- آیا ابن خضیب را می‌شناسی؟

- به رحمت خدا رفته.

- خدایش بیامرزد، که روزها روزه‌دار و شب‌ها بیدار، قرآن می‌خواند بسیار و ما را دوستدار

بود. آیا علی بن مهزیار را می‌شناسی؟

- علی بن مهزیار من‌ام.

- خوش آمدی، اباحسن. دو دور افتاده از دیار را می‌شناسی؟

- آری، می‌شناسم.

- آن دو کی‌اند؟

- محمد و موسی.

- با نشانه‌ای که میان تو و امام حسن عسکری (ع) بود، چه کردی؟

- نزد من است.

آن‌گاه انگشتی زیبا را که بر نگینش «محمد و علی» کنده شده بود، درآوردم و او با دیدن

انگشت به درازی گریست و فرمود:

- ای ابا محمد (ع) خدایت رحمت کناد که پیشوائی دادگر، فرزند امامان و پدر امام بودی.

خداوند تو را در بهشت برین با پدران هم‌نشین گرداند.

سپس گفت:

- ابا حسن، برگرد و خود را آماده‌ی سفر کن. پاسی از شب که گذشت و دو پاس دیگر مانده

بود، بیا برویم تا آن‌چه را که می‌خواهی ببینی.

ابن مهزیار می‌گوید من رفتم و دراز مدتی در اندیشه بودم. زمان رسید و من بار بر پشت شتر

نهادم و حرکت کردم تا به دره‌ای رسیدم و همان جوان را دیدم. گفت «خوش آمدی ابا حسن

خوشا به حالت که اجازه‌ی دیدار گرفتی.» سپس راه افتاد و من به دنبالش. تا از عرفات و منی

گذشتیم و به پائین طائف رسیدیم. جوان گفت: «پیاده و آماده‌ی نماز شو.» پس از خواندن نماز

بامداد، جوان چهره بر خاک نهاد و بعد سوار شد و با هم تا چکاد کوه بالا رفتیم.

آن‌جا گفت: «بنگر تا چه می‌بینی؟» من جایی دیدم خرم و سرسبز. گفتم که چنین جایی

می‌بینم. پرسید: «آیا در بالای آن هم چیزی می‌بینی؟» نگریستم و پشته‌ای ریگ دیدم که چادری

موئین روی آن بود و از آن چادر روشنائی می تابید. گفتم چنین است و چنان. جوان گفت: «ای پسر مهزیار، خوشا به حال تو و چشمت روشن. چیزی که همه‌ی آرزومندان می جویند آن جاست.

آن‌گاه گفت لگام را رها کن و پیاده شو، که این جا هر دشواری آسان می‌گردد. گفتم شتر را به چه کس بسپارم، چون تنابنده‌ای این جا نیست. گفت این جا حرمی است که غیر از یاران نه کسی وارد و نه هیچ‌کس خارج می‌شود.

زمام شتر را رها کردم و با جوان رفتم. او پیش‌تر به درون چادر رفت و مرا گفت همین جا بمان تا اجازه یابی. دیری نگذشته بود که باز آمد و گفت: خوشا بر تو که خواستت برآورده شد. وارد شدم. آن حضرت روی نمدی بر چرمینه‌ای سرخ نشسته و به بالشی از پوست تکیه داده بود. نگاه کردم، رخساره‌ای چون ماهپاره. نه لاغر و نه فربه. قامتی نه بسیار بلند و نه کوتاه، بل باندام. گشاده پیشانی، کمان ابرو، کشیده بینی، سیه چشم، با گونه‌های خوش‌تراش و خال بر گونه‌ی راست.

با دیدار او خردم از وصفش درمانده گشت. حضرت فرمود:

- ای پسر مهزیار، برادرانت در عراق در چه حال بودند؟

- در سختی و تنگدستی‌اند و تیغ بنی‌شیطان (منظور بنی‌عباس است - م) پیوسته بر فراز سرشان.

- «قاتلهم الله انی یؤفکون» (خدا آن‌ها را هلاک و نابود کند. چرا آن‌ها باز به خدا نسبت دروغ بستند) [۳۰، توبه]. گوئی به چشم می‌بینم که آن قوم در سرزمین خود کشته می‌شوند و خداوند ایشان را شب و روز رها نمی‌کند.

- ای فرزند پیغمبر (ص) زمان این کار کی خواهد بود؟

- هنگامی که قوم‌هایی دژسخت که خدا و پیامبر از آنان بیزارند، راه میان شما و کعبه را ببندند و سه بار در آسمان سرخی نمایان شود و ستون‌هایی لای مانند در آن پیدا آید و «شروسی» از ارمنستان و آذربایجان به آهنگ کوه سیاه آن سوی ری، که به کوه سرخ نزدیک طالقان پیوسته است، خیزش کند و چنان جنگی میان وی با «مروزی» درگیرد که خردسالان را پیر و پیران را فرتوت گرداند و از هر دو سوی فراوان کشته شوند.

در این هنگام شما منتظر ظهور امام زمان (ع) در زوراء باشید. اما در آن جا نمی‌ماند و به «ماهان»، سپس، به «واسط» عراق می‌رود. یک سال آن جا می‌ماند و بعد آهنگ کوفان می‌کند.

از نجف تا حیره و غری بین آن دو (اشروسی و مروزی) نبردی سخت روی می‌دهد که عقل را سرگشته می‌کند. از دو طرف بسیاری کشتار می‌شوند و درو کردن باقی مانده با خداست.

«بسم الله الرحمن الرحيم اتيها امرنا ليلا او نهارا فجعلناها حصيدا كان لم تغن بالامس» (ناگهان فرمان ما به شب یا روز در رسد و زمین چنان خشک شود که گوئی دیروز در آن هیچ نبود.) [۲۴، یونس].

- ای فرزند پیغمبر (ص)، این «امر» چیست؟

- امر خدای عز و جل و سپاهیان ما هستیم.

توضیح: شاید اختلاف در نام نقل کنندگان از اشتباه راویان سرچشمه گرفته باشد. یاد کردن از برادری به نام «موسی» برای امام زمان (ع) نیز چیز غریبی است.

### ۳۴ - همان:

علی بن حسن بن علی بن محمد علوی، از ابوالحسن ابن و جناء، از پدرش، از پدر بزرگش، که در خانه‌ی امام حسن عسکری (ع) می‌بود؛  
چند سوار، از آن میان جعفر بن علی (کذاب) دورمان را گرفتند و به تاراج پرداختند. امید من به سرورمان قائم (عج) بود. ناگهان آن حضرت بیرون آمد و بر آنان تاخت تا گریختند. من نگریستم و دیدم که آن بزرگوار شش ساله به نظر می‌آمد و پس از آن که نهان شد، کسی او را ندید.

### ۳۵ - همان:

احمد بن حسین بن عبدالله، از [حسین بن] زید بن عبدالله بغدادی، از علی بن سنان موصلی، از پدرش:

زمانی که امام حسن عسکری (ع) رحلت نمود، گروهی از قم و جبال، بی‌خبر از درگذشت امام (ع) به آئین همیشگی خواسته‌هایی با خود آوردند. پس از رسیدن به سامرا سراغ امام حسن (ع) را گرفتند و پاسخ شنیدند که رحلت کرده است.

آن‌گاه پرسیدند که جانشین او کی است؟ جواب شنیدند که برادرش جعفر بن علی، پرسیدند او کجاست؟ گفته شد که برای خوش‌گذرانی و باده‌نوشی با چند رامشگر در قایقی بر روی دجله. تازه رسیدگان با هم کنکاش کردند و گفتند که این خوی امام نیست و برخی از آنان گفتند که این مال‌ها را به صاحبانشان برگردانیم. اما ابوالعباس محمد بن جعفر حمیری قمی گفت صبر کنید تا این مرد برگردد و چگونگی حال را بدانیم.

پس از بازگشتن جعفر نزد او رفتند و گفتند ای سرور، ما از قم آمده‌ایم و گروهی از شیعیان و دیگران با ما هستند و چیزهایی برای سرورمان امام حسن عسکری (ع) آورده‌ایم. جعفر پرسید «کجاست؟» گفتند همراه خودمان. گفت «بیارید پیش من.» گفتند امام حسن (ع) همیشه نشانه‌های



مال و صاحب آن را می داد؛ تو هم باید این کار را بکنی. جعفر گفت «به برادرم دروغ می بندید، چون او علم غیب نداشت.»

راوی می افزاید: با شنیدن این سخن، آن گروه یکدیگر را نگریستند و جعفر گفت «بروید و مال را پیش من بیاورید.» آنان گفتند که ما مزدبگیر و نماینده‌ی صاحبان مال هستیم و تا مانند امام حسن عسکری (ع) نشانه داده نشود آن‌ها را به دست کسی نمی‌سپاریم.

جعفر نزد خلیفه رفت - که در سامرا بود - و شکایت کرد. خلیفه آنان را فراخواند و گفت مال را به جعفر بدهید. آنان دوباره همان دلیل را آوردند و خلیفه به جعفر گفت این مردم فرستاده‌ی دیگرانند و بر فرستادگان رساندن پیام باشد و بس. جعفر بهت زده شد و خلیفه به درخواست فرستادگان کسانی را گماشت تا ایشان را از شهر بدرقه کنند.

از شهر که بیرون آمدند، جوانی خوبروی جلو آمد و بانگ زد که ای فلانی پسر فلانی، به سوی سرورنای بیاید. پرسیدند که آیا توئی مولای ما؟ گفت پناه می‌برم به خدا؛ من بنده‌ی سرور شما هستم. برویم به سوی او.

به خانه‌ی امام حسن عسکری (ع) رفتیم و فرزندش را دیدم که جامه‌ی سبز پوشیده و مانند ماهیاره بر صندلی نشسته بود. سلام گفتیم و جواب شنفتیم و آن حضرت جزء به جزء نشانی‌ها را داد و فرمود پس از این چیزی به سامرا نیاورید. من مردی را در بغداد گمارده‌ام که خواسته‌ها را به او برساند و توقیعات را از او بگیرند.

حضرتش قدری حنوط و کفن به ابوالعباس محمد بن جعفر قمی حمیری عطا کرد و فرمود: «خداوند تو را پاداشی بزرگ دهد.» ما بازگشتیم و هنگامی که به گردنه‌ی همدان رسیدیم، ابوالعباس از جهان رفت و ما پس از آن مال را به بغداد نزد نمایندگان آن حضرت می‌بردیم و توقیعات از سوی ایشان صادر می‌شد.

شیخ صدوق - ره - می‌گوید: این خبر دلیل بر آن است که خلیفه از امر و چگونگی آن آگاه بوده و از آن روی به کار این گروه رسیدگی کرده و جلو جعفر را گرفته بود که می‌خواست این امر از مردم پنهان بماند و دیگران به سوی حضرت راهنمایی نشوند و او را نشناسند.

### ۳۶ - غیبت:

جعفر بن محمد بن مالک، از محمد بن عبدالله بن جعفر، از محمد بن احمد بن انصاری: گروهی از «مفوضه» و «مقصره» کامل ابن ابراهیم مدنی را نزد امام حسن عسکری (ع) فرستادند. کامل می‌گوید من پیش خود گفتم به امام خواهم گفت کسی به بهشت نخواهد رفت مگر آن‌که به شناخت من رسیده و به گفته‌ام باور آورده باشد. هنگامی که به خدمت سرورم امام

حسن عسکری (ع) رسیدم به پوشاک سپید و نرمی که بر تن داشت نگاه کردم و به خود گفتم: یار و حجت خدا بهترین رخت‌ها را می‌پوشد؛ لیکن به ما دستور کمک به برادران دینی می‌دهد و از پوشیدن چنین لباسی باز می‌دارد.

کامل می‌افزاید: حضرت با لبخند آستین خود را بالا زد و من جامه‌ای سیاه و زبر در زیر دیدم. حضرت فرمود: «این برای خداست و آن برای شما.» سلام کردم و کنار دری نشستم که پرده‌ای داشت. بادی وزید و پرده را کنار زد. چشم من به کودکی افتاد چون ماه پاره‌ای، به سن حدود چهار سال.

آن‌گاه امام قائم (ع) فرمود:

- ای کامل بن ابراهیم، [نام مرا که برد، موی بر اندام من راست شد].

- بفرما، سرورم.

- آمده‌ای تا از ولی و حجت خدا بپرسی کسی به بهشت خواهد رفت که تو را بشناسد و

گفته‌ات را باور کند؟

- آری به خدا.

- به خدا کسانی به بهشت راه می‌یابند که «حقیه» خوانده می‌شوند.

- آنان کیستند، سرورم؟

- کسانی که از سر مهر علی (ع) به حق او سوگند می‌خورند.

حضرت اندکی خاموش ماند و سپس فرمود:

- آمده‌ای که درباره‌ی «مفوضه» پرسش کنی. آنان نادرست می‌گویند. خداوند دل‌های ما را

آوند خواست خود قرار داده است «و ما تشاؤون الا ان یشاء الله» (و شما کافران راه حق را

نمی‌خواهید مگر خدای آفریننده‌ی عالم بخواهد) [۲۹، تکویر].

آن‌گاه، پرده به جای نخست برگشت و دیگر او را ندیدم. امام حسن عسکری (ع) با لبخند

فرمود:

- ای کامل، چرا نشسته‌ای؟ دانستی که حجت بعد از من پرشت را پاسخ گفت. برخاستم و

رفتم و پس از آن دیگر او را ندیدم.

ابونعیم می‌گوید من کامل را دیدم و درباره‌ی این موضوع پرسیدم و او برایم چگونگی را

حکایت کرد.

غیبت: احمد بن علی رازی، از محمد بن علی، از علی بن عبدالله بن عائد، از حسن بن

وجناء، از ابونعیم محمد بن احمد انصاری، همین روایت.

دلایل: از محمد بن هارون تلکبری، از پدرش، از محمد بن همام، از جعفر بن محمد، همین

روایت.

توضیح: شاید منظور از «حقیه» مستضعفان غیر شیعه یا شیعه، یا هر دو باشد.

### ۳۷ - غیبت:

محمد بن یعقوب، از احمد بن نصر، از قنبری - از فرزندان قنبر بزرگ - بنده‌ی امام رضا (ع): سخن از جعفر (کذاب) رفت و او را دشنام دادند. گفتم فعلاً کسی جز جعفر نیست، اگر هست او را دیده‌ای؟ دشنام‌دهنده گفت من خود ندیده‌ام، اما دیگری دیده است. پرسیدم چه کسی؟ گفت جعفر او را دوبار دیده است و داستانی دارد:

رشیق، دوست مادرانی می‌گفت: معتضد (خلیفه‌ی عباسی) به ما که سه تن بودیم، فرمان داد هر یک بر اسبی سوار شویم و اسب دیگری را هم یدک بکشیم و ره توشه‌ی اندکی برداریم و پنهانی حرکت کنیم. نشانی کوی و خانه‌ای در سامرا را به ما داد و گفت به آن جا می‌روید و خادمی زنگی را جلو در می‌بینید. به خانه وارد شوید و هر کس را دیدید گردن بزنید و سرها را بیاورید. ما به سامرا رفتیم و در دالان برده‌ای سیاه دیدیم که بندی در دست داشت و آن را می‌بافت. از او پرسیدیم چه کسی در خانه است و او، بی‌اعتنا، فقط گفت «صاحبش». ما نهانی به درون خانه ریختیم و جلوی در پرده‌ای بسیار نفیس و دست نخورده دیدیم.

پرده را بالا زدیم و اتاق بزرگ دیدیم که گفتم دریائی در آن بود. در گوشه‌ی اتاق بوریائی بر روی آب گسترده و مردی به زیبایی تمام بر آن در حال نماز بود، که هیچ اعتنائی به ما نکرد. احمد بن عبدالله پیشگام و در آب غرقه شد و سراسیمه گشت. من دستش را گرفتم و نجاتش دادم و او از هوش رفت. دوست دوم من آمد تا همان کار را بکند و او هم به همان سرنوشت دچار شد. من به صاحب خانه گفتم که به درگاه خدا پوزش می‌آورم؛ چون از چگونگی حال آگاه نبودم و اینک پشیمانم. اما آن مرد نه توجهی کرد و نه چیزی گفت.

ما بازگشتیم و نزد معتضد رفتیم، که به دربانان گفته بود هرگاه رسیدیم ما را پیش او ببرند. پاسی از شب گذشته بود که وارد شدیم و چگونگی وضع را برایش باز گفتیم. معتضد گفت وای بر شما، آیا کسی پیش از من شما را دید یا ماجرا را شنید؟ گفتیم نه. گفت من دیگر صرف‌نظر می‌کنم و سوگند می‌خورم که اگر کلمه‌ای از این خبر به گوش کسی برسد گردنتان را می‌زنم. ما هم تا زمانی که او زنده بود، جرأت نکردیم داستان را بازگو کنیم.

### ۳۸ - خرائج:

از رشیق، همین روایت. اما در جایی دیگر می‌افزاید:

بعد از آن معتضد سپاهیان بیشتری گسیل داشت، که به خانه وارد شدند و از سرداب بانگ خواندن قرآن شنیدند و دم در گرد آمدند تا کسی خارج یا وارد نشود. سر دسته‌ی سپاهیان هم ایستاد تا همه‌ی لشکریان برسند. اما خواننده‌ی قرآن از در بیرون آمد و از جلو آنان گذشت و ناپدید گردید. سر دسته گفت: دستگیرش کنید. گفتند مگر همان نبود که از کنار ت رد شد؟ گفت او را ندیدم، چرا او را نگرفتید؟ گفتند گمان کردیم که خودت او را دیده‌ای.

### ۳۹ - نجوم:

زمانی گروهی را دیدم که می‌گفتند مهدی (عج) را مشاهده و برخی درخواست نامه‌هایی هم تقدیم کرده بودند. یکی از اینان، که راستگوئی او بر من (سید رضی - م) ثابت شد. بود اما نامش را نمی‌برم، چنین می‌گفت که او از خدای تعالی پیوسته می‌خواست تا شرف دیدار مهدی (ع) را بهره‌اش سازد و در خواب می‌بیند که وقت این دیدار را به او گفتند. در همان وقت به مزار امام موسی بن جعفر (ع) می‌رود و صدائی می‌شنود که برایش آشنا بوده و صاحب آن صدا امام محمد تقی (ع) را زیارت می‌کرده است. اما مرد ما از شتافتن به سوی صاحب صدا خودداری می‌ورزد و در پای ضریح امام موسی کاظم (ع) می‌ایستد تا زائر که به باور وی مهدی (ع) - و یک تن نیز همراه او بوده - از حرم خارج می‌شود، اما ناقل حدیث از سر ادب با حضرت سخن نمی‌گوید. رشید ابوعباس بن میمون واسطی در سفری که به سامرا می‌رفتیم به من (سید رضی) گفت: پدر بزرگم، ورام بن ابوفراس، از نبردهای حله به تنگ آمده و دو ماه و یک هفته کم در آرامگاه‌های قریش (کاظمین) به سر برده بود. من هم در سرمای سخت از واسط به سامرا می‌رفتم که در کاظمین به شیخ رسیدم و او را از آهنگ خود برای زیارت آگاهانیدم. شیخ گفت من کاغذی به تو می‌دهم که باید آن را در پوشاک خود پنهان کنی - که چنین کردم - پس از رسیدن به گنبد شریف، شب یکم، بی‌آنکه کسی مانده باشد و تو آخرین نفر در حرم باشی، این نامه را کنار مزار امام (ع) بگذار، دیگر به سراغش نرو و به کسی هم نگو.

دستور شیخ را انجام دادم و به نزد بستگانم بازگشتم. شیخ هم به خواست خود به شهرش برگشته بود. او را در حله دوباره دیدم و به من گفت که آن نیاز برآورده شد. ابوعباس افزود: این داستان را از هنگام مرگ شیخ، که نزدیک به سی سال می‌شود، تاکنون به هیچ‌کس نگفته بودم.

یکی دیگر از کسانی که به راستگوئی ایشان یقین داشتم، می‌گفت: نامه‌ای به درگاه سرورمان مهدی (ع) نوشتم و چند پرسش در آن آوردم و درخواست کردم که به خط شریف خود پاسخ بنگارد. نامه را خود به سرداب سامرا بردم و آنجا نهادم، سپس از بیم

افتادن به دست ناکسان آن را برداشتم. روز آدینه بود و من در اتاقی در مزار پاک امام حسن عسکری (ع) نشستم.

نیمه شب بود که خادمی شتابان آمد و گفت «نامه را بده»، یا «خداوند می‌فرماید آن نامه را بده». - تردید از راوی است - من نشستم تا برای نماز شست و شو کنم و مدتی کار را طول دادم. پس از آن نه خادمی دیدم و نه مخدومی.

منظور از این حدیث آن است که حضرت صاحب‌الزمان (عج) از نامه‌ای آگاه بود که هیچ فرد بشری از آن خبر نداشت. و این نشانه‌ای از سوی خداوند تعالی و معجزه‌ی آن حضرت است، که هر کس ببیند، خواهد شناخت.

#### ۴۰ - تنبیه:

سید بزرگوار علی بن ابراهیم عریضی علوی حسینی، از علی بن علی بن نما، از حسن بن علی بن حمزه افساسی:

در کوفه پیرمردی گازر به پارسائی و پرستش خدا شناخته شده بود. روزی من نزد پدرم نشسته بودم و این پیرمرد با او سخن می‌گفت و پدرم گوش می‌کرد. پیرمرد می‌گفت شبی در مسجد «جعفی» بودم، که مسجدی کهن در کناره‌ی کوفه است. نیمه‌ی شب بود و من، تنها، گرم نیایش. در این هنگام سه تن به مسجد در آمدند. یکی از آن سه در حیاط نشست و با دست زمین را از راست و چپ بساوید و از زمین آب بیرون زد. او با همان آب دست‌نماز گرفت و سپس به دو تن دیگر اشاره نمود که وضو گرفتند و به نماز ایستادند. من هم رفتم و به ایشان اقتدا کردم. پس از نماز، من که در شگفت شده بودم، از کسی که در سمت راستم بود درباره‌ی آن مرد پرسیدم و او گفت که «صاحب‌امر»، فرزند حسن (ع) است. من رفتم و دست حضرت را بوسیدم و گفتم: ای فرزند پیغمبر (ص) درباره‌ی شریف عمر بن حمزه چه می‌فرمائی؟ آیا بر حق است؟ حضرت فرمود: «نه، لیکن به راه راست رهنمائی خواهد شد و تا مرا نبیند نمی‌میرد.»

ما (راوی) این حدیث را بر کاغذ آوردیم.

دیر زمانی گذشت و شریف عمر از جهان رفت و شنیدیم که صاحب‌الزمان (ع) را دیده است. شریف ابوالمناقب، پسر شریف عمرو بن حمزه، می‌گوید پدرم در بستر مرگ بود که ناگهان مردی وارد خانه شد، با آن که در بسته بود. او آمد و بر بالین پدرم نشست و با وی گفت و گو کرد. پدرم می‌گریست. آن مرد رفت و پدرم دیده گشود و سراغ وی را گرفت. ما به دنبال او رفتیم اما وی را نیافتیم. در خانه همچنان بسته بود. باز گشتیم و از پدرم پرسیدیم میهمان چه کسی بود. پاسخ داد که «صاحب‌الامر» بود؛ آن‌گاه خود از هوش رفت.

#### ۴۱- خرائج:

ابوالحسن مسترق نابینا می‌گوید:

روزی در مجلس حسن بن عبدالله بن حمدان ناصرالدوله بودیم و درباره‌ی حضرت صاحب‌الزمان (ع) سخن می‌گفتیم، من موضوع را کم ارزش شمردم. یک روز عمویم «حسین» به آن مجلس آمد و چون من باز به سخن پرداختم، عمویم گفت: فرزندم، من هم مانند تو بودم تا آن‌که در زمان سرکشی مردم آن‌جا والی قم شدم. هر کس که از سوی خلیفه به قم می‌رفت، مردم بر او می‌شوریدند. این بود که بالشکری که به من سپردند، رهسپار آن سرزمین شدم.

چون به «طرز» رسیدم، به نخجیر رفتم و شکاری تک افتاده را دنبال کردم تا به جوئی رسیدم و هر چه در کنار آن رود تاختم، پهناورتر شد. در این هنگام سواری نمایان گشت بر اسبی سپید و دستاری خنز سبز بر سر - که فقط چشمانش دیده می‌شد - و موزه‌ی سرخ در پا.

سوار بی‌آنکه کنیه‌ام را بر زبان آورد، مرا به نام صدا زد. گفتم چه می‌خواهی؟ گفت: «چرا درگاه (امام زمان) را نکوهش می‌کنی و یک پنجم مالت را به یاران ما نمی‌دهی؟»

من که مردی پردل بودم و از چیزی نمی‌ترسیدم، سخت از هیبت او لرزیدم و گفتم سرورم، هر دستوری بدهی فرمان بردارم. سوار گفت: «وقتی به مقصد رسیدی و آسوده به شهر درآمدی، هر چه به دست آوردی یک پنجمش را به نیازمندان بده.» گفتم به روی چشم. سوار گفت: «به راه خود بازگرد.» آن‌گاه لگام ستور را کشید و برگشت و من ندانستم به کجا رفت. بر هر اسبم افزود و به لشکر باز آمدم و این داستان را هم از یاد بردم.

به قم که رسیدم، گمان داشتم که با مردم نبرد خواهم داشت. اما باشندگان شهر آمدند و گفتند تاکنون هر کس این‌جا می‌آمد با وی جنگ می‌کردیم، لیکن تو آسوده باش و هرگونه که می‌خواهی کارها را سامان بده.

مدتی در قم بودم و خواسته‌ی بسیار بیش از حد انتظار اندوختم. بعداً ناکسان بر من رشک بردند و از من نزد خلیفه بدگونی کردند و من برکنار، به بغداد بازگشتم و خانه‌نشین شدم. مردم به دیدنم می‌آمدند و محمد بن عثمان عمری هم آمد و بر خلاف دیگران رفتار کرد و به بالش من لم داد. من از این کار در خشم شدم، اما او از جای خود نمی‌جنید و بر خشم من می‌افزود.

پس از آن‌که همه رفتند، عمری گفت: میان من و تو رازی است. گوش کن. گفتم بگو. گفت: صاحب‌اسب سفید در کنار رود می‌فرماید ما به گفته‌ی خود وفا کردیم. من بر خود لرزیدم و گفتم به روی چشم. سپس برخاستم و دستش را گرفتم و در خزانه را گشودم و یک پنجم مال را به او دادم. از آن پس حقیقت بر من روشن شد و دیگر درباره‌ی این امر شک نکردم.

راوی می‌گوید پس از شنیدن این حکایت از عمویم، تردید من هم از میان رفت.

#### ۴۲ - خرائج:

ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه می‌گوید:

در سال سیصد و هفت (هجری قمری)، یعنی در همان سالی که قرمطیان حجرالاسود را به خانه‌ی کعبه پس داده بودند؛ به بغداد آمدم و می‌خواستم ببینم چه کسی آن را دوباره در جای خود نصب می‌کند. هم‌چنان که در زمان حجاج (بن یوسف) حضرت امام زین‌العابدین (ع) چنین کرده بود. اما در بغداد سخت بیمار شدم و نتوانستم خود به مکه روم. ناچار ابن هشام را از سوی خویش به این کار گماردم و او را نامه‌ای سر به مهر دادم، که در آن پرسیده بودم چه مدت زندگی می‌کنم و آیا از این بیماری خواهم مرد یا نه؟ و به ابن هشام گفتم این نامه را به کسی برسان که حجرالاسود را بر سر جایش نصب می‌کند. پاسخ نامه را نیز بگیرد.

ابن هشام می‌گفت: من به مکه رسیدم و رفتم تا نصب شدن حجر را ببینم. انبوهی از مردم نیز برای مشاهده آمده بودند. سنگ به هیچ روی در جای خود قرار نمی‌گرفت تا آن که جوانی سبزه‌فام و زیاروی جلو آمد و سنگ را در جایش نهاد و حجرالاسود چنان استوار ماند که گفتم تکان نخورده بود. آن‌گاه فریاد شوق از هر سو بلند شد و آن جوان رفت. من از جا جستم و مردم را از چپ و راست کنار راندم و به دنبال آن جوان گشتم. مردم پنداشتند که دیوانه شده‌ام. آنقدر او را دنبال کردم تا به جایی رسید که دیگر کسی ما را نمی‌دید. آن‌گاه رو به من نمود و فرمود: «هر چه با خود داری بیاور.» نامه را دادم و او بی‌آن‌که آن را بخواند، به من گفت: «بگو از این بیماری نهراسد. سی سال دیگر هم زندگی خواهد کرد.»

گریه‌ام گرفت و نتوانستم چیزی بگویم و حرکتی کنم. در این حال جوان رفت. ابن قولویه در سال سیصد و شصت و هفت از جهان رفت.

#### ۴۳ - همان:

ابومحمد دعلجی - از یاران برگزیده‌ی و حدیث‌دان ما - دو پسر داشت، یکی ابوالحسن که به راه راست می‌رفت و کارش مرده‌شویی بود و دومی بی‌راه و بزه‌کار. ابومحمد را شیعیان به عادت‌ی که داشتند، به نیابت صاحب‌الزمان (ع) به حج فرستادند و او از پول حج چیزی به پسر تبه‌کار داد و خود به حج رفت و بازآمد و حکایت کرد که من در موقف بودم که جوانی گندم‌گون و خوش‌چهره را در کنار خود در حال دعا و نیایش دیدم. هنگامی که هیچ‌کس نزدیک نبود، آن جوان به من رو نمود و گفت: «ای پیرمرد، تو شرم‌نداری؟» گفتم

آنان که رهبر جاودان را دیده‌اند □ ۳۴۳

سرورم، چرا شرم کنم؟ فرمود: «به تو پول حج دادند و تو آن را به سیه کاری میگسار دادی. بعد از رفتن این چشمت - چشمم را نشان داد - کور می‌شود.»

ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان که این را شنیده بود، می‌گوید هنوز چهل روز از بازگشت نگذشته بود که در چشم دعلجی زخمی پیدا شد و او را کور کرد.

#### ۴۴ - همان:

ابواحمد بن راشد، از برادری که اهل مدائن بود:

با همراهی حج می‌کردیم. جوانی نشسته بود که بهای رخت تنش را یک صد و پنجاه دینار برآورد کردیم و نعلین زردش نشانه‌ای از گردوغبار سفر نداشت. گدائی آمد و چیزی خواست. جوان از روی زمین چیزی برداشت و به او داد. گدا دعای بسیار کرد. آن جوان برخاست و رفت و از دیدگان پنهان شد.

ما از دریوزه گر پرسیدیم مگر به تو چه داد؟ گفت خرده‌های زر به اندازه‌ی بیست مثقال. من به همراهم گفتم سرورمان با ما بود و او را نشناختیم. برویم و او را بیابیم. اما هر چه جستیم کم‌تر یافتیم. برگشتیم و درباره‌ی او جويا شدیم و مردم گفتند این جوان از علویان است که هر سال پیاده به حج می‌آید.

#### ۴۵ - همان:

از جعفر بن حمدان، از حسن به حسین:

در شمار طواف خود شک کرده بودم که جوانی خوبروی آمد و گفت «هفت بار دیگر طواف کن.»

#### ۴۶ - ارشاد:

ابن قولویه، از کلینی، از علی بن محمد، از حمدان قلانسی:

به ابو عمرو عمری - ره - گفتم آیا امام حسن عسکری (ع) رحلت نموده است؟ پاسخ داد: آری، رحلت فرمود اما جانشینی از او مانده که گردنش چنین است. و گردن خود را نشان داد.

#### ۴۷ - همان:

به اسناد، از علی بن محمد [از محمد بن علی ابراهیم] ابوعبدالله بن صالح، که حضرت را رو به روی حجرالاسود دیده بود که مردم به سویش کشیده می‌شدند و ایشان می‌فرمود که «دستور



چنین طوافی نداده‌اند.»

#### ۴۸ - همان:

به اسناد، از ابو عبدالله بن صالح و احمد بن نصر، از قنبری:  
سخن در نکوهش جعفر بن علی (معروف به کذاب - م) می‌رفت. من گفتم مگر امام دیگری  
هم هست؟ گفتند آری. پرسیدم آیا او را دیده‌اند؟ گفتند ما ندیده‌ایم لیکن یکی دیگر دیده است.  
گفتم چه کسی؟ گفتند جعفر دوبار او را دیده.

#### ۴۹ - همان:

به اسناد، از علی بن محمد، از جعفر بن محمد کوفی، از جعفر مکفوف، از عمرو اهوازی:  
امام حسن عسکری (ع) او (حضرت صاحب‌الزمان) را نشان داد و فرمود: «صاحب شما این  
است.»

#### ۵۰ - همان:

ابو قولویه، از کلینی، از محمد بن یحیی، از حسین بن علی نیشابوری، از ابراهیم بن محمد، از  
ابونصر طریف خادم دیدن امام زمان (عج) را روایت می‌کند.

#### ۵۱ - مهج:

در سامرا بودم که در پگاه دعای قائم (ع) را شنیدم. آن شب، چهار شنبه، سیزدهم ذیقعدی  
سال ششصد و سی و هشت بود.

#### ۵۲ - کشف:

دو داستان نزدیک به روزگار خودمان را که گروهی از برادران راستگو برایم گفته‌اند، یاد  
می‌کنم:

در شهر حله شخصی می‌زیست که او را اسماعیل بن حسن هرقلی می‌خواندند و اهل  
قریه‌ای به نام هرقل بود. او در زمان زندگی من مرد، اما خود او را ندیدم. شمس‌الدین، پسر وی،  
برایم حکایت کرد که:

پدرم می‌گفت که در جوانی زخمی به اندازه‌ی مشت انسان در ران چپم پیدا شد. که هر بهار  
می‌شکافت و خون و ریم فراوان از آن بیرون می‌آمد و از کار و زندگی باز می‌داشت. من که در

هرقل به سر می‌بردم روزی به حله نزد رضی‌الدین علی بن طاووس - ره - رفتم و موضوع را به او گفتم. او هم پزشکان حله را آورد و جای زخم را نشان داد. آنان گفتند که این غده بالای رگ اکحل است و درمانش خطر مرگ در پی دارد.

سید رضی گفت من راهی بغدادم. شاید پزشکان آن شهر داناتر و ماهرتر از طبیبان حله باشند، پس تو هم با من بیا. به بغداد رفتیم، اما پزشکان آنجا نیز همان تشخیص را دادند و من سخت افسرده شدم. سید رضی گفت: شرع به تو اجازه‌ی نماز خواندن با همین پوشاک را داده است و فقط باید مواظبت بیشتر کنی.

پدرم می‌گفت چون به بغداد آمده بودم، بر آن شدم که به زیارت مزار پاک امام (ع) به سامرا بروم و بعد از آن به خانه‌ی خود بازگردم. سید رضی هم مرا تشویق کرد.

پس از ورود به مزار و زیارت دو امام بزرگوار به سرداب رفتم و از خدا و امام (ع) کمک خواستم. پاسی از شب را در سرداب گذراندم و تا روز پنجشنبه در شهر ماندم، سپس به دجله رفتم و شست‌وشو کردم و رخت خود را شستم و پاکیزه ساختم و آفتابه‌ای را از آب پر کردم و به آهنگ سامرا راه افتادم. در بیرون باروی شهر چهار سوار دیدم. عده‌ای هم در آن اطراف گوسفند می‌چرانیدند. من سواران را از همین گروه شمردم. نزدیک شدم و دو جوان دیدم که یکی شان موی تازه رسته بر چهره داشت و هر دو شمشیر بسته بودند و پیرمردی نیزه در دست داشت و نفر آخر شمشیر خود را در زیر قبا نهفته بود.

پیر نیزه‌دار در سمت راست جاده ایستاد و ته نیزه‌اش را بر زمین گذاشت. دو جوان در طرف چپ راه ایستادند و نفر چهارم روی جاده روبه‌روی من. سلام کردند. جواب دادم و نفر آخر پرسید: «فردا به خانه‌ات برمی‌گردی؟» گفتم آری. گفت: «جلو می‌آئی تا زخمت را ببینم؟» من اگر اه داشتم و در دل گفتم بیابان‌نشینان از ناپاکیزگی دوری نمی‌کنند و من تازه از آب بیرون آمده‌ام و رختم نمدار است. با این همه جلو رفتم و او دستم را گرفت و از دوش به پائین تنم بساوید و چون به جای زخم رسید، آن را فشرد و دردم گرفت. او راست بر اسب نشست و آن پیرمرد گفت: «نجات یافتی اسماعیل.» من از این که او نامم را می‌داند در شگفت شدم و گفتم به خواست خدا هم ما و هم شما نجات خواهیم یافت.

سپس پیر افزود: «این امام است.» من پیش رفتم و بر رکاب حضرت بوسه زدم و به دنبالش راه افتادم. امام (ع) فرمود: «برگرد.» گفتم هرگز از شما جدا نخواهم شد. فرمود: «صلاح در برگشتن تو است.» من سختم را تکرار کردم و پیرمرد گفت: اسماعیل شرم نمی‌کنی؟ امام دوبار به تو دستور بازگشت داد. چرا نشنیدی؟ ناگزیر ایستادم. امام (ع) چند گام پیمود و سپس رو به من کرد و فرمود: «هنگامی که به بغداد رسیدی ناچار ابوجعفر، یعنی خلیفه مستنصر تو را فراخواهد

خواند. اما هر چه به تو داد میپذیر و به فرزند ما (سید) رضی بگو که نامه‌ای برایت به علی بن عوض بنویسد و من به او می‌سپارم که هر چه خواستی به تو بدهد.»

پس از رفتن امام (ع) و همراهانش، من، اندوهگین از جدائی، بر زمین نشستم و کوتاه مدتی بعد به شهر رفتم و مردم دورم را گرفتند و گفتند چه‌راهات دگرگون گشته، مگر چیزی روی داده است؟ گفتم نه. گفتند کسی با تو نزاع کرده؟ گفتم نه، اما من می‌پرسم آیا شما سوارانی را که پیشتان بودند شناختید؟ گفتند از گله‌داران بزرگ بودند. گفتم نه، امام (ع) بود. پرسیدند آیا آن پیرمرد امام بود؟ گفتم نه، آن قباپوش، که دردم را درمان کرد.

آن‌گاه پایم را برهنه کردم و دیدند که هیچ نشانه‌ای از بیماری نمانده است. پس از پراکنده شدن این خبر مردم رخت‌های تنم را برای تبرک تکه‌تکه کردند و بردند و چیزی نمانده بود که از هجوم آنان کشته شوم.

وزیر قمی که از ماجرا آگاه شده بود، سعید رضی‌الدین را به پژوهش گماشت و او مرا معاینه کرد و دستم را گرفت و نزد وزیر برد و با چشم‌گریان گفت: این مرد برادر و از هر کس به من نزدیک‌تر است.

وزیر داستان را از من پرسید و سپس پزشکان مرا خواند و دستور درمان داد. آنان گفتند تنها چاره بریدن جای زخم است و اگر ببریم، بیمار خواهد مرد. وزیر گفت اگر نمرد، در چه مدت بهبود می‌یابد؟ گفتند دو ماه، اما جای زخم گود و سفید می‌ماند و مو بر آن نخواهد رست. وزیر پرسید آخرین بار کی زخم را دیدید؟ گفتند ده روز پیش. آن‌گاه وزیر پایم را به آنان نشان داد و دیدند که هیچ نشانه‌ای از زخم نیست.

یکی از پزشکان فریاد برآورد که این بهبود کار مسیح است. وزیر گفت چون کار شما نیست، ما خود می‌دانیم کار کی است.

سپس، خلیفه مستنصر مرا خواست و داستان را شنید و هزار دینار در پیشم نهاد. لیکن من گفتم دانه‌ای از این سکه‌ها را بر نمی‌دارم. خلیفه پرسید از که می‌ترسی؟ گفتم همان کس که مرا درمان کرد، دستور داد که از تو چیزی نستانم. خلیفه دلگیر شد و گریست و من بیرون آمدم.

شمس‌الدین، پسر این مرد می‌گفت که پدرم پیوسته در آرزوی دیدار دوباره‌ی امام زمان (ع) بود و بی‌آن‌که آرزویش برآورده شود، با حسرت از جهان رفت.

### ۵۳- کافی:

علی بن محمد، از ابومحمد و جنائی، از کسی که آن حضرت را ده روز پیش از واقعه (رحلت امام یازدهم ع) در حال بیرون آمدن از خانه دیده بود، که می‌فرمود:»

- «خداوندا تو می‌دانی که من این جایگاه را دوست می‌دارم، اگر رانده نشوم.» (و یا چیزی نزدیک به این فرمود).

#### ۵۴-ک:

ابوادیان می‌گفت:

من خدمتکار امام حسن عسکری (ع) بودم و نوشته‌های او را به جاهای گوناگون می‌رساندم. آن حضرت در بیماری موت نامه‌ای نگاشت و فرمود:

- با این نامه به مدائن برو. پانزده روز در سفر خواهی بود و هنگامی که به سامرا برگردی، در خانه‌ی من بانگ شیون خواهی شنید و می‌بینی که پیکر مرا غسل داده‌اند.

گفتم: سرورم، آن وقت این امر با چه کسی خواهد بود؟ فرمود: «آن کس که پاسخ نامه‌ام را بخواهد. گفتم افزون بر این؟ فرمود: «آن کس که بر من نماز گزارد، قائم است پس از من.» گفتم دیگر؟ فرمود: «کسی که بداند در همین چیست، قائم من است.»

من گستاخی نکردم که پرسم در همین چیست. نامه را بردم و پاسخ‌ها را آوردم و همچنان که امام (ع) فرموده بود، روز پانزدهم به سامرا رسیدم و از خانه فریاد زاری شنیدم و جعفر را بر در خانه‌ی برادرش دیدم، که شیعیان گرد او را گرفته بودند و تسلیت و تبریک می‌گفتند. من باخود گفتم امامت بر باد رفت. زیرا می‌دانستم که این مرد باده می‌نوشد، قمار می‌بازد و با نوای ساز خوش می‌گذراند.

جلو رفتم، تسلیت و تبریک گفتم و او چیزی نپرسید. آن‌گاه «عقدی» آمد و گفت سرورم، برادرت را کفن کردند، بیا و نماز بخوان. جعفر به درون خانه رفت و شیعیان هم که عثمان بن سعید و حسن بن علی معروف به «سلمه» - که به فرمان معتصم خلیفه کشته شد - پیشاپیش ایشان بودند، همراه او وارد شدند.

جعفر جلو رفت تا بر پیکر کفن شده‌ی امام (ع) نماز گزارد، که نوجوانی سبزه‌روی با موی کوتاه و دندان‌های فاصله‌دار نمایان شد، عبای جعفر را گرفت و کشید و گفت: عمو عقب برو. من در نماز خواندن بر پدرم سزاوارترم.»

جعفر واپس رفت و رنگ به رنگ شد. آن نوجوان جلو آمد و نماز گزارد. سپس پیکر امام راحل را در کنار مزار پدرش (ع) به خاک سپردند. پس از آن، کودک به من گفت: «پاسخ‌هایی را که نوشته‌اند بیاور.» نامه‌ها را دادم و در دل گفتم دو نشانه پیدا شد و تنها همین مانده است.

بعد، به سوی جعفر رفتم که زاری می‌کرد. حاجز و شاء به او گفتم: سرورم، این بچه کی است؟ تا از او دلیل بخواهیم؟ جعفر گفت: به خدا او را ندیده و نمی‌شناسم.

نشسته بودیم که چند تن از قم آمدند و سراغ امام حسن عسکری (ع) را گرفتند و از درگذشت وی آگاه شدند. سپس پرسیدند به کی باید تسلیت بگویند. مردم جعفر را نشان دادند. آنان سلام کردند و پس از تسلیت و تبریک گفتند ما نامه‌ها و مال‌هایی آورده‌ایم. بگو از کی است. جعفر برخاست و رخت خود را تکاند و گفت: از من می‌خواهند که علم غیب داشته باشم. خادم آمد و گفت: فلان و فلان نامه و همیانی با هزار دینار... که ده دینارش نقش ندارد... با خود دارید. زائران نامه‌ها و پول را دادند و گفتند کسی که تو را فرستاده، امام است. جعفر نزد معتمد خلیفه رفت و داستان را گفت و خلیفه گماشتگانی فرستاد تا صقیل کنیز (مادر صاحب‌الزمان ع) را آوردند و بچه را از وی خواستند. صقیل و جود بچه را انکار کرد و برای پنهان‌کاری گفت که من باردارم. او را به ابوشوارب قاضی سپردند و عبیدالله بن یحیی بن خاقان وزیر ناگهان مرد و صاحب‌الزنج (رهبر جنبش بردگان سیاه‌پوست... م) در بصره شورش کرد و دربار خلیفه به این گرفتاری‌ها سرگرم شد و خداوند آفریدگار جهانیان را سپاس که آن بانو از دست ایشان رهائی یافت.

### ۵۵ - من (مؤلف):

در برخی از نوشته‌های هم باوران ما از حسین بن حمدان، از ابو محمد عیسی بن مهدی جوهری چنین روایت شده است:

در سال دویست و شصت و هشت به حج رفتم و سپس آهنگ مدینه کردم؛ چون بر ما ثابت شده بود که صاحب‌الزمان (ع) ظهور کرده است. من ناخوش گشتم و هنگامی که از «فید» (دری نزدیک مکه) بیرون آمدم دلم ماهی و خرما خواست. پس از رسیدن به مدینه، برادران مرا مژده‌ی ظهور حضرت در «صابر» دادند.

راهی صابر شدم و در بیابان بزغاله‌هایی لاغر دیدم و به درون کوشکی رفتم و چشم به راه ماندم. نماز شام‌گاه و شب را خواندم و دست به زاری و دعا برداشتم، که «بدر» خادم بر من بانگ زد: «ای عیسی بن مهدی جوهری، وارد شود.» من در سپاس‌گزاری خدای عز و جل تکبیر و تهلیل بسیار گفتم.

هنگامی که به حیاط کوشک وارد شدم خوانی گسترده و خدمتکاری آماده دیدم و نشستم. خادم گفت: سرورت می‌فرماید هر چه اشتها داری بخور. گفتم تا سرورم را ندیده‌ام، چگونه غذا بخورم؟ ندا آمد: «بخور عیسی، که مرا خواهی دید.»

من بر خوان نشستم و چشمم به ماهی داغ و جوشانی افتاد که در کنارش خرمانی مانند خرماهای خودمان و پهلوی خرما هم شیر گذاشته بودند. با خود گفتم آدم بیمار، آن‌گاه ماهی و

خرما و شیر؟ ندا آمد که: «ای عیسی، مگر در کار ما شک داری؟ آیا تو سود و زیان خود را بهتر از ما می‌دانی؟» من گریستم و از خدا بخشایش خواستم و از همه چیز خوردم. در جهان چیزی خوش‌مزه‌تر از آن نخورده بودم و با آنکه فراوان خوردم، باز هم میل داشتم اما شرم می‌کردم. باز ندا آمد: «عیسی، شرمگین مباش، که این خوراک از بهشت آمده و به دست آدمی درست نشده است.»

باز خوردم و دیدم نمی‌توان دل کند؛ لیکن گفتم سرورم، دیگر سیر شدم. ندا رسید که: «به سوی من بیا.» در دل گفتم سرورم آمد، و من هنوز دستم را نشسته‌ام. ندا آمد: «ای عیسی، مگر چیزی که خورده‌ای آلوده‌کننده است؟» من دستم را بوئیدم و بویی خوش‌تر از مشک و کافور شنیدم. به سوی حضرت رفتم و نوری بر من تابید که چشمم را می‌زد و چنان ترسیدم که پنداشتم خرد از دست داده‌ام. آن‌گاه حضرتش فرمود:

- ای عیسی، نمی‌توانستی مرا ببینی اگر دروغ‌پنداران نمی‌گفتند او کجاست؟ کسی؟ کجا زاده شده و چه کس او را دیده و که از نزد او پیش شما آمده؟ و از چه چیزها آگاهتان کرده و چه معجزی برایتان آورده است؟

به خدا سوگند که اینان با آن‌که امیر مؤمنان (ع) را می‌دیدند او را می‌رانند و بر او می‌شوریدند و کمر به کشتن وی می‌بستند. با پدران من نیز چنین کردند و به ایشان باور نیاوردند و آنان را به جادوگری و جن‌گیری نسبت می‌دادند تا آن‌گاه که همه چیز روشن شد.

ای عیسی، دوستداران ما را از آن‌چه دیدی آگاه کن و به دشمنان ما سخنی مگو. گفتم: سرورم، برایم دعای پایداری کن. فرمود:

- اگر خداوند تو را در باورت پایدار نمی‌ساخت، مرا نمی‌دید. برو که رستگار شده‌ای. من بیرون آمدم و خدا را سپاس بسیار گزاردم.

## ۵۶ - همان:

سید علی بن عبدالحمید، در کتاب «سلطان المفرج عن اهل الایمان»، درباره‌ی کسانی که حضرت قائم (ع) را دیده‌اند، از قول پیر پارسا، شمس‌الدین محمد بن قارون می‌گوید:

حاکم حله، «مرجان صغیر» را گفتند که «ابوراحج گرما به‌دار» صحابه را ناسزا می‌گوید. مرجان او را آورد و دستور داد سخت زدند به طوری که دندان‌هایش ریخت. زبانش را بیرون کشیدند و جوال دوز در آن فرو بردند. بینی‌اش را سوراخ کردند و رشته‌ی موئین از آن گذراندند. آن‌گاه او را به دست گروهی سپردند تا در حله بگردانند. مردم از هر سو او را می‌زدند، آن‌چنان که بر زمین افتاد و در معرض مرگ قرار گرفت. آن‌گاه حاکم فرمان کشتنش را داد؛ اما بینندگان گفتند که این

مرد پیر است و به سزای خود رسیده و در حال مرگ است. او را رها کنید تا بمیرد و خونش را به گردن نگیرید. سرانجام دست از وی برداشتند و خانواده‌اش پیرمرد را بردند و کسی تردید نداشت که تا شب خواهد مرد.

فردای آنروز مردمی که به دیدنش آمده بودند، او را مشاهده کردند که در تندرستی کامل به نماز ایستاده، دندان‌هایش بر جای است و زخم‌هایش بهبود یافته و هیچ نشانه‌ای از زخم و ریش بر پیکر و چهره ندارد. مردم در شگفت شدند و چگونگی را پرسیدند. پیرمرد گفت: من مرگ را به چشم خود می‌دیدم و چون زبان هم نداشتم تا از خدا یاری بخواهم، در دل به او پناه آوردم و از سرور و رهبرم، صاحب‌الزمان (ع) یآوری خواستم. شب، در خانه بودم که آن‌جا سرشار از روشنایی شد و سرورم صاحب‌الزمان (ع) پدیدار گشت و دست شریفش را بر روی من کشید و فرمود:

- برو و برای خانواده‌ات کار کن، که خدای تعالی تو را بهبود بخشد.

و چنان که می‌بینید، تندرست شدم.

شیخ شمس‌الدین می‌افزاید: به خدا سوگند که این ابوراجح مردی بسیار کم‌توان و زردفام و زشت‌روی و کوتاه‌ریش بود و من پیوسته به گرمابه‌ی او می‌رفتم و همیشه به همین حالت می‌دیدمش. اما پس از این روی داد، او را نیرومند و راست قامت و بلند ریش و سرخ‌گون دیدم، درست مانند بیست‌سالگان و تا مُرد، چنین وضعی داشت.

پس از پراکندن خبر، حاکم او را خواست و با دیدن تغییر حالت او سخت هراسید. مرجان صغیر که همیشه در حله در «مقام امام» (ع) می‌نشست و پشتش را به قبله می‌کرد؛ از آن پس رو به آن سوی می‌نشست و با مردم حله به نرمی رفتار می‌کرد، اما این کار سودی نداشت و دیگری نگذشت که جان سپرد.

دانشمند بزرگوار، عبدالرحمان عمانی، در تاریخ ماه صفر سال هفتصد و پنجاه و نه برای من (مؤلف) داستانی گفت، که به خط خود نیز نوشت و هم‌اکنون در دست دارم:

ابراهیم قبائقی می‌گوید شنیدم که شیخ بزرگوار جمال‌الدین ابن شیخ اوحد فقیه و قاری، نجم‌الدین جعفر بن زهدری فلج شده بود و پزشکان بغداد دیر زمانی کوشیدند او را درمان کنند اما ناتوان ماندند. مردم به مادر بزرگ او گفتند وی را به قبه‌ی شریف در حله، معروف به «مقام صاحب‌الزمان (ع)» ببرد؛ باشد که خدای تعالی او را بهبود بخشد. چنین شد و فلج بیمار از میان رفت.

پس از این بود که بین من و او دوستی پیدا شد، به گونه‌ای که دیگر از هم جدا نمی‌شدیم. او را خانه‌ای بود، جای گرد آمدن سرشناسان و جوانان برجسته‌ی حله. من این داستان را آن‌جا از

وی پرسیدم و او برایم حکایت کرد که:

من فلج بودم و پزشکان از درمان درمانده. مادر بزرگم مرا به قبه برد و آن جا بود که صاحب‌الزمان (ع) بر من نمایان شد و فرمود: «برخیز.» گفتم سرورم نمی‌توانم. فرمود: «به اذن خدای تعالی برخیز.» و کمک فرمود تا بلند شدم و از فلجم اثری نمانده بود. مردم که آگاه شده بودند، چنان بر سرم ریختند که نزدیک بود کشته شوم و هر چه رخت بر تن داشتم دیدند و پاره کردند و برای تبرک بردند. برایم پوشاک دیگری آوردند و من به خانه رفتم. رخت خود را عوض کردم و لباس مردم را پس دادم.

\*\*\*

خبر درست دیگری نیز شنیده‌ام که در نزد مردم نجف اشرف مشهور است. خانه‌ای که من هم اکنون - سال هفتصد و نه - در آن زندگی می‌کنم، از آن مردی نیکوکار به نام «حسین مدلل» بوده است (که گذر مدلل به اسم اوست). این خانه دیوار به دیوار بارگاه شریف است.

حسین مدلل که زن و فرزندان پرشمار داشت فلج شد و دراز مدتی توانائی برخاستن و ایستادن نداشت و در هنگام نیاز زنش به او کمک می‌کرد. بیماری وی طولانی و خانواده‌اش به دیگران نیازمند شد.

شب‌های سال هفتصد و بیست (هجری قمری) یک چهارم از شامگاه گذشته، همسرش را بیدار کرد و بقیه هم از خواب برخاستند و خانه را چنان نورباران دیدند که چشم‌های خود را با دست پوشاندند و پرسیدند چه خبر است؟ بیمار گفت: امام (ع) نزد من آمد و فرمود:

- برخیز، حسین.

گفتم خدایگانا، می‌بینی که توان برخاستن ندارم. آن‌گاه، حضرت دستم را گرفت و ایستانید و من تندرست گشتم. سپس حضرت فرمود:

- من از این گذرگاه به زیارت جدم (علی علیه‌السلام) می‌روم. تو هر شب این جا را قفل کن. گفتم: به روی چشم، سرورم.

حضرت برخاست و به زیارت مزار پاک رفت و خدای را سپاس که این مکان به برکت امام زمان (ع) نذرهای نیازمندان را برآورده می‌کند.

\*\*\*

داستان دیگری که این شیخ بزرگوار برایم حکایت کرد چنین بود:

مردی که او را «نجم» می‌خواندند و لقب «اسود» داشت، در ده «دقوسا» بر کرانه‌ی فرات می‌زیست و مردی بود نکوکار و درست‌کردار. او را همسری فاطمه نام بود که او هم نیکوکار و



خوب کردار بود. این زن و شوی دو فرزند داشتند. یکی پسر، به نام علی و دیگری دختر به اسم زینب. زن و شوهر در سال هفتصد و دوازده کور شدند و به حال بدی افتادند و این وضع به درازا کشید.

شبی، زن حس کرد که دستی بر رویش کشیده شد و کسی گفت: خداوند نابینائی تو را برطرف کرد. برخیز و نزد شوهرت برو و در خدمت به وی کوتاهی مکن. زن چشم گشود و خانه را پر از نور دید و آن‌گاه دانست که آن کس، حضرت قائم (ع) بوده است.

\*\*\*

از محی‌الدی اربلی (اربیلی) نقل می‌کنند:

نزد پدرم بودم و مردی هم با او بود که چرت زد و دستار از سرش افتاد و بر سرش جای زخمی هولناک پدید آمد. پدرم چگونگی را پرسید و آن مرد گفت که از جنگ صفین باقی مانده است. پدرم گفت چطور می‌شود، چون جنگ صفین بسیار کهن است. آن مرد پاسخ داد: من همراه مردی از اهل غزه به مصر سفر می‌کردم و در راه سخن از جنگ صفین به میان آمد. آن مرد گفت اگر من در روزگار جنگ صفین می‌بودم، تیغ خود را با خون علی و یارانش آب می‌دادم. من هم گفتم چنان‌چه من در صفین می‌بودم، شمشیرم را به خون معاویه و دوستانش آب می‌دادم. اکنون که من و تو از دوستانان علی (ع) و معاویه - که لعنت خدا بر او بادا - هستیم، بیا با یکدیگر پیکار کنیم.

نبرد سختی در گرفت و من احساس کردم بر اثر خونریزی از هوش می‌روم. در این حین انسانی را دیدم که مرا با نیزه به خود می‌آورد. چشم گشودم و او بر من فرود آمد و بر جای زخم دست کشید و من بهبود یافتم. سپس گفت: «همین جا بمان.» آن‌گاه کوتاه مدتی از چشم نهان شد و با سر بریده‌ی دشمن و چارپایان او بازگشت و گفت: «این سر دشمن تو است. تو به ما یاری دادی و ما هم تو را یآوری کردیم و خداوند یاری‌دهندگان خود را یاری می‌کند.»

پرسیدم تو که‌ای؟ فرمود: «من فلان پسر فلان، یعنی صاحب‌الامر هستم.» سپس افزود: «اگر درباره‌ی این زخم پرسیدند، بگو در صفین زخم برداشتم.»

\*\*\*

سید پارسای دانشمند، علی بن محمد بن جعفر بن طاووس، در کتاب «ربیع‌الالباب» روایت می‌کند:

حسن بن محمد بن قاسم حمایت می‌کرد که من و مردی از اهل کوفه به نام عمار از راه «حمالیه»ی کوفه می‌گذشتیم و درباره‌ی امر قائم‌خاندان محمد (ص) گفت‌وگو می‌کردیم. آن مرد

به من گفت آیا می‌خواهی چیزی شگفت‌انگیز برایت بگویم؟ گفتم هر چه می‌دانی بگو. گفت: کاروانی از قبیله‌ی «طی» برای خرید غله به کوفه آمد. کاروان سالارشان مردی درشت پیکر بود. من به یکی از حاضران گفتم برو و از خانه‌ی یک علوی ترازو بیاورد. آن بیابان‌نشین پرسید مگر این جا علوی هم زندگی می‌کند؟ گفتم سبحان‌الله، بیشتر کوفیان علوی‌اند. بیابان‌نشین گفت به خدا آن کس هم که من او را در آن سرزمین ترک گفتم، علوی بود. گفتم ماجرا چه بود؟ گفت ما سیصد یا اندی کم‌تر، سوار بودیم، گریخته، سه روز بی‌خورد و خوراک مانده و سخت گرسنه. برخی از ما پیشنهاد کردند که قرعه بکشیم و یکی از اسب‌ها را بکشیم و بخوریم. قرعه کشیدیم و تیر به نام اسب من درآمد. من خوشنود نشدم و گفتم یک بار دیگر قرعه را تکرار کنند. بار دوم و سوم نیز باز قرعه همان‌گونه درآمد. آن اسب هزار دینار می‌ارزید و من از فرزند خود بیشتر دوستش داشتم. ناچار گفتم پس بگذارید پیش از کشتن اسب در این دشت که تاکنون به همواری آن ندیده‌ام سواری سیری بکنم. سپس سوار شدم و یک فرسنگ تاختم و به کنیزی برخورد کردم که در پای تپه‌ای هیزم گرد می‌آورد. از او پرسیدم تو که و اهل کجائی؟ زن گفت من کنیز مردی علوی در این جلگه‌ام. آن‌گاه رفت. من دستارم را بر سرنیزه کردم و به سوی یارانم بازگشتم و گفتم مژده‌ی خبر خوش دارم. عده‌ای در نزدیک شما در این دشت زندگی می‌کنند.

رفتیم و به چادری در میان دشت رسیدیم. مردی خوش‌چهره و خندان لب به پیشباز ما آمد و خوش آمد گفت. من به او گفتم ای آبروی عرب، تشنه‌ایم، آب! او صدا زد و کنیز برایمان دو جام آب آورد. جوان خود از یک جام آب آشامید و دست در جام برد و به همه‌ی ما نوشانید، اما آب جام‌ها کم نشد.

سپس گفتیم که گرسنه‌ایم و او خود به درون چادر رفت و با یک سینی بیرون آمد و گفت: «ده، ده بخورید.» همه‌ی ما از همان یک سینی خوردیم و به خدا که هیچ کم نشد. آن‌گاه، راه را پرسیدیم، او راهنمایی کرد و ما رفتیم. پس از پیمودن مسافتی برخی از ما به دیگران گفتند شما از بستگانتان دور شدید تا چیزی به دست آورید و به آن هم رسیدید، اما دست برداشتید. گروهی موافق و شماری مخالف تاراج بودند و سرانجام همه بر آن شدیم که بازگردیم و چادر آن جوان را تاراج کنیم.

چون بازگشتیم و او ما را دید، به میدان آمد، شمشیر بست، نیزه برداشت و سوار اسب سپید خود شد، رو در روی ما قرار گرفت و گفت: «اگر روان پلید نداشتید، این سیه‌کاری از شما سر نمی‌زد.» گفتیم همچنین است که می‌پنداری.

و به او ناسزا گفتیم. جوان چنان فریاد بلندی بر سرمان کشید که هراس در دل‌ها مان نشست و

از پیش او گریختیم. او میان خود و ما خطی بر خاک کشید و گفت: «به حق جدم پیغمبر خدا، اگر یکی از شما پا این سوی بگذارد، گردنش را می‌زنم.»  
ما به رگم خواست خود برگشتیم. علوی حقیقی چنین است، به خدا که علویان شما این‌گونه نیستند.

## ❁ باب نوزدهم

### سعد بن قاسم، دیدار با رهبر جاودان و پرسش‌های سعد از امام زمان (عج)

۱-ک:

محمد بن علی بن محمد بن حاتم نوفلی، از احمد بن عیسی الوشاء، از احمد بن طاهر قمی، از محمد بن بحر بن سهل شیبانی، از احمد بن مسرور، از سعد بن عبدالله قمی: من در گردآوری کتاب و ابزار حقیقت چیزها کوشا و در مذهب امامیه سخت استوار بودم. روزی با یک ناصبی که در دشمنی با پیشوایان دین بسیار تندرو بود، مناظره می‌کردم. آن مرد چیزهایی گفت و خرده‌هایی گرفت که دلم را به درد آورد. من دشواری‌هایی را که برایشان پاسخی نیافته بودم یادداشت کردم تا از احمد بن اسحاق، که نیک‌ترین مرد شهر من و از یاران سرورمان حضرت امام حسن عسکری بود، بپرسم.

احمد بن اسحاق رهسپار سامرا برای دیدار با خدایگان ما بود و من پس از وی حرکت کردم و خود را به او رساندم. احمد گفت پس از رسیدن به درگاه حضرت امام حسن عسکری (ع) دریائی خواهی دید که شگفتی‌هایش را پایانی نیست.

در سامرا به در خانه‌ی سرورمان رفتیم و اجازه‌ی ورود گرفتیم و احمد بن اسحاق جوالی حاوی یک‌صد و شصت کیسه‌ی درهم و دینار مهره شده را که در پارچه‌ای مازندرانی پیچیده بود، بر دوش انداخت و با هم به درون خانه رفتیم.

خدایگان ما، امام حسن عسکری به ماه شب چارده مانند و بر زانوانش کودکی نشسته بود که در آفرینش به ستاره‌ی برجیس می‌مانست. سرورمان اناری زرین در دست داشت، پر از نقش و نگار، که یکی از بزرگان بصره به او هدیه کرده بود. قلمی نیز در کف داشت و در دفتری چیزی

می نگاشت. کودک انگشتان امام (ع) را می گرفت و مولای ما انار را می غلتاند تا بچه آن را بردارد و جلو نوشتن پدر را نگیرد.

سلام کردیم و پاسخ گرم گرفتیم. امام (ع) اشاره فرمود بنشینیم تا کار نوشتن دفتر پایان یابد. بعد، احمد بن اسحاق جوال را در آورد و در پیش حضرت نهاد. امام (ع) به کودک نگریست و فرمود: «پسرم، مهر از هدیه های پیروان و یاران خود بگیر.» کودک گفت: «سرورم، آیا می توانم این دست های پاک را به هدیه های ناپاک و خواسته های حرام، که سره و ناسره اش در هم شده است، بیالایم؟» امام (ع) فرمود: «ای پسر اسحاق، هر چه در جوال است بیرون آور تا او (حضرت صاحب الزمان ع) پاک را از ناپاک جدا کند.

[امام زمان - که درود خدا بر او باد، یکایک مالها و پول را با آگاهی دادن از نام و نشان فرستنده و چگونگی به دست آمدن آنها، از یکدیگر جدا می فرماید و هر چه را از راه نادرست گرد آمده است، نمی پذیرد. سپس سعد پرسش های خود را در میان می نهد و کودک، که همانا حضرت صاحب الزمان (ع) است، پاسخ می دهد. این پرسش و پاسخ ها را در زیر می آوریم - م]

س: از شما (امامان علیهم السلام) روایت می کنند که پیامبر خدا (ص) طلاق همسرانش را به دست امیر مؤمنان (ع) سپرده بود و پیام علی (ع) به عایشه در جنگ «جمل» بر همین بنیاد بود.

ج: خداوند تبارک و تعالی به همسران پیغمبر (ص) پایگاهی بلند و آنان را شرف [مادران مؤمنان] (امهات) ارزانی داشت و فرستاده ی خدا (ص) به امیر مؤمنان (ع) فرمود این شرف تا هنگامی بر جای می ماند که از خداوند فرمان برند و پس از من بر تو نشورند و اگر چنین نکنند آنان را رها کن تا همسر گزینند و از شرف مادری مؤمنان فرو افتند.

س: بدکارگی آشکار (فاحشه مبینه) چیست، که اگر زنی در روزهای «عده» مرتکب شود، بر شوهر رواست که او را [از خانه] بیرون اندازد؟

ج: این گناه «سحق» (همجنس بارگی) است، نه «زنا». اگر زنی زنا دهد و «حد» بخورد، پس از آن ازدواج با او مانعی ندارد، اما اگر سحق کند، باید سنگسار شود. خداوند فرمان سنگسار را برای خوار کردن داده است و آن کس که خوار کرده و از خدا دور شود، هیچ کس نمی تواند او را نزدیک گرداند.

س: فرمان خدای تبارک و تعالی به پیامبرش موسی (ع) که «فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی» (نعلین - همه ی علاقه ی غیر مرا - از خود به دور کن که اکنون در وادی مقدس قدم نهاده ی) [۱۲، طه] یعنی چه؟ چون فقیهان دو مذهب گمان می برند نعلین موسی از پوست مردار بوده است.

ج: هر کس چنین گوید، بر موسی افترا بسته و او را نادان دانسته است. از دو حال بیرون

نیست. نماز موسی یا درست بوده یا نبوده است. اگر درست بوده، داشتن آن پای افزار در آن مکان [چنان چه مقدس نبوده باشد] روا و اگر مکان مقدس بوده، از خود نماز پاک تر و مقدس تر نیست. اما چنان چه نمازگزاری در آن جا روا نبوده، می باید موسی (ع) حرام را از حلال نشناسد؛ که چنین پنداری نادرست و کفر است.

س: پس تاویل این آیه چیست؟

ج: موسی (ع) در وادی مقدس به درگاه پروردگار راز و نیاز کرد و گفت: «پروردگارا، مهر من به تو ناب است و دل از غیر تو شسته ام.» لیکن به خانواده ی خویش سخت دل بستگی داشت. آنگاه خدای تبارک و تعالی فرمود: «اخلع نعلیک»، یعنی مهر بستگانت را از دل بران تا محبت تو به من ناب و دلت از گرایش به غیر من شسته باشد.

س: تاویل «کهیعض» چیست؟

ج: این حروف از خبرهای غیب اند که خداوند بنده ی خویش، زکریا (ع) را از آن ها آگاه و سپس داستان را برای محمد (ص) بیان فرمود. زکریا نام های پنج تن را از آفریدگار پرسید و جبرئیل بر وی فرود آمد و به او آموخت. از آن پس، هرگاه زکریا از محمد و علی و فاطمه و حسن یاد می آورد، اندوه از دلش می رفت؛ لیکن چون به نام حسین (ع) می رسید، از گریه گلویش می گرفت و از دم زدن ناتوان می شد.

روزی گفت: خداوندا، چرا هرگاه از آن چهار تن یاد می کنم آرامش می یابم، اما با بردن نام حسین سرشکم روان و دلم پژمان می شود

خداوند زکریا را از داستان آگاه فرمود و گفت: در «کهیعض» کاف، نام کربلا، هاء، هلاک خاندان، یاء، یزید ستمگر، عین عطش حسین و صاد، صبر اوست.

زکریا (ع) با شنیدن این داستان سه روز از مسجد به در نیامد و مردم را از ورود به آن جا منع نمود و به گریه و زاری پرداخت و از خدا خواست که فرزندی بهره ی او نماید و سرنوشت وی را همچون حسین (ع) قرار دهد. پروردگار خواهش زکریا را برآورد و او را نیز به اندوه یحیی (ع) مبتلا کرد. یحیی هم به مانند حسین (ع) شش ماهه به جهان آمد؛ که خود داستانی دراز دارد.

س: چرا مردم از گزیدن پیشوای خود منع شده اند؟

ج: پیشوای صالح یا فاسد؟

س: صالح.

ج: آیا امکان دارد که برگزیده ی مردم، بی آنکه بدانند، فاسد از کار درآید؟

س: آری.

ج: پاسخ در همین است، که با دلیل مورد پذیرش خرد تو برایت خواهم گفت. بگو بدانم،

پیامبرانی که برگزیدگان خدا و آورنده‌ی کتاب بودند و پروردگار با وحی و عصمت یاری‌شان می‌داد و چون موسی و عیسی برترین و هدایت شده‌ترین مردم بودند، با آن همه خرد و کمال دانش، آیا دورویان را به این گمان که از نیکان‌اند، برمی‌گزیدند؟  
س: نه.

ج: همین موسی، همسخن خدا (کلیم‌الله) با همه‌ی خرد و دانش، چون وحی آمد که سرآمدان قوم و سران سپاه خود را برای میقات با آفریدگار برگزیند، هفتاد تن را که در ایمان و پاک‌باوری ایشان شک نداشت، با خود به میقات برد، اما آنان منافق بودند و خدای عز و جل می‌فرماید: «و اختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا» (و موسی هفتاد مرد از قوم خود برای وعده‌گاه خدا انتخاب کرد) [اعراف، ۱۵۵] ولی آنان به موسی گفتند به تو باور نمی‌آوریم مگر آن‌که خداوند را به چشم خود ببینیم. آن‌گاه پروردگار به واسطه‌ی بدکاری‌شان آنان را با آذرخش نابود کرد.

پس اگر کسی که برای پیغمبری از سوی خدا فرستاده شده است، در گزینش خود اشتباه کند، پی می‌بریم که حق انتخاب با کسی نیست مگر خداوند که بر نهفته‌ها و رازهای نهان و درون همگان آگاهی دارد و به یقین مهاجران و انصار نیز در انتخاب [جانشین پیامبر گرامی اسلام - م] از این خطر در امان نبوده‌اند. همچنان که طلحه و زبیر به این گمان خام با امیر مؤمنان بیعت کردند که به حکومت برسند، لیکن چون نومید شوند، بر امام شوریدند و خداوند آن دو را به سزای خود رسانید.

سعد می‌افزاید: آن‌گاه سرورمان، امام حسن عسکری (ع) و آن کودک به نماز برخاستند و من به دنبال احمد بن اسحاق رفتم. چند بار دیگر هم به خانه‌ی امام (ع) بازگشتیم اما بچه را ندیدیم. روز بدرود، من و احمد بن اسحاق و چند تن از پیران سرزمین خودمان به آن‌جا وارد شدیم و احمد بن اسحاق کنار امام (ع) ایستاد و گفت: ای فرزند پیغمبر (ص)، ما می‌رویم و سخت اندوه داریم. از خدا خواستاریم که فرّ خود را بر نیایت مصطفی (ص) و پدرت علی مرتضی (ع) و بانوی بانوان، مادرت، و سروران جوانان بهشت، عمر و پدرت و بر امامان پاک جانشین ایشان و بر تو و پسرت بگستراند، پایگاهتان را بلند و دشمنان شما را پست بگرداند و این دیدار را واپسین زیارت ما قرار ندهد.

با شنیدن این سخنان اشک امام (ع) بر گونه‌هایش روان شد و فرمود:

- ای پسر اسحاق، بر این خواست پای فشار که خدا را در سینه‌ی خود دیدار می‌کنی [در برخی روایت‌ها به جای «صدرک» (سینه‌ات) «سفرک» (سفرت) آورده‌اند - م].

احمد از این سخن بیهوش افتاد و پس از آن که به خود آمد گفت: تو را به خدا و به آبروی

جدت سوگند که پارچه‌ی کفن به من عطا فرما. آن‌گاه سرورمان دست در زیر فرش برد و سی درهم درآورد و فرمود:

- بگیر و غیر از خود برای چیزی خرج مکن و آنچه خواستی از تو دریغ نخواهد شد، زیرا خدای تبارک و تعالی کار نیک را بی‌پاداش نمی‌گذارد.

سعد می‌گوید: در بازگشت، از درگاه امام (ع)، در سه فرسنگی «حلوان» احمد بن اسحاق تب کرد و چنان بیمار شد که از زنده ماندن نومید گشت. به حلوان رسیدیم و در کاروان سرائی جای گرفتیم. احمد ابن اسحاق یکی از همشهریان خود را فراخواند و با او گفت‌وگو کرد و سپس گفت: امشب از دور من پراکنده شوید و مرا تنها بگذارید. شب گذشت و بامداد آمد. اندیشه‌ای در ذهن من گذشت و چشم گشودم. ناگهان «کافور» خدمتکار سرورم امام حسن عسکری (ع) را دیدم که می‌گفت: خداوند این سوگ را بر شما آسان کند و پاداش نیکوتان دهد. ما دوست شما را شستیم و کفن کردیم. برخیزید و او را به خاک سپارید که در نزد خدایگان شما از همه گرامی‌تر بود. سپس از دیده پنهان شد. ما گریان بر بالین مرده گرد آمدیم و او را به خاک سپردیم. خدایش رحمت کند.

دلایل: از عبدالباقی بن یزداد، از عبدالله بن محمد ثعالبی، از احمد بن محمد عطار، از سعد بن عبدالله، همین روایت.

احتجاج: از سعد، همین روایت، کوتاه شده.



## ❖ باب بیستم

### علت غیبت و بهره‌مندی مردم

#### ۱ - علل:

ماجیلویه، از برقی، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از ابان و دیگران، از امام جعفر صادق(ع):  
- پیغمبر خدا(ص) فرمود: «آن جوان ناچار از غیبت است.»  
پرسیدند چرا، ای پیغمبر خدا؟ فرمود: «از بیم کشته شدن.»

#### ۲ - همان:

عطار، از پدرش، از اشعری، از احمد بن حسین بن عمر، از محمد بن عبدالله، از مروان انباری:  
در نامه‌ای از امام صادق(ع) چنین آمد: «هرگاه که خداوند همسایگی ما با قومی را دوست نداشته باشد، ما را از چشم ایشان پنهان می‌کند.»

#### ۳ - ک، علل:

مظفر علوی، از جعفر بن مسعود و حیدر بن محمد سمرقندی، با هم، از عیاشی، از جبرئیل بن احمد، از موسی بن جعفر بغدادی، از حسن ابن محمد صیرفی، از حنان بن سدید، از پدرش:  
امام صادق(ع) فرمود:

- قائم ما را غیبتی دیرپا خواهد بود

پرسیدم، چرا، ای فرزند پیغمبر(ص)؟ فرمود:

- چون خدای عز و جل می‌خواهد سنت‌های پیامبران در این کار به جای آید و ناگزیر باید

مدت غیبت‌های ایشان فراهم آید. خداوند عز و جل فرموده است: «الترکین طبقاً عن طبق، (شما

احوال گوناگون و حوادث رنگارنگ خواهید یافت) [ ۱۹، انشقاق ]

#### ۴ - همان‌ها:

ابن عبدوس، از ابن قتیبه، از حمدان بن سلیمان، از احمد ابن عبدالله جعفر مدائنی، از عبدالله بن فضل هاشمی: شنیدم که امام جعفر صادق (ع) می‌فرمود:  
- صاحب این امر غیبتی خواهد داشت که ناچار باطل‌گرایان در آن مدت سرگشته می‌شوند.  
من پرسیدم: قربانت گردم، چرا چنین است؟ فرمود:  
- ما اجازه نداریم این راز را بر شما آشکار سازیم.  
پرسیدم: در غیبت چه حکمتی است؟ فرمود:

- همان حکمتی که پیش از این در غیبت حجت‌های خدا بود و تا پس از ظهور هویدا نخواهد شد؛ همانگونه که خضر کشتی را سوراخ کرد و بچه را کشت و دیوار را بر پا ساخت و موسی تا زمان جدا شدن از خضر به علت کار او پی نبرد. ای پسر فضل، این کار از کارهای خدا و رازی از رازها و نهفته‌ای از نهفته‌های اوست و چون می‌دانیم خدای عز و جل دانه‌ترین است، تصدیق می‌کنیم که همه‌ی کارهایش حکمت است؛ هر چند که علت بر ما آشکار نباشد.

#### ۵ - همان‌ها:

ابن عبدوس، از ابن قتیبه، از حمدان بن سلیمان، از محمد بن حسین، از ابن محبوب، از علی بن رشاب، از زراره: امام باقر (ع) فرمود:  
- آن جوان را پیش از ظهور، غیبتی است.  
پرسیدم: چرا؟ فرمود:  
- بیمناک است.

و بادست به شکم خود اشاره نمود. زراره می‌گوید «یعنی قتل».  
ک: عطار، از سعد، از ابن عیسی، از ابن نجیح، از زراره، همین روایت.  
نعمانی: ابن عقده، از عبدالله بن احمد، از محمد بن عبدالله حلبی، از ابن بکیر، از زراره، همین روایت.

#### ۶ - امالی:

سنائی، از ابن زکریا، از ابن حبیب، از فضل به صقر، از معاویه، از اعمش، از امام صادق:  
- از روزگار آدم تاکنون زمین از حجت آشکار یا پنهان تهی نبوده و اکنون نیز بی حجت نیست

و اگر چنین نمی بود، خداوند پرستیده نمی شد.

پرسیدم: مردم از حجت پنهان چگونه سود می برند؟ فرمود:

- همان گونه که از خورشید پوشیده از ابر می برند.

## ۷- احتجاج:

کلینی، از اسحاق بن یعقوب:

از درگاه پاک چنین نوشته ای به دست محمد بن عثمان، رسید:

- و اما علت این که غیبت روی داده است، خدای عز و جل می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا لا

تسالوا عن اشیاء ان تبدلکم تسؤکم» (ای اهل ایمان هرگز از چیزهایی پرسید که اگر فاش گردد

شما را زشت و بد می آید) [ ۱۰۱، مائده].

هیچ یک از پدرانم نبود که پیمان طاغوت روزگار را بر گردن نداشته باشد. اما من به هنگام

ظهور بیعت هیچ طاغوتی را بر گردن ندارم.

سود پنهان بودن من مانند بهره گرفتن از خورشید است هرگاه که در زیر ابر از چشم ها پنهان

باشد. هستی من برای ایمنی مردم زمین است؛ همچنانکه ستارگان برای اهل آسمان اند. پس در

پرسش را ببندید و به چیزی که در توان شما نیست دست نیازید و دعای شتاب برای فرج بسیار

بخوانید، که گشایش کارتان در آن است. درود بر تو ای اسحاق بن یعقوب و «علی من اتبع

هدی».

ک: ابن عصام، از کلینی، همین روایت.

## ۸- همان:

چند تن، از محمد بن همام، از فزاری، از حسن بن محمد بن سماعه، از احمد بن حارث، از

مفضل، از ابن ظبیان، از جابر جعفی:

جابر انصاری از چگونگی بهره مندی شیعیان از قائم، در روزگار غیبت او، از پیامبر (ص)

پرسش کرد و آن حضرت فرمود:

- به آن کس که مرا پیغمبری داد سوگند آنان همان گونه از نور ولایت او روشنی می گیرند که

مردم از خورشید پنهان در پس ابر.

توضیح - مانده سازی به خورشید پوشیده در ابر به چند چیز اشاره دارد:

یکم: فروغ هستی و دانش و رستگاری به واسطه ی امام (ع) به مردمان می رسد و با خبرهای

بهره رسان ثابت شده است که علت فرجامین آفرینش پیشوایان دین اند و اگر ایشان نمی بودند،

پرتو هستی به دیگران نمی‌تابید. به خجستگی و میانجی‌گری و دست به دامان ایشان زدن است که دانش‌ها و شناخت‌ها بر مردم آشکار و بلاها از آنان دور می‌گردد و اگر نمی‌بودند، آفریدگان به سزای زشتکاری‌هایشان کیفرهای سخت می‌دیدند، همان‌گونه که خدای تعالی می‌فرماید: «و ما کان الله ليعذبهم و انت فيهم» (ولی خدا هم تا تو در میان آن‌ها هستی آنان را عذاب نخواهد کرد) [۳۳، انفال].

دوم: همچنان‌که در هنگام پوشیدگی خورشید در پشت ابر مردم از آن سود می‌برند و نیز هر دم چشم به بیرون آمدن آن از زیر ابر دارند، در روزگار غیبت هم مردمان از وجود امام زمان (ع) بهره‌مند می‌شوند و پیروان پاک‌باورش پیوسته منتظر ظهوراند و هرگز نومید نمی‌شوند.

سوم: با این همه نشانه‌های ظهور، انکارکنندگان به کسانی می‌مانند که وجود خورشید را، چون در پس ابر از چشم‌ها پنهان است، منکر شوند.

چهارم: آفتاب پوشیده در ابر گاه برای بندگان بهتر از خورشید بی‌پرده است و چنین است غیبت امام زمان (ع) در این مدت از زمان.

پنجم: نگرنده به خورشید برهنه نابینا می‌شود. آفتاب ذات پاک امام زمان (ع) نیز چنین است و چه بسا که دیدار او برای دیدگان زیان‌بار باشد و کوری برخی از مردم را در نگرش به حقیقت در پی آورد. اما همان‌گونه که انسان از پس ابر به خورشید می‌نگرد و آسیب نمی‌بیند، غیبت چشم‌باورداران را زیان ندارد.

ششم: آفتاب از پشت ابر بیرون می‌آید؛ یکی آن را می‌بیند و یکی دیگر توجه نمی‌کند. شاید آن حضرت نیز در روزگار غیبت به چشم کسانی پیدا و در دیدگان دیگران ناپیدا باشد.

هفتم: امامان - علیهم‌السلام - چون خورشید برای همگان سودمنداند، لیکن برخی را کوری دل نابینا می‌گرداند، همچنان‌که خداوند تعالی می‌فرماید: «من کان فی هذه اعمى فهو فی الآخرة اعمى و اضل سبیلاً» (هر کس در این جهان نابینا است در عالم آخرت نیز - از مشاهده‌ی بهشتیان و شهود و جمال حق - نابینا و گمراه‌تر خواهد بود) [۷۲، اسری].

هشتم: همان‌گونه که آفتاب به اندازه‌ی دریچه‌ها و پنجره‌ها به درون خانه‌ها می‌تابد، مردم نیز از پرتو راهنمایی امامان به اندازه‌ی بهره‌مند می‌شوند که موانع حواس و دریافت خود را - که دریچه‌های دل بر شهوت‌ها و پیوندهای جسمانی است - برطرف کنند و پرده‌های ستر نفسانی را کنار بزنند تا روشنائی خورشید رستگاری بر دل‌هایشان پرتو افکن شود.

## ۹- ک:

پدرم و ابن ولید، با هم؛ از سعد و حمیری، با هم؛ از ابن عیسی، از ابن محبوب، از محمد بن

نعمان:

امام جعفر صادق(ع) فرمود:

- بنده هنگامی به خدای عز و جل از همیشه نزدیک تر است که حجت خدا را از دست داده، امام بر وی آشکار نشده، از او پنهان و جای وی نادانسته باشد و بنده بداند که حجت همچنان هست و روز و شب در انتظار ظهور بماند. و نیز سخت ترین خشم را هنگامی بر دشمنان خود می گیرد که حجت را از دستشان بستاند و بر آنان آشکار نسازد. در حالی که می داند دوستان او تردید نمی ورزند و اگر بدانند که در غیبت او به تردید می افتند، چشم برهم زدنی هم حجت را غایب نمی کند.

نعمانی: کلینی، از محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد بن عیسی، از پدرش، از یکی از یاران او، از مفضل بن عمر، از امام صادق(ع)، همین روایت.

#### ۱۰-ک:

ابن ولید، از صفار، از احمد بن حسین، از عثمان ابن عیسی، از خالد بن نجیح، از زراره بن اعین:

از امام جعفر صادق(ع) شنیدم که فرمود:

- آن جوان را پیش از خیزش، غیبتی است.

گفتم: چرا؟ فرمود:

- بیمناک است.

و با دست به شکم و گردن خود اشاره نمود. سپس فرمود:

- او همان «منتظر» است که مردم در زاده شدنش شک می کنند و برخی از آنان می گویند

پس از پدرش مرد و بی فرزند ماند و گروهی خواهند گفت دو سال پیش از وفات پدرش به

جهان آمد. بر خداوند است که آفریدگانش را بیازماید و چون چنین شود باطل گرایان سرگشته

می شوند.

#### ۱۱- همان:

ابن متوکل، از محمد عطار، از یقطینی، از ابن ابوعمیر، از سعید بن غزوان، از ابوبصیر، از امام

صادق(ع):

- ولادت صاحب این امر پنهان است تا به هنگام ظهور پیمان هیچ کس را برگردن نداشته

باشد.

**۱۲ - همان:**

پدرم و ابن ولید، با هم؛ از سعد، از یقظینی و ابن ابوظباب، با هم؛ از ابن ابوعمیر، از جمیل بن صالح، از امام صادق(ع):  
- قائم ظهور می‌کند و بیعت هیچ‌کس را بر گردن ندارد.

**۱۳ - پدرم، از سعد، از ابن یزید و حسن بن طریف، با هم، از ابن ابوعمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق(ع) همین فرسایش.**

**۱۴ - همان:**

طالقانی، از ابن عقده، از علی بن حسن بن فضال، از پدر او، از امام رضا(ع):  
- گوئی شیعه را می‌بینم که سومین فرزند از تبار من (منظور امام حسن عسکری(ع) است.) را از دست داده‌اند، در دشت و صحرا می‌گردند و او را نمی‌یابند.  
- چگونه ای فرزند پیغمبر(ص)?  
- زیرا امام‌شان از چشم ایشان پنهان می‌شود.  
- چرا?  
- برای آن‌که به هنگام خیزش وی با شمشیر بیعت هیچ‌کس بر گردنش نباشد.

**۱۵ - همان:**

عبدالواحد بن محمد عطار، از ابو عمرو لیشی، از محمد بن مسعود، از جبرئیل بن احمد، از محمد بن عیسی، از ابن ابوعمیر، از سعید بن غزوان، از ابوبصیر از امام صادق(ع):  
- تولد صاحب این امر بر مردم پوشیده می‌ماند تا به هنگام ظهور پیمان کسی را بر گردن نداشته باشد و خدای عز و جل کارش را یک شبه به سامان می‌رساند.

**۱۶ - مظفر علوی، از ابن عیاشی و حیدر بن محمد، با هم، از عیاشی، از عبدالله بن محمد بن خالد، از احمد بن هلال، از عثمان بن عیسی، از خالد ابن نجیح، از زراره: حضرت امام جعفر صادق فرمود:**

- ای زراره، غیبت قائم(ع) ناگزیر است.

پرسیدم چرا؟ فرمود:

- از بیم جان.

و با دست شکم خود را نشان داد.

### ۱۷ - همان:

از عیاشی، از محمد بن ابراهیم وراق، از حمدان بن احمد، از ایوب بن نوح، از صفوان، از ابن بکیر، از زراره، از امام صادق (ع)، همین روایت.

### ۱۸ - همان:

ماجیلویه، از عمویش، از ایوب بن نوح، از صفوان، از ابن بکیر، از زراره:  
امام جعفر صادق (ع) فرمود:  
- آن جوان را پیش از خیزش او غیبتی خواهد بود.  
پرسیدم چرا؟ فرمود:  
- می ترسد کشته شود.

### ۱۹ - علل، ک:

ابن مسرور، از ابن عامر، از عمویش، از ابن ابو عمیر:  
از امام صادق (ع) پرسیدم چرا امیرمؤمنان (ع) از همان آغاز با مخالفان نبرد نکرد؟ امام فرمود:  
- به خاطر این آیهی کتاب خدای عز و جل «لوتزیلوا العذبا الذین کفروا منهم عذابا الیما» (اگر شما عناصر کفر و ایمان از یکدیگر جدا می گشتید، همانا کافران را به عذاب دردناک معذب می ساختیم) [۲۵، فتح].

گفتم معنی «از هم جدا می ساختیم» چیست؟ فرمود:  
- مؤمنانی که از کافران زاده می شوند. از همین رو قائم (ع) نیز تا هنگامی که ودایع خدای عز و جل آشکار نشده باشد، ظهور نخواهد نمود و زمانی که آنان پیدا شوند، او هم هویدا می گردد و با دشمنان خدا پیکار خواهد کرد.

علل، ک: مظفر علوی، از ابن عیاشی، از پدرش، از علی بن محمد، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابراهیم کرخی، از امام صادق (ع) همین روایت.

### ۲۰ - غیبت:

غضائری، از بزوفری، از احمد بن ادریس، از ابن قتیبه، از فضل، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از زراره:

امام صادق(ع) فرمود:

- قائم را پیش از ظهور، غیبتی خواهد بود.

گفتم چرا؟ فرمود:

- از کشته شدن بیم دارد.

## ۲۱- همان:

ابن عیسی، از محمد بن سنان، از محمد بن یحیی خثعمی، از ضریس کناسی، از ابو خالد کابلی - در حدیثی بلند که ما کوتاه شده‌اش را می‌آوریم:

از امام محمد باقر(ع) پرسیدم نام قائم را بفرما تا او را به نام بشناسیم. امام فرمود:

- ای ابا خالد، چیزی می‌پرسی که اگر بنی فاطمه بدانند، او را پاره پاره خواهند کرد.

## ۲۲- نعمانی:

علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از محمد بن احمد قلانسی، از ایوب بن نوح، از صفوان، از ابن بکیر، از زراره:

از امام محمد باقر(ع) شنیدم که فرمود:

- قائم را پیش از قیام غیبتی خواهد بود.

گفتم چرا چنین است؟ امام فرمود:

- چون می‌ترسد.

و با دست شکم خود را نشان داد، یعنی از کشته شدن.

من (مؤلف):

شیخ (طوسی) می‌گوید برای ظهور آن حضرت مانعی غیر از بیم قتل در میان نیست. چون اگر جز این بود، پنهان گشتن او روا نمی‌بود. زیرا کشیدن بار رنج و آزارهای بزرگ و سخت در راه خدای تعالی پایگاه پیشوایان و پیامبران را چنین والا گردانیده است.

\*\*\*

## چند پرسش، خرده‌گیری مخالفان و پاسخ آنها

\* چرا خداوند با دگرگون کردن اراده‌ی خواستاران قتل آن حضرت، از کشته شدن

ساحب‌الزمان(ع) جلوگیری نمی‌کند؟



- منعی که با «تکلیف» ناسازگار نیست، بازداشتن مردم از دشمنی با وی و دستور پیروی و فرمان برداری از او است و خداوند همه‌ی این کارها را انجام می‌دهد. لیکن مانع شدن میان امام (ع) و دشمنانش با تکلیف آنان برای دست یافتن به ثواب ناسازگار است. افزون بر این، ایجاد چنین مانعی چه بسا که آشوب و تباهی در میان مردم پدید آورد و چنین کاری زیبنده‌ی پروردگار نیست.

\* مگر همه‌ی نیاکان پاک آن حضرت آشکار نبودند؟ در حالی که ترسی نداشتند و چنان هم نبود که کسی به ایشان دسترس نداشته باشد.

- وضع ایشان با امام زمان (عج) فرق می‌کرد. زیرا می‌دانیم که پدران حضرتش بر پادشاهان زمانه نمی‌شوریدند و فرمان‌روایان روزگار می‌دانستند که امامان پیشین برای برانداختن دولت‌ها با شمشیر خیزش نمی‌کنند، بلکه منتظر ظهور مهدی خویش‌اند و برای فرمانروایان زیان ندارند. وضع امام زمان (ع) چنین نیست، چه، می‌دانند که او با شمشیر قیام می‌نماید، همه‌ی کشورها را می‌گیرد، همه‌ی فرمان‌روایان را نابود می‌کند، داد را می‌گستراند و ستم را از میان برمی‌دارد. از همین روی از او هراس دارند، از انقلابش می‌ترسند، در کمین او می‌مانند و قصد جاننش را می‌کنند.

ناگزیر حضرت بر جان خود بیمناک است و خود را از چشم همه‌ی کسانی که به آنان اطمینان ندارد، چه دوست و چه دشمن، تا زمان ظهور پنهان می‌دارد.

از این گذشته، نیاکان آن حضرت - که درود خداوند بر همه‌ی ایشان بادا - می‌دانستند که اگر حادثه‌ای برایشان روی دهد امام دیگری از فرزندانشان هست که بر جایشان بنشیند و شکاف را پر کند. اما در مورد صاحب‌الزمان (ع) چنین نیست. چون پیداست که پس از او امامی دیگر نخواهد آمد که بعد از ظهور او با شمشیر خیزش نماید. پس، نهفته بودن و غیبت او واجب و وضع وی با پدرانش متفاوت است. و سپاس خدای را که این امری است روشن.

\* از کجا می‌داند که به هنگام ظهور ترسی در میان نیست؟ آیا به وسیله‌ی وحی از سوی آفریدگار؟ اما خداوند که به امام وحی نمی‌کند. یا به دانش ضروری؟ اما این هم با تکلیف ناسازگار است. یا با نشانه‌هایی که گمان غالب می‌آورد؟ این نیز خودفریبی است.

- این پرسش و خرده‌گیری‌ها را دو پاسخ است:

یکی این که خداوند از زبان پیغمبر (ص) و پدران صاحب‌الزمان (ع) او را از غیبت ترسناک و زمان برطرف شدن این ترس آگاه فرموده است و حضرت هم از همان پیروی می‌کند. اگر ما از این امر بی‌خبریم، از روی مصلحتی بوده است و گرنه، امام (ع) خود به یقین می‌داند، نه از سر پندار.

دوم آن که دور نیست حضرتش از روی گمان غالب پی‌برد که توانائی او افزایش یافته است و می‌تواند به قدرت برسد و از همین رو در شرایط معلوم، به کنش معلوم دست زند و ظهور نماید. اما آنچه درباره‌ی آزمایش شیعیان در روزگار غیبت و دشواری کار ایشان و در پیش گرفتن شکیب آورده‌اند، نه از آن روی است که خداوند امام را پنهان می‌کند تا چنین وضعی پیش آید؛ بلکه آگاهی دادن به پاک‌باوران در روی‌داد چنین حالی است. چون، چگونه امکان دارد که پروردگار چنین چیزی را بخواهد و مؤمنان را در چنگ ستمکاران و گناهان ایشان رها کند. پس علت غیبت همان بیمی است که گفتیم و همه‌ی پیشوایان در این باره به ما آگاهی یکسان داده‌اند که پایداران در دین از شکیب بودن خود در این امر ثواب می‌برند تا آن‌که خداوند حضرت صاحب‌الزمان(ع) را ظاهر گرداند و در کار ایشان گشایش پیدا شود.

## ❁ باب بیست و یکم

### شناختن سره از ناسره ناروا بودن موعده گذاری

#### ۱ - غیبت:

جعفر بن محمد، از اسحاق بن محمد، از ابوهاشم، از فرات بن احنف:  
امیر مؤمنان (ع) درباره‌ی قائم فرمود:  
- از چشم ایشان پنهان می‌شود، تا آن‌جا که نادان خواهد گفت خدا را به خاندان محمد (ص)  
چه نیازی است؟

#### ۲ - همان:

محمد حمیری، از پدرش، از ابن یزید، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از یک  
مرد، از امام محمد باقر (ع):  
- ای پیروان دودمان محمد، شما همچون سرمه در چشم، پاکیزه می‌شوید، زیرا سرمه کشیده  
می‌داند که توتیا کی به چشم می‌رود؛ لیکن نمی‌داند چه هنگام سترده می‌شود. روزی هم می‌رسد  
که یکی از شما بامداد بر شریعت ما است، اما شامگاه به بیراهه افتاده.  
نعمانی: علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از علی بن اسماعیل، از حماد بن عیسی، همین  
روایت.

### ۳ - غیبت:

محمد حمیری، از پدرش، از ایوب بن نوح، از عباس بن عامر، از ربیع بن محمد مسلمی:  
امام جعفر صادق(ع) به من فرمود:  
- به خدا که شمایان چون شیشه در هم می شکنید و شیشه را می توان دوباره به حال نخست  
درآورد، و به خدا که مانند سفال می شکنید و سفال به صورت پیشین بازگشتنی نیست. خداوند  
سره را از ناسره چنان جدا می کند که غربال دانه را از آخال.

### ۴ - همان:

علی بن یقطین می گوید:  
امام موسی بن جعفر(ع) به من فرمود:  
- ای علی، شیعیان دویست سال به امید ما پرورده می شوند.  
یقطین از پسر خود، علی می پرسد: چرا چیزی که درباره ی ما (دولت عباسی - م) گفته اند  
روی نمود، اما آن چه درباره ی شما (دولت امامان علیهم السلام) گفته اند، نشد؟  
علی پاسخ داد: گفته های مربوط به ما و شما از یک سرچشمه است. آن چه درباره ی شما  
است، روی داده، اما پیش بینی مربوط به ما هنوز انجام نگرفته است. اگر به ما گفته می شد که این  
کار دویست یا سیصد سال دیگر به فرجام خواهد رسید، دل ها سخت می گشت و انبوه مردم از  
اسلام روی برمی تافتند. از همین روی گفتند کار شتابان و نزدیک است، تا دل ها را پیوند دهند و  
گشایش امر را نزدیک سازند.  
نعمانی: کلینی، از محمد بن یحیی و احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از سیاری، از حسن  
بن علی، از برادرش، حسین، از پدرش، علی بن یقطین، همین روایت.

### ۵ - غیبت:

غضائری، از بزوفری، از علی بن محمد، از فضل بن شاذان، از احمد بن محمد و عبیس بن  
هشام، از کرام، از فضیل:  
از امام محمد باقر(ع) پرسیدم آیا این امر وقتی دارد؟ حضرت فرمود:  
- موعده گذاران دروغ گفته اند، دروغ گفته اند، دروغ گفته اند.

### ۶ - غیبت:

فضل بن شاذان، از حسین بن یزید صحاف، از منذر جواز، از امام صادق(ع):

- موعدهگذاران دروغ می‌گویند. ما نه در زمان گذشته تعیین مدت کرده‌ایم و نه برای آینده موعده می‌گذاریم.

### ۷- همان:

به همین اسناد، از عبدالرحمان بن کثیر:  
نزد امام جعفر صادق (ع) بودم که مهزم اسدی آمد و گفت قربانت گردم، بگو بدانم این امر که در انتظارش هستیم، کی انجام می‌گیرد؟ حضرت فرمود:  
- ای مهزم، موعدهگذاران دروغ می‌گویند، شتاب‌زدگان نابود می‌شوند و تسلیم شدگان رستگار می‌شوند و به ما باز می‌گردند.

نعمانی: علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از محمد بن موسی، از احمد بن ابواحمد، از محمد بن علی، از علی بن حسان، از عبدالرحمان، همین روایت.  
همان: کلینی، از محمد بن یحیی، از سلمه، از علی بن حسان، همین روایت با اندکی تفاوت.  
کتاب الامامه: علی بن بابویه، از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از صفوان بن یحیی، از ابویوب خزار، از محمد بن مسلم، از امام صادق (ع):  
- هرگاه کسی از میان مردم برایت موعده تعیین کرد، آن را دروغ بشمار، زیرا ما هیچ موعده‌ی تعیین نمی‌کنیم.

### ۹- همان:

فضل بن شاذان، از عمر بن اسلم بجلی، از محمد بن سنان، از ابوجارود، از محمد بن بشر همدانی، از محمد بن حنیفه، در حدیثی که کوتاه شده‌اش را می‌آوریم:  
امیرمؤمنان، علی (ع) فرمود:

- پسران فلان تبار فرمان‌روائی دراز مدت خواهند کرد، تا جایی که آسودگی خیال و آرامش دل پیدا می‌کنند و می‌پندارند که حکومت جاودانه یافته‌اند. آن‌گاه بانگ آسمانی برمی‌خیزد و ایشان را فرو می‌گیرد، چنان‌که سرپرستی ندارند تا گردشان آورد و فریادشان را بشنود. و همین است که خداوند می‌فرماید: «حتی اذا اخذت الارض زخرفها و ازینت و ظن اهلها انهم قادرون علیها اتاها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس کذلک نفصل الایات لقوم یتفکرون» (ناگهان فرمان ما به شب یا روز در رسد و آن‌همه زیب و زیور زمین را دور کند و زمین چنان خشک شود که گوئی دیروز در آن هیچ نبوده - این حقیقت حال فنای دنیا است - این‌گونه خدا آیاتش را با مثال روشن برای اهل فکر بیان می‌کند) [۲۴، یونس].

گفتم: جانم به قربانت، برای این امر موعدی هست؟ فرمود:  
- نه، زیرا دانائی خدا بیش از دانش موعدگذاران است. خداوند به موسی سی شب وعده کرد  
و سپس ده شب بر آن افزود و موسی و بنی اسرائیل نمی دانستند. چون وقت رسید، بنی اسرائیل  
گفتند که موسی ما را فریفت، پس از دین برگشتند. اما چون نیاز و تهی دستی فراوان گردد و برخی  
از مردمان برخی دیگر را دروغزن شمارند، آن گاه شما روز و شب در انتظار امر خدا باشید.

#### ۱۰ - همان:

فضل بن شاذان، از محمد بن علی، از سعدان بن مسلم، از ابو بصیر:  
به امیر مؤمنان (ع) گفتم آیا زمانی برای این امر معین است، تا آسوده خاطر گردیم؟ فرمود:  
- آری، لیکن چون آن را آشکار کردید، بر آن افزوده شد.

#### ۱۱ - همان:

فضل، از حسن بن محبوب، از ابو حمزه ثمالی:  
به امام باقر (ع) گفتم حضرت علی (ع) می فرمود «هفتاد سال بلا و سپس آسایش خواهد آمد.»  
این هفتاد سال آمد و گذشت، پس آسایش کجاست؟  
امام باقر (ع) فرمود:

- ای ثابت، خداوند تعالی این مدت را هشتاد سال قرار داده بود؛ اما به خاطر حسین (ع) بر  
زمینیان خشم گرفت و یکصد و چهل سال بر آن مدت افزود. ما این را برایتان باز گفتیم و شما بار  
دیگر آن را هویدا کردید. باز، خداوند زمان ظهور را به تأخیر افکند و پس از آن بر ایمان موعدی  
نگذاشت و «یَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (خدا هر چه را خواهد از عالم محو و  
هر چه را خواهد اثبات می کند و اصل کتاب مشیت اوست.) [۳۹، رعد].

ابو حمزه می گوید من این را به امام صادق (ع) گفتم و همین پاسخ را شنفتم.  
نعمانی: کلینی، از علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل و محمد بن یحیی، از احمد بن  
محمد، همگی، از ابن محبوب، از ثمالی، از امام محمد باقر (ع) همین روایت.  
توضیح: هفتاد سال، به قیام امام حسین (ع) و صد و چهل سال به خروج امام رضا (ع) به سوی  
خراسان اشاره دارد.

من (مؤلف):

این توضیح با تاریخ های مشهور سازگار در نمی آید. زیرا شهادت حسین (ع) در آغاز سال

شصت و یک و خروج امام رضا(ع) در سال دویست هجری بود. به گمان من شاید آغاز این تاریخ از بعثت و شروع جنبش امام حسین(ع) دو سال پیش از مرگ معاویه باشد، زیرا مردم کوفه در همان روزگار با وی نامه‌نگاری داشتند، که این گمان با آن تاریخ سازگاری دارد.

موعد دوم (یعنی صد و چهل سال) نیز اشاره به خیزش «زید» دارد، که در سال صد و بیست و دوم هجری روی داد. چنانچه مدت میان بعثت و هجرت را بر آن بیفزائیم، به آن چه که در خبر آمده، نزدیک است.

شاید هم اشاره به نابودی یا سستی فرمانروائی بنی امیه و چیرگی ابو مسلم بر خراسان باشد. ابو مسلم به امام جعفر صادق(ع) نامه نوشت و او را به قیام دعوت نمود، لیکن آن حضرت، بر پایه‌ی مصلحت‌هائی، نپذیرفت.

ابو مسلم در سال صد و بیست و هشت هجری در خراسان به پا خاست و این تاریخ با آن چه در خبر آمده است سازگاری دارد.

اما اگر آغاز تاریخ از هجرت شمرده شود، ممکن است این «هفتاد سال» خیزش «مختار» باشد، که خود در سال شصت و هفت کشته شد، و دومی، یعنی «صد و چهل»، امامت حضرت صادق(ع) در این روزگار و پراکندن پیروانش در هر سوی جهان باشد.

## ۱۲ - غیبت:

فضل، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن سنان، از ابو یحیی تمام سلمی، از عثمان نوا: از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود:

- این «امر» در وجود من بود؛ اما خداوند آن را به تأخیر افکند و آن چنان که خود بخواهد بعد از من در تبارم به انجام می‌رساند.

## ۱۳ - عیاشی:

ابو لبید مخزومی: امام محمد باقر(ع) فرمود:

- ای ابالبید، از تبار عباس دوازده تن فرمانروائی خواهند کرد که بعد از هشتمی، چهار تن از آنان کشته می‌شوند، زندگی‌شان کوتاه و روزگارشان اندک و خویشان پلید است. در میانشان زشتکاره‌ای است که لقب هادی و ناطق و غاوی دارد.

ای لبید، در حروف مقطعه‌ی قرآن دانشی فراوان است. چون خداوند تعالی «الم ذلک الکتاب» را فرو فرستاد، آن‌گاه محمد(ص) قیام و فروغ خود را آشکار نمود. سخن خویش را

استوار ساخت و روزی که زاده شد، از آفرینش جهان هفت هزار و صد و سه سال می‌گذشت. [این حدیث را دانان شیعه «ضعیف» دانسته‌اند و چون بعدها فرقه‌های بابی و بهائی از آن برای درست و نمودن بدعت خود در دین سوء استفاده کرده‌اند ما به ترجمه‌ی همین بخش از حدیث بسنده می‌کنیم - م]

#### ۱۴ - همان:

از هشام بن سالم، از یکی از یاران ما: از امام صادق (ع) درباره‌ی «اتی امر الله فلا تسعجلو» (فرمان خدا به زودی فرا می‌رسد، پس هان ای کافران شما به تمسخر تقاضای تعجیل آن مکنید.) [۱، نحل] پرسیدم. فرمود:  
- هنگامی که خداوند به پیامبرش آگاهی داد که در زمانی چیزی روی خواهد داد، می‌فرماید که فرمان خدا این است و شتاب مکنید.  
امام (ع) افزود: هرگاه خداوند خبر دهد که چیزی خواهد شد، مانند این است که شده باشد.

#### ۱۵ - نعمانی:

عبدالواحد بن عبدالله، از محمد بن جعفر، از ابن ابو خطاب، از محمد بن سنان، از ابو جارود، از امام محمد باقر (ع):  
- آن قدر منتظر می‌مانید که به مانند بزغاله‌ای ترسان می‌شوید که قصاب برای دانستن فربه‌ی آن بر پهلویش دست می‌کشد. آبروئی برایتان نمی‌ماند تا به آن ببالید و تکیه‌گاهی نخواهید داشت تا کارهای خود را بدان استوار سازید.

#### ۱۶ - قرب:

ابن ابو خطاب، از بزنی:  
از امام رضا (ع) درباره‌ی رؤیا دیدن پرسیدم. خودداری نمود و سپس فرمود:  
- اگر هر چه می‌خواهید به شما بدهیم، برایتان بد است.  
آن‌گاه از صاحب این امر، از امام پرسش کردم. فرمود:  
- شما در عراق کارهای این فرعونان و مهلتی را که به آنان داده شده می‌بینید. بر شماست که به خداوند پناهید و فریب این جهان و کسانی را نخورید که مهلت یافته‌اند و دیر نمی‌گذرد که امر به شما خواهد پیوست.



### ۱۷ - همان:

به همین اسناد: به امام رضا(ع) گفتم قربانت گردم، یاران ما از شهاب، از نیای بزرگوارت روایت می‌کنند که:

- پروردگار آنچه را که در بیست و سه سال به پیامبر(ص) ارزانی فرمود، به هیچ‌کس دیگری نخواهد داد.

فرمود:

- اگر امام صادق این را گفته باشد، همان درست است.

پرسیدم: جانم فدایت، شما چه می‌فرمائید؟ امام(ع) فرمود:

- چه خوب است، شکیبائی و انتظار گشایش، چه نیک است شنیدن گفته‌ی بنده‌ی صالح خدا

که «مراقب باشید، من نیز با شما مراقبم، چشم به راه باشید، که من هم با شما چشم به راهم» پس بر شما است که شکینده باشید تا فرج بر نومیدی پیروز گردد و آنان که پیش از شما می‌زیستند از شما شکیباتر بودند.

امام افزود:

- به خدا که این موبه مو همان آئین‌های پیشین است و بر شماست که آنها را به جای آورید.

پیشوایان دین اگر می‌دانستند که رازشان پوشیده و حکمتشان پنهان نگه‌داشته می‌شود، آنها را بر زبان می‌آوردند؛ لیکن خداوند عز و جل شما را فاش گو آفریده است. شما مردمی هستید که در دل خود ما را دوست می‌دارید، اما کردارتان خلاف این است. به خدا که اختلاف شما برطرف نمی‌شود و از همین روی صاحبان از شما نمان می‌گردد.

شما را چرا توان خویشتن‌داری نیست، تا هنگامی که خدای تبارک و تعالی به خواست خویش عمل کند؟ انجام این امر بسته به دل‌خواه مردم نیست؛ زیرا این امر کاری خدائی و خواست اوست. پس شکیبائی نمائید که هر کس شتاب کند بیم از دست شدن کاری را دارد.

امیر مؤمنان(ع) به دیدار «صعصه بن صوحان» رفت و به او فرمود:

- ای صعصه، نزد برادرانت از دیدار من بر خود مبال و درون خویش را چنان بنگر که

پنداری این امر به تو رسیده باشد، و آرزو پروری مکن.

شما دیدید آنچه را که بر بنده‌ی دوده‌ی یقین رفت و آنچه از سوی فرعونان روی داد و

اگر نبود دفاع خداوند از صاحب شما و نیک‌خواهی او در حق وی و شما و نگهداری آفریدگار از

دوستان خود، به خدا سوگند که کار بس دشوار می‌بود. مگر ندیدید وضع پدرم امام موسی کاظم

(ع) را؟ آیا حال هشام را ندیدید؟ او کرد آنچه را با امام(ع) کرد و هر چه را پدرم گفته بود، آشکار

نمود. پس آیا می‌خواهید خداوند او را از کارهای بدی که در حق ما کرد ببخشاید؟

اگر هر چه می‌خواهید، به شما ارزانی داریم، برایتان زیان‌بار خواهد بود؛ اما دانا به آن چه می‌داند، عمل می‌کند.

### ۱۸ - علل

پدرم، از حمیری، تا علی بن یقطین:  
به امام موسی کاظم (ع) گفتم چرا آن‌چه درباره‌ی شما گفته‌اند روی نداده، حال آن‌که داستان دشمنانتان انجام گرفته است؟ آن حضرت فرمود:  
- آن‌چه درباره‌ی دشمنان ما روایت شده درست در آمده است. به شما نیز هر چه گفته‌اند همان روی خواهد نمود.

### ۱۹ - خرائج:

کلینی، از اسحاق بن یعقوب:  
توقیعی از درگاه امام زمان (عج) به دست محمد بن عثمان رسید که:  
- ظهور فرج در دست خدا است و موعدگذاران دروغ پردازند.

### ۲۰ - ک:

پدرم، از علی، از پدر او، از محمد بن فضل، از پدرش، از منصور:  
امام صادق (ع) فرمود:  
- ای منصور، این امر روی نخواهد داد مگر پس از نو میدی. نه، به خدا سوگند تا وقتی که سره از ناسره پاکیزه گردد، تیره‌بخت به بدفرجامی و خوش‌بخت به نیک‌انجامی برسد.

### ۲۱ - همان:

پدرم و ابن ولید، با هم، از حمیری، از یقطینی، از صالح ابن محمد، از هانی خرمافروش (تمار):

امام صادق (ع) فرمود:  
- صاحب این امر پنهان خواهد بود تا هر کس که به دین خود پای‌بند باشد مانند پیراینده‌ی خار مغیلان (در اصل عربی، «قتاد» - م) از شاخه‌ی آن - با دست برهنه - شود.  
آن‌گاه افزود:

- صاحب این امر را غیبتی است که در آن بنده‌ی راستین در دین خود استوار می‌ماند.

غیبت: سعد، از یقیننی، همین روایت.

توضیح: «قتاد» درختی بزرگ و پرخار است و پیراستن آن از خارها نشان از کارهای دشوار دارد.

### ۲۲-ک:

پدرم، از سعد، از ابن ابو خطاب، از ابن بزیع، از عبدالله اصم، از حسین بن مختار قلانسی، از عبدالرحمان بن سیابه، از امام صادق(ع):  
 - اگر بی امام رهنما و بی دانشی که برخی از شما را از برخی دیگر جدا کند، زندگی کنید، چگونه خواهید بود؟ چون چنین شود، باز شناخته و سره و پیراسته خواهید گشت و سالها دگرگون، فرمانروائی در آغاز روز و کشتار و گسست آن در پایان روز پدید خواهد آمد.  
 توضیح: دگرگونی سالها (اختلاف السنین) یعنی سالهای خشکی و نایابی است؛ یا روی دادن حادثه در همه سالها.

### ۲۳- غیبت:

غضائری، از بزوفری، از احمد بن ادریس، از ابن فتیه، از ابن شاذان، از ابن ابونجران، از محمد بن منصور، از پدرش:  
 گروهی نزد امام جعفر صادق(ع) بودیم و گفت و گو می کردیم. آن حضرت رو به ما نمود و فرمود:  
 - شما در پی چه هستید؟ به خدا چیزی که چشم بدان دوخته اید نخواهد شد تا وقتی که غربال شوید، تا از هم باز شناخته شوید، تا نومید گردید، تا بدبخت تیره روز و خوش بخت بهروز شود.  
 نعمانی: احمد بن محمد بن سعید، از ابو عبدالله جعفر بن محمد محمدی، از کتاب او - در سال دویست و شصت و هشت - از محمد بن منصور صیقل، از پدرش، از امام محمد باقر(ع)، همین روایت.

### همان:

کلینی، از محمد بن حسن و علی بن محمد، از سها بن زیاد، از محمد ابن ستان، از محمد بن منصور، از پدرش:  
 من و حارث بن مغیره و گروهی از دوستان نزد امام باقر(ع) نشستیم و آن حضرت سخن ما را می شنید.

راوی همین حدیث را می آورد و می گوید امام هر بار می فرمود:  
- نه، به خدا گردنتان را دراز نکنید که چنین نمی شود.

#### ۲۴ - غیبت:

احمد بن ادریس، از ابن قتیبه، از ابن شاذان، از بزنی:  
امام موسی کاظم می فرمود:

- به خدا که چنین نخواهد شد تا از هم باز شناخته و پیراسته گردید و جز اندک شماری از شما باقی نمی ماند. سپس این آیه را تلاوت نمود: «ام حسبتم ان تتركوا و لما يعلم الله الذین جاهدوا منكم و يعلم الصابرين» (چنین می پندارید که شما را بدون آزمایش به حال خود رها می کنند در حالی که هنوز خدا در مقام طاعت و مجاهده بر شما معلوم نگردانیده که از شما چه کس به حقیقت مؤمن است) [۱۶، توبه].

#### ۲۵ - قرب:

ابن عیسی، از بزنی، همین روایت.

#### ۲۶ - غیبت:

سعد بن عبدالله، از حسین بن عیسی علوی، از پدرش، از جدش، از علی بن جعفر، از برادرش، حضرت امام موسی بن جعفر (ع):  
- هنگامی که پنجمین، از فرزندان هفتمین امام را از دست دادید، در دین خود به خدا پناه برید؛ مبادا کسی شما را به بیراهه براند. فرزندانم، این غیبت برای صاحب این امر ناگزیر است، تا جایی که باورداران هم دست برمی دارند و این آزمونی است که خداوند به آن آفریدگان خویش را می آزماید.

#### ۲۷ - همان:

اسدی، از سهل، از محمد بن حسین، از ابن ابو عمیر، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم و ابو بصیر:

از امام صادق شنیدیم که فرمود:

- این امر به انجام نخواهد رسید، مگر هنگامی که دو سوم مردم رفته باشند.  
ما گفتیم: دو سوم مردم که بروند، دیگر چه کسی می ماند؟ حضرت فرمود:

- مگر شما خوشنود نمی‌شوید که از یک سوم باقی مانده باشید؟

### ۲۸ - همان:

جابر جعفی می‌گوید:

به امام موسی کاظم گفتم: فرج شما کی خواهد بود؟ فرمود:

- دروغ، دروغ، که گشایشی در کار نخواهد بود تا زمانی که سره از ناسره جدا گردد. امام این سخن را سه بار تکرار نمود و سپس فرمود:  
- تا آن‌گاه که تیرگی از روشنی زدوده شود.

### ۲۹ - نعمانی:

علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از موسی بن محمد، از احمد بن ابو احمد، از ابراهیم بن هلیل:

به امام موسی کاظم (ع) گفتم: جانم به قربانت، پدرم در آرزوی این امر جان سپرد و من به این سن و سال رسیدم. آیا باید من هم بمیرم و از چیزی آگاهی نگیرم؟ امام فرمود:  
- ای ابا اسحاق، آیا شتاب داری؟

گفتم به خدا، آری. می‌بینی که به چنین سنی رسیده‌ام. حضرت فرمود:  
- ای ابا اسحاق، به خدا سوگند این کار نخواهد شد، تا هنگامی که آزموده و از یکدیگر باز شناخته شوید و تا زمانی که تنها اندک شماری از شما بر باور خود پایدار مانده باشند.

### ۳۰ - همان:

علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی:  
امام رضا (ع) فرمود:

- به خدا که چشم‌هاتان را به سوی او مدوزید، تا وقتی که پاکیزه و پیراسته شوید و از شما جز شماری بس اندک نمانده باشد.

### ۳۱ - همان:

علی بن حسین، از محمد عطار، از محمد بن حسن رازی، از محمد بن علی کوفی، از ابن محبوب، از ابوالمغرا، از ابن ابو یعفور، از امام صادق (ع):  
- وای بر گردن‌کشان عرب، از آن‌چه نزدیک می‌شود.

گفتم: قربانت گردم، آیا از عرب کسی با قائم هست؟ فرمود:  
- شماری اندک.

گفتم چگونه چنین تواند بود، چون از میان عرب بسیاری این امر را وصف می‌کنند؟ فرمود:  
- چاره‌ای نیست جز آن‌که مردم آزموده و بازشناخته و سره‌ها از ناسره بیخته شوند و بسیاری  
از مردم از غربال فرو ریخته شوند.

همان: کلینی، از محمد بن یحیی، و حسن بن محمد، از جعفر بن محمد، از قاسم بن اسماعیل  
انباری، از حسن بن علی، از ابوالمغراء، از ابن ابویعفور: همین روایت.  
دلایل: از محمد بن هارون بن موسی تعلقبری، از پدرش، از محمد بن همام، از جعفر بن  
محمد حمیری، از انباری، همی روایت.

### ۳۲ - نعمانی:

علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از احمد بن محمد، از حسین بن علی بن زیاد، از  
بطائنی، از ابو بصیر:  
از امام محمد باقر(ع) شنیدم که فرمود:  
- خداوند شما را می‌آزماید و مانند غربال که دانه‌ی تلخ را جدا می‌سازد، سره را از ناسره جدا  
می‌گرداند.

### ۳۳ - همان:

ابن عقده، از قاسم بن محمد بن حسین، از عبیس بن هشام، از ابن جبلة، از مسکین رحال، از  
علی بن مغیره، از عمیره دختر نفیل:  
امام حسن مجتبی(ع) فرمود:  
- این امر شدنی نیست تا برخی از شما از برخی دیگر دوری جویند و گروهی به روی  
گروهی خدو اندازند، عده‌ای از شما عده‌ی دیگر را نفرین کنند و بعضی، بعض دیگر را دروغگو  
بخوانند.

### ۳۴ - همان:

محمد و احمد، پسران حسن، از پدرشان، از ثعلبه، از ابوکهمس، از عمران بن میثم، از مالک  
بن ضمیره:  
امیر مؤمنان(ع) فرمود:

- ای مالک بن ضمیره، هنگامی که شیعه چنین شوند - و انگشتان را در یکدیگر فرو برد - چگونه خواهی بود؟

گفتم: ای امیر مؤمنان، آیا در آن حال خیری نیست؟ فرمود:

- همه‌ی خیر در آن است. چون چنین شود قائم ما برمی‌خیزد و هفتاد مرد را که خدا و پیغمبرش را دروغ دانسته‌اند، پیش می‌آورد و می‌کشد. آن‌گاه خداوند مردمان را بر امری یگانه فراهم می‌آورد.

### ۳۵- همان:

کلینی، از چند تن یارانش، از احمد بن محمد، از معمر بن خلاد:

از امام موسی کاظم (ع) چنین شنیدم: «الم احسب الناس این یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لایفتنون» (الم، آیا مردم چنین پنداشتند که به صرف این که گفتند ما ایمان به خدا آورده ایمن رهاشان کنند و بر این دعوی هیچ امتحانشان نکنند) [ ۱، ۲، عنکبوت ] سپس از من پرسید: «فتنه چیست؟» گفتم: قربانت گردم، به گمان ما فتنه در دین منظور است. حضرت فرمود:

- سنجیده می‌شوند، همچنانکه زر آزموده می‌شود و ناب خواهند شد همچنان که زر سره می‌گردد.

### ۳۶- همان:

کلینی، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از سلیمان بن صالح، تا امام باقر (ع):

- دل‌ها، دل‌های مردان، از این داستان شما بیزار می‌گردد؛ پس آنان را هشیار کنید و بر هشیاری‌شان بیفزائید و هر کس انکار کرد، دست از او بردارید؛ چه، ناچار آشوبی در راه است که همه‌ی درون‌بینان نیز در آن فرو می‌افتند، تا آن‌جا که موشکافان هم در امان نمی‌مانند؛ مگر ما و پیروان ما.

### ۳۷- همان:

احمد بن هوده، از ابو هراسه باهلی، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، از عبدالله بن حماد انصاری، از صباح مزنی، از حارث بن حصیره، از ابن نباته، از امیر مؤمنان (ع):

- چون زنبور عسل باشید در میان مرغان؛ که مرغان او را ناتوان می‌شمارند، لیکن اگر می‌دانستند در شکم چه برکتی دارد، چنین نمی‌کردند. به تن و زبان با مردم بیامیزید، اما در پندار

و کردار از ایشان بگریزید. سوگند به آن کس که جان من در دست او است، آن چه را که دل خواه شماست نخواهید دید، مگر آن گاه که برخی از شما بر روی برخی دیگر تفو اندازند؛ گروهی گروه دیگر را دروغگو بخوانند و از شما - یا «شیعیان» - تردید از راوی است - چون سرمه در چشم، یا نمک در خوراک، چیزی بر جا نماند. برایتان مثلی می آورم، و آن مثل مردی است که آذوقه‌ای دارد؛ آن را پاک و پیراسته می‌کند، سپس به اتاقی می‌رود و آن را در همان جا می‌گذارد و می‌رود و چون باز می‌آید آن را پر از شپشک می‌بیند. دوباره آن را تمیز می‌کند و می‌رود و بار دیگر که برمی‌گردد همان وضع را مشاهده می‌کند. آن مرد این کار را چندان تکرار می‌کند تا آن که اندکی از خوراکی بر جای می‌ماند، اما دیگر نشانه‌ای از آفت در آن نیست.

حال شما نیز چنین است و از شما تنها اندک شماری پایدار می‌مانند که فتنه بر ایشان اثری نخواهد داشت.

نعمانی: ابن عقده، از علی بن تمیلی، از محمد و احمد، پسران حسن، از پدرشان، از ثعلبه بن میمون، از ابو کهمس و دیگران، همین روایت.

### ۳۸ - همان:

عبدالواحد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن رباح، از محمد بن عباس ابن عیسی، از بطائنی، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق (ع):

- مثل پیروان ما به اتاقی می‌ماند که خوراکی در آن است و آفت در وی می‌افتد. خورنده‌اش آن را تمیز می‌کند و باز آلوده می‌شود و آن قدر آن را پاک می‌کند که اندکی از خوردنی، اما بدون آفت باقی می‌ماند. شیعیان هم به همین گونه آزموده و پالوده می‌گردند تا پایدار ماندگان گرفتار آفت نشوند.

### ۳۹ - همان:

ابن عقده، از جعفر بن عبدالله محمدی، از تفلیسی، از سمندی، از امام جعفر صادق (ع)، از امام محمد باقر (ع):

- مؤمنان آزموده، سپس نزد خداوند از هم بازشناخته می‌شوند. همانا که خدا مؤمنان را از بلاها و تلخی‌های جهان زینهار نمی‌دهد، لیکن آنان را از کوردلی و بدفرجامی در امان می‌دارد. همچنان که حسین بن علی (ع) کشتگان خود را روی یکدیگر گذاشت و فرمود: ما را همان گونه کشتند که پیامبران و خاندان ایشان را.



**۴۰ - همان:**

ابن عقده، از علی بن حسین، از حسن بن علی بن یوسف و محمد ابن علی، از سعدان بن مسلم، از ابو بصیر:

از امام صادق پرسیدم آیا برای این امر موعدی نیست؟ فرمود:  
- بود؛ اما چون آن را باز گفتید، به تأخیر افتاد.

**۴۱ - همان:**

علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی عباسی، از یعقوب، بن یزید، از ابن ابو عمیر، از ابن بکیر، از محمد بن مسلم:

امام جعفر صادق فرمود:

- ای محمد، هر کس از سوی ما تو را از موعدی خیر داد، بی درنگ او را دروغ‌گو شمار.

**۴۲ - همان:**

ابن عقده، از محمد بن فضل بن ابراهیم و سعدان بن اسحاق بن سعید و احمد بن حسن بن عبدالملک [و محمد بن حسین قطوانی]، همگی، از ابن محبوب، از اسحاق بن عمار:

از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود:

- برای این امر صد و چهل سال وقت گذاشته شده بود، لیکن چون درباره‌ی آن سخن رانیدید و پراکندید، خدای عز و جل آن را به تأخیر افکند.

**۴۳ - همان:**

به همین اسناد از ابن محبوب، از اسحاق بن عمار:

امام صادق فرمود:

- ای اسحاق، این امر دوبار به تعویق افتاد.

**۴۴ - همان:**

کلینی، از تنی چند از بزرگان خود، از برقی، از پدر او، از قاسم ابن محمد، از بطائنی، از ابو بصیر:

درباره‌ی قائم از امام صادق پرسش کردم، چنین فرمود:

- موعدگذاران دروغ‌پردازند. ما اهل بیت تعیین وقت نمی‌کنیم. خداوند او را در وقتی خلاف

پندار موعدهگذاران ظهور خواهد داد.

#### ۴۵ - همان:

کلینی، از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی خزاز، از عبدالکریم خثعمی، از فضل بن یسار:

از امام جعفر صادق پرسیدم آیا برای این امر زمانی هست؟ فرمود:  
- موعدهگذاران دروغ می‌گویند. هنگامی که موسی برای دیدار پروردگارش رفت سی روز وعده شد؛ لیکن خداوند ده روز بر سی روز بیفزود و قوم موسی گفتند که او پیمان شکست. آن‌گاه ساخته‌ی دست خود (گوساله‌ی زرین، گوساله‌ی سامری - م) را پرستیدند. پس هرگاه ما حدیثی برایتان آوردیم و روی داد، بگوئید که «خداوند راست‌گوست.» و اگر حدیثی گفتیم و آن‌چنان نشد، بگوئید «خداوند راست‌گوست» تا پاداش دو برابر بگیرید.

#### ۴۶ - همان:

کلینی، از حسین بن محمد، از جعفر بن محمد، از قاسم بن اسماعیل، از حسن بن علی، از ابراهیم بن مهزم:

نزد امام جعفر صادق (ع) از پادشاهان بنی فلان سخن می‌رفت. آن حضرت فرمود:  
- نابودی مردم در شتاب برای رسیدن به این امر است، و خداوند با شتاب بندگان در کار خود نمی‌شتابد. همانا این امر فرجامی دارد که به آن خواهد انجامید و هر چند مردم بکوشند، ساعتی پیش و پس نخواهد شد.

#### ۴۷ - همان:

علی، از ابو جمیله، از حضرمی:  
از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود:  
- ما برای این امر موعده نمی‌گذاریم.

#### ۴۸ - همان:

علی بن حسین، از محمد عطار، از محمد بن حسن رازی، از محمد بن علی، از ابن جبله، از علی بن ابو حازم، از ابو بصیر:  
به امام صادق (ع) گفتم قربانت کردم، ظهور قائم (ع) کی خواهد بود؟ فرمود:

ای ابا محمد، ما اهل بیت، موعده نمی‌گذاریم، که محمد (ص) می‌فرمود: «موعده‌گذاران دروغ‌پردازند.» ای ابا محمد، پیش از این امر پنج نشانه خواهد بود. نخستین این نشانه‌ها بانگ آسمانی در ماه رمضان است، و خروج «سفیانی» و خیزش «خراسانی» و کشته شدن «نفس زکیه» و ناپیدا شدن «بیداء» سپس امام افزود:

- ای ابا محمد، از آمدن دو طاعون گزیری نیست: طاعون سفید و طاعون سرخ. پرسیدم: جانم به فدایت، طاعون سفید چیست و طاعون سرخ کدام است؟ فرمود: - طاعون سفید مرگ همه‌گیر است و طاعون سرخ مرگ به شمشیر. قائم نیز ظهور نمی‌کند تا آن‌گاه که در شب بیست و سوم [ماه رمضان] که آدینه شب است، او را از دل آسمان به نام بخوانند.

پرسیدم: چگونه؟ فرمود:

- به نام خود و پدرش، که: «هان، فلان پسر فلان، قائم خاندان محمد است. سخن او را بنیوشید و از وی فرمان برید.» و تنابنده‌ای از آفریدگان نمی‌ماند که این بانگ را نشنود و از خواب بیدار نشود و به حیاط خانه‌اش نیاید. دختران از پرده بیرون می‌آیند و قائم با شنیدن این فریاد، که بانگ جبرئیل است، ظهور می‌نماید.

#### ۴۹ - [کافی]:

محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، و علی بن ابراهیم، از پدرش، همگی از ابن محبوب، از ابن رثاب، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق (ع):

- خداوند به «عمران» وحی فرستاد که تو را پسری بهره‌خواهم داد فرخنده دم و همایون نفس، که به اذن خدا نابینا و پیسی گرفته را بهبود می‌بخشد و مرده را زنده می‌گرداند، و او را پیامبر بنی اسرائیل می‌کنم.

عمران این سخن خدائی را به زنش «حنه»، مادر «مریم» گفت. چون زنش آبتن شد، نزد خود بچه را پسر می‌شمرد. لیکن چون بزاد، گفت: خدایا، این که دختر است، نه پسر و دختران پیغمبر نمی‌شوند. آن‌گاه خدای عز و جل فرمود:

«خدا خود بهتر می‌داند چه کند.»

سپس خدا عیسی (ع) را به مریم ارزانی فرمود و این همان نویدی بود که به عمران داد و به جای آورد.

پس اگر ما درباره‌ی یکی از مردان خاندان خود چیزی گفتیم، چه بسا که آن چیز در فرزند یا

نوه یا نبیرگان او باشد و شما نباید آن را انکار کنید.

توضیح: هوده‌ی این حدیث آن است که گاه دور نیست پیامبران و پیشوایان دین از روی مصلحت‌های بزرگ در برخی کارها به گونه‌ی «مجازی» و بر پایه‌ی «بداء» سخن بگویند و مردم معنی نهفته در آن سخن را به درستی درنیابند و آن‌گاه به غلط گمان برند که آن سخن درست نبوده است. زمان خیزش قائم (ع) نیز از این‌گونه کارهاست.

#### ۵۰ - مختصر:

حسن بن سلیمان، شاگرد «شهید» (اول) - ره - می‌گوید:

روایت کرده‌اند که نوشته‌ای به خط سرورمان امام حسن عسکری (ع) بود. به این مضمون: «با گام‌های پیامبری و ولایت تا چکاد حقیقت‌ها بالا رفتیم.» تا آن‌جا که چنین می‌فرماید: «دیر نیست که پس از کشیدن رنج آتش چشمه‌های آب زندگانی بر ایشان (شیعیان پاک‌باور) هویدا گردد. بعد از آن‌که سال‌های «الم» و «طه» و «طواسین» تمام شود.

توضیح: شاید منظور همه‌ی «الم»‌ها و دیگر مقاطعات آغاز شده با «الم» باشد، که - به حساب جمل - با «طه» و «طس»‌ها به صد و نود و پنج می‌رسد. از این گذشته، این‌گونه موعده‌گذاری‌ها، اگر روایت‌های مربوطه هم درست باشند، با نهی از تعیین زمان ظهور ناسازگار نیست؛ زیرا در خبرهای منع از موعده‌گذاری، منظور تعیین زمان حتمی است، نه به گونه‌ای که احتمال «بداء» برود.

## ❖ باب بیست و دوم

### انتظار گشایش و

### آنچه در روزگار غیبت بایسته است

#### ۱ - خصال:

اعمش، از امام جعفر صادق (ع):  
- پرهیزگاری و پاک دامنی و صلاح و شکیبائی در انتظار گشایش، دین پیشوایان است.

#### ۲ - عیون:

با سه سند، از امام رضا (ع)، از پدران آن حضرت:  
- پیغمبر (ص) فرمود: «برترین کارهای امت من انتظار گشایش از سوی خداوند عز و جل است.»

#### ۳ - امالی شیخ:

ابن حمویه، از محمد بن محمد بن بکر، از ابن مقبل، از عبدالله ابن شیب، از اسحاق بن محمد قروی، از سعید بن مسلم، از علی بن حسین، از پدرش، از علی (ع):  
- رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس از خداوند به روزی اندک خرسند باشد، پروردگار نیز از وی به کردار اندک خرسند می شود و انتظار گشایش، پرستش است.»

#### ۴ - احتجاج:

ابو حمزه ی ثمالی، از ابو خالد کابلی، از امام سجاد (ع):

غیبت با ولی خدا، دوازدهمین تن از جانشینان پیامبر خدا(ص) و پیشوایان پس از او ادامه می‌یابد. ای اباخالد، کسانی که در روزگار غیبت به امامت وی ایمان داشته و در انتظار ظهور او باشند، برترین مردم همه‌ی زمان‌ها هستند. زیرا خداوند تعالی به ایشان خرد و بینش و شناختی ارزانی فرموده است که نهان بودن در نزدشان همچون دیدار است. و خدا در آن زمان آنان را در جایگاه کسانی قرار می‌دهد که در کنار پیغمبر(ص) با شمشیر جهاد کردند. اینان به درستی پاک‌باور و پیروان راست‌کردار ما و فراخوانندگان به دین خدا در نهان و پیدانند. انتظار گشایش، خود بزرگ‌ترین فرج است.

#### ۵- امالی شیخ:

مفید، از ابن قولویه، از کلینی، از علی، از پدرش، از یقطینی، از یونس، از عمرو بن شمر، از جابر:

گروهی بودیم که پس از به جای آوردن آئین‌های حج نزد امام محمد باقر(ع) رفتیم و گفتیم ای فرزند پیغمبر(ص) ما را اندرز بده. فرمود:

توانایان شما به ناتوانان یاری دهند و دارایان به تنگدستان برسند و هر کس برادرش را چنان پند دهد که خویشتن را می‌دهد و رازهای ما را نهفته بدارید و مردم را بر گردن ما سوار مکنید.

به کار ما بنگرید و هر چه به شما گفته شود، اگر با قرآن سازگار باشد بپذیرید و چنان‌چه نباشد، از آن بگذرید. اگر به تردید دچار آمدید کاری نکنید و به ما واگذارید تا برایتان روشن گردانیم. چنان‌چه به سفارش ما رفتار نمائید و از آن فرا نروید و پیش از ظهور قائم ما کسی از شما جهان را بدرود کند، شهید مرده است و هر کس که قائم را دریابد و در کنارش پیکار کند، پاداش شهید را دارد و هر که به دست دشمن او کشته افتد، پاداش بیست شهید را داراست.

#### ۶- ک، معانی:

مظفر علوی، از ابن عیاشی، از پدرش، از جعفر بن احمد، از عمر کئی بوفکی، از حسن بن علی فضال، از مروان بن مسلم، از ابو بصیر:

امام صادق(ع) فرمود:

«طوبیا» از آن کسی است که در غیبت قائم دست در امر ما زند و پس از رهیابی گمراه نشود. من گفتم جانم به قربانت، این «طوبیا» چیست؟ فرمود:

- درختی است در بهشت، که بیخ آن در خانه‌ی علی بن ابیطالب (ع) است و جز برای مؤمن نیست، که شاخه‌ای از آن هم در خانه‌ی او است. و فرموده‌ی خدای عز و جل است: «طوبی لهم و حسن ماب» (خوشا بر احوال آن‌ها و مقام نیکوی آن‌ها) [۲۹، رعد].

### ۷- خصال:

امیر مؤمنان فرمود:

- در انتظار گشایش باشید و از آسایش خدائی نومید مشوید، که بهترین کارها در نزد خداوند عز و جل انتظار گشایش است.

رنج کردن کوه از رنج انتظار حکومت به تأخیر افتاده آسان‌تر است. پس، از خدا یاوری جوئید و شکینده باشید، چون پروردگار زمین را به آن کس از بندگان خود که بخواهد، می‌سپارد و فرجام نیک برای پرهیزگاران است. برای رسیدن به این امر پیش از وقت شتاب مورزید که پشیمان خواهید گشت و رسیدن آن روزگار را بر خود دراز شمارید که دل‌هاتان سختی خواهد گرفت.

### ۸- بصائر:

ابن معروف، از حماد بن عیسی، از ابو جارود، از ابو بصیر، از امام باقر (ع):  
- روزی گروهی از یاران پیغمبر (ع) نزد او بودند که حضرتش دو بار فرمود:  
«خدایا برادرانم را به من نشان ده.»

پیرامونیان حضرتش گفتند ای پیامبر خدا، مگر ما برادران تو نیستیم؟ فرمود: «نه، شما یاران من آید. برادرانم قومی هستند که در پایان زمان به من باور می‌آورند، بی آنکه مرا دیده باشند و آفریدگار ایشان را با نام و نشان خود و نیاگانشان پیش از آنکه از پشت پدر و زهدان مادر بیرون شوند، به من شناسانیده است و پایدار ماندن هر یک از آنان در دین خود از پیراستن خار مغیلان با دست در شب تاریک، یا نگهداری آتش سوزان در کف دشوارتر است. آنان چراغ شام تاراند و خداوند از هر فتنه‌ی سیاهی رهائی‌شان می‌بخشد.»

### ۹- ک:

ابن متوکل، از محمد عطار، از ابن عیسی، از عمر بن عبدالعزیز، از چند تن، از داود بن کثیر، از امام صادق (ع)، درباره‌ی آیه‌ی خدائی «هدی للمتقین. الذین یؤمنون بالغیب»:  
- کسی که به رستخیز قائم خاندان محمد (ص) اقرار کند، بر حق است.

### ۱۰ - همان:

دقاق، از اسدی، از نخعی، از نوفلی، از علی بن ابوحمره، از یحیی بن ابوالقاسم:  
درباره‌ی آیه‌ی «الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین. الذین یؤمنون بالغیب» از امام  
صادق(ع) پرسش کردم. حضرت فرمود:  
- «متقون» پیروان علی(ع) اند؛ «غیب»، حجت پنهان است و گواه این امر آیه‌ی خداوند عز و  
جل، که می‌فرماید: «و یقولان لو لا انزل علیه آیه من ربه فقل انما الغیب لله فانتظروا انی معکم  
من المنتظرین» (گویند چرا بر او آیت و معجزی از جانب خدا نیامد پاسخ ده که دانای غیب  
خداست اینک بر انکارتان شما - کافران - منتظر - عذاب خدا - باشید) [۲۰، یونس]. خداوند عز و  
جل آگاهی می‌دهد که این آیه معنی غیب و «غیب» حجت است.  
و این آیه که «و جعلنا ابن مریم و امه آیه» (و ما پسر مریم را با مادرش بر خلق آیت  
گردانیدیم) [۵۰، مؤمنون] تصدیق آن، و به معنی حجت است.

### ۱۱ - همان:

ابن عبدوس، از ابن قتیبه، از حمدان بن سلیمان، از ابن بزیع، از صالح بن عقبه، از پدرش، از  
امام محمد باقر(ع)، از پدران آن حضرت:  
- پیغمبر خدا فرمود: «بالاترین بندگی‌ها انتظار گشایش است.»

### ۱۲ - همان:

محمد بن علی بن شاه، از احمد بن محمد بن حسن، از احمد ابن خالد، از محمد بن احمد  
بن صالح تمیمی، از محمد بن حاتم قطان، از حماد بن عمرو، از امام جعفر صادق(ع)، از پدران  
آن حضرت:  
- پیغمبر(ص) به علی(ع) فرمود: «ای علی، داناترین مردم در دین باوری قومی هستند که در  
پایان زمان زندگی می‌کنند؛ که پیغمبر خود رانده‌اند و حجت از چشم ایشان پنهان است؛ با این  
همه، به واسطه‌ی آنچه بر سپیدی کاغذ آمده است، ایمان دارند.  
[یعنی از باورداشتن به آنچه در قرآن و دیگر کتاب‌های آسمانی آمده است - م]

### ۱۳ - همان:

همدانی، از علی، از پدرش، از بطام بن مرّه، از عمرو بن ثابت:  
امام زین‌العابدین(ع) فرمود:



- هر کس که در غیبت قائم، بر دوستاری ما پایدار بماند، خداوند پاداش هزار شهید، چون شهیدان بدر و احد را به او خواهد داد.  
دعوات: همین روایت.

#### ۱۴ - محاسن:

سندی، از پدر بزرگش:  
درباره‌ی کسی که چشم به راه این امر بوده و بمیرد، چه می‌فرمائی؟ پاسخ فرمود:  
- آن کس گوئی با قائم در بارگاه او بوده باشد.  
آن‌گاه سکوتی کوتاه کرد و افزود:  
- او به مانند کسی است که با پیغمبر (ص) بوده باشد.

#### ۱۵ - همان:

ابن فضال، از علی بن عقبه، از موسی نمیری، از علاء بن سیابه:  
امام صادق فرمود:  
- هر کس از شما که در انتظار این امر بمیرد، مانند آن است که در بارگاه قائم (ع) بوده باشد.  
ک: مظفر علوی، از ابن عیاشی، از پدر او، از جعفر بن احمد، از عمر گئی، از ابن فضال، از ثعلبه، از نمیری، همین روایت.  
نعمانی: علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از احمد بن حسن، از علی بن عقبه، همین روایت.

#### ۱۶ - محاسن:

ابن فضال، از علی بن عقبه، از عمر بن ابان کلبی، از عبدالحمید واسطی:  
به امام محمد باقر (ع) گفتم خداوند از تو خوشنود بادا، ما بازارها را در انتظار این امر رها کردیم به طوری که دست در یوزه به سوی مردم دراز کردیم. امام فرمود:  
- ای عبدالحمید، مگر نمی‌دانی هر کس که برای خدا بر نفس خود چیره شود خدا برای وی روزی قرار می‌دهد؟ آری چنین است. خدا رحمت کناد بنده‌ای را که امر ما را زنده نگاه می‌دارد.  
گفتم: و اگر پیش از دریافتن قائم بمیرم؟ امام فرمود:  
- هر کس بگوید من با ظهور قائم خاندان محمد (ص) با شمشیر او را یاری خواهم داد، همچون کسی است که همراه وی شهید شود.

ک: مظفر علوی، از ابن عیاشی، از پدرش، از جعفر بن احمد، از عمر کی، از ابن فضال، از ثعلبه، از عمر بن ابان، از عبدالحمید، همین روایت.

### ۱۷ - محاسن:

ابن محبوب، از عمرو بن ابو مقدم، از مالک بن اعین:

امام صادق فرمود:

- هر یک از شما که در این امر بمیرد، همچون رزمنده به شمشیر در راه خداست.

### همان:

علی بن نعمان، از اسحاق بن عمار و دیگران، از فیض بن مختار:

از امام جعفر صادق (ع) شنیدم که فرمود:

- هر کس از شما که در انتظار این امر باشد و بمیرد، مانند کسی است که با قائم در بارگاه وی

بوده باشد.

آن‌گاه حضرت مکی نمود و فرمود:

- نه، بلکه همچون شمشیر زن در رکاب اوست. نه، به خدا مانند آن است که همراه پیغمبر

خدا (ص) شهید شده باشد.

### ۱۹ - غیبت:

احمد بن ادریس، از علی بن محمد، از فضل بن شاذان، از ابن ابو عمیر، از حسین بن ابو علاء،

از ابوبصیر، از امام صادق (ع):

- سلمان - که خداوند از او خوشنود بادا - به کوفه آمد و نگریست و از بلاهای آینده‌ی آن‌جا،

از بنی امیه و جانشینان ایشان یاد کرد و سپس گفت:

«هنگامی که چنین شود، با زیراندازهای خانه‌هایتان به سر برید تا آن‌گاه که آن پاک پاک‌زاد

پاکیزه سرشت نهفته روی بریده از بوم تک افتاده نمایان گردد.

### ۲۰ - ک:

مظفر علوی، از ابن عیاشی و حیدر بن محمد، با هم، از عیاشی، از قاسم بن هشام لولوی، از

ابن محبوب، از هشام بن سالم، از عمار ساباطی:

به امام صادق گفتم آیا پرستش در دولت باطل، به هنگام نهان بودن امام خاندان شما برتر

است یا در زمان حق و دولت او با امام آشکار؟ فرمود:

- ای عمار، به خدا بخشش پنهان بهتر از بخشش نمایان است و هم‌چنین بندگی در نهان، با امامتان که در زمان دولت باطل نهفته باشد برتر است، زیرا بیم جان دارید و پرستش همراه با ترس در حکومت باطل مانند بندگی در زمان امام آشکار و آسودگی خاطر در دولت حق نیست.

بدانید آن کس از شما که نماز واجب را در تنهایی و پوشیده از دشمن، در وقت خود بگذارد، خدای عز و جل آن را برای وی به اندازه‌ی بیست و پنج نماز به شمار می‌آورد و هر کس که نماز غیر واجب را به موقع بخواند پاداش ده نماز را می‌گیرد و آن که کار نیک انجام دهد، مزد بیست نیکی دریافت می‌دارد. خداوند بر نیک فرجامی مؤمنی که کردار نیکو دارد، دین خود، امام خود و خویشتن را با تقیه نگهبانی و زبان خود را نگهداری می‌کند، بسیار می‌افزاید.

راوی می‌گوید: امام را گفتم قربانت شوم، با این فرمایش‌ها گرایش من به انجام پرستش بیشتر شد، اما دلم می‌خواهد بدانم چگونه در آن روز کردارهای ما بر کارهای پیروان شما در زمان امام آشکار در دولت حق برتری دارد، در حالی که همه‌ی ما یک دین داریم و آن دین خدای عز و جل است؟

امام صادق(ع) در پاسخ فرمود:

- چون شما برای پذیرش دین خدا و نماز و روزه و حج و هر چیز نیکوی دیگر بر آنان پیشی گرفته‌اید، و در نهان با امام نهفته روی همراه و فرمان‌بردار او و شکیباده و چشم به راه دولت راستین و بر جان پیشوای خود و بر خویشتن ترسان و نگران حق امام و حق خودتان در دستان ستمگران هستید؛ که شما را از رسیدن به روزی و گذران زندگی باز داشته و به سختی دچارتان کرده‌اند. لیکن بر دین خود استوارید و در بندگی پروردگار و هراس از دشمن تاب می‌آورید، از همین روی خدا بر پاداشتان می‌افزاید، و خوشا بر شما.

گفتم جانم به فدایت، پس ما آرزو نکنیم که به هنگام ظهور قائم(ع) از یاران او باشیم؟ چون امروز در زمان پیشوائی تو و فرمان‌برداری از تو هستیم، آیا کارهای ما از کردارهای دوستان دولت حق برتر نیست؟

حضرت فرمود:

- سبحان الله، مگر نمی‌خواهید که خداوند عدل را نمایان و مردم را بهروز گرداند و سخن خدا دل‌ها را پیوند دهد؛ گردن‌کشی بر زمین نگذارد و حدود را بر آفریدگان خود جاری کند؛ حق را به سزاوار آن برساند و کسی از ترس حق خود را پنهان ندارد؟ ای عمار، به خدا هر کس از شما که در این حال بمیرد، در نزد خدای عز و جل والاتر از شهیدان بدر و احد است. پس این مژده بر شما باد.

### ۲۱ - همان:

مظفر علوی، از ابن عیاشی، از پدرش، از جعفر بن معروف، از محمد بن حسین، از جعفر بن بشیر، از موسی بن بکر، از محمد واسطی، از امام موسی کاظم (ع)، از پدرانش - که درود خداوند بر ایشان بادا - از فرستاده‌ی خدا (ص):  
- والاترین کارهای امت من انتظار گشایش از خدای عز و جل است.

### ۲۲ - همان:

به همین اسناد، از عیاشی، از عمران، از محمد بن عبدالحمید، از محمد بن فضیل:  
از امام رضا (ع) چیزی درباره‌ی فرج پرسیدم. فرمود:  
- مگر انتظار گشایش، خود فرج نیست؟ خداوند عز و جل می‌فرماید: «فانتظروا انی معکم من المنتظرین».

عیاشی: از محمد بن فضیل، همین روایت!

### ۲۳ - ک:

به همین اسناد، از عیاشی، از خلف بن حامد، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسین، از بزندی:  
امام رضا (ع) فرمود:  
- از شکیب و انتظار گشایش بهتر چیزی نیست.  
عیاشی: از بزندی، همین روایت.

### ۲۴ - ک:

علی بن احمد، از اسدی، از نخعی، از نوفلی، از ابو ابراهیم کوفی:  
نزد امام صادق (ع) رفته بودم. حضرت موسی بن جعفر (ع)، که نوجوان بود، وارد شد. به پایش بلند شدم و بر سرش بوسه زدم و نشستم. امام صادق به من فرمود  
- ای ابراهیم، پس از من صاحب تو این است. اما در روزگار او قومی نابود و قومی دیگر نیک انجام خواهند شد. خداوند قاتل وی را لعنت و رنج روحش را افزون کند.  
از پشت او بهترین انسان روی زمین به جهان خواهد آمد و شگفتی‌هایی از رشک‌بران نمایان می‌گردد، لیکن خداوند کار خود را به سامان می‌آورد؛ هر چند که مشرکان را ناخوش آید.  
پروردگار از تبار او دوازده امام را تکمیل و مهدی را به ارج خویش ویژه خواهد کرد و خانه‌ی قدسی خویش را بر ایشان روا خواهد داشت. کسی که در انتظار دوازدهمین امام بماند همچون

مردی است که برای دفع دشمن از پیغمبر خدا(ص) تیغ برهنه آخته باشد.  
 راوی می‌افزاید: مردی از نوکران بنی‌امیه وارد شد و آن حضرت سخن خود را قطع کرد. من  
 پانزده بار دیگر به منظور شنیدن کلام امام رفتم اما موفق نشدم.  
 سال بعد، باز رفتم و نشستم و حضرت فرمود:  
 - ای ابا ابراهیم، او آورنده‌ی گشایش پس از تنگی، سختی بسیار و آشوب دراز مدت و زور و  
 ستم فراوان، برای شیعه‌ی خویش است. خوشا کسی که آن روزگار را دریابد.  
 ابو ابراهیم می‌گوید: من با شادی بی‌پیشینه در دل، از نزد حضرتش بازگشتم.

### ۲۵ - غیبت:

فضل، از اسماعیل بن مهران، از ایمن بن محرز، از رفاعه ابن موسی، و معاویه بن وهب، از  
 امام صادق(ع):  
 - پیغمبر خدا(ص) فرمود: «خوشا بر آن کس که قائم خاندان ما را دریابد و پیش از قیام پیرو او  
 بوده باشد؛ به پیشوائی وی گردن نهد؛ از دشمنش دوری جوید و به امامان رهیافته‌ی پیشین  
 دوستی ورزد. اینان هم‌رهان من و از مهر و یاری من برخوردار و گرامی‌ترین امت من هستند.

### ۲۶ - همان:

فضل، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام صادق(ع):  
 - رسول خدا(ص) فرمود: «پس از شما قومی خواهند آمد که یک تن از ایشان پاداش پنجاه  
 کس از شما را خواهد گرفت.» گفتند ای پیامبر خدا(ص)، ما در بدر و احد و حنین با تو بودیم و  
 قرآن در میان ما نازل شد. حضرت فرمود:  
 «آنچه آنان تاب می‌آورند، شما را تاب آن نیست و شکیبائی شما نیز به صبر ایشان نمی‌رسد.

### ۲۷ - محاسن:

عثمان بن عیسی، از ابو جارود، از «قنوه»، دختر رشید هجری:  
 به پدرم گفتم چرا چنین سخت‌کوشی می‌کنی؟ پاسخ داد: دخترم، پس از ما قومی خواهند آمد  
 که بینش دینی آنان بر جهاد پیشینیان برتری دارد.

### ۲۸ - غیبت:

فضل، از ابن ابو نجران، از محمد بن سنان، از خالد عاقولی، از امام صادق(ع):

- چرا چشمان خود را - به راه - دوخته اید؟ و چرا شتاب می‌کنید؟ مگر امنیت ندارید؟ مگر مردی که از خانه‌اش بیرون می‌رود و نیازهای خود را برآورده می‌کند، تندرست باز نمی‌گردد؟ در حالی که پیش از شما مرد را می‌گرفتند و دست و پایش را می‌بریدند و او را از درخت خرما می‌آویختند و با اره پاره پاره می‌کردند و او هم برای پاک شدن از گناه به این شکنجه تن می‌داد. آن‌گاه حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما یا تکم مثل الذین خلوا من قبلکم مستهم الباس و الضراء و زلزلوا حتی یقول الرسول و الذین آمنوا معه متی نصر الله الا ان نصرالله قریب» (گمان کردید که به بهشت داخل شوید بدون امتحاناتی که پیش از شما بر گذشتگان آمد که بر آنان رنج و سختی‌ها رسید و همواره پریشان - خاطر و هراسان بودند تا آن‌گاه که رسول و گروندگان به او از شدت غم و اندوه از خدا مدد خواسته و عرض کردند بار خدایا کی باشد که ما را یاری کنی هان بشارت ده که همانا یاری خدا نزدیک خواهد بود) [۲۱۴، بقره].

### ۲۹ - همان:

فضل، از ابن اسباط، از حسن به جهنم؛  
از امام (ع) چیزی درباره‌ی فرج پرسیدم. فرمود:  
آیا از این که انتظار گشایش، از فرج است، آگاهی داری؟ گفتم: نمی‌دانم مگر آن که به من بیاموزی. امام فرمود:  
- آری، انتظار فرج یعنی گشایش.

### ۳۰ - همان

فضل، از ابن فضال، از ثعلبه بن میمون؛  
امام (ع) فرمود:  
- امامت را بشناس، چون شناخت وی برایت زیان ندارد؛ چه این امر زود روی دهد یا دیرتر انجام پذیرد. و هر کس که امام خود را بشناسد و پیش از دیدار او بمیرد و سپس قائم (ع) ظهور نماید، مانند آن است که با قائم در بارگاه او بوده باشد.

### ۳۱ - همان:

فضل، از ابن فضال، از مثنی حنّاط، از عبدالله بن عجلان، از امام صادق (ع):  
- هر کس که این امر را بشناسد و آن‌گاه پیش از قیام قائم (ع) بمیرد، پاداش کسی را دارد که در

کنار او کشته شده باشد.

### ۳۲ - محاسن:

محمد بن حسن بن شمون، از عبدالله بن عمرو بن اشعث، از عبدالله بن حماد انصاری، از صباح مزنی، از حارث بن حصیره، از حکم بن عیینه:

هنگامی که امیر مؤمنان (ع) «خوارج» را در جنگ نهر وان کشت، مردی برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان، خوشا بر ما که در این میدان با تو همراه بودیم و در کنارت این خارجیان را کشتیم. آن‌گاه، امیر مؤمنان فرمود:

- به خدائی که دانه را می‌شکافد و انسان را می‌آفریند، در این جا مردمی با ما بودند که هنوز خدا پدران و نیاکانشان را نیافریده است.

آن مرد گفت: چگونه کسانی که آفریده نشده‌اند، با ما توانند بود؟

امام (ع) فرمود:

- آری، آنان قومی هستند در پایان زمان، که با ما در کاری که در آن هستیم انبازند، به ما گردن نهاده‌اند و در آن چه به حق و درستی بر آن‌ایم، با ما شریک‌اند.

### همان:

نوفلی، از سکونی، از امام صادق (ع)، از پدران آن حضرت، از امیر مؤمنان (ع):  
- برترین پرستش، انتظار گشایش است.

### ۳۴ - عیاشی:

فضل بن ابو قره می‌گوید:

از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود:

- خداوند به ابراهیم وحی کرد که فرزندی برایت زاده خواهد شد. او هم به سارا گفت. سارا پاسخ داد که «ءالد و انا عجوز» (آیا می‌شود از من با آن که پیری سال خورده‌ام) [۷۲، هود]. اما خداوند به ابراهیم وحی نمود که پسرش زاده خواهد شد و فرزندان وی چهارصد سال رنج خواهند کشید.

آن‌گاه امام (ع) فرمود:

- چون این رنج بر بنی اسرائیل دور و دراز شد، چهل روز به درگاه خداوند زاریدند و گریستند. آن‌گاه، خداوند به موسی و هارون وحی فرستاد و ایشان را از چنگ فرعون رهانید و

صد و هفتاد سال از رنجشان کاست.

### ۳۵- همان:

محمد بن مسلم، از قول امام موسی کاظم (ع):  
- در آیهی «الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم و اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة (آیا نمی‌نگری و عجب نداری از حال آن مردمی که گفتند به ما اجازه‌ی جنگ ده و بدان‌ها گفته می‌شد اکنون از جنگ خودداری کرده و به وظیفه‌ی نماز و زکات قیام کنید) [نساء، ۷۷] منظور فرمان‌برداری از امام است. مردم خواهان جنگ شده بودند، اما چون بایسته آمد که در کنار امام حسین (ع) نبرد کنند، «قالوربنا اخرنا الی اجل قریب نجب دعوتک و نتبع الرسل» (گفتند ای خدا ما را در آینده‌ی نزدیک بخوان تا دعوت تو را پاسخ دهیم و از پیامبران پیروی کنیم). چنین تأخیری را برای قائم (ع) نیز می‌خواهند.

### ۳۶- مجالس:

عمر بن محمد، از جعفر بن محمد، از عیسی بن مهران، از ابویشکر بلخی، از موسی بن عبیده، از محمد بن کعب قرظی، از عوف بن مالک:  
روزی پیامبر خدا (ص) فرمود:  
- کاش برادرانم را می‌دیدم.  
ابوبکر و عمر پرسیدند مگر ما برادران تو نیستیم که ایمان آوردیم و همراهت هجرت کردیم؟  
حضرت فرمود:  
- همانا که ایمان آوردید و هجرت کردید؛ ای کاش برادرانم را می‌دیدم.  
باز همان را پرسیدند و فرستاده‌ی خدا (ص) فرمود:  
- شما یاران منید، لیکن برادرانم پس از شما می‌آیند، که بدون دیدنم به من ایمان می‌آورند و دوستم می‌دارند و یاری‌ام می‌دهند؛ ای کاش که برادرانم را می‌دیدم.

### ۳۷- نعمانی:

ابن عقده، از قاسم بن محمد بن حسین بن حازم، از عباس ابن هشام، از عبدالله بن جبلة، از علی بن حارث بن مغیره، از پدرش:  
به امام صادق گفتم آیا دوره‌ی فترتی خواهد بود که در آن مسلمانان امام خود را نشناسند؟  
امام فرمود:



- چنین گفته‌اند.

پرسیدم پس ما چه کنیم؟ فرمود:

- چون چنین شود، به امر پیشین چنگ بزنید تا وضع بعدی روشن شود.

با همین اسناد، از عبدالله بن جبلة، از محمد بن منصور صیقل، از پدرش منصور:

امام جعفر صادق (ع) فرمود:

- اگر روزی مرا به شب رساندید و در آن امامی از خاندان محمد را ندیدید، کسانی را که

دوستشان می‌دارند، دوست بدارید و از دشمنان ایشان بیزاری کنید و روز و شب در انتظار فرج باشید.

محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از حسین بن

علی عطار، از جعفر بن محمد، از محمد بن منصور، همین روایت.

محمد بن همام، از حمیری، از محمد بن عیسی و حسین به طریف، همگی، از حماد بن

عیسی، از عبدالله بن سنان:

من و پدرم نزد امام صادق (ع) رفتیم. آن حضرت فرمود:

- هنگامی که امام رهنمائی نباشد و نشانه‌ای نبینید که شما را رستگار نماید از این سرگشتگی

جز با دعای آتش سوزی نخواهید رست.

پدرم گفت: جانم به قربانت، چنین چیزی بلاست، پس ما باید چه کنیم؟ حضرت فرمود:

- اگر چنین شد و او (امام زمان) را در نیافتید، به آن چه در دست دارید، چنگ زنید تا کارت‌ان به

سامان رسد.

به همین اسناد، از محمد بن عیسی و حسین بن طریف، از حارث بن مغیره‌ی نصری: به امام

صادق (ع) گفتم: گر زمانی صاحب این امر را از دست بدهیم، چه کنیم؟

فرمود:

- به امر پیشین دست زنید تا هنگامی که وضع برایتان روشن گردد.

توضیح: منظور از این خبرها دودل، سست و سرگشته نشدن در دین و کردارهای دینی است.

یعنی پایه‌های دین و فروع آن را نگهدارید و کار را فرو مگذارید تا هنگامی که امام آشکار شود.

### ۳۸- همان:

محمد بن همام، تا ابان بن تغلب: امام صادق (ع) فرمود:

- زمانی می‌رسد که مردم سرگشته می‌شوند و دانش چون مار در لانه‌اش، نهفته می‌گردد. در

این هنگام ستاره بر آنان نمایان خواهد شد.

پرسیدم ما در این سرگشتگی چه کنیم؟ فرمود:  
- بر آنچه که هستید پایدار بمانید تا خداوند ستاره‌ی شما را نمایان فرماید.

### ۳۹- همان:

محمد بن همام، از حمیری، از محمد بن عیسی، از صالح بن محمد، از یمان تمّار:  
امام صادق(ع) فرمود:  
- صاحب این امر را غیبتی است که در آن پایدار در دین خود چون کسی است که با دست برهنه خار مغیلان را بپیراید.  
آن‌گاه، آن حضرت دست خود را نشان داد و چنین فرمود:  
- این‌گونه. کدام یک از شما با دست چنین خارهایی را گرفته است؟  
و پس از دمی سکوت، امام افزود:  
- صاحب این امر را غیبتی خواهد بود و بنده باید به خدای خود روی آورد و بر دین خویش استوار بماند.

همان: کلینی، از محمد بن یحیی و حسن بن محمد، همگی، از جعفر بن محمد، از حسن بن محمد صیرفی، از صالح بن خالد [از یمان خرمافروش]:  
نزد امام صادق(ع) نشسته بودیم که فرمود:  
- صاحب این امر را غیبتی است.  
راوی همان مثال را یاد می‌کند.

### ۴۰- همان:

ابن عقده، از احمد بن یوسف، از ابن مهران، از ابن بطائنی، از پدرش، و وهب بن حفص، از ابو بصیر:  
امام جعفر صادق(ع) به من فرمود:  
- از آتشی که چیزی در آن بر جای نمی‌ماند، گریزی نیست و چون چنین روی دهد، زیرانداز خانه‌های خود شوید و مانند ما در جایتان آرام گیرند و چون جنبه به جنبش درآمد، اگر چه با خزیدن، به سوی او بروید. به خدا گوئی او (صاحب‌الزمان علیه‌السلام) را می‌بینم که در میان «رکن» و «مقام» از مردم بر کتاب جدید (قرآن گردآورده‌ی امیر مؤمنان علی(ع) که ترتیب آن با قرآن کنونی تفاوت دارد) و بر عرب دشوار است، پیمان می‌گیرد. و وای بر گردن‌کشان عرب از آنچه نزدیک می‌شود.

#### ۴۱ - همان:

ابن عقده، از یک تن دیگر، از علی بن عماره، از محمد بن سنان، از ابو جارود:  
از امام محمد باقر (ع) خواستم مرا اندرز دهد. فرمود:

- تو را به پرهیزگاری و ماندن در خانه به هنگام یورش این مردم و شورشیان خاندان ما سفارش می‌کنم. چون کار آنان بیهوده است. بدان که حکومت بنی‌امیه را مردم توان برانداختن ندارند و اهل حق را دولتی است که چون فرا رسد خداوند به هر یک از اهل بیت که بخواهد واگذار می‌کند و هر کس از شما آن را دریابد نزد ما پایگاهی والا خواهد یافت و اگر پیش از آن زمان خداوند جانش را ستانده باشد، در جهان دیگر پاداش می‌گیرد.

آگاه باش که هیچ قومی برای دفع ستم یا استوار ساختن دین به پا نخیزند که به بلا گرفتار نیایند؛ تا زمانی که آنان که در بدر در کنار پیامبر (ص) بودند برخیزند. کشتگان اینان به خاک سپرده نمی‌شوند، پیکرهاشان را بر نمی‌دارند و زخمی‌هاشان را درمان نمی‌کنند.  
پرسیدم اینان کیان‌اند؟ امام فرمود: «فرشتگان».

توضیح: «شورشیان خاندان ما» یعنی کسانی چون «زید» و فرزندان تبار امام حسن (ع)، (که خیزش کردند و ناکام ماندند).

#### ۴۲ - نعمانی:

محمد بن همام، و محمد بن حسن بن محمد بن جمهور، باهم، از حسن ابن محمد بن جمهور، از پدرش، از سماعه، از ابو جارود، از قاسم بن ولید همدانی، از حارث اعور همدانی:

امیر مؤمنان، علی (ع) بر منبر فرمود:

- چون «خاطب» نیست، صاحب عصر روی‌گردان و دل‌ها دگرگون شود؛ آرزومندان نابود گردند و مؤمنان باقی‌مانند، که اندک‌شمارند و سیصد تن یا کمی بیشتراند، و یاری دهندگان به پیغمبر (ص) در روز بدر که کشته نشدند (منظور آن حضرت فرشتگان‌اند). همراه ایشان نبرد خواهند کرد.

#### ۴۳ - همان:

ابن عقده، از احمد بن زیاد، از علی بن صباح ابن ضحاک، از جعفر بن محمد بن سماعه، از سیف تمار، از ابو مرهف:

حضرت امام جعفر صادق فرمود:

- «محاظیر» نابود می شوند.

پرسیدم محاظیر چیست؟ فرمود:

- شتاب زدگان. اما «مقربون» رستگار می شوند و باروها بر بنیادهایشان استوار می مانند. شما فرش خانه های خود باشید، که آشوب دامن انگیزاننده اش را می گیرد و آنان نتوانند به شما بپردازند، چون خدا ایشان را گرفتار کارهای دیگر می کند.

توضیح: «محاظیر» جمع «محظیر» و به معنی اسبان فراوان دشمن و در مجاز به معنی شتاب زدگان است. «مقربون» یعنی کسانی که به ظهور حضرت مهدی (ع) در آینده و نزدیک بودن به آن حضرت امیدوار و در انتظار فرج شکیبند.

#### ۴۴ - نعمانی:

ابن عقده، از یحیی بن زکریا، از یوسف بن کلیب مسعودی، از حکم بن سلیمان، از محمد بن کثیر، از ابوبکر حضرمی:

من و ابان بن علی به خانه ی امام صادق (ع) رفتیم. زمانی بود که درفش های سیاه در خراسان افراشته شده بود (منظور جنبش ابومسلم خراسانی و سیاه جامگان است. م). از امام (ع) پرسیدیم: اوضاع را چگونه می بینی؟ فرمود:

- در خانه هاتان بنشینید و هنگامی که دیدید ما پیرامون مردی گرد آمده ایم، با جنگ افزار به سوی ما بیایید.

#### ۴۵ - همان:

محمد بن همام، از جعفر بن محمد بن مالک، از محمد بن احمد، از ابن اسباط از یکی از یاران، از امام صادق (ع):

- بر زبان خود چیره شوید و در خانه بمانید، چون این امر به هیچ روی به شما (شیعیان) و توده ی مردم (سنیان) دست نمی دهد و زیدیان پیوسته پیشاپیش شما هستند.

۴۶ - علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از علی بن حسن، از علی بن حسان، از

عبدالرحمان بن کثیر، از امام صادق (ع) درباره ی آیه ی «اتی امر الله فلا تسعجلوا»:

- این امر ما است، که خداوند فرمان می دهد در آن شتاب موزید و با سه لشکر: «فرشتگان»،

«باورداران» و «هراس» - در دل دشمنان - همانند قیام پیامبر (ص) به آن یاری می رساند.

**۴۷ - همان:**

محمد بن همام، و محمد بن حسن بن محمد، باهم، از حسن بن محمد بن جمهور، از پدر او، از سماعه، از صالح بن نبط و بکر مثنی، همگی، از امام باقر (ع):  
- شتابزدگان نابود می‌شوند، «مقربون» رستگار می‌گردند و بارو بر پایه‌های خود استوار می‌ماند و پس از این اندوه، پیروزی شگرفی است.

**۴۸ - همان:**

محمد همام، از جعفر بن محمد مالک، از احمد بن علی جعفری، از محمد بن مثنی حضر می، از پدرش، از عثمان بن زید، از جابر، از امام باقر (ع):  
- مثل کسی از دودمان ما، که پیش از قیام قائم خیزش کند، مثل جوجه‌ای است که به پرواز درآید و در گودالی بیفتد و کودکان با آن بازی کنند.

**۴۹ - همان:**

علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از محمد بن حسین، از محمد بن شیبان، از عمار بن مروان، از منخل بن جمیل، از جابر بن یزید، از امام باقر (ع):  
- همچنان که آسمان‌ها و زمین‌اند، بر جای آرام گیرید، یعنی بر هیچ‌کس نشورید؛ این امر نهفته نیست، اما از کارهای خدای عز و جل است نه مردم؛ لیکن این امر بر پاک‌دل و بدکار از خورشید روشن‌تر است. آیا بامداد را می‌بینید؟ آن هم چون بامداد پوشیده نیست.

**۵۰ - همان:**

ابن عقده، از احمد بن یوسف، از ابن مهران، از ابن بطائنی، از پدرش، و وهب بن حفص، از ابو بصیر: روزی امام صادق (ع) فرمود:  
- آیا نمی‌خواهید شما را از چیزی آگاهی دهم که خداوند کارهای مؤمنان را جز به آن نمی‌پذیرد؟

گفتم چرا، می‌خواهیم. امام (ع) فرمود:

- گواهی دادن به این که غیر از «الله» خدائی نیست و محمد بنده و فرستاده‌ی اوست و اقرار به امر خدا و ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما، یعنی امامان برگزیده و پیروی از ایشان، پارسائی و کوشش در دین و شکیب و انتظار ظهور قائم. ما دولتی خواهیم داشت که خداوند هرگاه اراده کند، آن را می‌آورد.

هر کس از این مردم که دوستار و چشم انتظار قائم و پارسا و نکوکردار باشد و بمیرد و قائم پس از مرگ او ظهور نماید، پاداش وی همچون پاداش کسی است که قائم را دریافته باشد. پس بکوشید و منتظر باشید. ای گروه آمرزیدگان، گوارا بادتان این آمرزش.

### ۵۱- همان:

ابن عقده، از علی بن حسن تمیلی، از ابن محبوب، از ابو ایوب، از محمد مسلم:  
از امام باقر(ع) شنیدم که فرمود:

- به خدا پناهید و با پارسائی و کوشش در فرمان برداری بر آن چه هستید از او یآوری جوئید. زیرا سخت ترین رشک بر یکی از شما هنگامی برده می شود که با کوشش در بندگی خدا به جهان دیگر رفته باشد. چون جهان برای کسی به سر آید، او می داند که بهشت و ارج در نزد خدا را در پیش رو دارد و از هر ترس و بیمی در زینهار است و به یقین می داند که خود در راه درست و هر کس که با دین او مخالف است، در بیراهه بوده و نابود گردیده است.

پس مژده باد شما را، مژده. دیگر چه می خواهید؟ نمی بینید که دشمنانتان به گناه خدا ستیزانه کشته می شوند و برخی از آنان بر سر دنیا برخی دیگر را می کشند و شما در خانه هاتان، دور از آنان در زنهارید؟ «سفیانی» شما را دشمن بس است. پیدایش او از نشانه های ظهور است. با این همه هنگامی که آن سیهکار نمایان شود، شما یکی دو ماه در امان آید. او سخت زورآور است و مردمی بسیار را می کشد؛ لیکن شما از آنان نیستید.

راوی می گوید: یکی از یاران حضرت پرسید در آن هنگام با خانواده ی خود چه کنیم؟ امام فرمود:

- مردان پنهان شوند، زیرا بیم جان می رود؛ لیکن به خواست خدای تعالی بر زنان سخت گرفته نمی شود.

پرسیده شد: مردان از دست او به کجا بگریزند؟ حضرت فرمود:

- هر کس بخواهد از سفیانیان بگریزد، به مکه یا مدینه یا شهرهای دیگر می رود. اما در مدینه چه می کنید؟ چون سپاه آن سیهکار آهنگ مدینه خواهد کرد، لیکن همگی به مکه بروید، چون این آشوب به اندازه ی آبستنی زنان به طول می انجامد، نه بیشتر.

### - ۵۲

کلینی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از حریز، از زراره:  
امام صادق(ع) فرمود:

- امامت را بشناس، که شناختن او برایت زیان ندارد؛ خواه این امر زود روی دهد، خواه دیر.

### ۵۳ - همان:

کلینی، از حسین بن محمد، از معلی، از محمد بن جمهور، از صفوان، از محمد بن مروان، از فضیل بن یسار:

از امام صادق(ع) درباره‌ی آیه‌ی «یوم ندعو کل اناس بامامهم» (ای رسول ما به یاد آر روزی را که ما گروهی از مردم را با پیشوایانشان دعوت می‌کنیم) [ ۷۱، اسری ] پرسیدم. حضرت فرمود:  
- ای فضیل، امام خود را بشناس، زیرا شناختن امام برایت زیان ندارد، هر چند که این امر دیر یا زود باشد، و هر کس امامش را پیش از قیام صاحب این امر شناخته و مرده باشد، مانند کسی است که در لشکرگاه او؛ نه، بلکه همچون کسی است که در زیر درفش وی نشسته باشد.

### ۵۴ - همان:

کلینی، از علی بن محمد، تا بطائنی، از ابو بصیر:  
به امام صادق(ع) گفتم: جانم فدایت، گشایش کی خواهد بود؟ فرمود:  
- ای ابا بصیر، آیا تو این جهان را می‌خواهی؟ هر کس که این امر را شناخته باشد، گشایش کارش در انتظار است.

### ۵۵ - همان:

کلینی، از علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر ابن بشیر، از اسماعیل بن محمد خزائی:

ابو بصیر از امام صادق(ع) پرسید آیا من قائم را درخواهم یافت؟ و من پاسخ حضرت را شنیدم که فرمود:

- ای ابا بصیر، مگر امام خود را نمی‌شناسی؟  
او گفت: چرا، به خدا، امام من توئی. حضرت دست او را گرفت و فرمود:  
- ای ابا بصیر، تو باک از آن نداری که در سایه‌ی رواق قائم تیغ برکشی.

### ۵۶ - همان:

کلینی، از چند تن از هم‌باوران ما، از احمد بن محمد، از علی ابن نعمان، از محمد بن مروان، از فضیل بن یسار:

از امام محمد باقر(ع) شنیدم که فرمود:

- هر کس بمیرد و امام نداشته باشد، مانند مردم جاهلیت مرده و آن که بمیرد و امام خود را شناخته باشد، برایش زیانی ندارد که این امر زود انجام پذیرد یا دیر، و هر که بمیرد و امام خویش را شناخته باشد، همچون کسی است که با قائم در بارگاه وی بوده.

### ۵۷- همان:

کلینی، از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از حسن بن سعید، از فضاله، از عمرو بن ابان:  
از امام صادق شنیدم:

- نشانه را بشناس و اگر بشناسی زود و دیر بودن این امر تو را زیان ندارد و هر کس که امام خود را بشناسد، چون کسی است که در بارگاه منتظر بوده باشد.

### همان:

ابن عقده، از یحیی بن زکریا بن شیبان، از علی بن سیف بن عمیره، از پدر او، از حمران بن اعین، از امام صادق(ع)، همین روایت.

### ۵۸- کافی:

محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد ابن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو بصیر، از امام صادق(ع):

- هر درفشی که پیش از قیام قائم(ع) برافراشته شود، دارنده اش گردن کشی است که چیزی غیر از خداوند عز و جل را می پرستد.

### ۵۹- من (مؤلف):

پیش از این، با سند درباره‌ی «لوح» - لوح معروف به فاطمه‌ی زهرا(ع) - چنین گفتم: «... سپس، این سخن را به وسیله‌ی فرزند او، رحمت جهانیان که کمال موسی، فروغ عیسی و شکیبائی ایوب را دارد، کامل می‌کنم:

دوستاران من در زمانه خوار می‌شوند و سرهاشان را همچون سر ترک و دیلم می‌برند. آنان کشته و سوزانده و ترسان و هراسیده می‌شوند. زمین از خونشان رنگ می‌گیرد و زنانشان بر ایشان شیون و زاری می‌کنند. آنان دوستان حقیقی من‌اند، که به دست ایشان فتنه‌های کور را از میان می‌برم و زمین لرزه‌ها پدید می‌آورد و بند و زنجیر را برطرف می‌گردانم. آنان‌اند که خداوند



درویشان و رحمت می فرستد و هم آنان رهیافته‌اند.

### ۶۰- کفایه:

به اسناد، از جابر انصاری:

پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود:

- حجت از چشمشان نهان است و از او نام برده نمی‌شود، تا هنگامی که خداوند عز و جل او را آشکار و زمین را که پر از زور و ستم شده است، از عدل و داد سرشار گرداند. خوشا بر شکیبندگان در غیبت او، خوشا بر پایداران در باور خود. اینان کسانی هستند که خداوند در کتاب خویش ایشان را «والذین یؤمنون بالغیب» (آن کسانی که به جهان غیب ایمان آرند) [۳، بقره] خوانده و می‌فرماید: «اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون.» (اینان به حقیقت حزب خدا هستند الا ای اهل ایمان بدانید که حزب خدا رستگاران عالمند) [۲۲، مجادله].

### ۶۱- تفسیر نعمانی:

امیر مؤمنان (ع)، از پیغمبر (ص) نقل فرمود:

- ای ابوالحسن، بر خدا است که ره گم‌کردگان را به بهشت در آورد.

آن‌گاه امام (ع) فرمود:

- منظور از این فرمایش، مؤمنانی است که در زمان فتنه بر پیشوائی امام پنهان پوشیده از دیدگان پایدار می‌مانند، به امامت او اقرار دارند؛ به ریسمان وی چنگ می‌زنند و چشم به راه ظهورش می‌مانند؛ یقین دارند و گلایه نمی‌کنند، مسلمانانی شکیبایند و مکان امام و شناخت خود او را گم کرده‌اند.

دلیل بر این نیز آن است که هرگاه خداوند چشمه‌ی خورشید را که رهنمای وقت‌های نماز است از بندگانش در پرده نهان کند، ایشان می‌توانند نمازشان را دیرتر بخوانند تا هنگامی که آفتاب خود را نمایان سازد و وقت روشن شود. وضع کسی هم که منتظر ظهور امام و پایدار در باور به امامت در زمان غیبت باشد، چنین و انجام بایسته‌های دین خدا بر وی واجب است و در صبر و انتظارش در روزگار غیبت امام زیانی نیست.

### ۶۲- اختصاص:

از حسن بن احمد، از احمد بن هلال، از امیه ابن علی، از مردی که گفت:

به امام صادق (ع) گفتم کدام برتریم، ما و یا یاران قائم (ع)؟ حضرت فرمود:

## انتظارگشایش و... □ ۴۰۹

- شما بر یاران قائم برتری دارید زیرا شب و روز در ترس برای امامتان و خودتان به سر می آورید، با تقیه نماز می گزارید و روزه می گیرید و حج می کنید، و گواهی شما پذیرفته نمی شود. حضرت چند مورد دیگر از این گونه چیزها را برشمرد. من گفتم: اگر چنین است، پس چرا آرزوی قائم را داشته باشیم؟ امام (ع) فرمود:

- سبحان الله، مگر دوست ندارید که عدل آشکار و جاده ها امن و ستمدیده از داد برخوردار گردد؟

### ۶۳- نهج:

بر زمین آرام گیرید، در آشوب ها شکیبنده باشید؛ با دست و شمشیر جنبش مکنید؛ زیانتان را نگهدارید و در کاری که خداوند شتافتن شما را نخواسته است، شتاب مکنید. چه، هر یک از شما که با شناخت پروردگار و حق پیامبر (ص) و خاندان او در بستر بمیرد، شهید مرده و خداوند پاداش او را می دهد و در خور ثواب کارهای نیک است و نیت وی به آختن تیغ می ماند. و برای هر چیز مدت و موعدی هست.

### ۶۴- امالی شیخ:

احمد بن عبدون، از علی بن محمد بن زبیر، از علی بن حسن بن فضال، از عباس بن عامر، از احمد بن رزق غمشانی، از یحیی ابن علاء، از امام باقر (ع):

هر مؤمنی شهید است و اگر در بستر هم بمیرد شهید شمرده می شود و مانند کسی است که در لشکر قائم (ع) مرده باشد. آیا کسی که خود را وقف خدا کرده باشد، به بهشت نمی رود؟

### ۶۵- دعوات:

پیغمبر خدا (ص) فرمود:

- انتظارگشایش، با شکیبائی، پرستش خداست.

### ۶۶- ک:

ابن ولید، از صفار، از برقی، از پدرش، از مغیره، از مفضل بن صالح، از جابر، از امام باقر (ع):

- روزگاری فرا می رسد که امام از مردم پنهان می گردد. خوشا بر پایداران در امر ما در آن زمان، زیرا کمترین ثوابی که می برند، ندای آفریدگار عز و جل به ایشان است که: «ای بندگان که به راز من ایمان و به غیب من باور آوردید، مژده می دهم شما را به نیکوترین پاداش از سوی خود؛ چون

شما بندگان و کنیزان راستین من هستید. بندگی شما را می‌پذیرم و بر شما می‌بخشایم و به خاطر شما بندگانم را آب باران می‌نوشانم و بلاها را از ایشان دور می‌گردانم و اگر شما نبودید بر آنان پادافره‌ی خود را فرو می‌فرستادم.

جابر می‌گوید: پرسیدم ای فرستاده‌ی خدا، بهترین کاری که مؤمن در چنین روزگاری می‌تواند انجام دهد چیست؟ حضرت فرمود:  
- نگهداری زیان و ماندن در خانه‌ی خود.

### ۶۷- همان:

پدرم و ابن ولید، با هم، از سعد و حمیری، با هم، از ابراهیم بن هاشم، از محمد بن خالد، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از امام صادق(ع):

- نزدیکترین بندگان نزد خدای عز و جل که پروردگار از او خوشنودتر از همگان است؛ کسی است که چون حجت خدا را از دست بدهد و امام زمان بر او آشکار نباشد و جای او را نداند، باور داشته باشد که حجت خدا از میان نرفته است و روز و شب انتظار فرج داشته باشد و خداوند از همه بیشتر بر دشمنانی خشم می‌گیرد که حجت او را گم کنند و او را بر ایشان نمایان نگرداند.

### ۶۸- نعمانی:

کلینی، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن سنان، همین روایت.  
ک: پدرم و ابن ولید، با هم، از سعد، از ابن عیسی، از محمد بن خالد، مانند این روایت.  
غیبت: سعد، از ابن عیسی، همین روایت.  
نعمانی: محمد بن همام، از یکی از یارانش، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از یک مرد، از مفضل، همین روایت.

### ۶۹- ک:

مفضل بن عمر می‌گوید:  
از امام جعفر صادق(ع) شنیدم که فرمود:  
- هر کس که در انتظار این امر بمیرد، مانند آن است که با قائم(ع) در بارگاه او بوده باشد؛ بلکه همچون رزمنده با شمشیر در کنار پیغمبر(ص) است.

### ۷۰ - همان:

عطار، از سعد، از ابن عیسی، از خالد بن نجیح، از زرارہ:

از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود:

- قائم را پیش از قیام، غیبتی است.

پرسیدم چرا؟ فرمود:

- می ترسد. (و با دست شکم خود را نشان داد، سپس افزود) ای زرارہ، «متنظر» اوست، که مردم در زاده شدنش شک می کنند [و برخی گویند که پدرش مرد و خود او هم جانشینی نداشت.]. گروهی می گویند در زهدان مادر است، عده ای می گویند غائب شد؛ بعضی خواهند گفت که هنوز به جهان نیامده است، جمعی گویند دو سال پیش از وفات پدرش متولد شد. او همان «متنظر» است که خداوند تبارک و تعالی آزمودن شیعیان را به واسطه ی او واجب کرده است و در غیبتش باطل گرایان سرگشته می شوند.

زرارہ می افزاید: گفتم جانم به قربانت، اگر آن زمان را دریافتیم، باید چه کنیم؟ حضرت فرمود: - ای زرارہ، اگر آن زمان را دریافتی، این دعا را بخوان: «اللهم عرفنی نفسک، فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبيک، اللهم عرفنی رسولک، فانک لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک، اللهم عرفنی حجتک، فانک ان لم تعرفنی حجتک، ضللت عن دینی.» (خداوندا خود را به من بشناسان، که اگر خود را به من نشناسانی پیامبرت را نخواهم شناخت. خداوندا پیامبرت را به من بشناسان، که اگر پیغمبرت را به من نشناسانی حجت تو را نخواهم شناخت و اگر حجت تو را نشناسم، در دین خود گم راه خواهم شد.)

ای زرارہ، از کشته شدن آن نوجوان در مدینه گزیری نیست.

راوی می گوید: گفتم جانم به فدایت، آیا او همان نیست که لشکر سفیانی وی را می کشد؟ فرمود:

- نه، اما سپاه بنی فلان او را می کشد، که بدون کمترین آگاهی مردم وارد مدینه می شود، آن نوجوان را می گیرد و با کینه و بیزاری و ستم گری او را به قتل می رساند، لیکن خدای عز و جل به ایشان مهلت نمی دهد و در آن هنگام است که انتظار فرج می رود.

ک: طالقانی، از ابوعلی بن همام، از احمد بن محمد نوفلی، از احمد ابن هلال، از عثمان بن عیسی، از ابن نجیح، از زرارہ، همین روایت.

همان: ابن ولید، از حمیری، از علی بن محمد حجال، از ابن فضال، از ابن بکیر، از زرارہ، همین روایت.

غیبت: سعد، از گروهی از یاران ما، از عثمان بن عیسی، از خالد بن نجیح، از زرارہ، همین

روایت.

نعمانی: محمد بن همام، از جعفر بن محمد بن مالک، از عباد بن یعقوب، از یحیی بن علی، از زراره، همین روایت.

و از کلینی، از علی بن ابراهیم، از خشاب، از عبدالله بن موسی، از ابن بکیر، از زراره، همین روایت.

و از کلینی، از حسین بن احمد بن هلال، از عثمان بن عیسی، از ابن نجیح، از زراره، همین روایت.

### ۷۱-ک:

پدرم، از سعد، از ابن عیسی و ابن یزید، با هم، از ابن فضال، از جعفر بن محمد بن منصور، از عمر بن عبدالعزیز، از امام صادق(ع):

- هرگاه در بام و شام امام خود را ندیدی، که از او پیروی کنی، دوست بدار کسی را که دوست می داری و بیزار باش از آن که دشمنش می داری تا آن گاه که خدای عز و جل او (امام) را آشکار گرداند.

### ۷۲- همان:

ابن ولید، از صفار، از ابن ابوظباب و یقطینی، با هم، از ابن ابونجران، از عیسی بن عبدالله [بن محمد] بن عمر بن علی بن ابوطالب(ع):

از دائی ام (امام صادق(ع)) پرسیدم: اگر - خدا آن روز را نیاورد - من باشم و شما نباشید، از چه کس پیروی کنم؟ حضرت به (امام) موسی کاظم اشاره فرمود.  
گفتم اگر او نیز وفات کند چه؟ حضرت فرمود:  
- از فرزندش.

پرسیدم اگر او هم درگذرد و برادر مهتر و پسری کهتر از خود باز گذارد؟  
فرمود:

- از فرزندش، به همین قرار تا آخر.

پرسیدم اگر او را شناختیم و جای او را ندانستیم، باید چه کنیم؟ فرمود:

- بگو «خدایا، من حجت های تو را که از امام پیشین باقی مانده اند دوست می دارم.» همین تو را بسنده است.

### ۷۳ - همان:

مظفر علوی، از ابن عیاشی، از پدرش، از جبرئیل بن احمد، از عبیدی محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از عبدالله ابن سنان:  
امام صادق فرمود:

- به زودی دچار سرگشتگی می شوید، بی دانش و بی امام راهنما می مانید و از آن حال نمی رھید مگر به دعای غریق.

پرسیدم دعای غریق چیست؟ فرمود:

- ای بخشایندهی بخشایگر، ای دگرگون کنندهی دل ها، دلم را بر دین خود پایدار فرما.

من این دعا را تکرار کردم، اما حضرت فرمود:

- خداوند عز و جل دگرگون کنندهی دل ها و دیدگان است. اما تو همان را بگو که من گفتم.

### ۷۴ - ک:

ابن متوکل، از حمیری، از ابن عیسی، از یقظینی [و عثمان بن عیسی بن عبید]، از ابن محبوب، از یونس بن یعقوب، از کسی که از امام صادق (ع) نقل کرده است:

- چگونه مدتی خواهید زیست که در آن امام خود را شناسید؟

پرسیدند اگر چنین شود، ما چه کنیم؟ فرمود:

- به امر نخست استوار بمانید تا هنگامی که یقین آورید.

### ۷۵ - همان:

پدرم، از حمیری، از ایوب بن نوح، از ابن ابو عمیر، از جمیل، از زرارہ:

حضرت امام جعفر صادق فرمود:

- زمانی بر مردم می رسد که در آن امامشان از چشم ها پنهان می گردد.

پرسیدم در آن هنگام مردم باید چه کنند؟ فرمود:

- بر امری که هستند پای بند بمانند تا امر راستین بر ایشان روشن شود.

### ۷۶ - همان:

مظفر علوی، از ابن عیاشی از حیدر، با هم، از عیاشی، از علی بن محمد بن شجاع، از محمد

بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر:

امام صادق (ع) دربارهی این آیه: «یوم یاتی بعض آیات ربک لاینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت

من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا» (روزی که بعض آیات قهر و غضب خدا بر آنها برسد آن روز هیچ کس را ایمان نفع نبخشد اگر از آن پیش ایمان نیاورده یا در ایمان کسب خیر و سعادت نکرده باشد) [انعام] فرمود:

- یعنی روز ظهور قائم منظر از خاندان ما.

آن‌گاه، افزود:

- ای ابا بصیر، خوشا بر پیروان قائم ما که چشم به راه ظهور او در غیبت‌اند و پس از ظهور از او فرمان می‌برند. آنان یاران خدا و کسانی هستند که هیچ بیم و باک ندارند و اندوهگین نمی‌شوند.

#### ۷۷ - همان:

پدرم، از سعد، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش، علی، از علی بن محمد بن زیاد:  
در نامه‌ای به امام موسی کاظم (ع) درباره‌ی گشایش (فرج) پرسش کردم. حضرت در پاسخ نگاشت:

- هرگاه صاحب شما از سرزمین ستمگران نهان گردید، انتظار گشایش داشته باشید.

کتاب‌الامامه:

از علی بن بابویه، از عبدالله بن جعفر حمیری، از محمد بن عمرو کاتب، از علی بن محمد صیمری، از علی بن مهزیار، مانند همین روایت.

## ❁ باب بیست و سوم

### مدعیان دیدار در روزگار غیبت دیرپا رهبر جاودان مردم را می بینند و خود دیده نمی شود

#### ۱- احتجاج:

چنین توقیعی به ابوالحسن سمری رسید:

«ای علی بن محمد سمری، خداوند پاداش برادرانت در حق تو را بزرگ گرداند. تو از اکنون تا شش روز دیگر خواهی مرد. پس، کارهایت را سامان ده و کسی را به جانشینی خود مگمار، چون غیبت تامه فرا رسیده و دیگر ظهوری در کار نخواهد بود، مگر پس از آن که خدای تعالی روا بداند، که آن هم بعد از روزگارانی دراز و سخت گشتن دلها و پر شدن زمین از زور و ستم خواهد بود. از پیروان من گروهی ادعای دیدار خواهند کرد. لیکن هر کس پیش از شورش «سفیانی» و بانگ آسمانی ادعای دیدار کند، دروغ پرداز و نیرنگ ساز است و «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم».

ک: حسن بن احمد مکتب، همین روایت.

توضیح: شاید منظور از این مدعیان، کسانی باشند که به دروغ ادعای نیابت و رساندن خبرها به شیعیان را دارند.

#### ۲- ک:

پدرم و ابن ولید، و ابن متوکل، و ماجیلیویه، و عطار، همگی، از محمد عطار از فزاری، از اسحاق بن محمد، از یحیی بن مثنی، از ابن بکیر، از عبید بن زراره:  
از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود:



- مردم امامشان را گم می‌کنند. حضرت آنان را در آئین‌های حج می‌بینند، اما مردم وی را نمی‌بینند.

ک: پدرم، از سعد، از فزاری، همین روایت.

ک:

مظفر علوی، از ابن عیاشی، از پدرش، از جبرئیل بن احمد، از موسی به جعفر بن جعفر بغدادی، از حسن بن محمد صیرفی، از یحیی بن مثنی، همین روایت.

غیبت: گروهی، از تلکبری، از احمد بن علی، از اسدی، از سعد، از فزاری، همین روایت.

نعمانی: محمد بن همام، از جعفر بن محمد بن مالک، از حسن بن محمد صیرفی، از یحیی بن مثنی، همین روایت.

نعمانی: کلینی، از محمد عطار [از جعفر بن محمد، از اسحاق بن محمد] همین روایت.

نعمانی: کلینی، از حسن بن محمد، از جعفر بن محمد، از قاسم بن اسماعیل، از یحیی بن مثنی، همین روایت.

### ۳- ک:

مظفر علوی، از ابن عیاشی، از پدرش، از جعفر بن احمد، از ابن فضائل، از امام رضا(ع):  
- خضر از آب زندگانی آشامید و زنده ماند و تا هنگام دمیدن صور نخواهد مرد. او نزد ما می‌آید و به ما درود می‌فرستد، اما نه صدایش را می‌شنویم و نه خودش را می‌بینیم. هرگاه از وی یاد شود، حضور می‌یابد؛ پس چون از او نام بردید، بر وی درود فرستید. خضر همیشه در حج حاضر می‌شود و آئین‌ها را به جا می‌آورد. در عرفه می‌ماند و بر دعای مؤمنان آمین می‌خواند. خداوند به واسطه‌ی او تنهائی قائم ما را در روزگار غیبت برطرف می‌نماید.

### ۴- همان:

ابن متوکل، از حمیری، از محمد بن عثمان عمری:  
به خدا که صاحب این امر هر ساله در موسم حج حاضر می‌شود، مردم را می‌بیند و آنان را می‌شناسد، اما ایشان وی را نه می‌بینند و نه می‌شناسند.

### ۵- غیبت:

احمد بن ادریس، از علی بن محمد، از فضل بن شاذان، از عبدالله بن جبلة، از عبدالله بن مستنیر، از مفضل بن عمر:

از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود:

- صاحب این امر را دو غیبت خواهد بود. یکی آن قدر به درازا می کشد که برخی می گویند درگذشت. بعضی می گویند کشته شد. عده ای گویند که رفت. تا جایی که جز اندکی از دوستارانش بر امر او پایدار نمی مانند و هیچ کس از فرزندان و یارانش، غیر از کسی که او را به وجود آورده، از جای وی آگاهی نخواهد داشت.

نعمانی: کلینی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابن ابو عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق(ع): همین روایت.

#### ۶- همان:

به همین اسناد، از فضل، از ابن ابو نجران، از علی بن ابو حمزه، از ابوبصیر، از امام محمد باقر(ع):

- صاحب این امر ناگزیر از کناره جوئی و در کناره جوئی ناگزیر از توان مندی است و با وجود سی تن (از یاران همراه امام - م) تنهایی در میان نیست و نیکوترین جایگاه «طیبه» (مدینه منوره) است.

#### ۷- غیبت:

ابن ابوجید، از ابن ولید، از صفار، از ابن معروف، از عبدالله بن حمدویه بن براء از ثابت، از اسماعیل، از عبدالاعلی مولى آل سام:  
حضرت امام جعفر صادق فرمود:  
- صاحب این امر را دو غیبت است، یکی کوتاه مدت و دومی دیرپا.

#### ۸- همان:

فضل بن شاذان، از عبدالله بن جبلة، از سلمه بن جناح جعفی، از حازم بن حبیب:  
امام صادق به من فرمود:  
- ای حازم، صاحب این امر دو غیبت دارد، که بار دوم ظهور می نماید. اگر کسی به سراغ تو آمد و گفت که دست خود را هم اکنون بر خاک مزار او کشیده است، سخنش را درست مپندار.

#### ۹- نعمانی:

علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی علوی، از احمد بن حسین، از احمد بن هلال، از ابن ابو

- مردم امامشان را گم می‌کنند. حضرت آنان را در آئین‌های حج می‌بیند، اما مردم وی را نمی‌بینند.

ک: پدرم، از سعد، از فزاری، همین روایت.

ک:

مظفر علوی، از ابن عیاشی، از پدرش، از جبرئیل بن احمد، از موسی به جعفر بن جعفر بغدادی، از حسن بن محمد صیرفی، از یحیی بن مثنی، همین روایت.

غیبت: گروهی، از تلکبری، از احمد بن علی، از اسدی، از سعد، از فزاری، همین روایت.

نعمانی: محمد بن همام، از جعفر بن محمد بن مالک، از حسن بن محمد صیرفی، از یحیی بن مثنی، همین روایت.

نعمانی: کلینی، از محمد عطار [از جعفر بن محمد، از اسحاق بن محمد]، همین روایت.

نعمانی: کلینی، از حسن بن محمد، از جعفر بن محمد، از قاسم بن اسماعیل، از یحیی بن مثنی، همین روایت.

### ۳- ک:

مظفر علوی، از ابن عیاشی، از پدرش، از جعفر بن احمد، از ابن فضائل، از امام رضا(ع):  
- خضر از آب زندگانی آشامید و زنده ماند و تا هنگام دمیدن صور نخواهد مرد. او نزد ما می‌آید و به ما درود می‌فرستد، اما نه صدایش را می‌شنویم و نه خودش را می‌بینیم. هرگاه از وی یاد شود، حضور می‌یابد؛ پس چون از او نام بردید، بر وی درود فرستید. خضر همیشه در حج حاضر می‌شود و آئین‌ها را به جا می‌آورد. در عرفه می‌ماند و بر دعای مؤمنان آمین می‌خواند. خداوند به واسطه‌ی او تنهایی قائم ما را در روزگار غیبت برطرف می‌نماید.

### ۴- همان:

ابن متوکل، از حمیری، از محمد بن عثمان عمری:

به خدا که صاحب این امر هر ساله در موسم حج حاضر می‌شود، مردم را می‌بیند و آنان را می‌شناسد، اما ایشان وی را نه می‌بینند و نه می‌شناسند.

### ۵- غیبت:

احمد بن ادریس، از علی بن محمد، از فضل بن شاذان، از عبدالله بن جبلة، از عبدالله بن مستنیر، از مفضل بن عمر:

از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود:

- صاحب این امر را دو غیبت خواهد بود. یکی آن قدر به درازا می کشد که برخی می گویند درگذشت. بعضی می گویند کشته شد. عده ای گویند که رفت. تا جایی که جز اندکی از دوستارانش بر امر او پایدار نمی مانند و هیچ کس از فرزندان و یارانش، غیر از کسی که او را به وجود آورده، از جای وی آگاهی نخواهد داشت.

نعمانی: کلینی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابن ابو عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق (ع): همین روایت.

### ۶- همان:

به همین اسناد، از فضل، از ابن ابو نجران، از علی بن ابو حمزه، از ابوبصیر، از امام محمد باقر (ع):

- صاحب این امر ناگزیر از کناره جوئی و در کناره جوئی ناگزیر از توان مندی است و با وجود سی تن (از یاران همراه امام - م) تنهایی در میان نیست و نیکوترین جایگاه «طیبه» (مدینه منوره) است.

### ۷- غیبت:

ابن ابوجید، از ابن ولید، از صفار، از ابن معروف، از عبدالله بن حمدویه بن براء از ثابت، از اسماعیل، از عبدالاعلی مولى آل سام:  
حضرت امام جعفر صادق فرمود:

- صاحب این امر را دو غیبت است، یکی کوتاه مدت و دومی دیرپا.

### ۸- همان:

فضل بن شاذان، از عبدالله بن جبلة، از سلمه بن جناح جعفی، از حازم بن حبیب:  
امام صادق به من فرمود:

- ای حازم، صاحب این امر دو غیبت دارد، که بار دوم ظهور می نماید. اگر کسی به سراغ تو آمد و گفت که دست خود را هم اکنون بر خاک مزار او کشیده است، سخنش را درست مپندار.

### ۹- نعمانی:

علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی علوی، از احمد بن حسین، از احمد بن هلال، از ابن ابو

نجران، از فضاله، از سدیر صیرفی:

از امام صادق شنیدم که فرمود:

- در صاحب این امر شباهتی به یوسف هست.

گفتم: آیا ما را از غیبت خبر می‌دهی یا از حیرت؟ حضرت فرمود:

- چرا این مردم نفرین شده‌ی خوگ مانند، این امر را دروغ می‌پندارند؟ برادران یوسف از

نوادگان پیامبران بودند، نزد یوسف رفتند؛ با او سخن گفتند و داد و ستد کردند، اما تا وی خود را

نشناسانید او را به جا نیاوردند. پس چرا این امت انکار می‌کنند که خداوند آن‌چه را با یوسف کرد

در حق حجت خویش نیز تواند کرد؟ صاحب این امر بین ایشان رفت و آمد می‌کند و در کوچه و

بازار راه می‌پیماید، اما مردم او را نمی‌شناسند تا هنگامی که به اذن خداوند خویشتن را بشناساند.

همان: کلینی، از علی بن ابراهیم، از محمد بن حسین، از ابن ابونجران، همین روایت.

دلایل: از علی بن هبه الله، از ابوجعفر، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از محمد بن خالد برقی،

از پدرش، از فضاله، همین روایت.

### ۱۰ - نعمانی:

ابن عقده، از علی بن حسن تیملی، از عمرو بن عثمان، از ابن محبوب، از اسحاق بن عمار:

از امام جعفر صادق (ع) شنیدم که فرمود:

- قائم دو بار غیبت دارد. یکی کوتاه و دومی بلند مدت. در نخستین غیبت گزیدگانی از شیعه

جای او را می‌دانند و در دومین، هیچ‌کس [غیر] از برگزیدگان پایدار در دوستی وی جایش را

نمی‌داند.

### ۱۱ - همان:

کلینی، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن محبوب، از اسحاق:

امام صادق (ع) فرمود:

- قائم دو غیبت دارد، کوتاه و دراز مدت، که در اولی کسی [جز ویژگیان شیعه] مکان او را

نمی‌داند.

### ۱۲ - همان:

ابن عقده، از علی بن حسین، از ابن ابونجران، از علی بن مهزیار، از حماد بن عیسی، از

ابراهیم بن عمر کناسی:

از امام صادق(ع) شنیدم:

- صاحب این امر را دو غیبت است و به هنگام قیام پیمان هیچ کس را بر گردن ندارد.

### ۱۳ - همان:

[ابن عقده، از] قاسم بن محمد بن حسین بن حازم، از عبیس بن هشام، از ابن جبلة، از سلمه بن جناح، از حازم بن حبیب:

نزد امام صادق(ع) رفتم و گفتم خداوند نگهدارت باد، پدر و مادر من حج نکرده مردند. خدا برای من روزی فراوان فراهم نموده است. در نیابت حج چه صلاح می بینی؟ حضرت فرمود:  
- حج بگزار که آنان را آسوده خواهد کرد. ای حازم، صاحب این امر دوبار غیبت خواهد داشت که پس از بار دوم ظهور خواهد نمود و اگر کسی نزد تو آمد و گفت که هم اکنون دست خود را از خاک مزارش ستردم، باور مکن.

### ۱۴ - همان:

عبدالواحد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن رباح زهری، از احمد بن علی حمیری، از حسن بن ایوب، از عبدالکریم بن عمرو، از ابو حنیفه سائق، از حازم بن حبیب:  
به امام صادق(ع) گفتم پدرم، که عرب نبود، مرد و من می خواهم به جای او حج کنم. آیا درست می دانی؟ حضرت فرمود:  
- این کار را بکن که ثوابش به او می رسد. ای حازم، صاحب این امر دو غیبت دارد. [این حدیث به گونه ای که پیش تر یاد شد، می آید.]

### ۱۵ - همان:

به همین اسناد، از عبدالکریم، از علاء، از محمد، از امام صادق(ع):  
- قائم را دو غیبت است، که در یکی از آنها مردم می گویند او نابود شد و دانسته نیست که سر در کدام بیابان نهاد و رفت.

### ۱۶ - همان:

به همین اسناد، از عبدالکریم، از ابوبکر و یحیی مثنی، از زراره:  
از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود:  
- قائم را دو غیبت است، که در یکی از آنها باز می گردد و در دیگری کسی نمی داند که او

کجاست. در آئین‌های حج حاضر می‌شود، مردم را می‌بیند اما خود دیده نمی‌شود.  
توضیح: شاید منظور از بازگشت، برگشتن به نزد ویژه‌گان و سفیران آن حضرت و یا رسیدن  
خبر او به مردم باشد.

### ۱۷ - نعمانی:

ابن عقده، از محمد بن مفضل، بن ابراهیم بن قیس و سعدان بن اسحاق بن سعید، و احمد بن  
حسن بن عبدالملک و محمد بن احمد بن حسن قطوانی، همگی با هم:  
حسن ابن محبوب، از ابراهیم خارفی، از ابو بصیر برای ما حکایت می‌کرد که: به امام  
صادق (ع) گفتم که امام محمد باقر (ع) می‌فرمود «قائم خاندان محمد دوبار غیبت خواهد داشت  
که یکی از آن‌ها درازتر از دیگری است.» فرمود:  
- آری، و ظهور نخواهد کرد تا آن‌گاه که شمشیر بنی فلان آخته و حلقه تنگ و آشوب سخت  
گردد و مردم دچار مرگ و کشتار و به حرم خدا و فرستاده‌ی خدا پناهنده شوند.

### ۱۸ - همان:

کلینی، از محمد بن یحیی، از احمد بن ادریس، از حسن بن علی کوفی، از علی بن حسان، از  
عبدالرحمان بن کثیر، از مفضل بن عمر:  
از امام صادق (ع) شنیدم:  
- دارنده‌ی این امر دو غیبت دارد که در یکی از آن‌ها به سراغ وابستگان خود باز می‌گردد و بار  
دوم مردم خواهند گفت که به کدام دشت و بیابان رفت.  
پرسیدم چون چنین شود، ما چه کنیم؟ امام فرمود:  
- اگر کسی ادعای جانشینی او را کرد، از وی در مسائل بزرگ، که می‌باید آن‌ها را بداند، پرسش  
کنید.

### ۱۹ - همان:

ابن عقده، از قاسم بن محمد، از عیسی بن هشام، از عبدالله ابن جبلة، از احمد بن نصر، از  
مفضل، از امام جعفر صادق (ع):  
- صاحب این امر غیبتی دارد که درباره‌اش گفته می‌شود «ففرت منك لما خفتكم فوهب لی  
ربی حکما و جعلنی من المرسلین» (و آن‌گاه از ترس شما گریختم تا آن که خدای من مرا علم و  
حکمت عطا فرمود و از پیغمبران خود قرار داد) [۲۱، شعراء].

۲۰ - همان:

کلینی، از چند تن از یاران ما، از احمد بن محمد، از وشاء، از [علی] ابو حمزه، از امام صادق(ع):  
- غیبت صاحب این امر ناگزیر است و در این غیبت ناچار از کناره‌جوئی است، بهترین جایگاه طیبه (مدینه) است و در سی تن (یاوران آن حضرت) وحشتی نیست.  
همان: کلینی، از علی، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از ابو ایوب خزار، از محمد بن مسلم، همین روایت.

۲۱ - همان:

عبدالواحد بن عبدالله، از احمد بن محمد رباح، از محمد بن عباس، از ابن بطائنی، از پدرش، از مفضل:  
از امام صادق چنین شنیدم:  
- صاحب این امر خانه‌ای دارد که آن را «خانه‌ی حمد» می‌نامند. در آن‌جا از هنگام تولدش چراغی روشن است که تا روز قیام وی با شمشیر، خاموش نمی‌شود.  
غیبت: محمد حمیری، از پدرش، از محمد بن عیسی، از محمد بن عطاء، از سلام بن ابو عمیره، از امام محمد باقر(ع)، همین روایت.



## ❁ باب بیست و چهارم

### آنان که رهبر جاودان را نزدیک به زمان ما دیده‌اند آنچه در روزگار غیبت بایسته است

من (مؤلف):

نوشته‌ای به نام «داستان جزیره‌ی سبز در دریای سفید» به دست آوردم درباره‌ی کسانی که آن حضرت را دیده‌اند و پر از داستان‌های شگفت است.

[داندگان و آگاهان درون مایه‌ی این نوشته را ساختگی و پنداریافی شمرده و آن را در شمار داستان‌های «رمانتیک» دانسته‌اند که بر خواننده‌ی عامی تأثیرگذار، اما از واقعیت و حقیقت به دور است، از این رو از یادآوری آن خودداری می‌شود. دنباله‌ی این باب را از زبان و به خامه‌ی علامه مجلسی در زیر می‌آوریم - م]

\* گروهی، از قول سید دانا، میر علام، به من گفتند:

شب‌ی در صحن بارگاه پاک امیر مؤمنان بودم. مدت زیادی از شب گذشته بود. من در صحن می‌گشتم که کسی را دیدم به سوی مزار می‌آید. پیش رفتم و نزدیک شدم و استاد دانشمند و پاکیزه‌روان خود، سرورمان احمد اردبیلی (نام‌آور به «مقدس اردبیلی» - م) را - که خداوند روانش را بیامرزد - دیدم. خود را از چشم وی پنهان کردم. به در رسید، که قفل بود اما به روی او گشوده و او به مزار داخل شد. سخن گفتنش را که پنداری با کسی نجوا می‌کرد، شنیدم. سپس بیرون آمد و در پشت سرش قفل شد. من به دنبال او رفتم تا از صحن امام به سمت مسجد کوفه حرکت کرد. هم‌چنان پشت سرش می‌رفتم، به طوری که مرا نمی‌دید. به مسجد درآمد و به سوی همان محرابی رفت که امیر مؤمنان (ع) شهید شده بود. مدتی دراز ماند و سپس برگشت، از مسجد

بیرون آمد و دوباره به سمت بارگاه امام به راه افتاد.

من به دنبالش بودم، تا نزدیک (مسجد) حنانه رسید و مرا سرفه‌ای گرفت که نتوانستم جلو آن را بگیرم. آن‌گاه رو به من کرد، مرا شناخت و پرسید: تو میرعلامی؟ گفتم: بلی. گفت: این جا چه می‌کنی؟ گفتم وقتی که به صحن مقدس رفتی تا اکنون دنبالت بودم، و تو را به حق صاحب مزار سوگند می‌دهم که هرچه را امشب روی داد، از آغاز تا پایان برایم بگوئی.

گفت: می‌گویم، به این شرط که تا من زنده‌ام برای کسی بازگو نکنی. قول دادم. مقدس اردبیلی گفت: در اندیشه‌ی برخی دشواری‌های دینی بودم و راه حل بر من بسته بود. در دلم افتاد که بیایم و در این باره از امیر مؤمنان پرسش کنم. چون به در رسیدم، بدون کلید به رویم باز شد. به درون رفتم و از خدای خود خواستم که سرورمان پاسخ مرا بدهد. آن‌گاه از مزار صدائی شنیدم که می‌گفت:

- به مسجد کوفه برو و از قائم (ع) پرس، که امام زمان تو اوست.

من هم به محراب فاصله رفتم، پرسیدم، پاسخ گرفتم و اینک به خانه‌ام برمی‌گردم.

\* پدرم - که رحمت خدا بر او بادا - به من گفت:

در روزگار ما مردی بزرگ‌منش و درست‌کار بود که او را امیر اسحاق استرابادی می‌خواندند. این مرد چهل بار پیاده به حج رفته بود و در میان مردم شهرت داشت که «طی الارض» می‌کند. یک سال امیر اسحاق به اصفهان آمد. من به دیدنش رفتم و درباره‌ی گفته‌های مردم از او پرسیدم. وی گفت سبب این شهرت آن است که من یک سال همراه حاجیان آهنگ خانه‌ی خدا کردم. در جایی فرود آمدیم که میان ما و مکه هفت یا نه منزل فاصله بود. من به چند علت از کاروان واپس ماندم و راه را گم کردم و سرگشته و تشنه و از زندگانی نومید شدم. فریاد برآوردم که «ای صالح»، «ای ابا صالح» راه را به من بنما، خدا شما را رحمت کند. آن‌گاه در انتهای بیابان سایه‌واری دیدم، که چون دقت کردم در اندک زمانی به من رسید. جوانی دیدم زیباروی پاکیزه جامه، سبزه‌فام، به سیمای بزرگان، سوار بر شتر و با مشکى آب. سلام کردم و پاسخ گرفتم. پرسید: تشنه‌ای؟ گفتم: آری. مشک را به من داد و من آب آشامیدم. آن‌گاه گفت: آیا می‌خواهی به کاروان برسی؟ گفتم: بلی. آن وقت مرا به ترک خود نشاند و به سمت مکه حرکت کرد.

من که به خواندن همه روزه‌ی «حرز یمانی» خوگر بودم، آغاز خواندن دعا کردم آن حضرت در برخی جاها می‌فرمود: چنین بخوان.

مدتی که گذشت، به من فرمود: این جا را می‌شناسی؟ نگریستم و «ابطح» را شناختم. آن‌گاه فرمود: پیاده شو. پیاده شدم، برگشتم و دیدم که از چشم پنهان شده است. تازه پی بردم که او حضرت قائم (ع) است. از جدائی و نشناختن او دلم گرفت. کاروان هفت روز بعد رسید و مرا در

مکه دیدند و چون از زنده ماندنم نومید گشته بودند، من به طی الارض مشهور شدم. پدرم - ره - می‌گوید که من مواردی از حرز یمانی را نزد او خواندم و تصحیح کردم و اجازیه‌ی خواندن گرفتم.

\* گروهی، از گروه دیگر، حکایتی از سید درست تبار دانای کامل، میرزا محمد استرآبادی برایم نقل کردند که:

شبی در خانه‌ی خدا طواف می‌کردم که جوانی خوش‌سیما آمد و به طواف پرداخت و هنگامی که نزدیک من رسید، یک دسته گل سرخ که موسم آن نبود، به من اعطا کرد. گرفتم و بوئیدم و گفتم: این از کجاست، سرورم؟ فرمود: - از خرابات.

سپس غایب شد و دیگر ندیدمش.

\* گروهی از اهل نجف برایم حکایت کردند که یکی از مردم کاشان به آهنگ خانه‌ی خدا، به نجف آمد. آن‌جا سخت بیمار شد و پاهایش از کار افتاد، به گونه‌ای که توان راه رفتن نداشت. همراهانش او را جا گذاشتند و به نیک مردی سپردند که در یکی از حجره‌های پیرامون بارگاه مقدس به سر می‌برد، و خود به حج رفتند.

حجره‌دار هر روز در اتاق را روی بیمار قفل می‌کرد و برای گردش و جستن روزی به صحرا می‌رفت. روزی مرد کاشی گفت: دلم تنگ شد. و از این جا وحشت می‌کنم. امروز مرا هم ببر و جانی رها کن و خودت برگرد.

این مرد می‌افزاید: حجره‌دار پذیرفت و مرا به مقام قائم (ع) در بیرون نجف برد و بر زمین نشانده. پیرهن خودش را در آبگیری شست و روی درختی پهن کرد و خود به صحرا رفت. من تنها و اندوهگین ماندم و در اندیشه‌ی زندگی خود فرو رفتم.

ناگهان جوانی خوش‌چهره و سبزه‌فام دیدم که به صحن آمد و بر من سلام کرد و به خانه‌ی مقام رفت، در محراب با فروتنی و خاکساری تمام که هرگز مانند آن ندیده بودم، نماز خواند و چون از نماز برآسود، نزد من آمد و حال مرا پرسید. گفتم که به دردی بی درمان دچار شده‌ام و خداوند نه شفا می‌دهد نه مرا می‌برد تا آسایش یابم. جوان گفت: ناراحت مباش، که خداوند هر دو را خواهد داد. آن‌گاه رفت.

آن وقت دیدم که پیرهن بر زمین افتاده است. برخاستم و آن را دوباره شستم و روی درخت انداختم. سپس در اندیشه‌ی کار خود شدم و گفتم من تاب و توان جنبیدن و برخاستن نداشتم، پس چه طور شد که حرکت کردم؟ آن‌گاه در خود نگریستم و هیچ نشانه‌ای از بیماری در تنم ندیدم. تازه دانستم که آن جوان حضرت قائم (ع) بوده است. به صحرا رفتم و به هر سو چشم

دو ختم، اما کسی را ندیدم و پشیمانی سختی مرا گرفت. صاحب حجره آمد و حال مرا که دید در شگفت شد و بر چیزی که من و او از دست داده بودیم سخت افسوس خورد. با هم به حجره بازگشتیم. می‌گویند این مرد همین‌گونه تندرست بود تا هنگامی که همراهانش از حج باز آمدند و او را دیدند. مدت کوتاهی با آنان به سر برد، بیمار شد و درگذشت و در صحن به خاک سپرده شد و خبرهایی که حضرت مهدی (عج) به او داده بود، هر دو درست در آمد. این داستان نزد مردم نجف مشهور است و کسانی راستگوی و درست‌کار آن را برای من باز گفته‌اند.

\* یکی از دانایان ارج‌مند و راست‌گویان سرشناس، از قول کسی که به روایت وی اطمینان کامل داشت، برایم چنین حکایت کرد:

هنگامی که سرزمین بحرین در تصرف فرنگ بود، مردی مسلمان را حاکم کردند تا در آبادی آن‌جا و رفاه مردم بکوشد. این مرد ناصبی بود و کارگزاری داشت بدتر از خود، که به سبب مهر مردم بحرین به خاندان پیامبر (ص) نسبت به ایشان کین و دشمنی می‌ورزید و برای نابودی و زیان رساندن به مردم هر نیرنگی به کار می‌برد.

روزی این کارگزار با اناری که در دست داشت، نزد حاکم رفت و آن را به وی داد. روی انار چنین نوشته بود: «لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر و عمر و عثمان و علی خلفاء رسول الله.» حاکم دقت کرد و دید که این نوشته از خود انار است و ممکن نیست کار دست انسان باشد. در شگفت شد و به کارگزار گفت: این نشانه‌ی روشنی است بر باطل بودن کیش رافضیان (شیعیان)؛ آن را به مردم بحرین نشان بده.

دستیار گفت: خدا خیرت دهد، اینان گروهی متعصب و منکر دلیل و برهان‌اند. بهتر است که ایشان را فراخوانی و این انار را به آنان بنمایانی. و اگر بپذیرند و به کیش ما بپیوندند، تو ثواب بزرگی خواهی برد. اما اگر هم‌چنان بر گمراهی خود پا فشرده‌اند، آنان را میان سه چیز مخیر کن: یا جزیه دهند، یا برای این نشانه‌ی روشن پاسخ بیاورند، یا مردانشان کشته و زن و فرزندشان اسیر و دارائی‌هایشان به غنیمت گرفته شوند.

حاکم رأی او را پسندید و به سراغ دانشمندان و برگزیدگان و بزرگان و سرآمدان بحرین فرستاد، گردشان آورد و انار را به ایشان نمود و تصمیم خود را هم بیان کرد. شیعیان سرگشته شدند و رنگ از رخسارشان پرید و پاسخ نتوانستند داد و سالمندان آنان گفتند که ای امیر، سه روز به ما مهلت بده تا پاسخ بیاوریم و اگر نتوانستیم، حکم خود را اجرا کن.

آن‌گاه، ترسان و هراسان و سرگشته بیرون رفتند. سپس در جایی گرد هم آمدند و در این باره

رای زدند و بر آن شدند که ده تن از نیکان و پارسایان بحرین را برگزینند. چنین کردند و پس از آن سه تن از میان آن ده تن را گزیدند و یکی از آنان را گفتند: تو امشب به بیابان برو و آنجا عبادت کن و از امام زمان و حجت ما یاری بجوی، شاید راه برون شد از این تنگنا برایمان روشن گردد.

آن مرد رفت و تا بامداد به پرستش و زاری و دعا و یاری خواستن از امام (ع) پرداخت، اما چیزی ندید. برگشت و به یاران خود خبر داد. در شب دوم یکی دیگر را فرستادند، او نیز چون دوستش باز آمد و خبری نیاورد، و نگرانی و دلشوره افزایش گرفت.

سومی را آوردند، که خدا ترسی دانشمند به نام محمد بن عیسی بود. او در سومین شب با سر و پای برهنه به بیابان رفت. شبی تیره و تاریک بود. مرد دعا کرد و گریست و از خدا رهائی مؤمنان و برطرف شدن این بلا را خواست و از صاحب الزمان یآوری جست.

در پایان شب، مردی او را به نام خواند و گفت: ای محمد بن عیسی، این چه حالی است که در تو می بینم و چرا به این بیابان آمده ای؟ گفت: ای مرد، من برای کاری سترگ و امری بزرگ بیرون آمده ام و جز به امام خود نه به کسی خواهم گفت و نه به آن که قدرت رسیدگی ندارد، شکایت خواهم برد.

آن مرد گفت: «ای محمد بن عیسی من صاحب امرم، پس نیازت را بگو.»

پارسا گفت: اگر امام زمان تو باشی، خود داستان را می دانی و نیازی به شرح نیست.

حضرت چگونگی را به شرح فرمود. محمد بن عیسی چون شنید به سوی حضرت رفت و گفت: آری سرورم، دریافتم که به نتیجه رسیده ایم؛ تو امام و پشتیبان ما و به دفع بدبختی ما توانائی.

آنگاه، حضرت فرمود: «ای محمد بن عیسی، آن کارگزار - که لعنت خدا بر او بادا - در خانه اش درخت اناری دارد. هنگامی که این درخت میوه داد، او چیزی از گل به شکل انار ساخت و آن را دو نیم کرد و در درون هر یک از دو نیمه بخشی از آن نوشته را حک کرد؛ سپس آن‌ها را دور انار گذاشت و روی آن فشار داد و انار که کوچک بود از آن اثر برداشت و به این صورت درآمد.

فردا که نزد حاکم می روید، به او بگو پاسخت را آورده ام، لیکن جز در خانه ی دستیارت نخواهم گفت. پس از آن که به آن خانه رفتید، به سمت راست خود بنگر. اتاقی می بینی، آن گاه به حاکم بگو پاسخت را جز در آن اتاق نمی دهم. اگر او خودداری کرد، پافشاری کن و رضایت مده تا او بالا رود و تو نیز با وی برو و تنه اش مگذار. پس از ورود به اتاق سوراخی می بینی که در آن کیسه ای سپید رنگ هست. برو و آن را بردار و خواهی دید که قالب گلین حاوی نیرنگ در آن

است. آن را به حاکم بده و انار را در قالب بگذار تا نیرنگ دستیار بر او آشکار گردد. هم‌چنین، ای محمد بن عیسی، حاکم را بگو: ما معجزه‌ی دیگری داریم و آن این است که در این انار چیزی غیر از خاکستر و دود نیست؛ برای دانستن درستی این سخن به این مرد دستور شکستن انار را بده و پس از آن که شکسته شود، دود و خاکستر روی و ریش او را می‌آلاید. محمد بن عیسی چون فرمایش‌های امام را شنید، سخت شادمان شد، دست حضرت را بوسید و با خوشی و مژده نزد دوستان خود بازگشت.

چون بامداد شد، به سراغ حاکم رفت و هر چه را امام (ع) فرموده بود، انجام داد. حاکم از محمد بن عیسی پرسید چه کسی تو را از این نیرنگ آگاه کرد؟

پاسخ داد: امام زمان و حجت خدا بر ما. پرسید: امام شما کی است؟ و محمد بن عیسی یکایک امامان را تا صاحب امر (ع) نام برد.

حاکم گفت: دستت را به سوی من دراز کن. گواهی می‌دهم که غیر از خدای یکتا آفریدگاری نیست و محمد بنده و فرستاده‌ی اوست و جانشین بلافصل محمد، امیر مؤمنان، علی علیه‌السلام است.

سپس، به یکایک امامان تا به آخر و باور خود به ایشان اقرار آورد و فرمان به کشتن کارگزار داد و از اهل بحرین پوزش خواست و با آنان نیکی کرد و ایشان را بزرگ می‌داشت.

راوی می‌گوید: این داستان نزد مردم بحرین مشهور است و آرامگاه محمد بن عیسی شناخته شده و جای زیارت همگان است.

## ❖ باب بیست و پنجم

### نشانه‌های ظهور رهبر جاودان سفیانی و دجال و نشانه‌های دیگر

#### ۱ - امالی:

طالقانی، از جلودی، از هشام بن جعفر، از حماد، از عبدالله بن سلیمان:  
در انجیل خواندم [صفت‌های پیامبر گرامی اسلام (ص) را یاد می‌کند] که خداوند تعالی به  
عیسی (ع) می‌فرماید: «تو را نزد خود بر می‌کشم، سپس در پایان زمان فرود می‌آورم تا از پیروان  
این پیامبر شگفتی‌ها بینی و ایشان را در پیکار با دجال لعنت شده یاری کنی. تو را به هنگام نماز  
فرود می‌آورم تا با آن امت آمرزیده نماز بگزاری.»

#### ۲ - قرب:

هارون، از ابن صدقه، از امام جعفر صادق (ع): از پدرش (ع):  
- پیغمبر خدا (ص) فرمود: «زمانی که زنانان زشت‌کار و جوانانان بدکردار شوند و از امر به  
معروف و نهی از منکر باز بمانند، چگونه خواهید بود؟»  
پرسیده شد که ای فرستاده‌ی خدا، آیا چنین خواهد شد؟ حضرت فرمود: «آری، و بدتر از این  
نیز.»

#### ۳ - همان:

حنان: از امام صادق (ع) درباره‌ی فرو رفتن «بیداء» پرسیدم، حضرت فرمود:  
- در دوازده میلی لشکرگاه (در متن عربی «ذات‌الجیش»، جایی میان مکه و مدینه - م) روی

می‌دهد.

#### ۴- تحف:

در روایت ابوجارود، از امام باقر(ع):

- در آیه‌ی شریفه‌ی «ان الله قادر علی ان ينزل آیه» (خدا بر این که آیتی فرستد قادر است) [انعام، ۳۷] خداوند در پایان زمان نشانه‌هایی می‌فرستد که «دابه الارض» و «دجال» و فرود آمدن عیسی بن مریم و برآمدن خورشید از باختر، از آن جمله‌اند.

راوی از قول امام محمد باقر(ع) می‌گوید:

- در «قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم» (بگو او تواناست که بر شما عذاب و بلائی از آسمان یا زمین فرستد) [انعام، ۶۵] منظور دجال و بانگ آسمانی است، «او من تحت ارجلکم» فرو رفتن، «او یلبسکم شیعا»، اختلاف در دین، و سرزنش برخی، گروهی دیگر را، و «یذیق بعضکم بأس بعض»، کشتن برخی از شما برخی دیگر را و همه‌ی این‌ها در میان اهل قبله روی می‌دهد.

#### ۵- قرب:

ابن عیسی، از ابن اسباط:

به امام رضا(ع) گفتم: قربانت کردم، ثعلبه بن میمون، از علی بن مغیره، از زید عمی، از امام سجاد(ع) برایم نقل قول کرد که: «قائم ما به هنگام برگزاری آئین‌های حج قیام خواهد کرد.» حضرت فرمود:

- آیا قائم بدون سفیانی برمی‌خیزد؟ کار قائم و سفیانی از سوی خداوند حتمی است و بی‌سفیانی قائم نخواهد آمد.

گفتم: فدایت شوم، آیا این امر امسال خواهد بود؟ فرمود:

- هر چه خدا بخواهد همان می‌شود.

#### ۶- همان:

ابن عیسی، از بزنطی، از امام رضا(ع):

- ابن ابو حمزه می‌پنداشت که جعفر گمان می‌برد پدرم قائم است. جعفر از آن‌چه پیش از امر خدا روی خواهد داد آگاهی نداشت. به خدا سوگند که پروردگار تبارک و تعالی به فرستاده‌ی خویش می‌فرماید: «ما ادری ما یفعل بی و لایکم ان اتبع الا ما یوحی الی» (نمی‌دانم که با من و



شما چه می‌کنند. من جز آن‌چه وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم) [۹، احقاف]. امام باقر(ع) می‌فرمود: «پیش از قیام قائم چهار حادثه روی خواهد داد که نشانه‌ی ظهور او است.» سه حادثه روی داد. و تنها یکی باقی مانده است.

گفتیم: قربانت شویم، کدام‌ها روی داده است؟ امام(ع) فرمود:

- ماه رجب که در آن فرمان‌روای خراسان برکنار شد و رجبی که در آن بر پسر زبیده (امین، برادر مأمون - پسران هارون الرشید -) شوریدند و رجبی که در آن محمد بن ابراهیم در کوفه خیزش کرد.

گفتیم: آیا چهارمین رجب هم به این امر پیوسته است؟ فرمود:

- (امام) باقر چنین می‌فرمود.

## ۷ - همان:

با اسناد:

از امام رضا(ع) درباره‌ی نزدیکی وقوع این امر پرسیدم. فرمود:

- ابو عبدالله (امام صادق علیه‌السلام)، از ابو جعفر (امام محمد باقر علیه‌السلام) نقل فرمود که «نخستین نشانه‌ی گشایش در سال صد و نود و شش خواهد بود؛ که عرب رنج و سختی را از خود برطرف می‌کند؛ در سال نود و هفت نابودی و در نود و هشت جدائی از زادبوم در پیش است. مگر نمی‌بینید که بنی‌هاشم با خانواده‌هاشان ریشه‌کن می‌روند؟

پرسدم آیا جلای وطن می‌کنند؟ امام فرمود:

- آنان و دیگران هم. در سال صد و نو و نه خداوند بلا را برطرف می‌کند و در سال دویست آن‌چه اراده فرماید خواهد کرد.

گفتیم: فدایت گردیم، ما را از آن‌چه در سال دویست روی خواهد داد، آگاه فرما. امام(ع)

فرمود:

- اگر کسی را آگاه کنم، شما خواهید بود، چنان‌چه از جایتان خبر داشته باشم، اما این چیزی نیست که بر شما آشکار نمایم، لیکن هرگاه پروردگار تبارک و تعالی بخواهد حقی را نمایان فرماید، هیچ بنده‌ای توانائی پوشاندن آن را ندارد.

من گفتم: قربانت شوم، تو در سال یکم امامت خود از قول پدرت فرمودی که پایان فرمانروائی فلان خاندان در سر فلان تاریخ خواهد بود و پس از آنان فرزندان فلان به حکومت نمی‌رسند. امام فرمود:

- آری، چنین گفتم.

گفتم: خدا خیرت دهد، آیا با پایان فرمانروائی آنان، کسی از قریش بر این امر گمارده می‌شود؟ فرمود:

- نه.

پرسیدم: پس چه خواهد شد؟ فرمود:

- همان که تو و یارانت می‌گوئید.

پرسیدم: یعنی خروج سفیانی؟ فرمود:

- نه.

گفتم: قیام قائم؟ پاسخ داد:

- خداوند هر چه بخواهد می‌کند.

گفتم: آیا «او» تو هستی؟ فرمود:

- لا حول و لا قوه الا بالله. پیش از این امر نشانه‌هایی در میان دو حرم نمایان می‌گردد.

پرسیدم: چه حادثه‌ای؟ فرمود:

- بریدن اندام‌ها، و فلان از فلان دودمان پانزده مرد را می‌کشد.

## ۸ - تفسیر ابن ابراهیم:

پدرم، از محمد بن فضیل، از پدرش:

به امام باقر (ع) گفتم: قربانت شوم، به ما گفته‌اند که فرزندان دودمان جعفر بن ابوطالب یک

درفش، و زادگان خاندان عباس دو پرچم دارند. آیا تو را در این باره اطلاعی هست؟ فرمود:

- فرزندان جعفر چیزی نیستند و به جایی نخواهند رسید. اما زادگان عباس فرمانروائی دراز

مدت خواهند داشت و در روزگار ایشان نزدیکان دور و دور بودندگان نزدیک می‌شوند.

حکومتشان با سختی همراه و از آسودگی به دور است. آنقدر حکومت می‌کنند که از مکر خدا و

کیفر او غافل می‌گردند تا آن‌گاه که بر ایشان بانگ زده شود و کسی را نداشته باشند که گردشان

آورد و گوش به فریادشان سپارد. فرموده‌ی خداوند است که «حتی اذا اخذت الارض زخرفها و

ازینت» (تا آن‌گاه که زمین از خرمی و سبزی به خود زیور بسته و آرایش کند) [۲۴، یونس].

گفتم: این واقعه کی روی خواهد داد؟ حضرت فرمود:

- نزد ما موعد ندارد؛ اما هر چه به شما گفته‌ایم، اگر همان شد، بگوئید خدا و پیغمبرش راست

گویند و اگر خلاف آن شد باز همین را بگوئید تا دو برابر پاداش بگیرید. اما به هنگامی که نیاز و

نداری سخت فزون گردد و برخی از مردم برخی دیگر را دروغ پرداز بخوانند، آن‌گاه بام و شام

چشم به راه این امر باشید.

گفتم: جانم به قربانت، نیاز و نداری را می‌دانم، اما انکار گروهی از مردم گروه دیگر را چیست؟ حضرت فرمود:

- مرد به هنگام نیاز به بزادرش روی می‌آورد و این یک باوی به گونه‌ای دیگر روبه‌رو می‌شود و با کلامی دیگر سخن می‌گوید.

### ۹ - همان:

ابو جارود: امام باقر(ع) درباره‌ی آیه‌ی «قل اراثکم ان اتیکم عذابہ بیا تا - یعنی لیلا - او نهارا ماذا یتعجل منه مجرمون» (بگو مرا خبر دهید که اگر شب که در خوابید یا روز که به کسب و کارید عذاب خدا فرا رسد چرا گناه‌کاران عذاب را به تعجیل می‌طلبند) [۵۰، یونس] فرمود:

- این عذابی است که در پایان زمان بر سیه‌کاران اهل قبله فرستاده می‌شود، حال آن‌که فرود آمدن عذاب بر خویش را انکار می‌کنند.

### ۱۰ - همان:

ابو جارود: امام باقر(ع) درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی «ولو تری اذ فزعوا فلا فوت» (و اگر تو حال مجرمان را مشاهده کنی هنگامی که هراسانند و از عذاب آن‌ها فوت نشود و از مکان نزدیکی دستگیر شوند) [۵۱، سبأ] چنین فرمود:

- از صدا می‌هراسند و آن صدا بانگ آسمانی است و زمین آنان را می‌اوبارد.

### ۱۱ - همان:

حسین بن محمد، از معلی، از محمد بن جمهور، از ابن محبوب، از ابو حمزه:  
از امام باقر(ع) درباره‌ی فرمایش «و انی لهم التناوس من مکان بعید» پرسیدم. فرمود:  
- هنگامی مهدی را می‌جویند که او را نخواهند یافت.

### ۱۱ - کنز:

محمد بن عباس، از محمد بن حسن بن علی بن صباح مدائنی، از حسن بن محمد بن شعیب، از موسی بن عمر بن یزید، از ابن ابو عمیر، از منصور بن یونس، از اسماعیل بن جابر، از ابو خالد کابلی، از امام باقر(ع):

- قائم ظهور می‌کند و می‌گردد تا به «مُرّ» می‌رسد. به او می‌گویند که کارگزار وی را کشته‌اند.

آن‌گاه باز می‌آید و با آنان به جنگ می‌پردازد و بیش از این کاری نمی‌کند. سپس، راهی می‌شود و مردم را دعوت می‌کند، تا به بیداء می‌رسد. آن‌گاه سپاهیان سفیانی نمایان می‌گردند و خداوند عز و جل زمین را در زیر پای آنان فرو می‌برد و معنی آیه‌ی خدائی «ولو تری اذ فزعوا فلافوت و اخذوا من مکان قریب و قالوا آمنا به» همین است.

### ۱۳ - تفسیر ابن ابراهیم:

از امام محمد باقر(ع) معنی «سال سائل بعذاب واقع» (پرسید سائلی از عذاب قیامت که وقوعش حتمی است) [۱، معارج] پرسیده شد. امام فرمود:  
- از باختر آتش بر می‌خیزد و فرشته‌ای آن را از پشت به پیش می‌راند تا آن که به کوی خانه‌های بنی سعد بن همام، کنار مسجد ایشان رسد و هیچ سرائی را که دشمنان خاندان محمد در آن باشند، با ساکنانش نسوخته نمی‌گذارد و این است مهدی(ع).

### ۱۴ - ک:

ابو ولید، از صفار، از ابن معروف، از ابن فضال، از ظریف بن ناصح، از ابو حصین:  
از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود:  
- فرستاده‌ی خدا(ص) می‌فرمود: «چون به اختر بینی باور باشد، ایمان به تقدیر خدائی از میان می‌رود.»

### ۱۵ -

مفید، از احمد بن محمد بن عیسی علوی، از حیدر بن محمد سمرقندی، از ابو عمرو کاشی، از حمدویه بن بشر، از محمد بن عیسی، از حسین بن خالد:  
به امام رضا(ع) گفتم: عبدالله بن بکیر حدیثی روایت و آن را تأویل می‌کرد و من می‌خواهم آن را بر تو عرض نمایم. حضرت فرمود:  
- چه حدیثی؟

گفتم: ابن بکیر می‌گفت که عبید بن زراره برایم نقل کرد که به روزگار خیزش محمد بن عبدالله ابن حسن (پسر حضرت امام حسن مجتبی) نزد امام صادق(ع) بودم که یکی از یاران ما وارد شد و به حضرت گفت: «جانم فدایت، محمد بن عبدالله قیام کرد. و مردم به او پیوسته‌اند، تو درباره‌ی خروج ما در کنار او چه می‌فرمائی؟» حضرت فرمود:  
- تا آسمان و زمین آرام‌اند، تو هم آرام باش.

عبدالله بن بکیر گفت: چون چنین است، تا آسمان و زمین آرام است، نه ظهوری در کار خواهد بود و نه قائمی که قیام کند.

امام رضا نیز فرمود:

- امام صادق درست فرموده و کار چنان نیست که ابن بکیر تأویل نموده است. منظور آن حضرت این بوده است که تا آسمان و زمین از بانگ آسمانی و فرو رفتن زمین در آرامش است، تو هم آرام باش.

### ۱۶ - معانی:

پدرم، از احمد بن ادریس، از سهل، از علی بن ریان، از دهقان، از حسین بن خالد: به امام رضا(ع) گفتم: فدایت شوم، عبدالله بن بکیر، از عبید بن زراره نقل می‌کند که «در سال خیزش ابراهیم بن عبدالله (نوه‌ی امام حسن مجتبی علیه‌السلام) حضرت امام جعفر صادق را زیارت کردم و گفتم که ابراهیم سخنانی می‌گوید و مردم به او می‌گرایند. در این باره چه فرمانی می‌دهی؟» و آن حضرت فرمود:

- به خدا پناه برید و تا آسمان و زمین آرام است، شما هم آرام داشته باشید.

حضرت امام رضا(ع) به من فرمود:

- تأویل این حدیث آن‌چنان نیست که عبدالله بن بکیر دریافته است. منظور امام صادق(ع) این بوده است که نجیب تا بانگ آسمانی به نام صاحب شما بر نیامده و زمین لشکر سفیانی را فرو نبرده است.

### ۱۷ - معانی، امالی شیخ:

ابن ولید، از محمد عطار و احمد ابن ادریس، با هم، از اشعری، از سیاری، از حکم بن سالم، از امام صادق(ع):

- ما و دودمان ابوسفیان دو خاندانیم که بر سر خداوند با هم دشمنی داریم. ما می‌گوئیم خداوند راست و درست است و آنان خدا را دروغ می‌پندارند. ابوسفیان با پیغمبر خدا(ص)، معاویه با علی بن ابیطالب(ع) و یزید بن معاویه با حسین بن علی(ع) جنگ کردند و سفیانی با قائم(عج) خواهد جنگید.

### ۱۸ - بصائر:

معاویه بن حکیم، از محمد بن شعیب بن غزوان، از یک مرد:

یک تن از مردم بلخ نزد امام محمد باقر(ع) آمد و امام از او پرسید:  
- ای خراسانی، فلان دشت را می‌شناسی؟  
آن مرد گفت آری. امام فرمود:  
- آیا شکافی چنین و چنان را در آن جا بلدی؟  
مرد پاسخ داد آری. امام فرمود:  
- دجال از آن جا خروج می‌کند.  
راوی می‌افزاید: آن‌گاه مردی یمنی وارد شد و امام به وی فرمود:  
- ای یمنی، آیا فلان و بهمان دره را می‌شناسی؟  
گفت آری. حضرت فرمود:  
- آیا فلان درخت را که چنین و چنان است، می‌شناسی؟  
گفت آری. امام فرمود:  
- آیا خرسنگی را که زیر آن درخت است، بلدی  
مرد پاسخ داد آری. حضرت فرمود:  
- این همان خرسنگی است که الواح موسی را برای محمد(ص) نگهداری کرد.

#### ۱۹ - ثواب:

پدرم، از علی، از پدر او، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق(ع):  
- فرستاده‌ی خدا(ص) می‌فرمود: «روزگاری بر پیروان من می‌رسد که نهان ایشان پلشت و  
پیدای آنان به سبب از این جهانی زیبا خواهد بود. آن‌چه را با خداست، نمی‌خواهند و دوروی و  
خدا ناترس می‌شوند و پروردگار ایشان را کیفر خواهد داد. دعای غریق می‌خوانند اما برآورده  
نخواهد شد.

#### ۲۰ - همان:

به همین اسناد: پیغمبر خدا(ص) فرمود:  
- «روزگاری بر پیروان من می‌رسد که از قرآن غیر از رسم و از اسلام بجز نام نمی‌ماند. خود را  
مسلمان می‌خوانند، لیکن از اسلام دور می‌شوند. مسجدهاشان آباد، اما در ایمان ویران خواهد  
بود. فقیهان ایشان بدترین فقیهان در زیر آسمان‌اند، آشوب از آنان سرچشمه می‌گیرد و به  
خودشان باز می‌گردد.

۲۱- ک:

ابن مغیره، به اسناد خود، از سکونی، از امام صادق(ع)، به نقل از پدران آن حضرت:  
 - پیغمبر خدا(ص) می فرمود: «اسلام غریبانه آغاز شد و به زودی به غربت باز خواهد گشت،  
 و خوشا بر حال غریبان.  
 نعمانی: ابن عقده، از محمد بن مفضل بن ابراهیم، از محمد بن عبدالله بن زراره، از سعد بن  
 عمر جلاب، از امام جعفر صادق(ع)، همین روایت.

۲۲- ک:

مظفر علوی، از ابن عیاشی، از پدرش، از جعفر بن احمد، از عمر گئی، از ابن فضال، از امام  
 رضا(ع) از پدران آن حضرت، همین روایت.

۲۳- همان:

ابن عصام، از کلینی، از قاسم بن علاء، از اسماعیل به علی قزوینی، از علی بن اسماعیل، از  
 عاصم بن حمید، از محمد بن مسلم:  
 از امام باقر(ع) شنیدم که فرمود:  
 - قائم، با «رعب» پیروز و با یاری خداوند یآوری می شود. زمین در زیر پایش پیموده و گنجها  
 بر وی نموده می گردد؛ فرمانروائی خاور و باختر به او داده می شود و خداوند عز و جل دین او را  
 آشکار می سازد، هر چند که مشرکان را ناخوش آید. هیچ ویرانه‌ای را در زمین آباد نکرده  
 نمی گذارد. عیسی بن مریم روح الله فرود می آید و در پشت او نماز می گزارد.  
 گفتم: ای فرزند پیغمبر، قائم شما کی ظهور می کند؟ حضرت فرمود:  
 - هنگامی که مردان به زنان و زنان به مردان مانند شوند، مرد به مرد بسنده کند و زن بر زن  
 نشیند، گواهی نیرنگ بازان پسند افتد و گواهی دادگران رد شود، مردم به خونریزی و زنا و  
 رباخواری فرو افتند و تبهکاران را از ترس بزرگ شمارند، سفیانی از شام و یمانی از یمن برآیند و  
 در بیداء زمین اوبارده شود و یکی از فرزندان جوان خاندان محمد(ص) به نام محمد بن حسن  
 پاک سرشت (نفس زکیه) در میان رکن و مقام کشته شود و این بانگ آسمانی بیاید که «حق در  
 وجود او - امام زمان - و پیروان او است.» در این هنگام است که قائم ما ظهور می کند.  
 او پس از نمایان گشتن، به قبله اتکاء می کند و سیصد و سیزده مرد بر او گرد می آیند و  
 نخستین سخن وی این آیه است: «بقیه الله خیر لکم ان کتمت مؤمنین» (آنچه خدا بر شما باقی  
 گذارد بهتر است اگر واقعا به خدا ایمان دارید) [۸۶ هود]، آن گاه می افزاید: «انا بقیه الله فی ارضه».

و پس از آن که ده هزار تن بر او گرد آمدند، خیزش می‌کند و بر زمین غیر از خدای یگانه پرستیده‌ای چه بت و چه چیز دیگر بر جای نمی‌ماند، که همه آتش گرفته، می‌سوزند. این امر پس از غیبتی دیرپا روی خواهد داد تا خدا روشن گرداند که چه کس در روزگار نهان بودن صاحب‌الزمان (ع) از وی فرمان برده و به او ایمان داشته است.

#### ۲۴ - محاسن:

محمد بن علی، از مفضل بن صالح اسدی، از محمد بن مروان، از امام صادق (ع):  
- پیغمبر خدا (ص) فرمود: «هر که با ما اهل بیت کین ورزد، خداوند او را یهودی بر می‌انگیزد.» پرسیدند اگر چه شهادتین خوانده باشد؟ حضرت فرمود:  
«آری، چون با گفتن این کلمات از ریخته شدن خون خود و یا دادن جزیه جلوگیری می‌کند و اگر دجال را دریابد به او پناه می‌آورد.»

#### ۲۵ - ک:

طالقانی، از جلودی، از حسین بن معاذ، از قیس بن حفص، از یونس بن ارقم، از ابو سیار شیبانی، از ضحاک بن مزاحم، از نزال بن سیره:  
علی بن ابیطالب (ع) برایمان خطبه خوانده سپاس و ستایش خداوند را به جای آورد و آن‌گاه - سه بار - فرمود:  
- ای مردم، اگر پرستی دارید برسید، پیش از آن که مرا از دست بدهید.  
صعصعه بن صوحان برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان، دجال کی شورش می‌کند؟ آن حضرت فرمود:

- بنشین! خدا سخت را می‌شنود و اندیشه‌ات را می‌داند و به خدا که من از پرسنده به این امر داناتر نیستم. اما این مر نشانه‌هایی دارد که یکایک، مو به مو در پی هم نمایان خواهد شد و اگر بخواهی تو را از آن‌ها آگاه می‌کنم.

صعصعه گفت: آری، می‌خواهم. آن‌گاه، حضرت فرمود:

- از هر کن. نشانه‌ی خروج دجال است که مردم نماز را فراموش و امانت را تباه کنند، دروغ را روا بدارند، ربا بخورند، رشوه بستانند ساختمان‌ها را محکم بسازند، دین را به دنیا بفروشند، سفیهان را بر کارها بگمارند، با زنان رای زنند، از بستگان بپزند، از آرزوهای خویش پیروی نمایند و خون را کم بها شمارند.

بردباری ناتوانی شمرده شود؛ ستم افتخار باشد؛ سران پلید، وزیران ستمکاره، سرشناسان



خائن و قاریان زشت‌کردار گردند. گواهی دروغ آشکار و زورگوئی نمایان، گفتارها بهتان و گناه و شورش فراوان شود.

قرآن‌ها آراسته، مسجدها پر نقش و نگار و گلدسته‌ها بلند ساخته شوند. بدکاران ارجمند، صف‌ها فشرده، خواهش‌ها گوناگون، پیمان‌ها شکسته و زنان از سر آزار این جهانی با شوهران خود در سوداگری انباز شوند. بانگ زشتکاران بلند و از ایشان شنیده شود. سرکرده‌ی قوم، پست‌ترین آنان باشد و با بدکار به سبب ترس از وی به تقیه رفتار شود. دروغ‌پرداز را راستگو بخوانند و خائن را امین بدانند.

زندگان پیشینیان را نفرین گویند و زن بر زین نشیند. مرد به زن و زن به مرد مانده شود و گواه در دادگاه ناخواسته یا به دروغ شهادت دهد. فقه را برای هدفی غیر از دین آموزند و کار دنیا را بر آخرت برتری دهند. پوست میش را بر گرگ‌خویان بپوشانند و دل‌ها ریمن‌تر از مردار و تلخ‌تر از صبر گردد.

در آن هنگام بشتابید، بشتابید. نیکوترین جایگاه در آن زمان بیت‌المقدس است و روزگاری فرا خواهد رسید که همگان آرزومند زیستن در آن‌جا باشند.

آن‌گاه، اصبح بن نباته برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان، دجال کی است؟

حضرت فرمود:

«دجال همانا «صائد بن صید»، کسی که او را بر حق شمارد، بدفرجام و آن‌کس که وی را دروغ بداند، نیک انجام است. دجال از شهری که اصفهان (در متن عربی «اصبهان» آمده است - م) خوانده می‌شود، از روستائی به نام «یهودیه» بر می‌خیزد. چشم راستش از چشم خانه در آمده و چشم دیگرش در پیشانی او است و چون ستاره‌ی بامدادی می‌درخشد و در آن حالتی هست گوئی آمیخته با خون. در میان چشم او نوشته شده است: «کافر». که هر باسواد و بی‌سوادی آن را می‌خواند. دریاها را می‌پیماید و خورشید با او گردش می‌کند. در کنارش کوه دود و در پشت سرش کوهی سپید است که مردم آن را خوراک می‌پندارند. در قحطی سخت ظهور می‌کند و درازگوشی سفید در زیر دارد که هر گامش یک میل است. زمین را در می‌نوردد و از هر جا که بگذرد، تا روز رستخیز در آن‌جا آب نمی‌ماند.

بانگ بلندش را جن و انسان و شیاطین می‌شنوند. او می‌گوید: «به سوی من آئید ای دوستان. من ام آفریننده‌ی مردمان. من ام پروردگار بزرگتان.» و آن دشمن خدا دروغ می‌گوید، آن یک چشم خوراک می‌خورد و در کوچه و بازار راه می‌رود و پروردگار بزرگ شما نه یک چشم است، نه خوراک می‌خورد، نه راه می‌رود و نه میرنده است.

بیشینه‌ی پیروان آن دشمن خدا در آن روز زنازاده‌اند و طیلسان سبز می‌پوشند. خداوند عز و

جل او را در «شام» در پشته‌ای معروف به پشته‌ی «افیق» سه ساعت پس از بامداد روز آدینه به دست کسی که عیسی بن مریم در پشت وی نماز می‌گزارد، به قتل می‌رساند. و سپس، آن واقعه‌ی سترگ (طامه‌الکبری) روی می‌دهد.

گفتیم: آن واقعه چیست، ای امیر مؤمنان؟ حضرت فرمود:

- ظهور «دابه‌الارض» از کنار «صفا» که انگشتی سلیمان و چوبدست موسی با او است و آن انگشتی را بر چهره‌ی هر باورداری بنهد، نوشته می‌شود که «این مؤمن راستین است» و بر روی هر کافری که بزند، نوشته می‌آید که «این کافر واقعی است». آن‌چنان که مؤمن صدا می‌زند: وای بر شما کافران و کافر بانگ برمی‌دارد که: خوشا بر تو ای مؤمن، کاش امروز من نیز چون تو می‌بودم. آن‌گاه «دابه» به اذن خدای عز و جل سر خود را - پس از برآمدن خورشید از باختر بلند می‌کند و همگان او را می‌بینند. و چون چنین شد، دیگر توبه پذیرفته نمی‌شود و هیچ کرداری به سوی آسمان نمی‌رود و ایمان کسی که پیش از آن باور نیاورده باشد، سودی به حال او نخواهد داشت. آن‌گاه، حضرت افزودند:

- مرسید که پس از آن چه‌ها روی خواهد داد، زیرا من با محبوب خود (پیامبر گرامی اسلام - م) پیمان بسته‌ام که غیر از عترت خود به دیگری نگویم.

نزال بن سیره به صعصعه گفت که امیر مؤمنان از این سخن چه منظوری داشت؟

صعصعه پاسخ داد: ای پسر سیره، کسی که عیسی بن مریم در پشت او نماز می‌خواند دوازدهمین تن از عترت، نهمین از فرزندان حسین بن علی است. او است خورشیدی که از باخترش بر می‌آید، کنار رکن و مقام آشکار می‌شود، زمین را پاک می‌گرداند، ترازوی عدل را می‌آورد و دیگر هیچ‌کس بر تنابنده‌ای ستم نخواهد راند و امیر مؤمنان خبر می‌دهد که محبوبش، پیامبر خدا (ص) از وی پیمان گرفت که غیر از عترت خویش این آگاهی را به دیگری ندهد.

ک: محمد بن عمرو بن عثمان عقیلی، از محمد بن جعفر بن مظفر و عبدالله ابن محمد بن عبدالرحمان، و عبدالله بن محمد بن موسی، همگی، و محمد بن عبدالله بن صبیح، همگی، از احمد بن مثنی موصلی، از عبدالاعلی، از ایوب، از نافع، از ابن عمر، از رسول خدا (ص)، مانند همین روایت.

محمد بن عمرو بن عثمان، به همین اسناد، از پیران خویش، از ابو یعلی موصلی، از عبدالاعلی بن حماد، از ایوب، از نافع، از ابن عمر:

روزی پیغمبر خدا (ص) با یاران خود نماز بامداد را به جای آورد و همراه آنان به در خانه‌ای

در مدینه رفت و در زد. زنی در را گشود و پرسید: ای ابوالقاسم، چه می‌خواهی؟ فرستاده‌ی خدا فرمود: «ای مادر عبدالله، بگذار عبدالله را ببینم.» زن گفت: ای ابوالقاسم، با عبدالله چه کار داری؟ چون که او خرد درستی ندارد؛ جامه‌ی خود را می‌آلاید و ادعائی بس بزرگ می‌کند.

حضرت فرمود: «بگذار او را ببینم.» زن گفت: به گردن خودت؟ فرمود: «آری.» زن گفت: وارد شو. وارد شدند و عبدالله را دیدند که لنگی به خود پیچیده بود و با خود می‌ژکاید. مادرش گفت: خاموش باش و بنشین، این محمد است که به دیدنت آمده. مرد خاموش گشت و نشست و به پیامبر (ص) گفت: اگر این زن لعنتی می‌گذاشت، به شما می‌گفتم که شما بر چه هستید. آن‌گاه، پیامبر (ص) فرمود: «چه می‌بینی؟» پاسخ داد: حق و باطل را می‌بینم و یک کرسی را بر آب می‌بینم. حضرت فرمود: گواهی بده که جز خدای یگانه پروردگاری نیست و من فرستاده‌ی خداوندم.»

عبدالله گفت: تو گواهی بده که جز خدای یگانه آفریدگاری نیست و من پیغمبر خدا هستم و خداوند تو را برای این امر از من شایسته‌تر نساخته است.

روز دوم همین کار تکرار شد و مادر عبدالله ایشان را به درون خانه برد و او را بالای نخلی دیدند که آواز می‌خواند. مادرش گفت: ساکت شو و پائین بیا. این محمد است که به دیدنت آمده. خاموش گشت و به پیغمبر (ص) گفت: اگر این زن لعنتی می‌گذاشت، به شما می‌گفتم که بر چه امری هستید.

روز سوم همان کار را کردند و عبدالله را در میان گوسفندان دیدند که آواز چوپانی می‌خواند. آن روز آیه‌هایی از سوره‌ی «دخان» فرو فرستاده شده و پیامبر آن‌ها را در نماز بر یاران خود خوانده بود. حضرت به عبدالله فرمود: «گواهی بده که غیر از خداوند یکتا، پروردگاری نیست و من فرستاده‌ی خداوندم.» عبدالله همان گفته‌ی روز اول را باز گفت. پیغمبر (ص) فرمود: «من چیزی برایت پنهان کرده‌ام، بگو چیست.» عبدالله گفت: دود، دود. حضرت فرمود: «خوار شوی که هرگز از آن‌چه برایت تعیین شده است فراموشی و هرگز به آرزوی خویش نمی‌رسی و به چیزی جز آن‌چه برایت مقدر گردیده است، دست نخواهی یافت.» سپس، به یاران خویش فرمود: «ای مردم، خداوند هیچ پیغمبری بر نانگیخت که قوم خود را از دجال بیم نداد. اما خداوند عز و جل تا به امروز او را به تأخیر افکند، مبادا به اشتباه افتید. خدای شما یک چشم نیست. دجال سوار بر درازگوشی پیدا می‌شود که میان دو گوش آن یک میل فاصله است. او خروج می‌کند و بهشت و دوزخ با او است و کوهی از نان و رودی از آب به همراه دارد و بیشتر پیروانش یهود و زنان و اعراب‌اند و به همه جای زمین می‌رود غیر از مکه و مدینه.

### من (مؤلف):

حسین بن مسعود فراء در «شرح السنه»، از ابوسعید خدری روایت می‌کند که در داستان یاد شده پیغمبر (ص) پرسید: «چه می‌بینی؟» و پاسخ این بود که تختی بر روی آب. پیغمبر فرمود: «ابلیس را در دریا می‌بینی.» سپس پرسید: «چه می‌بینی؟» و آن مرد گفت چند راستگو با یک دروغگو، و یا چند دروغگو با یک راستگو. آن‌گاه حضرت فرمود: «دعوت را اشتباه گرفته است.» راوی می‌گوید گمان می‌رود که ابن صیاد همان دجال و این که عیسی در کوه دود (جبل الدخان) دجال را می‌کشد، تعریض به قتل او بوده باشد.

ابو سلیمان می‌گوید: به گمان من این داستان به روزگاری روی داد که میان پیغمبر خدا (ص) و یهود و هم‌پیمانان ایشان حالت عدم پیکار وجود داشت. ابن صیاد هم از آنان بود و خبر غیب‌گوئی‌هایش به پیامبر گرامی اسلام رسیده بود و حضرت می‌خواست آن مرد را بیازماید تا دیگران بدانند که او از زبان شیطان یا جن سخن می‌گوید.

کوتاه سخن آن‌که کار دجال آزمون خدائی است، آفریدگان و بندگان خود را؛ همان‌گونه که قوم موسی در شتاب خود آزموده و رسوا شدند.

اهل سنت در این که ابن صیاد همان دجال است یا نه، اختلاف دارند. پاره‌ای می‌گویند وی دجال نیست، زیرا در مدینه مُرد و رویش را باز کردند تا مردم ببینند که مرده است. از ابو سعید خدری نیز روایت کرده‌اند که ابن صیاد دجال نیست. اما گروهی دیگر بر آن‌اند که دجال هم اوست و از ابن عمر و جابر انصاری روایت می‌کنند.

### ۲۷-ک:

پدرم، از حمیری از احمد بن هلال، از ابن محبوب، از ابو ایوب و علا، با هم، از محمد بن مسلم:

از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود:

- خیزش قائم نشانه‌هایی دارد که از سوی خدای عز و جل برای باورداران فرستاده می‌شود.

گفتم: قربانت گردم، خداوند چه نشانه‌هایی قرار داده است؟ حضرت فرمود:

- «و لنبلونکم»، یعنی پیش از ظهور قائم (ع) مؤمنان را «بشیء من الخوف و جوع و نقص من

الاموال و الانفس و الثمرات و بشر صابرين» و (البته شما را به سختی‌ها بیازمائیم چون ترس و

گرسنگی و نقصان اموال و نفوس و آفات زراعت بیازمائیم و بشارت و مژده‌ی آسایش از آن

سختی‌ها صابران راست) [۱۵۵، بقره] می‌آزمائیم. یعنی آنان را با هراس از پادشاهان فلان تبار در

پایان چیرگی ایشان و گرسنگی و گرانی و کساد بازرگانی و کمبود فضل و مرگ زودرس و اندک

شدن بار و بر آزمایش می‌کنیم و در این هنگام بردباران را به نزدیک بودن گشایش امر مژده بده. حضرت، آن‌گاه فرمود:

«ای محمد، این است تأویل فرموده‌ی خدا که: «و ما يعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم» (تأویل آن کسی جز خدا نداند و اهل دانش) [۷، آل عمران].

نعمانی: محمد بن همام، از حمیری، از ابن محبوب، از ابن رثاب، از محمد بن مسلم، همین روایت.

### ۲۸- ک:

پدرم، از حمیری، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از اهوازی، از صفوان، از محمد بن حکیم، از میمون بن، از امام صادق (ع):

«پیش از قیام قائم، پنج نشانه است: یمانی و سفیانی و بانگ آسمانی و اوبارده شدن زمین در بیداء و کشته شدن نفس زکیه.»

### ۲۹- همان:

ابن ولید، از صفار، از ابن معروف، از علی بن مهزیار، از حجال، از ثعلبه، از شعیب حداء، از صالح، بنده‌ی بنی عدراء:

از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود:

«میان خیزش قائم خاندان محمد و کشته شدن جوان پاک سرشت (نفس زکیه) بیش از پانزده شب فاصله نیست.»

غیبت: فضل، از ابن فضال، از ثعلبه، مانند این روایت.

ارشاد: از ثعلبه، همین روایت.

### ۳۰- ک:

ابن ولید، از ابن ابان، از اهوازی، از نصر، از یحیی حلی، از حارث بن مغیره، از میمون البان: در بارگاه امام صادق (ع) بودم. یک طرف چادر را بالا زد و فرمود:

«هنگامی که امر ما فرا رسد، از این خورشید روشن تر خواهد بود. سپس افزود:

«بانگی از آسمان ندا می‌دهد که «فلان، پسر فلان - به نام - امام است و ابلیس از زمین همان

بانگی را بر می‌آورد که در شب «عقبه» بر رسول خدا (ص) زد.»

### ۳۱- همان:

به همین اسناد، از اهوازی، از صفوان، از عیسی بن اعین، از معلی بن خنیس، از امام صادق(ع):

- کار سفیانی، از امور حتمی و خروج او در ماه رجب است.

### ۳۲- همان:

به همین اسناد، از اهوازی، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر، از ابو ایوب، از حارث بن مغیره، از امام صادق(ع):

- بانگ آسمانی در آدینه شب بیست و سوم ماه رمضان خواهد بود.

### ۳۳- همان:

از اهوازی، از ابن ابو عمیر، از عمر بن حنظله، از امام صادق(ع):  
- پیش از قیام قائم(ع) پنج نشانه‌ی حتمی است: یمانی و سفیانی، بانگ آسمانی، کشته شدن مرد پاک‌سرشت و فرو رفتن زمین در بیداء.  
نعمانی: محمد بن همام، از فزاری، از عبدالله بن خالد تمیمی، از یکی از یاران ما، از ابن ابو عمیر، همین روایت.

### ۳۴- ک:

پدرم، از سعد، از ابن ابو خطاب، از جعفر بن بشیر، از هشام بن سالم، از زراره: امام صادق(ع) فرمود:

- بانگ آسمانی نام قائم(ع) را می‌خواند.

گفتم: بر ویژگیان یا همگان؟ فرمود:

- بر همگان؛ هر قوم آن را به زبان خود می‌شنود.

پرسیدم: با آن‌که آنان را به نام او ندا می‌دهند، چه کسی با قائم(ع) مخالفت می‌کند؟ حضرت فرمود:

- ابلیس نمی‌گذارد و در آخر شب فریادی می‌زند و مردم را به شک می‌افکند.

توضیح: پیداست که «پایان روز» درست است و اشتباه از رونویس کننده در پاره‌ای از نسخه‌ها هم عبارت «آخر روز» نیست.

**۳۵ - همان:**

ماجیلویه، از عمویش، از کوفی، از ابن میر، از ابن آذینه:  
 امام صادق(ع) از قول پدرش، از قول امیر مؤمنان(ع) می فرمود:  
 - پسر آن زن جگرخوار (هند، زن ابوسفیان) از بیابانی خشک پیدا می شود. او مردی است  
 میان بالا، ترسناک سیما، ستر کله، آبله رخسار؛ که چون او را ببینی وی را یک چشم می شماری.  
 نامش عثمان و پدرش عنسه و از فرزندان ابوسفیان است.

**۳۶ -**

همدانی، از علی، از پدر او، از ابن ابو عمیر، از حماد، از عمر بن یزید: حضرت امام جعفر  
 صادق(ع) به من فرمود:  
 - اگر سفیانی را ببینی، پلیدترین مردمان را دیده ای. سرخ، زرد و کبود. پیایی خدایا، خدایا،  
 خدایا می گوید، اما در خور آتش دوزخ است. از بسیاری پلیدی مادر فرزند خود را از بیم آن که  
 جایش را به مردم بنماید، زنده در خاک می کند.

**۳۷ - همان:**

پدرم و ابن ولید، با هم، از محمد بن ابوالقاسم، از کوفی، از حسین بن سفیان، از قتیبه بن  
 محمد، از عبدالله بن ابومنصور:  
 از امام صادق(ع) نام سفیانی را پرسیدم. فرمود:  
 - نامش را می خواهی چکار کنی؟ اما هنگامی که دارنده ی گنج های پنجگانه ی شام، یعنی  
 دمشق، حمص، فلسطین، اردن و قنسرین شد، انتظار گشایش داشته باشید.  
 پرسیدم: آیا نه ماه حکومت می کند؟ فرمود:  
 - نه، هشت ماه نه یک روز بیش.

**۳۸ - همان:**

ماجیلویه، از عمویش، از کوفی، از پدر او، از ابو مغراء، از معلی بن خنیس از امام صادق(ع):  
 - جبرائیل از آسمان و ابلیس از زمین بانگ می زنند. شما از صدای نخست پیروی کنید. هان،  
 مبادا فریب دومی را بخورید.

**۳۹ - همان:**

ابن متوکل، از حمیری، از ابن عیسی، از ابن محبوب، از ثمالی:

به امام صادق(ع) گفتم: حضرت امام محمد باقر می‌فرمود: «پیدا شدن سفیانی کاری است حتمی.» حضرت فرمود:

- آری، و اختلاف تبار عباس، کشته شدن نفس زکیه و ظهور قائم(ع) نیز حتمی است. گفتم: بانگ آسمانی چگونه است؟ فرمود:

- ندا دهنده در روز نخست از آسمان بانگ می‌زند که «حق در علی و پیروان اوست.» سپس، ابلیس - که لعنت خدا بر او بادا - در روز دیگر فریاد می‌کشد که «حق با سفیانی و دنباله‌روان او است.» و باطل‌گرایان سرگشته می‌شوند.

#### ۴۰ - همان:

ابن ولید، از ابن ابان، از اهوازی، از نصر، از یحیی حلبی، از حکم خیاط، از محمد بن همام، از ورد، از امام باقر(ع):

- دو نشانه هست. ماه گرفتگی در پنجم و خورشیدگرفتگی در پانزدهم ماه و از زمان آدم(ع) چنین چیزی بر روی زمین روی نداده است و حساب اخترشناسان نادرست در می‌آید. نعمانی: ابن عقده، از قاسم بن محمد، از عبیس بن هشام، از ابن جبلة، از حکم بن ایمن، از ورد، برادر کمیت، همین روایت.

#### ۴۱ - ک:

از اهوازی، از صفوان، از عبدالرحمان بن حجاج، از سلیمان بن خالد: از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود:

- پیش از ظهور قائم(ع) دو مرگ است: مرگ سرخ و مرگ سفید. چنان‌که از هر هفت تن، پنج تن خواهند مرد. مرگ سرخ با شمشیر است و مرگ سفید با طاعون.

#### ۴۲ - همان:

ابن متوکل، از سعدآبادی، از برقی، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از ابو ایوب، از ابو بصیر، از امام صادق(ع):

- پیش از قیام قائم(ع)، پنج روز از رمضان گذشته، خورشید می‌گیرد.

#### ۴۳ - همان:

از ابو ایوب، از ابو بصیر و محمد بن مسلم:



از امام صادق (ع) شنیدیم که فرمود:

تا هنگامی که دو سوم مردم نابود نشوند، این امر روی نخواهد داد.

پرسیدند: وقتی که دو سوم مردم از میان بروند دیگر چه کسی می ماند؟ فرمود: آیا خوشنود

نمی شوید که شما از یک سوم باقی مانده باشید؟

#### ۴۴ - غیبت:

قرقاره، از نضر بن لیث مروزی، از ابن طلحه جحدری:

عبدالله بن لهیعه، از ابو زرعه، از عبدالله بن زرین، از عمار ابن یاسر روایت می کرد که «دولت اهل بیت پیامبر شما در پایان زمان است و بر آن نشانه‌هایی هست که چون آن‌ها را دیدید، بر زمین آرام گیرید و بمانید تا آن نشانه‌ها بگذرد.

هنگامی که روم و ترک بر شما بتازند و لشکر آریند و خلیفه‌ای که خواسته‌ها گرد می آورد بمیرد و پس از او مردی درست‌کار جانشینش گردد و چند سال بعد از کار برکنار شود و ترک و روم با هم در افتند و جنگ در زمین بسیار درگیرد، ندا دهنده‌ای از باروی دمشق بانگ بر می دازد که [وای بر مردم از شری که نزدیک می شود]. سمت باختری مسجد دمشق به زمین فرو می رود و دیوار آن فرو می ریزد و در شام سه تن پیدا می شوند که همه خواهان فرمان‌روائی اند. یکی سیه‌فام و دومی سرخ‌گون و سومی مردی از دوده‌ی ابوسفیان است، که از «کلب» نمایان می گردد و مردم را به دمشق می آورد و اهل باختر زمین به مصر می تازند، که ورودشان نشانه‌ی خروج سفیانی است.

پیش از آن، کسی پیدا می آید که مردم را به خاندان محمد (ص) می خواند. ترک در حیره فرو می آید و روم در فلسطین، عبدالله (همان دجال - م) به جنگ می پردازد و سپاهیان هم آورد در قرقیساء در کنار رود رویارو می شوند و نبردی بزرگ در می گیرد. فرمان‌روای باختر زمین به راه می افتد؛ مردان را می کشد و زنان را اسیر می کند، سپس به قیس باز می گردد تا آن‌که سفیانی در جزیره فرود می آید. یمانی نمایان می شود و هرچه او گرد آورده است، به دست سفیانی می افتد.

آن‌گاه، سفیانی به کوفه می رود و یاوران خاندان محمد (ص) و یکی از نام‌آوران ایشان را می کشد. در این هنگام مهدی (عج) ظهور می کند و سردار او شعیب بن صالح است. اهل شام چون می بینند که مردی با ابن ابوسفیان هم دست شد، در مکه به او می پیوندند و آن مرد پاک‌سرشت (نفس زکیه) کشته می شود، اما به برادرش در مکه دست نمی یابند.

در آن هنگام بانگ آسمانی می آید که: ای مردم، امیر شما فلان و او همان مهدی است که زمین

پر شده از زور و ستم را سرشار از عدل و داد خواهد کرد.»

#### ۴۵ - همان:

گروهی، از تعلقبری، از احمد بن علی رازی، از محمد بن علی، از عثمان بن احمد سماک، از ابراهیم بن عبدالله هاشمی، از یحیی بن ابوطالب، از علی بن عاصم، از عطاء بن سائب، از پدرش، از عبدالله ابن عمر:

فرستاده‌ی خدا(ص) فرمود:

- آن موعده نمی‌رسد تا هنگامی که در حدود شصت تن دروغگو پیدا شوند که همگی خود را پیغمبر بخوانند.

ارشاد: یحیی بن ابوطالب، از علی بن عاصم، همین روایت.

#### ۴۶ - غیبت:

فضل بن شاذان، از وشاء، از احمد بن عائد، از ابو خدیجه:  
امام صادق(ع) فرمود:

- قائم ظهور نمی‌کند مگر وقتی که دوازده تن از تبار هاشم مردم را به بی‌روی از خود خوانده باشند.

ارشاد: مانند همین روایت.

#### ۴۷ - غیبت:

ابن فضال، از حماد، از حسین بن مختار، از ابونصر، از عامر بن واثله، از امیر مؤمنان(ع):  
- پیغمبر خدا(ص) فرمود: «پیش از رستخیز، از ده چیز گزیر نیست. از آن میان، سفیانی، دجال، دود، دابه، ظهور قائم، برآمدن آفتاب از باختر، فرود آمدن عیسی(ع)، فرو رفتن زمین در خاور، فرو ریختن زمین در جزیره‌العرب و آتشی که از ژرفای عدن بیرون می‌دمد و مردم را به سوی محشر می‌راند.

#### ۴۸ - همان:

ابن فضال، از حماد، از ابراهیم بن عمر، از عمر بن حنظله، از امام صادق(ع):  
- پیش از قیام قائم، پنج نشانه است: بانگ آسمانی، سفیانی، فرو رفتن زمین در بیداء، خروج یمانی و کشته شدن نفس زکیه.

**۴۹ - همان:**

فضل بن شاذان، از نصر بن مزاحم، از عمرو بن شمر، از جابر:  
از امام باقر(ع) پرسیدم: این امر کی روی خواهد داد؟ فرمود:  
- ای جابر، چگونه این کار واقع می‌شود که هنوز گروهی بسیار در میان حیره و کوفه کشته  
نشده‌اند؟

ارشاد: عمرو بن شمر، همین روایت.

**۵۰ - غیبت:**

فضل، از ابن ابو نجران، از محمد بن سنان، از حسین بن مختار، از امام صادق(ع):  
- هنگامی که دیوار مسجد کوفه در جوار خانه‌ی عبدالله بن مسعود ویران شود، نابودی  
سلطنت بنی فلان خواهد بود و کسی هم آن دیوار را از نو نمی‌سازد.  
ارشاد: محمد بن سنان، همین روایت.

نعمانی: عبدالواحد، از محمد بن جعفر، از ابن ابوخطاب، از محمد بن سنان، از حسین بن  
مختار، از خالد قلانسی، از امام(ع)، همین روایت.

**۵۱ - غیبت:**

فضل، از سیف بن عمیره، از بکر بن محمد ازدی، از امام صادق(ع):  
- سه تن، خراسانی و سفیانی و یمانی در یک سال و یک ماه و یک روز خروج می‌کنند و تنها  
درفش یمانی راهنمای حق است.  
ارشاد: ابن عمیره، مانند همین روایت.

**۵۲ - غیبت:**

فضل، از ابن فضال، از ابن بکیر، از محمد بن مسلم:  
پیش از سفیانی، مصری و یمانی خروج می‌کنند.

**۵۳ - همان:**

فضل، از عثمان بن عیسی، از درست، از عمار بن مروان، از ابو بصیر:  
از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود:  
- هر کس مرگ عبدالله (دجال) را برایم تضمین کند، من ظهور قائم را برایش ضمانت خواهم

کرد. پس از مرگ عبدالله دیگر مردم بر هیچ کس گرد نمی‌آیند و این امر به خواست خداوند بدون صاحب شما انجام نمی‌پذیرد؛ سال‌ها بی‌فرمان‌روا می‌گذرد و حکومت ماه‌ها و روزها خواهد بود.

پرسیدم: آیا این کار به درازا می‌کشد؟ فرمود: به هیچ روی.

#### ۵۴ - همان:

فضل، از محمد بن علی، از سلام بن عبدالله، از ابو بصیر، از بکر بن حرب، از امام صادق(ع):  
- نابودی فرمان‌روائی بنی فلان روی نمی‌دهد تا هنگامی که تیغ بنی فلان آخته شود و چون این ستیز درگیرد، نابودی حکومت آنان فرا می‌رسد.

#### ۵۵ - ارشاد، غیبت:

فضل، از بزنی، از امام صادق(ع):  
- از نشانه‌های گشایش رویدادی در میان دو حرم است.  
پرسیدم: چه چیزی روی می‌دهد؟ حضرت فرمود:  
- عصیت. و فلان، از تبار فلان، پانزده جوان را می‌کشد.

#### ۵۶ - همان‌ها:

فضل، از ابن فضال و ابن ابو نجران، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام صادق(ع):  
- حکومت آنان از میان نمی‌رود تا وقتی که مردم روز آدینه در کوفه کشتار شوند و انگار که سرهای کشتگان را بین مسجد و راسته‌ی صابون‌پزان می‌بینم.

#### ۵۷ - غیبت:

فضل، از عبدالله بن جبلة، از ابو عمار، از علی بن ابو مغیره، از عبدالله بن شریک عامری، از عمیره دختر نفیل:  
از دخت امام حسن مجتبی(ع) شنیدم که: «امری که در انتظارش هستید انجام نمی‌گیرد، تا زمانی که برخی از برخی دیگر دوری جویند و عده‌ای از شما گروهی دیگر را نفرین کنند و جمعی بر روی جمعی تفرق اندازند و پاره‌ای بر کفر بعضی دیگر گواهی دهند.»  
پرسیدم: آیا در این حالت خیری نیست؟ گفت: «همه‌ی خیر در این است، زیرا در چنین

هنگامه‌ای قائم ما قیام و این آشوب‌ها را برطرف خواهد کرد.»

### ۵۸ - همان:

فضل، از علی بن اسباط، از محمد بن ابو بلاد، از علی ابن محمد اودی، از پدر او، از پدر بزرگش:

امیر مؤمنان (ع) فرمود:

- نزدیک ظهور قائم مرگ سرخ و مرگ سپید و ملخ - در همان حین و در هنگام دیگر - خواهد آمد. رنگ ملخ به سرخی خون است. مرگ سرخ به شمشیر است و مرگ سپید طاعون. ارشاد: محمد بن ابوبلاد، همین روایت.

نعمانی: علی بن حسین، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از محمد بن علی کوفی، از ازدی، همین روایت.

### ۵۹ - غیبت:

فضل، از نصر بن مزاحم، از ابو لهیعه، از ابوزرعه، از عبدالله بن رزین، از عمار بن یاسر: در پایان زمان به سوی اهل بیت پیغمبرتان بروید، بر زمین بمانید و آرام گیرید تا هنگامی که رهبری او را ببینید و آن وقتی است که ترک و روم با یکدیگر می‌ستیزند و جنگ‌های بسیار در زمین روی می‌دهد و ندا دهنده‌ای از باروی دمشق بانگ می‌زند: وای از آشوبی که نزدیک می‌شود و دیوار مسجد آن جا ویران می‌گردد.

### ۶۰ - همان:

فضل، از ابن ابو نجران، از محمد بن سنان، از ابو جارود، از محمد بن بشر، از محمد بن حنفیه: از او (یعنی امیر مؤمنان، علی علیه السلام - م) پرسیدم: این امر تا کی به درازا خواهد انجامید؟ حضرت سری جنباند و فرمود:

- چگونه انجام پذیرد، حال آن‌که زمان فرا نرسیده است؟ چگونه روی دهد، که هنوز برادران ما جفا ندیده‌اند؟ چگونه واقع شود، که هنوز حکومت ستم نکرده است؟ چگونه اتفاق افتد، که هنوز آن زندیق از قزوین برنخاسته، پرده‌ها را ندریده، سران را تکفیر ننموده، باروها را تغییر نداده و شادی را از میان نبرده است؟

هر کس که بگریزد، او را می‌گیرد و هر که به پیکار در آید، او را می‌کشد و آن که گوشه بگیرد، تهی دست می‌شود و کسی که پیروی کند، کافر می‌گردد. سرانجام دو گروه می‌مانند: آنان که بر دین

خود می‌گیرند و کسانی که بر دنیاشان گریه می‌کنند.

### ۶۱- ارشاد، غیبت:

فضل، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ابو مقدم، از جابر جعفی، از امام باقر (ع):  
- بر زمین بمان و دست و پا نجنبان تا هنگامی که نشانه‌هایی را ببینی که برایت یاد می‌کنم: اختلاف بنی فلان، ندا از آسمان، صدا از دمشق، به فتح، فرو رفتن شهری از شهرهای شام به نام «جاییه» آمدن برادران ترک در جزیره، رسیدن مارقان روم و فرود آمدنشان در «رمله».

در آن سال از باختر در سراسر زمین اختلاف فراوان پیدا و نخستین جایی که ویران می‌شود، شام است، که سه تن در زیر سه درفش بر سر آن با هم می‌ستیزند: پرچم سرخ، لوای دورنگ و رایت سفیانی.

### ۶۲- غیبت:

احمد بن علی رازی، از مقانعی، از بکار بن احمد، از حسن بن حسین، از عبدالله بن بکیر، از عبدالملک بن اسماعیل اسدی، از پدرش:  
سعید بن جبیر برای من حکایت می‌کرد سالی که مهدی در آن قیام می‌کند، بیست و چهار بار باران می‌بارد و اثر و برکت آن دیده می‌شود.

### ۶۳- همان:

حذلم بن بشیر حکایت می‌کرد:  
به امام سجاد (ع) گفتم ظهور مهدی را برایم وصف و مرا با دلایل و نشانه‌های آن آشنا فرما. حضرت فرمود:

- پیش از ظهور او مردی که وی را «عوف سلمی» می‌نامند از زمین جزیره برمی‌خیزد و به آن سوی تکریت می‌رود و در مسجد دمشق کشته می‌شود؛ سپس شعیب بن صالح از سمرقند و پس از آن سفیانی ملعون از بیابان خشک خروج می‌کند و این یکی از فرزندان عتبه بن ابوسفیان است. هنگامی که سفیانی پیدا شود، مهدی پنهان است و پس از آن قیام می‌کند.

### ۶۴- همان:

پیغمبر گرامی اسلام فرمود: «مردی که نام پیامبری را دارد در قزوین خروج می‌کند و مردم، از

مؤمن و مشرک، شتابان از او پیروی می‌نمایند و «جبال» پر از ترس می‌شود.

### ۶۵ - ارشاد، غیبت:

فضل، بن شاذان، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از ثعلبه، از بدر بن خلیل از دی:  
امام باقر(ع) فرمود:

- پیش از ظهور قائم، دو نشانه‌ی بی‌پیشینه از زمان آدم(ع) خواهد بود: در نیمه‌ی ماه رمضان خورشید و در پایان آن، ماه‌گرفتگی خواهد بود.  
مردی گفت: ای فرزند پیغمبر(ص)، آفتاب در آخر ماه و ماه در نیمه‌ی آن می‌گیرد. امام فرمود:

- می‌دانم چه می‌گوئی، اما دو نشانه خواهد بود که از زمان آدم(ع) بی‌مانند است.  
نعمانی: ابن عقده، از علی بن حسن، از محمد و احمد، پسران حسن، از پدرشان از ثعلبه بن میمون، از عبید بن خلیل، از امام باقر(ع)، همین روایت.  
کافی: عده، از سهل، از بزظی، از ثعلبه، از بدر، مانند این روایت.

### ۶۶ - ارشاد، غیبت:

فضل، از ابن اسباط، از حسن بن جهم:  
مردی از امام موسی بن جعفر(ع) درباره‌ی فرج پرسید و آن حضرت فرمود:  
- هنگامی که درفش‌های «قیس» از مصر و پرچمهای «کنده» در خراسان به جنبش در آید، زمان ظهور است.

### ۶۷ - غیبت:

فضل، از ابن محبوب، از بطائنی، از ابو بصیر، از امام صادق(ع):  
- پیش از قائم خشک‌سالی خواهد بود که خرما بر درخت می‌پوسد؛ پس در این امر شک نکنید.

### ۶۸ - همان:

فضل، از احمد بن عمر بن سالم، از یحیی بن علی، از ربیع، از ابولبید:  
حبشیان خانه‌ی خدا را در هم می‌کوبند و تغییر می‌دهند، حجرالاسود را برمی‌گیرند و در مسجد کوفه نصب می‌کنند.

۶۹ - همان:

فضل، از ابن ابو عمیر، از ابن اُذینه، از محمد بن مسلم:  
از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود:  
- سفیانی پس از نمایان شدن به اندازه‌ی بارداری زنان فرمان‌روائی می‌کند. پناه می‌برم به خدا،  
به اندازه‌ی مدت آبستنی ماده شتر حکومت می‌کند و این از کارهای حتمی است.

۷۰ - همان:

فضل، از اسماعیل بن مهران، از عثمان بن جبله، از عمر بن ابان کلبی، از امام صادق(ع):  
- گوئی می‌بینم که سفیانی - یا یکی از یاران سفیانی - به کوفه در می‌آید و ندادنده‌ای از سوی  
او فریاد می‌زند که: سر هر شیعه به هزار درهم. آن‌گاه همسایه به جان همسایه می‌افتد و می‌گوید:  
این از آنان است، سپس سرش را می‌برد و هزار درهم می‌ستاند.  
اما نشانه‌ی شناخت برای شما این است که در آن روز ایشان غیر از باغی‌زادگان نیستند و  
گوئی مرد برقع‌پوش را می‌بینم.  
پرسیدند: این برقع‌پوش کی است؟ امام فرمود:  
- مردی از شما، که خود را هم‌باور شما وانمود می‌نماید و او را نمی‌شناسید، مردانستان را  
یکایک لو می‌دهد و بداند که او چیزی نیست جز زنازاده‌ای.

۷۱ - همان:

گروهی، از ابو مفضل شیبانی، از ابو نعیم نصر بن عصام ابن مغیره عمری، از ابو یوسف  
یعقوب بن نعیم بن عمرو قرقاره‌ی کتاب، از احمد ابن محمد اسدی، از محمد بن احمد، از  
اسماعیل بن عباس، از مهاجر بن حکیم، از معاویه بن سعید، از امام باقر(ع):  
- امیر مؤمنان، علی بن ابیطالب(ع) می‌فرود: «هنگامی که دو نوزه در شام به ستیز در آمدند،  
نشانه‌ای از نشانه‌های خدائی است.»

پرسیدند: پس از آن چه؟ فرمود: «پس از آن آشوبی در شام برپا می‌شود که صد هزار تن جان  
می‌دهند و خداوند آن آشوب را برای مؤمنان رحمت و برای کافران رنج و درد قرار می‌دهد.  
چون چنین شود، به استرسواران و درفش‌های زرد بنگرید، که از باختن می‌آیند و شام را می‌گیرند  
و پس از آن که چنین شد منتظر فرو رفتن زمین در یکی از شهرهای شام باشید که آن را [خرشنا]  
می‌خوانند. بعد از این رویداد، انتظار برآمدن فرزندان آن جگرخوار را از بیابان خشک داشته  
باشید.»



**۷۲ - همان:**

قرقاره، از محمد بن خلف، از حسن بن صالح بن اسود، از عبدالجبار، بن عباس همدانی، از  
عمار دهنی:

امام باقر(ع) پرسید:

- بقای سفیانی در میان خود را چه مدت می دانی؟

گفتم: بارداری زنان نه ماه است. فرمود:

- شما اهل کوفه چقدر دانائید.

**۷۳ - غیبت:**

قرقاره، از اسماعیل بن عبالله بن میمون، از محمد بن عبدالرحمان، از جعفر بن سعد کاهلی،  
از اعمش، از بشیر بن غالب:

سفیانی، به دین نصرانی، با صلیبی در گردن پیدا می آید و فرمانروای مردم است.

**۷۴ - همان:**

احمد بن علی رازی، از محمد بن اسحاق مقری، از مقانعی، از بکار، از ابراهیم بن محمد، از  
جعفر بن سعد اسدی، از پدر او، از امام صادق(ع):

- در سال ظهور، فرات سرریز می کند، سدها را می شکند و آب کوچه های کوفه را می گیرد.

**۷۵ - همان:**

قرقاره، از محمد بن خلف حماد، از اسماعیل بن ابان ازدی، از سفیان بن ابراهیم جریری، از  
پدرش:

مرد پاک سرشت (نفس زکیه) جوانی از دودمان محمد(ص) و نام خودش محمد بن حسن  
است که بی گناه و بزه کشته می شود و چون او کشته شود، برای ایشان نه در آسمان عذر و نه در  
زمین یآوری می ماند. در این هنگام خداوند قائم خاندان محمد را بر می انگیزد که در چشم مردم  
از سرمه نرم تر است. با خروج قائم و یارانش مردم بر ایشان می گریند و جز گرفتاری برایشان  
چیزی نمی بینند. اما خداوند خاور و باختر زمین را بر آنان می گشاید؛ چه، آنان مؤمنان راستین اند  
و «بهترین جهاد، جهاد در پایان زمان است.»

**۷۶ - همان:**

قرقاره، از عباس بن یزید بحرانی، از عبدالرزاق بن همام، از معمر، از ابن طاووس، از علی بن

عبدالله بن عباس:

- مهدی ظهور نمی‌کند، مگر هنگامی که با خورشید نشانه‌ای برآید.

### ۷۷- کشف:

به خط حدیث‌گوی اخباری، محمد بن مهدی، نوشته‌ای دیدم، به اسناد از محمد بن قاسم، از احمد بن محمد، از بزرگان قوم، از سلیمان اعمش، از جابر بن عبدالله انصاری، که می‌گوید: انس بن مالک، خادم پیامبر خدا(ص) برایم چنین حکایت کرد:

هنگامی که امیر مؤمنان، علی بن ابیطالب از جنگ نهروان باز می‌گشت، در «برائا» فرود آمد، که در آن‌جا ترسائی «حباب» نام در غاری می‌زیست. آن راهب چون فریادهای را شنید و سپاه را از بلندی دید و نگاهش بر لشکر امیر مؤمنان افتاد، فرود آمد و پرسید که این لشکر کی است؟ گفتند امیر مؤمنان است که از جنگ نهروان باز می‌گردد.

حباب نزدیک شد و گفت: درود بر تو ای امیر راست و راستین مؤمنان. حضرت فرمود: «از کجا می‌دانی که من امیر راستین مؤمنان‌ام؟» ترسا گفت: دانشمندان و آگاهان ما این خبر را داده‌اند. حضرت فرمود: «ای حباب.» حباب پرسید: نام مرا از کجا می‌دانی؟ امیر مؤمنان فرمود: «حبیبم، پیغمبر خدا(ص) مرا آگاه فرمود.»

آن‌گاه حباب گفت: دست بده، و من گواهی می‌دهم که غیر از خدای یگانه آفریدگاری نیست و محمد فرستاده‌ی اوست و علی بن ابیطالب وصی او.

امیر مؤمنان(ع) فرمود: سرپناه تو کجاست؟ گفت: در این بلندی زندگی می‌کنم. حضرت فرمود: از امروز به بعد آن‌جا به سر مبر، بلکه در آن‌جا مسجدی بساز و نام بنیادگذارش را بر آن بنه.

(آن‌گاه مردی به نام برائا آن مسجد را ساخت، که به اسم وی نامیده شد.)

حضرت سپس فرمود: از کجا آب می‌آشامی، حباب؟ حباب پاسخ داد: آن‌جا، از دجله، ای امیر مؤمنان. حضرت پرسید: چرا همین‌جا چاه یا چشمه‌ای نمی‌کنی؟ گفت: هر چاه و چشمه‌ای که کنم، آب شور داشت. امیر مؤمنان فرمود: این‌جا چاهی بکن.

چاه را کردند و به سنگی برخوردند که نتوانستند آن را برکنند. آن‌گاه امیر مؤمنان آن سنگ را درآورد و آبی شیرین‌تر از شهد و خوش‌تر از کره از آن‌جا جوشید.

حضرت فرمود: ای حباب، از همین آب بیاشام؛ اما به زودی در کنار مسجد تو شهری ساخته می‌شود که زورگویان در آن بسیارند و بلا فراوان و هر شب آدینه در آن هفتاد هزار همبستری حرام روی می‌دهد و هنگامی که بلاهای بزرگ دامن‌گیرشان شود، بر مسجد تو خشم خواهند

گرفت و راهش را خواهند بست. ویرانی مسجد کار کافران است و آن را دوباره بر پا می‌کنند و سپس سه سال جلو حج گرفته می‌شود. هر چه سبز است سوزانده می‌شود و مردی از اهل «سفیح» بر شهر چیره می‌آید و چون بدان جا پای نهد باشندگانش را نابود می‌کند. آن‌گاه قحط و گرانی سه سال سختی و دشواری برای مردم همراه می‌آورد.

بار دیگر آن مرد به بصره می‌آید و هیچ دیواری را استوار نمی‌گذارد و باشندگانش را می‌کشد. پس از آن شهر و مسجد آن از نو ساخته می‌شود و ویرانی بصره در همین هنگام است. بعد از آن به شهر «واسط» در می‌آید که «حجاج» آن را ساخته است و همان کاری را می‌کند که با بصره کرده بود. به دنبال، بدون نبرد وارد بغداد می‌شود و به قصد نبش قبر من به سوی کوفه حرکت می‌کند. با سفیانی رویارو می‌گردد و شکست می‌خورد. سفیانی لشکراو را درهم می‌شکند و آنان را می‌کشد و سپاهی به کوفه گسیل می‌دارد و برخی از مردم کوفه می‌گریزند و مردی از کوفیان مردم را به درون باروی شهر می‌آورد و هر کس که به آن مرد پناه آورد کشته نمی‌شود. سپس سپاه سفیانی وارد شهر می‌شود و همه را از دم تیغ می‌گذرانند و خرد و کلان را کشتار می‌کند.

ای حباب، در چنین هنگامه‌ای منتظر وقایع بعدی و کارهای بزرگ و آشوب‌هایی به تیرگی و تاریکی شب باش و هر چه را به تو گفتم از بر کن.

### ۷۹- ارشاد:

از نشانه‌های قیام مهدی (عج) و رویدادهای پیش از رستاخیز روایت‌هایی به ما رسیده است؛ از آن میان خروج سفیانی، کشته شدن «حسنی»، ستیز بنی‌عباس بر سر ملک این جهانی، گرفتن خورشید در نیمه‌ی ماه رمضان، ماه‌گرفتگی در پایان ماه، برخلاف عادت؛ فرو رفتن زمین در بیداء، فروریزی زمین در باختر و خاور و بی‌حرکت ماندن خورشید به هنگام میانه‌های عصر و برآمدن آن از باختر و قتل مرد پاک‌سرشت در کنار کوفه به همراه هفتاد نیک‌مرد و بریدن سر مردی هاشمی بین رکن و مقام و ویرانی دیوار مسجد کوفه، و آمدن پرچم‌های سیاه از خراسان؛ خروج یمانی، پیدایش «مغربی» در مصر و گرفتن او شام را و فرود آمدن ترکان در جزیره و رومیان در رمله.

دمیدن ستاره‌ای در خاور که به مانند ماه پرتو می‌افشاند، سپس خم می‌گردد تا دو گوشه‌اش به هم می‌رسد. سرخئی در آسمان پدید می‌آید و در سرتاسر آن می‌پراکند. آتشی دراز آهنگ از خاور نمایان می‌شود و سه روز یا یک هفته در هوا می‌ماند. عرب بر سیه‌روزی خود پیروز می‌آید و بر سرزمین خویش چیره می‌شود و بر پادشاه عجم می‌شورد. اهل مصر امیر خود را می‌کشند،

شام ویران می‌گردد و سه دارنده‌ی پرچم با هم ستیز می‌کنند. درفش‌های قیس و عرب به مصر و پرچم‌های «کنده» به خراسان وارد می‌شود. گروهی از عرب به ویرانه‌های حیره می‌آیند و پرچم‌های سیاه از خاور زمین به آن سوی به حرکت در می‌آید. فرات سرریز می‌کند و آب کوجه‌های کوفه را می‌گیرد.

شصت دروغ‌پرداز، که همگی خود را پیغمبر می‌خوانند و دوازده تن از دودمان ابوطالب، که خویشان را امام می‌دانند، پیدا خواهند شد. مردی والا مقدار از شیعه‌ی بنی‌عباس را بین جولای و خاتقین آتش می‌زنند و بین کرخ و بغداد پلی بسته می‌شود. بادی سیاه بر بغداد وزیدن می‌گیرد و زمین لرزه‌ای بیشتر شهر را فرو می‌برد و هراس همه‌ی مردم عراق و بغداد را فرا می‌گیرد و مرگ زودرس و کاهش خواسته و جان و کشت و زرع در پیش خواهد بود.

ملخ بی‌هنگام و باهنگام پدید می‌آید و کشت و ورز را می‌خورد و چیزی برای مردم نمی‌گذارد. دو گروه از عجم با هم می‌ستیزند و خون بسیار از یکدیگر می‌ریزند. بردگان از ارباب خود سر می‌پیچند و صاحبان خویش را می‌کشند. شماری از بدعت‌آوران در دین به چهره‌ی بوزینه و خوک در می‌آیند. بردگان بر سرزمین‌های سرورانشان چیره می‌گردند و آن‌گاه بانگی از آسمان می‌آید که همگان آن را به زبان خود در می‌یابند. در آفتاب، چهره و سینه‌ای بر مردم نمایان می‌شود و مردگان از گورها برمی‌خیزند، به این جهان باز می‌آیند، با یکدیگر آشنا می‌شوند و به دیدار دیگران می‌روند.

این وضع با ریزش بیست و چهار باران پیاپی به پایان می‌رسد. زمین مرده از نو زنده و پر برکت می‌شود و آن‌گاه همه‌ی تیره‌روزی‌ها از باورداران راستین شیعه‌ی مهدی علیه‌السلام برداشته می‌شود و خواهند دانست که ظهور او از مکه در پیش است؛ پس همان‌گونه که در خبرها آمده است، برای یاری دادن به او روی به سوی مکه می‌نهند.

برخی از این رویدادها حتمی و برخی مشروط است. تنها خدا می‌داند که چه‌ها خواهد شد.

## ۸۱ - همان:

علی بن ابو حمزه:

امام موسی کاظم (ع) درباره‌ی آیه‌ی شریفه «سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم» (ما آیات قدرت و حکمت خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان کاملاً هویدا و روشن می‌گردانیم) [۵۳، فصلت] چنین فرمود:

- درباره‌ی آشوب در سراسر زمین و مسخ دشمنان خدا است.

### ۸۲ - همان:

وهیب بن حفص، از ابو بصیر:

از امام باقر(ع) شنیدم که درباره‌ی فرمایش خدائی «ان نشا نزل علیهم من السماء آیه فظلت اعناقهم لها خاضعین» (ما اگر بخواهیم از آسمان مشیت آیت قهری نازل گردانیم که همه به جبر گردن زیر بار ایمان فرود آرند) [۴، شعرا] فرمود:

- خداوند این کار را با بنی امیه و پیروانشان می‌کند.

پرسیدم: نشانه‌اش چیست؟ فرمود:

- ایستادن خورشید به هنگام عصر و پیدا شدن سینه و چهره‌ی مردی در آفتاب، که مردم تبار و نژادش را می‌شناسند و در زمان سفیانی روی خواهد داد و با آن نشانه‌ها نیستی سفیانی و قومش فرا می‌رسد.

### ۸۳ - همان:

حسین بن زید، از منذر جوزی، از امام صادق(ع):

- پیش از ظهور قائم(ع) به واسطه‌ی آتشی که در آسمان پیدا می‌شود و رنگ سرخی که آسمان را می‌پوشاند، فرو رفتن زمین در بصره و خون‌ریزی در آنجا و ویرانی باروها و نابودی ساکنان آن شهر، مردم از گناهان خود بیزار می‌شوند و هراس اهل عراق را چنان می‌گیرد که آرام نخواهند داشت.

### ۸۶ - عیاشی:

عجلان ابو صالح می‌گوید:

از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود:

- روزها و شب‌ها سپری نخواهد شد تا هنگامی که بانگ آسمانی برآید: «ای اهل حق، کناره بگیرید؛ ای اهل باطل، دور شوید.» و اینان از آنان جدا می‌شوند. و خداوند در کتاب خود می‌فرماید: «ماکان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب» (خداوند هرگز مؤمنان را وانگذارد بدین حال کنونی تا آن‌که به آزمایش بد سرشت را از به گوهر جدا کند) [۱۷۹، آل عمران].

### ۸۷ - همان:

جابر بن جعفی، از امام باقر(ع):

- بر زمین بمان و دست و پایت را مجنبان تا نشانه‌هایی را که در آن سال پیدا می‌شود ببینی. و ندا دهنده‌ای را در دمشق و فرو رفتن قریه‌ای از آن سرزمین و ریزش بخشی از مسجد آن‌جا و گذار ترکان و فرود آمدن ایشان در جزیره و آمدن رومیان به رمله را ببینی. و در آن سال در سراسر زمین عرب ستیز و اختلاف خواهد بود.

اهل شام در زیر سه درفش می‌ستیزند: سرخ و دورنگ و سفیانی. دانی‌های سفیانی، از تبار «کلب» با او هستند و همراه سفیانی بر «بنی ذنب حمار» می‌تازند و آنان را کشتاری بی‌مانند می‌کنند.

مردی به دمشق می‌آید و کشته می‌شود و با وی چنان کشتاری می‌شود که مانندش نبوده است. آن مرد از بنی ذنب حمار است و این همان آیه‌ی خدائی است که می‌فرماید: «فاختلف الاحزاب من بینهم فویل للذین کفروا من مشهد یوم عظیم» (طوایف مردم از پیش خود - درباره‌ی مسیح پسر مریم - اختلاف کردند وای بر این مردم کافر هنگام حضور آن روز بزرگ) [۳۷، مریم].

سفیانی نمایان می‌شود و آهنگی جز جان خاندان محمد(ص) و پیروان او ندارد. گروهی را به کوفه گسیل می‌دارد و شیعه‌ی دودمان محمد در کوفه را کشتار می‌کند. آن‌گاه پرچمی از خراسان به کرانه‌ی دجله می‌آید و مردی از بندگان کم‌توان شورش می‌کند و در نبرد با سفیانی در بیرون کوفه شکست می‌خورد. سپس، سفیانی لشکر به مدینه می‌فرستد و در آن‌جا مردی را می‌کشد و مهدی و منصور از او می‌گریزند و سفیانی خرد و کلان خاندان محمد را می‌گیرد و همه را به زندان می‌اندازد و سپاه به جست‌وجوی دو مرد می‌فرستد.

مهدی، به مانند موسی، با ترس می‌گریزد تا آن‌که به مکه می‌رسد. آن سپاه در پی اوست و در بیداء فرود می‌آید اما زمین آنان را می‌اوبارد و تنها یک تن زنده می‌ماند که خبر را به سفیانی می‌رساند.

آن‌گاه قائم میان رکن و مقام می‌ایستد و با وزیر خود نماز می‌گزارد و می‌فرماید: - ای مردم، خداوند کسانی را که به ما در برابر ستمگران و سلب‌کنندگان حق ما یاری دادند، یآوری کند، هر کس از خدا پرستی دارد، نزد من آید، که من نزدیک‌ترین یار خدا، آدم، نوح ابراهیم، محمد و پیامبرانم و درباره‌ی کتاب خدا بر همگان برتری دارم.

به خدا که سیصد و سیزده تن بر او گرد می‌آیند که پنجاه تن از آنان زن هستند و بدون قرار پیشین مانند ابرهای خزان در مکه جمع می‌شوند و آیه‌ی خدائی است که «اینما تکونوا یات بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء قذیر» (هر کجا باشید همه‌ی شما را خداوند به عرصه‌ی محشر خواهد آورد محققاً خدا بر هر چیز تواناست) [۱۴۸، بقره]. مردی از خاندان محمد(ص) می‌گوید: این شهر مردمی ستمگر دارد.

سپس آن حضرت با سیصد و ده و اند تن از مکه بیرون می آید و میان رکن و مقام با وی بیعت می کنند. پیمان و پرچم و سلاح پیامبر (ص) را داراست و وزیرش با او است در مکه بانگی از آسمان مردم را به نام وی می خواند و همه ی باشندگان زمین اسم او را که نام پیغمبر است، خواهند شنید.

همین که به مدینه رسد، محمد بن شجری را به آئین یوسف آزاد می کند و پس از آن به کوفه در می آید و مدتی آن جا می ماند. گروهی از مردم به وی می پیوندند و سپس به «عذرا» می رود و بسیاری از مردم به او می گروند. آن روز سفیانی در دشت رمله است.

دو لشکر به هم می رسند و آن روز روز تبدیل است. برخی از کسانی که همراه سفیانی اند، به پیروان خاندان محمد (ص) می پیوندند و برخی از آنان که با دودمان محمد (ص) بوده اند، با سفیانی همراهی می کنند.

امیر مؤمنان می فرمود:

- سفیانی و یارانش آن روز کشته می شوند چنان که خبر آوری هم از آنان نمی ماند. آن گاه قائم به کوفه باز می گردد و آن جا فرود می آید.

همه ی بردگان مسلمان را می خرد و آزاد می گرداند. وام وام داران را می پردازد و هر ستمی را کیفر می دهد. اگر بنده ای بدهکار کشته شود، «دیه ی مسلمان به اهلش» را می دهد و به خانواده ی او کمک می رساند و زمین پر شده از زور و ستم را سرشار از عدل و داد می کند.

وی و بستگانش در «رحبه» سکونت می کنند و رحبه جایگاه نوح و زمینی پاک است. هیچ مردی از خاندان محمد (ص) جز در سرزمین های پاک نزیسته و کشته نشده است؛ زیرا ایشان بازماندگان پاکانند.

## ۸۶ - مجالس:

جعابی، از محمد بن موسی حضر می، از مالک بن عبیدالله، از علی بن نعبد، از اسحاق بن ابو کعبی، از سفیان نوری، از منصور ربعی، از خراش، از حدیفه بن یمان:  
از فرستاده ی خدا (ص) شنیدم که فرمود:

- خداوند دوستاران خود و پاکان را متمایز می کند تا هنگامی که زمین از دورنگان و گمراهان و فرزندان شان پاکیزه شود و با مردی رویارو شوند که پنجاه زن همراه اوست و یکی می گوید: ای بنده ی خدا، مرا خریدار شو و دیگری می گوید: ای بنده ی خدا، مرا در پناه گیر.

## ۸۷ - نعمانی:

ابن عقده، از احمد بن محمد دینوری، از علی بن حسن کوفی، از عمزه دختر اوس:

پدر بزرگم، خضر بن عبدالرحمان، از عبدالله بن حمزه، از قول کعب الاحبار حکایت کرد که: هنگامی که روز رستاخیز برسد، مردم در چهار دسته برمی‌خیزند. دسته‌ای سواره، دسته‌ای پیاده، گروهی خزیده و برخی بر روی افتاده، گنگ و کر و کور و بی‌خرد که عذرشان پذیرفته نیست و همان کسانی هستند که «تلفح و جوههم النار و هم فیها کالحن» (آتش دوزخ صورت‌های آن‌ها را می‌سوزاند و در جهنم زشت منظر خواهند زیست) [۱۰۴، مؤمنون].

گفتند: ای کعب، آنان که بر روی خود زنده می‌شوند و چنان حالی دارند، چه کسانی اند؟ کعب پاسخ داد: آنان در گمراهی و ارتداد و پیمان‌شکنی بوده‌اند. پیش از مرگ توشه‌ی بد به جهان دیگر فرستاده‌اند، با جانشین پیامبر خدا، وصی، داناترین و برترین مردم و پرچم‌دار، و دارنده‌ی حوض (کوثر) پیکار کرده‌اند. چه، او (امیر مؤمنان علی علیه‌السلام - م) پناه و محل امید و آرزوی این جهان است؛ او دانشی است که نادانی نمی‌شود و حاجتی است که کناره‌گیرنده از وی به سیه‌روزی و آتش دوزخ گرفتار می‌شود. او «علی» است و به خدای کعبه سوگند که داناترین دانشمندان و پیشتازترین مسلمانان و بردبارترین مردمان است. در شگفتم از کسانی که دیگری را بر علی مقدم می‌دانند و کسانی که درباره‌ی مهدی قائم (ع) شک می‌کنند، یعنی کسی که زمین را دگرگون می‌گرداند و عیسی بن مریم به واسطه‌ی او با مسیحیان روم و چین احتجاج می‌کند. همانا که قائم از تبار علی و مانده‌ترین مردم به عیسی بن مریم است؛ هم در آفرینش و هم در خوی و سرشت و خدای عز و جل هر چه را به پیامبران ارزانی فرموده، و افزون بر آن را به وی عطا می‌فرماید.

همانا قائم از فرزندان علی، غیبتش چون نهان بودن یوسف و بازآمدنش به مانند بازگشت عیسی بن مریم است. او پس از غیبت، با برآمدن ستاره‌ی «آخر»، ویرانی «زوراء»، که «ری» باشد، و فرورفتن «مزوره»، یعنی بغداد، و پیدا شدن سفیانی و جنگ پسران عباس با جوانان ارمنی و آذربایجان، آشکار می‌گردد. در این جنگ هزاران هزار تن کشته می‌شوند، هر کس شمشیر خود را برهنه می‌کند؛ درفش‌های سیاه به جنبش درمی‌آید و این همان جنگی است که به نام مرگ سرخ و طاعون بزرگ خوانده می‌شود.

## ۸۸ - همان:

به همین اسناد، از خضر بن عبدالرحمان، از پدرش، از پدر بزرگش، عمر بن سعد، امیر مؤمنان فرمود:

- قائم قیام نخواهد کرد تا هنگامی که چشم جهان شکافته و سرخی در آسمان پدیدار شود، که اشک کرسی‌نشینان آسمانی بر مردمان زمینی است. مردمی پیدا می‌شوند که سرشت درست



ندارند، دیگران را به سوی فرزند من می خوانند، لیکن خود را از او دوری می جویند. اینان بر تبهکاران چیره‌اند، زورآوران آشوب انگیزند و پادشاه کُش‌اند. در بیرون کوفه نمایان می شوند و سرکرده‌ی ایشان مردی زنگی و سیه‌دلی است دین‌ستیز، بدنهاد، گنده‌خوار. مادرش پلیدترین زنان است و در سالی که یکی از فرزندان من، دارنده‌ی پرچم سرخ و درفش سبز، ظهور کند، خداوند او را از باران رحمت خود سیراب نمی‌کند و چه روزی خواهد بود برای مردمی که میان «انبار» و «هیت» زندگی می‌کنند.

آن روز همان است که کردان و بدکاران نابود می‌شوند، خانه‌ی فرعونان و سرای زورآوران و پناهگاه ستم‌کاران، مادر بلاها و خواهر ننگ، ویران می‌گردد.

این‌ها خواهد شد و ای عمر بن سعد، به خدای علی سوگند که خدا بغداد را و سیه‌کاران بنی‌امیه و بنی‌فلان، خائنانی را که فرزندان پاک‌سرشت مرا می‌کشند و دینی را که به من دارند، در حق آنان نمی‌گزارند، و از حرمتی که خداوند برای من قائل است، نمی‌هراسند، لعنت می‌کند.

برای بنی‌عباس روز نیستی فرا می‌رسد و وای بر پیروان فرزندان عباس از جنگی که میان نهاوند و دینور در می‌گیرد. این جنگ، رزم تهی‌دستان پیرو علی و سرکرده‌ی ایشان مردی همدانی است که نام پیغمبر (ص) را بر خود دارد.

او مردی است با اندام معتدل و خوی خوش و رنگ‌روی زیبا، در صدایش نشانه‌ی خنده است و مژگان پرپشت دارد. گردنش ستبر و موهای سرش از فرق باز شده. دندان‌های پیشینش فاصله‌دار است و بر اسبی سوار می‌شود چون ماه تمام که از زیر ابر در آمده باشد. بهترین همراهان را در کنار خود دارد که از دل و جان به دین خدا گرویده‌اند. اینان دلیران عرب‌اند که با اکراه به جنگ دست می‌زنند و در آن روز بر دشمن پیروز می‌شوند که غیر از نیستی و درماندگی چاره‌ای ندارد.

## ۸۹ - همان:

محمد بن همام، از حمید بن زیاد، از حسن به محمد بن سماعه، از احمد بن حسن، از زانده بن قدامه، از عبدالکریم:

در حضور امام صادق (ع) از قائم یاد شد و آن حضرت فرمود:

- چگونه این امر روی خواهد داد، در حالی که دور سپهر سپهری نگشته تا بگویند که او مرد یا

نابود شد، یا سر به کدام بیابان نهاد؟

پرسیدند: دور سپهر چیست؟ فرمود:

- اختلاف شیعه بین خودشان.

### ۹۰ - همان:

ابن عقده، از حمید بن زیاد، از علی بن صباح، از ابوعلی حسن بن محمد، از جعفر بن محمد، از ابراهیم بن عبدالحمید، از ابن طریف، از ابن نباته، از علی (ع):  
- پس از صد و پنجاه سال سران کافر و امنای خائن و ره‌شناسان تبه‌کار پیدا می‌شوند و شمار بازرگانان و رباخواران و زنازادگان، انکار معارف و بزرگداشت منکران معارف افزایش می‌گیرد و مرد به مرد و زن به زن بسنده می‌کند.

مردی برخاست و پرسید: ای امیر مؤمنان، در چنان روزگاری ما چه کنیم؟ امام فرمود:  
- بگریزید، بگریزید. زیرا خداوند در عرش درباره‌ی کسانی که به ناراستی می‌گویند «لا اله الا الله» می‌فرماید: «دروغ می‌گویند و راستی و درستی ندارند.»

### ۹۱ - همان:

ابن عقده، از احمد بن یوسف از ابن مهران، از ابن بطائنی، از پدر او، از ابن بصیر:  
امام صادق (ع) می‌فرمود:  
- پیش از ظهور قائم ناگزیر قحط و گرسنگی و ترس سخت از کشته شدن و کاهش مال و جان و بار و بر خواهد بود و در کتاب خدا نیز آمده است.  
آن‌گاه حضرت آیه‌ی «ولنبلوکم» (۱۵۵، بقره) را خواند.

### ۹۲ - همان:

علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی علوی، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن حفص، از عمرو بن شمر، از جابر جعفی:  
از امام باقر (ع) درباره‌ی فرمایش خدائی «ولنبلوکم» پرسیدم، فرمود:  
- ای جابر، این آیه ویژه و همگانی دارد. ویژه‌اش، گرسنگی در کوفه است که در آن دشمنان خاندان محمد هلاک می‌شوند؛ اما همگانی آن در شام است که به مردم چنان گرسنگی و هراسی دست می‌دهد، که پیشینه ندارد. گرسنگی پیش از قیام قائم (ع) و هراس پس از ظهور او خواهد بود.

تفسیر: از ثمالی، مانند همین روایت.

### ۹۳ - نعمانی:

ابن عقده، از محمد بن مفضل، از ابن فضال، از ثعلبه، از معمر بن یحیی، از داود دجاجی، از

امام باقر(ع):

- از امیر مؤمنان علیه السلام درباره‌ی آیه‌ی «فاختلف الاحزاب من بینهم» (طوایف مردم از پیش خود - درباره‌ی مسیح پسر مریم - اختلاف کردند) [۳۷، مریم] پرسیده شد. آن حضرت فرمود:

- از آن سه نشانه انتظار گشایش داشته باشید.

گفتند: آن‌ها چیست، ای امیر مؤمنان؟ حضرت فرمود:

- اختلاف مردم شام در میان خود و درفش‌های سیاه از خراسان و آسیمگی در ماه رمضان.

گفتند: آسیمگی در ماه رمضان چیست؟ فرمود:

- مگر نشنیده‌اید، فرموده‌ی خدای عز و جل را در قرآن، که «ان نشا نزل علیهم من السماء آیه

فظلت اعناقهم لها خاضعین» (ما اگر بخواهیم از آسمان مشیت آیت قهری نازل گردانیم که همه به

جبر گردن زیر بار ایمان فرود آرند) [۴، شعرا]. دختران از پرده بیرون می‌آیند؛ خفته بیدار می‌شود

و بیدار می‌هراسد.

#### ۹۴ - همان:

ابن عقده، از احمد بن یوسف، از ابن مهران، از ابن بطائنی، از پدرش و وهیب، از ابو بصیر، از

امام باقر(ع):

هنگامی که از خاور سه روز یا هفت روز آتشی زردفام و بزرگ دیدید، انتظار فرج خاندان

محمد(ص) را به خواست خداوند داشته باشید.

سپس، حضرت افزود:

- بانگ آسمانی جز در ماه خدا، یعنی رمضان نخواهد بود و آن فریاد جبرئیل به مردم است.

ندا دهنده‌ای از آسمان به نام قائم(ع) بانگ می‌زند و صدایش در خاور و باختر زمین شنیده

می‌شود. هر خفته‌ای بیدار می‌شود، هر نشسته‌ای برمی‌خیزد، از ترس آن صدا؛ پس خدا ببخشاید

بر هر که بدان ندا پاسخ آری دهد. آن صدا در ماه رمضان، در آدینه شب بیست و سوم خواهد بود

و در این کار شک نکنید، گوش دهید و فرمان برید و در پایان روز صدای ابلیس لعنت شده بر

می‌خیزد که «فلان کس مظلوم کشته شد» تا مردم را به شک و آشوب بیفکند و در آن روز هر کس

به شک افتد و سرگشته شود در دوزخ جای می‌گیرد. چون در ماه رمضان آن صدا را شنیدید،

شک نیاورید، زیرا آن بانگ جبرئیل و نشانه‌اش این است که مردم را به نام قائم و پدرش

می‌خواند. تا آن‌جا که دوشیزگان پرده‌نشین نیز صدا را می‌شنوند و پدران و برادران خود را به

خروج می‌انگیزانند.

پیش از ظهور قائم (ع) از برآمدن این دو صدا گزیری نیست: بانگ آسمانی که صدای جبرئیل است و صدای زمینی که از ابلیس لعین است. قائم قیام نمی‌کند مگر به هنگام ترس شدید مردم، زمین لرزه‌ها و اختلاف بسیار بین مردم و پراکندگی آنان در دین و دگرگونی حال ایشان و شمشیر بُران در میان عرب، به طوری که بام و شام آرزوی مرگ کنند؛ چه، برخی چون سگان برخی دیگر را می‌درند و می‌خورند. ظهورش به هنگامی است که مردم دل‌مرده و سرخورده از گشایش کار شده‌اند و خوشا کسی که او را دریابد و از یاران وی باشد و وای بر هر که با او بستیزد و با امر او مخالفت ورزد و از دشمنان وی باشد.

او امری تازه و کتابی نو و آئینی جدید و داوری نوین می‌آورد که بر عرب دشوار می‌آید و کار وی جز کشتار بددینان نیست و تنابنده‌ای از آنان را زنده نمی‌گذارد و سرزنش و نکوهش را به چیزی نمی‌گیرد.

چون بنی‌فلان در میان خود به ستیز در آیند، چشم به راه گشایش باشید و فرج شما جز در اختلاف بنی‌فلان نیست. اما وقتی که اختلاف پیدا شد، انتظار بانگ آسمانی در ماه رمضان برای ظهور قائم را داشته باشید، که خدا هر چه بخواهد همان را انجام می‌دهد و قائم ظهور نمی‌کند تا هنگامی که بنی‌فلان اختلاف پیدا کنند و سفیانی خروج نماید.

از فرمان‌روائی بنی‌فلان چاره‌ای نیست؛ اما پس از رسیدن به حکومت اختلاف همه‌ی ایشان را پراکنده می‌کند و کارهایشان پریشان می‌شود تا جایی که خراسانی و سفیانی بر ایشان می‌شورند - و این کار از خاور و باختر انجام می‌گیرد - و آن دو مانند اسبان رمیده به سوی کوفه می‌تازند و بنی‌فلان به دست آنان نابود می‌شوند و یکی هم جان به در نمی‌برد.

خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک روز و ماه و سال خواهد بود و بهترین درفش، از آن یمانی است که شما را به سوی صاحبان راهنمایی می‌کند.

با خروج یمانی خرید و فروش جنگ‌افزار حرام می‌شود. چون یمانی خروج کرد، به سوی او بشتابید، که پرچم رهنمائی با اوست و بر هیچ مسلمانی روا نیست که با وی بستیزد و هر کس چنین کند، از دوزخیان است، زیرا او به حق دعوت می‌نماید و راه راست را می‌پیماید.

از دست رفتن حکومت بنی‌فلان به سبوی سفالین می‌ماند که مردی در دست گرفته است تا آب بیاشامد و آن سبو می‌افتد و می‌شکند. امیر مؤمنان بر منبر کوفه می‌فرمود: «همانا خداوند عز و جل چنین مقدر فرموده است که بنی‌امیه به شمشیر نابود شوند و بنی‌فلان به ناگهان. از ساختن آسیاب گزیری نیست، اما چون آن را ساختند و استوار گردانیدند، خداوند بنده‌ای سنگدل را بر آنان می‌گمارد، که پیروزی با اوست. یاران وی موهای دراز دارند، از «سبال» اند، سیاه می‌پوشند و

پرچم سیاه دارند. وای بر آن کس که با آنان درافتد، چون بی پروا کشتار می کنند. به خدا گوئی هم اکنون ایشان را می بینم و کارهایشان را می نگرم. خداوند گروهی را بر بدکاران ایشان و جفاکاران عرب چیره می کند که شهرشان در کرانه‌ی فرات بیابانی است و دریائی را می گیرند و کشتارشان می کنند و آنان را پادافره‌ی بنده‌ی گمراه می دهند.

### ۹۵ - همان:

محمد بن همام، از فزاری، از موسی بن جعفر بن وهب، از وشاء، از عباس بن عبیدالله، از داود بن سرحان، از امام صادق(ع):  
- پیش از سالی که بانگ آسمانی برآید، در ماه رجب نشانه‌ای خواهد بود و آن چهره‌ای است که در ماه نمایان و به آن نزدیک می شود.

### ۹۶ - همان:

علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از یعقوب بن یزید، از زیاد بن مروان، از عبدالله بن سنان، از امام صادق(ع):  
- بانگ آسمانی امری حتمی است؛ سفیانی و کشته شدن نفس زکیه و خورشیدگرفتگی نیز حتمی است.

### ۹۷ - همان:

محمد بن همام، از فزاری، از علی بن عاصم، از بزنی، از امام رضا(ع):  
- پیش از این امر، سفیانی و یمانی و مروانی و شعیب بن صالح خواهند آمد.  
توضیح: پس چگونه می گویند که محمد بن ابراهیم و دیگران به نام قائم خروج کرده اند؟

### ۹۸ - همان:

ابن عقده، از علی بن حسین، از علی بن مهزیار، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابن ابو یعفر:  
امام صادق(ع) به من فرمود:  
- نابودی فلانی و خروج سفیانی و قتل مرد پاک‌نهاد و اوبارده شدن لشکر و بانگ آسمانی را در نظر داشته باش.  
پرسیدم: بانگ چیست؟ آیا همان ندا دهنده است؟ فرمود:

- آری، و با آن صاحب این امر شناخته می‌شود و تمامی گشایش در نیستی فلانی [از بنی عباس] است.

به همین اسناد، از حسین، از ابن سیابه، از عمران بن میثم، از عبایه ابن ربیع:  
من پنجمین و کهنترین از پنج کسی بودم که بر امیر مؤمنان(ع) وارد شدیم و من شنیدم که آن حضرت می‌فرمود:

- برادرم، پیامبر خدا(ص) برایم حکایت کرد که «من خاتم هزار پیغمبرم و تو خاتم هزار وصی هستی، و مکلف به کارهایی که آنان تکلیف نداشتند.»

گفتم ای امیر مؤمنان، این قوم به تو انصاف روا نداشته‌اند. حضرت فرمود:  
- چنین نیست، ای برادرزاده. به خدا که من هزار چیز می‌دانم که غیر از من و محمد(ص) کسی نمی‌داند و در قرآن تنها یک آیه‌اش را می‌خوانند و آن آیه این است: و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بایاتنا لا یوقنون» (و هنگامی که وعده‌ی عذاب کافران به وقوع پیوندد - و یا زمان انتقام به ظهور قائم فرا رسید - جنبده‌ای از زمین برانگیزیم که با آنان تکلم کند که مردم به آیات ما از روی یقین نمی‌گروند) [۸۲، نمل]. اما به راستی در آن تدبیر نمی‌کنند.

آیا می‌خواهید شما را از پایان حکومت بنی فلان آگاه کنم؟ قتل ناروا، در روز حرام، در ماه حرام، از سوی گروهی از قریش و به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، فرمان‌روایی ایشان بیش از پانزده شب از آن قتل به درازا نخواهد انجامید.

پرسیدیم: آیا پیش یا پس از آن هم چیزی روی می‌دهد؟ حضرت فرمود:

- بانگ آسمانی در ماه رمضان، هراس بیداران، بیداری خفتگان و بیرون آمدن دختران از پس

پرده‌ها.

## ۹۹ - همان:

ابن عقده، از یحیی بن زکریا بن شیبان، از ابو سلیمان بن کلیب، از ابن بطائنی، از ابن عمیره، از حضرت می، از امام باقر(ع):

- از فرمان‌روایی بنی عباس گزیری نیست و چون به حکومت رسند، با هم می‌ستیزند و کارشان پریشان می‌شود و خراسانی و سفیانی بر آنان می‌شورند. این واقعه از خاور و باختر روی می‌دهد و آن دو مانند اسبان رموک به سوی کوفه می‌شتابند و بنی عباس را نابود می‌کنند که حتی یکی از آنان زنده نمی‌ماند.

۱۰۰ - همان:

ابن عقده، از قاسم، از عبیس بن هشام، از ابن جبلة، از پدرش، از محمد بن صامت: به امام صادق(ع) گفتم: آیا نشانه‌ای از این امر در دست هست؟ فرمود: - آری، نابودی عباسی، خروج سفیانی، کشته شدن مرد پاک سرشت، فرو رفتن زمین در بیداء و بانگ آسمانی.

۱۰۱ - همان:

ابن عقده، از احمد بن یوسف، از اسماعیل بن مهران، از ابن بطائنی و وهیب، از ابو بصیر، از امام باقر(ع):  
- قائم(ع) در سالی فرد، مانند نهم، یکم، سوم، و پنجم قیام می‌کند. بنی‌امیه هنگامی که اختلاف پیدا کنند حکومت را از دست می‌دهند، سپس بنی‌عباس فرمان‌روا می‌شوند و به شادی و خوش‌گذرانی روی می‌آورند تا آن که اختلاف پیدا می‌کنند و سلطنتشان نابود می‌شود. مردم خاور و باختر با اهل قبله می‌ستیزند و ترس و تلاش ایشان پیوسته می‌ماند. تا آن‌گاه که ندا دهنده‌ای از آسمان بانگ می‌زند. پس از شنیدن این ندا گروه گروه به سوی او بروید. به خدا گوئی وی را می‌بینم در میان رکن و مقام که از مردم برای امر جدید و کتاب نو و حکومت تازه، از آنان، پیمان می‌گیرد و درفش او تا هنگام مرگ فرو نمی‌افتد.

۱۰۲ - همان:

علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از عبدالله بن حماد، از ابراهیم بن عبدالله بن العلاء، از پدرش، از امام صادق(ع):  
- امیر مؤمنان(ع) از چیزهایی که پس از قیام قائم روی خواهد داد سخن راند و حسین(ع) پرسید: ای امیر مؤمنان، آیا زمین خدا از ستمکاران پیراسته خواهد شد؟ آن حضرت پاسخ داد: - تا خون ناروار ریخته نشود، زمین از ستمگران پاک نخواهد گردید.  
سپس در حدیثی دراز از بنی‌امیه و بنی‌عباس یاد کرد و فرمود:  
- هنگامی که خیزش‌کننده‌ای بر خراسان و کرمان و ملتان چیره شود و به جزیره‌ی بنی‌کاوان در آید و یک تن از ما در گیلان قیام نماید و «ابر» و «دیلیم» به او پیوندد و درفش‌های ترکان پراکنده در گوشه و کنار بر فرزندان نمایان گردد و هنگامی که بصره ویران شود و سرکرده‌ی سرداران قیام کند...

حضرت داستانی بلند حکایت کرد و سپس فرمود:

- چون هزاران تن به جنگ برخیزند و لشکرها در هم آویزند و قوچان خون بره‌گان ریزند و دیگری قیام کند و کین جوئی از مرد پیشین را تمام کند و آن کافر را نیست گرداند، آن‌گاه قائم دل‌خواه و پیشوای در نهان‌گاه، که شرف و برتری دارد و از فرزندان تو است، ای حسین، و مانند او پسری نیست در رکنین، برپا می‌خیزد و بر ثقلین نمایان می‌آید و هیچ فرومایه‌ای را بر زمین زنده نمی‌گذارد و خوشا بر کسی که زمان او را دریابد و گواه روزگار او باشد.

### ۱۰۳ - نعمانی:

ابن عقده، از محمد بن مفضل، و سعدان بن اسحاق و احمد ابن حسین بن عبدالملک و محمد بن احمد، همگی، از ابن محبوب، از کلینی، از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن یحیی، از ابن عیسی و علی بن محمد و دیگران، از سهل، همگی، از ابن محبوب، از عبدالواحد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن ابو یاسر، از احمد بن هلیل، از عمرو بن ابو مقدم، از جابر: امام باقر (ع) فرمود:

- ای جابر، بر زمین آرام گیر و دست و پایت را مجنبان تا نشانه‌هایی را که برایت می‌گویم ببینی و یادریابی: نخستین نشانه، ستیز بنی‌عباس است که گمان ندارم آن را ببینی. اما پس از من اینها را از قول من بازگو کن.

از آسمان بانگی می‌آید و از دمشق صدائی به پیروزی برمی‌خیزد. دهکده‌ای به نام «جابه» از سرزمین شام به زمین فرو می‌رود و بخشی از دیوار مسجد دمشق فرو می‌ریزد و سرکشان ترک تازش می‌کنند و به دنبال آن روم هجوم می‌آورد و برادران ترک در جزیره و سرکشان روم در رمله فرود می‌آیند و در آن سال اختلاف فراوان در سرتاسر زمین پیدا می‌شود.

نخستین ویرانی باختار زمین در شام است، که مردم در زیر سه پرچم می‌ستیزند: درفش سرخ، لوای دورنگ و پرچم سفیانی. سپاه سفیانی با لشکر دورنگ رویارو و جنگ می‌شود. سفیانی دارنده‌ی درفش سرخ و یارانش را کشتار می‌کند و از آن پس آهنگی ندارد جز رفتن به عراق. سپاه او به قرقیسا می‌رسد و در آن‌جا جنگ در می‌گیرد و یک صد هزار تن از زورآوران کشته می‌شوند. سفیانی لشکری هفتاد هزار نفری به کوفه می‌فرستد، که مردم کوفه را می‌کشند و به دار می‌آویزند و اسیر می‌کنند. در این میان درفش‌هایی از خراسان پدیدار می‌شود که فاصله‌ها را شتابان می‌پیمایند. در میانشان تنی چند از یاران قائم نیز هستند. سپس مردی از بردگان اهل کوفه با گروهی کم‌توان بپا می‌خیزد و سردار لشکر سفیانی او را بین حیره و کوفه می‌کشد. آن‌گاه سفیانی لشکر به مدینه می‌فرستد و مهدی از چنگ وی به مکه می‌گریزد. به سردار سفیانی خبر می‌دهند که مهدی در مکه است. او هم دسته‌ای را به دنبال مهدی روانه می‌کند و آن حضرت از



ترس وارد مکه می‌شود و به آئین موسی بن عمران مراقب می‌ماند.

لشکر سفیانی در بیداء فرود می‌آید و آن‌گاه بانگی از آسمان می‌رسد که «ای بیداء، این قوم را فرو بر.» چنین می‌شود و غیر از سه تن کسی از آنان جان به در نمی‌برد. این سه تن از قبیله‌ی «کلب» اند، که خداوند رویشان را به پشت برمی‌گرداند و آیه‌ی «یا ایها الذین اوتوا الکتاب آمنوا بما نزلنا مصدقا لما معکم من قبل ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها» (ای کسانی که برای شما کتاب آسمانی فرستاده شد به قرآنی که فرستادیم ایمان آورید که مصدق تورات و انجیل شما است پیش از آن‌که به رویتان از اثر ضلالت خط محو و خذلان کشیم یا گونه‌هایتان را واژگون کنیم) [۴۷، نسا] درباره‌ی ایشان فرو فرستاده شده است. در آن روز قائم در مکه است و به خانه‌ی خدا تکیه داده و مردم را به خود و خاندان محمد(ص) می‌خواند. قائم مردی است از فرزندان حسین(ع) که خداوند کارش را در یک شب به سامان می‌آورد.

اختصاص: عمرو بن ابو مقدام، همین روایت.

عیاشی: از جابر بن جعفی:

حضرت امام محمد باقر(ع) به من فرمود:

- ای جابر، نخستین سرزمین باختر که ویران می‌شود، شام است و مردم در زیر سه پرچم با یکدیگر می‌ستیزند.

#### ۱۰۴ - نعمانی:

ابن عقده، از قاسم بن محمد، از عبیس بن هشام، از ابن جبلة، از محمد بن سلیمان، از علاء، از محمد [بن مسلم]، از امام باقر(ع):  
- سفیانی و قائم در یک سال آشکار می‌شوند.

#### ۱۰۵ - همان:

ابن عقده، از احمد بن یوسف، از اسماعیل بن مهران، از ابن بطائنی، از پدرش، و وهیب، از ابو بصیر، از امام صادق(ع):

- هنگامی که مردم در عرفات وقوف کرده‌اند، شترسواری می‌رسد و خبر مرگ خلیفه را می‌آورد و با مرگ او گشایش کار خاندان محمد(ص) و همه‌ی مردمان فرا می‌رسد. چون نشانه‌ای در آسمان دیدید، یعنی آتشی بزرگ که شب‌ها از سمت خاور برآید، هنگام گشایش کار مردم است و اندک زمانی مانده به قیام قائم.

### ۱۰۶ - همان:

علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از محمد بن موسی، از احمد بن ابو احمد، از محمد بن علی، از علی بن حکم، از عمرو بن شمر، از جابر، از ابوطیفیل:  
ابن کواء از امیر مؤمنان(ع) درباره‌ی خشم خدا پرسید و آن حضرت فرمود:  
- هیهات، هیهات، مرگ و مرگ‌ها و سوار بر اشتر لاغری که شکمش از نزاری فرو رفته. خبر می‌دهد و او را می‌کشند، خشم خدائی در آن هنگام است.

### ۱۰۷ - همان:

احمد بن هوده، از ابراهیم بن اسحق، از عبدالله بن حماد، از ابن ابو مالک، از محمد بن ابو حکم، از عبدالله بن عثمان، از حصین مکی، از ابوطیفیل، از حذیفه بن یمان:  
خلیفه‌ای که نه در آسمان عذرخواه و نه در زمین پناهگاه دارد، کشته می‌شود. و خلیفه‌ای برکنار می‌گردد که بر زمین راه می‌پیماید؛ حال آن‌که هیچ از آن را دارا نیست و سرانجام کشورداری به خاندان پیامبر(ص) باز می‌گردد.

### ۱۰۸ - همان:

ابن عقده، از احمد بن یوسف، از ابن مهران، از بطائنی، از پدر او و وهیب، از ابو بصیر:  
درباره‌ی آیه‌ی «سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق» (ما آیات قدرت و حکمت خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان کاملاً هویدا و روشن می‌گردانیم تا ظاهر و آشکار که بر حق است) [۵۳، فصلت] از امام باقر(ع) پرسیده شد. حضرت فرمود:  
- مسخ در خودشان و تنگی آفاق بر ایشان را می‌نمایاند و قدرت خدائی بر مردم و آفاق را نشان می‌دهد تا بدانند که خروج قائم از سوی کردگار عز و جل بر حق است و مردم ناگزیر از دیدن آن‌اند.

### ۱۰۹ - همان:

ابن عقده، از علی بن حسین، از علی مهزیار، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابوبصیر:  
از امام صادق(ع) پرسیدم در آیه‌ی خدای عز و جل «عذاب الخزی فی الحیات الدنیا و فی الاخره» (ذلت و خذلان را در دنیا بچشانیم در صورتی که خواری عذاب آخرت بیش از دنیاست) [۱۶، فصلت]، منظور از «عذاب الخزی» چیست؟ فرمود:

- ای ابابصیر، چه خواری از این سخت‌تر که مردی با خانواده و بستگان خود در خانه نشسته باشد و آنان گریبان چاک و ناله سر دهند که هم‌اکنون فلان کس مسخ شد؟  
گفتم: آیا پیش از قیام قائم چنین می‌شود، یا پس از آن؟ امام فرمود:  
- آری، پیش از او.

### ۱۱۰ - همان:

علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از احمد بن ابو احمد، از یعقوب بن سراج:  
از امام صادق(ع) پرسیدم: گشایش کار پیروان شما کی خواهد بود؟ فرمود:  
- هنگامی که فرزندان عباس اختلاف پیدا کنند و کسانی به حکومت چشم از بدوزند که چشم نداشته‌اند و عرب از سختی‌ها رها شود و هر شکوه‌مندی بی‌شکوه گردد و سفیانی و یمانی پیدا آیند و حسنی به جنبش در آید، صاحب این امر از مدینه با میراث پیغمبر خدا(ص) به مکه می‌رود.

پرسیدم: میراث فرستاده‌ی خدا(ص) کدام است؟ حضرت فرمود:  
- شمشیر، زره، عمامه، بُرد، گرز، اسب، امت و زین و برگ او.

### ۱۱۱ - همان:

بطائنی، از ابو بصیر، از امام صادق(ع):  
- نشانه‌ی ظهور مهدی خورشیدگرفتگی در شب سیزدهم و چهاردهم ماه رمضان است.

### ۱۱۲ - همان:

محمد بن همام، از فزاری، از ابن ابو خطاب، از حسین ابن علی، از صالح بن سهل:  
امام صادق(ع) درباره‌ی آیه‌ی «سال سائل بعذاب واقع» (پرسید سائلی از عذاب قیامت که وقوعش حتمی است) [۱، معارج] فرمود:  
- تأویلش این است که عذابی در ثویه روی می‌دهد، یعنی آتشی که به آخالدان بنی‌اسد می‌رسد و در تقیف می‌گیرد و هیچ دشمن خاندان محمد را نسوخته نمی‌گذارد، و این امر پیش از خروج قائم علیه‌السلام خواهد بود.  
نعمانی: احمد بن بن هوده، از نهاوندی، از عبدالله بن حماد، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر(ع)، همین روایت.

### ۱۱۳ - نعمانی:

ابن عقده، از علی بن حسین، از پدرش، از احمد بن عمر، از حسین بن موسی، از معمر بن یحیی بن سام، از ابو خالد کابلی، از امام باقر(ع):  
- گوئی قومی را می‌بینم که از خاور برمی‌خیزند و جویای حق‌اند که به آنان داده نمی‌شود، باز حق می‌جویند و داده نمی‌شود. چون چنین بینند، شمشیرها را آهیخته می‌کنند و چیزی که می‌خواستند داده می‌شود، اما نمی‌پذیرند و برپا می‌خیزند، لیکن حق جز به صاحب شما نمی‌رسد. کشتگان ایشان شهیداند، ولی اگر من آن زمان را در می‌یافتم، جان خود را برای صاحب این امر نگه می‌داشتم.

### ۱۱۴ - همان:

ابن عقده، از علی بن حسین، از یعقوب، از زیاد قندی، از ابن اذینه، از معروف بن خربوذ:  
بر امام باقر(ع) وارد شدیم و آن حضرت چیزی غیر از «خراسان، خراسان، سیستان، سیستان»، نمی‌فرمود، چنان‌که گفتم ما را بدان مرده می‌دهد.

### ۱۱۵ - همان:

ابن عقده، از علی، از حسن و محمد، پسران علی بن یوسف، از پدرشان، از احمد بن عمر حلبی، از صالح بن ابواسود، از ابو جارود:  
امام باقر فرمود:  
- هنگامی که پیمان آن نوجوان نمایان گردد، هر قدر تمندی به هوای حکومت خیزش می‌کند.

### ۱۱۶ - همان:

ابن عقده، از علی، از محمد بن عبدالله، از ابن ابوعمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق(ع):  
- این امر روی نخواهد داد مگر پس از آن‌که هر رسته‌ای از مردم بر دیگران حکومت کند تا کسی نگوید اگر ما فرمان‌روا می‌شدیم دادگری نمی‌کردیم. آن‌گاه قائم به حق و عدل قیام می‌کند.

### ۱۱۷ - همان:

از هشام، از زراره:  
از امام صادق(ع) پرسیدم: آیا آن بانگ آسمانی راستین است؟ فرمود:

- آری، به خدا و همگان آن را به زبان خود خواهند شنید و این امر روی نمی‌دهد تا هنگامی که نه دهم از مردم نابود شده باشند.

### ۱۱۸ - همان:

عبدالواحد، از احمد بن محمد، از احمد بن علی حمیری، از حسن بن ایوب، از عبدالکریم، از یک مرد، از امام صادق (ع):  
- قائم (ع) قیام نمی‌کند مگر زمانی که دوازده مرد هم‌سخن باشند که او را دیده‌اند و دیگران ایشان را دروغپرداز شمارند.

### ۱۱۹ - همان:

محمد بن همام، از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از احمد بن حسن میثمی، از ابو حسن علی بن محمد، از معاذ بن مطر، از یک مرد، از امام صادق (ع):  
پیش از قیام قائم جنگ قیس در خواهد گرفت.

### ۱۲۰ - همان:

علی بن حسین، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از محمد بن علی کوفی، از محمد بن سنان، از عبید بن زرار:  
نزد امام صادق (ع) از سفیانی یاد شد. آن حضرت فرمود:  
- چگونه این کار به این زودی می‌شود، که در آورنده‌ی چشم او هنوز در صنعا پیدا نشده است.

### ۱۲۱ - همان:

ابن عقده، از علی بن حسن تیملی، از محمد بن عمر بن یزید و محمد بن ولید بن خالد همگی، از حماد بن عثمان، از عبدالله بن سنان، از محمد بن ابراهیم بن ابوبلاد، از پدرش، از ابن نباته:

از علی (ع) شنیدم که فرمود:

- پیش از ظهور قائم چند سال قحطی است. راستگویان دروغگو و دروغ‌پردازان راست‌گفتار پنداشته می‌شوند. نیرنگ‌بازان عزیز و ناشایستگان کار به دست می‌گردند.

### ۱۲۲ - همان:

عبدالواحد، از محمد بن جعفر قرشی، از ابن ابو خطاب، از محمد بن سنان، از حذیفه بن منصور، از امام صادق(ع):

- خداوند را در قرقسیا خوانی گسترده است. یکی از آسمان بر می‌آید و بانگ برمی‌دارد: ای مرغان آسمان و ای ددان زمین بشتابید و گوشت ستمگران را بخورید.

### ۱۲۳ - همان:

احمد بن هوده، از ابراهیم بن اسحاق، از عبدالله بن حماد، از ابو بصیر، از امام صادق(ع):  
- بانگ آسمانی قائم را به نام می‌خواند که ای فلان بن فلان، بر پا خیز.

### ۱۲۴ - همان:

علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از عبدالرحمان بن قاسم، از محمد بن عمر بن یونس [از ابراهیم بن هراسه، از پدرش]، از علی بن حزور، از محمد بن بشیر:  
از محمد بن حنفیه - که رحمت خدا بر او بادا - شنیدم: «پیش از برآمدن درفش ما، پرچم خاندان جعفر و سپس از آن دوده‌ی مرداس می‌آید. پرچم خاندان جعفر به چیزی نیست و به جایی نمی‌رسد. «من که نزدیک‌ترین مردم به او بودم، در خشم شدم و گفتم: قربانت گردم، آیا این وضع پیش از افراشتن درفش شما است؟ پاسخ داد: «آری، به خدا، بنی‌مرداس حکومتی نیرومند خواهند داشت، اما در سلطنتشان خیری نیست، با سختی همراه و از آسایش دور است. در حکومت آنان نزدیکان رانده و دوربودگان خوانده می‌شوند، تا سرانجام از مکر خدا غافل می‌گردند و به سزای خویش می‌رسند. فریادی بر آنان زده می‌شود که یک تن نمی‌ماند تا آنان را بخواند و هیچ گروهی بر ایشان گرد نمی‌آید و خداوند در کتاب خویش درباره‌ی اینان مثال آورده است که «حتی اذا اخذت الارض زخرفها و ازینت» [۲۴، یونس].»

توضیح: منظور از بنی‌مرداس همان بنی‌عباس است. در میان صحابه مردی بود که او را عباس بن مرداس می‌خواندند.

### ۱۲۵ - نعمانی:

ابن عقده، از محمد بن مفضل بن ابراهیم، از ابن فضال، از ثعلبه، از عیسی بن اعین، از امام صادق(ع):

- خروج سفیانی حتمی و از آغاز تا پایان پانزده ماه است که شش ماه از آن به جنگ می‌گذرد،

پنج ناحیه را به دست می آورد و نه ماه حکومت می کند، که یک روز هم کم و بیش نمی شود.

### ۱۲۶ - همان:

ابن عقده، از قاسم بن محمد بن حسین، از عبیس بن هشام، از محمد بن بشیر احول، از ابن جبله، از عیسی بن اعین، از معلی بن خنیس:  
امام جعفر صادق (ع) می فرمود:  
- برخی کارها حتمی است و پاره‌ای غیر حتمی. از امور حتمی خروج سفیانی در ماه رجب است.

### ۱۲۷ - همان:

ابن عقده، از علی بن حسن، از عباس بن عامر، از عبدالله بن بکیر، از زراره، از عبدالملک بن اعین:  
نزد امام باقر (ع) بودم که از قائم (ع) یاد شد و آن حضرت فرمود:  
- امیدوارم که این امر زودتر روی دهد و سفیانی هم خروج نکند. اما نه، به خدا که از این کار هم گزیری نیست.

### ۱۲۸ - همان:

ابن عقده، از علی بن حسین، از محمد بن خالد اصم، از ابن بکیر، از ثعلبه، از زراره، از حمران بن اعین: امام باقر (ع) درباره‌ی آیه‌ی «قضى اجلا و اجل مسمى عنده (اجل و مرگ را بر همه مسلط کرد و اجلی که معلوم است به نزد اوست) [۲، انعام] فرمود:  
- دو گونه اجل هست: محتوم و موقوف. محتوم آن است که غیر از آن چیزی نباشد و موقوف بسته به خواست خدا و آمدن سفیانی از کارهای حتمی است.

### ۱۲۹ - همان:

ابن عقده، از محمد بن سالم، از عبدالرحمان ازدی، از عثمان بن سعید طویل، از احمد بن مسلم، از موسی بن بکر، از فضیل، از امام محمد باقر (ع):  
- کارها دو گونه‌اند، موقوف و محتوم. کار سفیانی از امور حتمی است و از آن چاره‌ای نیست.

### ۱۳۰ - همان:

محمد بن همام، از فزاری، از عباد بن یعقوب، از خلاد زرگر، از امام صادق (ع):  
- از آمدن سفیانی گزیری نیست و او جز در ماه رجب خروج نمی‌کند.

### ۱۳۱ - امالی شیخ:

حسین ابراهیم قزوینی، از محمد وهبان، از محمد بن اسماعیل ابن حیان، از محمد بن حسین بن حفص، از عباد، همین روایت.

### ۱۳۲ - نعمانی:

احمد بن هوده، از ابراهیم بن اسحاق، از عبدالله بن حماد انصاری، از عمرو بن شمر، از جابر جعفی:

درباره‌ی سفیانی از امام باقر (ع) پرسیدم، فرمود:  
سفیانی چگونه خروج می‌کند تا هنگامی که آب در کوفه نجوشیده و کشتار نکرده است؟ بعد از چنین واقعه‌ای منتظر سفیانی و ظهور قائم (ع) باشید.

### ۱۳۳ - همان:

محمد بن همام، از فزاری، از حسن به علی بن یسار، از خلیل بن راشد، از بطائنی:  
از مکه تا مدینه با امام موسی کاظم (ع) همسفر بودم. روزی آن حضرت فرمود:  
- اگر آسمانیان و زمینیان بر بنی عباس بشورند به گونه‌ای که خاک از خون سیراب شود، تا سفیانی خروج نکند، بیهوده است.

گفتم: سرورم، آیا این کار حتمی است؟ فرمود:

- آری حتمی است.

آن‌گاه سر فرو افکند و سپس سر بلند کرد و افزود:

- حکومت بنی عباس فریب و نیرنگ است و چنان نابود می‌شود که چیزی از آن برجا نمی‌ماند.

### ۱۳۴ - همان:

محمد همام، از محمد بن عبدالله خالنجی، از داود بن ابوالقاسم:  
نزد امام رضا (ع) بودیم و نام از سفیانی و روایت‌ها درباره‌ی محتوم بودن خروج او به میان



آمد. پرسیدم: آیا این کار حتمی است؟ حضرت فرمود:  
- آری، آنگاه قائم ظهور خواهد کرد.

### ۱۳۵ - همان:

علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از محمد بن موسی، از احمد بن ابو احمد، از محمد بن علی قرشی، از حسن بن ابراهیم:  
به امام رضا(ع) گفتم: می‌گویند سفیانی شورش می‌کند و دولت بنی‌عباس نابود می‌شود.  
فرمود:  
- دروغ می‌گویند. حکومت بنی‌عباس پایدار است.

### ۱۳۶ - همان:

احمد بن هوده، از ابراهیم بن اسحاق، از عبدالله بن حماد، از حسین بن ابوعلا، از ابن ابو یعفر:  
امام باقر(ع) برای ما حدیث فرمود که در قرقیسا برای فرزندان عباس و مروانی حادثه‌ای روی خواهد داد که جوان را پیر می‌کند؛ خداوند پیروزی را از ایشان می‌گیرد و به مرغان هوا و دان زمین وحی می‌کند که: از گوشت این ستمگران سیر شوید. آنگاه سفیانی خروج می‌کند.

### ۱۳۷ - همان:

محمد بن همام، از فزاری، از حسن بن وهب، از اسماعیل بن ابان، از یونس بن یعقوب:  
امام صادق(ع) فرمود:  
- سفیانی پس از خروج، لشکری به سراغ ما می‌فرستد و سپاهی به سوی شما، و چون چنین شود، «صعب» و «ذلول» می‌آید.

### ۱۳۸ - همان:

ابن عقده، از حمید بن زیاد، از علی بن صباح، از ابو علی حسن بن محمد، از ابراهیم بن عبدالحمید، از ابو ایوب خزار، از محمد بن مسلم، از امام باقر(ع):  
- سفیانی سرخ، زرد و کبود است. خدا را به هیچ روی بنده نیست و مکه و مدینه را نخواهد دید.

### ۱۳۹ - کافی:

در «روضه»، محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از یکی از یارانش و علی بن ابراهیم، از پدر او، از ابن ابو عمیر، همگی، از محمد بن ابو حمزه، از حمران:  
با حضرت امام صادق (ع) درباره‌ی پریشانی شیعیان سخن می‌رفت و آن حضرت چنین فرمود:

- با ابو جعفر منصور (خلیفه‌ی عباسی) همسفر بودم و او در میان ملازمان خویش سوار بر اسب می‌رفت و در پس و پیش او دسته‌هایی از لشکریان. من نیز در کنار وی بر درازگوشی نشسته بودم. منصور به من گفت: ای ابا عبدالله، چه خوب می‌شد که تو از این قدرتی که به ما ارزانی شده است، شاد می‌بودی و به مردم نمی‌گفتی که حکومت حق من و خاندان من است. «من پاسخ دادم هر کس این سخن را به تو گفته، دروغ است. پرسید: «آیا بر این گفته سوگند می‌خوری؟» گفتم: مردم جادوگراند، یعنی می‌خواهند دل تو را سیاه کنند. گوش مده زیرا نیاز ما به تو بیشتر است تا احتیاج تو به ما. منصور پرسید: «آیا به یاد داری که روزی از تو درباره‌ی حکومت سؤال کردم و تو گفتی که آری، آن حکومت سخت پر طول و عرض خواهد بود و تا هنگامی ادامه دارد که در ماه حرام، در شهری حرام، خونی ناروا از یکی از ما ریخته شود؟» دانستم که او این حدیث را از بر دارد. پاسخ دادم: شاید خدای عزوجل تو را بر این کار ندارد. من تو را در نظر نداشتم و حدیثی بود که روایت کردم. از این گذشته، شاید کسی دیگر از پیرامونیان چنین کاری کند. خلیفه با شنیدن این پاسخ خاموش گشت.

چون به خانه بازگشتم، یکی از دوستانان ما آمد و گفت: فدایت شوم، به خدا تو را در موکب ابو جعفر دیدم که بر درازگوشی سوار بودی و او بر اسب نشسته بود و چنان از بالا با تو گفت و گو می‌کرد که گفتی تو زیر دستش هستی. من در دل گفتم این مرد حجت خدا بر آفریدگان و صاحب این امر است که از او پیروی می‌کنیم؛ اما آن دیگری زورمندی است که فرزندان پیغمبران را می‌کشد و خون می‌ریزد؛ او با کوبه‌ی خود بود و تو بر درازگوش؛ از این روی شک به درونم راه یافت و بر دین و جان خود ترسان شدم.

امام می‌فرماید:

- به او گفتم اگر گرداگرد و در کنار و در چپ و راست من فرشتگان را می‌دید، خلیفه و همراهانش در چشمت خوار و بی‌مقدار می‌آمدند. آن‌گاه آن مرد گفت: اکنون دلم آرام شد. سپس پرسید: اینان تا کی حاکم خواهند بود؟ یا کی از دستشان آسوده می‌شویم؟ گفتم مگر نمی‌دانی که هر چیزی مدتی دارد؟ گفت: چرا، می‌دانم. گفتم این آگاهی برایت سودی ندارد؟ چون زمان فرا رسد در چشم برهم زدن کار به پایان می‌رسد پس شکینده باش. مگر نمی‌دانی هر کس چشم به

راه ظهور دولت ما باشد و بر بیم و آزار در راه پیروزی ما صبر کند فردا از ما شمرده می شود؟  
هنگامی که دیدی:

\* حق مرده و حق جزویان از میان رفتند و ستمکاران در سرزمین ها فراوان شدند، بدی آشکار است و از آن نهی نمی شود؛ تباه کاری نمایان است؛ مردان به مردان و زنان به زنان بسنده می کنند؛ مؤمن خاموش است و به گفته اش گوش نمی کنند؛ بدکار دروغ می گوید و طرد نمی شود؛ کهتر، مهتر را خوار می شمارد؛ بستگان از یکدیگر می برند و کسی که پلیدکاری را می ستاید، دیگران را خندان می کند و سخنش را رد نمی نمایند،

\* نوجوان چیزی عرضه می دارد که زنان می دهند؛ زن با زن ازدواج می کند؛ مرد در راهی غیر خدائی بخشندگی می نماید و سرزنش نمی بیند؛ همسایه، همسایه را می آزارد و چیزی جلو دارش نیست،

\* کافر از دیدن تباهی ها شاد می شود؛ آشکارا باده می نوشند و از خدا نمی ترسند؛ امر به معروف خوار و بدکار از چیزهایی که خداوند دوست نمی دارد خوش است؛ دوستاران قرآن کوچک شمرده می شوند؛ راه خیر بسته و راه شر پر رفت و آمد است؛ خانه ی خدا تعطیل گشته و به ترک آن دستور داده می شود و مرد سخنی می گوید که آن را انجام نمی دهد،

\* مردان با مردان در می آمیزند و زنان با زنان؛ گذران مرد از پشت اوست؛ و گذران زن از پیش و زنان مانند مردان نشست می گیرند،

\* زنانگی در پسران عباس و آرایش زنانه در آنان پدیدار شده است و مردان پول خود را هزینه ی کام جوئی می نمایند و دارا از مؤمن ارج بیشتری یافته است؛ رباخواری آشکار است و زنان به زناکاری ستوده می شوند،

\* زن شوهر خود را وادار به همبستری با مردان می کند و بیشتر مردم در بدکاری زنان به آنان کمک می دهند؛ باورداران اندوهگین و خوار و پست گشته اند؛ بدعت در دین و زنا نمایان است؛ مردم گواهان نیرنگ باز را یاور می شوند؛ نارواها روا دانسته می شوند؛ دین را به رأی خود عمل می کنند؛ قرآن و دستورهای آن فرو گذاشته می شود،

\* مؤمن جز در دل توان نکوهش بدی ها را ندارد؛ پول بسیار در کارهایی صرف می شود که خداوند خوشنود نیست؛ حاکمان به اهل کفر نزدیک می شوند و از اهل خیر دور و حکمرانی با رشوه واگذار می شود،

\* محرمان با یکدیگر هم آغوش می شوند؛ مرد با تهمت و بدگمانی کشته می شود؛ مردان دل به مردان می بندند و جان و مال خود را بر سر این کار می گذارند؛ و مرد از راه تن فروشی زن خود گذران می کند؛ می داند و می پذیرد؛ زن بر شوهر خود قهر می گیرد؛ کاری می کند که شوهر

نمی‌پسندد و نفقه‌ی شوی خویش را می‌پردازد،

\* مرد همسر و کنیز خود را به مزد می‌دهد و به خورد و نوش خوشنود می‌شود؛ قمار آشکار و باده‌فروشی علنی است؛ زن مسلمان تن خویش را به اهل کفر می‌سپارد؛ کسی کسی را از انجام زشتکاری باز نمی‌دارد و آبرومند از بیم مردم پست خوار می‌گردد؛ نزدیک‌ترین کسان به فرمانروایان سرزنش‌کنندگان اهل بیت ما شده‌اند؛ آنان که ما را دوست می‌دارند گواهی‌شان پذیرفته نمی‌شود،

\* هر سال بر بدعت و بدی می‌افزاید؛ مردم از ثروتمندان پیروی می‌کنند؛ به نیازمند می‌خندند و بر او نمی‌بخشایند؛ در آسمان نشانه‌هایی پدید می‌آید که هیچ کس به آن‌ها توجه نمی‌کند،  
\* پدر و مادر ناچیز شمرده می‌شوند؛ زن بر کشور چیره شده و در همه‌ی کارها جز از هوس خود پیروی نمی‌کند؛ مرد بر پدر خود تهمت می‌بندد و از مرگ وی شاد می‌شود؛ روزی نمی‌گذرد که مرد در آن به گناهی بزرگ آلوده نگردد، یا در پیمان و ترازو تقلب نکند یا غش در کار نیاورد، یا می‌نیاشامد،

\* پادشاه آذوقه را انبارگری کند؛ خواسته‌ی بستگان به نیرنگ تقسیم گردد و با آن قمار باخته و شراب خورده شود؛ با شراب بیماری را درمان کنند و به بیماران مداوا با آن را سفارش نمایند؛ مردم امر به معروف و نهی از منکر را رها کنند و دین را ترک گویند و بادِ دورنگان پیوسته وزان و نسیم اهل حق ناوزنده باشد،

\* اذان و نماز را به مزد بخوانند؛ مسجدها را بیارایند و بی‌ترس از خدا آن‌جا گرد آیند و غیبت کنند و گوشت اهل حق را بجوند و شراب را وصف کنند؛ در مستی نماز بخوانند و آن‌گاه عذر بیاورند که مست بوده‌اند،

\* مال یتیمان را به بهانه‌ی صلاح آنان بخورند؛ قاضیان بر خلاف فرمان خدا داوری کنند؛ حاکمان، آزمندان را به خود فراخوانند و میراث به زشتکاران رسد و بر منبرها به پاکی امر شود اما به آن عمل نکنند.

\* نماز خوار گردد و در وقت خود گزارده نشود؛ صدقه با میانجی‌گری داده شود؛ همه‌ی اندیشه‌ی مردم شکم و زیر شکم‌شان باشد و اهمیت ندهند که چه می‌خورند و چه می‌کنند؛ دنیا را به کام خود ببینند و حق را کهنه شده پندارند.

آن‌گاه تو پرهیز کن و از خدای عز و جل رستگاری بجوی و بدان که مردم در جهت خلاف فرمان خدا راه می‌پیمایند و عذاب بر ایشان فرود خواهد آمد. به بخشایش ایزدی روی آور و چون آنان به بلا گرفتار آمدند، تو از آنان مباش و بدان که خداوند پاداش نیکان را ضایع نمی‌گرداند.

### ۱۴۰ - جامع:

جابر بن عبدالله انصاری:

با فرستاده‌ی خدا - که درود خدا بر وی و خاندانش بادا - در «حجه الوداع» همراه آن حضرت بودیم. حج گزارده شد و پیامبر گرامی (ص) برای وداع حلقه‌ی در کعبه را گرفت و با صدای بلند فرمود: «ای مردم!» اهل مسجد و بازار گرد آمدند و آن حضرت فرمود: «بشنوید. آنچه را پس از من روی خواهد داد برایتان می‌گویم و هر که این جاست، به غائبان خود برساند.»

سپس، پیغمبر خدا (ص) چنان گریست که همه‌ی حاضران به گریه در آمدند. آن‌گاه، حضرتش آرام گرفت و فرمود:

- خدا بر شما ببخشایاد، آگاه باشید که امروز یا یک صد و چهل سال دیگر، مثل شما بر برگ بی‌خار می‌ماند. پس از آن خار و برگ با هم است و سپس برگی در کار نیست و تنها خار است و بس. آن‌چنان که جز فرمان‌روای ستمگر یا دولتمند بخیل یا دانشمند مال‌پرست و تهی‌دست دروغ‌پرداز و کودک بی‌شرم و زن خودپسند وجود ندارد.

سلمان فارسی برخاست و پرسید: ای پیامبر خدا، ما را آگاه کن که چنین وضعی کی خواهد بود؟ آن حضرت فرمود:

- ای سلمان، هنگامی که عالمان کم شوند و قاریان بروند؛ زکاتتان را ندهید و کارهای زشت خود را آشکار نمائید و بانگ خود را در مسجدها بلند گردانید، دنیا را بر سر و علم را زیر پا جای دهید؛ دروغ بگوئید و شب‌چهره‌ی شما غیبت باشد و حرام غنیمت. بزرگان‌تان بر کوچک‌تران رحم نکنند و کهتران مهتران را ارج ننهند. چون چنین شود، نفرین خدا بر شما فرو می‌آید و سزای سختی شما را می‌دهد و دین تنها در لفظ باقی می‌ماند، نه در آئین.

و هنگامی که این خوی و خیم در شما پیدا شود انتظار باد سرخ یا مسخ شدن یا بارش سنگ داشته باشید. درستی این سخن در کتاب خدای عز و جل آمده است که می‌فرماید: «قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم او من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعا و یدیق بعضکم باس انظر کیف نصر الف آیات لعلهم یفقهون» (بگو او تواناست که بر شما عذاب و بلائی از آسمان یا زمین فرستد یا شما را به اختلاف کلمه و پراکندگی - و مخالفت با هم - در افکند و بعضی را که مردم چیزی از قیامت بفهمند به عذاب بعضی گرفتار کند بنگر چگونه ما آیات خود را به طرق مختلف - به وعد و وعید - بیان می‌کنیم) [۶۵، انعام].

گروهی از صحابه برخاستند و گفتند: ای رسول‌الله، به ما خبر می‌دهی که این حال کی خواهد شد؟ آن حضرت فرمود:

- هنگامی که نماز دیر خوانده شود، از شهوت‌ها پیروی گردد؛ باده نوشی کنند و به پدر و مادر

دشنام دهند. حرام را غنیمت شمارند و زکات را زیان. مرد از زن خود فرمان برد، بستگی‌ها بریده شود؛ بخشایش بزرگان و شرم کم‌سالان از میان برود. ساختمان‌ها را استوار سازند و به بنده و کنیز ستم کنند؛ حکم به جور دهند؛ مرد به پدران خود ناسزا گوید و به برادر خود رشک ورزد. شریکان به یکدیگر خیانت کنند؛ وفا کم و زنا فراوان شود؛ مرد جامه‌ی زنانه پوشد و پوشش آزر از زنان برگرفته شود. تکبر در دل‌ها مانند زهر در تن‌ها جای گیرد. کار نیک کاستی گیرد و بزه‌کاری نمایان گردد. با چاپلوسی خواسته جویند و مال را در راه رامشگری هزینه کنند. این جهان را بر آخرت برتری دهند؛ پارسائی اندک شود، آز و آشفتگی فراوان، مؤمن خوار و منافق‌گرا می‌گردد، مسجدها با اذان آباد، لیکن دل‌ها تهی از ایمان شود. قرآن را کوچک شمارند و باوردار از مردم همه‌گونه خواری بیند.

در این حال چهره‌ها آدمی‌وار و دل‌ها شیطانی است. سخن شیرین‌تر از شهد و دل تلخ‌تر از شرنگ است. گرگانی در جامه‌ی انسان‌اند و روزی نمی‌گذرد که خداوند تبارک و تعالی نفرماید: «افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون» (آیا چنین پنداشتید که ما شما را به عبث و بازیچه آفریده‌ایم و - پس از مرگ - هرگز به ما رجوع نخواهید کرد) [۱۱۵، مؤمنون].

#### ۱۴۱ - کافی:

علی، از پدرش، از ابن محبوب، از اسحاق بن عمار، از امام صادق(ع):  
- آن‌چه را دوست می‌دارید نخواهید دید تا هنگامی که بنی‌فلان بین خود بستیزند، میان مردم اختلاف و پراکندگی پیدا شود و سفیانی خروج کند.

#### ۱۴۲ - همان:

شماری چند، از احمد بن محمد، از ابن ابونجران، از محمد بن سنان، از ابوجارود، از امام باقر(ع):  
- آن‌چه را در انتظارش هستید نمی‌بینید تا چون بزهایی شوید که قصاب پشت و پهلویشان را می‌آزماید و آن‌قدر شرف نداشته باشید که پایداری نمائید و پشتیبانی هم نخواهید داشت.

همان: از علی بن حکم، از ابن سنان، از ابوجارود، مانند همین روایت.

#### ۱۴۳ - همان:

گروهی، از سهل، از موسی بن عمر صیقل، از ابو شعیب محاملی، از عبدالله بن سلیمان، از

امام صادق(ع):

- روزگاری بر مردم خواهد رسید که بدکار خوش، فرومایه گرامی و دادگر ناتوان خواهد بود.

پرسیدند: ای امیر مؤمنان کی چنین خواهد شد؟ فرمود:

- هنگامی که امانت را غنیمت شمارند و زکات را زیان. بندگی خدا وقت‌کشی و نماز منت

شمرده شود.

باز پرسیدند: این وضع کی خواهد بود؟ حضرت فرمود:

- هنگامی که زنان چیره، نوکران فرمان‌فرما و کودکان دستور دهنده باشند.

#### ۱۴۴ - همان:

تنی چند، از سهل، از اسماعیل بن مهران، از محمد بن منصور خزاعی، از علی بن سوید و

محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن بزیع، از عمویش، حمزه، از علی بن سوید، و حسن

بن محمد، از محمد بن احمد نهدی، از اسماعیل به مهران، از محمد بن منصور، از علی بن سوید،

که به امام موسی کاظم(ع) در زندان نامه نوشت و درباره‌ی چند مسأله پرسش کرد و آن حضرت

پاسخ نگاشت و از آن میان مرقوم فرمود:

- هرگاه عرب بیابان‌نشین پریشیده سر و روئی در میان لشکری جرار دیدی، در انتظار

گشایش برای خود و پیروان درست‌باور ما باش. چون خورشید گرفت چشم به سوی آسمان

بردار و نگاه کن که خداوند عز و جل با مؤمنان چه می‌کند. من سربسته برایت گفتم و درود خدا بر

محمد و خاندان برگزیده‌ی او بادا.

#### ۱۴۵ - همان:

حمید بن زیاد، از عبیدالله دهقان، از طاهری، از محمد بن زیاد، از صباح بن سیابه، از ابن

خنیس:

عبدالسلام بن نعمی و سدیر و دیگران به امام صادق(ع) به هنگام پیدایش بنی‌عباس نامه

نوشتند «در توان ما هست که این امر را به دست تو بسپاریم، چه می‌گوئی؟» اما آن حضرت نامه‌ها

را بر زمین کوفت و آن‌گاه فرمود:

- اُف، اُف، مگر اینان نمی‌دانند که روزگار پیشوائی ما پس از کشته شدن سفیانی خواهد بود؟

#### ۱۴۶ - کفایه:

از جابر انصاری:

پیامبر خدا(ص) می‌فرمود:

- مهدی این امت از ما است. هنگامی که جهان آشفته گردد، آشوب‌ها آشکار شود، راه‌ها بسته گردد، برخی بر برخی دیگر بتازند، بزرگ بر کوچک رحم نکند، کوچک بزرگ را محترم نشمارد. در این حال خداوند مهدی ما را که نهمین فرزند از زادگان حسین است، برمی‌انگیزاند تا باروهای گمراهی را فرو ریزد و قفل دل‌ها را بگشاید و زمین پر شده از ستم را سرشار از عدل و داد کند.

### ۱۴۷ - همان:

به همین اسناد، از علقمه بن قیس: امیر مؤمنان بر منبر کوفه خطبه‌ی لوء‌لوء را برایمان خواند و در پایان آن فرمود:

- بدانید که من به زودی رفتنی و به جهان غیبت پیوستنی‌ام و آشوب‌آموی و فرمان‌روائی خسروی آمدنی است. آنچه را خداوند زنده کرد می‌میراند و هر چه را پروردگار میرانده است زنده می‌کنند. شما در گوشه‌ی خانه‌ها تان بمانید و با آتشی که به جانتان می‌افتد بسازید و پیوسته خدا را به یاد آورید که چیزی بزرگتر از آن نمی‌دانید.

میان دجله و دجیل و فرات شهری به نام زوراء ساخته می‌شود با گچ و آجر و آراسته با زر و سیم و لاجورد و مرمر، با درهای عاج و چادرها و گنبدها و پرده‌ها. شهری با درختان ساج و سرو و صنوبر و کاخ‌های استوار که بیست و چهار تن از «بنی شیبان» در آن سلطنت می‌کنند. در بیابان سرخ گنبدی خاکی ساخته می‌شود و پس از آن قائم راستین مانند ماه تابان در میان ستارگان چهره‌ی خویش را نمایان خواهد کرد.

ظهور او را ده نشانه است: برآمدن ستاره‌ی دنباله‌دار، که با درهم ریختگی و آشفتگی همراه و نشانه‌ی نعمت است. از هر نشانه تا نشانه‌ی دیگر، شگفت‌انگیز است. هنگامی که نشانه‌های دهگانه سپری شد، ماه تابان پیدا می‌شود و کلمه‌ی ناب «لا اله الا الله» به کمال می‌رسد.

### ۱۴۸ - کتاب الامامه:

ابن بابویه، از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمار، از ابو عبیده حذاء:

از امام باقر(ع) پرسیدم این امر کی روی خواهد داد؟ فرمود:  
- اگر در آرزوی آمدن او هستید، به هیچ روی آن را انکار نکنید.



همان: از هارون بن موسی، از محمد بن موسی، از محمد بن علی بن خلف، از موسی بن ابراهیم، از امام موسی کاظم (ع)، از پدر بزرگوارش، از پدران آن حضرت:  
- پیغمبر خدا (ص) فرمود: «پیدایش بواسیر و سکنه و جذام نشانه‌ی نزدیک بودن رستخیز است.»

### ۱۴۹ - اقبال:

در کتاب «ملاحم» بطائنی از ابو بصیر نقل شده است:

امام صادق (ع) فرمود:

- خداوند بزرگ زمین را بدون امام عادل نمی‌گذارد.

گفتم: قربانت شوم، آیا به ما خبر می‌دهی تا آسوده گردیم؟ حضرت فرمود:

- ای ابا محمد، تا هنگامی که فرمان‌روائی فرزندان بنی فلان نابود نشود برای خاندان محمد (ص) هیچ گشایشی نیست. اما پس از نابودی آنان خداوند مردی از دودمان ما را بر امت محمد می‌انگیزد که رهنمای پاکی و رهبر مردم به راه راست است و در حکم خود رشوه نمی‌ستاند. به خدا سوگند که من او را به نام خود و پدرش می‌شناسم. او گردنی ستبر و خال سیاه دارد. رهبری است دادگر که زمین پر شده از زور و ستم را سرشار از عدل و داد می‌کند.

### ۱۵۰ - من (مؤلف):

در کتاب سرور اهل ایمان، سید علی بن عبدالحمید، از قول جابر دیدم:

امام صادق (ع) فرمود:

- بر زمین بمان و دست و پایت را مجنبان تا نشانه‌هایی را ببینی که برایت می‌گویم: اختلاف میان بندگان، بانگی از آسمان، فرو رفتن قریه‌ای در جابیه‌ی شام، فرود آمدن ترکان در جزیره و رومیان در رمله و ستیز فراوان در سراسر جهان، ویرانی شام به سبب گرد آمدن درفش‌های سه‌گانه سرخ و دورنگ و سفیانی.

### ۱۵۱ - همان:

از احمد بن محمد ایادی، تا برید:

امام باقر (ع) فرمود:

- ای برید، دور باش از جمع سرخ.

پرسیدم: آن سرخ چیست؟ فرمود:

- دورنگ.

گفتم: دورنگ کدام است؟ فرمود:

- پیسه. و از سفیانی بپرهیز و از دو تن از فرزندان فلان دوری گزین، که به مکه می‌آیند و خواسته‌ها را تقسیم می‌کنند و خود را قائم وانمود می‌نمایند و از کم‌شماران خاندان محمد نیز دوری کن.

(منظور از این کم‌شماران «زیدیه» اند که ادعای سست پایه‌ای دارند، لیکن در سید بودنشان تردید نیست.)

### ۱۵۲ - همان:

از احمد بن عمیر بن مسلم، از محمد بن سنان، از ابوجارود، از محمد بن بشر همدانی: محمد بن حنفیه گفت: پرچم بنی جعفر هیچ به شمار نمی‌آید؛ اما بنی فلان به حکومت می‌رسند؛ در روزگار ایشان نزدیکان رانده و دوربودگان فراخوانده می‌شوند. دشواری هست و آسودگی نیست. هنگام ظهور را غیر از خدا کسی نمی‌داند و دانائی او بر دانش موعده‌گذاران فزونی دارد؛ همان‌گونه که خداوند به موسی سی شب وعده کرده بود و سپس ده شب بر آن افزود و بنی اسرائیل نمی‌دانستند و چون زمان سپری شد گفتند که موسی ما را فریفت. پس شما نیز شتاب نداشته باشید. لیکن وقتی که نیاز بسیار و تهی‌دستی مردم فراوان شود و برخی از مردم برخی دیگر را انکار کنند، آن‌گاه بام و شام انتظار رسیدن امر خدا را داشته باشید.

عثمان بن عیسی، از بکر بن محمد ازدی، از سدیر:

امام صادق(ع) به من فرمود:

- ای سدیر، در خانه‌ات بمان و زیرانداز کاشانه‌ی خود باش و تا روز و شب آرام است، تو هم آرام گیر و هنگامی که سفیانی شورش کند تو به سوی ما رهسپار شو، اگرچه با پای پیاده.

آن‌گاه، حضرت با انگشت به سمت شام اشاره نمود و فرمود:

- سه پرچم است: درفش حسنیه، پرچم امویه و رایت قیسیه. در آن هنگام سفیانی خروج می‌کند و ایشان را چنان درو می‌نماید که مانندش نبوده باشد.

### ۱۵۳ - همان:

ابن محبوب، تا جابر: امام باقر(ع) فرمود:

- ای جابر، قائم ظهور نخواهد کرد تا هنگامی که اهل سرزمین‌ها گرفتار چنان آشوبی شوند که از آن رهائی نیابند و این وضع در میان حیره و کوفه روی می‌دهد، کشتار در کرانه‌ی رود صورت

می‌پذیرد و بانگ آسمانی شنیده می‌شود.

### ۱۵۴ - همان:

امام صادق(ع) - در حدیثی بلند - فرمود:

- این امر نخواهد شد مگر هنگامی که یکی از دوده‌ی ابوسفیان نه ماه، به مدت بارداری زنان، حکومت کند و این نیز نخواهد شد تا هنگامی که کسی از فرزندان شیخ شورش کند و زمین را بگردد و در نجف کشته شود. به خدا سوگند گوئی نیزه‌ها و شمشیرها و زاد و برگشان را در پای دیوار نجف، در روز دوشنبه و شهادتشان را در روز چهارشنبه می‌بینم.

### ۱۵۵ - همان:

از ابن محبوب، از ابن عاصم، حافظ، از ابو حمزه ثمالی:

از امام باقر(ع) شنیدم که فرمود:

- هرگاه ستیز در شام را شنیدید، از آن جا بگریزید که آشوب و فتنه خواهد شد.

پرسیدم: به کجا برویم؟ امام(ع) فرمود:

- به مکه، که بهترین شهرهاست و مردم به آن جا می‌گریزند.

پرسیدم: کوفه چطور؟ فرمود:

- کوفه چه‌ها خواهد دید؟ مردان کشته می‌شوند، غیر از یک شامی، اما وای بر حومه‌ی شهر از

آزارهائی که بر ایشان می‌رود و زن و مرد گرفتار می‌شوند و بهترین وضع را کسانی دارند که از فرات می‌گذرند و آنان که به هیچ روی گواه آن حال نیستند.

حضر می‌گوید: چون سفیانی خروج کرد، ما باید چه کنیم؟ فرمود:

- سرکردگان باید خود را پنهان بدارند اما زنان و کودکان در امان می‌مانند. پس از آن که سفیانی

بر سرزمین‌های پنجگانه‌ی شام چیره شد، شما هم به صاحب خویش روی آورید.

### ۱۵۶ - همان:

از اسحاق، تا اصبع بن نباته:

شنیدم که امیر مؤمنان(ع) به مردم می‌فرمود:

- از من پرسش کنید، پیش از آن که مرا از دست بدهید، زیرا من راه‌های آسمان را بهتر از

دانشمندان و راه‌های زمین را نیکوتر از همه‌ی جهانیان می‌شناسم. من رهنمای دین، سرور

مؤمنین، پیشوای پارسایان و سنجشگر مردم در روز رستخیزم. من تقسیم‌کننده‌ی آتش (دوزخ)،

گنجور بهشت، دارنده‌ی کوثر و ترازو و صاحب اعراف‌ام. هیچ امامی از ما نیست که داننده‌ی همه‌ی حال‌های پیروان ولایت خود نباشد و این سخن خدای عز و جل است که: «انما انت منذر و لكل قوم هاد» (تنها وظیفه‌ی تو اندرز و ترسانیدن خلق است و هر قومی را از طرف خدا رهنمائیست) [۷، رعد].

ای مردم، از من پرسش کنید، پیش از افروخته شدن آشوب آتش خاوری و زیانه‌های آتش باختری.

چون روزگار سپهر به درازا کشد، خواهید گفت که «او» مرد، یا نیست گردید یا به کدام بیابان رفت و آن روز تأویل این آیه است: «ثم ردنا لكم الكره عليهم و امددناكم باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیر» (آن‌گاه شما را به روی آن‌ها برگردانیم و بر آن‌ها غلبه دهیم و به مال و فرزندان مدد بخشیم و عده‌ی جنگجویان شما را بسیار گردانیم) [۶، اسری].

و این امر را نشانه‌هایی است: نخست، گرفتن گرداگرد کوفه با دیدبان و خندق، بسته شدن مسجدها به مدت چهل روز، لبریز شدن آب در کوچه‌های کوفه، پیدا شدن «هیکل»، افزایش پرچم دور مسجد بزرگ، افتادن کشته و کشته در آتش، کشتار سریع، مرگ همه‌گیر، قتل مرد پاک‌نهاد در بیرون کوفه، که با هفتاد تن بین رکن و مقام سربریده می‌شود. کشته شدن «اسقع» به هنگام پیمان گرفتن برای بت‌ها.

و خروج سفیانی با درفش سرخ. سردار او مردی است از «بنی کلب». دوازده هزار تن از سپاه سفیانی به سرکردگی مردی از بنی‌امیه به سوی مکه و مدینه حرکت می‌کنند. این مرد که او را «خزیمه» می‌خوانند، چشم چپش نابینا و چشم راستش لک‌دار است. پرچم او فرو نمی‌افتد تا به مدینه می‌رسد و به خانه‌ای وارد می‌شود که آن را «سرای ابوالحسن اموی» می‌نامند. آن‌گاه دسته‌ای را به جست‌وجوی مردی از خاندان محمد می‌فرستد که شیعیان در پیرامون او گرد آمده‌اند و به مکه رفته است. سردسته‌ی سفیانی مردی از «غطفان» است. اینان به «قاع ابیض» می‌رسند و در زمین فرو می‌روند و تنها یک تن از ایشان زنده می‌ماند - که خداوند روی او را به سوی پشت می‌گرداند - تا سفیانیان را خبر کند و این هم نشانه‌ای است برای مردمان. آن روز تأویل این آیه است: «ولو تری اذ فزعوا فلا فوت و اخذوا من مکان قریب» (و اگر تو حال مجرمان را مشاهده کنی هنگامی که هراسانند و از عذاب آن‌ها فوت نشود و از مکان نزدیکی دستگیر شوند) [۵۱، سبأ].

سفیانی صد و سی هزار لشکری به کوفه گسیل می‌دارد، که در «روحاء» و «فارق» فرود می‌آیند. از این شمار شصت هزار را به کوفه، به جایگاه مزار «هود» در نخيله می‌فرستد و در روز عید بر کوفیان می‌تازند. فرمان‌روای مردم کوفه زورمداری خیره‌سراست که او را «کاهن جادوگر»

می خوانند. از شهر «زوراء» امیر پنج هزار کاهن به جنگ می آید و بر روی پل شهر هفتاد هزار تن کشته می شوند، به گونه ای که به سبب بوی خون و جسد مردم سه روز از فرات دوری می کنند. از کوفه هفتاد هزار دوشیزه ی روی و تن پوشیده چهره نادیده به اسارت برده و در «ثویه»، که همان «غری» باشد، جای داده می شوند.

سپس، صد هزار مشرک و منافق از کوفه به سوی دمشق حرکت می کنند و هیچ کس جلو آنان را نمی گیرد. دمشق همان «ارم» ستون دار (ارم ذات العمام = بهشت شداد - م) است. درفش هانی ناشناخته - که نه از پنبه است، نه از کتان و ابریشم و در بالای نیزه هاشان مهر سرور بزرگ (سید اکبر = پیامبر گرامی اسلام - م) خورده است، به رهبری مردی از خاندان محمد (ص) پدید می آید. بوی خوش آن به باختر می وزد و یک ماه پیشاپیش ترس در دلها می افکند و برای گرفتن کین پدران خود در کوفه فرود می آید. در این میان لشکریان یمنی و خراسانی هم چون اسبان بی لگام بر یکدیگر پیشی می جویند و گردآلود و تازنده می شتابند. و از سم های اسبانشان اخگر می جهد و هرگاه یکی از ایشان به پای خود می نگرد، می گوید: خدایا، پس از امروز در نشستن ما خیری نیست. ما توبه کاریم، آنان مردمانی دیگراند که خداوند در کتابش به عنوان «ان الله يحب التوابین و يحب المطهرین» (همانا خدا آنان را که پیوسته به درگاهش توبه و انابه کنند و هم پاکیزگان دور از آلائش را دوست می دارد) [۲۲۲، بقره] توصیفشان کرده است.

آن گاه مردی از اهل نجران به دعوت امام پاسخ می گوید و او نخستین مسیحی است که با وی پیمان می بندد، چلیپای خود را می شکند و با مردم کم توان و زیردستان همراه می شود و به نخلیه می رود.

همه ی زمینیان در «فاروق» گرد می آیند و آن روز سه هزار تن بین خاور و باختر کشته می شوند. برخی از مردم برخی دیگر را می کشند و آن روز تأویل آیه ی «فما زالت تلک دعواهم حتی جعلناهم حصیدا خامدین (و پیوسته همین گفتار - حسرت بار - بر زبانشان بود تا آن که ما همه را طعمه ی شمشیر مرگ و هلاکت ساختیم) [۱۵، انبیا] است.

آن گاه، ندادنده ای در ماه رمضان، به هنگام سپیده دمان، از جایی در خاوران بانگ می زند که: «ای ره یافتگان، جمع شوید.» و به هنگام غروب ندادنده ای دیگر می گوید: «ای اهل باطل جمع شوید.» و فردای آن روز، نزدیک نیمروز خورشید رنگارنگ و زردفام و سپس سیاه و تاریک می گردد و در روز سوم خداوند حق و باطل را از هم جدا می کند؛ دابه الارض ظهور می نماید و روم به کرانه ی دریا در نزدیکی غار جوانمردان (غار اصحاب کهف) می رسد. خدا آن جوانمردان را با سگ ایشان از غارشان برمی انگیزد. از میان آنان مردی که او را «ملیخا» می نامند و دیگری که

نامش «خملاها» است، گواهان، مسلمانِ قائم (عج) می‌شوند.

#### ۱۵۶ - العدد:

سلمان فارسی - که خداوند از وی خوشنود بادا - می‌گفت:  
به تنهایی نزد امیر مؤمنان (ع) رفتم و گفتم: ای امیر مؤمنان، قائم فرزندان کی ظهور می‌کند؟  
آن حضرت آهی از ته دل برآورد و فرمود:  
- قائم ظهور نخواهد کرد تا هنگامی که کار افتد به دست کودکان؛ تباه شود حقوق نیک‌مردان،  
با خنیا خوانده شود قرآن. کشته شوند شاهان عباسیان، آن فریب‌کاران و کوردلان، به دست  
دارندگان نیزه و کمان و چهرگان سپرسان. شهر بصره گردد ویران و آن‌گاه قائم ما از فرزندان  
حسین (ع) قیام خواهد کرد.

#### ۱۵۷ - همان:

بسیاری از این نشانه‌ها تاکنون پدیدار گردیده‌اند، مانند ویرانی دیوار مسجد کوفه و کشتن  
مصریان حاکم خود را و نابودی حکومت بنی‌عباس به دست مردی که بر ایشان شورید و کشته  
شدن عبدالله آخرین فرمان‌روای عباسی و ویرانی‌های شام و ساختن پل کرخ به بغداد - همه در  
مدتی کوتاه - و شکاف در فرات و به‌خواست خدا آب هم در کوچه و بازار کوفه روان خواهد  
شد.

#### ۱۵۸ - امالی شیخ:

حسین بن ابراهیم قزوینی، از محمد بن وهبان، از احمد بن ابراهیم، از حسن بن علی  
زعفرانی، از برقی، از پدر او، از ابن ابوعمیر، از هشام بن سالم:  
امام صادق (ع) از سفیانی نام برد و فرمود:  
- مردان سرشناس از وی می‌گریزند، اما بر زنان سخت نخواهد گرفت.

#### ۱۵۹ - من (مؤلف):

شیخ احمد بن فهد در کتاب «مهدب» و دیگران در کتاب‌های دیگر، از معلی بن خنیس، از  
امام صادق (ع):  
- نوروز روزی است که قائم ما اهل بیت در آن ظهور می‌نماید. خداوند او را بر دجال پیروز  
می‌گرداند و آن حضرت دجال را در آخالدان کوفه به دار می‌آویزد.

۱۶۰ - محتضر:

حسن به سلیمان، به نقل از «کتاب معراج» شیخ صالح ابو محمد حسن، به اسناد از صدوق، از ابن ادریس، از پدرش، از سهل، از محمد بن آدم نسائی، از پدر او، آدم بن ابو یاس، از مبارک بن فضاله، از وهب بن منبه، تا ابن عباس:

فرستاده‌ی خدا(ص) می‌فرمود:

.. هنگامی که پروردگار جل و جلاله مرا به معراج برد، وحی آمد که «ای محمد آیا از میان آدمیان برای خود وزیر و برادر و جانشینی گزیده‌ای؟» گفتم: خداوندا، چه کسی را برگزینم؟ تو برایم چنین کن. وحی آمد که «از آدمیان علی بن ابیطالب را برایت برگزیدم.» گفتم: خداوندا، پسر عمویم را؟ وحی آمد که «ای محمد، علی وارث و پس از تو وارث علم تو و در روز رستخیز دارنده‌ی درفش حمد و حوض تو خواهد بود که هر مؤمنی از امت تو بر او وارد شود، از آن حوض به او خواهد نوشانید. من به ذات خود سوگند خورده‌ام که دشمن تو و خاندانت و نسل پاکت را از آن حوض ننوشانم. ای محمد، به راستی که همه‌ی امت تو را به بهشت خواهم فرستاد مگر آن که خود نخواهد.» پرسیدم: خداوندا، مگر کسی هست که از رفتن به بهشت سرپیچی کند؟ وحی آمد که: آری. ای محمد، من تو را از آفریدگانم برگزیدم و برایت جانشینی اختیار کردم و او را برای تو هم چون موسی برای هارون قرار دادم، جز این که پس از تو پیغمبری نخواهد بود. مهر او را نیز به دلت افکندم و وی را برای فرزندان در جای پدرم قرار دادم و حق او بر امت، پس از تو مانند حق خودت بر ایشان در زندگانی است. هر کس با حق او بستیزد با تو ستیز ورزیده و هر کس از او سر پیچد، از رفتن به بهشت خودداری کرده است.»

من به سجده‌ی سپاس در آمدم و ندا آمد که «ای محمد، سر بردار و از من هر چه می‌خواهی بخواه تا عطا کنم.» گفتم: خداوندا، پس از من امتم را بر دوستی علی بن ابیطالب همدل فرما تا همگی روز رستخیز از حوض من بهره‌مند شوند.

آن‌گاه وحی آمد که: «ای محمد، من سرنوشت بندگانم را پیش از آفرینش مقدر ساخته‌ام. هر کس که با وی کین ورزد با تو ورزیده و هر که با تو دشمن باشد با من دشمنی نموده، هر آن که او را دوست بدارد تو را دوست داشته و هر کس که تو را دوست بدارد مرا دوست داشته است. من این برتری را به او ارزانی کرده‌ام که از پشت وی یازده رهنمای دین، همه از تبار تو، از بتول دوشیزه، پیدا شوند و آخرین ایشان مردی است که عیسی بن مریم در پشت سرش نماز می‌خواند و اوست که زمین پر شده از زور و ستم را سرشار از عدل و داد خواهد کرد؛ به واسطه‌ی او از نیستی رهائی و به راه راست رهنمائی می‌شود، کور بینا و بیمار درمان می‌گردد.»

گفتم: خداوندا، این‌ها کی روی می‌دهد؟ و خداوند عز و جل وحی فرمود: «هنگامی که علم

نابود و جهل نمایان، قاری فراوان و عمل کم، قتل ناگهانی بسیار، فقیه ره یافته اندک و فقیه گمره و شاعر پر شمار شود. امت تو گورهاشان را مسجد کنند؛ قرآن‌ها را زراندد و مسجدها را پرنقش و نگار کنند. ستم و تباهی فراوان، کار ناروا آشکار و دستور به انجام آن داده و از کار نیک جلوگیری شود. مرد به مرد و زن به زن بسنده کند، سران کافر و یاران‌شان پلیدکار و دستیارانشان ستمگر و خردمندان‌شان تبه‌کار شوند. در آن هنگام سه فروریزی خواهد شد: در خاور، در باختر و در جزیره‌العرب. بصره به دست مردی از تبار تو - که زنگیان پیرو او هستند - ویران می‌گردد، یکی از فرزندان حسن بن علی (ع) شورش می‌کند و دجال از جانب خاور، در سیستان، خروج می‌نماید و سفیانی به پا می‌خیزد.

گفتم: خداوندا، پس از من چه آشوب‌ها روی خواهد داد؟ آن‌گاه خداوند به وحی مرا از بلای بنی‌امیه و فتنه‌ی فرزندان عمویم (بنی‌عباس. م) و آن‌چه در روز قیامت خواهد شد، آگاه فرمود. من نیز پس از فرود آمدن بر زمین این‌ها را به پسر عمویم گفتم و رسالت خود را به جا آوردم.

### ۱۶۱ - نهج:

روزگاری بر مردم خواهد رسید که جز چاپلوسان گرامی و جز بدکاران آسوده نخواهند بود. منصفان ناتوان می‌گردند و صدقه‌دادن زیان شمرده می‌شود. در آن حال حکومت با رای نوکران و فرمان‌روائی کودکان و تدبیر اختگان است.



## ❁ باب بیست و ششم

### روز ظهور

### چگونگی و مدت فرمان‌روائی رهبر جاودان

#### ۱ - خصال:

پدرم، از سعد، از ابن یزید، از ابن ابو عمیر، از چند کس، از امام صادق (ع):  
- قائم ما در روز آدینه قیام می‌کند.

#### ۲ - علل:

پدرم، از محمد عطار، از اشعری، از موسی بن عمر، از ابن سنان، از ابوسعید قماط، از بکیر بن اعین، از امام صادق (ع) در توصیف حجرالاسود و رکن:  
- از آن رکن مرغی به سوی قائم می‌آید و نخستین بیعت‌کننده او است. به خدا که آن پرنده جبرئیل است. قائم (ع) به رکن تکیه می‌دهد و همین حجت و دلیل قائم و گواه کسانی است که در آن جا با وی پیمان می‌بندند.

#### ۳ - احتجاج:

حنان بن سدر، از پدرش سدر بن حکیم، از ابو سعید عقیصا، از امام حسن (ع):  
- هیچ یک از ما نیست که بیعت طاغوت زمان را برگردن نداشته باشد، مگر قائم (ع) که عیسی روح‌الله در پشت سرش نماز می‌گزارد؛ خداوند زاده شدن او را پنهان نگه می‌دارد و خود او را غائب می‌گرداند تا به هنگام خروج پیمان کسی را برگردن نداشته باشد. او نهمین فرزند از

فرزندان برادرم حسین و پسر بانوی کنیزان است، خداوند زندگی اش را در غیبت دراز می گرداند؛  
آن گاه وی را به صورت جوانی چهل ساله نمایان می سازد تا همه بدانند که خداوند بر هر کاری  
تواناست.

#### ۴- قرب:

ابن سعد، از ازدی:

من و ابو بصیر و علی بن عبدالعزیز بر امام صادق (ع) وارد شدیم. من گفتم: آیا صاحب ما  
توئی؟ فرمود:

- من صاحب شما باشم؟ من پیرمردی هستم و صاحب شما نوجوان است.

توضیح: فرمایش امام که «من صاحب شما هستم» پرسش انکاری است و شاید چنین معنی  
دهد که من پیشوای شمایم، اما آن قائمی نیستم که منظور شماست.

#### ۵- احتجاج:

از زید بن وهب جهنی، از امام حسن مجتبی (ع)، از امیر مؤمنان (ع):

- در پایان زمان، روزگار دشوار و نادانی مردمان، خداوند مردی را برمی انگیزد و او را با  
فرشتگان پشتیبان و با یاوران و نشانه های خویش یاری و بر زمین آشکار می کند تا خواسته یا  
ناخواسته به دین بگردند. او زمین را پر از عدل و داد و روشنائی و برهان می گرداند. جهان از  
درازا و پهنا به او گرایش می یابد. هیچ کافری که باور نیاورد و هیچ بدکاری که درست کار نشود  
باقی نمی ماند.

جهان وحش اصلاح می شود، زمین گیاهان خود را می رویاند، آسمان برکت خود را بر زمین  
فرو می فرستد، گنج های زمین بر او نمایان می گردد و او چهل سال فرمانروائی می کند. خوشا بر  
کسانی که روزگار وی را دریابند و سخنش را بشنوند.

#### ۶- ک:

محمد بن ابراهیم بن اسحاق، از حسین بن ابراهیم بن عبدالله بن منصور، از محمد بن هارون  
هاشمی، از احمد بن عیسی، از احمد بن سلیمان دهاوی، از معاویه بن هشام، از ابراهیم بن محمد  
حنفیه، از پدرش، محمد، از پدر او، امیر مؤمنان (ع):

- پیغمبر خدا (ص) می فرمود: «مهدی از ما اهل بیت است که خداوند کارش را در یک شب به  
سامان می آورد.»

### ۷- همان:

طالقانی، از جعفر بن مالک، از حسن ابن محمد بن سماعه، از احمد بن حارث، از مفضل بن عمر، از امام صادق(ع)، از پدر آن حضرت:  
 - هنگامی که قائم ظهور نماید، خواهد فرمود: «ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما و جعلنی من المرسلین» (و آن‌گاه از ترس شما گریختم تا آن‌که خدای من مرا علم و حکمت عطا فرمود و از پیغمبران خود قرار داد) [۲۱، شعرا].

### ۸- همان:

پدرم و ابن ولید، با هم، از سعد و حمیری و احمد بن ادریس، همگی از ابن عیسی و ابن ابوظباب و محمد بن عبدالجبار و عبدالله بن عامر، از ابن ابونجران، از محمد بن مساور، از مفضل بن عمر جعفی، از امام صادق(ع):  
 - امام شما سال‌ها از روزگار غیبت خواهد داشت تا جایی که خواهند گفت او در گذشته، یا به کدام بیابان سر نهاده است. از دیدگان مؤمنان اشک می‌بارد و شما به مانند کشتی در دریا کژ و مژ می‌شوید و کسی نخواهد رست مگر آن‌که خداوند از وی پیمان گرفته و ایمان را در دلش نگاشته و روانش را یاور شده باشد. دوازده درفش افراشته خواهد شد که نمی‌توان هیچ یک را از دیگری باز شناخت.

من گریستم و امام فرمود:

- ای ابا عبدالله چرا می‌گرئی؟

گفتم: چگونه نگریم که می‌فرمائی دوازده پرچم را از هم نمی‌توان باز شناخت؟ پس ما چه کنیم؟ امام(ع) فرمود:

- به این آفتاب در سکو نگاه کن. آیا خورشید را می‌بینی؟

گفتم: آری. فرمود:

- به خدا که امر ما از این خورشید روشن‌تر است.

غیبت: احمد بن ادریس، از ابن قتیبه، از ابن شاذان از ابن ابونجران، همین روایت.

نعمانی: محمد بن همام، از جعفر بن محمد بن مالک و حمیری، با هم، از ابن ابوظباب و

محمد بن عیسی و عبدالله بن عامر، همگی، از ابن ابونجران، مانند این روایت.

همان: کلینی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عبدالکریم، از ابن ابونجران، همین

روایت.

## ۹-ک:

سنانی، از اسدی، از سهل، از عبدالعظیم حسنی (معروف به شاه عبدالعظیم - م):  
به حضرت امام محمد تقی (ع) گفتم: امیدوارم تو همان قائمی باشی که زمین را پر از عدل و داد می‌کند. فرمود:

- ای ابوالقاسم، همه‌ی ما قائم به امر خدای عز و جل و رهنما به دین او هستیم، اما آن قائمی که خداوند زمین را به دست او از اهل کفر پاک می‌گرداند و عدل و داد می‌آورد، همان است که تولدش از مردم نهان و خودش غایب و بردن نامش بر شما حرام، همانم و هم‌کنیه‌ی رسول‌الله (ص) است. او طی الارض می‌کند و همه‌ی سختی‌ها برایش آسان می‌گردد و یارانی که به شما اهل بدر، یعنی سیصد و سیزده تن از هر گوشه‌ی جهان‌اند، بر او گرد می‌آیند و این فرموده‌ی خداوند است که: «اینما تکنونوا یات بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیئی قدیر» (هر کجا باشید همه‌ی شما را خداوند به عرصه‌ی محشر خواهد آورد محققاً خدا بر هر چیز تواناست) [۱۴۸، بقره]. پس از گرد آمدن این شمار از پاک‌باوران بر او، امر آشکار می‌گردد و هنگامی که عده‌ی ایشان به ده هزار تن رسد به اذن خدای عز و جل قیام می‌نماید و آن‌قدر از دشمنان پروردگار را می‌کشد تا خداوند خوشنود شود.

عبدالعظیم می‌گوید: از امام (ع) پرسیدم: ای سرور من، خداوند چگونه خوشنود می‌شود؟  
فرمود:

- رحمت خود را در دل او می‌اندازد و هنگامی که به مدینه وارد گردد «لات» و «عزی» را بیرون می‌کشد و می‌سوزاند.  
احتجاج: از عبدالعظیم، همین روایت.

## ۱۰ - غیبت:

گروهی، از ابو مفضل، از محمد حمیری، از پدر او، از ابن ابی خطاب، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از مفضل بن عمر:

از امام صادق (ع) درباره‌ی تفسیر جابر پرسیدم، فرمود:  
- به فرومایگان مگو، اما در کتاب خدا آمده است که: «فاذا نقر فی الناقور» (تا آن‌گاه که صور اسرافیل را بدمند). [۸، مدثر]. همانا که امامی از ما پنهان است و هرگاه خدا بخواهد که امر او آشکار شود، نکته‌ای در دل وی می‌گذارد تا خود را بنمایاند و به امر خدا قیام کند.

کشف: آدم محمد بلخی، از علی بن حسن بن هارون دقاق، از علی بن احمد، از احمد بن علی بن سلیمان، از ابن فضال، از علی بن حسان، از مفضل، همین روایت.

### ۱۱- کنز:

محمد بن عباس، از عبدالله بن اسد، از ابراهیم بن محمد، از احمد بن معمر اسدی، از محمد بن فضیل، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس، درباره‌ی فرموده‌ی خدائی «ان نشاء نزل علیهم من السماء آیه فظلت اعناقهم لها خاضعین» (ما اگر بخواهیم از آسمان مشیت آیت قهری نازل گردانیم که همه به جبر گردن زیر بار ایمان فرود آرند) [۴، شعرا]:  
- این آیه درباره‌ی ما و بنی‌امیه آمده است. ما را دولتی خواهد بود که آنان پس از جاه و شوکت، با دیدن سختی و سیه‌بختی در پیش ما گردن خم خواهند کرد.

### ۱۲- همان:

محمد بن عباس، از احمد بن حسن بن علی، از پدرش، از پدر او، از محمد بن اسماعیل، از حنان بن سدیر:  
از امام باقر(ع) درباره‌ی آیه‌ی «ان نشاء نزل» پرسیدم، فرمود:  
- درباره‌ی قائم خاندان محمد(ص) فرستاده شده است، که ندا دهنده‌ای از آسمان او را به نام مه خوانند.

### ۱۳- همان:

محمد بن عباس، از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از صفوان، از ابو عثمان، از معلی بن خنیس، از امام صادق(ع):  
- امیر مؤمنان(ع) فرمود: «در سه هنگام منتظر گشایش باشید.» پرسیدند آن سه چیست؟ فرمود: «ستیز در میان شامیان، درفش‌های سیاه از خراسان و هراس در ماه رمضان.» پرسیده شد که هراس در ماه رمضان چگونه است؟ حضرت فرمود: «مگر گفته‌ی خدائی را در قرآن نشنیده‌اید که «ان نشاء نزل»؟ همانا که دختران از پرده بیرون می‌دوند، خفته بیدار و بیدار هراسان می‌شود.

### ۱۴- غیبت:

حسین بن عبیدالله، از بزوفری، از احمد بن ادريس، از ابن قتیبه، از فضل بن شاذان، از ابن فضال، از مثنی حنط، از حسن بن زیاد صیقل:  
از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود:  
- قائم به پا نمی‌خیزد تا هنگامی که بانگی از آسمان بیاید که دختران در پرده و اهل خاور و باختر بشنوند و آیه‌ی «ان نشاء نزل» درباره‌ی او آمده است.

### ۱۵-ک:

طالقانی، از احمد بن علی انصاری، از هروی:  
به امام رضا(ع) گفتم: نشانه‌ی قائم شما به هنگام ظهور چیست؟ فرمود:  
- سالش بسیار و سیمایش جوان است، به طوری که بیننده او را چهل ساله یا کم‌تر می‌پندارد و  
تا هنگام مرگ پیر و شکسته نمی‌نماید.

### ۱۶- همان:

ابن ادریس، از پدرش، از ابن عیسی، از اهوازی، از بطائنی، از ابو بصیر:  
امام باقر(ع) فرمود:  
- قائم(ع) در روز شنبه، روز عاشورا، ظهور می‌کند.

### ۱۷- همان:

ابن ولید، از صفار، از ابن یزید، از ابن ابو عمیر، از ابان بن عثمان، از ابان بن تغلب:  
امام صادق(ع) فرمود:  
- نخستین بیعت‌کننده با قائم(ع) جبرئیل علیه‌السلام است که به صورت مرغی سپید فرود  
می‌آید و پیمان می‌بندد. سپس یک پا را بر خانه‌ی خدا و پای دیگر خود را بر بیت‌المقدس می‌نهد  
و بانگی رسا بر می‌دارد که «اتی امرالله فلا تسعجلوا» (فرمان خدا به زودی فرا می‌رسد پس هان  
ای کافران شما به تمسخر تقاضای تعجیل آن مکنید) [۱، نحل] و همه‌ی آفریدگان آن را  
می‌شنوند.  
عیاشی: از ابان بن تغلب، از امام صادق(ع)، همین روایت و در روایتی دیگر، از امام باقر(ع)،  
به همین گونه.

### ۱۸-ک:

به همین اسناد، از ابان بن تغلب:  
امام صادق(ع) فرمود:  
- سیصد و سیزده تن که اهل مکه از تبارشان آگاه نیستند به زودی به مسجد شما یعنی مسجد  
مکه - می‌آیند. آنان شمشیر دارند و بر هر شمشیر کلمه‌ای نوشته است که هر کلمه کلید هزار کلمه  
است. آن‌گاه خداوند تبارک و تعالی به هر سوی بادی می‌وزاند که ندا می‌دهد: این مهدی است،  
که چون داود و سلیمان حکم می‌راند و دلیل بر او لازم نیست.

۱۹ - نعمانی:

علی بن حسین، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن حسن رازی، از محمد بن علی کوفی، از اسماعیل ابن مهران، از محمد بن ابوحمزه، از ابان بن تغلب، مانند همین روایت.

۲۰ - ک:

ماجیلویه، از عمویش، از برقی، از پدر او، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر: امام صادق (ع) فرمود:

- آیهی «اینما تکنونوا یات بکم الله جمیعا» [۱۴۸، بقره] درباره‌ی یاران قائم (ع) فرستاده شده است، چون آنان شب هنگام در بستر ناپدید می‌شوند و بامداد در مکه‌اند و برخی از ایشان روز در ابر حرکت می‌کنند.

پرسیدم: فدایت کردم، ایمان کدام بیشتر است؟ حضرت فرمود: - آنان که در ابر حرکت می‌کنند.

۲۱ - غیبت:

محمد بن همام، از جعفر بن محمد بن مالک، از عمر بن طرخان، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عمر بن علی بن حسین، از امام صادق (ع):  
- وَلِیِّ خُدا بِه اِندازِهِ اِبْرَاهِیْمِ خَلِیْلِ، یعنی صد و بیست سال عمر می‌کند و به چهره‌ی جوانی سی ساله نمایان می‌شود.

نعمانی:

محمد بن همام، مانند همین روایت.

۲۲ - غیبت:

محمد بن همام، از حسن بن علی عاقولی، از حسن بن علی بن ابو حمزه، از پدرش، از ابو بصیر، از امام صادق (ع):

- هنگامی که قائم ظهور کند، مردم او را انکار می‌نمایند و او همچون جوانی پیروزمند به سوی ایشان باز می‌گردد و کسی به او نمی‌گردد مگر آنان که خداوند در ازل از ایشان پیمان گرفته است.

### ۲۳ - نعمانی:

علی بن حسین مسعودی، از محمد عطار، از محمد بن حسن رازی، از محمد بن علی کوفی، از ابن محبوب، از ابن جبلة، از بطائنی، از امام صادق (ع)، همین روایت.

### ۲۴ - غیبت:

غضائری، از بزوفری، از احمد بن ادریس، از ابن قتیبه، از ابن شاذان، از اسماعیل بن صباح: از پیری شنیدم که سیف بن عمیره گفت: نزد ابو جعفر منصور بودم و او بی مقدمه گفت: «ای سیف بن عمیره، گزیری از این نیست که ندا دهنده‌ای از آسمان به نام مردی از فرزندان ابوطالب بانگ دهد. پرسیدم: آیا کسی از مردم او را می‌بیند؟ گفت: [من خود از امام محمد باقر (ع) شنیدم که فرمود چاره‌ای نیست جز آن‌که بانگی از آسمان نام آن مرد را بخواند.] گفتم ای سرور مؤمنان، من هم مانند این حدیث را شنیده‌ام. آن حضرت فرمود چون چنین شود، نخست باید ما پاسخ به دعوت گوئیم، زیرا وی یکی از پسر عموهای ما است. گفتم کدام پسر عموها؟ فرمود: مردی از فرزندان فاطمه علیها السلام.

ارشاد: علی بن بلال، از محمد بن جعفر مؤدب، از احمد بن ادریس، همین روایت.

### ۲۵ - کافی:

علی، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از منصور بن یونس، از اسماعیل بن جابر، از ابو خالد، از امام باقر (ع)، درباره‌ی آیه‌ی «فاستبقوا الخیرات اینما تکنونوا یات بکم الله جمیعا» [۱۴۸، بقره] فرمود: - خیرات یعنی ولایت و منظور یاران قائم است که سپید و سیزده تن‌اند، که در یک ساعت مانند ابرهای خزان جمع می‌شوند.

### ۲۶ - غیبت:

احمد بن ادریس، از ابن قتیبه، از ابن شاذان، از ابن محبوب، از ثمالی: به امام صادق (ع) گفتم «حضرت امام محمد باقر می‌فرمود که خروج سفیانی، بانگ آسمانی و برآمدن آفتاب از باختر حتمی است. آیا این چیزها محتوم است؟ امام (ع) فرمود: - اختلاف بنی فلان، کشته شدن مرد پاک‌نهاد و ظهور قائم نیز حتمی است.

### ۲۷ - همان:

سعد، از حسن بن علی زیتونی و حمیری، با هم، از احمد ابن هلال، از ابن محبوب، از امام



رضاء(ع)، در حدیثی بلند که ما آن را بر حسب نیاز کوتاه می‌کنیم:  
 - هنگامی که شیعه سومین از فرزندان مرا از دست بدهند ناگزیر فتنه و آشوبی پیدا می‌شود که همه‌ی ژرف‌اندیشان و خردمندان را فرا می‌گیرد. اهل زمین و آسمان بر او می‌گریند و بسی از دین‌باوران دل‌شکسته و اندوه‌زده می‌شوند؛ آن‌گاه ندائی از دور بیاید که گوئی از نزدیک شنیده می‌شود و برای مؤمنان رحمت است و برای کافران عذاب. در ماه رجب سه بانگ از آسمان شنیده خواهد شد: یکی «لعنت خدا بر ستمگران»، دیگری «ای دین‌باوران رستاخیز فرا می‌رسد» و سومی «این امیر مؤمنین است که به نابودی ستمکاران کمر می‌بندد».

نعمانی: محمد بن همام، از احمد بن مابنداد و حمیری، با هم، از احمد بن هلال، مانند همین روایت.

### ۲۸ - غیبت:

فضل، از محمد بن علی کوفی، از وهیب بن حفص، از ابو بصیر:  
 امام صادق(ع) فرمود:  
 - نام قائم(ع) در شب بیست و سوم خوانده می‌شود و او در روز عاشوا، روزی که حسین بن علی(ع) شهید شد، قیام می‌نماید.

### ۲۹ - همان:

فضل، از محمد بن علی، از محمد بن سنان، از حی بن مروان، از علی بن مهزیار:  
 امام باقر(ع) فرمود:  
 - گوئی روز شنبه عاشورا قائم را میان رکن و مقام ایستاده می‌بینم، که جبرئیل در کنار او بانگ می‌زند: بیعت با خداوند است. آن‌گاه قائم زمین پر شده از زور و ستم را سرشار از عدل و داد می‌کند.

### ۳۰ - همان:

فضل، از ابن محبوب، از علی بن ابو حمزه، از امام صادق(ع):  
 - ظهور قائم حتمی است. ندا دهنده‌ای اول روز از آسمان بانگ برمی‌دارد که «حق در علی و پیروان اوست.» و در پایان روز شیطان فریاد دیگری می‌زند که باطل‌گرایان سرگشته می‌شوند.

### ۳۱ - همان:

فضل، از ابن محبوب، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم:  
بانگی از آسمان نام قائم را می خواند که در خاور و باختر شنیده می شود. همه ی خفتگان  
بیدار می شوند و نشستگان برپا می خیزند. آن بانگ، صدای جبرئیل است.

### ۳۲ - همان:

فضل، از اسماعیل بن عیاش، از اعمش، از ابو و ائیل، از حذیفه:  
از حضرت رسول الله (ع) در یاد از مهدی (ع) شنیدم که فرمود:  
- او بین رکن و مقام پیمان می گیرد و نامش احمد و عبدالله و مهدی است.

### ۳۳ - همان:

فضل، از علی بن عبدالله، از عبدالرحمان بن ابوعبدالله، از ابو جارود:  
امام باقر (ع) فرمود:  
- قائم سیصد و نه سال، یعنی به اندازه ای که یاران غار (اصحاب کهف) در خواب گذراندند،  
فرمانروائی خواهد کرد و زمین پر شده ... خداوند خاور و باختر زمین را بر وی می گشاید و او  
آن قدر از مردم می کشد تا جز دین محمد (ع) دینی باقی نماند.

### ۳۴ - همان:

فضل، از عبدالله بن قاسم حضرمی، از عبدالکریم بن عمرو خثعمی:  
از امام صادق (ع) پرسیدم قائم چه مدت حکومت می کند؟ فرمود:  
- هفت سال که به حساب سال های شما هفتاد سال می شود.

### ۳۵ - ارشاد:

ابن محبوب، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق (ع):  
- قائم ظهور نمی کند مگر در سالی فرد، مانند یکم، سوم، پنجم، هفتم یا نهم.

### ۳۶ - عیاشی:

از ابو سمینه، از یک بنده ی امام موسی کاظم (ع):  
از امام علیه السلام درباره ی آیه ی «انما تکنوا یات بکم الله جمیعاً» [۱۴۸، بقره] پرسیدم،

فرمود:

- چون چنین شود و قائم ما قیام نماید، خداوند پیروان ما را از همه‌ی سرزمین‌ها بر او گرد می‌آورد.

### ۳۷- نعمانی:

عبدالواحد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن رباح، از احمد ابن علی حمیری، از ابن محبوب، از عبدالکریم بن عمرو و محمد بن فضیل، از حماد بن عبدالکریم جلاب: نزد امام صادق(ع) از قائم یاد شده؛ حضرت فرمود: - هنگامی که قائم قیام کند مردم خواهند گفت چگونه چنین چیزی ممکن است، حال آن‌که استخوان‌های او هم پوسیده است.

### ۳۸- همان:

محمد بن همام، از جعفر بن محمد، از حسن بن سماعه، از حارث انماطی، از مفضل، از امام صادق(ع): قائم هنگامی که قیام کند، این آیه را تلاوت خواهد کرد: «فترت منکم لما خفتکم». همان: عبدالواحد بن عبدالله، از احمد بن محمد رباح، از احمد بن علی حمیری، از حسن بن ایوب، از عبدالکریم خثعمی، از احمد بن حارث، از مفضل، از امام صادق(ع)، از پدر آن حضرت، همین روایت.

### ۳۹- همان:

ابن عقده، از علی بن حسن تیملی، از عمرو بن عثمان، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان: نزد امام صادق(ع) بودم، مردی همدانی به آن حضرت گفت: «اهل سنت ما را می‌نکوهند که شما می‌پندارید ندا دهنده‌ای از آسمان نام صاحب این امر را بانگ خواهد زد.» آن حضرت که لمیده بود، در خشم شد و نشست و آن‌گاه فرمود: - از من روایت نکنید، از پدرم نقل نمائید تا گرفتار نشوید. من از پدرم شنیدم که «به خدا این موضوع در کتاب پروردگار عز و جل آمده است، آن‌جا که می‌فرماید: «ان نشا نزل علیهم من السماء آیه فظلت اعناقهم لها خاضعین» [۲۱، شعرا]. در آن روز در سراسر زمین همگان گردن فرو می‌آورند و چون از آسمان این بانگ را بشنوند که «حق با علی بن ابیطالب(ع) و پیروان اوست»، ایمان می‌آورند.

آن‌گاه، امام (ع) این آیه را تلاوت فرمود: «و این پروا آیه یعرضوا و یقولوا سحر مستمر» (و اگر کافران آیت و معجزی ببینند باز اعراض کرده و گویند این سحری کامل است) [۲، قمر]. همان: ابن عقده، از محمد بن مفضل و سعدان بن اسحاق و احمد بن حسین، همگی، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان، مانند همین روایت.

#### ۴۰ - همان:

ابن عقده، از علی بن حسن، از پدرش، از احمد بن عمر حلبی، از حسین بن موسی، از فضیل بن محمد:

امام صادق (ع) می فرمود:

- نخستین بانگ آسمانی به نام قائم در قرآن به روشنی آمده است.

گفتم: خدایت خیر دهد، در کجا؟ فرمود:

- در سوره‌ی «طسم تلک آیات کتاب المبین» آن‌جا که می فرماید: «ان نشا نزل علیهم من السما

آیه فظلت اعناقهم لها خاضعین».

#### ۴۱ - همان:

ابن عقده، از احمد بن یوسف، از اسماعیل بن مهران، از بطائنی، از ابوبصیر، از امام صادق (ع):

- هنگامی که «عباسی» از منبر «مروان» بالا رود، حکومت بنی عباس در نوشته می شود.

حضرت امام محمد باقر (ع) می فرمود که از بودن آذربایجان برای ما گزیری نیست و در آن هنگام

شما در خانه‌های خود بمانید. بانگ آسمانی و فرو رفتن زمین در بیداء و حرکت آن جنبه را که

دیدید به سوی او بروید. به خدا گوئی او را میان رکن و مقام می بینم که از مردم بر کتاب تازه‌ای

پیمان می گیرد که بر عرب دشوار است. وای بر عرب از شری که نزدیک می شود.

#### ۴۲ - همان:

ابن عقده، از علی بن حسن تیملی، از محمد و احمد، پسران حسن و از علی بن یعقوب، از

هارون بن مسلم، از عبید بن زراره:

امام صادق (ع) فرمود:

- نام قائم (ع) خوانده می شود. او پشت «مقام» است. مردم می گویند نام تو از آسمان خوانده

شد، پس منتظر چه هستی؟ سپس دستش را می گیرند و بیعت می کنند.

**۴۳ - همان:**

به همین اسناد، از هارون مسلم، از ابوخالد قماط، از حمران ابن اعین، از امام جعفر صادق(ع):

- پیش از قیام قائم، خروج سفیانی و فرو رفتن زمین در بیدا و کشته شدن مرد پاک‌سرشت و بانگ آسمانی از امور حتمی است.

**۴۴ - همان:**

ابن عقده، از احمد بن یوسف بن یعقوب، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی، از پدرش و وهیب بن حفص، از ناجیه عطار، از امام باقر(ع):

- بانگ آسمانی ندا می‌دهد: مهدی، فلان، پسر فلان است و شیطان صدا می‌زند که فلانی و پیروانش - یعنی مردی از بنی‌امیه - بر حق‌اند.

**۴۵ - همان:**

ابن عقده، از علی بن حسن، از عباس بن عامر، از ابن بکیر، از زراره:  
امام صادق(ع) فرمود:

- ندا دهنده‌ای از آسمان بانگ برمی‌دارد که فلان، امیر است و ندادهنده‌ای می‌گوید که علی و پیروانش پیروزانند.

گفتم: پس، بعد از آن چه کسی با مهدی می‌جنگد؟ فرمود:

- شیطان فریاد می‌زند که فلان - مردی از بنی‌امیه - و پیروان او پیروزانند.

گفتم: چه کسی راستگو را از دروغ پرداز باز می‌شناسد؟ فرمود:

- آنان که پیش‌تر روایت کرده‌اند و می‌دانند چنین خواهد شد و می‌دانند که حق و راستی با ایشان است.

**۴۶ - همان:**

ابن عقده، از علی بن حسن، از مثنی، از زراره:

به امام جعفر صادق(ع) گفتم: در شگفتم با آن همه کارهای شگرف که دیده می‌شود چه کسی با مهدی جنگ می‌کند؟ امام فرمود:

- شیطان آنان را می‌خواند، همان‌گونه که در روز عقبه بر پیغمبر خدا(ص) بانگ زد.

#### ۴۸ - همان:

به همین اسناد: از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود:  
- دو فریاد خواهد بود: یکی در شب نخست و دیگری در شب دوم. یکی از آسمان و یکی هم از ابلیس. کسانی آن‌ها را می‌شناسند که از پیش آگاهی دارند.

#### ۴۹ - همان:

ابن عقده، از علی بن حسن، از پدرش، از محمد بن خالد، از ثعلبه، بن میمون، از عبدالرحمان بن مسلمه:  
به امام صادق(ع) گفتم: مردم ما را دست می‌اندازند و می‌گویند اگر حق و ناحق در کار باشد، شما از کجا در می‌یابید؟ امام فرمود:  
- به آنان بگوئید آن کس که باور داشته باشد، پیش از روی دادن این امر خود می‌داند. هم‌چنان که خدای عز و جل فرموده است: «افمن یهدی الی الحق احق از یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون» (سزاوار به پیروی است یا آن‌که نمی‌کند مگر آن‌که خود به هدایت خدا هدایت شود پس شما مشرکان را چه شده و چگونه چنین قضاوت باطل برای بت‌ها می‌کنید) [۳۵، یونس].

#### ۵۰ - همان:

ابن عقده، از علی بن حسن تیملی، از نامه‌ی او در ماه رجب سال دویست و هفتاد و هفت، از محمد بن عمر بن یزید و محمد بن ولید بن خالد خزاز، از حماد بن عیسی، از عبدالله بن سنان، از امام صادق(ع):  
- بانگی آسمانی نام صاحب این امر را می‌خواند و می‌گوید که این امر از آن فلان بن فلان است، پس چرا جنگ می‌کنید؟

#### ۵۱ - همان:

ابو سلیمان احمد بن هوده باهلی، از ابراهیم بن اسحاق، از عبدالله بن حماد انصاری، از عبدالله بن سنان، از امام صادق(ع):  
- چیزی که شما پیوسته بدان چشم دوخته‌اید روی نخواهد داد تا آن‌گاه که ندا دهنده‌ای از آسمان بانگ بردارد که صاحب امر فلانی است، پس این جنگ از چیست؟

۵۲ - همان:

ابن عقده، از محمد بن مفضل و سعدان بن اسحاق و احمد بن حسین و محمد بن احمد، همگی، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام صادق (ع):  
- مرگ و کشتار چنان مردم را فرا گیرد که ناچار به حرم پناهنده شوند؛ آن‌گاه ندا دهند: ای راستین از شدت جنگ بانگ برمی‌دارد که این نبرد و کشتار برای چیست؟ صاحب شما فلان است.

۵۳ - همان:

محمد بن همام، از فزاری، از اشعری، از محمد بن سنان، از یونس ظبیان، از امام صادق (ع):  
- در شب آدینه پروردگار تبارک و تعالی فرشته‌ای را به آسمان این جهان فرو می‌فرستد و به هنگام برآمدن روز برای محمد و علی و حسن و حسین منبرهایی از نور در «بیت المعمور» بر پا می‌کند. آن بزرگواران بر منبر می‌روند و فرشتگان و پیامبران و دین‌باوران بر ایشان گرد می‌آیند. دروازه‌های آسمان گشوده می‌شود و چون نیمروز شود، فرستاده‌ی خدا (ص) می‌گوید:  
- پروردگارا، نویدی را که در کتاب خویش داده‌ای برآورده فرما «وعدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کم استخلف الذین من قبلهم» (و خدا به کسانی از شما بندگان - به خدا و حجت عصر «ع» - ایمان آرد و نیکوکار گردد و وعده فرمود که - در ظهور امام زمان - در زمین خلافت دهد چنان که امم صالح پیغمبران سلف جانشین پیشینیان خود شدند) [۵۵، نور].

فرشتگان و پیامبران نیز همین‌گونه می‌گویند، سپس محمد و علی و حسن و حسین به سجده در می‌آیند و آن‌گاه می‌گویند:  
- پروردگارا، بر آنان که حریمت را شکستند، پاکان را کشتند و بندگان نیکت را خوار گردانیدند، خشم بگیر. در آن هنگام خداوند آن‌چه را بخواهد انجام می‌دهد و وقت آن هم دانسته است.

۵۴ - همان:

احمد بن هوده، از ابراهیم بن اسحاق، از عبدالله بن حماد، از ابو بصیر، از امام صادق (ع):  
- به نام قائم ندا می‌آید: فلان بن فلان.

### ۵۵ - همان:

به همین اسناد از ابو بصیر، از امام صادق(ع):  
- قائم در روز عاشورا قیام می‌کند.

### ۵۶ - همان:

ابن عقده، از محمد بن مفضل و سعدان بن اسحاق و احمد بن حسین بن عبدالملک و محمد بن احمد، همگی، از ابن محبوب، از یعقوب سراج، از جابر، از امام محمد باقر(ع):  
- ای جابر، قائم ظهور نمی‌کند تا هنگامی که شام در آشوبی فرو رود که راه خروج ندارد و کشتگان میان حیره و کوفه بیفتند و بانگ آسمانی برآید.

### ۵۷ - همان:

از ابن محبوب، از علاء، از محمد، از امام باقر(ع):  
- منتظر صدائی ناگهانی از سوی دمشق باشید که برایتان گشایشی بزرگ در بردارد.

### ۵۸ -

ابن عقده، از علی بن حسن تیملی، از حسن بن علی بن یوسف، از پدرش و محمد بن علی، از پدر وی، از احمد بن عمر حلبی، از حمزه ابن حران، از ابن ابو یعفر، از امام صادق(ع):  
- فرمانروائی قائم نوزده سال و چند ماه است.

### ۵۹ -

ابو سلیمان بن هوده، از نهاوندی، از عبدالله بن حماد انصاری، از ابن ابو یعفر، از امام صادق(ع):  
- حکومت قائم ما نوزده سال و چند ماه است.

### ۶۰ - همان:

ابن عقده، از محمد بن مفضل بن ابراهیم و سعدان بن اسحاق ابن سعید و احمد بن حسین بن عبدالملک و محمد بن احمد بن حسین، از ابن محبوب، از عمرو بن ثابت، از جابر بن یزید جعفی:  
از امام محمد باقر(ع) شنیدم که فرمود:



- به خدا که مردی از خاندان ما سیصد و نه سال فرمان خواهد راند.

پرسیدم: چه وقت؟ فرمود:

- پس از مرگ قائم.

گفتم: قائم چه مدت می ماند؟ فرمود:

- نوزده سال از روز قیام تا روز مرگ.

### ۶۱- همان:

علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از احمد بن حسن، از پدرش، از احمد بن عمر بن سعید، از حمزه بن حمران، از ابن ابو یعفر، از امام صادق (ع):  
- قائم نوزده سال و چند ماه حکومت می کند.

### ۶۲- کافی:

محمد بن یحیی و دیگران، از محمد بن احمد، از موسی بن عمر، از محمد بن سنان، از ابوسعید قماط، از بکیر بن اعین:  
از امام صادق (ع) پرسیدم چرا خداوند حجرالاسود را در جای کنونی، یعنی در رکن قرار دارد و در جای دیگر نگذاشت؟ آن حضرت فرمود:  
- حجرالاسود گوهری است که از بهشت برای آدم بیرون آورده شده است و خداوند آن را به علت پیمانی که از مردم هنوز نیافریده گرفت، در رکن قرار داد و در همین جایگاه پرنده بر قائم فرود می آید و نخستین بیعت کننده نیز همان مرغ و او جبرئیل علیه السلام است. قائم پشت خود را به همین جا تکیه می دهد و این هم حجت و دلیل بر وجود قائم است.

### ۶۳- همان:

ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال و حجاج، از ثعلبه، از عبدالرحمان بن مسلمه جریری:  
به امام صادق (ع) گفتم: وقتی که می گوئیم دو فریاد خواهد بود، ما را سرزنش و ریشخند می کنند و می گویند چگونه حق را از باطل باز می شناسید؟ امام فرمود:  
- پاسخشان را چگونه می دهید؟  
گفتم: پاسخی نمی دهیم. حضرت فرمود:  
- خداوند عز و جل می فرماید: «افمن یهدی الی حق احق ان یتبع امن لا یهدی فما لکم کیف

تحکمون» [۳۵، یونس].

نعمانی: ابن عقده، از علی بن حسن، از پدر او، از محمد بن خالد، از ثعلبه مانند همین روایت.  
کافی: ابوعلی اشعری، از محمد، از ابن فضال و حجال، از داود بن فرقد، همین روایت.

#### ۶۴ - همان:

محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از یعقوب سراج:  
به امام صادق (ع) گفتم: کشایش کار پیروان شما کی خواهد بود؟ فرمود:  
- هنگامی که پسران عباس در ستیز شوند و در حکومت آنان طمع شود و عرب از سختی‌ها  
برهد و هر شوکت‌مندی از قدرت فرو افتد و «شامی» آشکار گردد و یمانی با او رویارو شود،  
(سید) «حسنی» به جنبش در آید و صاحب این امر با میراث رسول خدا از مدینه به مکه رود.  
گفتم: میراث رسول خدا چیست؟ امام فرمود:

- شمشیر، زره، دستار، بُرد، گرز، درفش، و زین و برگ. قائم پس از رسیدن به مکه، تیغ را از  
نیام می‌کشد، زره را می‌پوشد، درفش را می‌افرازد برد و دستار را در بر و بر سر می‌کند، گرز را در  
دست می‌گیرد و از خداوند اجازه‌ی ظهور می‌خواهد. یکی از دوستانش آگاه می‌شود و نزد  
حسنی می‌رود و به او خبر می‌دهد. آن گاه حسنی در خروج پیشی می‌گیرد، اما مکیان بر وی  
می‌شورند و او را می‌کشند و سرش را به شام می‌فرستند. پس از آن صاحب امر ظهور می‌نماید و  
مردم با او پیمان می‌بندند و شامی لشکری به مدینه می‌فرستد که خدای عز و جل آنان را نابود  
می‌گرداند و آن روز همه‌ی فرزندان خاندان علی از مدینه به مکه می‌گریزند و به صاحب امر  
می‌پیوندند. آن گاه صاحب امر به عراق روی می‌نهد و سپاهی به مدینه گسیل می‌دارد که آن شهر را  
امن می‌کنند و مردم به مدینه باز می‌گردند.

نعمانی: ابن عقده، از محمد بن مفضل و سعدان بن اسحاق و احمد بن حسین ابن عبدالملک  
و محمد بن احمد، همگی، از ابن محبوب، مانند این روایت.

#### ۶۵ - کافی:

علی، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از عیص بن قاسم، از امام صادق (ع):  
- بشتابید به سوی خداوند یگانه و در خود بنگرید. به خدا سوگند اگر مردی ربه و شبانی  
داشته باشد و کسی را بشناسد که در نگهداری گوسفندان داناتر باشد، چوپان خود را بیرون  
می‌کند و آن شبان ماهرتر را به جایش می‌گمارد.  
اگر یکی از شما دو جان داشت، با یکی می‌جنگید و تجربه می‌اندوخت و با دیگری آن را به

کار می برد؛ اما یک جان بیش ندارد که اگر از دست برود توبه هم از میان رفته است. پس اگر از ما کسی آمد بنگرید بر چه چیز خروج می کنید؟ مگوئید که زید هم قیام کرد. زید دانا و درستکار بود و شما را به خود نمی خواند، بلکه به خوشنودی خاندان محمد دعوت می کرد. او به دعوت خویش وفا کرد و بر سلطانی شورید که کانون همه ی بدی ها بود. اما آن کسی که امروز خروج می نماید شما را به چیز می خواند؟ به خوشنودی خاندان محمد؟ ما گواهی می دهیم که از این قیام راضی نیستیم. او امروز بر ما می شورد و هیچ یک از ما با وی نیست. صاحب شما کسی است که فرزندان فاطمه (ع) با وی باشند. نشانه ی بسنده برای شما خروج سفیانی است.

### ۶۶- همان:

علی، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ربیع، تا امام سجاد (ع):  
 - به خدا سوگند که هیچ یک از ما پیش از ظهور قائم قیام نمی کند که مثل او مانند مثل جوجه مرغی نباشد که از لانه پر می کشد، پیش از آن که بال هایش محکم شده باشد و کودکان او را بازیچه ی دست خود کنند.

### ۶۷- همان:

گروهی، از احمد بن محمد، از ابن عیسی، از بکر بن محمد، از سدیر:  
 امام صادق (ع) فرمود:  
 - ای سدیر، در خانه ات بمان و زیرانداز کاشانه ی خود باش و تا روز و شب آرام است تو نیز آرام داشته باش و هنگامی که خروج سفیانی فرا رسید به سوی ما بیا، اگرچه با پای پیاده.

### ۶۸- همان:

گروهی، از سهل، از ابن فضال، از ثعلبه، از طیار:  
 امام صادق (ع) درباره ی آیه ی شریفه ی «سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه حق» (ما آیات قدرت و حکمت خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان کاملاً روشن و هویدا می گردانیم تا ظاهر و آشکار شود که بر حق است) [۵۳، فصلت] فرمود:

- خسف و مسخ و قذف.

من گفتم: «حتی یتبین لهم»؟ فرمود:

- رها کن. آن قیام قائم است.

### ۶۹- کفایه:

ابوالمفضل شیبانی، از کلینی، از محمد عطار، از سلمه ابن خطاب، از محمد طیالسی، از ابن ابو عمیره و صالح بن عقبه، با هم، از علقمه بن محمد حضرمی، از امام صادق(ع) از پدران آن حضرت، از علی علیه السلام:

- پیغمبر خدا(ص) فرمود: «ای علی، هنگامی که قائم ما ظهور نماید سیصد و سیزده تن به شمار مردان بدر، بر او گرد می آیند و چون وقت خروج فرا رسد تیغی که در نیام دارد به او ندا خواهد داد که ای ولی الله، برخیز و دشمنان خدا را کشتار کن.

### ۷۰- اختصاص:

محمد بن معقل کرمانشاهی (در متن عربی «قرمیسینی» - م)، از محمد بن عاصم، از علی ابن حسین، از محمد مرزوق، از عامر سراج، از سفیان ثوری، از قیس بن مسلم، از طارق بن شهاب، از حدیقه:

از پیامبر(ص) شنیدم که فرمود:

- هنگامی که قائم ظهور کند، بانگی از آسمان می آید که «ای مردم روزگار زورگویان سپری شد و ولّی امر، نیکوترین امت محمد است، پس در مکه به او پیوندید.» آن گاه، بزرگ تباران مصر و ابدال شام و دلیران عراق، که پارسایان شب و شیران روزاند و دل هاشان به سختی آهن است، در میان رکن و مقام با وی پیمان می بندند.

عمران بن حصین گفت: ای فرستاده ی خدا، این مرد را برایمان وصف کن. حضرتش فرمود: - او مردی است از تبار حسین که دو عبای قطوانی دارد و همانام من است. در آن هنگام مرغان در آشیانه و ماهیان در دریا بچه می آورند، رودها روان می شود، چشم ها فروغ می گیرند و زمین دو برابر گیاه می رویاند. سپس جبرائیل و اسرافیل پیشاپیش او به راه می افتند و زمین پر شده از زور و ستم سرشار از عدل و داد می شود.

### ۷۱- کافی:

محمد بن یحیی، از ابن عیسی، از علی بن حکم، از ابو ایوب خزاز، از عمر بن حنظله، از امام صادق(ع):

- پیش از قیام قائم پنج نشانه خواهد بود: بانگ آسمانی، خروج سفیانی، فرو رفتن زمین، کشته شدن مرد پاک سرشت و پیدایش یمانی.

**۷۲ - همان:**

محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابو جمیله، از محمد بن علی حلبی:  
از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود:  
- اختلاف بنی عباس، بانگ آسمانی و ظهور قائم حتمی است.  
من (مؤلف): این باب و باب سیرت آن حضرت در بسیاری از خبرها مشترک است. شماری  
از این خبرها را باز می آوریم و شماری فراوان را نیز پیش از این آورده ایم.

**۷۳ - همان:**

سید علی بن عبدالحمید، به اسناد خود، تا احمد بن محمد ایادی، تا عبدالله بن عجلان:  
از ظهور قائم نزد امام صادق(ع) سخن می رفت. من پرسیدم ما چگونه آگاه می شویم؟ آن  
حضرت فرمود:  
- یکی از شما بامداد بیدار می شود و در زیر سر خود کاغذی می بیند که بر آن نوشته است «از  
معروف پیروی کنید.»

**۷۴ - همان:**

به اسناد از فضل، از ابن محبوب:  
امام باقر(ع) درباره ی اوبارده شدن لشکر سفیانی فرمود:  
- آن روز قائم در خانه ی خداست و می گوید: «من ولی الله و نزدیک ترین کس به محمد(ص)  
هستم... (تا پایان روایت، که در باب های پیشین آورده شد - م) آن گاه سیصد و سیزده تن از  
یارانش بدون قرار قبلی مانند ابرهای خزان بر او گرد می آیند.

**۷۵ - همان:**

امام سجاد(ع) در خبری بلند، درباره ی قائم فرمود:  
- او در زیر درختی تناور می نشیند و جبرئیل به چهره ی مردی از «کلب» می آید و می گوید:  
«ای بنده ی خدا، چرا این جانشسته ای؟» قائم می گوید: «منتظر فرا رسیدن شامگاهم تا به مکه روم،  
چون دوست ندارم در این گرما راهی شوم.» جبرئیل می خندد و قائم از خنده ی او پی می برد که  
جبرئیل است. آن گاه جبرئیل با او دست می دهد و می گوید: «برخیز» و اسبی براق نام برایش  
می آورد، او را سوار می کند و به کوه رضوی می برد. محمد(ص) و علی(ع) می آیند و پیمان  
نامه ای می نویسند تا برای مردم بخوانند. سپس حضرت به مکه می رود و مردم پیرامون او گرد

می آیند. آن گاه مردی می ایستد و می گوید «ای مردم آن کس که در جست و جوی او بودید آمده است و شما را به همان چیزی می خواند که پیغمبر خدا(ص) دعوت کرده بود.» همه بر پا می ایستند و آن حضرت بر می خیزد و می فرماید: «ای مردم، من فلان پسر فلان ام. من فرزند پیامبر خدایم و شما را به همان چیزی می خوانم که پیامبر(ص) دعوت کرده است.»  
گروهی کمر به قتل او می بندند، اما سیصد تن بر می خیزند و جلوگیری می کنند. پنجاه نفر از اینان کوفی اند و دیگران مردمانی ناشناس.

### ۷۶ - همان:

ابو بصیر، از امام باقر(ع):

- قائم با گروهی که به شمار اهل بدراند، در کوه «ذی طوی» منتظر روز موعود است تا به حجرالاسود تکیه دهد و درفش فرو افتاده را برافرازد.

### ۷۷ - همان:

ابو بصیر، از امام باقر(ع):

- قائم به یارانش می گوید: «اهل مکه، مرا نمی خواهند، لیکن من بر ایشان فرستاده شده ام تا با آنان چنان سخن بگویم که هیچ کس نگفته باشد.» سپس یکی از یاران خویش را می خواند و می فرماید: «نزد مکیان برو و بگو ما از دودمان رحمت و کان رسالت و خلافت و از تبار محمد و سلاله ی پیامبرانیم. بر ما ستم راندند و از هنگام رحلت پیغمبر(ص) تا به امروز حق ما را ربودند. پس از شما یاری می خواهیم، ما را یآوری کنید.» آن جوان - که همان نفس زکیه است - این سخنان را بر زبان می آورد و گروهی او را می گیرند و می کشند. وقتی که امام از این واقعه آگاه می شود، به یاران خود می گوید: «مگر نگفتم که اهل مکه ما را نمی خواهند؟» مکیان قائم را دعوت نمی کنند، او هم می رود و با سیصد و سیزده تن، به شمار اهل بدر، در کوه ذی طوی فرود می آید. آن گاه به مسجد الحرام وارد می شود و در مقام ابراهیم چهار رکعت نماز می خواند، پشت خود را به حجرالاسود تکیه می دهد، سپاس و ستایش خداوند را به جای می آورد، از پیامبر(ص) یاد می کند و بروی درود می فرستد و با کلامی سخن می راند که تناوبه ای چنان نگفته است. نخستین بیعت کنندگان با وی جبرائیل و میکائیل اند که پیغمبر خدا(ص) و امیر مؤمنان(ع) با آنان بر می خیزند و کتابی نو با مهری هنوز خشک نشده به او می دهند که بر عرب دشوار می آید و می گویند به آنچه در این کتاب است عمل کن. آن وقت سیصد تن و اندک شماری از مکیان با قائم پیمان می بندند. او با ده هزار مرد از مکه خروج می کند، جبرئیل در راست و میکائیل در چپ

او. سپس درفش سرنگون را می‌افرازد و می‌گرداند و آن درفش، همان پرچم رسول‌الله (ص) است. زره پیغمبر و شمشیر ذوالفقار او را نیز در بر و بر کمر دارد. در خبر دیگری آمده است که هیچ سرزمینی نیست که گروهی از مردم آن به او نپیوندند، مگر بصره که یک تن هم از اهل آن خروج نمی‌کند.

### ۷۸ - همان:

فضیل بن یسار، از امام صادق (ع):

- در طالقان گنجی است - نه از زر و سیم - و درفشی است که باز نشده و مردانی با دل‌های سخت چون آهن که کم‌ترین شک درباره‌ی ذات خدای یگانه در آن‌ها راه نیافته است. آنان با ایمان خود کوه را جابه‌جا و به هر شهری که بتازند آن را ویران می‌کنند. هم‌چنان که بر اسبان سوارند خود را به زین و برگ امام می‌سایند تا تبرک جویند. در جنگ جان خود را در راه او می‌نهند و هر چه بخواهد انجام می‌دهند. آنان مردانی هستند که شب‌ها نمی‌خوابند و زمزمه‌ی نمازشان هم چون صدای زنبور عسل است. پارسایان شب و شیران روزاند. برای امام فرمان بردارتر از کنیز به صاحب خویش‌اند، چراغ دل‌هاشان روشن است و از ترس خدا خوشنوداند. شهادت می‌جویند و شعار «ای خواهندگان خون حسین» می‌گویند. راه که می‌پیمایند، یک ماه پیشاپیش ایشان بیم و هراس در دل‌ها می‌افتد و خداوند در رسیدن به حق کامیابشان می‌گرداند.

### ۷۹ - همان:

کابلی، از امام باقر (ع):

- قائم در مکه بر کتاب خدا و آئین پیغمبر (ص) پیمان می‌گیرد و در مکه حاکمی می‌گمارد و خود راهی مدینه می‌شود، خبر کشته شدن گمارده‌ی خود را می‌شنود، باز می‌گردد و نبرد می‌کند، سپس می‌رود و مردم را میان دو مسجد به کتاب خدا و آئین پیغمبر و ولایت علی بن ابیطالب و دوری جستن از دشمنان خود فرا می‌خواند تا آن که به بیداء می‌رسد، سپاه سفیانی بر او می‌تازد لیکن خداوند آن سپاه را در زمین ناپدید می‌کند.

در خبر دیگر: امام باقر (ع) فرمود:

- قائم به مدینه می‌رود و آن‌جا می‌ماند، سپس به کوفه می‌رود و یکی از یاران خود را به حکومت می‌گمارد و هنگامی که در «شفره» فرود می‌آید نامه سفیانی می‌رسد که اگر قائم را نکشید با شما جنگ و خانواده‌هاتان را اسیر خواهیم کرد. مردم نیز گمارده‌ی قائم را می‌کشند. این

خبر به امام می‌رسد، او باز می‌آید و جنگ می‌کند و چنان از قریش کشتار می‌کند که کسی از آنان جز خورنده‌ی قوچ باقی نمی‌ماند. سپس به کوفه می‌رود و یکی از یاران خود را در آنجا می‌گمارد و در نجف فرود می‌آید.

#### ۸۰- همان:

شیخ احمد بن فهد در «مهدب» و دیگران در جاهای دیگر، با اسناد خویش، از معلی بن خنیس، از امام صادق(ع):

- نوروز، روزی است که قائم ما اهل بیت ظهور و به امر خود قیام می‌کند و خداوند تعالی او را بر دجال پیروز می‌گرداند. او دجال را در آنحالدان کوفه به دار می‌زند. هیچ نوروزی نیست که ما انتظار گشایش نداشته باشیم، زیرا نوروز از روزهای ما است که ایرانیان آن را نگه داشتند و عرب آن را فرو گذاشت.



## ❖ باب بیست و هفتم

### سیرت و خوی و روش رهبر جاودان چند و چون زمان شمار و احوال یاران ایشان

#### ۱- قرب:

هارون، از ابن زیاد، از امام جعفر صادق (ع)، از پدر بزرگوار آن حضرت:  
- چون قائم ما قیام کند، اقطاع ناپود می شوند و اقطاعی نخواهد ماند.

#### ۲- خصال:

ابن موسی، از حمزه بن قاسم، از محمد بن عبدالله بن عمران، از محمد بن علی بن همدانی،  
از علی بن ابو حمزه، از پدرش، از امام صادق (ع) و امام موسی کاظم (ع):  
- قائم که قیام کند، سه حکم می دهد که پیش از او هیچ کس نداده است: کشتن پیر زناکار،  
کشتن مانع زکات و میراث بردن برادر از برادر در اظله (در متن عربی «اظله» عالم اشباح و ارواح  
پیش از این عالم معنی شده است - م)

#### ۳- همان:

پدرم، از سعد، از ابن یزید، از مصعب بن یزید، از عوام ابو زبیر، از امام صادق (ع):  
- قائم با چهل و پنج مرد از نه قبیله می آید: یک تن از یک، دو تن از یک سه تن از یک، چهار  
تن از یک، پنج تن از یک، شش تن از یک، هفت تن از یک، هشت تن از یک و نه تن از یک  
قبیله ی دیگر و بر همین روال تا آن گاه که شمار یاوران کامل گردد.

#### ۴ - عیون:

احمد بن ثابت دوالیبی، از محمد بن علی بن عبدالصمد، از علی بن عاصم، از امام محمد تقی (ع)، از پدران آن حضرت:

- پیغمبر (ص) به ابی ابن کعب در وصف قائم فرمود: «خداوند نطفه‌ی خجسته‌ی پاک پاکیزه‌ای در صلب امام حسن عسکری (ع) آمیخت که هر دین‌باوری که خداوند از او به دوستی وی پیمان گرفته، از آن خوشنود و هر بدباوری از آن ناخرسند می‌شود. او پیشوائی است پارسای و پاک، رهیافته و رهنما، که به عدل حکم می‌کند و به اجرای آن فرمان می‌دهد. به هنگام نمایان شدن نشانه‌ها و دلایل از «تهامه» ظهور می‌نماید و گنج‌هایی دارد نه از زر و سیم، بلکه از اسبان نژاده و مردان نامدار. خداوند از هر کناره‌ی جهان مردانی به شماره‌ی اهل بدر گرد می‌آورد. او کتابی سر به مهر دارد که نام و شمار و سرشت و دیار یارانش در آن نوشته شده است. این یاران همه در فرمان‌برداری از او جان سپارند.

ابی پرسید: ای رسول‌الله، دلایل و نشانه‌های او چیست؟ آن حضرت فرمود:

- در فشی که به هنگام ظهورش خود به خود افرشته می‌شود و خداوند آن را به زبان می‌آورد که «ای ولی خدا خیزش کن و دشمنان خدا را بکش». دیگری شمشیری در نیام، که در زمان خروج به فرمان خدا سخن می‌گوید و ندا می‌دهد که «ای یار خدا برخیز و کسی از دشمنان خدا را زنده مگذار.» او خروج می‌نماید و حدود خدا را به اجرا در می‌آورد و برابر با حکم خدا فرمان می‌دهد. جبرئیل در راست و میکائیل در چپ او نمایان می‌شوند. آن چه را به شما گفتم پس از چندی مردم باز خواهند گفت و من کار خود را به خدا وامی‌گذارم. ای ابی، خوشا بر کسی که او را دیدار کند و دوستش بدارد، چون به واسطه‌ی وی رستگار می‌شود. با اقرار به خدا و پیغمبرش و همه‌ی امامان درهای بهشت را بر ایشان می‌گشاید. مثل او در زمین مثل مشک است که بوی خوش می‌پراکند و دگرگونی نمی‌پذیرد و مثل آنان در آسمان مانند ماه تابان است که هرگز خاموش نمی‌گردد.

ابی گفت: ای پیغمبر خدا، حال آن امامان را خداوند عز و جل چگونه روشن می‌فرماید؟

حضرت فرمود:

- همانا که خداوند تعالی دوازده صحیفه بر من فرو فرستاده است که نام هر یک از ایشان بر مهر آن و صفت او در صحیفه نوشته شده است.

#### ۵ - علل، عیون:

ابن سعید هاشمی، از فرات، از محمد بن احمد همدانی، از عباس بن عبدالله بخاری، از

محمد بن قاسم بن ابراهیم، از هروی:

امام رضا(ع) از پدران بزرگوار خود نقل فرمود:

- پیغمبر خدا(ص) فرمود هنگامی که مرا به آسمان عروج دادند، ندا آمد که «ای محمد تو بنده‌ی مائی و من پروردگار تو، پس مرا پرستش و بر من توکل نما. تو نور من در میان بندگان و فرستاده‌ی من بر آفریدگان و حجت من بر مردمانی. هر کس از تو پیروی کند بهشتی و هر کس با تو ستیز نماید دوزخی است. من کرامت خود را به جانشینان تو و ثواب را بر پیروان ایشان ارزانی داشته‌ام.»

پرسیدم: پروردگارا، جانشینان من کدام‌اند؟ ندا آمد که «نام آنان بر پایه‌ی عرش نوشته شده است.» نگریستم، دوازده نور دیدم؛ در هر نور سطری سبز رنگ و در آن نام جانشینان من، که نخستین ایشان علی بن ابیطالب بود و آخرین آنان مهدی امت من. گفتم: آفریدگارا، آیا ایشان جانشینان من‌اند؟ ندا آمد که «ای محمد، آنان دوستان و یاران و پاکان و حجت‌های من بر بندگان، پس از تو و جانشینان و بهترین مردم بعد از تو‌اند و به بزرگی و شکوه خود سوگند می‌خورم که به واسطه‌ی ایشان دین خویش را نمایان و کلام خود را بلند می‌سازم، زمین را از دشمنانم پاک می‌گردانم و خاور و باختر زمین را به فرمان آنان در می‌آورم، باد را فرمانبر و ابرها را رام ایشان می‌کنم و با سپاه فرشتگان یآوری‌شان می‌دهم تا دعوتم را آشکار گردانند و همه‌ی مردم بر یگانگی من یک‌دل شوند؛ آنگاه، رهبری او را تا روز رستخیز جاودان می‌سازم.

## ۶- همان‌ها:

همدانی، از علی، از پدر او، از هروی:

به امام رضا(ع) گفتم: ای فرزند فرستاده‌ی خدا، درباره‌ی حدیث روایت شده از امام صادق(ع) «قائم هنگامی که خروج کند، نیرگان قاتلان حسین(ع) را به سزای کردار پدرانشان می‌کشد» چه می‌فرمائی؟ حضرت فرمود: «همین‌طور است.» پرسیدم: پس معنای آیه‌ی «ولا تزرو ازره و زر اخری» (و هیچ نفسی بار دیگری را بر دوش نگیرد) [انعام، ۱۶۴] چیست؟ فرمود:

- همه‌ی گفته‌های خدا درست است، اما نیرگان قاتلان حسین(ع) از کار نیاکان خود خوشنوداند و به آن می‌بالند و هر کس از چیزی خوشنود باشد انگار خود آن را انجام داده است. اگر به فرض مردی در خاور از قتل کسی در باختر خوشنود شود، در نزد خدا شریک قتل است. قائم نیز آنان را به خاطر خوشنود بودنشان از کار پدران آنان می‌کشد.

پرسیدم قائم شما کار خود را با چه چیز آغاز می‌کند؟ امام فرمود:

- از «بنی شیبه» آغاز می‌کند و دست‌هاشان را می‌برد، چون آنان دزد خانه‌ی خدا هستند.

### ۷- بصائر:

حمزه بن یعلی، از محمد بن فضیل، از ربیع، از رفید، بنده‌ی ابن هبیره:  
به امام صادق(ع) گفتم: قربانت شوم، آیا قائم بر همان روش علی بن ابیطالب(ع) با اهل عراق خواهد بود؟ حضرت فرمود:

نه، ای رفید، زیرا علی بن ابیطالب به جفر سفید عمل کرد و قائم با عرب به جفر سرخ رفتار می‌کند.

پرسیدم: فدایت گردم، جفر سرخ چیست؟ آن حضرت انگشت به گلوی خود کشید و فرمود:  
- این طور، یعنی سر بریدن.

سپس افزود:

- ای رفید، در همه‌ی اهل بیت نجیبی هست که گواه و شفیع آنان باشد.  
توضیح: منظور از نجیب همه‌ی امامان و یا قائم، اما اولی روشن‌تر است.

### ۸- علل:

پدرم و ابن ولید، با هم، از برقی، از ابوزهیر شیب بن انس، از یکی از یاران امام صادق(ع):  
ابوحنیفه نزد امام(ع) آمد و آن حضرت وی را فرمود:  
- در آیه‌ی شریفه‌ی «سیروا فیها لیالی و ایاماً آمنین» (در این ده و شهرهای نزدیک شبان و روزان با ایمنی کامل مسافرت کنید) [۱۸، سبا] در کجای زمین است؟

ابوحنیفه گفت: گمان دارم بین مکه و مدینه باشد. آن‌گاه، حضرت رو به یاران نمود و فرمود:  
- می‌دانید که میان مکه و مدینه راه را بر مردم می‌گیرند و دار و ندارشان را می‌برند و آنان بر جان خود ایمن نیستند و کشته می‌شوند؟ گفتند: آری.

ابوحنیفه خاموش ماند. سپس امام فرمود:

- ای ابوحنیفه، درباره‌ی آیه‌ی «و من دخله کان آمناً» (هر که در آن جا داخل شود ایمن باشد)  
[۹۷، آل عمران] بگو. کجای زمین است؟

او پاسخ داد: کعبه. حضرت فرمود:

- می‌دانی که حجاج بن یوسف با منجنیق بر علی ابن زبیر در کعبه سنگ بارید و او را کشت؛  
آیا آن‌جا امن بود؟

ابوحنیفه باز خاموش ماند و پس از رفتن او ابوبکر حضرمی گفت: جانم به قربانت، پاسخ  
این دو پرسش چیست؟ حضرت فرمود:

- ای بابکر، «سیروا فیها لیالی و ایاماً آمنین» با قائم خاندان ما است و «و من دخله کان آمناً» هر

کس که با او بیعت کند، به او پیوندد، دستش را لمس کند و در رشته‌ی یاران وی درآید.

### ۹ - تفسیر علی:

پدرم، از ابن ابو عمیر، از منصور بن یونس، از ابو خالد کابلی:

امام باقر(ع) فرمود:

- به خدا گوئی به قائم می‌نگرم که پشت خود را به حجرالاسود تکیه داده و می‌فرماید: «ای مردم هر چه از خدا می‌خواهید من به او از همگان نزدیک‌ترم و به نوح و ... (تا به پایان روایت که پیش‌تر آورده شد - م)  
آن‌گاه امام افزود:

- به خدا که «مضطر» در کتاب خدا در آیه‌ی «ام من یجیب المضطر اذا دعاء و یکشف السوء و یجعلکم خلفاء الارض» (آیا آن کیست که دعای بیچارگان مضطر را به اجابت می‌رساند و رنج و غم آنان را برطرف می‌سازد و شما مسلمین را جانشینان اهل زمین قرار می‌دهد) [۶۲، نمل] هم اوست، نخستین بیعت‌کننده با وی جبرئیل است سپس سیصد و سیزده تن که هر کس به راه افتد، می‌رسد و هر که بماند در بستر خود ناپیدا می‌شود. گفته‌ی امیر مؤمنان است که «هم المفقودون عن فرشهم» و فرموده‌ی خدائی است که «فاستبقوا الخیرات اینما تکنونوا یات بکم الله جمیعاً» [۱۴۸، بقره].

آن حضرت در جای دیگر می‌فرماید:

- در آیه شریفه‌ی «و لئن اخرنا عنهم العذاب الی امه معدوده»، منظور از امه معدوده یاران قائم‌اند که در یک ساعت گرد می‌آیند و هنگامی که به بیدار رسند، سپاه سفیانی به سوی او می‌تازد اما خداوند به زمین فرمان می‌دهد که لشکر دشمن را بیوبارد.

### ۱۰ - خصال:

امیر مؤمنان(ع) فرمود:

- خداوند به وسیله‌ی ما می‌گشاید و به فرجام می‌برد، ناپدید می‌گرداند و پابرجا می‌سازد، سختی را برطرف می‌کند و آسودگی می‌فرستد. پس غرور شما را از خدا دور نکند. هنگامی که قائم ما برخیزد آسمان باران می‌باراند و زمین گیاه می‌رویاند، بار گران از دل پاک‌باوران برداشته می‌شود، دد و دام آستی می‌کنند، چنان‌که زنی بی‌زاد و توشه و بی‌ترس و بیم همه‌ی راه بر سبزه و گیاه از عراق به شام تواند رفت.

### ۱۱ - همان:

ابن ولید، از صفار، از حسین بن علی بن عبدالله بن مغیره، از عباس بن عامر، از ربیع بن محمد، از حسن بن ثویر بن ابی فاخته، از پدر او، از امام سجاد(ع):  
- چون قائم ما قیام کند خداوند عز و جل به پیروان ما تندرستی ارزانی می‌دارد، دل‌هاشان را به سختی آهن می‌کند و به هر یک از مردان ایشان نیروی چهل مرد می‌دهد و آنان فرمان‌روایان و سران زمین خواهند شد.

### ۱۲ - قصص:

صدوق، از محمد بن علی بن مفضل، از احمد بن محمد عمار، از پدرش، از حمدان قلانسی، از محمد بن جمهور، از مریم بنت عبدالله، از ابو بصیر:  
امام صادق(ع) فرمود:  
- گوئی فرود آمدن قائم را با بستگانش در مسجد سهله می‌بینم.  
پرسیدم: آیا آن‌جا منزل می‌کند؟ فرمود:  
- آری، آن‌جا منزل ادریس علیه‌السلام است، که خداوند وی را به پیغمبری انگیخت و همان‌جا نماز گزارد و هر کس آن‌جا بماند مانند این است که در بارگاه پیغمبر خدا(ص) مانده باشد. سپس قائم ما قیام می‌کند و کین رسول‌الله و همه‌ی ما را می‌ستاند.

### ۱۳ - علل:

پدرم، از سعد، از احمد بن محمد، از علی بن حسن تیمی، از برادرانش محمد و احمد، از علی بن یعقوب هاشمی، از مروان بن مسلم، از سعید بن عمر جعفی، از مردی مصری، از امام صادق(ع):  
- قائم ما هنگامی که قیام کند، به سراغ بنی شینه می‌رود و دستانشان را می‌برد و آنان را در کوچه و بازار می‌گرداند و می‌فرماید: «اینان دزدان خانه‌ی خدا هستند.»

### ۱۴ - امالی شیخ:

مفید، از ابن قولویه، از کلینی، از علی، از پدر او، از یقطنی، از یونس از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر(ع):  
- هر کس قائم ما را دریابد و همراه او کشته شود، پاداش دو شهید را دارد و آن کس که در کنار وی یکی از دشمنان ما را بکشد، پاداش ده شهید خواهد داشت.

۱۵ - عدد:

امام باقر فرمود:

- علم به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) در دل مهدی ما چنان می‌روید که بهترین کشت‌ها. هر یک از شما که زنده باشد و او را ببیند، باید بگوید: «درود بر شما ای اهل خاندان بخشایش و پیامبری و کان دانائی و جایگاه رسالت، سلام بر تو ای بقیه‌الله فی الارض.»

۱۶ - بصائر:

احمد بن محمد، از جعفر بن محمد کوفی، از حسن بن حماد طائی، از سعد، از امام باقر (ع):  
- داستان ما چنان دشواری گرانی است که جز فرشته‌ی مقرب، پیامبر دین آور، باوردار آزموده و شهر مستحکم آن را تحمل نمی‌کند. هنگامی که امر ما روی دهد و مهدی ما بیاید، هر مردی از پیروان ما به شیر ژبان مانده می‌شود و بر دشمن ما می‌تازد و در این وقت است که بخشایش خدائی و گشایش کار بندگان او آشکار می‌گردد.

۱۷ - همان:

احمد بن محمد، از ابن سنان، از رفید، بنده‌ی ابو هبیره، از امام صادق (ع):  
- ای رفید، چگونه خواهی بود هنگامی که ببینی یاران قائم دستگاه آنان را در مسجد کوفه در هم می‌کوبند، آن‌گاه، فرمانی تازه بیاورد که بر عرب دشوار است؟

۱۹ - همان:

سلمه بن خطاب، از عبدالله بن محمد، از منیع بن حجاج بصری، از مجاشع، از معلی، از محمد بن فیض، از امام باقر (ع):  
- چوبدست موسی (ع) از آن آدم بود، به شعیب، بعد به موسی بن عمران رسید و اکنون نزد ما است و من آن را به تازگی دیده‌ام، چنان سبز است که گوئی تازه از درخت بریده‌اند و چون با آن سخن گفته شود، به زبان در می‌آید و قائم ما آن را همانند موسی به کار می‌برد و هر دستوری به آن داده شود، اجرا می‌کند. چوبدست قائم دو شاخه دارد که یکی به زمین می‌رسد و دیگری به سقف، که میان آنها چهل گز فاصله است و ساخته‌های جادوگران را می‌آورد.

ک: پدرم، از محمد بن یحیی، از سلمه، مانند همین روایت.

### ۲۰ - بصائر:

ابن هاشم، از برقی، از بزنی و دیگران، از ابو ایوب حذاء، از ابو بصیر:  
به امام صادق(ع) گفتم: جانم به فدایت، می خواهم سینهات را لمس کنم. فرمود:  
- چنین کن.

من به سینه و شانه‌ی آن حضرت دست کشیدم. فرمود:

- چرا، ای با محمد؟

گفتم: از پدرت شنیدم که می فرمود: «قائم سینه‌ی ستر و شانه‌های پهن دارد.» امام فرمود:  
- ای ابا محمد، پدرم زره پیغمبر(ص) را پوشید و دامن آن به زمین رسید؛ من نیز پوشیدم و  
همان‌طور بود، اما بر تن قائم مانند پیغمبر خواهد بود و بر صاحب این امر روا نیست که پیش از  
چهل سال داشته باشد.

خرائج: از ابو بصیر، همین روایت.

### ۲۱ - همان:

عبدالله بن جعفر، از محمد بن عیسی، از یونس، از حزیر، از امام صادق(ع):  
- روزگار به پایان نخواهد رسید تا هنگامی که مردی از ما اهل بیت ظهور نماید که مانند داود  
و دودمان داود حکم کند و مردم از او دلیل نخواهند.

### ۲۲ - همان:

احمد بن محمد، از ابن سنان، از ابان، از امام صادق(ع): مانند همین روایت.

### ۲۳ - بصائر، اختصاص:

احمد بن محمد، از ابن سنان، از ابو خالد و ابو سلام، از امام باقر(ع):  
- ذوالقرنین در میان دو ابر مخیر شد، «ذلول» را گزید و «صعب» را برای صاحب شما گذاشت.  
صعب ابری است که تندر و آذرخش دارد و صاحبان بر آن سوار می‌شود.  
بصائر: احمد بن محمد، از علی بن سنان، از عبدالرحیم، از امام صادق(ع)، همین روایت.  
اختصاص: ابن عیسی، از ابن سنان، از عبدالرحیم، مانند همین روایت.

### ۲۴ - بصائر، اختصاص:

محمد بن هارون، از سهل بن زیاد ابو یحیی:



امام صادق (ع) فرمود:

- خداوند ذوالقرنین را در میان دو ابر ذلول و صعب مختار نمود و او ذلول را برگزید که در آن تندر و آذرخش نیست، اگر هم صعب را برمی‌گزید به وی تعلق نمی‌گرفت، زیرا خداوند آن را برای قائم (ع) نگه داشته است.

## ۲۵- ک:

همدانی، از علی، از پدرش، از علی بن معبد، از حسین ابن خالد:  
علی بن موسی رضا (ع) فرمود:

- کسی که پارسائی نداشته باشد دین ندارد و کسی که تقیه نداشته باشد ایمان ندارد؛ چون گرامی‌ترین شما در نزد خدای عز و جل کسی است که پیش از ظهور قائم به تقیه عمل کند و هر کس پیش از خروج مهدی آن را ترک نماید، از ما نیست.

پرسیده شد: ای فرزند پیغمبر (ع) قائم خاندان شما کیست؟ حضرت فرمود:

- چهارمین فرزند از تبار من، پسر بانوی کنیزان، که خداوند به دست او زمین را از همه‌ی ستم‌ها پاک می‌گرداند. مردم در تولدش شک می‌کنند. او پیش از غیبت پنهان می‌شود و هنگامی که ظهور نماید پروردگار زمین را به نور روشن می‌سازد؛ او ترازوی عدل را به میان مردم می‌آورد و دیگر هیچ‌کس بر تنابنده‌ای ستم نخواهد راند. زمین زیر پایش نور دیده می‌شود، سایه ندارد، بانگی آسمانی او را به نام می‌خواند و همه‌ی زمینیان دعوت به او را می‌شنوند که «همانا حجت خدا در خانه‌ی خدا نمایان شد؛ از او پیروی کنید که حق با وی و در او است.»

## ۲۶- همان:

همدانی، از علی، از پدرش، از ریان بن صلت:

به امام رضا (ع) گفتم: آیا تو صاحب امری؟ فرمود:

- من صاحب امر هستم، اما نه آن کسی که زمین را پر از عدل و داد می‌کند. قائم به هنگام خروج سن پیران و چهره‌ی جوان و پیکر پرتوان دارد و می‌تواند دست دراز کند و بزرگ‌ترین درخت روی زمین را از ریشه در آورد و اگر فریاد کشد، صخره‌های کوه‌ها در هم می‌شکنند. او چوبدست موسی و نگین سلیمان را دارد و چهارمین فرزند از تبار من است که خداوند در پرده‌ی خود پنهان می‌داردش، سپس او را آشکار می‌گرداند تا زمین پر شده...

### ۲۷ - همان:

مظفر علوی، از ابن عیاشی، از پدر او، از محمد بن عیسی، از عمرو بن شمر، از جابر جعفی، از جابر انصاری:

از فرستاده‌ی خدا(ص) شنیدم که فرمود:

- ذوالقرنین بنده‌ای نیک بود که خداوند او را بر پرستندگان خویش حجت قرار داد. او قوم خود را به خدای عز و جل خواند و دستور به پرهیزگاری داد، اما قوم او را زدند و راندند و او از چشم آنان پنهان شد، به طوری که گفتند مرد یا در کدام بیابان رفت و نابود گشت؟ همانا که خداوند عز و جل سنت خویش را در قائم از فرزندان من روان خواهد کرد و گنج‌های زمین و کان‌های آن را بر وی آشکار خواهد گردانید و او را به رعب پیروز می‌کند و او زمین را...

### ۲۸ - غیبت:

سعد، از ابوهاشم جعفری:

نزد امام صادق(ع) بودم که فرمود:

- قائم چون قیام کند، دستور ویران کردن گلدسته‌ها و حجره‌های درون مسجدها را می‌دهد. من در دل گفتم این سخن یعنی چه؟ اما امام افزود:  
- معنی‌اش این است که این‌ها بدعت است و پیغمبر(ص) و حجت او نساخته‌اند.

### ۲۹ - ک:

ابن ادريس، از پدرش، از ابن عیسی، از اهوازی، از ابن ابو عمیر، از ابو ایوب، از ابن ابو عمیر، از ابو ایوب، از ابو بصیر:

مردی از اهل کوفه از امام صادق(ع) پرسید: چند تن با قائم(ع) خروج می‌کنند؟ حضرت فرمود:

- سیصد و سیزده تن، به شمار اهل بدر، با او خروج می‌نمایند. سپس آن حضرت با نیروئی که کم‌تر از ده هزار نیست، قیام خواهد کرد.

### ۳۰ - همان:

عطار، از پدرش، از ابن ابوخطاب، از محمد بن سنان، از ابو خالد قماط، از ضریس، از ابو

خالد کابلی، از سرور عابدان علی بن حسین (ع):

- کسانی که در بستر خود ناپدید می‌شوند، سیصد و سیزده تن، به شمار اهل بدراند و بامداد در مکه خواهند بود. فرموده‌ی خدائی است که «اینما تکونوا یات بکم الله جمیعاً» [۱۴۸، بقره].

### ۳۱- همان:

ابن ولید، از محمد عطار، از ابن ابو خطاب، از صفوان ابن یحیی، از منذر، از بکار بن ابوبکر، از عبدالله بن عجلان:

نزد امام صادق (ع) از قائم یاد کردیم و گفتیم چگونه از این حال آگاه خواهیم شد؟ آن حضرت فرمود:

- یکی از شما بامداد بیدار می‌شود و کاغذی زیر سر خود می‌بیند که بر آن نوشته شده است «طاعه معروفه».

### ۳۲- همان:

ابن متوکل، از سعد آبادی، از برقی، از پدر او، از ابن ابو عمیر، از علی بن حمزه، از ابو بصیر: هنگامی که قائم ظهور نماید، خدای بزرگ کافری و مشرکی باقی نمی‌گذارد.

### ۳۳- ک:

ماجیلویه، از محمد عطار، از ابن عیسی و ابن ابو خطاب، با هم، از محمد بن سنان، از ابو جارود:

امام باقر (ع) فرمود:

- هنگام خروج قائم از مکه، ندا دهنده‌ای می‌گوید: هیچ کس خوردنی و آشامیدنی با خود بر ندارد. قائم سنگ موسی بن عمران را با خود دارد که بر شتری می‌گذارد و از هر منزلی که بگذرد چشمه‌های آب خواهد جوشید، گرسنه سیر می‌شود و تشنه سیراب. ستوران را آب می‌دهند و از بیرون کوفه در نجف فرود می‌آیند.

نعمانی: محمد بن همام و محمد بن حسن بن جمهور، از حسن بن محمد جمهور، از پدرش، از سلیمان بن سماعه، از ابو جارود، همین روایت.

بصائر: محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از ابوسعید خراسانی، از امام صادق (ع)، از امام باقر (ع)، مانند همین روایت.

### ۳۴- ک:

ابن ولید، از صفار، از ابن یزید، از ابن ابو عمیر، از ابان بن عثمان، از ابان بن تغلب، از امام صادق(ع):

- هنگامی که قائم(ع) قیام کند، هر یک از آفریدگان خدا که نزد او باشد، آن حضرت می‌داند که نیک است یا بد و آگاه باشید که در وی نشانه‌ای برای شناسائی هست و آن نشانه، راه راست است.

### ۳۵- همان:

ابن تغلب، از امام صادق(ع):

- خداوند عز و جل دو خون را در اسلام روا فرموده است که هیچ کس تا ظهور قائم اهل بیت نمی‌تواند آن‌ها را جاری کند: زناکردار همسر دار (زانی محصنه) را سنگسار می‌کند و جلوگیرنده از زکات، را گردن می‌زند.

### ۳۶- همان:

ابن تغلب، از امام صادق(ع):

- گونی قائم را در بیرون نجف می‌بینم که بر اسبی سیاه، با پیشانی دو رنگ سوار است. اسب به راه می‌افتد و مردم هر شهر گمان می‌برند که قائم در شهر آن‌هاست. پس از افراشته شدن درفش پیغمبر(ص) سیزده هزار و سیزده فرشته بر گرد آن پرچم جمع می‌شوند و انتظار قائم(ع) را می‌کشند.

این فرشتگان همان‌ها هستند که با نوح در کشتی او بودند و با ابراهیم خلیل‌الله به هنگام افتادن در آتش و با عیسی در وقت صعود به آسمان. چهار هزار فرشته‌ی صف آراسته و سیصد و سیزده فرشته‌ی روز بدر آن‌جا هستند و چهار هزار فرشته که فرود آمدند تا در کنار حسین(ع) نبرد کنند و به آنان اجازه داده نشد؛ آن‌گاه به آسمان رفتند تا اذن بگیرند و چون فرود آمدند، حسین(ع) شهید شده بود. این فرشتگان گردآلود و نژند بر سر مزار حسین تا روز رستخیز می‌گریند و در میان مزار حسین تا آسمان گذرگاه فرشتگان است.

### ۳۷- همان:

ابن تغلب، از ثمالی، از امام صادق(ع):

- قائم را در نجف کوفه می‌بینم که پرچم پیغمبر(ص) را برافراشته است.

### ۳۸ - همان:

ماجیلویه، از عمویش، از کوفی، از پدر او، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از امام صادق(ع):

- گوئی قائم را بر منبر کوفه و سیصد و سیزده تن یارانش - به شمار اهل بدر - را بر گرد او می بینم. آنان یاوران ولایت و فرمانروایان خدا در زمین بر آفریدگان خدا هستند. قائم از قبای خود نامه ای به مهر زرین بیرون می آورد که همان پیمان نامه ی پیامبر(ص) است. مردم با دیدن آن چون گوسپندانی ترسیده پراکنده می شوند و تنها وزیر و یازده سرکرده، به عده ی کسانی که با موسی بن عمران(ع) بودند، باقی می مانند، پس از آن، مردم جهان را می پیمایند و کسی جز او را نمی یابند، از این روی به سوی وی باز می آیند و به خدا سوگند می دانم سخنی که او به ایشان می گوید چیست. اما آن سخن را نمی پذیرند و کافر می شوند.

### ۳۹ - همان:

پدرم، از سعد، از احمد بن حسین، از محمد بن جمهور، از احمد بن ابو هراسه، از ابراهیم بن اسحاق، از عبدالله بن حماد، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر(ع):  
- انگار قائم را می بینم که گردش را گرفته اند و هیچ چیز نیست که فرمان او را نبرد، حتی درندگان زمین و مرغان وحشی آسمان.

### ۴۰ - همان:

ابن مسرور، از ابن عامر، از عمویش، از ابن ابو عمیر، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق(ع):  
- آن چه لوط(ع) گفت «لو ان لی بکم قوه او آوی الی رکن شدید» (ای کاش مرا بر منع شما اقتداری بود که بر منتان قدرت ندارم از شر شما به رکن محکمی پناه خواهم برد) [۸۰ هود] چیزی نبود غیر از آرزوی نیروئی که در قائم(ع) و توانی که در یاران اوست؛ که هر یک از آنان را قوت چهل مرد و دل هاشان به سختی آهن است. اگر از کوه آهن بگذرند آن را می بُرند و شمشیر را در نیام نمی کنند مگر هنگامی که خداوند عز و جل خوشنود شده باشد.

### ۴۱ - ک:

ماجیلویه، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از ابو اسماعیل سراج، از جعفر بن بشیر، از مفضل بن عمر:

امام صادق(ع) فرمود:

- آیا می‌دانی پیرهن یوسف چه بود؟

گفتم: نمی‌دانم. فرمود:

- چون ابراهیم(ع) را در آتش افکندند، جبرئیل آن پیرهن را آورد و بر او پوشاند و او از گرما و سرما در رنج نشد. هنگامی که درگذشت وی نزدیک شد، آن را در لفافی پیچید و به اسحاق آویخت. اسحاق آن را به یعقوب آویخت و پس از زاده شدن یوسف، یعقوب پیرهن را به بازوی یوسف بست. وقتی که یوسف آن را از لفاف در آورد بوی آن به یعقوب رسید و فرموده‌ی خدائی است که «انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون» (اگر مرا تسخطه نکنید من بوی یوسف را می‌شنوم) [۹۴، یوسف]. آن پیرهن از بهشت بود.

گفتم: قربانت گردم، آن پیرهن به کی رسید؟ فرمود:

- به اهل آن و اکنون با قائم ما است.

سپس حضرت افزود:

- هر پیغمبری علمی داشت، همه به محمد(ص) رسید.

خرایج: از مفضل، همین روایت.

#### ۴۲- ک:

از مفضل بن عمر، از ابو بصیر، از امام صادق(ع):

- هنگامی که کارها در فرجام به صاحب این امر واگذار شود، خداوند تبارک و تعالی همه‌ی

پستی‌های زمین را برای او بلند و همه‌ی بلندی‌ها را پست می‌گرداند و جهان در نزد وی چون منزلی راحت می‌شود.

#### ۴۳- همان:

ابن مسرور، از ابن عامر، از معلی، از وشاء، از مثنی حنط، از قتیبه اعشی، از ابن ابو یعفور، از

بنده‌ی بنی شیبان، از امام باقر(ع):

- قائم ما چون ظهور کند، دست بر سر بندگان می‌نهد و با این کار خردهای آنان جمع و

آرزوهایشان برآورده می‌شود.

کافی: حسین بن محمد، از معلی، همین روایت.

#### ۴۴- کامل:

حسین بن محمد بن عامر، از احمد بن اسحاق، از سعدان بن مسلم، از عمر بن ابان، از ابان بن

تغلب، از امام صادق:

- گوئی قائم را در نجف می بینم که زره پیغمبر (ص) را پوشیده و بر اسبی سیاه سوار است؛ درفش پیامبر (ص) را افراشته و مردانی به یاری او می آیند که دلی چون آهن دارند و خداوند به هر مؤمن نیروی چهل مرد می دهد و فرشتگان برای یآوری او از آسمان فرود می آیند.

### نعمانی:

عبدالواحد، از محمد بن جعفر، از ابو جعفر همدانی، از موسی بن سعدان از عبدالله بن قاسم، از عمر بن ابان، مانند همین روایت.

### ۴۵ - غیبت:

فضل، از علی بن حکم، از مثنی، از ابو بصیر، از امام صادق (ع):  
 هنگامی که امر ما فرا رسد، هرکس امروز به پرستش بتها می پردازد، از آن کار دست برمی دارد.

### ۴۶ - همان:

فضل، از حمانی، از محمد بن فضیل، از اجلح، از عبدالله بن هذیل، از امام صادق (ع):  
 - ساعتی نمی گذرد که همه ی مؤمنان در کوفه گرد می آیند.

### ۴۶ - همان:

فضل، از ابن ابو عمیر و ابن بزیع، از منصور بن یونس، از اسماعیل بن جابر، از ابو خالد کابلی، از امام باقر (ع):  
 - هنگامی که قائم به کوفه وارد شود، هیچ پاک باوری نمی ماند که به سوی او نرود و فرمایش امیر مؤمنان است که: «به سوی ما آئید تا بر این سرکش بتازیم.»  
 توضیح: شاید منظور از «سرکش»، سفیانی باشد.

### ۴۷ - همان:

گروهی، از تلعبیری، از علی بن حبشی، از جعفر بن محمد بن مالک، از احمد بن ابو نعیم، از ابراهیم بن صالح، از محمد بن غزال، از مفضل بن عمر، از امام صادق (ع):  
 - با قیام قائم ما خداوند زمین را به نور خود روشن و مردم را از روشنائی خورشید بی نیاز

می‌کند و آنقدر به هر مرد عمر می‌دهد که هزار پسر برایش زاده شود بی آن‌که حتی یک دختر متولد گردد. او در کوفه مسجدی می‌سازد که هزار دروازه دارد. خانه‌های کوفه به رود کربلا و حیره پیوسته می‌شوند، به گونه‌ای که در روز آدینه مرد بر استر خود سوار می‌شود تا به نماز جمعه رود، اما نمی‌تواند خود را به آنجا برساند.

#### ۴۸ - همان:

ابو محمد محمدی، از محمد بن علی بن فضل، از پدرش، از محمد بن ابراهیم بن سالم، از ابراهیم بن بنان خثعمی، از احمد بن یحیی بن معتمر، از عمرو بن ثابت، از پدر او، از امام باقر (ع):  
- مهدی به کوفه وارد می‌شود. آنجا سه درفش در ستیزاند که به او گردن می‌نهند. مهدی بر منبر می‌رود و سخن می‌گوید، به طوری که مردم از شدت گریه نمی‌فهمند چه می‌گوید. فرموده‌ی پیغمبر (ص) است که: «گوئی حسنی و حسینی را می‌بینم که حسنی به حسینی تسلیم می‌شود و با او بیعت می‌کند و در آدینه‌ی بعد مردم می‌گویند ای فرزند رسول‌الله، نماز خواندن در پشت تو مانند نماز گزاردن در پشت پیامبر است، اما این مسجد جای کافی ندارد. او خواهد گفت من برایتان مسجدی بزرگ می‌سازم. آن‌گاه نقشه‌ی مسجدی را می‌دهد که هزار در دارد و در پشت مزار حسین (ع) آبراهی می‌کنند که تا تجف را فاریاب می‌گرداند و بر آن پل‌ها و آسیاب‌ها می‌کنند و انگار پیرزنی را می‌بینم که زنبیلی بر سر نهاده و گندم خود را می‌برد تا در کربلا آرد کند.

#### ۴۹ - همان:

فضل، از عثمان بن عیسی، از صالح بن ابو اسود، از امام صادق (ع):  
- مسجد سهله منزل صاحب ما خواهد بود، هنگامی که با بستگان خود نمایان شود.  
کافی: محمد بن یحیی، از علی بن حسن، از عثمان، مانند همین روایت.

#### ۵۰ - غیبت:

فضل، از ابن محبوب. از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر (ع):  
- هر یک از شما که قائم ما را ببیند، با دیدار او بگوید: «درود بر شما اهل بیت پیغمبر (ص) و کان دانائی و جایگاه رسالت.»

#### ۵۱ - همان:

فضل، از عبدالرحمان بن ابوهاشم، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق (ع):



- یاران موسی به وسیله‌ی نهر آزموده شدند. خداوند می‌فرماید: «ان الله مبتلیکم بنهر» (همانا خدا شما را به نهر آبی آزمایش کند) [۲۴۹، بقره] و یاران قائم نیز چنین آزمونی خواهند داشت.

### نعمانی:

علی بن حسین، از محمد عطار، از محمد بن حسن رازی، از محمد بن علی کوفی، از ابن ابی هاشم، همین روایت.

### ۵۲- غیبت:

فضل، از عبدالرحمان، از ابن ابو حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق(ع):  
- قائم مسجد حرام و مسجد پیامبر(ص) را ویران می‌کند تا بر پایه‌ی اصلی از نو بسازد.  
خانه‌ی خدا را نیز به جای خود قرار می‌دهد، دست‌های دزدان بنی‌شیبه را می‌برد و در کعبه می‌آویزد.

### ۵۳- همان:

فضل، از علی بن حکم، از سفیان جریری، از ابو صادق، از امام باقر(ع):  
- دولت ما آخرین دولت خواهد بود و همه‌ی دودمان‌های توان‌مند پیش از ما به حکومت می‌رسند تا هنگامی که ما فرمان‌روا شدیم نگویند اگر «ما حاکم می‌شدیم چنین و چنان می‌کردیم» و فرموده‌ی خدائی است که «والعاقبه للمتقین» [۲، اعراف].

### ۵۴- همان:

فضل، از عبدالرحمان بن ابو هاشم و حسن بن علی، از ابو خدیجه، از امام صادق(ع):  
- چون قائم به حکومت رسد، غیر از پیشینیان خواهد بود.

### ۵۵- همان:

فضل، از علی بن حکم، از ربیع بن محمد مسلی، از سعد ابن طریف، از اصبع بن نباته:  
امیر مؤمنان(ع) به مسجد کوفه رسید - که با خشت و گل ساخته بودند - و فرمود:  
- وای بر ویران‌کننده‌ی تو و به آسان‌کننده‌ی ویرانی تو و وای بر سازنده‌ی تو با گل پخته و تغییردهنده‌ی قبله‌ی نوح. خوشا به کسی که گواه ویرانی تو به دست قائم اهل بیت من است. آنان نیکوترین امت‌اند همراه گزیدگان عترت من.

### ۵۶- همان:

فضل، از عبدالرحمان بن هاشم، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر - در حدیثی که ما آن را کوتاه می‌کنیم:

قائم هنگامی که به کوفه وارد شود، فرمان ویران کردن مسجدهای چهارگانه را می‌دهد و همه‌ی مسجدها را به صورتی در می‌آورد که در روزگار پیغمبر (ص) بوده‌اند. عده‌ای از مارقین خروج می‌کنند و او آنان را از دم تیغ می‌گذراند سپس به سوی کابل می‌رود و آن شهر را که هیچ‌کس نگشوده است، می‌گشاید و بعد به کوفه باز می‌گردد و آن‌جا منزل می‌کند.

در خبر دیگر آمده است که قسطنطنیه و سرزمین روم و چین را نیز فتح می‌کند.

### ۵۷- همان:

فضل، از علی بن اسباط، از پدرش، اسباط بن سالم، از موسی ابار، از امام صادق (ع):

- برای عرب خبر بدی هست. زیرا هیچ یک از آنان همراه با قائم خروج نمی‌کند.

### ۵۸- همان:

فضل، از عبدالرحمان بن ابوهاشم، از عمرو بن ابومقدام، از عمران بن ظبیان، از حکیم بن سعد، از امیر مؤمنان (ع):

- یاران مهدی جوانان‌اند، نه سال‌خوردگان.

### ۵۹- نعمانی:

علی بن حسین، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسن رازی، از محمد بن علی کوفی، از عبدالرحمان ابو هاشم، مانند این روایت.

### ۶۰- غیبت:

فضل، از احمد بن عمر مسلم، از حسن بن عقبه نهمی، از ابو اسحاق بناء، از جابر جعفی، از امام محمد باقر (ع):

- قائم بین رکن و مقام از سیصد و چند تن، به شمار اهل بدر، پیمان می‌گیرد که از بزرگ‌زادگان مصر و ابدال شام و برگزیدگان عراق‌اند.

### ۶۱- همان:

فضل، از محمد بن علی، از وهیب بن حفص، از ابو بصیر:  
از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود:

- امیر مؤمنان(ع) می فرمود: هنگامی که کار مردم به جایی رسد که [الله] نگویند، خداوند قومی را برمی انگیزد که چون ابرهای خزانگی گرد پیشوای دین جمع می شوند. عده‌ی آنان سیصد و سیزده تن - به شمار اهل بدر - است و فرموده‌ی خدائی است که «اینما تکنونوا یات بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء قذیر» [۱۴۸، بقره].

### ۶۲- صحیفه:

امام رضا(ع) از پدران آن حضرت:

- علی بن ابیطالب می فرمود: «هر کس در پایان زمان با ما پیکار کند درست مانند این است که همراه دجال نبرد نماید.

ابوالقاسم طائی می گوید: از علی بن موسی رضا(ع) پرسیدم چه کسی در آخر زمان جنگ می کند؟ فرمود:

- آن کس که با صاحب عیسی بن مریم، که مهدی است، برزند.

### ۶۳- خرائج:

ابو سعید خراسانی، از امام جعفر صادق(ع)، از پدر آن حضرت:

- هنگامی که قائم به مکه آید و رهسپار کوفه شود، نداده‌ای بانگ می زند که هیچ کس خوردنی و آشامیدنی با خود نبرد. او سنگ موسی را همراه می برد که دوازده چشمه‌ی آب از آن بر می جهد و به هر جا که فرود آید آن سنگ را نصب می کند. گرسنه سیر و تشنه سیراب می گردد، تا آن که به نجف می رسند، آن گاه از سنگ آب و شیر پیوسته می جوشد و هر گرسنه‌ای سیر و هر تشنه‌ای سیراب می شود.

### ۶۴- خرائج:

محمد بن عبدالحمید، از ابو جمیل، از ابوبکر حنبل، از امام باقر(ع):

- هر کس قائم اهل بیت مرا دیدار کند، اگر بیمار باشد تندرست و اگر نزار باشد پرتوان می گردد.

### ۶۵- همان:

ابوبکر حضرمی، از عبدالملک بن اعین، از امام باقر(ع):  
- آیا خوشنود نمی‌شوید که برخی از دشمنان شما برخی دیگر را بکشند و شما در خانه‌هاتان در امنیت باشید؟ زیرا چون آن زمان برسد، به هر مرد از شما نیروی چهل تن داده می‌شود و دل‌هاتان هم چون آهن محکم می‌شود و خودتان نگه‌دارنده و گنجینه‌دار زمین خواهید شد.  
کافی: محمد بن یحیی، از ابن عیسی، از اهوازی، از فضاله، از ابن عمیره، از حضرمی، مانند همین روایت.

### ۶۶- خرائج:

محمد بن عیسی، از صفوان، از مثنی، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام صادق(ع):  
- خداوند ترس را از دل پیروان ما می‌زداید و در دل دشمنان ما می‌افکند.

### ۶۷- همان:

محمد بن عیسی، از صفوان، از مثنی، از ابو خالد کابلی، از امام باقر(ع):  
- قائم ما هنگامی که ظهور نماید دست بر سر بندگان می‌نهد و خرد آنان را درست و اخلاقشان را کامل می‌سازد.

### ۶۸- همان:

ایوب بن نوح، از عباس بن عامر، از ربیع بن محمد، از ابو ربیع شامی، از امام صادق(ع):  
- با قیام قائم خداوند بینائی و شنوائی پیروان ما را چنان می‌گسترده که از فاصله‌ی یک برید می‌توانند او را ببینند و سخنش را بشنوند.  
کافی: ابو علی اشعری، از حسن بن علی کوفی، از عباس بن عامر، همین روایت.

### ۶۹- همان:

موسی بن عمر، از ابن محبوب، از صالح بن حمزه، از ابان، از امام صادق(ع):  
- علم بیست و هفت حرف است که پیامبران دو حرف از آن را آورده‌اند و تا امروز توده‌ی مردم به آن پی نبرده‌اند. هنگامی که قائم ما خروج کند، بیست و پنج حرف دیگر را می‌آورد و به مردم می‌آموزد و دو حرف دیگر را بر آن می‌افزاید تا به بیست و هفت حرف برسد.

**۷۰ - همان:**

سعد، از یقطینی، از صفوان، از ابوعلی خراسانی، از ابان بن تغلب، از امام صادق(ع):  
- گوئی مرغی سپید را بر بالای حجرالاسود می بینم که از زیر آن مردی بیرون می آید و میان مردم مانند داود پسر سلیمان حکم می کند و از او دلیل خواسته نمی شود.

**۷۱ - ارشاد:**

حجال، از ثعلبه، از ابوبکر حضرمی، از امام باقر(ع):  
- انگار قائم را در نجف می بینم که با پنج هزار فرشته به مکه روی می نهند. جبرئیل در راست و میکائیل در چپ و باورداران بر گرد او. قائم لشکریان خود را در شهرها می پراکند.

**۷۲ - همان:**

مفضل، از امام صادق(ع):  
- چون قائم آشکار شود، در بیرون کوفه مسجدی با هزار در می سازد و خانه های کوفه به نهر کربلا می پیوندند.

**۷۳ - همان:**

عبدالکریم خثعمی می گوید:  
از امام صادق(ع) پرسیدم: فرمان روائی قائم(ع) چه مدت است؟ حضرت فرمود:  
- هفت سال که روزها و شبها چنان بلند خواهد بود که هر سالش برابر با ده سال شما است. هنگام رسیدن قیام در جمادی الاخر و ده روز از ماه رجب چنان بارانی می بارد که آفریدگان مانندش را ندیده باشند. با آن باران بر پیکر مؤمنان در گورهاشان گوشت می روید و گوئی آنان را می بینم که از سمت «جهنیه» می آیند و خاک را از موهای خود می تکانند.  
مفضل بن عمر می گوید: از امام صادق(ع) شنیدم که می فرمود:  
- به هنگام قیام قائم ما، خداوند زمین را به نور خود روشن خواهد کرد و بندگان از روشنائی خورشید بی نیاز می شوند، تاریکی از میان می رود و مرد آن قدر زندگی می کند که هزار پسر برایش زاده می شوند که یک دختر هم در آن میان نیست. زمین گنجینه هایش را نمایان می گرداند و مردم به روزی خداداده بسنده می کنند.

#### ۷۴ - همان:

مفضل بن عمر، از امام صادق(ع):  
- قائم چون به اذن خدای عز و جل خروج کند، بر منبر می رود، مردم را به خود فرا می خواند و به سوی خدا دعوت می نماید و آنان را به راه رسول الله(ص) و عمل وی راهنمایی می کند. جبرئیل نخستین بیعت کننده با او است. سیصد و چند مرد می آیند و با وی پیمان می بندند. او در مکه می ماند تا ده هزار تن یارانش کامل شوند، آن گاه به سوی مدینه رهسپار می شود.

#### ۷۵ - همان:

عبدالله بن مغیره، از امام صادق(ع):  
- هنگامی که قائم خاندان محمد(ص) قیام نماید، پانصد تن از قریش را می استاند و گردنشان را می زند، سپس پانصد تن دیگر را، و این کار را شش بار انجام می دهد.

#### ۷۶ - همان:

ابو جارود - در حدیثی بلند - از امام باقر(ع):  
- هنگامی که قائم به کوفه رسد، چند هزار مرد با سلاح راه بر وی می بندند و می گویند: باز گرد که ما را به فرزندان فاطمه(ع) نیازی نیست. آن حضرت شمشیر در میان آنان می گذارد و تا نفر آخرشان را می کشد، سپس به کوفه وارد می شود و همه ی منافقان را به قتل می رساند، کاخ هاشان را ویران می کند و آن قدر از آنان می کشد تا خدا خوشنود گردد.

#### ۷۷ - ابو خدیجه، از امام صادق(ع):

قائم که برخیزد، به امری تازه دعوت می کند، هم چنان که در آغاز اسلام پیامبر خدا(ص) به امر جدید دعوت کرد.

#### ۷۸ - همان:

علی بن عقبه، از پدرش:  
قائم هنگامی که قیام کند به عدل فرمان می راند و در روزگار او زور و ستم از میان می رود، راهها امن می گردد، زمین برکت های خود را بیرون می ریزد و او حق را به سزاوار آن می رساند و اهل هیچ دینی باقی نمی مانند که مسلمان نگردند و ایمان نیاورند و فرموده ی خدائی است که «و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها و الیه یرجعون» [۸۳ آل عمران].

او میان مردم مانند داود و محمد(ص) حکم می‌کند. در آن هنگام زمین گنجینه‌های خود را نمایان و برکت‌هایش را آشکار می‌سازد و در آن روز هیچ مردی از شما نمی‌ماند که نیاز به صدقه و کمک داشته باشد، زیرا بی‌نیازی برای همه‌ی مؤمنان است.  
حضرت آن‌گاه فرمود:

- دولت ما دولت فرجامین است و هیچ خاندان توان‌مندی نمی‌ماند که پیش از ما به حکومت نرسد، تا نگویند اگر ما به حکومت رسیده بودیم چنین و چنان می‌کردیم و فرموده‌ی خدائی است که: «والعاقبه للمتقین» [اعراف، ۱۲۷].

### ۷۹ - همان:

ابو بصیر - در حدیثی بلند - از امام محمد باقر(ع):  
- قائم به کوفه می‌آید و چهار مسجد را در آن‌جا ویران می‌کند و هیچ مسجد مشرفی را ویران نشده نمی‌گذارد، شاهراه‌ها را پهناور می‌سازد، بدعت‌ها را از میان می‌برد، سنت‌ها را برگزار می‌کند، قسطنطنیه و چین و کوهستان دیلم را می‌گشاید و هفت سال حکومت می‌کند که هر سالش به اندازه‌ی ده سال شما است. آن‌گاه خداوند هر چه خواست خواهد کرد.

### ۸۰ - همان:

جابر، از امام باقر(ع):  
- قائم خاندان محمد(ص) برای آموزش کسانی که قرآن نمی‌دانند چادرهائی بر پا می‌کند و این کار برای آنان که امروز قرآن را از بر دارند بسیار دشوار است زیرا عکس تألیف آن است.

### ۸۱ - همان:

عبدالله عجلان، از امام صادق(ع):  
- قائم خاندان محمد(ص) در میان مردم مانند داود حکم می‌کند و به دلیل نیاز ندارد. خداوند به وی الهام می‌دهد و او به دانش خود حکم می‌نماید و دوست را از دشمن باز می‌شناسد، که خداوند می‌فرماید: «ان فی ذلک الايات للمتوسمین و انها لبسبیل مقیم» (و در این عذاب هوشمندان را عبرت و بصیرت بسیار است و این ویرانه برقرار برای عبرت صاحبان افکار است) [حجر، ۷۶ و ۷۵].

## ۸۲ - دعوات:

معلی بن خنیس می گوید:

به امام صادق (ع) گفتم: چون این امر با شما باشد چگونه زندگی می کنید؟ حضرت فرمود:  
- به خدا که جز خوراک ساده و پوشاک خشن نخواهیم داشت.

مفضل بن عمر هم از قول آن حضرت می گوید:

- چون این امر به ما رسد، جز به شیوهی پیغمبر (ص) و روش امیر مؤمنان (ع) زندگی نمی کنیم.

## ۸۳ - عیاشی:

رفاعه بن موسی: امام صادق (ع) فرمود:

- «و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا او کرها» (هر که در آسمان و زمین است خواه و ناخواه مطیع فرمان خداست و همه به سوی او رجوع خواهند کرد) [۸۳ آل عمران]. پس از قیام قائم بر زمین کسی باقی نمی ماند که گواهی به یکتائی خداوند و پیامبری محمد (ص) ندهد.

## ۸۴ - همان:

ابن بکیر: از امام صادق (ع) دربارهی آیهی «و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا او کرها» پرسیدم. آن حضرت فرمود:

- دربارهی قائم است که بر یهود و مسیحی و صابی و زندیق و مرتد و کافر در خاور و باختر خروج و اسلام را به ایشان عرضه می کند. هر کس که به فرمان او گردن نهد، نماز گزارد و زکات دهد، فرائض مسلمان را بر وی واجب می گرداند و هر کس که اسلام نیاورد گردنش را می زند تا آن که در خاوران و باختران هیچ کس نماند که به خدای یگانه ایمان نیاورده باشد.

پرسیدم: فدایت گردم، آیا بیشتر مردم از این جمله اند؟ فرمود:

- اگر خدا بخواهد بیش و کم می کند.

## ۸۵ - همان:

مفضل، بن عمر، از امام صادق (ع):

- قائم چون قیام کند، از پشت کعبه بیست و هفت مرد که بیست و پنج تن از دادگران قوم موسی هستند، هفت یار غار، یوشع جانشین موسی، مؤمن دودمان فرعون، سلمان فارسی و ابادجانهی انصاری و مالک اشتر را بیرون می آورد.



همان: از مفضل، مانند این روایت با تغییراتی.

**۸۶ - همان:**

ابو مقدم، از امام صادق (ع):

- چون قائم ظهور کند، هیچ مشرک به خدای بزرگ باقی نمی ماند، اگرچه کافران خروج او را خوش ندارند.

**۸۶ - همان:**

علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از عبدالله بن جبله، از ابن بطائنی، از پدرش، از ابو بصیر:

از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود:

- در صاحب این امر چهار همانندی به چهار پیامبر هست: موسی، عیسی، یوسف و محمد (ص).

پرسیدم: به موسی؟ فرمود «ترس و مراقبت». گفتم: به عیسی؟ فرمود: «درباره اش همان را می گویند که درباره ی عیسی می گفتند.» سؤال کردم: به یوسف؟ فرمود: «زندان و غیبت» پرسیدم: به محمد؟ فرمود: «هنگامی که بیاید به روش رسول خدا (ص) رفتار می نماید، جز آن که آثار محمد را از نو می سازد و هشت ماه شمشیر را از دست نمی گذارد تا خداوند خوشنود شود.» گفتم: چگونه پی می برد که خداوند خوشنود شده است؟ فرمود: «خداوند رحمت خود را به دل او می اندازد.»

**۸۷ - همان:**

ابن عقده، از احمد بن یوسف جعفی، از اسماعیل بن مهران، از ابن بطائنی، از پدرش و وهیب، از ابو بصیر:

امام صادق (ع) فرمود:

- از عرب چیزی نمی ماند.

پرسیدم: چگونه؟ فرمود:

- ناگزیر مردم باید پاکیزه و پیراسته و غربال شوند و از این غربال گروهی فراوان فرو می ریزند.

### ۸۸ - همان:

احمد بن محمد بن سعید، از یحیی بن زکریا، از ایوسف ابن کلیب، از ابن بطائنی، از ابن حمید، از ثمالی:

از امام محمد باقر(ع) شنیدم که فرمود:

- قائم چون ظهور کند، خداوند با فرشتگان و کروبیان او را یاری می دهد. ای ابا حمزه، قائم خیزش نمی کند مگر به روزگار ترس شدید، زمین لرزه ها، آشوب و بلا و طاعون، تیغ برنده در میان عرب، ستیز بسیار بین مردمان، پراکندگی در دین ایشان و دگرگونی در حال ها به گونه ای که روز و شب آرزوی مرگ کنند؛ آن گاه است که قائم خروج می کند و خوشابر آن که او را دریابد و از یاورانش باشد و وای بر کسی که با او بستیزد و از دشمنانش باشد. سپس، او به امری تازه، روشی نو و داوری جدید قیام می کند که بر عرب دشوار می آید و سزای وی جز قتل نیست.

### ۸۹ - همان:

ابن عقده، از قاسم بن محمد بن حسین، از عیسی بن هشام، از ابن جبله، از علی بن ابو مغیره، از عبدالله بن شریک، از بشر بن غالب اسدی:

حسین بن علی(ع) به من فرمود:

- ای بشر، مهدی قائم که قیام کند، قریش باقی نمی ماند زیرا قائم پانصد تن از مردانشان را می آورد و گردن می زند، سپس پانصد تن دیگر را.

### ۹۰ - همان:

ابن عقده، از محمد بن مفضل بن ابراهیم، از محمد بن عبدالله ابن زراره، از حارث بن مغیره و ذریح محاربی، از امام صادق(ع):

- میان ما و عرب جز کشتار باقی نمی ماند (و با دست به گردن خود اشاره فرمود).

### ۹۱ - همان:

علی بن حسین، از محمد عطار، از محمد بن حسن رازی، از محمد بن علی صیرفی، از مردی از اهل جزیره، که کنیزی را نذر کرده و با خود به مکه آورده بود:

دربانان را دیدم و این خبر را به آنان گفتم. یکایک می گفتند: «او را بیاور و نذر خود را بگذار.» من سخت ترسیدم و به یکی از همراهان مکی خود گفتم. پرسید که به من گوش می دهی؟ گفتم آری. گفت به آن مرد که کنار حجرالاسود نشسته و مردم دورش را گرفته اند نگاه کن. او امام

محمد باقر (ع) است. برو، او را از این حال آگاه و به سفارش او عمل کن. رفتم و داستان را گفتم. آن حضرت فرمود: «ای بنده‌ی خدا، خانه‌ی خداوند نه می‌خورد و نه می‌آشامد، کنیزت را بردار، جست‌وجو کن و اهل سرزمینت را در حج پیدا کن و اگر از آنان کسی تنگ‌دست باشد، خرجش را تا بازگشت به دیارش بپرداز.» من هم چنین کردم. پس از آن یکی از پرده‌داران را دیدم و او پرسید با کنیز چه کردی؟ آن‌چه را امام فرموده بود، باز گفتم. پرده‌داران گفتند که او دروغ‌پرداز نادانی است که نمی‌داند چه می‌گوید. من موضوع را به امام گفتم. فرمود: آیا هر چه بگویم، برایشان خواهی گفت؟ پاسخ دادم: آری. حضرت فرمود: بگو که ابوجعفر می‌گوید: هنگامی که دست‌ها و پاهایتان را ببرند و در کعبه بیاویزند چگونه خواهید بود؟ آن‌که چنین خواهد کرد، من نیستم، بلکه مردی از خاندان ما است.

### ۹۲ - همان:

محمد بن علی، از ابن محبوب، از عمرو بن شمر، از جابر: مردی نزد امام باقر (ع) آمد و گفت: خدایت خیر دهد، این پانصد درهم را که زکات مال من است، بگیر، امام فرمود: - خودت آن را بردار و میان همسایگان مسلمان و تهی‌دست تقسیم کن. سپس فرمود:

- قائم که قیام کند خواسته‌ها را به عدل و برابری میان مردم تقسیم می‌کند. هر کس از او فرمان برد، از خدا برده و آن‌که سرکشی کند با خدا نافرمانی کرده است. او را مهدی می‌خوانند چون به امر پنهان رهنمون می‌شود. او تورات و دیگر کتاب‌های خدای عز و جل را از غاری در انطاکیه بیرون می‌آورد، بین اهل تورات، از روی تورات، میان اهل انجیل، از انجیل، بین اهل زبور، از روی زبور و میان اهل قرآن از قرآن حکم می‌کند. خواسته‌های جهان از شکم و پشت زمین بر او گرد می‌شود و آن‌گاه زمین پر شده از زور و ستم را سرشار از عدل و داد خواهد کرد.

### ۹۳ - همان:

ابن عقده، از محمد مفضل و سعدان بن اسحاق و احمد ابن حسین و محمد قطوانی همگی از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام صادق (ع): - چویدست موسی شاخه‌ای از درختان بهشت بود که جبرائیل (ع) برایش آورد و تا ظهور قائم (ع) تباهی و دگرگونی در آن راه نمی‌یابد.

#### ۹۴ - همان:

احمد بن هوده، از نهاوندی، از عبدالله بن حماد، از ابو جارود، از امام باقر(ع):  
- قائم با درفش پیغمبر(ص) و انگشتری سلیمان و سنگ و عصای موسی ظهور می نماید و  
ندادهنده اش بانگ بر می دارد که هیچ مردی از شما با خود خوراک و آشامیدنی و علوفه بر ندارد.  
یارانش خواهند گفت که این مرد می خواهد ما را بکشد و ستوران ما را از گرسنگی و تشنگی به  
کشتن دهد؛ اما همراهش می روند و در نخستین منزل او سنگ را بر زمین می اندازد و از آن  
خوراک و آب و علوفه بیرون می آید که همه می خورند و می نوشند و سیر و سیراب می شوند؛  
سپس در نجف فرود می آیند.

#### ۹۵ - همان:

عبدالله، از ابن بکیر، از حمران، از امام باقر(ع):  
- انگار دیتان را آغشته به خون می بینم که هیچ کس آن را به شما باز نمی گرداند مگر مردی از  
ما اهل بیت. او در سال دوبار به شما بخشش و هر ماه دوبار روزی می رساند و در روزگار او  
دانش چنان مایه ور می شود که زن در خانه اش بر پایه ی کتاب خدا و روش پیغمبر(ص) داوری  
می کند.

#### ۹۶ - کافی:

گروهی، از سهل، از ابن محبوب، از امام صادق(ع):  
- گوئی قائم را می بینم که بر منبر کوفه از زیر قبای خود نامه ای به مهر زر در می آورد و برای  
مردم می خواند و آنان مانند گوسفندان ترسیده می گریزند و جز سرکردگان باقی نمی مانند. قائم  
سخن می گوید و آنان پناهی نمی یابند و به سوی وی باز می آیند و من هیچ سخنی نمی شناسم که  
همانند کلام او باشد.

#### ۹۷ - نعمانی:

عبدالواحد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن رباح، از احمد بن علی حمیری، از حسن بن  
ابان، از عبدالله بن عطا، از امام صادق(ع):  
- مهدی همان کارهائی را خواهد کرد که فرستاده ی خدا(ص) می کرد. چیزهائی را پیش از او  
بوده نابود می کند، همچنان که پیغمبر(ص) جاهلیت را نابود کرد.

### ۹۸ - همان:

علی بن حسین، از محمد عطار، از محمد بن حسن رازی، از محمد بن علی کوفی، از بزنتی، از ابن بکیر، از پدرش، از زراره:

از امام باقر (ع) نام نیک‌مردی از نیکان را پرسیدم و منظورم قائم (ع) بود. آن حضرت فرمود: - او همان من است.

پرسیدم: آیا به روش محمد (ص) عمل می‌کند؟ فرمود:

- هیئات، هیئات، ای زراره. به راه او نمی‌رود. زیرا پیغمبر خدا (ص) در میان امت خود به نرمی رفتار می‌فرمود تا مردم را به هم نزدیک سازد، اما قائم (ع) در راه کشتار گام برمی‌دارد و در کتابی که با او است چنین آمده است که: همانا در راه جنگ پیش می‌رود و هیچ توبه‌ای نمی‌پذیرد. پس وای بر کسی که با وی بستیزد.

### ۹۹ - همان:

ابن عقده، از علی بن حسن، از محمد بن خالد، از ثعلبه ابن میمون، از حسن بن هارون: نزد امام صادق (ع) بودم و معلی بن خنیس هم که آنجا نشسته بود چنین پرسید: آیا قائم (ع) به خلاف روش علی (ع) عمل می‌کند؟ حضرت فرمود:

- آری، زیرا علی (ع) به منت و خویش‌داری عمل می‌نمود؛ چون می‌دانست که پیروانش پس از او آزار خواهند دید، اما قائم پس از قیام با شمشیر کار می‌کند و اسیر می‌گیرد، از آن رو که می‌داند بعد از وی هرگز آسیب نخواهند دید.

تهذیب: صفار، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از ثعلبه، همین روایت.

### ۱۰۰ - نعمانی:

ابن عقده، از علی بن حسن، از پدر او، از عبدالله ابن عطا:

از امام باقر (ع) پرسیدم: قائم پس از قیام به کدام روش عمل می‌کند؟ فرمود:

- مانند پیغمبر (ص) هر چه را پیش از وی بوده است ویران و اسلامی نو برقرار می‌نماید.

### ۱۰۱ - همان:

علی بن حسین، از محمد عطار، از محمد بن حسن، از محمد بن علی کوفی، از بزنتی، از علاء، از محمد، از امام باقر (ع):

- اگر مردم می‌دانستند که قائم پس از ظهور چه می‌کند بیشترشان دوست نمی‌داشتند او را

ببینند. وی با قریش آغاز می‌کند، از ایشان جز شمشیر نمی‌گیرد و جز شمشیر چیزی به آنان نمی‌دهد، تا جایی که بسیاری از مردم خواهند گفت: این مرد از خاندان محمد نیست؛ که اگر بود، بخشایش می‌داشت.

### ۱۰۲ - همان:

بزنطی، از عاصم بن حمید حناط، از ابوبصیر، از امام باقر(ع):  
- قائم به امری تازه، کتابی نو و قضاوتی جدید قیام می‌کند که بر عرب دشوار است. کار او جز به شمشیر نیست، توبه‌ی تابنده‌ای را نمی‌پذیرد و سرزنش نکوهندگان را در راه خدا قبول نمی‌کند.

### ۱۰۳ - همان:

محمد بن علی کوفی، از ابن محبوب، از بطائنی، از ابوبصیر، از امام صادق(ع):  
- چرا برای ظهور قائم شتاب دارید؟ به خدا که پوشاک او خشن و خوراکش ساده است و نزد او چیزی جز شمشیر و مرگ در سایه‌ی شمشیر نیست.  
غیبت: فضل، از عبدالرحمان بن ابوهاشم، از بطائنی، مانند همین روایت.

### ۱۰۳ - نعمانی:

ابن عقده، از احمد بن یوسف بن یعقوب، از اسماعیل بن مهران، از ابن بطائنی، از پدرش و وهیب، از ابوبصیر، از امام صادق(ع):  
- قائم چون ظهور کند، بین وی و عرب و قریش چیزی غیر از شمشیر نیست، پس چرا برای خروج قائم در شتابید؟ به خدا که خوراک او جز جو تهی و پوشاکش غیر از پارچه‌ی زبر نیست و بجز شمشیر و مرگ در سایه‌ی شمشیر با خود ندارد.

### ۱۰۴ - همان:

محمد بن همام، از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از احمد بن حسن، از عمویش حسین بن اسماعیل، از یعقوب بن شعیب، از امام صادق(ع) که فرمود:  
- آیا می‌خواهی پیراهنی را که قائم خواهد پوشید، ببینی؟  
گفتم: آری. دستور داد آن را آوردند. پیرهنی کرباسی و آستینش خون‌آلود بود. آن‌گاه فرمود:  
- این پیرهن از آن پیغمبر(ص) بود که در روز شکستن دندان مبارکش بر تن داشت. قائم این

را می پوشد. من بر لکه‌ی خون بوسه زدم و بر روی خود مالیدم و سپس امام آن را برداشت.

### ۱۰۵ - همان:

علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از علی بن حسن، از علی بن حسان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام صادق درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی «اتی امرالله فلا تسعجلوه» [۱، نحل]:  
- این امر، امر ما است؛ در آن شتاب نداریم. خداوند با سه لشکر: فرشتگان باورداران و هراس در دشمنان قائم را یاری می‌دهد و خروجش مانند خروج پیغمبر (ص) است و فرموده‌ی خداست که: «کما اخرجک ربک بالحق و ان فریقا من المؤمنین لکارهون» (چنان چه خدا تو را از خانه‌ی خود به حق بیرون آورد و گروهی از مؤمنان سخت رای خلاف و کراهت اظهار کردند پیرو امر خدا باش و از خلق اندیشه مدار) [۵، انفال].

### ۱۰۶ - همان:

احمد بن هوده، از ابراهیم بن اسحاق، از عبدالله بن حماد، از بطائنی:  
امام صادق (ع) فرمود:  
- چون قائم ظهور نماید، سیصد و سیزده فرشته فرود می‌آیند: یک سوم بر اسبان سفید، یک سوم بر باره‌ی ابلق و یک سوم سوار بر اسب سرخ.

### ۱۰۷ - بطائنی، از امام صادق (ع):

هنگامی که قائم ظهور کند، بر شمشیر هر رزم‌آور نام و نام پدرش نقش می‌بندد.

### ۱۰۷ - همان:

ابن عقده، از علی بن حسن تمیلی، از عباس بن عامر، از موسی بن بکر، از بشیر نبال و همچنین علی بن احمد، از عبدالله بن مسلم، از ایوب بن نوح، از صفوان، از بشیر:  
امام باقر فرمود:  
- وای بر «مرجئه»، فردا که قائم ما قیام کند، به کجا پناه خواهند برد؟ چون قائم ایشان را کشتار خواهد کرد - و با دست به گلوی خود اشاره نمود.  
گفتم: آنان می‌گویند هنگامی که کار بر وی قرار گیرد خونی نمی‌ریزد. حضرت فرمود:  
- به خدائی که جان من در دست اوست چنین نیست.

۱۰۸ - همان:

ابن عقده، از محمد بن سالم، از عثمان بن سعید، از احمد بن سلیمان، از موسی بن بکر، از بشیر نبال، مانند همین روایت، با اندک تفاوت.

۱۰۹ - همان:

علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از حسن به معاویه، از ابن محبوب، از عیسی بن سلیمان، از مفضل:

به امام صادق(ع) گفتم: آرزو مندم که این امر به آسانی روی دهد. فرمود:  
- تا خون ریخته نشود چنین نخواهد شد.

۱۱۰ - همان:

عبدالواحد بن عبدالله، از محمد بن جعفر، از ابن ابو خطاب، از محمد بن سنان، از یونس بن ظبیان، از امام صادق(ع):  
- اهل حق پیوسته در سختی به سر برده‌اند، اما هنگام فرا رسیدن این امر نزدیک و روزگار ادامه‌اش دراز خواهد بود.

همان: ابن عقده، از علی بن اسحاق بن عمار، از محمد بن سنان، همین روایت.

۱۱۱ - همان:

علی بن حسین، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسن رازی، از محمد بن علی، از معمر بن خلاد:

امام رضا(ع) فرمود:

- امروز شما آسوده‌ترید.

پرسیده شد: چگونه؟ فرمود:

- هنگامی که قائم ما قیام کند جز خون و خونریزی نخواهد بود. مردم بر زمین آرام نخواهند گرفت و قائم غیر از پوشاک خشن و خوراک ساده نخواهد داشت.

۱۱۲ - همان:

عبدالواحد، از احمد بن هوده، از نهاوندی، از عبدالله ابن حماد، از مفضل: در طواف نزد امام صادق(ع) بودم. به من نگاه کرد و فرمود:



- ای مفضل، چرا اندوهگین و پریده رنگی؟

گفتم: جانم فدایت، بنی عباس را می بینم که چه شکوه و نیروئی دارند؛ اگر حکومت با شما بود، چگونه می شد؟ امام فرمود:

- ای مفضل، در آن صورت جز سیاست شب و گردش روز و خوراک ساده و لباس خشن، مانند امیر مؤمنان (ع) چیزی نخواهیم داشت.

**توضیح:** «سیاست شب» یعنی سیاست مردمی و نگهداری آنان از شر در شب‌ها و سخت‌گیری بر نفس و کوشش در کارهای مردم و تدبیر زندگی و معادشان و «گردش روز» یعنی دعوت به حق و تلاش در نیازهای مؤمنان و گشتن در زمین برای همه‌ی این کارها.

### ۱۱۳ - همان:

عبدالله بن حماد، از عبدالله بن سنان، از امام باقر (ع):

- خداوند بر خلاف گفته‌ی موعده‌گذاران عمل می‌کند و درفش قائم همان پرچم فرستاده‌ی خدا (ص) است، که جبرائیل در روز بدر برافراشت. ای ابا محمد، آن درفش از پنبه و کتان و ابریشم نیست، بلکه از برگ‌های بهشتی است که پیغمبر (ص) در روز بدر برافراشت، سپس آن را پیچید و به علی (ع) سپرد و در نزد علی (ع) می‌بود تا روز بصره، که امیر مؤمنان آن را باز کرد و خداوند او را پیروز گردانید. سپس علی (ع) پرچم را جمع کرد و اکنون پیش ما است و دیگر باز نمی‌شود تا قائم قیام کند. پس از خیزش وی آن را می‌افرازد و چون به حرکت در آید بیم قائم یک ماه پیشاپیش در راست و چپ در دل‌ها می‌افتد. ای با محمد، او با خشم به کین‌خواهی پدران خود و متأسف از غضب خدا بر این مردم خروج می‌کند. پیرهن پیغمبر (ص) در روز احد، دستار و زره او را می‌پوشد و تیغ دودم او را برمی‌دارد و شمشیر او را هشت ماه بر دوش می‌کشد و کشتار می‌کند.

نخست از بنی شیبه و بریدن دست‌های آنان و آویختن آن‌ها در کعبه آغاز می‌کند و چاووش وی فریاد می‌زند که اینان دزد خانه‌ی خداونداند، سپس به سراغ قریش می‌رود، شمشیرشان را می‌گیرد و جز شمشیر به آنان نمی‌دهد. قائم قیام نمی‌کند مگر هنگامی که در بصره و کوفه دو نامه در دوری جستن از علی (ع) خوانده شود.

### ۱۱۴ - همان:

عبدالواحد بن عبدالله، از محمد بن جعفر، از ابن ابوظباب، از محمد بن سنان، از حماد بن ابوظلحه، از ثمالی:

امام باقر(ع) به من فرمود:

- ای ثابت، انگار قائم خاندان خود را در نجف می بینم که درفش پیغمبر را می افرازد و فرشتگان بدر بر گرد آن فرود می آیند.

### ۱۱۵- همان:

ابن عقده، از محمد بن مفضل، از محمد بن عبدالله بن زراره، از محمد بن مروان، از فضیل:  
از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود:

- قائم ما پس از قیام با مردمی رویارو خواهد شد نادان تر از کسانی که پیامبر(ص) با آنان سر و کار داشت.

پرسیدم: چگونه؟ فرمود:

- پیغمبر(ص) بر مردمانی فرستاده شد که سنگ و صخره و چوب تراشیده را می پرستیدند، امام قائم ما با مردمانی سر و کار دارد که همه کتاب خدا را تأویل و رد می کنند؛ لیکن به خدا سوگند که عدل او مانند گرما و سرما به درون خانه های ایشان رخنه می کند.

### ۱۱۵- همان:

عبدالواحد، از محمد بن جعفر، از ابن ابو خطاب، از محمد بن سنان، از حسین بن مختار، از ثمالی، از امام محمد باقر(ع):

- صاحب این امر پس از ظهور با مردمی رویارو خواهد شد که مانندشان در زمان پیغمبر خدا(ص) دیده نشده بودند.

### ۱۱۶- همان:

محمد بن همام، از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از احمد بن حسن میثمی، از محمد بن ابو حمزه، از امام صادق(ع):

- قائم در جنگ خود با مردمی روبه رو می شود که پیغمبر(ص) رویارو نشده بود. زیرا رسول الله(ص) بر کسانی فرستاده شد که سنگ و چوب تراشیده می پرستیدند، ولی قائم بر کسانی نمایان می شود که کتاب خدا را برایش تأویل و با او نبرد می کنند.

### ۱۱۷- همان:

علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی علوی، از محمد بن حسین، از محمد بن سنان، از قتیبه

اعشی، از ابان بن تغلب، از امام صادق (ع):

- هنگامی که پرچم حق نمایان شود اهل خاور و باختر آن را لعن می‌کنند. آیا می‌دانی برای چه؟

گفتم: نمی‌دانم. امام فرمود:

- برای چیزهایی که مردم پیش از ظهور از [تنی چند در] دودمان او دیده‌اند.

### ۱۱۸ - همان:

عبدالواحد، از محمد بن جعفر، از محمد بن حسین، از محمد بن سنان، از قتبه، از منصور بن حازم، از امام صادق (ع):

- چون پرچم حق افراشته شود، مردم خاور و باختر آن را نفرین می‌کنند، به خاطر آن چه از [برخی] بنی‌هاشم دیده‌اند.

### ۱۱۹ - همان:

علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی و احمد بن علی اعلم، از محمد بن علی صیرفی، از محمد بن صدقه و ابن اذینه عبیدی و محمد بن سنان، همگی از یعقوب سراج، از امام صادق (ع):  
- سیزده شهر و طائفه با قائم و یارانش جنگ می‌کنند: اهل مکه، مدینه، شام، بنی‌امیه، اهل بصره، اهل دیسان، کردها، اعراب، ضبه، غنی، باهله، ازد و اهل ری.

### ۱۲۰ - همان:

ابن عقده، از احمد بن یوسف، از اسماعیل بن مهران، از ابن بطائنی، از مفضل بن محمد، از حمزیر، از امام صادق (ع)، از پدر آن حضرت، از امام سجاد (ع):  
- پس از ظهور قائم، خداوند بیماری همه‌ی مؤمنان را برطرف می‌کند و نیرو را به ایشان باز می‌گرداند.

### ۱۲۱ - همان:

ابن عقده، از علی بن حسن، از حسن و محمد، پسران علی، از سعدان بن مسلم، از صباح مزنی، از حارث بن حصیره، از حبه عرنی، از امیر مؤمنان (ع):  
- گوئی شیعیان را در مسجد کوفه می‌بینم که چادر زده‌اند و قرآن را همان‌گونه که نازل شد می‌آموزند. قائم ما مسجد را در هم می‌کوبد و قبله را در جای درستش باز می‌سازد.

### ۱۲۲ - همان:

علی بن حسین، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسن رازی، از محمد بن علی کوفی، از عبدالله بن محمد حجال، از علی بن عقبه، از امام صادق (ع):  
- انگار شیعه را می بینم که قرآن در دست گرفته اند و به مردم می آموزند.

### ۱۲۳ - همان:

احمد بن هوده، از نهاوندی، از عبدالله بن حماد، از صباح مزنی، از حارث بن حصیره، از ابن نباته، از علی علیه السلام:  
- انگار عجم را که در مسجد کوفه چادر زده اند می بینم که قرآن را همانگونه به مردم می آموزند که نازل شد.

### ۱۲۴ - همان:

علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از جعفر بن یحیی، از پدرش، از امام جعفر صادق (ع):  
- هنگامی که یاران قائم در مسجد کوفه چادر برپا کنند، سپس کتاب خدا با امر جدید بر آنان عرضه شود، چگونه خواهید بود؟

### ۱۲۵ - همان:

محمد بن همام، از فرازی، از ابوطاهر وراق، از عثمان بن عیسی، از ابو صباح کنانی:  
نزد امام صادق (ع) بودم که پیرمردی وارد شد و گفت: «پسرم مرا آزار می دهد و بدی می کند.»  
امام به او فرمود:  
- مگر نمی دانی که حق و باطل هر یک دولتی دارند؟ همه ی کسانی که در دولت باطل خوار شوند، در حکومت حق جبران خواهد شد.

### ۱۲۶ - همان:

احمد بن هوده، از نهاوندی، از عبدالله بن حماد انصاری، از محمد بن جعفر، از پدر بزرگوارش:  
- قائم پس از قیام سپاهی به قسطنطنیه گسیل می دارد که چون به خلیج (شاخ زرین، در شهر استانبول کنونی - م) می رسند بر پاهای خود چیزی می نویسند و بر آب راه می روند. رومیان که این را می بینند می گویند: «یاران او بر روی آب حرکت می کنند، این چه حالی است؟» آن گاه

دروازه‌های شهر را می‌گشایند؛ سپاه وارد می‌شود و حکومت را در دست می‌گیرد.

### ۱۲۷ - همان:

عبدالواحد، از محمد بن جعفر قرشی، از ابن ابونخطاب، از محمد بن سنان، از حزیر، از ابان بن تغلب:

از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود:

- روزگار به پایان نمی‌رسد تا هنگامی که نداده‌نده‌ای از آسمان بانگ برآرد که: «ای حق‌پرستان در یک جا جمع شوید، سپس فریادی دیگر می‌آید که اهل باطل یک جا جمع آید.» پرسیدم آیا اینان می‌توانند با آنان گرد آیند؟ فرمود:

- به خدا سوگند، نه. خداوند می‌فرماید: «ما كان الله ليذر المؤمنين على ما انتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب» (خداوند هرگز مؤمنان را وانگذارد بدین حال کنونی تا آن که به آزمایش بدسرشت را از پاک گوهر جدا کند) [۱۷۹، آل عمران].

### ۱۲۸ - همان:

ابن عقده، از علی بن حسن تیملی، از محمد و احمد، پسران حسن، از پدرشان، از ثعلبه و جمیع کناسی، از ابو بصیر، از کامل، از امام صادق(ع):

- قائم ما مردم را به امری تازه می‌خواند، همچنانکه پیغمبر(ص) خواند. اسلام غریبانه آغاز شد و باز هم غریب خواهد شد، پس خوشا به حال غریبان.

### ۱۲۹ - همان:

عبدالواحد، از محمد بن جعفر قرشی، از ابن ابونخطاب، از محمد بن سنان، از ابن مشکان، از ابوبصیر، از امام صادق(ع):

- اسلام غریبانه آغاز شد و مانند آغاز غریب خواهد گشت؛ پس خوشا بر حال غریبان.

### ۱۳۰ - همان:

ابن مشکان، از مالک جهنی:

به امام باقر(ع) گفتم: می‌گویند صاحب این امر را صفتی است که هیچ یک از مردم ندارند. فرمود:

- به خدا که هیچ کس ندارد و تا ظهور واقع نشود و شما را بدان دعوت نکند شناخت وی

برایتان ممکن نیست.

### ۱۳۱ - همان:

عبدالواحد، از احمد بن محمد بن رباح، از محمد بن عباس ابن عیسی، از بطائنی، از قول امیر مؤمنان(ع):

- اسلام غریبانه آغاز شد و به همان وضع باز خواهد گشت. ای ابا محمد، هنگامی که قائم قیام کند، دعوتی نو می آورد، همچنانکه رسول الله(ص) آورد.

### ۱۳۲ - همان:

محمد بن همام، از احمد بن مابنداد، از احمد بن هلیل، از ابن ابو عمیر، از ابو مغرا، از ابو بصیر، از امام صادق(ع):

- هنگامی که امیر مؤمنان(ع) و بصریان رویارو شدند، درفش پیغمبر(ص) برافراشته و پاهای مخالفان سست و خورشید زردرنگ شد. آن گاه اهل بصره گفتند: ای پسر ابی طالب، ما را زینهار ده. در این وقت حضرت فرمود که اسیران را نکشند، زخمیان را درمان کنند، خونی را دنبال نکنند و هر کس که سلاح خود را بر زمین گذارد، امان یابد.

در روز صفین از امام درباره‌ی افراشتن آن پرچم - که حسن و حسین و عمار بن یاسر حمل می کردند - پرسیدند، حضرت به حسن(ع) فرمود: «فرزندم پس از من این درفش را کسی غیر از قائم(ع) بر نمی افرازد».

### ۱۳۳ - همان:

ابن عقده، از یحیی بن زکریا بن شیبان، از یونس بن کلیب، از ابن بطائنی، از پدرش، از ابو بصیر:

امام صادق(ع) فرمود:

- قائم از مکه بیرون نمی رود تا سپاهش تکمیل شود.

پرسیدم: سپاهش چند تن است؟ فرمود:

- ده هزار تن. جبرئیل در راست و میکائیل در چپ او. آن گاه پرچم واژگون را برمی افرازد

و به تکان در می آورد. سپس از قبایله‌های گوناگون مردم چون ابرهای خزانگی بر او گرد می آیند.

**۱۳۴ - همان:**

ابن عقده، از علی بن حسن تیملی، از حسن و محمد، پسران علی بن یوسف، از سعدان بن مسلم، از مفصل بن عمر:  
 امام صادق(ع) فرمود:  
 - هنگامی که خداوند به امام اذن دعوت دهد، سیصد و سیزده تن از یارانش مانند ابرهای خزانی دور وی گرد می آیند. اینان یاران ولایت اند، که برخی از ایشان شب در بستر خود ناپدید می شوند و فردا در مکه خواهند بود. برخی نیز در روز هنگام در ابر حرکت می نمایند و آیهی «اینما تکنونوا یات بکم الله جمیعا» [۱۴۸، بقره] درباره ی ایشان است.  
 ارشاد: از مفصل، همین روایت.

**۱۳۵ - نعمانی:**

عبدالواحد، از محمد بن جعفر قرشی، از ابن ابوخطاب، از محمد بن سنان، از ضریس، از ابو خالد کابلی، از امام زین العابدین(ع) و امام محمد باقر(ع):  
 - ناپدیدشدگان قوم بر بستر خود ناپیدا می شوند و روز بعد در مکه اند و در آیهی شریفه ی «اینما تکنونوا یات بکم الله جمیعا»، منظور یاران قائم اند.

**۱۳۶ - همان:**

احمد بن هوذه، از نهاوندی، از عبدالله بن حماد، از ابن بکیر، از ابان بن تغلب:  
 با امام جعفر صادق(ع) در مسجد مکه بودم که دستم را گرفت و فرمود:  
 - ای ابان، سیصد و سیزده مرد به این مسجد می آیند که اهل مکه از آفریده شدن و نام پدران و نیاکانشان آگاه نیستند. آنان شمشیرهایی دارند که نام مردان و نام پدران و نیاکان و تبار هر یک بر شمشیرها نقش بسته است.  
 آن گاه ندا دهنده ای بانگ می زند: این است مهدی که به مانند داود و سلیمان حکم می کند و دلیل نمی خواهد.

**۱۳۷ - همان:**

علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، از عبدالحمید طویل، از امام باقر(ع):  
 - آیهی «امن یجیب مضطر اذا دعاء» [۶۲، نمل] درباره ی قائم(ع) فرو فرستاده شده است و

جبرئیل به صورت پرنده‌ای سپید نخستین بیعت‌کننده با اوست. سیصد و سیزده تن از مردم نیز با وی پیمان می‌بندند. هر کس در راه باشد در یک ساعت می‌رسد و آن که در راه نباشد در بستر ناپدید می‌گردد و فرموده‌ی امیر مؤمنان(ع) است که «المفقودون عن فرشهم» و آیه‌ی خدائی است که «فاستبقوا الخیرات اینما تکنونوا یات بکم الله جمیعا».

### ۱۳۸ - همان:

احمد بن هوده، از نهاوندی، از عبدالله بن حماد، از ابوجارود، از امام باقر(ع):  
- یاران قائم سیصد و سیزده مرد از فرزندان عجم‌اند که برخی روز در ابر حرکت می‌کنند و برخی دیگر در بستراند و بدون قرار پیشین در مکه دیدار می‌نمایند.

### ۱۳۹ - همان:

علی بن حسین، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسن رازی، از محمد بن علی کوفی، از علی بن حکم، از بطائنی، از ابوبصیر، از امام باقر(ع):  
- قائم از ذی طوی در میان سیصد و سیزده تن - به شمار اهل بدر - فرود می‌آید پشت خود را به حجرالاسود تکیه می‌دهد و پرچم پیروزی را به تکان در می‌آورد.

### ۱۴۰ - همان:

احمد بن هوده، از نهاوندی، از عبدالله بن حماد، از بطائنی، از امام صادق(ع):  
- جوانان شیعه به هنگام ظهور برای رسیدن به صاحب خود در یک شب بدون قرار پیشین رهسپار می‌شوند و بامداد در مکه خواهند بود.

### ۱۴۱ - همان:

ابن عقده، از علی بن فضال، از محمد بن حمزه و محمد بن سعید، از عثمان بن حماد، از سلیمان بن هارون عجللی، از امام صادق(ع):  
- خداوند صاحب این امر را نگه می‌دارد و اگر همه‌ی مردم نیز نابود شوند، خدا یاران وی را می‌آورد و ایشان هم‌آن‌اند که پروردگار عز و جل درباره‌شان فرموده است: «فان یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین» (پس اگر این قوم به آنان کافر شوند ما قومی را که هرگز کافر نشوند - و همیشه از دل و جان مانند علی و شیعیان او ایمان دارند - برگماریم) [۸۹، انعام] و «فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذله علی المؤمنین اعزه علی الکافرین» (به زودی خدا



قومی را که - بسیار - دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان سرافکنده و فروتن و به کافران سرافراز و مقتدرند به نصرت اسلام برمی‌انگیزد) [۵۴، مائده].

#### ۱۴۲ - کشف:

جابر، از امام صادق(ع):

- در دل‌های پیروان ما هراس می‌افتد، و چون قائم قیام نماید و مهدی ظهور کند، هر مرد از ایشان دلیرتر از شیر و چالاک‌تر از تیر می‌شود.

#### ۱۴۳ - کافی:

عده، از سهل، از ابن شمون، از اعصم، از مالک بن عطیه، از ابن تغلب، از امام صادق(ع):  
- خون‌هایی که در اسلام رواست، تا هنگامی که خداوند قائم ما را برانگیزد، هیچ‌کس حق ریختن آنها را ندارد و چون خدای عز و جل قائم را برانگیزد او به فرمان پروردگار حکم می‌کند و دلیل هم لازم ندارد. او زناکار محصنه را سنگسار می‌کند و مانع زکات را گردن می‌زند.

#### ۱۴۴ - اختصاص:

امام صادق(ع) فرمود:

- پیروان ما در دولت قائم علیه‌السلام سرکردگان و فرمان‌روایان زمین خواهند بود و به هر مرد از ایشان نیروی چهل تن داده می‌شود.

امام محمد باقر(ع) نیز می‌فرمود:

- در دل شیعیان ما از دشمنان هراس می‌افتد؛ اما هنگامی که این امر روی دهد و مهدی خروج کند، هر یک از ایشان از شیر دلیرتر و از تیر تیزتر می‌شود و ضربت دست او برای کشتن دشمن بسنده است.

#### ۱۴۵ - تفسیر فرات:

جعفر بن محمد فزاری، تا عمران بن داهر:

مردی از امام جعفر صادق(ع) پرسید: چگونه بر قائم درود فرستیم؟ آن حضرت فرمود:  
- بگوئید: «السلام علیک یا بقیه‌الله».

### ۱۴۶ - همان:

حسین بن علی بن بزیع، تا زید بن علی:

قائم خاندان محمد هنگامی که قیام کند خواهد فرمود:

- ای مردم، ما همانیم که خداوند در کتاب خویش به شما نوید داده بود: «الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکاة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبه الامور» (- آنان که خدا را یاری می کنند - آن هائی هستند که اگر در روی زمین به آنان اقتدار و تمکین دهیم نماز به پا می دارند و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و عاقبت کارها به دست خداست) [۴۱، حج].

### ۱۴۷ - کافی:

گروهی، از احمد بن محمد، از علی بن حسن تیمی، از برادرانش محمد و احمد، از علی بن یعقوب هاشمی، از مروان بن مسلم، از سعید ابن عمر جعفری، از مردی مصری، از امام جعفر صادق (ع):

- قائم ما همین که قیام کند، بنی شیبه را می گیرد، دستهایشان را قطع می کند و دور کعبه می گرداند و می فرماید: اینان دزدان خانه ی خداوند.

### ۱۴۸ - تهذیب:

محمد بن احمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از عمرو بن ابو مقدم، از پدرش، از حبه عرثی:

امیر مؤمنان (ع) به حیره درآمد و فرمود: این جا به آن جا پیوسته - و با دست به کوفه و حیره اشاره نمود - و هر ذرع زمین به چندین دینار خرید و فروش می شود. در حیره مسجدی با پانصد در ساخته می شود که قائم (ع) در آن نماز خواهد گزارد، چون مسجد کوفه برای جمعیت تنگ است و در مسجد دوازده پیشنماز عادل نماز می گزارند. برای قائم چهار مسجد ساخته می شود که کوچکترین آنها همین مسجد کوفه است.

### ۱۴۹ - کافی:

محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از احول، از سلام بن مستنیر، از امام باقر (ع):

قائم ایمان را بر همه ی ناصبیان عرضه می دارد تا به راه راست گرایند و گرنه گردنشان را

می‌زند، یا مانند اهل ذمه‌ی امروز از آنان جزیه می‌گیرد.

### ۱۵۰ - همان:

علی بن محمد، از صالح بن ابو حماد، از محمد بن عبدالله بن مهران، از عبدالملک بن بشیر، از عیثم بن سلیمان، از معاویه بن عمار، از امام صادق(ع):  
- هر یک از شما که خواستار دیدار قائم است، آرزوی عافیت کند، زیرا خداوند محمد(ص) را با مهر برانگیخت و قائم را با قهر برمی‌انگیزد.

### ۱۵۱ - من (مؤلف):

در کتاب «مزار» از برخی یاران پیشین ما، از ابو بصیر روایت شده است که:  
امام صادق(ع) به من فرمود:  
- ای ابا محمد، انگار قائم را می‌بینم که با یاران و بستگانش در مسجد سهله فرود می‌آید.

گفتم: جانم به فدایت، آیا خانه‌اش آن‌جا خواهد بود؟ فرمود:  
- آری. آن‌جا خانه‌ی ادریس و ابراهیم بوده و هر پیمبری که خداوند فرستاد آن‌جا نماز گزارده، خضر در آن‌جا مسکن داشته و هر کس در آن مکان اقامت کند مانند اقامت در بارگاه پیغمبر(ص) است.

پرسیدم: آیا اقامت قائم در آن‌جا همیشگی است؟ فرمود:  
- آری.

گفتم: پس از او چه؟ فرمود:

- چنین خواهد بود تا پایان هستی.

پرسیدم: اهل ذمه چگونه خواهند بود؟ فرمود:

- مانند رسول‌الله(ص) صلح می‌کند و جزیه می‌گیرد.

گفتم: کسی که با شما دشمنی ورزد؟ فرمود:

- ای ابا محمد هر کس که در دولت ما با ما دشمنی کند بهره‌ای نخواهد برد؛ زیرا خداوند خونشان را پس از قیام قائم بر ما حلال شمرده است. اما امروز ریختن خون آنان بر ما و شما نارواست؛ مبادا کسی تو را مغرور کند. چون قائم کین خدا و پیغمبر(ص) و همه‌ی ما را خواهد گرفت.

### ۱۵۲ - همان

سید علی بن عبدالحمید در کتاب «انوار مضمینه» از احمد بن محمد ایادی، به نقل از اسحاق بن عمار می‌گوید:

از امام صادق (ع) درباره‌ی فرموده‌ی خداوندی به شیطان درباره‌ی «وقت معلوم» پرسش کردم. فرمود:

- وقت معلوم روز قیام قائم است. هنگامی که خداوند او را برمی‌انگیزد، وی در مسجد کوفه است. ابلیس که روی زانو حرکت می‌کند، می‌آید و می‌گوید: «ای وای از امروز.» و قائم پیشانی او را می‌گیرد و گردنش را می‌زند. پس «وقت معلوم» روز مرگ ابلیس است.

### ۱۵۳ - اختصاص:

ابوالقاسم شعرانی، از ابن ظبیان، از ابن حجاج، از امام صادق (ع):  
- قائم چون به کوفه درآید، جانی را نشان می‌دهد و می‌گوید: «این جار احفر نمائید.»  
چنین می‌کنند و دوازده هزار زره، دوازده هزار شمشیر و دوازده هزار کلاه خود بیرون می‌آورند. آن‌گاه قائم دوازده هزار مرد از [عرب و] عجم را فرامی‌خواند و مسلح می‌کند و می‌گوید: «هر کس را که مانند خودتان پوشیده باشد بکشید.»

### ۱۵۴ - کافی:

علی از پدرش، از ابن فضال، از ثعلبه بن میمون، از بدر ابن خلیل ازدی، از امام باقر (ع) درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی «فلما احسوا باسنا اذاهم منها یرکضون لا یرکضوا و ارجعوا الی ما اترفتم فیه و مساکنکم لعلکم تسئلون» (پس هنگامی که آن ستم‌کاران عذاب ما را به چشم مشاهده کردند از آن دیار رو به فرار نهادند مگریزند، رو به خانه‌های خود آرید و به اصلاح فسادکاری خویش که روزی ممکن است از آن باز خواست شوید پردازید) [۱۲، انبیاء]:  
- هنگامی که قائم قیام کند و سپاه به جنگ بنی‌امیه به شام فرستد، آنان به روم می‌گریزند و رومیان می‌گویند تا مسیحی نشوید شما را راه نمی‌دهیم. آن‌گاه چلیپا به گردنشان می‌آویزند و راهشان می‌دهند.

### ۱۵۵ - همان:

علی، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از ابن اذینه، از محمد بن مسلم:  
به امام باقر (ع) گفتم: خداوند فرموده است: «و قاتلوهم حتی تکون فتنه و یکون الدین کله

لله» (با کافران جهاد کنید که در زمین فتنه و فساد دیگری نماند و آئین همه دین خدا گردد) [۳۹، انفال]. حضرت فرمود:

- این آیه هنوز تأویل نشده است و هنگامی که موقع آن فرا رسد، از دشمنان آن قدر کشته می‌شوند که به یگانگی خدای عز و جل باور آورند.

### ۱۵۶ - همان:

حسین بن محمد، از معلی، از وشاء، از علی بن ابونصیر:  
مردی آمد و به امام باقر(ع) گفت: «شما خاندان رحمت برگزیدگان خدای تبارک و تعالی هستید. آن حضرت فرمود:

- سپاس خداوند را که چنین است. ما تنابنده‌ای را گمراه نکردیم و خود از راه راست بیرون نشدیم و این جهان از میان نخواهد رفت تا آن‌گاه که خدای عز و جل مردی از ما را برانگیزد که به کتاب خدا رفتار و هر سیه‌کاری را که ببیند آن را نکوهش کند.

### ۱۵۷ - امالی شیخ

فحام، از عمویش، از احمد بن عبدالله بن علی، از عبدالرحمان ابن عبدالله از یحیی بن مغیره، از برادرش، محمد، از محمد بن سنان، از امام صادق(ع) از امام محمد باقر(ع) درباره‌ی حدیث لوح:

- محمد در آخر زمان ظهور می‌کند و ندائی به زبان شیوا می‌گوید: این مهدی از خاندان محمد(ص) است که زمین پر شده از ...

### ۱۵۸ - ک، امالی، عیون:

عطار، از پدرش، از ابن عبدالجبار، از محمد ابن زیاد ازدی، از ابان بن عثمان، از ثمالی، از علی بن حسین، از پدر او، از جدش:  
فرستاده‌ی خدا(ص) فرمود:

- پیشوایان پس از من دوازده تن‌اند که نخستین ایشان توثی، ای علی و آخرین آنان قائم است که خداوند به دست او خاور و باختر زمین را می‌گشاید.

### ۱۵۹ - نعمانی:

امیر مؤمنان(ع) از قول پیغمبر(ص):

- آخرین امامان همانا من است، ظهور می‌کند و زمین پر شده از زور و ستم را سرشار از عدل و داد می‌نماید و هر کس بیاید و بگوید یا مهدی به من عطائی فرما. خواهد گفت: «بگیر و ببر.»

### ۱۶۰ - تهذیب:

صفار، از ابن ابی‌خطاب، از جعفر بن بشیر و محمد بن عبدالله بن هلال، از علا، از محمد:  
از امام محمد باقر (ع) پرسیدم قائم پس از قیام به کدام روش رفتار خواهد کرد؟ آن حضرت فرمود:

- به همان روش رسول‌الله (ص) تا وقتی که اسلام آشکار شود.

پرسیدم: روش پیغمبر خدا (ص) چه بود؟ حضرت فرمود:

- باطل گردانیدن هر چه در جاهلیت بود و آوردن عدل برای مردم. قائم نیز هر ناروای رایج در میان مردم را باطل و عدالت را به ایشان ارزانی می‌نماید.

\*\*\*

[برخی خرده‌ها که پیروان دین‌ها و کیش‌های دیگر بر روایت‌های یاد شده در این کتاب گرفته‌اند و پاسخ آن‌ها در پایان جلد سوم خواهد آمد - م.]

## ❁ باب بیست و هشتم

### آن چه به هنگام ظهور رهبر جاودان روی خواهد داد به روایت مفضل بن عمر

#### مؤلف:

در یکی از نوشته‌های هم‌باوران ما، از حسین حمدان، از محمدابن اسماعیل و علی بن عبدالله حسنی، از ابو شعیب [و] محمد بن نصیر، از عمر بن فرات، از محمد بن مفضل، از مفضل بن عمر روایت شده است:

از سرورم، امام صادق (ع) پرسیدم: آیا برای ظهور مهدی منتظر (عج) وقتی معین شده است که مردم باید بدانند؟ آن حضرت فرمود:

.. حاشا که خداوند برای ظهور او موعدی گذارد که شیعیان ما بدانند.

س: سرور، چرا چنین است؟ فرمود:

ج - چون همان هنگام است که خدای تعالی می‌فرماید: «و یسئلونک عن الساعة ایان مرساها قل انما علمها عند ربی لایجلیها لوفتها الا هو ثقلت فی السموات و الارض» (از تو احوال و ساعت قیامت را سؤال خواهند کرد که چه وقت فرا خواهد رسید. پاسخ ده که علم آن نزد رب من و خدای من است. کسی بجز او نداند آن ساعت شانش در آسمان‌ها و زمین بسی سنگین و عظیم است نیاید شما را مگر ناگهانی) [۱۸۶، اعراف] و همان ساعتی که می‌فرماید: «یسئلونک عن الساعة ایان مرساها» (از تو سؤال کنند که قیامت کی برپا شود) [۴۲، نازعات] و «عنده علم الساعة» (همانا علم ساعت نزد خدا است) [۳۴، لقمان] و «فهل ینظرون الا الساعة ان تأتیهم بغتة فقد جاء اشراطها» و «اقتربت الساعة و انشق القمر» (آن ساعت نزدیک آمد و ماه آسمان شکافته شد) [۱، قمر] و «مایدربیک لعل الساعة تکون قریباً (و تو ای رسول چه می‌دانی شاید آن ساعت

آن چه به هنگام ظهور رهبر جاودان ... □ ۵۶۵

بسیار موقعش نزدیک باشد) [۶۳، احزاب] و «يستعجل بها الذين لا يؤمنون بها و الذين آمنوا مشفقون منها و يعلمون انها الحق الا ان الذين يمارون في الساعة لفي ضلال بعيد» (آنان که به ساعت قیامت ایمان نمی آورند - به تمسخر - تقاضای تعجیل در ظهور قیامت می کنند اما اهل ایمان از آن روز سخت تر ترسانند و می دانند که آن روز بر حق است. الا ای مردم بدانید آنان که در قیامت جدل و انکار می کنند سخت در گمراهی دور از سعادت اند.) [۱۸، شوری].

س: «بمارون» یعنی چه؟

ج - یعنی می گویند: او کی به جهان آمد؟ چه کسی او را دید؟ اکنون کجاست؟ کی آشکار خواهد شد؟ و همه ی اینها شتاب ورزیدن در کار خدا، شک در قضا و دخالت در قدرت او است. اینان زیان کاران دنیا هستند و کافران را فرجامی بد است.

س: آیا موعدی برای آن گذاشته شده است؟

ج - ای مفضل، من وقتی تعیین نمی کنم و موعدی هم گذاشته نشده است، زیرا هر کس که برای مهدی ما موعدی بگذارد، در علم خدا شرکت جسته و ادعای آشکار ساختن راز وی را نموده است و هیچ رازی نیست که خداوند برای این آفریدگان وارونه بین که از خدا و اولیایش برگشته اند قرار نداده باشد. خداوند نیکی ها را در اولیاء نهاده و ایشان را با سپردن راز از ویژگیان خود ساخته و همیشه با آنان است و ایشان حجت خدایند بر بندگان او.

س: سرورم، آغاز ظهور مهدی و تسلیم به او چگونه است؟

ج - ای مفضل، او با شبهه آشکار می گردد، اما یادش بالا می گیرد، نامش والا و کارش نمایان و به نام، کنیه و تبارش بانگ زده می شود و آوازه اش بر سر زبان حق جویان و باطل گرایان و موافقان و مخالفان می افتد تا حجت بر ایشان به شناخت او تمام گردد. ما داستان و دلیل هستی او، نام و کنیه و تبارش را گفته ایم که وی همانم و هم کنیه ی جدش رسول الله (ص) است تا مبادا مردم بگویند ما نمی دانستیم. آن گاه، خداوند وی را آشکار می گرداند، همچنان که به نیای بزرگوارش در آیه ی شریفه ی «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهر. علی الدین کله و لو کره المشرکون» (اوست خدایی که رسول خدا را با دین حق به هدایت خلق فرستاد تا بر همه ادیان عالم تسلط و برتری دهد هر چند مشرکان و کافران ناراضی و مخالف باشند.) [۲۲، توبه] نوید فرموده است.

ج: تأویل این فرموده ی خدا چیست که «لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون»؟

ج - خداوند می فرماید: «و قاتلوهم حتی لا تکنون فتنه و یكون الدین کله لله» (ای مؤمنان با کافران جهاد کنید که در زمین فتنه و فساد دیگری نماند.) [۳۹، انفال]، پس به خدا سوگند که اختلاف میان کیش ها و دین ها برداشته می شود و تنها یک دین باقی می ماند که دین الهی اسلامی



است، همچنان که پروردگار تعالی می‌فرماید: «ان الدین عندالله الاسلام» (همانا که دین نزد خدا اسلام است.) [آل عمران] و «من یتبع غیرالاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین» (و هر کس غیر) از اسلام دینی اختیار کند هرگز از وی پذیرفته نیست و او در آخرت از زیان‌کاران است.) [آل عمران].

س: سرور و آقای من، آیا دین پدران او، ابراهیم، نوح، موسی، عیسی و محمد(ص) نیز اسلام بود؟

ج - آری، جز اسلام نبود.

س: آیا در کتاب خدا هم آمده است؟

ج - آری، از آغاز تا پایان؛ از آن میان آیه‌ی «ان الدین عندالله الاسلام» و «ملة ابراهیم هو سماکم المسلمین» (آئین پدر شما ابراهیم است که - خداوند - او را مسلمان نامید.) [حج] و «اجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا امة مسلمه لک» (پروردگارا دل ما را تسلیم فرمان خود گردان و فرزندان ما را هم به تسلیم و رضای خود بدار) [بقره] در قصه‌ی ابراهیم و اسماعیل و «حتی اذا ادركه الغرق قال آمنت به بنو اسرائیل و انا من المسلمین» (چون هنگام غرق فرعون فرا رسید گفت اینک من ایمان آوردم و شهادت می‌دهم که حقاً جز آن کسی که بنی‌اسرائیل به او ایمان دارند خدایی در عالم نیست.) [یونس] در داستان فرعون و «قبل ان یأتونی مسلمین» (پیش از آن که تسلیم امر من شوند.) [نمل] در قصه‌ی سلیمان و بلقیس و «اسلمت مع سلیمان لله رب العالمین» (با رسول تو سلیمان تسلیم فرمان یکتا پروردگار عالمیان گردیدم.) [نمل] و گفته‌ی عیسی(ع) «من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصارالله آما بالله و اشهد بانا مسلمون» (کیست که با من دین خدا را یاری کند، حواریون گفتند ما یاری کنندگان دین خداییم. گواهی ده که ما تسلیم فرمان اویم.) [آل عمران] و آیه‌ی شریفه‌ی «وله اسلم من فی سموات والارض طوعاً و کرها» (هر که در آسمان و زمین است خواه و ناخواه مطیع فرمان خداست.) [آل عمران] و «فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین» (و - لیکن - در همه آن دیار جز یک خانه‌ی لوط دیگر مسلم خداپرست نیافتیم.) [الذاریات] در قصه‌ی لوط و «قولوا آما بالله و ما انزل الینا - تا - لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون» (بگویند که ما مسلمین ایمان به خدا آورده‌ایم و به آن کتابی که بر پیغمبر ما فرستادند - تا - میان هیچ یک از پیغمبران فرق نگذاریم و به هر چه از جانب خداست.) [بقره].

س: سرور، چند دین وجود دارد؟

ج - چهار دین.

س: مجوس چطور و چرا مجوس نامیده می‌شوند؟

آن چه به هنگام ظهور رهبر جاودان ... □ ۵۶۷

ج - چون به سربانی خود را مجوس می نامند و ادعا می کنند که آدم و شیث هبت الله ازدواج با مادر و خواهر و دختر و خاله و عمه و زنان محرم را روا دانسته اند. همچنین، دستور نماز گزاردن به سمت خورشید را داده و برای نماز وقت معین نکرده اند و اینها افترا و دروغ بستن بر خداوند و آدم و شیث است.

س: سرور و آقای من، چرا قوم موسی را یهود می خوانند؟

ج - به خاطر فرموده ی خدایی «انا هدنا الیک» [۱۵۵، اعراف]، یعنی به سوی تو رهنمایی شده ایم.

س: نصارا؟

ج - به خاطر گفته ی عیسی (ع) «من انصاری الی الله» - آن حضرت این آیه را تا پایان تلاوت نمود و فرمود: به دلیل یاری دین خدا نصارا نامیده می شوند.

س: چرا صابین را چنین می نامند؟

ج - چون به تعطیل پیامبران و دینها و شریعتها عقیده دارند و می گویند هر چه آنها آورده اند بیهوده است؛ یگانگی خدا و نبوت پیغمبران و رسالت فرستادگان پروردگار و جانشینی اوصیاء را نمی پذیرند؛ نه شریعت دارند، نه کتاب و نه پیغمبر. آفرینش را بیهوده می شمارند. ای مفضل، این علم را به پیروان ما برسان، مبادا در دین خود شک نمایند.

س: سرورم، مهدی در کجا ظهور می کند؟

ج - به هنگام ظهور هیچ چشمی او را نمی بیند و هر کس جز این بگوید او را دروغ پرداز بدانید.

س: آیا در وقت ولادت هم دیده نمی شود؟

ج - چرا، به خدا، از ساعت تولد تا درگذشت پدرش یعنی دو سال و نه ماه دیده می شود. زادنش به هنگام فجر شب آدینه، هشتم شعبان سال دویست و پنجاه و هفت است و روز جمعه هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت، روز وفات پدرش در شهری بر کرانه ی دجله است که خودپرستی خود بزرگ بین و زورگو به نام جعفر، گمراهی با لقب «متوکل» که لعنت خدا بر او بادا، آن را بنیاد می نهد. این شهر را سامرا خواهند نامید که همان «ساء من رای» (هر کس ببیند شاد می شود) است. شخص باوردار مهدی را در سال دویست و شصت در سامرا می بیند و شکاک باطل گراوی را نمی بیند. فرمان او در آن شهر روان است، در همان جا غیب و در کاخی در نزدیک مدینه در حرم جدش رسول الله (ص) نمایان می گردد. هر کس که خداوند سعادت داده باشد وی را خواهد دید؛ سپس در روز آخر سال دویست و شصت و شش باز غایب می شود و دیگر چشم هیچ کس او را نخواهد دید تا هنگامی که همه وی را دیدار کنند.

س: هم سخن او کیست؟

ج - فرشتگان و دین‌باوران جنی و فرمان‌هایش به افراد مورد اعتماد و دوستداران و نمایندگانش می‌رسد. در روز غیبت محمد بن نصیر نصیری را «باب» خود تعیین می‌کند و بعدها در مکه نمایان می‌گردد. ای مفضل، انگار او را می‌بینم که با بُرد و عمامه‌ی زرد و نعلین پیغمبر (ص) به مکه پا می‌گذارد و چوب دست آن حضرت را در دست گرفته، به سوی خانه‌ی خدا می‌رود و هیچ کس وی را نمی‌شناسد. به هنگام ظهور جوان است.

س: آیا در وقت ظهور جوان است یا پیر؟

ج - سبحان‌الله، چگونه می‌توان دانست؟ هر طور که خدا بخواهد همان گونه نمایان خواهد شد.

س: کی و چگونه ظهور خواهد نمود؟

ج - تنها نمایان می‌شود و تنها به خانه‌ی خدا می‌آید و تنها در کعبه شب را سپری می‌کند و چون چشم‌ها در خواب شوند و شب تیره و تار گردد، جبرئیل و میکائیل بر او نازل می‌شوند و جبرئیل می‌گوید: «ای سرور من، گفته‌ات پذیرفته و فرمانت رواست.» آن حضرت نیز دست بر روی خود می‌مالد و می‌فرماید: «الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوء من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین» (ستایش خدای را که وعده‌ی لطف و رحمتش را بر ما محقق فرمود و ما را وارث همه‌ی سرزمین بهشت گردانید تا هر جای آن بخواهیم منزل گزینیم - بلی - آن روز پاداش نیکوکاران بسیار نیکو خواهد بود.) [الزمر، ۷۴]. و میان رکن و مقام می‌ایستد و بانگی رسا برمی‌آورد که: «ای سرکردگان و نزدیکان من، که خداوند شما را پیش از ظهور برایم ذخیره فرموده است، برای فرمان‌برداری بیایید.» این بانگ به ایشان و محراب‌هاشان و بسترهایشان در خاور و باختر جهان می‌رسد و در یک چشم برهم زدن بین رکن و مقام نزد وی گرد می‌آیند. آن گاه، خدای عز و جل به نور فرمان می‌دهد که از زمین بر آسمان بتابد. هر مؤمنی در روی زمین از آن نور روشنایی می‌گیرد و نور به درون خانه‌اش رخنه می‌کند و جان‌های مؤمنان از آن نور شاداب می‌شود و خواهند دانست که قائم ظهور نموده است.

سپس، بامداد نزد او خواهند بود و تعدادشان سیصد و سیزده تن است، به شمار یاران رسول‌الله (ص) در روز بدر.

س: سرورا، آیا هفتاد و دو تنی هم که به حسین بن علی (ع) کشته شدند، با آنان هستند؟

ج - حسین ابن علی (ع) - با عمامه‌ی سیاه - همراه دوازده هزار از پیروان علی (ع) آشکار می‌شود.

س: آیا سنت بیعت پیش و پس از قیام قائم (ع) تغییر می‌کند؟

ج - هر بیعتی پیش از ظهور قائم، پیمان کفر و نفاق و نیرنگ است و خداوند گیرنده و دهنده‌ی پیمان را لعن می‌نماید. آری، ای مفضل، قائم (ع) پشت خود را به حرم تکیه می‌دهد و دست خویش را دراز می‌کند، که از آن نوری سپید می‌درخشد، آن گاه می‌فرماید: «ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه» (ای رسول مؤمنانی که - در حدیبیه - با تو بیعت کردند دست خداست بالای دست آن‌ها پس از آن هر که نقض بیعت کند بر زیان و هلاک خویش به حقیقت اقدام کرده است.) [ ۱۰، فتح ]. نخستین بیعت کننده جبرئیل است و سپس فرشتگان و نژادگان جن و بعد سرکردگان پیمان می‌بندند. بامداد مردم در مکه می‌گویند: این مرد در سمت کعبه کیست؟ و این کسان بر گرد او کیانند؟ و آن نشانه‌ای که شب دیدیم و مانندش دیده نشده چیست؟ عده‌ای به گروهی دیگر می‌گویند: نگاه کنید که آیا یکی از اینان را می‌شناسید؟ آنان می‌گویند که هیچ یک را نمی‌شناسیم غیر از چهار تن از اهل مدینه را که فلان و فلان هستند. این حال در آغاز برآمدن خورشید آن روز روی می‌دهد و پس از دمیدن آفتاب از چشمه‌ی خورشید بانگی بلند به زبان عربی شیوا به گوش می‌رسد که هر که بر روی زمین باشد آن را می‌شنود: ای آفریدگان، این مهدی خاندان محمد است - و او را به نام جدش رسول الله (ص) و به کنیه‌اش می‌خواند و تبار او را به پدرش، امام یازدهم (ع) می‌رساند - با وی بیعت کنید و با امر او مخالفت مورزید تا رستگار شوید. آن گاه، نخست فرشتگان، سپس جنیان، بعد سرکردگان پیش می‌آیند و می‌گویند: «می‌شنویم و فرمان می‌بریم.» و از آفریدگان کسی نمی‌ماند که آن بانگ را نمی‌شنود و اهل بیابان و شهر و دریا و خشکی می‌آیند و به یکدیگر می‌گویند که ما به گوش خود چنین و چنان شنیدیم. اما پس از غروب آفتاب فریادی از باختر برمی‌آید که ای مردم، خدایگان شما عثمان بن عنبسه، از فرزندان یزید بن معاویه، در دشتی خشک در سرزمین فلسطین ظهور کرده، بروید و با وی بیعت کنید و دشمنی مورزید تا نجات یابید. لیکن فرشتگان و جنیان و سرکردگان گفته‌ی او را رد می‌کنند و می‌گویند: شنیدیم و نافرمانی می‌کنیم. آن گاه همه‌ی دودلان و کافران و سرگشتگان با آن فریاد گمراه می‌شوند. سپس سرور ما پشت به کعبه تکیه می‌دهد و می‌فرماید: «ای مردمان، هر که بخواهد آدم و شیث، نوح و پسرش سام، ابراهیم و اسماعیل، موسی و یوشع، عیسی و شمعون، محمد و امیر مؤمنان - که درود خدا بر ایشان بادا - و حسن و حسین و امامان خاندان را ببیند، به من بنگرد که من همه‌ی آنانم و دعوت مرا بپذیرید. نزد من آید که هر چه بخواهید شما را آگاه می‌کنم و هر کس کتاب‌های آسمانی را بخواند، از من هم می‌شنود. آن حضرت سپس با خواندن صحفی که خداوند بر آدم و شیث فرو فرستاد آغاز می‌کند، پس از آن کتاب‌های نوح و ابراهیم و تورات و انجیل و زبور را می‌خواند و اهل همه‌ی دین‌ها و کیش‌ها می‌گویند به خدا سوگند که کتاب کامل ما همین است. آن گاه، قرآن

می خواند و مسلمانان می گویند: به خدا این همان قرآن درستی است که خداوند بر محمد(ص) نازل کرد و یک حرف از آن نیفتاده و تغییر نیافته است.

سپس، «دابه» بین رکن و مقام نمایان می گردد، بر چهره‌ی دین باوران «مؤمن» و بر رخسار دین ستیز «کافر» می نگارد. بعد مردی که رویش به پشت و پشتش به سمت سینه‌ی اوست، به سوی قائم(ع) می رود و می گوید: سرورم، من پیکری از سوی فرشتگانم و تو را نوید آورده‌ام که سپاه سفیانی در بیداء نابود شد. قائم می فرماید: داستان خود و برادرت را بگو. آن مرد می گوید: من و برادرانم در سپاه سفیانی بودیم. از دمشق تا زوراء همه جا را ویران کردیم و گذشتیم. کوفه و مدینه را خراب نمودیم و منبر پیغمبر را شکستیم و استران خود را در مسجد پیامبر بستیم. شمارمان سیصد هزار بود و قصد ویران کردن خانه‌ی خدا و کشتار باشندگان آن جا را داشتیم. به بیداء رسیدیم و فرود آمدیم که بانگی برآمد: «ای بیداء این قوم ستمگر را ببوبار.» آن گاه زمین دهان گشود و همه‌ی سپاه را بلعید و به خدا که جز من و برادرم چیزی حتی یک زانوبند شتر بر زمین باقی نماند. آن وقت فرشته‌ای به ما سیلی زد و روی ما چنان که می بینی به پشت برگشت. آن فرشته به برادرم گفت: «وای بر تو، ای هشدار گرفته. به سراغ آن سفیانی ملعون به دمشق برو و او را به ظهور مهدی خاندان محمد(ص) هشدار ده و او را آگاه کن که لشکرش در بیداء نابود گردید.» و به من گفت: به سوی نوید آور حق مهدی به مکه رو و او را به نابودی ستم کاران مژده رسان، خود نیز به دست وی توبه نما، او توبه‌ات را می پذیرد.» آن گاه قائم دستی به روی آن مرد می کشد و چهره‌ی او به صورت نخست برمی گردد، با مهدی(ع) بیعت می کند و با وی می ماند.

س: سرورم، آیا فرشتگان و جنیان دیده می شوند؟

ج: آری، و می توان با آنان هم سخن شد، همچنان که مردی با پیرامونیان خود سخن می گوید.

س: آیا همراه قائم حرکت می کنند؟

ج: آری، و در زمین «هجرت» میان کوفه تا نجف فرود می آیند و شمار یاران آن حضرت چهل و شش هزار فرشته و شش هزار جن - و در روایتی دیگر چهل و شش هزار جن - اند که خداوند به دست آنان او را پیروز می گرداند.

س: با مکیان چه می کند؟

ج: به حکمت و اندرز نیکو فرا می خواند. آنان هم فرمان می برند و او مردی از اهل بیت خود را بر ایشان می گمارد و به قصد مدینه حرکت می کند.

س: با خانه‌ی خدا چه می کند؟

ج: آن را فرو می ریزد و بر همان شالوده‌ی نخستین که در عهد آدم(ع) بود، از نو می سازد؛ آثار ستمگران را در مکه و مدینه و عراق و سرزمین‌های دیگران ویران می کند؛ مسجد کوفه را

آن چه به هنگام ظهور رهبر جاودان ... □ ۵۷۱

درهم می‌کوبد و بر پایه‌ی اول می‌سازد. کاخ عتیق را نیز که از آغاز لعنت شده است، خراب می‌کند.

س: آیا آن حضرت در مکه اقامت می‌کند؟

ج: نه، یکی از مردان خود را آن جا می‌گمارد، اما مردم بر او می‌شورند و وی را می‌کشند؛ امام باز می‌گردد، مکیان با سرهای فروافکننده تضرع می‌کنند و می‌گویند: ای مهدی خاندان محمد (ص) توبه، توبه. قائم به آنان اندرز و هشدار می‌دهد و یکی از خودشان را بر ایشان خلیفه می‌نماید و راهی مدینه می‌شود. باز مکیان شورش می‌ورزند و خلیفه را می‌کشند، مهدی هم یاران خود را به سراغشان می‌فرستد و می‌فرماید بروید و کسی را زنده نگذارید مگر آن کس که ایمان آورده باشد و اگر رحمت خداوندی در کار نبود من هم با شما می‌آمدم زیرا این مردم عذری میان خود و خدا برجا نگذاشته‌اند. آن گاه سپاه قائم به مکه باز می‌آیند و به خدا سوگند که از هر صد تن، بلکه از هر هزار تن یکی را زنده نمی‌گذارند.

س: خانه‌ی مهدی و محل گرد آمدن مؤمنان کجاست؟

ج - جایگاه فرمان‌روایی وی کوفه و محل حکومتش مسجد آن جاست. خزانه و مکان تقسیم غنائم مسلمانان نیز مسجد سهله است.

س: آیا همه‌ی مؤمنان در کوفه خواهند بود؟

ج - آری، به خدا، هیچ دین‌باوری نیست که در آن جا یا نزدیک به آن جا نباشد و بهای یک میدان اسب‌تازی در کوفه به دو هزار درهم می‌رسد و بسیاری از مردم آرزو می‌کنند که می‌توانستند یک وجب زمین «سبع» را به یک وجب شمش زر بخرند و «سبع» از خطه‌ی «همدان» است. پهناوری کوفه از هر سو پنجاه و چهار میل خواهد شد و کاخ‌هایش به همسایگی کربلا می‌رسد. خداوند کربلا را جایگاه فرشتگان خواهد ساخت و آن شهر سرشار از فراوانی و روزی خواهد گشت و هر مؤمنی که به درگاه خداوند دعا کند هزار چندان که بخواهد به وی ارزانی می‌گردد.

در این هنگام حضرت امام صادق (ع) آهی برآورد و فرمود:

- ای مفضل، نقاط زمین به یکدیگر فخرفروشی می‌کردند. کعبه به کربلا فخر فروخت و خداوند وحی کرد که خاموش باش ای کعبه به کربلا فخر مفروش که آن جا مکانی خجسته است که از درخت به موسی ندا رسید و پشته‌ای است که مریم و عیسی فرود آمدند و جایی است که سر مبارک حسین را شست و شو دادند و مریم خود و عیسی نوزاد را بشست و همان بقعه‌ی فرخنده‌ای است که پیغمبر (ص) از آن جا به آسمان عروج کرد و برای شیعیان ما تا ظهور قائم (ع) خیر و برکت می‌آورد.

س: سرورم، پس از آن مهدی به کجا می‌رود؟

ج - به شهر جدش رسول‌الله (ص) و چون وارد شود جایگاهی شگفت‌انگیز به دست می‌آورد که شادی دین‌باوران و بدبختی کافران را به همراه می‌آورد...

سپس مهدی رهسپار کوفه می‌شود و میان کوفه و نجف فرود می‌آید و آن روز یاران وی چهل و شش هزار فرشته و شش هزار جن و سیصد و سیزده تن از سرکردگان‌اند.

س: در آن روز خانه‌ی زشتکاران (دارالفاسقین = بغداد - م) چگونه خواهد بود؟

ج - دچار نفرین و خشم خدا و آشوب و فتنه‌ها و از مردم تهی و رها. وای بر آن شهر از پرچم‌های زرد و درفش‌های باختر و کسی که جزیره را می‌گیرد و پرچم‌هایی که از دور و نزدیک به سوی آن حرکت می‌کنند. به خدا که رنج‌های گونه‌گون بر آن روی می‌کند که از آغاز روزگار تا به پایان بر دیگر امت‌های سرکش فرو نیامده و نخواهد آمد. وای بر کسانی که باشندگی آن جا شوند چون گرفتار سیه‌بختی و بیرون روندگان مشمول رحمت الهی خواهند بود. کسانی که در آن جا می‌مانند، می‌گویند که جهان همین و زندگی و کاخ‌های بغداد بهشت است و دختران و پسرانش نکورویان مینویند. آنان می‌پندارند که خدا رزق بندگان را جز در بغداد قرار نداده است. پلیدی و زشتکاری چنان بالا می‌گیرد که سرانجام پروردگار آن شهر را با این آشوب‌ها و آن لشکرها ویران می‌گرداند، به گونه‌ای که رهگذران خواهند گفت: زمانی این جا زوراء بود.

سپس جوان حسنی نیکو چهره‌ای در سمت دیلم خیزش می‌کند و به بانگ بلند می‌گوید: ای آل احمد، به سوی آن نهفته روی بروید و از گرداگرد ضریح پیغمبر (ص) همین صدا برمی‌آید. آن گاه گنجینه‌های خدا در طالقان دعوتش را پاسخ می‌دهند. اما چه گنجینه‌هایی، نه از زر و سیم، که مردانی آهن خیم، بر باره‌های تازنده، جنگ‌افزار در دست، که از کشتار ستمگران نمی‌آسایند تا آن گاه که به کوفه رسند و فرود آیند. خبر مهدی (ص) به وی و یارانش می‌رسد و آنان می‌گویند: ای فرزند پیامبر، این کیست که در پهنه‌ی ما فرود آمده است؟ حسنی می‌گوید: بیایید برویم و بنگریم تا وی کیست و چه می‌خواهد؟ به خدا سوگند که او مهدی را می‌شناسد، لیکن می‌خواهد وی را با یاران خود بشناساند.

حسنی می‌رود و می‌گوید: اگر تو مهدی خاندان محمدی، چوبدست، انگشتر، برد، زره، عمامه، اسب، شتر، استر، درازگوش و باره‌ی جدت رسول‌الله (ص) و قرآن امیر مؤمنان (ع) کو؟ قائم (ع) آن‌ها را نشان می‌دهد و چوبدست را در سنگی سخت می‌نشانند که در یک آن سبز می‌شود و برگ می‌آورد. حسنی می‌گوید: الله اکبر. ای فرزند پیامبر (ص) دست بده تا بیعت کنیم. آن گاه همه با او پیمان می‌بندند غیر از چهل هزار تن که از زیدیه‌اند و خواهند گفت: این دیگر جز جادویی بزرگ چیزی نیست. میان دو سپاه اختلاف پیدا می‌شود. مهدی (ع) به سوی گمراهان



آن چه به هنگام ظهور رهبر جاودان ... □ ۵۷۳

می‌رود، سه روز پند می‌دهد و راهنمایی می‌کند، لیکن غیر از کفر و نافرمانی پاسخی نمی‌گیرد. آن وقت فرمان کشتار ایشان را می‌دهد.

س: سرورم، پس از آن مهدی چه می‌کند؟

ج - عده‌ای را به سراغ سفیانی به دمشق گسیل می‌دارد که او را دستگیر می‌کنند و بر خرسنگی سر می‌برند. سپس حسین (ع) با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو تن یاران روز کربلا که با وی شهید گشتند، نمایان می‌گردد. پس از آن صدیق بزرگ، امیر مؤمنان علی بن ابیطالب خروج می‌کند که برایش تختی در نجف برپا می‌دارند که پایه‌های آن یکی در نجف، دومی در هجر، سومین در صنعا و چهارمی در مدینه قرار دارد و گویی چراغ‌هایی را می‌بینم که در آسمان و زمین هم چون خورشید و ماه پرتوافشان‌اند. در آن هنگام رازهای نهان آشکار می‌گردد و با این نشانه همه‌ی زنان شیرده از هراس شیرخوارگان را وامی‌گذارند. آن گاه، سرور بزرگ، محمدرسول‌الله (ص) با انصار و مهاجران و آنان که به وی ایمان آورند و به پیامبری‌اش گواهی دادند، ظهور می‌فرماید و شک‌آوردگان، انکارکنندگان و کسانی را که او را غیبگو، جادوگر و دیوانه خواندند و با وی پیکار کردند - از هنگام بعثت رسول‌الله (ص) تا ظهور مهدی (ع) - می‌آورند تا قصاص کنند و تأویل آیه‌ی «ونريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثين و نمكن لهم في الارض و نرى فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا يحذرون» (و ما اراده کردیم که بر آن طایفه‌ی ضعیف ذلیل در آن سرزمین منت گذارده و آن‌ها را پیشوایان خلق قرار دهیم و ارث ملک و جاه فرعونیان گردیم و در زمین به آن‌ها قدرت و تمکین بخشیم و به چشم فرعون و هامان و لشکریانش آن چه را کز آن اندیشناک و ترسان بودند بنماییم.) [۵ و ۶، قصص] همین است.

ای مفضل، انگار امامان را نزد رسول‌الله (ص) می‌بینم که از امت پس از وی و از تکذیب‌ها، رد کردن‌ها، ناسزاگویی‌ها و تهدید به قتل و شهادت و مسموم شدن و تبعید به دست سران سرکش آنان شکایت می‌برند. پیغمبر (ص) می‌گیرد و می‌فرماید: ای فرزندان من، هر چه بر سر شما آمده، پیش‌تر به جدتان نیز رسیده است. نخست فاطمه‌ی زهرا (ع) و سپس امیر مؤمنان شکایت‌های خود را از ستمگران بیان می‌فرمایند. سپس امام حسین (ع) برمی‌خیزد و می‌گوید: ای جد بزرگوار، من با امیر مؤمنان در کوفه بودم تا وقتی که به زخم عبدالرحمان ابن ملجم - که لعنت خدا بر وی بادا - شهید شد و به فرموده‌ی شما مرا جانشین خود کرد. خبر درگذشت پدرم به معاویه‌ی ملعون رسید و او «زیاد» ملعون را با صد و پنجاه هزار مرد رزم به کوفه فرستاد و دستور داد از من و برادرم حسین و دیگر برادران و بستگان و پیروان و دوستانم برای او بیعت بگیرند و هر کس که سرپیچی کند گرنش را بزنند و سرش را برای معاویه بفرستند. من که از کارهای



معاویه آگاه شدم، از خانه بیرون آمدم و برای نماز به مسجد کوفه رفتم، سپس بر منبر نشستم و سپاس خدا را به جای آوردم و گفتم: ای مردم بیدار شوید، پیا خیزید و با من پیمان بندید تا با شمشیر و نیزه قیام کنم. اما گویی به آنان دهان بند زده بودند و تنها بیست تن برخاستند و گفتند: ای فرزند رسول الله، ما جز جان و شمشیر خود چیزی نداریم و از تو فرمان می‌بریم. من نیز با خود گفتم از سرمشق جدم پیغمبر خدا پیروی می‌کنم که سی و نه تن به او باور آورده بودند و چون چهل ساله شد و بر شمار یاران خود افزود، امر خدا را آشکار نمود. آن گاه از خدا خواستم تا عذاب خویش را بر گمراهان فرو فرستد؛ سپس از منبر پایین آمدم و از کوفه به مدینه رفتم. کسانی آمدند و گفتند معاویه در انبار و کوفه زن و بچه اسیر می‌کند و بر مسلمانان می‌تازد و کشت و کشتار می‌کند. من گفتم شما وفا ندارید، با این همه لشکری همراهشان فرستادم اما گفتم که آن‌ها به معاویه می‌گروند و پیمان با مرا می‌شکنند و چنین هم شد.

آن گاه، حسین (ع) رنگین از خون خویش و همه‌ی کسانی که با وی شهید شدند، برمی‌خیزد و پیغمبر (ص) با دیدنش می‌گرید. اهل زمین و آسمان نیز می‌گیرند و فاطمه (ع) شیونی می‌کند که زمین و هر چه را بر آن است می‌لرزاند. امیرمؤمنان و حسن (ع) در سمت راست و فاطمه (ع) در طرف چپ پیامبر می‌ایستند و به سوی حسین می‌روند. پیغمبر خدا (ص) او را به سینه می‌فشارد و می‌فرماید:

«ای حسین، فدایت گردم، چشمت روشن و دیدگان من هم روشن.» در سمت راست حسین (ع) شیر خدا بر روی زمین «حمزه» و در سمت چپ وی جعفر طیار ایستاده‌اند. خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر اسد، مادر امیرمؤمنان (ع) «محسن» را می‌آورند و مادرش فاطمه‌ی زهرا (ع) می‌فرماید: «هذا یومکم الذی کتمت توعدون» (این است آن روز شما که در دنیا به شما وعده می‌دادند.) [۱۰۳، انبیا] و «یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لوان بینها و بینها احدا بعیدا» (روزی که هر شخصی کار نیکو کرده همه را پیش روی خود حاضر بیند و آن چه بد کرده آرزو کند که ای کاش میان او و عمل بدش به مسافتی دور جدایی بود) [۳۰، آل عمران].

س: پس از آن چه روی می‌دهد، سرورم؟

ج: آن روز هر یک از قاتلان ما و ستم‌کنندگان بر ما و کسانی که جز به کشته شدن ما خوشنود نمی‌گشتند، هزار بار کشته می‌شوند، نه مانند آنان که در راه خدا به قتل رسیده‌اند - که ایشان در حقیقت مرگ را نچشیده‌اند - همچنان که خداوند عز و جل می‌فرماید: «ولا تحسبن الذین فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون» - فرحین بها اتاهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحفوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم و لاهم یحزنون» (البته نپندارید که شهیدان راه خدا

آن چه به هنگام ظهور رهبر جاودان ... □ ۵۷۵

مردند، بلکه زنده به حیات ابدی شدند و در نزد خدا متنعم خواهند بود آنان به فضل و رحمتی که از خداوند نصیبشان گردیده، شادمانند و به آن مؤمنان که هنوز به آنان نپیوسته‌اند و بعداً در پی آنها به راه آخرت خواهند شتافت مژده دهند که از مردن هیچ نترسند و از فوت متاع دنیا هیچ غم نخورند) [۱۶۹ و ۱۷۰، آل عمران].

س: درباره‌ی شیعیانی که به بازگشت شما باور ندارند چه می‌فرمایی؟

ج - ایشان فرموده‌ی جدم رسول الله و امامان را شنیده‌اند که «و لنذيقنهم من العذاب الادنى دون العذاب الاكبر» (و ما کافران را عذاب نزدیک‌تر - و کم‌تر، به بلاهای دنیا یا در برزخ - بچشانیم غیر آن عذاب بزرگ‌تر و شدیدتر) [۲۱، سجده]. «عذاب الادنى» رجعت و «عذاب الاكبر» روز قیامت است، یعنی «الذی تبدل الارض غیر الارض و السموات و برزو الله الواحد القهار» (روزی که زمین را - به امر خدا - به غیر این زمین مبدل کنند و هم آسمانها را و تمام خلق در پیشگاه حکم خدای یکتای قاهر حاضر شوند) [۴۸، ابراهیم].

س: می‌دانیم که شما برگزیدگان پروردگارید. خداوند می‌فرماید: «نرفع درجات من نشاء» (ما مقام هر که را بخواهیم رفیع می‌گردانیم) [۸۳، انعام] و «الله اعلم حیث یجعل رسالاته» (خدا بهتر می‌داند که در کجا رسالت خود را مقرر دارد) [۱۲۴، انعام] و «ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین. ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم» (به حقیقت خدا برگزید آدم - ع - و نوح - ع - و خانواده‌ی ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان. فرزندان هستند برخی از نسل برخی دیگر و خدا به اقوال و احوال همه شنوا و داناست) [۳۳ و ۳۴، آل عمران].  
ج: ما در کجای این آیه‌ایم؟

س - در «ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنو والله ولی المؤمنین» (نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کنند و این پیغمبر و امتش که اهل ایمانند و خدا دوستدار مؤمنین است) [۶۸، آل عمران] و «ملة ابيکم ابراهیم هو سماکم المسلمین» (آئین پدر شما ابراهیم است که خدا از این پیش شما امت را در صحف او و این قرآن مسلمان نامید.) [۷۸، حج] و «اجنبی و بنی ان نعبد الاصنام» (من و فرزندانم را - کرم کن و - از پرستش بتان دور دار) [۳۵، ابراهیم] و می‌دانیم که رسول‌الله (ص) و امیرالمؤمنین (ع) هرگز بتی را نپرستیدند و چشم به هم زدنی برای خدا شریکی نپنداشتند و «واذا بتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین» (به یاد آر هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان فرمود و او همه را به جای آورد خدا بدو گفت من تو را به پیشوایی خلق برگزینم، ابراهیم عرض کرد این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی کرد؟ فرمود عهد من هرگز به مردم ستم کار نخواهد رسید.) [۱۲۴، بقره] و این

پیمان، عهد امامت است که به ستمگر نمی‌رسد.

ج - از کجا می‌دانی که امامت به ستمگر نمی‌رسد؟

س: سرورم، مرا به چیزی که تاب ندارم میازمای، که هر چه می‌دانم از تو آموخته‌ام.

ج - راست است. آیا می‌دانی در کدام آیه‌های قرآن، کافر ستمگر شمرده شده است؟

س: آری، سرورم. در «و الکافرون هم الظالمون» (و کافران ستم کرده‌اند) [۲۵۴، بقره] و

«الکافرون هم الفاسقون» و خداوند از کفر و پلیدکاری و ستم برای مردم پیشوا قرار نمی‌دهد.

ج - آفرین بر تو مفضل. از کجا می‌گویی که ما «رجعت» می‌کنیم؟ و شیعیان کوتاه‌بین می‌گویند

معنی بازگشت این است که خداوند فرمان‌روایی جهان را به ما باز می‌گرداند و آن را به مهدی

می‌سپارد. پیروان ما اگر در قرآن اندیشه می‌کردند، در فضل ما شک نمی‌آوردند و فرموده‌ی خدا

را می‌شنیدند که: «و نرید ان نمین علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم

الوارثین. و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون» [۵ و

۶، قصص] به خدا سوگند که این آیه درباره‌ی بنی‌اسرائیل اما تأویلش درباره‌ی ما است و فرعون

و هامان «تیم» و «عدی»‌اند.

سپس، یکایک امامان دیگر با رسول‌الله (ص) سخن می‌گویند و شکایت‌های خود را در میان

می‌گذارند و سرانجام «مهدی» می‌آید و رو به روی پیغمبر (ص) می‌ایستد. از منکران و بی‌باوران

به خود یاد می‌کند و می‌گوید: اینک به فرمان خدا ظهور کردم.

پیغمبر (ص) می‌فرماید: سپاس خدای را که نوید خویش را به عمل درآورد و ما را وارث

روی زمین گردانید و «انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخروا یتیم نعمته

علیک و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا» (ما تو را به فتح آشکاری در عالم

فیروز می‌گردانیم تا از گناه گذشته و آینده‌ی تو درگذریم و نعمت خود را بر تو به حد کمال

رسانیم و تو را به راه مستقیم - شرع اسلام به وحی خود - هدایت کنیم و خدا تو را به نصرتی با

عزت و کرامت یاری خواهد کرد) [۱ تا ۳، فتح] را تلاوت می‌فرماید.

## ❁ باب بیست و نهم

### بازگشت

#### ۱- منتخب:

بعد، از ابن عیسی و ابن ابوخطاب، از بزنتی، از حماد بن عثمان، از محمد بن مسلم، از حمران بن اعین و ابوخطاب، از امام صادق(ع):  
- نخستین کسی که زمین بر وی شکافته می‌شود و به جهان باز می‌آید، حسین بن علی(ع) است. این بازگشت همگانی نیست و ویژه است و غیر از کسانی که ایمان بی‌چون چرا و یا کفر مطلق ورزیده‌اند، دیگری باز نمی‌گردد.

#### ۲- همان:

به همین اسناد، از حماد، از بکیر بن اعین:  
کسی که هیچ شکی درباره‌اش ندارم، یعنی امام باقر(ع) به من فرمود که پیامبر خدا(ص) و علی(ع) باز خواهند گشت.

#### ۳- همان:

از حماد، از فضیل، از امام باقر(ع):  
- از «جبت» و «طاغوت» و بازگشت سخن مگویید و اگر مخالفان گفتند شما چنین می‌گفتید، پاسخ دهید که دیگر نمی‌گوییم؛ زیرا پیغمبر(ص) صد هزار درهم صرف دل‌جویی مردمان کرد، پس شما چگونه با زبان می‌توانید دل ایشان را به دست آورید؟  
توضیح: منظور این است که از آن دو نام نبرید چون مخالفان رودرو رویتان خواهند ایستاد.

#### ۴- همان:

از حماد، از زراره:

از امام صادق(ع) درباره‌ی امور سترگی چون بازگشت و مانند آن پرسیدم، حضرت فرمود:  
- چیزی که می‌پرسی هنوز هنگام آن نرسیده است و خداوند عز و جل می‌فرماید: «بل کذبوا  
بمالم حیطوا بعلمه و لما یاتهم تأویلہ» (بلکه انکار چیزی را می‌کنند که علمشان به او احاطه نیافته  
و حقیقت و باطن آن را درک نکرده‌اند.) [۳۹، یونس].

#### ۵- همان:

سعد، از ابن یزید و ابن ابوخطاب و یقیننی و ابراهیم بن محمد، همگی، از ابن ابوعمیر، از  
ابن اذینه، از محمد بن طیار، از امام صادق(ع) درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی «و یوم نحشر من کل امه  
فوجا»:

- هیچ دین باوری نیست که کشته شده باشد و به جهان بازنگردد تا به مرگ خویش درگذرد و  
هیچ باورداری نیست که مرده باشد و باز نیاید تا کشته شود.

#### ۶- همان:

سعد، از ابن عیسی، از اهوازی، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابوبصیر:  
امام باقر(ع) پرسید: آیا اهل عراق بازگشت را دروغ می‌پندارند؟ گفتم: آری. فرمود:  
- مگر در قرآن نخوانده‌اند که: «و یوم نحشر من کل امه فوجا»؟

#### ۷- همان:

سعد، از ابن عیسی، از بزنطی، از حسین بن عمر بن یزید، از عمر بن ابان، از ابن بکیر، از امام  
صادق(ع):  
- گوی حمران بن اعین و میسرابن عبدالعزیز را میان صفا و مروه می‌بینم که با شمشیر مردم را  
از پای درمی‌آورند.

#### ۸- همان:

سعد، از ابن ابوخطاب، از عبدالله بن مغیره، از نیای وی، از جابر بن یزید:  
از امام باقر(ع) درباره‌ی فرموده‌ی خدای عز و جل: «و لئن قتلتم فی سبیل الله اومتتم» (اگر در  
راه خدا بمیرید یا کشته شوید) [۱۵۷، آل عمران] پرسش کردم، آن حضرت فرمود:

- ای جابر، می‌دانی در «راه خدا» چیست؟

گفتم، نه به خدا چیزی نمی‌دانم جز این که از تو شنیده‌ام. فرمود:

- کشته شدن در راه علی و فرزندان اوست و هر که با دوستاری او کشته شود در راه خدا به قتل رسیده است و تنابنده‌ای نیست که به این آیه ایمان داشته باشد و کشته نشود و نمیرد. یعنی آن که کشته افتد باز می‌گردد تا درگذرد و آن کس که مرده است، برمی‌گردد تا کشته شود.

عیاشی: از ابن مغیره، همین روایت.

### ۹ - همان:

صعد، از ابن عیسی، از محمد بن سنان، از ابن مسکان، از فیض بن ابوشیبه:

امام صادق(ع) این آیه را تلاوت نمود: «و اذ اخذ الله ميثاق النبيين» (و چون خداوند از پیغمبران پیمان تبلیغ گرفت) [۸۱، آل عمران] و فرمود:

- آنان (پیامبران - م) به رسول‌الله(ص) ایمان می‌آوردند و علی(ع) را یاری می‌کنند. آری، خداوند هر پیغمبری را که از روزگار آدم برگزید، باز به این جهان برمی‌گرداند تا همراه با علی بن ابیطالب(ع) نبرد کنند.

عیاشی: از فیض بن ابوشیبه، مانند همین روایت.

### ۱۰ - همان:

سعد، از ابن ابوظباب، از محمد بن سنان، از عمار ابن مسروق، از منخل بن جمیل، از جابر بن یزید، از امام باقر(ع):

- آیه‌ی «یا ایها المدثر قم فانذر» (ای که خود را به لباس پیچیده‌ای، برخیز خلق را خدا ترس گردان) [۱ و ۲ مدثر] یعنی محمد(ص) و قیام او پس از رجعت، و «انها لاحدی الکبر نذیرا» (که این قرآن یکی از بزرگ‌ترین آیات خداست) [۳۵، مدثر] یعنی محمد(ص) در باز آمدن به جهان آدمیان را بر حذر می‌دارد و در «انا ارسلناک کافه للناس» منظور به هنگام رجعت اوست.

### ۱۱ - همان:

به همین اسناد، از امام باقر(ع):

- امیر مؤمنان(ع) فرمود: «مدثر» باز خواهد آمد. مردی پرسید ای امیرالمؤمنین، آیا پیش از

رستاخیز، مردم زنده می‌شوند و سپس می‌میرند؟  
آن حضرت فرمود: آری و به خدا سوگند که کفر پس از بازگشت بسی سخت‌تر است از  
کفرهای پیش از آن.

### ۱۲ - همان:

از عبدالله بن قاسم، از حسین احمد المنقری، از یونس بن ظبیان، از امام صادق (ع):  
- کسی که پیش از روز رستاخیز به حساب مردم رسیدگی می‌کند، حسین بن علی (ع) و اوست  
که ایشان را به بهشت و یا دوزخ می‌فرستد.

### ۱۳ - همان:

سعد، از ایوب بن نوح و حسن بن علی بن عبدالله، با هم، از عباس بن عامر از سعید، از داود  
بن راشد، از حرمان، از امام باقر (ع):  
- نخستین بازگشته همسایه‌ی شما حسین (ع) است، که آن قدر زندگی می‌کند که از سال  
خوردگی ابروانش بر چشمانش فرو می‌افتد.

### ۱۴ - همان:

سعد، از ابن عیسی و ابن عبدالجبار و احمد بن حسن بن فضال، همگی، از حسن بن فضال،  
از ابوالمغراء، از داود بن راشد، مانند همین روایت.

### ۱۵ - همان:

سعد، از احمد بن محمد سیاری، از احمد بن عبدالله بن قبیصه، از پدرش، از امام صادق (ع):  
- در آیه‌ی «یوم هم علی النار یفتنون» (آن روز خواهد بود که آنان را به آتش دوزخ بیازمایند)  
[۱۳، الذاریات] یعنی در بازگشت مانند زر در بوته آنقدر گذاخته می‌شوند که هر چیز به حقیقت  
خود برگردد.

### ۱۶ - همان:

سعد، از یقینینی، از قاسم، از جدش حسن، از امام موسی کاظم (ع):  
- در گذشتگان باز می‌گردند و کین خود را از آزاردهندگان می‌ستانند. دشمنان ایشان نیز زنده  
می‌شوند تا انتقام پس دهند.

### ۱۷ - همان:

حسن بن راشد، از محمد بن عبدالله بن حسین:  
با پدرم نزد امام صادق(ع) رفتیم. میان ایشان گفت و گویی روی داد و پدرم از آن حضرت پرسید: درباره‌ی بازگشت چه می‌فرمایی؟ امام فرمود:  
- همان را می‌گوییم که خدای عز و جل می‌فرماید: «تلک اذا کره خاسره» (در این صورت که دیگر بار زنده شویم، از زیان‌کاران خواهیم بود) [۱۲، نازعات]. تفسیر این آیه بیست و پنج شب پیش از خود آن به رسول‌الله(ص) رسید.  
پدرم پرسید: خداوند عز و جل می‌فرماید: «فانما هی زجره واحده فاذا هم بالساهره»، منظور خداوند چیست؟ حضرتش فرمود:  
- چون از ایشان کین‌خواهی شد و مردند، روان‌هاشان بیدار می‌ماند، نه می‌خوابند و نه می‌میرند.

### ۱۸ - همان:

سعد، از گروهی از یاران ما، از ابن ابوعثمان و ابراهیم ابن اسحاق، از محمدبن سلیمان دیلمی، از پدرش.  
از امام صادق(ع) درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی «و جعلکم انبیاء و جعلکم ملوکا» پرسش کردم، فرمود:  
- آن پیامبران رسول‌الله(ص) و ابراهیم و اسماعیل و فرزندان وی و پادشاهان ائمه‌اند.  
پرسیدم: چه کشوری به ایشان ارزانی می‌شود؟ حضرت فرمود:  
- سرزمین بهشت و قلمرو بازگشت.

### ۱۹ - همان:

سعد، از ابن عیسی، از اهوازی و محمد برقی، از نضر، از یحیی حلبی، از معلی ابوعثمان، از معلی بن خنیس:  
امام صادق(ع) به من فرمود:  
- نخستین بازگشته به جهان حسین بن علی(ع) است و آن قدر جهان‌داری می‌کند که از پیری ابروانش بر چشمانش می‌افتد و در آیه‌ی خدایی «ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد» (یقین دان که آن خدایی که احکام قرآن را بر تو فرض گردانید البته تو را به جایگاه خود - مکه با بهشت - بازگرداند) [۸۵، قصص] منظور بازگشت پیغمبر(ص) به سوی شماست.



### ۲۰ - عیاشی:

از صالح بن میثم:

از امام باقر (ع) درباره‌ی آیه‌ی «و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها» [۸۳، آل عمران] پرسیدم. حضرت فرمود:

- علی (ع) می‌فرماید که من به این آیه از همه‌ی مردم اولی هستم «و اقسما بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت بلی وعدا علیه حقا و لکن اکثر الناس لا یعلمون» - تا - «کاذبین» (و کافران با مبالغه و تأکید کامل قسم یاد می‌کنند که هرگز کسی که مرد خدا او را زنده نخواهد کرد. بلی البته قیامت وعده‌ی حتمی خداست ولیکن اکثر مردم از آن آگاه نیستند) [۳۸ و ۳۹، نحل].

### ۲۱ - امالی:

ابن ولید، از صفار، از ابن عیسی، از علی بن حکم، از عامر بن معقل، از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر (ع):

- ای اباحمزه، علی را پایین‌تر از جایگاهی که خداوند نهاده است قرار مده و از مقامی که برایش در نظر گرفته است، بالاتر مبر. برای علی همین بس که با اهل بازگشت می‌جنگد و اهل بهشت را او اجازه‌ی ورود می‌دهد.

بصائر: ابن عیسی، همین روایت.

منتخب: سعد، از ابن عیسی، از علی بن نعمان، از عامر بن معقل، مانند همین روایت.

### ۲۲ - تفسیر علی:

پدرم، از ابن ابوعمیر، از ابن مسکان، از امام صادق (ع):

- خداوند از روزگار آدم تاکنون هیچ پیامبری را بر نمانگیخت مگر این که به جهان بازآید و امیر مؤمنان را یاری دهد. «التؤمنون به» [۸۱، آل عمران] یعنی ایمان آوردن به رسول‌الله (ص) و «ولتتصرون» یعنی یآوری امیر مؤمنان (ع).

### ۲۳ - همان:

«و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و یوم القیمه یکون علیهم شهیدا» (و هیچ کس از اهل کتاب نیست جز آن که پیش از مرگ به وی ایمان خواهد آورد و روز قیامت او بر نیک و بد آنان گواه خواهد بود) [۱۵۹، نسا] یعنی چون رسول‌الله (ص) رجعت فرماید، همه‌ی مردمان به

او ایمان می آورند.

پدرم، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از ابو حمزه، از شهر بن حوشب: حجاج (بن یوسف) به من گفت: «ای شهر، در کتاب خدا آیه ای است که من در نمی یابم.» گفتم: کدام آیه، ای امیر؟ گفت: «وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته.» به خدا که من فرمان گردن زدن یهود و مسیحی را داده و به چشم خود دیده ام که هرگز لب از لب نجانبانده اند. گفتم: خدا امیر را خیر دهد، تاویلش این نیست. گفت: «پس چیست؟» گفتم: عیسی پیش از روز رستخیز فرود می آید و هیچ یهودی یا غیر از آن نیست که قبل از مرگ به او ایمان نیاورد. آن گاه، عیسی در پشت مهدی نماز می گزارد. حجاج گفت: «وای بر تو، از کجا می دانی؟» گفتم: محمد بن علی ابن حسین بن علی بن ابیطالب (ع) برایم حکایت کرد. حجاج گفت: «به خدا که از چشمه ای زلال آمده است.»

#### ۲۴ - همان:

«بل کذبوا بمالم یحیطوا بعلمه و لما یاتهم تأویله» (بلکه انکار چیزی را می کنند که علمشان به او احاطه نیافته و باطن آن را درک نکرده اند) [یونس، ۳۹] یعنی هنوز تاویلش نرسیده، آن را دروغ خواندند. این آیه درباره ی «رجعت» نازل شده است.

#### ۲۵ - همان:

«ولو ان لكل نفس ظلمت ما فی الارض جمیعا لافتدت به» (و اگر - در آن روز - مردم ستم کار مالک روی زمین باشند، همه ی دارایی خود را فدا دهند تا مگر خویشان از عذاب برهاند) [۵۴، یونس] یعنی هر کس بر خاندان محمد (ص) ستم کرده باشد، و در روزگار بازگشت چنین می شود.

#### ۲۶ - همان:

از امام صادق (ع) درباره ی آیه ی شریفه ی «و یوم نحشر من کل امه فوجا» (و ای رسول امت به یاد آر روزی را که از هر قومی یک دسته را که تکذیب آیات ما می کنند برمی انگیزیم) [۸۳ نمل] پرسیدند، حضرت فرمود:

- مردم در این باره چه می گویند؟

پاسخ دادند: می گویند که مربوط به قیامت است. امام صادق (ع) فرمود:

- آیا در قیامت خداوند تنها گروهی را زنده می گرداند و دیگران را وامی نهد؟ همانا که این آیه

درباره‌ی رجعت است.

## ۲۷-

احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از ابراهیم بن مستنیر، از معاویه بن عمار:

به امام صادق(ع) گفتم معنی آیه‌ی «ان له معیشته ضنکا» (همانا معیشتش تنگ شود) [۱۲۴، طه] چیست؟ حضرت فرمود:  
- به خدا که درباره‌ی ناصبیان است.

گفتم: قربانت شوم، می‌بینم که آنان تا هنگام مرگ آسوده به سر می‌برند. امام(ع) فرمود:  
- آن سختی زندگی مربوط به بازگشت ایشان است که خوراکشان ریم خواهد بود.

منتخب: سعد، از احمد بن محمد، مانند همین روایت.

## ۲۸- تفسیر علی:

پدرم، از ابن ابوعمیر، از ابن سنان، از ابو بصیر و محمد بن مسلم، از امام صادق(ع) و امام باقر(ع)، درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی «و حرام علی قریه اهلکناها انهم لایرجعون» (و اهل دیاری که ما هلاک گردانیدیم زندگانی بر آنان حرام و هرگز به دنیا باز نخواهند گشت) [۹۵، انبیاء]:

- هر شهر و دهی که خداوند باشندگانش را به عذاب نابود گرداند، در رجعت باز نخواهند گشت. این آیه دلیلی بزرگ بر رجعت است، زیرا هیچ کس از مسلمانان انکار نمی‌کنند که همه‌ی مردم در روز رستاخیز باز خواهند آمد. چه هلاک شده باشند و چه نشده باشند. منظور از «لایرجعون» در هنگام رجعت است اما در قیامت باز می‌گردند و به دوزخ می‌روند.

توضیح: طبرسی می‌گوید درباره‌ی معنای این آیه چند گونه اختلاف در میان است.  
+ «لا» اضافه و معنا این است که بر شهر و دهی که به پادافره نابود گشته، باز آمدن به این جهان حرام و این حرام به معنای «واجب» است.

+ بر قریه‌ای که به گناه بزه خود نابود شده، بازگشت حرام است، زیرا ایشان در رجعت خود توبه نمی‌کنند،

+ نارواست که پس از مرگ باز نیایند، بلکه برمی‌گردند تا کیفر بینند.

### ۲۹- همان:

پدرم، از ابن ابو عمیر، از ابو بصیر، از امام صادق(ع):  
 - پیغمبر(ص) به امیر مؤمنان(ع) رسید، که در مسجد خوابیده، و سر خود را بر یک کپه ریگ  
 اده بود. رسول الله(ص) پای او را تکان داد و فرمود:  
 «برخیز، ای دابة الله.» یکی از همراهان پرسید: ای فرستاده‌ی خدا، آیا کسی از ما می‌تواند  
 بگری را به این نام بخواند؟ آن حضرت فرمود: «نه، به خدا، این نام ویژه‌ی وی و همان دابه  
 مت که خداوند در کتاب خویش می‌فرماید: و اذا وقع قول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض  
 کلمهم ان الناس کانوا باياتنا لا یوقنون» (و هنگامی که وعده‌ی عذاب کافران به وقوع پیوندد - و یا  
 مان انتقام به ظهور قائم فرا رسد - جنبنده‌ای از زمین برانگیزیم که با آنان تکلم کند که مردم به  
 یات ما از روی یقین نمی‌گروند) [۸۲، نمل]. سپس افزود: ای علی، چون پایان زمان فرا رسد،  
 خداوند تو را به نیکوترین صورت بیرون می‌آورد.

### ۳۰- همان:

«سیریکم آیاته فتعرفونها» (به زودی قدرتش را به شما ارائه خواهد داد تا آن را بشناسید)  
 [۹۳، نمل]: به هنگام بازگشت امیر مؤمنان و دیگر پیشوایان دین - که درود بر ایشان بادا - دشمنان  
 ایشان را می‌شناسند و دلیل بر این که منظور از «آیات» امامان شیعه‌اند، فرمایش امیر مؤمنان است  
 که «مالله آیه اعظم منی.» (خدا را نشانه‌ای بزرگ‌تر از من نیست.)

### ۳۱- همان:

در آیه‌ی شریفه‌ی «من نبا موسی و فرعون بالحق لقوم یؤمنون ان فرعون علا فی الارض و  
 جعل اهلها شیعا یتضعف طائفه - تا - یدبح ابناءهم و یتحیی نساءهم انه کان من المفسدین»  
 (ما از حکایت موسی و فرعون به حق بر تو بیان می‌کنیم تا اهل ایمان از دانستن آن منتفع شوند.  
 همانا فرعون در زمین مصر تکبر و گردن‌کشی آغاز کرد و میان اهل آن سرزمین تفرقه افکند و  
 طایفه‌ی بنی‌اسرائیل را سخت ضعیف و ذلیل کرد. پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را زنده  
 می‌گذاشت و همانا فرعون مردی بسیار مفسد و بداندیش بود) [۱ - ۶، قصص]، تأویل این است  
 که فرعون بنی‌اسرائیل را می‌کشت و ستم می‌کرد و اهل بیت پیغمبر خدا(ص) نیز از سوی  
 دشمنان خود دچار آزار و قتل و غصب می‌شوند؛ پس از آن خداوند هم ایشان و هم دشمنان را  
 به جهان باز می‌آورد تا اینان را به قتل رسانند.

**۳۲ - همان:**

پدرم، از نصر، از یحیی حلبی، از عبدالحمید طائی، از ابوخالد کابلی، از امام سجاد(ع):  
- در آیهی شریفه‌ی «ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد» [۸۵، قصص]، یعنی پیامبرتان به سوی شما باز می‌گردد.

**۳۳ - همان:**

در آیه‌ی «ولنذیقنهم من العذاب الادی دون العذاب الاکبر»، عذاب کوچک، عذاب بازگشت به شمشیر و معنی «لعلهم یرجعون» بازگشت در روزگار رجعت است تا عذاب کشند.

**۳۴ - همان:**

«فاذا نزل بساحتهم فساء صباح المنذرین» (چون عذاب قهر الهی پیرامون دیارشان فرود آید صبح بسیار بدی دارد) [۱۷۷، صافات] یعنی عذابی که در پایان زمان بر بنی‌امیه و پیروانشان فرستاده می‌شود.

**۳۵ - همان:**

«ربنا امتنا اثنتین و احييتنا اثنتین» تا «من سبیل» (پروردگارا تو ما را دو بار بمیراندی و باز زنده کردی) [۱۱، مؤمن] امام صادق(ع) فرمود: درباره‌ی رجعت است.

**توضیح:** دو بار زنده شدن وجود دارد؛ یکی در «رجعت» و دیگری در «قیامت» و دوبار مرگ، نخست در دنیا و دومی در رجعت.

**۳۶ - همان:**

علی بن ابراهیم درباره‌ی «ویریکم آیاته» می‌گوید: امیر مؤمنان و امامان علیهم السلام به روزگار بازگشت منظوراند. و «فلما راو باسنا قالوا آما بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین» (و آن گاه که عذاب ما را دیدند گفتند ما به خدای یکتا ایمان آوردیم و به بت‌هایی که شریک خدا گرفتیم کافر شدیم) [۸۴، مؤمن] یعنی هر چه شرک ورزیدیم آن را رد می‌کنیم و ایمان می‌آوریم.

**۳۷ - همان:**

«وجعلها کلمه باقیه فی عقبه لعلهم یرجعون» یعنی امامان به جهان باز می‌گردند.

### ۳۸- همان:

«فارتقب یوم تاتی السماء بدخان مبین» (منتظر باش روزی را که برای کافران آسمان دودی پدید آرد پیدا و آشکار) [۱۰، دخان]:

باش تا زمانی که همگان از گورها باز آیند و بگویند که عذاب دردناک همین است. «ربنا اکشف عنا العذاب انا مؤمنون» (پروردگارا، این عذاب از ما برطرف ساز، ما البته ایمان می‌آوریم) [۱۲، دخان] و پاسخ رد می‌شنوند که ما درباره‌ی این روز به آنان یادآور شده بودیم و آشکار پیامبری بر ایشان فرستادیم اما از او روی گردان شدند و او را آموزگاری دیوانه خواندند. هنگامی که وحی بر رسول‌الله (ص) فرستاده شد و او از هوش رفت، مردم گفتند که دیوانه است.

«انا کاشفوا العذاب قليلا انکم عاندون» (تا زمانی اندک که عذاب را از آنها بر می‌داریم آنها باز به کفر خود برمی‌گردند) [۱۵، دخان] یعنی در روز رستاخیز. اگر «یوم تاتی السماء بدخان مبین» روز قیامت بود خدا نمی‌فرمود که باز می‌گردید، چون پس از رستاخیز بزرگ حالتی نیست که بازگشتنی به آن باشد و «یوم نبطش البطشه الکبری انا منتقمون» (آن روز بزرگ را که ما آنها را به عذاب سخت بگیریم که البته ما از آنها انتقام خواهیم کشید) [۱۶، دخان] یعنی در قیامت.

### ۳۹- همان:

علی بن ابراهیم می‌گوید:

در آیه‌ی شریفه‌ی «یوم تشق الارض عنهم سراعا» (روزی که زمین به سرعت از احاطه بر آنها بشکافد) [۴۴، ق]، منظور در رجعت است.

### ۴۰- همان:

در آیه‌ی «حتی اذار او ما یوعدون»، قائم و امیر مؤمنان در بازگشت منظور نظرند.

### ۴۱- همان:

جعفر بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از حسن بن علی بن ابوحمزه، از پدرش، از ابوبصیر: در آیه‌ی «فماله من قوه و لا ناصر» (و آن روز قوتی در خود و یآوری بر نجات خود نیابند) [۱۰، طارق] منظور مهلتی است که به دشمنان تا ظهور قائم (ع) داده می‌شود و او از ستمگران و سرکشان و بنی‌امیه و دیگران انتقام می‌گیرد.

#### ۴۲ - همان:

به اسناد یاد شده، از ابوبصیر، از امام صادق(ع):  
 - در آیات «وللاخره خیر لک من الاولی. والسوف یعطیک ربک فترضی» (و پروردگار تو به زودی به تو چندان عطا کند که تو راضی شوی) [۴، الضحی] خداوند می فرماید که ای پیغمبر، در بازگشت برای تو خیر بیشتری است و برای خوشنودی ات، بهشت به تو داده می شود.

#### ۴۳ - کنز:

شیخ طوسی، به اسناد، از فضل بن شاذان، تا بریده اسلمی:  
 فرستاده‌ی خدا(ص) به علی(ع) فرمود:  
 - ای علی، خداوند در هفت جایگاه تو را با من دیدار می دهد و هفتمین جایگاه هنگامی ست که تنابنده‌ای باقی نمانده و نابودی جماعاً (در متن عربی «احزاب» م) به دست ما است.

#### ۴۴ - عیون:

تمیم قریشی، از پدرش، از احمد انصاری، از حسن بن جهم:  
 مأمون به امام رضا(ع) گفت: یا ابوالحسن، درباره‌ی رجعت تو چه می گویی؟ و آن حضرت فرمود:  
 - راست است، در دین‌های پیشین هم آمده و قرآن نیز گویای آن است. رسول الله(ص) فرموده است هر چه در امت‌های گذشته روی داده است، مو به مو در اسلام هم واقع خواهد شد و هنگامی که مهدی، از فرزندان من ظهور نماید، عیسی بن مریم(ع) از آسمان فرود می آید و در پشت سر او نماز می گزارد.

#### ۴۵ - تفسیر علی:

پدرم، از ابن ابوعمیر، از حماد:

امام صادق فرمود:

- مردم درباره‌ی این آیه: «و یوم نحشر من کل امه افواجا» [۸۳ نمل] چه می گویند؟  
 گفتم می گویند در روز قیامت چنین می شود. حضرت فرمود:  
 - چنان نیست که آنان می گویند. چون این حال در روزگار بازگشت است. مگر خداوند در روز رستخیز گروه‌هایی را زنده می گرداند و دیگران را وا می نهد؟  
 همانا که آیه‌ی قیامت این فرموده‌ی پروردگار است که: «و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا»

(همه را در محشر از قبرها برانگیزیم و یکی را فرو نگذاریم) [۴۷، کهف].

#### ۴۶ - همان:

پدرم، از ابن ابوعمیر، از عبدالله بن مسکان:  
 امام صادق(ع) در تفسری آیه‌ی «و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمه ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه» [۸۱، آل عمران] فرمود:  
 - هر پیامبری که خداوند از روزگار آدم تا کنون فرستاده است، به این جهان باز می‌آید و امیر مؤمنان را یاری می‌دهد.  
 علی بن ابراهیم می‌گوید: مانند این روایت‌ها بسیار است و خداوند تعالی به امامان علیهم السلام نوید بازگشت و پیروزی داده است.

#### ۴۷ - خراج:

سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از ابن فضیل، از سعد جلاب، از جابر، از امام باقر(ع):  
 - حسین(ع) پیش از شهادت به یاران خویش فرمود: «رسول الله به من فرمود: [فرزندم، تو را به عراق خواهند برد. آن جا سرزمینی است که پیغمبران و جانشینان ایشان را به خود دیده است و همان سرزمین است که عمورا خوانده شده و تو آن جا شهید می‌شوی و گروهی از یارانانت که سختی آهن را حس نمی‌کنند، همراه تو به شهادت می‌رسند.] سپس آن حضرت «قلنا یا نارکونی بردا و سلاما علی ابراهیم» را تلاوت نمود و فرمود: [آن جنگ بر تو و آنان سرد خواهد بود.] پس بر شما مژده بادا. به خدا که اگر کشته شویم به نزد پیمبر خود باز می‌گردیم، تا هنگامی که خدا بخواهد در آن حال می‌مانیم و نخستین کسی که زمین بر وی شکافته می‌شود من‌ام که با بیرون آمدن امیر مؤمنان و خیزش قائم، از خاک به در می‌آیم. در آن هنگام از جانب خداوند گروهی (از آسمانیان)، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکری از فرشتگان بر زمین نزد من می‌آیند. محمد و علی و برادرم (امام حسن علیه‌السلام - م) و من و همه‌ی کسانی که خداوند بر ایشان منت نهاده است، سوار بر اسب‌هایی از نور که هیچ کس بر آنها ننشسته است، فرود می‌آیم. سپس، محمد(ص) درفش خود را می‌فرازد و با شمشیر خویش به قائم ما می‌سپارد.»

#### ۴۸ - منتخب:

سعد، از ابن ابونخطاب و ابن یزید، از احمد بن حسن میثمی، از محمد بن حسین، از ابان بن



عثمان، از موسی حنط:

از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود:

- روزهای خدا (ایام الله) سه روزاند: روز قیام قائم، روز بازگشت و روز رستخیز.

**خصال:** عطار، از سعد از ابن یزید، از محمد بن حسن میثمی، از مثنی خیاط، از امام باقر(ع)،

همین روایت.

**معانی:** پدرم، از حمیری، از ابن هاشم، از ابن ابوعمیر، از مثنی، مانند همین روایت.

#### ۴۹ - منتخب:

سعد، از ابن ابوخطاب، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل بن جمیل، از جابر بن

یزید، از امام باقر(ع):

- هیچ باورداری نیست که کشته شدن و مرگ نداشته باشد. هر کس کشته افتد زنده می گردد تا

بمیرد و هر کس مرده باشد، باز می آید تا کشته شود.

#### ۵۰ - همان:

سعد، از ابن عیسی، از عمر بن عبدالعزیز، از جمیل بن دراج، از معلی بن خنیس و زید شحام:

امام صادق(ع) فرمود:

- نخستین کسی که در روزگار رجعت باز می گردد، حسین بن علی(ع) است. او چهل سال

زنده می ماند، به طوری که ابروانش بر روی دیدگان فرو می افتد.

#### ۵۱ -

سعد، از ابن عیسی، از عمر بن عبدالعزیز، از جمیل بن دراج:

به امام صادق(ع) گفتم مفهوم آیهی «انا لنصر رسلنا و الذین آمنوا فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم

الاشهاد» (ما رسولان و اهل ایمان را هم در دنیا نصرت می دهیم و هم روز قیامت که گواهان به

شهادت برخیزند) [۵۱، مؤمن] چیست؟

آن حضرت فرمود:

این حال به هنگام بازگشت است. مگر نمی دانی که بسیاری از پیامبران در این جهان یاری

ندیدند و کشته شدند؟ امامان نیز چنین بودند.

پرسیدم: «واستمع یوم یناد المناد من مکان قریب. یوم یسمعون الصیحه بالحق ذلک یوم الخروج» (به ندای روزی که منادی حق از مکان نزدیک ندا کند گوش فرادار. روزی که خلق آن صیحه - آواز اسرافیل - را به حق بشنوند آن روز هنگام خروج از قبرهاست) [۴۱ و ۴۲، ق]؟ امام فرمود:

- در زمان رجعت است.

**تفسیر علی:** احمد بن ادریس، از ابن عیسی، مانند همین روایت.

### ۵۲ - منتخب:

سعد، از احمد و عبدالله، پسران محمد بن عیسی و ابن ابوظباب، همگی، از ابن محبوب، از رثاب، از زراره:

ناخوش می‌داشتم که از امام باقر(ع) پرسش کنم. پس نکته‌ای نازک پیش کشیدم تا از آن راه به نیاز خود دست یابم. آن گاه پرسیدم: آیا مرا آگاه می‌فرمایی که قتل همان مرگ است؟ آن حضرت فرمود:

- نه، مرگ، مرگ است و قتل، قتل. در قرآن آمده است که «افان مات او قتل» و «لئن متم او قتلتم لا لی الله تحشرون» (اگر در راه خدا کشته شده یا بمیرید به سوی خدا گرد آورده می‌شوید) [۱۵۷، آل عمران].

پرسیدم: «کل نفس ذائقة الموت» [۳۵، انبیاء] چیست؟ فرمود:

- آن کس که به ضرب شمشیر کشته شود، مانند کسی نیست که در بستر خود می‌میرد و هر کس که در راه خدا کشته آید، به جهان باز می‌گردد تا مرگ را بچشد. ارشاد: از زراره، همین روایت.

### ۵۲ - منتخب:

سعد، از ابن ابوظباب، از صفوان، از امام رضا(ع):

- از دین باوران هر کس بمیرد، در بازگشت، کشته می‌شود و هر کس که کشته افتد، خواهد مرد.

### ۵۳ - همان:

سعد، از احمد و عبدالله، پسران محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از ابوجمیله، از ابان بن

تغلب، از امام صادق(ع):

- به رسول الله (ص) رساندند که گروهی از قریش می‌گویند که محمد می‌پندارد پس از درگذشت وی این امر به خاندانش بازگردانده می‌شود. پیغمبر خدا (ص) چون این سخنان را شنید روزی در جمع قریش آن چه را پنهان می‌داشتند آشکار نمود و فرمود: «شما ای قریشیان، پس از من کافر می‌شوید؛ سپس مرا با دسته‌ای از یارانم می‌بینید که بر روی شما تیغ می‌کشیم و سر از تن شما جدا می‌کنیم. آن گاه جبرائیل فرود آمد و گفت: «ای محمد، بگو انشالله (و یا گفت آن کس علی بن ابیطالب علیه السلام است، انشالله).

#### ۵۴- همان:

سعد، از ابن عیسی، از یقظینی، از علی بن حکم، از مثنی بن ولید، از ابوبصیر، از یکی از پیشوایان دین - که درود خدا بر ایشان بادا - درباره‌ی آیه‌ی «و من کان فی هذا اعمی فهو فی الاخری اعمی و اضل سبیلا» (هر کس در این جهان نابینا است در عالم آخرت نیز نابینا و گمراه‌تر خواهد بود) [۷۲، اسری] نقل می‌کند که در رجعت است.

ارشاد: از علی حلبی، از ابوبصیر، همین روایت.

#### ۵۵- همان:

به اسناد، از علی بن حکم، از حنان بن سدیر، از پدرش:  
از امام باقر (ع) درباره‌ی بازگشت پرسیدم، حضرت فرمود:  
- «قدریه» آن را دروغ می‌پندارند.

#### ۵۶- ارشاد:

از سلام بن مستنیر: امام صادق (ع) - درباره‌ی خلیفگان عباسی - فرمود:  
- آنان خود را به نامی (امیرالمؤمنین - م) خواندند که خداوند هیچ کس غیر از غلی بن ابوطالب (ع) را بدان ننماید و تأویلش هنوز نیامده است.  
گفتم: جانم به قربانت، تأویل آن کی خواهد بود؟ فرمود:  
- زمانش که فرارسد، خداوند پیامبران و دین‌باوران را پیش روی او گرد می‌آورد تا به او یآوری کنند و در آن روز پیغمبر گرامی اسلام (ص) پرچم را به علی بن ابیطالب (ع) می‌سپارد که امیر همه‌ی آفریدگان خواهد بود و تأویل آیه آن گاه است.

### ۵۷- ارشاد:

از زراره، از امام باقر(ع):

- با کشته شدن طعم مرگ چشیده نمی‌شود و در آیه‌ی شریفه‌ی «کل نفس ذائقه الموت» منظور این است که ناگزیر باید بازگشتی باشد تا طعم مرگ چشیده شود.

### ۵۸- منتخب:

سعد، از ابن ابی‌خطاب، از وهیب بن حفیص، از ابوبصیر:

از امام باقر(ع) درباره‌ی فرموده‌ی خدایی «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم» پرسیدم. حضرت فرمود:

- درباره‌ی میثاق است.

امام افزود:

- هیچ مؤمنی نیست که قتل و مرگ نداشته باشد. هر کس که بمیرد، انگیزته می‌شود تا کشته شود و آن کس که کشته شده است، برمی‌خیزد تا بمیرد.

ارشاد: از ابوبصیر، همین روایت.

### ۵۹- منتخب:

سعد، از ابن عیسی و ابن عبدالجبار و احمد بن حسن ابن فضال، همگی، از حسن بن علی بن فضال، از حمید مثنی، از شعیب حذاء، از ابوصباح:

به امام باقر(ع) گفتم: فدایت گردم، چیزی هست که از پرسیدنش اکراه دارم. فرمود:

- درباره‌ی بازگشت‌هاست؟

گفتم: آری. فرمود:

- این تقدیر خدایی است و کسی غیر از «قدریه» منکر آن نیست.

### ۶۰- همان:

ابن عیسی، از حسن، از حسین علوان، از محمد بن داود عبدی، از اصیغ بن نباته:  
عبدالله بن ابوبکر یشکری برخاست و به امیر مؤمنان(ع) گفت: یا امیرالمؤمنین، سخنی شنیده‌ام که دلم آن را نمی‌پذیرد. آن حضرت فرمود:

- چه سخنی؟

آن مرد گفت: می‌پندارند که تو از رسول‌الله (ص) حدیثی آورده‌ای که فرموده بود: دیدم - یا شنیدم - مردی را که بیش از پدرش سن داشت.

امیر مؤمنان (ع) فرمود:

-وای بر تو ای ابن کواء. بدان که «عزیر» در پنجاه سالگی از بستگان و دیار خود کناره گرفت و خداوند عز و جل او را به پادافره‌ی گناهانش میراند و پس از صد سال زنده گردانید. او به نزد خانواده‌ی خود باز آمد و هم‌چنان پنجاه ساله بود، در حالی که پسرش صد ساله شده بود. ای ابن الکواء، در قدرت خدای عز و جل شک مکن.

### ۶۱- همان:

به همین اسناد، از ابوخالد قماط، از حمران بن اعین:

از امام باقر (ع) پرسیدم: آیا در میان بنی اسرائیل چیزی بوده است که در ما نباشد؟ امام فرمود: نه.

گفتم: پس درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی «الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احياهم» (آیا ندیدید آن‌هایی را که از ترس مرگ از دیار خود بیرون رفتند که هزارها تن بودند، خدا فرمود بمیرید. همه مردند سپس آن‌ها را زنده کرد) [۲۴۳، بقره] به طوری که مردم آنان را دیدند، سپس در همان روز که به جهان بازگشته بودند ایشان را باز میراند، سخن بفرمایید. آن حضرت فرمود:

-آری آنان را به دنیا باز آورد، به نحوی که به خانه‌هایشان رفتند، غذا خوردند، با زنان آمیختند و تا هنگامی که خدا خواسته بود در همین حال بودند، سپس به مرگ خود درگذشتند.

### ۶۲- ارشاد:

از رفاعه بن موسی:

امام صادق (ع) فرمود:

- نخستین کسانی که به این جهان باز می‌آیند حسین بن علی (ع) و یاران وی و یزید بن معاویه و یاورانش هستند که اینان یکایک به قتل خواهند رسید.

### ۶۳- کنز:

حسن بن ابوالحسن دیلمی، به اسناد، از محمد بن علی، روایت می‌کند که امام صادق (ع) درباره‌ی آیه‌ی «افمن وعدناه وعدا حسنا فهولاقیه» (آیا آن کس که ما به او وعده‌ی نیکوی بهشت

ابدی داده‌ایم - و به آن وعده البته خواهد رسید) [ ۶۱، قصص ] فرمود:  
- این موعود علی بن ابیطالب (ع) است و خداوند وعده می‌دهد که انتقام او را از دشمنانش در  
این دنیا بستاند و به خود او و دوستانش نوید بهشت در آخرت می‌دهد.

#### ۶۴ - مجالس:

کاتب، از زعفرانی، از ثقفی، از اسماعیل بن ابان، از فضل بن زبیر، از عمران بن میثم، از عبایه  
اسدی، از علی (ع):  
- خداوند اهل مرا در پیرامون من گرد می‌آورد، همچنان که بر یعقوب جمع کرد.

#### ۶۵ - رجال:

ابوصالح خلف بن حماد، از سهل بن زیاد، از علی بن مغیره، از امام باقر (ع):  
- انگار عبدالله بن شریک العامری را، با دستار سیاه که دنباله‌اش میان کتف اوست، می‌بینم که  
در دل کوه نزد قائم خاندان ما قرار دارد و چهل هزار تکبیرگوی و بازگشته با قائم‌اند.

#### ۶۶ - منتخب:

سعد، از ابن عیسی و ابن ابوظباب، با هم، از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابوسلمه سالم بن  
مکرم جمال:  
عبدالله بن شریک عامری و دارنده‌ی پرچم جزو بازگشتگان‌اند.

#### ۶۷ - رجال:

در کتاب محمد بن حسن بن بندار قمی، به خط خودش، دیدم که حسن بن احمد مالکی، از  
جعفر بن فضیل نقل کرد که از محمد بن فرات پرسیدم: آیا تو اصبح را دیدی؟ گفت: آری، همراه  
پدرم او را دیدم، که پیری سپیدموی و دراز ریش بود. پدرم به او گفت چیزی را که خود از امیر  
مؤمنان شنیده‌ای بازگو. اصبح گفت:

از علی (ع) شنیدم که بر منبر فرمود:

- من سرور مردان و همانند ایوبم که خداوند وابستگانم را برگردم جمع خواهد آورد.

#### ۶۸ - کافی:

حسین بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن سالم بن ابوسبمه، از حسن بن شاذان

واسطی:

به درگاه امام رضا(ع) نامه نوشتم و از جفای اهل واسط شکایت بردم. پاسخی به خط آن حضرت آمد که:

- خداوند عز و جل از دوستان ما بر شکیبایی در دولت باطل پیمان گرفته است. پس به فرمان پروردگارت شکیبیا باش، تا هنگامی که سرور آفریدگان قیام کند و «یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون» (و گویند ای وای بر ما، که ما را از خوابگاه مرگ برانگیخت؟ این همان وعده‌ی خدای مهربان است و رسولان همه راست گفتند) [۵۲، پس].

#### ۶۸- تفسیر علی:

«فاذا جاء وعد الاخره» (پس چون وقت انتقام اول فرا رسد) [۵، اسری]، یعنی ظهور قائم(عج) و یارانش.

#### ۶۹- همان:

«حتی اذا راوا ما یوعدون» (تا آن ساعت که وعده‌ی عذاب را به چشم خود ببینند) [۷۵، مریم]، قائم و امیر مؤمنان‌اند.

#### ۷۰- عیاشی:

از صالح بن سهل، از امام صادق(ع)، درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی «ثم رددنا لكم الكره عليهم» (آن گاه شما را به روی آن‌ها برگردانیم) [۶، اسری]:  
- خروج حسین(ع) در بازگشت، با هفتاد تن از مردان یاور اوست که همراه آن حضرت شهید شدند.

#### ۷۱- ارشاد:

عبدالکریم خثعمی از امام صادق(ع):

- به هنگام قیام قائم در جمادی‌الآخر و ده روز از ماه رجب چنان بارانی می‌بارد که چشم آفریدگان مانندش را ندیده باشد. آن گاه بر پیکر دین‌باوران در گورهاشان گوشت می‌روید و انگار آنان را می‌بینم که از سمت جهینه می‌آیند و خاک را از موهاشان می‌تکانند.

### ۷۲ - اعلام، ارشاد:

مفضل بن عمر، از امام صادق(ع):

- در بیرون کوفه بیست و هفت مرد از قوم موسی، که رهیافته به حقانند، و هفت یار غار (اصحاب کهف) و یوشع بن نون و سلمان و ابودجانیه انصاری و مقداد و مالک اشتر، همراه با قائم(ع) خروج می‌نمایند.

### ۷۳ - نعمانی:

احمد بن محمد بن سعید، از یحیی بن زکریا، از یوسف بن کلیب، از ابن بطائنی، از ابن حمید، از ثمالی، از امام باقر(ع):  
- چون قائم خاندان محمد(ص) ظهور فرماید، فرشتگان و نخستین پیروان محمد و سپس یاران علی(ع) او را یآوری می‌کنند.

### ۷۴ - غیبت:

سعد، از حسن بن علی زیتونی و حمیری، با هم از احمد بن هلال، از ابن محبوب، از امام رضا(ع)، در حدیثی بلند در باره‌ی نشانه‌های ظهور قائم(ع):  
- با سومین صدا پیکری آشکارا در چشمه‌ی خورشید دیده می‌شود که امیر مؤمنان(ع) است که باز می‌گردد تا ستمگران را نابود گرداند.  
نعمانی: محمد بن همام، از احمد مابنداد و حمیری، با هم، از احمد بن هلال، مانند همین روایت.

### ۷۵ - لایحضر:

علی بن احمد بن موسی و حسین بن ابراهیم بن احمد کاتب، از محمد بن ابوعبدالله کوفی، محمد بن اسماعیل برمکی، از موسی بن عبدالله نخعی، از امام علی النقی(ع) در «زیارت جامعه»:  
- ... خدایا، مرا در شمار آنانی درآور که آثار شما - اهل بیت - را پی می‌گیرند و به راه شما می‌روند و به رهنمایی شما رستگار می‌شوند و با شما زنده می‌شوند و با رجعت شما باز می‌گردند و در دولت شما حکومت می‌کنند و شرف آسودگی را می‌بینند و چشمشان به دیدارتان روشن می‌شود.

تهذیب: از صدوق، مانند همین روایت.



### ۷۶ - کافی:

گروهی، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان دیلمی، از پدر او، از ابوبصیر:  
نزد امام صادق(ع) آیه‌ی شریفه‌ی «و اقسما بالله جهد ایمانهم لایبعث الله من یموت بلی  
وعدا علیه حقاً و لکن اکثر الناس لایعلمون» (آنان که در راه خدا مهاجرت کردند پس از آن که  
ستم‌ها در وطن خود از کافران کشیدند ما در دنیا به آن‌ها جایگاه نیکو می‌دهیم در صورتی که اگر  
بدانند اجری که در آخرت به آن‌ها عطا خواهیم کرد بهتر و نیکوتر است) [۴۱، نحل] را تلاوت  
کردم. آن حضرت فرمود:

- ای ابابصیر، درباره‌ی این آیه چه می‌گویی؟

گفتم: مشرکان می‌پنداشتند و برای پیامبر(ص) سوگند می‌خوردند که خداوند مردگان را زنده  
نمی‌گرداند. امام فرمود:

- وای بر چنین کسان. هنگامی که قائم ما قیام نماید، خداوند گروهی از پیروان ما را، که تیغ بر  
دوش می‌کشند، زنده می‌کند و به سوی وی می‌فرستد.

عیاشی: از ابوبصیر، همین روایت.

### من (مؤلف):

سید - بن طاووس - در کتاب «سعدالسعود» از کتاب «آن چه در قرآن راجع به اهل بیت آمده  
است» تألیف شیخ مفید، از ابن هراسه، از ابراهیم بن اسحاق، از عبدالله بن حماد، از ابوبصیر، از  
امام باقر(ع) و امام صادق(ع)، مانند همین روایت.

### ۷۷ - کافی:

تنی چند، از سهل، از ابن شمعون، از اصم، از عبدالله بن قاسم بطل، از امام صادق(ع):  
- در «و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین» (و در کتاب تورات خبر  
دادیم و چنین مقدر کردیم که شما بنی اسرائیل دوبار حتماً در زمین فساد و خون‌ریزی می‌کنید)  
[۴، اسری]، قتل علی بن ابیطالب(ع) و طعن امام حسن(ع) و «لتعلن علوا کبیرا» (و تسلط و  
سرکشی سخت ظالمانه می‌یابید) قتل حسین(ع)، «فاذا جاء وعد اولیئهما» هنگام پیروزی خون  
حسین، «بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار» (پس چون وقت انتقام اول  
فرا رسد بندگان سخت جنگجو و نیرومند خود را - چون بخت‌النصر - بر شما برانگیزیم که در  
خانه‌های شما نیز جست و جو کنند) قومی است که خداوند پیش از ظهور قائم برمی‌انگیزد و

«وکان وعدا مفعولا» ظهور قائم (ع) است.

### ۷۸ - مصباحین:

گروهی، از ابو عبدالله محمد بن احمد بن عبدالله بن قضاة بن صفوان بن مهران جمال، از پدرش، از جدش، صفوان:

از امام صادق (ع) برای زیارت سرورمان حسین (ع) اجازه گرفتم و خواهش کردم مرا آگاه فرماید که چه کنم. سخن تا آن جا رسید که فرمود در این زیارت باید گفت: «خدا و فرشتگان و پیامبران را گواه می‌گیرم که به شما و بازگشت شما ایمان دارم.»

### ۷۹ - کنز:

محمد بن عباس، از جعفر بن محمد بن حسین، از عبدالله بن عبدالرحمان، از محمد بن عبدالحمید، از مفضل بن صالح، از جابر، از ابو عبدالله جدلی: روزی بر علی بن ابیطالب (ع) وارد شدم. آن حضرت فرمود:  
- «دابة الارض» من ام.

### ۸۰ - منتخب:

حسین بن اسماعیل قاضی، از عبدالله بن ایوب مخزومی، از یحیی بن ابوبکر، از ابوحریر، از علی بن زید بن جذعان، از خالد بن اوس، از ابوهریره:  
پیغمبر خدا (ص) می‌فرمود:

- دابة الارض، با عصای موسی و انگشتر سلیمان خروج می‌کند. با عصای موسی چهره‌ی باوردار را آشکار می‌نماید و با نگین سلیمان نام کافر را بر روی او می‌نگارد.

### ۸۱ - همان:

احمد بن محمد بن فقیه، از احمد بن عبید ناصح، از حسین بن علوان، از سعد بن طریف، از اصبع بن نباته:

بر علی امیرالمؤمنین (ع) وارد شدم، که نان و سرکه و زیتون می‌خورد. گفتم ای امیر مؤمنان، خدای عز و جل می‌فرماید: «و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم». این دابه چیست؟ آن حضرت فرمود:

- دابه همین است که اکنون نان و سرکه و زیتون می‌خورد.

**۸۲ - همان:**

حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابوبصیر:  
امام محمدباقر(ع) درباره‌ی آیه‌ی «و اذا وقع» فرمود:  
- او (دابه‌الارض) امیر مؤمنان(ع) است.

**۸۳ - همان:**

حمید بن زیاد، از عبیدالله بن احمد بن نهیک، از عیسی بن هشام، از ابان، از عبدالرحمان بن  
سیابه، از صالح بن میثم، از امام باقر(ع)، مانند همین روایت.

**۸۴ - همان:**

حسین بن محمد، از عیسی، از یونس، از مفضل بن صالح، از زید شحام، از امام صادق(ع):  
- «العذاب الادنی دون العذاب الاکبر» در بازگشت است.

**۸۵ - همان:**

حسین بن محمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از مفضل بن صالح، از زید شحام:  
امام صادق(ع) فرمود:  
- «عذاب الادنی» دابه‌الارض است.

**۸۶ - مناقب:**

امام رضا(ع) فرمود:  
- در «اخرجناهم دابة من الارض» منظور علی(ع) است.

**۸۷ - همان:**

ابو عبدالله جدلی: امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود:  
- دابه‌الارض من ام.

**۸۸ - بصائر:**

عبدالله بن محمد، از ابراهیم بن محمد ثقفی، تا امام صادق(ع):  
- امیرالمؤمنین فرمود: «من دارنده‌ی عصا و داغ و خبرم».

### ۸۹- همان:

احمد بن محمد و عبدالله بن عامر، از ابن سنان، از مفضل، از امام صادق(ع):  
- امیر مؤمنان فرمود: «من صاحب عصا و داغ هستم.»

### ۹۰- همان:

ابوالفضل علوی، از سعد بن عیسی، از ابراهیم بن حکم ابن ظهیر، از پدرش، از شریک بن عبدالله، از عبدالاعلی، از ابی وقاص، از سلمان فارسی، از امیر مؤمنان(ع):  
- من ام دارنده‌ی داغ و صاحب رجعت‌ها.

\*\*\*

آن چه در زیر می‌آید، فشرده و چکیده‌ی نظریه‌ی علامه مجلسی درباره‌ی بازگشت است - م.

\*\*\*

ای برادر بدان که پس از آن چه برایت درباره‌ی «بازگشت» آوردم و روشن ساختم - و شیعیان در همه‌ی دوران‌ها بر آن هم‌رأی بوده‌اند و نزد ایشان از خورشید نیمروز آشکارتر بوده است، چنان که شعرها سروده و در پاسخ ستیهندگان می‌خوانده و در کتاب‌ها و نوشته‌های خویش آورده‌اند - گمان ندارم سرگشته و دو دل مانده باشی.

کسی که به حقیقت امامان پاک - که درود خداوند بر همه‌ی ایشان بادا - باور دارد، با نزدیک به دویست حدیث صریح از چهل و چند حدیث گوی و حدیث نویس راستگوی و دانشمند بزرگ، در بیش از پنجاه اثر، چگونه می‌تواند شک آورد؟ مؤلفانی چون ثقه‌الاسلام کلینی، ابن بابویه، ابوجعفر طوسی، سید مرتضی، نجاشی، کشی، عیاشی، علی بن ابراهیم، سلیم هلالی، شیخ مفید، کراجکی، نعمانی، صفار، سعد بن عبدالله، ابن قولویه، علی بن عبدالحمید، سید علی بن طاووس و پدرش، محمد بن علی بن ابراهیم، فرات ابن ابراهیم، ابوالفضل طبرسی، ابراهیم بن محمد ثقفی، محمد بن عباس بن مروان، برقی، ابن شهر آشوب، حسن بن سلیمان، قطب راوندی، علامه حلی، سید بهاءالدین علی بن عبدالکریم، احمد بن داود بن سعید، حسن بن علی بن ابو حمزه، فضل بن شادان، شیخ شهید محمد بن مکی، حسین بن حمدان، حسن بن محمد بن جمهور عمی مؤلف کتاب «الواحد»، حسن ابن محبوب، جعفر بن محمد بن مالک کوفی، طهر بن عبدالله، شاذان بن جبرئیل و...

اگر این روایت‌ها و حدیث‌ها «متواتر» نباشند، پس چه چیزی می‌تواند متواتر باشد؟  
به گمان من هر کس که در چنین چیزهایی شک بیاورد، در پیشوایان دین شک کرده است و از

آن جا که نمی تواند شک خود را در میان دین باوران بر زبان آورد، به فریب و نیرنگ دست می زند تا بنیاد استوار دین را ویران کند.

افزون بر کسانی که در ضمن خبرها یاد کرده ایم، برای استوار داشتن نظر خود نام چند تن دیگر را که گفته های منکران را رد کرده و با مخالفان ستیز نموده و در اثبات بازگشت کتاب نوشته اند، در زیر می آوریم:

احمد بن داود بن سعید جرجانی،

حسن بن علی بن ابو حمزه بطائنی،

فضل بن شاذان نیشابوری،

صدوق محمد بن علی بن بابویه،

محمد بن مسعود عیاشی،

حسن بن سلیمان،

\*\*\*

## ❁ باب سیام

### جانشینان، فرزندان و رویدادهای پس از رهبر جاودان که درود خداوند بر وی و پدراننش بادا

#### ۱- ک:

دقاق، از اسدی، از نخعی، از نوفلی، از علی ابن ابوحمره، از ابوبصیر:  
به امام صادق(ع) گفتم: ای فرزند رسول الله(ص)، از پدرت شنیدم که فرمود: «پس از قائم  
دوازده مهدی خواهند آمد» حضرت فرمود:  
- همانا که ایشان فرموده اند دوازده «رهنما» (مهدی) نه «پیشوا» (امام) و آن دوازده تن گروهی  
از پیروان ما هستند که مردم را به دوستاری و شناخت حق ما فرا می خوانند.

#### ۲- غیبت:

محمد حمیری، از پدرش، از محمد بن عبدالحمید و محمد بن عیسی، از محمد بن فضیل، از  
ابوحمره، از امام صادق(ع)، در حدیثی بلند:  
- ای اباحمره: پس از قائم یازده مهدی از فرزندان حسین(ع) خواهند آمد.

#### ۳- همان:

فضل، از ابن محبوب، از عمرو بن ابومقدام، از جابر جعفی:  
از امام باقر(ع) شنیدم که فرمود:  
- به خدا سوگند که مردی از خاندان ما سیصد و نه سال پس از مرگ فرمانروایی می کند.  
گفتم: کی؟ فرمود:

- پس از قائم.

پرسیدم: قائم چه مدتی در جهان می ماند؟ فرمود:

- نوزده سال؛ آن گاه «منتصر» به خون خواهی حسین (ع) و یارانش خیزش می کند و آن قدر می کشد و اسیر می گیرد تا «سفاح» خروج نماید.

#### ۴- ارشاد:

پس از دولت قائم هیچ کس را فرمان روایی نخواهد بود؛ غیر از آن که در روایتی از قیام یکی از فرزندان آن حضرت - اگر خدا بخواهد - آمده است. این روایت قطعی نیست و بیشتر روایت ها می گویند که مهدی (ع) چهل روز پیش از روز قیامت در می گذرد و در این مدت آشفتگی روی می دهد و مردگان بر می خیزند و ساعت حساب و پاداش و کیفر فرا می رسد و خدا داناتر است.

#### ۵- عیاشی:

جابر، از امام باقر (ع) مانند همین روایت.

#### ۶- غیبت:

گروهی، از بزوفری، از علی بن سنان موصلی، از علی بن حسین، از احمد بن محمد خلیل، از جعفر بن احمد مصری، از عمرویش حسین ابن علی، از پدرش، از امام صادق (ع)، از پدرانش، از امیر مؤمنان (ع):

- رسول الله (ص) در شب رحلت خود به من فرمود: «ای ابوالحسن، کاغذ و دواتی بیاور.» سپس پیغمبر خدا (ص) وصیت خویش را به من تقریر فرمود تا آن جا رسید که: «ای علی، پس از من دوازده امام و بعد از ایشان دوازده مهدی خواهند بود و تو نخستین پیشوا از دوازده امامی.» سخن ادامه یافت تا آن جا که حضرتش فرمود: «این وصیت نامه را به حسن (منظور امام حسن عسکری علیه السلام است - م) بسپار تا به محمد که نگهداری شده ی خاندان محمد از سوی خداست برسد. اینان دوازده امام اند و پس از ایشان دوازده مهدی خواهند آمد. هنگامی که وفات قائم (ع) در رسد، آن را به پسرش، نخستین مهدی بدهد، که دارای سه نام است: یکی نام من و دیگر پدرم، یعنی عبدالله و احمد و نام سوم «مهدی» و او نخستین مؤمن است.

#### ۷- منتخب:

سید علی بن عبدالحمید به اسناد خود، از امام صادق (ع) روایت می کند:

- پس از قائم ما دوازده مهدی از فرزندان حسین(ع) خواهند آمد.

### ۸- کامل:

پدرم، از سعد، از جامورائی، از حسین بن یوسف، از پدرش، از حضرمی، از امام باقر(ع) و امام صادق(ع)، در یادی از کوفه:  
- در آن جا مسجد سهله واقع است که خداوند هیچ پیامبری را برنگزید که در آن مسجد نماز نگزارد؛ عدل خداوندی از همان مکان نمایان خواهد شد و قائم در آن جا خواهد بود و استوارکنندگان دین پس از وی نیز در آن مسجد خواهند ماند. آن جا نشستگاه پیامبران و جانشینان ایشان و نیکان است.

**توضیح:** این خبرها با آن چه ما شیعیان باور داریم مخالف و به دو گونه تأویل پذیر است:  
نخست آن که منظور از دوازده مهدی، پیغمبر(ص) و همه‌ی امامان بجز قائم(ع) باشد، که پس از قائم(ع) باز آمده و فرمان روایی خواهند کرد.  
دوم، این که آن مهدیان جانشینان قائم و رهنمای مردم در زمان بازگشت دیگر امامان باشند که تهی بودن روزگار از حجت را پر می‌کنند، اگرچه جانشینان پیامبران و امامان حجت‌های پروردگارند. و خدای تعالی خود داند.



## ❖ باب سی و یکم

### توقیعات رهبر جاودان

#### ۱ - غیبت:

گروهی، از ابوالحسن محمد بن احمد بن داود قمی به ما خبر می دهند: در پشت نامه‌ای در پاسخ پرسش‌های مردم قم، که «این جواب‌ها از امام علیه السلام است یا از محمد بن علی شلمغانی؟ زیرا وی چنین ادعایی کرده است.» به خط احمد بن ابراهیم نویختی و املاء ابوالقاسم حسین بن روح چنین آمده است:

«به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان. بر نامه‌ی شما آگاه شدیم. همه‌ی پاسخ‌ها از ما است و آن سیه‌بخت گم‌راه گم‌گشته‌ی معروف به عزاقری - که لعنت خدا بر او بادا - در یک حرف آن هم دست نداشته است. چیزهایی نیز به دست احمد بن بلال و برخی دیگر از همانندان وی برایتان فرستاده شده بود؛ اینان از اسلام برگشته‌اند و خداوند آنان را به لعنت و خشم خویش دچار خواهد کرد.»

در پاسخ نامه‌ای دیگر که پرسیده شده بود: «آیا جواب‌های پیشین - به توسط آن افراد - درست بوده است یا نه؟ در توقیع امام زمان(ع) آمده بود:

«آن‌ها درست بوده و زیانی ندارد.»

پاسخ آن حضرت به دانشمندی که پرسشی همانند کرده بود:

«علم، دانش ما است و از کفر کافران بر شما زیانی نیست. اگر مردی موثق از درگذشتگان پاسخ رسیده به شما را درست شمرده باشد سپاس گزار و پذیرا باشید و اگر شکی داشته باشید از خود ما پرسید تا برایتان روشن گردانیم.»

ابن نوح می‌گوید: نخستین کسی که از این توقیع برایم سخن گفت ابوالحسین محمد بن علی بن تمام بود. وی می‌گفت متن پاسخ آمده از درگاه امام(ع) را از پشت نامه - به شیخ ابوالقاسم

حسین بن روح نوبختی - به خط احمد بن ابراهیم نوبختی، که نزد ابوالحسن بن داود دیدم، رونویسی کردم.

### چکیده‌ی متن نامه‌ی حمیری به پیشگاه رهبر جاودان

به نام خداوند بخشنده‌ی بخشایشگر. خداوند زندگانی‌ات را دراز و عزت و کام‌یابی و خوشبختی و تندرستی‌ات را همیشگی گرداند؛ نعمت خود را بر تو تمام کند و نیکی خود را بیفزاید...

در شهر ما گروهی سرشناس و همپایه هستند که با یکدیگر رقابت دارند. نامه‌ی درگاه به تنی چند از ایشان رسید که به یاری «ص» فرمان داده و نام علی بن محمد بن حسین بن مالک، معروف به «مالک بادوکه» را که داماد «ص» است، یاد نفرموده بودی. او اندوهگین گشت و از من خواست به شما بنویسم که اگر گناهی از وی آشکار شده است، توبه کند و اگر چنین نیست، آگاهش نمایند تا به خواست خدا آرام گیرد.

### پاسخ:

«ما جز به کسانی که با ما مکاتبه کرده‌اند، نامه ننوشتیم.»

**توضیح:** مالک بادویه جزو پرسش‌کنندگان نبوده، از همین رو در توقیع فرستاده شده از سوی درگاه، نام وی یاد نشده است.

### ۲ - غیبت:

تنی چند، از حسین بن علی بابویه: در سال شورش قرمطیان، پدرم نامه‌ای به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوشت و اجازه‌ی حرکت برای رفتن به حج خواست. پاسخ از درگاه امام (ع) چنین بود: «امسال حرکت نکنید.»

پدرم نوشت: نذر واجب دارم؛ آیا رواست که بمانم؟ پاسخ آمد: «اگر گزیری نباشد با آخرین کاروان راهی شوید.»

### ۳ - نجوم:

طبری، از ابومفضل شیبانی، از کلینی، از قاسم بن علاء:

از درگاه آن حضرت درخواست کردم دعا فرماید تا من صاحب فرزند شوم.  
پاسخ آمد:

«خدایا پسری به او عطا فرما و چشمانش را به این کودک روشن گردان.»

#### ۴- همان:

حسن بن علی بن ابراهیم، از سیاری:

علی بن محمد سیمری نامه‌ای نوشت و درخواست کفن کرد. در پاسخ آمد:  
«در سال ۸۰ به آن نیاز خواهی داشت.»

#### ۵- ارشاد:

ابن قولویه، از کلینی، از علی بن محمد، از یکی از شیعیان:

فرزند نوزادم مرد. به درگاه نوشتم؛ پاسخ آمد:

«به زودی دارای دو پسر دیگر خواهی شد. نخستین را احمد و دومی را جعفر نام بگذار.»

#### ۶- غیبت:

محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از محمد بن صالح همدانی:

به صاحب الزمان (عج) نوشتم که خاندان من آزار می‌دهند و حدیثی را که از پدرانت رسیده

است در نکوهش من می‌آورند. از درگاه پاسخ رسید:

«خوشا بر شما. مگر نخوانده‌اید آن چه را که خداوند می‌فرماید: {و ما به میان آنها و

شهرهایی که در آن جا بر نعمت و برکت گردانیدیم باز قریه‌های نزدیک به هم قرار دادیم با

فاصله‌ی کوتاه [۱۸، سبا]؟} به خدا که ما همان قریه‌هاییم که برکت خدا در آنهاست و شما

قریه‌های آشکارید.»

#### ۷- همان:

گروهی، از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه و ابوغالب زراری و ابومحمد تلعبکری،

همگی، از محمد بن یعقوب، از اسحاق بن یعقوب:

از محمد بن عثمان عمری خواستم نامه‌ای را حاوی موضوعاتی که در آنها مشکل داشتم، به

آستانه‌ی حضرت برساند. پاسخ به خط خجسته آمد:

«واما، محمد بن عثمان عمری - که خداوند از وی و پدرش خوشنود بادا - مورد اعتماد من و

نامه‌اش نامه‌ی من است.»

#### ۸ - همان:

گروهی از قول ابوعباس بن نوح به من گفتند در نوشته‌ای به خط محمد بن نفیس، چنین آمده است:

در نخستین نامه‌ی درگاه امام زمان (ع) درباره‌ی ابوالقاسم - ره - می‌فرماید:  
«ما او را می‌شناسیم. خداوند وی را با نیکی و خوشنودی آشنا فرماید و به کامیابی خوشبخت گرداند. از نامه‌ی او آگاه شدیم و به او اعتماد داریم. وی در نزد ما جایگاه و پایگاهی دارد که او را شادمان می‌نماید. خداوند بر نکویی خویش در حق او بیفزاید. سپاس خدای بی‌همتا را و درود خداوند بر پیامبرش محمد و خاندان او.»

#### ۹ - همان:

گروهی، از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه، از ابو محمد حسن بن احمد مکتب:  
در سال درگذشت شیخ ابوالحسن محمد سمیری در بغداد بودم و پیش از وفاتم او را دیدم. از درگاه صاحب الزمان (ع) توقیعی برای مردم بدین مضمون صادر شد:  
«به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان. ای علی بن محمد سمیر، خداوند به برادرانت در (مرگ) تو پاداش بزرگ دهد. تا شش روز دیگر از جهان خواهی رفت. کارهایت را سامان بده و جانشینی به جای خود مگمار، زیرا زمان غیبت تامه فرارسیده است و تا هنگامی که خداوند اذن نداده باشد، ظهور در کار نخواهد بود که آن هم پس از دراز مدتی و سخت شدن دل‌ها و برگشتن زمین از ستم خواهد بود و اگر پیش از پیدا شدن سفیانی و بانگ آسمانی، شیعه‌ای ادعای دیدن ما کند، دروغگوی و مفتری است. ولا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.»

#### ۱۰ - همان:

گروهی، از ابو محمد هارون بن موسی، از محمد همام، برای ما روایت کردند که در ماه ذی‌حجه‌ی سال سیصد و دوازده از درگاه صاحب الزمان (ع) توقیعی به دست شیخ ابوالقاسم حسین بن روح درباره‌ی ابن ابوعزافر رسید که هنوز مرکب آن خشک نشده بود. این توقیع به روایت صیمری بدین مضمون است:

«خداوند زندگانی تو را دراز گرداند و همه‌ی نیکی‌ها را به تو بشناساند و فرجامت را نیکو سازد. هر کس از برادران ما را که به دین‌داری او باور داری و نیتش را نیک می‌دانی آگاه کن که

محمد بن علی معروف به شلمغانی از اسلام برگشته و در دین خدا الحاد آورده و به آفریدگار جل و تعالی چیزهایی بسته که کفر است و دروغ. به خدا بهتان زده و گناهی بس بزرگ ورزیده است. آنان که به خداوند دروغ ببندند سخت گمراه گشته و زیان آشکار برده‌اند.

ما از او دوری می‌جوییم و به خدای تعالی و پیامبرش و خاندان او - که درود و رحمت و برکت خدا بهره‌ی ایشان بادا - روی می‌آوریم. او را لعنت می‌کنیم و لعنت خدا در آشکار و نهان، در هر حال و هر گاه بر وی و بر هر کس که از او پیروی و با او سازش کند، یا این سخن ما به او برسد و همچنان بر دوستی او پایدار بماند.»

### ۱۱ - احتجاج:

در ماه صفر سال چهارصد و ده، نامه‌ای از درگاه حضرت صاحب‌الزمان (ع) به شیخ ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید) - ره - رسید. آورنده می‌گفت که نامه را از ناحیه‌ای پیوسته به حجاز آورده است. متن توفیق چنین است:

«به برادر استوار و دوستار دلیر، شیخ مفید ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان، که خداوند عزتش را پایدار بداراد.

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان، درود فراوان بر تو ای دوستدار پاک دین و باوردار به ما با علم یقین. خداوندی را که جز او خدایی نیست برای وجود تو سپاس گزاریم و از درگاهش برای سرور و پیغمبرمان محمد و خاندان پاکش خواهان درود هستیم و تو را - که خداوند در یاری حق پیروز گرداند و به خاطر سخن گفتنت از سوی ما پاداش دهد - آگاه می‌سازیم که اجازه یافته‌ایم تو را با نگاشتن نامه شرف دهیم و تکلیف نماییم که هر چه می‌گوییم به دوستاران ما برسانی. خداوند آنان را به بندگی خود گرامی بدارد، کارهایشان را سامان دهد و نگهدارشان باشد.

اگر چه جایگاه ما به سبب خواست خداوند تا دولت بدکاران در جهان است از مسکن ستمکاران دور است، چیزی از خبرها و آن چه بر شما می‌رود بر ما پوشیده نیست و بر برخی پیراهن‌های پیروان خود که گذشتگان از آن‌ها پرهیز داشتند آگاهی داریم. ما در سامان دادن به کارهای شما فروگذار نیستیم و اگر چنین نبود دشمنان شما را نابوده کرده بودند.

پس به خداوند جل و جلاله روی آورید و راه برون شد از فتنه و آزمونی را که بدان دچار آمده‌اید در ما بجوید که من رهبر شما به راه رستگاری‌ام.

در ماه جمادی‌الاول امسال، از آن چه روی می‌دهد پند بیاموزید و از خواب بی‌خبری بیدار شوید. به زودی در آسمان و زمین نشانه‌ای پیدا خواهد شد که در خاک خاور غم و اضطراب می‌آورد؛ پس از آن مردمانی برگشته از اسلام بر عراق چیره می‌شوند و به سبب بدرفتاری آنان

عراقیان گرفتار تنگی گذران زندگی می‌کردند. سپس، با مرگ یکی از سرکردگان آن بدکاران، گشایش در کارها پدید می‌آید؛ نیکان از نابودی او شادمان می‌شوند و همگان از خواستاران حج از گوشه و کنار جهان به آرزوی خود می‌رسند.

همه‌ی پیروان به آن چه ما دوست می‌داریم رفتار کنند و از هر چه ناخوش می‌داریم دوری نمایند تا به ما نزدیک شوند؛ زیرا مرگ آدمی را ناگهان هنگامی می‌رباید که توبه سودی ندارد و پشیمانی او را از کیفر نمی‌رهاند.

خداوند تو را به رشد الهام دهد و به لطف و رحمت خویش کام‌روا فرماید.

## ۱۲ - همان:

شیخ موثق، ابو عمر عامری، که رحمت خدا بر او باد:

ابن ابوغانم قزوینی با گروهی از شیعیان درباره‌ی جانشین امام حسن عسکری (ص) بگویی و مگویی کردند و ابن ابوغانم گفت که آن حضرت درگذشت و فرزندی از خود به جای نگذاشت. باورداران نامه‌ای به درگاه نوشتند و موضوع را به عرض رساندند؛ که پاسخ آن به خط خجسته‌ی حضرت به این مضمون رسید:

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان. پروردگار ما و شما را از فتنه‌ها برکنار، به ما و شما روح یقین ارزانی و از بدفرجامی دور بدارد. از سرگشتگی گروهی از شما در دین و شک و تردیدی که درباره‌ی ولایت امر به دل‌های آنان راه یافته است آگاه و به خاطر شما، نه خودمان، اندوهگین شدم. خداوند با ما است و از این رو به دیگران نیاز نداریم؛ حق با ما است پس، از کناره‌جویی دیگران از خودمان نمی‌هراسیم. ما نشان صنع خداییم و آفریدگان از پی ما هستی یافته‌اند.

ای سرگشتگان، مگر این فرموده‌ی خدایی را نشنیده‌اید که: «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (فرمان خدا و رسول و فرمانداران - از طرف خدا و رسول - را اطاعت کنید) [۵۹، نساء]؟ یا آن چه را که راجع به پیشوایان گذشته و کنونی شما از دوران آدم تا امام حسن عسکری (ع) آمده است نمی‌دانید؟

آیا می‌پندارید با رحلت آن حضرت خداوند دین خویش را فرو نهاد و رابطه میان خود و آفریدگانش را قطع نمود؟ چنین نبود و تا آن گاه که روز قیامت فرا رسد نیز نخواهد شد.

امام حسن عسکری (ع) با سعادت و در حالی که روش پدران بزرگوار خویش را موبه‌مو دنبال می‌کرد از جهان رفت، اما وصیت و دانش و جانشین خود را در میان ما بر جای نهاد و جز ستمگر گنه‌کار و کافر خیره‌سر کسی را با ما سرستیز و ادعا نیست و اگر فرمان خداوندی و آشکار گشتن راز او نبود، حق ما آن گونه بر شما نمایان می‌شد که خرده‌اتان خیره و شک‌ها بر طرف

می‌گردید، اما هر چه خواست کردگار است، همان خواهد شد...

### ۱۳ - همان:

محمد بن یعقوب کلینی، از اسحاق بن یعقوب:

از محمد بن عثمان عمری - ره - خواستم نامه‌ام را در مورد مسایلی که در آن‌ها مشکل داشتم به درگاه برساند. توقیعی به خط مولای ما حضرت صاحب‌الزمان (ع) در پاسخ نامه‌ام رسید:  
خداوند رهنما و پایدار کننده‌ی تو بادا. اما درباره‌ی این امر و بستگان و عموزادگان ما که منکر آن هستند، بدان که خداوند عز و جل را با کسی خویشاوندی نیست و هر که مرا انکار کند به راه پسر نوح رفته است. راه عمویم جعفر (کذاب) و پسرش نیز همان راه برادران یوسف است.  
- نوشیدن فقاع حرام، اما آشامیدن شلغماب حلال است.

(در متن عربی «شلما» آمده، که آب شلغم جوشیده و غلیظ شده است - م.)

- خواسته‌هایی که از شما می‌پذیریم برای پاک شدن آن‌هاست؛ هر که خواهد بفرستد و آن که نمی‌خواهد، قطع نماید؛ چه، آن چه خداوند به ما می‌دهد از چیزی که شما می‌دهید نیکوتر است،  
- زمان گشایش و ظهور با خدا است و موعدگذاران دروغ پردازند،  
- این گفته که حسین (ع) شهید نشد، کفر و دروغ و گمراهی است،  
- محمد بن عثمان عمری، که خداوند از وی و پدرش خوشنود بادا، مورد اعتماد من و نامه‌ی او مانند نامه‌ی خود من است.

- خداوند به زودی دل محمد بن مهزیار اهوازی را آرامش می‌بخشد و شک او را برطرف می‌گرداند.

- آن چه فرستاده‌ای نزد ما پذیرفته نیست مگر آن که پاک و پاکیزه گردد. پول آن زن خنیاگر حرام است.

- محمد بن شاذان نعیم مردی است از پیروان ما اهل بیت،

- ابوالخطاب محمد بن ابو زینت اجدع و یارانش لعنت شده‌اند، با هم‌رایان اینان هم‌نشین

مشو که من و پدرانم از ایشان دوری جسته‌ایم،

- دریافت کنندگان مال برای ما اگر از آن چیزی برای خود بردارند، مانند این است که آتش

خورده باشند،

- گرفتن پنج یک (خمس) تا زمان ظهور ما رواست.

**در مورد علت غیبت:** خداوند عز و جل می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا لاتسالوا عن اشیاء ان

تبدلکم تسؤکم» (ای اهل ایمان هرگز از چیزهایی مپرسید که اگر فاش گردد شما را زشت و بد می آید) [۱۰، مائده]. هیچ یک از پدران من نبود که بیعت طاغوت زمان را بر گردن نداشت؛ لیکن من ظهور می کنم در حالی که پیمان طاغوتان را بر گردن ندارم...  
درود بر تو ای اسحاق بن یعقوب و من اتبع الهدی.

#### ۱۴-ک:

توقیعی از درگاه حضرت صاحب الزمان (ع) به عمری و پسرش، که سعد بن عبدالله روایت می کند شیخ ابو جعفر می گفت من آن را به خط سعد بن عبدالله دیده بودم:  
خداوند شما را در بندگی کامروا و در دین خود پایدار بدارد و آن چنان که خوشنودی خود اوست، نیک بخت کند.

نوشته بودید که «میشمی» شما را از «مختار» و مناظره اش با کسی آگاه نموده که به دیدارش آمده و استدلال کرده بود غیر از جعفر بن علی (همان جعفر کذاب - م) امام حسن عسکری (ع) را جانشینی نیست و او نیز پذیرفته است. از هر چیزی هم که یارانتان در این باره می گویند باخبر شدم.

به خدا پناه می برم از کوری پس از بینایی و گمراهی پس از رهیابی؛ از کردارهای بد و از فتنه های سخت. همانا که خدای عز و جل می فرماید: «الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لایفتنون» (الم. آیا مردم چنین پنداشتند که به صرف این که گفتند ما ایمان به خدا آورده ایم رهاشان کنند و بر این دعوی هیچ امتحانشان نکنند) [۱ و ۲، عنکبوت].

چگونه به این فتنه فرو می افتند و دچار سرگشتگی می شوند و به راست و چپ می روند؟ آیا از دینشان دوری گزیده اند یا سر در گم شده اند، با حق دشمنی می ورزند یا آن چه را در روایت های راستین و حدیث های درست آمده است نمی دانند یا می دانند و فراموش می کنند؟ مگر آگاه نیستند که زمین از حجت، چه آشکار و چه پنهان، تهی نمی ماند؟ یا آگاهی ندارند که سامان امت پس از پیامبر (ص) به فرمان پروردگار عز و جل یکایک به امامان سپرده شد، تا به امام پیشین یعنی حسن بن علی عسکری (ع)، که جانشین پدران بزرگوار خود گردید که راهنمای مردم به حق و راه راست باشد؟

آن حضرت نور درخشان و ماه تابان بود تا آن که خداوند وی را به نزد خود برد. آن حضرت موبه موبه روش پدران پاک خویش می رفت و مانند ایشان وصیت نمود و رازهای خدایی خود را به جانشین خویش سپرد.

پس از آن امام بزرگوار، حضرت پروردگار جایگاه جانشین او را به مشیت خود پنهان فرمود



و اگر اجازه می‌داد و منع خود را برمی‌داشت من حق را به نیکوترین وجه نشان می‌دادم؛ دلیل روشن می‌آوردم؛ خود را نمایان می‌ساختم و به حجت خویش قیام می‌کردم؛ اما خواست خدا شکسته شدنی و اراده‌اش دگرگونی‌پذیر نیست.

اینان بدانند که حق با ما است و جز ما هر کس چنین بگوید دروغگوی و مفتری است و غیر از ما کسی چنین ادعایی نمی‌کند مگر آن که گمراه و فریب‌کار باشد.  
به همین کوتاه بدون تفسیر بسنده کنند و به همین اشاره بدون تصریح خرسند شوند.

### ۱۵ - غیبت:

گروهی، از نلعکبری، از احمد بن علی، از اسدی، از سعد، از احمد بن اسحاق: یکی از شیعیان نزد من آمد و آگاهم کرد که جعفر بن علی (معروف به جعفر کذاب - م) نامه‌ای نگاشته و در آن خود را جانشین پدر و دارنده‌ی دانش حلال و حرام و همه‌ی دانش‌ها شمرده است.  
من این نامه را خواندم و همراه نامه‌ی خود به درگاه صاحب‌الزمان (ع) فرستادم و چنین پاسخی دریافت کردم:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم. خداوند زندگانی‌ات را دراز گرداناد. نامه‌ی تو و پیوست آن به دستم رسید و از مضمون آن و اشتباهات مکررش آگاه شدم. اگر دقت کرده بودی تو هم بر برخی از این نکات واقف می‌گشتی. سپاس پروردگار بی‌همتای دو جهان را که بر ما نیکی فرمود، حق را کامل و باطل را رفتنی نمود. او بر آن چه من می‌گویم گواه است و در روزی که هیچ شکی در آن نیست و از ما درباره‌ی اختلاف‌ها پرسش می‌شود، آن چه را من می‌گویم تأیید خواهد کرد.  
خداوند نویسنده‌ی آن نامه را پیشوای تو یا تنابنده‌ی دیگر و فرمان‌بری از وی را واجب قرار نداده است و من ذمه‌ای را که بر گردن شماست به خواست خدا به زودی روشن خواهم ساخت.  
خداوند بر تو رحمت کند. پروردگار آفریدگان را بی‌هوده نیافرید و سرنوشت آنان را به خود وانهاد، بلکه به قدرت خود خلق کرد و چشم و گوش و دل و هوش ارزانی داشت؛ آن گاه پیامبران را برای هشیار ساختن و برحذر داشتن، امر به فرمان‌برداری و پرهیختن از گناه و آموزاندن چیزهایی که نمی‌دانند، برگزید و کتاب فرو فرستاد و فرشتگان را میان مردم و پیامبران واسطه قرار داد. از میانشان یکی را خلیل خود گرفت و آتش را بر وی سرد و بی‌آزار گردانید، دیگری را هم‌سخن خویش و چوبدست او را ازدهای نمایان ساخت. یکی از ایشان به اذن خدا مردگان را زنده می‌گردانید و بیماران را شفا می‌داد، آن دگری را زبان مرغان و پادشاهی بر همه چیز ارزانی نمود و سپس محمد (ص) را رحمت همه‌ی جهانیان برگزید و به هستی او نعمت خود را تمام و پیغمبری را به وی ختم فرمود. او را برای تمامی مردم و از راستی و درستی وی

نشانه‌های نمایان فرستاد. آن گاه او را ستوده و نیک فرجام و سعادت‌مند از جهان برد و پس از وی امر را به برادر، پسرعم، وصی و وارثش، علی بن ابیطالب (ع) و بعد، فرزندان آن حضرت، یکی پس از دیگری واگذار فرمود و دین را به واسطه‌ی ایشان جان دوباره داد و نور خود را کامل نمود و میان آنان با برادران و پسرعمویان و بستگان فروترشان تفاوت روشن گذاشت تا حجت از مردم و پیشوا از پیرو بازشناخته شود. ایشان را از گناه در امان و از عیب‌ها بدور و از پلیدی‌ها پاکیزه نگه داشت و گنج دانش و نگهبان حکمت و جایگاه راز خود ساخت و با دلیل‌ها تأیید نمود و اگر چنین نبود همگان همسان می‌شدند و ادعای امرالهی می‌کردند؛ حق از باطل و دانا از نادان بازشناخته نمی‌شد.

اکنون این باطل‌گرای مفتری (جعفرکذاب) با ادعای خود به خدا دروغ می‌بندد و من نمی‌دانم چگونه چنین ادعایی دارد؟ آیا در دین خدا فقیه‌ترین است؟ به خدا سوگند که میان حلال و حرام و درست و نادرست نمی‌تواند فرق بگذارد. اگر به دانش خود می‌نازد، حق را از باطل، محکم را از متشابه، و اندازه و وقت نماز را تشخیص نمی‌دهد. چنان چه ادعای پارسایی دارد، خدا گواه است که نماز واجب خود را چهل روز ترک گفت تا شعبده‌بازی بیاموزد. آوندهای باده‌اش را همه دیده‌اند و نشانه‌های سرکشی او از خداوند عز و جل مشهور است. اما اگر مدعی معجزه است، نشان دهد و چنان چه دلیل دارد، بیاورد.

خداوند عز و جل در کتاب خود می‌فرماید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. تَنْزِيلَ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ. مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أَنْذَرُوا مَعْزُونَ. قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَتَدْعُونَ بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَمَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ أَنْكُتُمْ صَادِقِينَ، وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ الْيَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دَعْوَتِهِمْ غَافِلُونَ. وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ» (به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان، تنزیل این قرآن از جانب خدای مقتدر حکیم است. ما آسمان‌ها و زمین و آن چه بین آنهاست جز به حق و جز در وقت معین نیافریده‌ایم و آنان که کافرند از هر چه پند و اندرزشان کنند روی می‌گردانند. بگو جز خدا همه‌ی آن بت‌هایی که به خدایی می‌خوانید به من نشان دهید که آیا در زمین چیزی آفریده‌اند؟ یا شرکتی با خدا در خلقت آسمان‌ها دارند یا از کتب پیشین دلیلی بر خدایی بت‌ها دارید یا کم‌تر اثر بر درستی عقیده یافته‌اید اگر راست می‌گویید بر من بیاورید. و کیست گمراه‌تر از آن که جز خدا کسی را بپرستد که هیچ در حوائج تا قیامت او را اجابت نکند و از هر چه بخوانندش خود بی‌خبر باشد. و چون در قیامت خلق محشور شوند آن جا معبودان باطل با مشرکان، دشمن و از پرستش آن‌ها بیزارند.) [۱ - ۶، الاحقاف].

از خداوند خواهان کامیابی تو بر این ستم پیشه‌ام. آن چه را یاد کردم پیرس و او را به تفه آیه‌ای از کتاب خدا و یا حدود نماز واجب بیازمای تا حال او را بدانی و ارزش وی و کمبوده ناداشته‌هایش بر تو آشکار شود و حساب او با خدا است.

خداوند نگهدار حق برای اهل آن و به جای آورنده‌ی آن بادا. پروردگار عز و جل امامت غیر از حسن و حسین در هیچ دو برادری به ودیعه نگذاشته است و هنگامی که اجازه‌ی خدایو ما داده شود حق نمایان و باطل نابود خواهد شد. در آرزوی الطاف خداوندی هستم و حسبنا و نعم الوکیل و صل علی محمد و آل محمد.

### ۱۶ - خرائج:

از احمد بن ابوروح:

با مالی که ابوالحسن خضر بن محمد به من سپرده و دستور داده بود به ابوجعفر محمد عثمان عمری بدهم تا به درگاه برساند، از بغداد بیرون رفتم. ابوالحسن به من گفته بود که از دست حضرت برای بهبود یافتن وی از یک بیماری که بدان دچار بود، التماس دعا کنم.

من به بغداد رسیدم و نزد عمری رفتم. او مال را نگرفت و گفت که آن را به ابوجعفر محمد احمد بدهم، زیرا حضرتش فرمان دریافت خواسته را به او داده است. من به سراغ ابوجعفر رفتم. او مال را تسلیم کردم و او رفقه‌ای به من داد که در آن آمده بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم. از ما برای بهبود خود خواهش دعا کرده‌ای. خداوند تو را تندر، فرمود و بلاها را از تو دور کرد...»

\*\*\*

در این جا آن چه می‌خواستم در کتاب غیبت بیاورم به پایان می‌رسد. از درگاه خداوند ت آرزو دارم که مرا از یاوران حجت و استوار کننده‌ی دین خویش و از یاران و شهیدان در درفش او قرار دهد و چشم من، پدرم، برادرانم، یاران و بستگانم و همه‌ی مؤمنان را به دیدار حضرت روشن سازد و گرد مویک یارانش را توتیای دیدگان ما گرداند.

از هر کس که به این کتاب می‌نگرد درخواست می‌کنم که بر من بخشایش آورد و برای زندگی و پس از مرگ آمرزش بخواهد و ستایش خدای را از آغاز تا پایان و درود پروردگار محمد و اهل خاندان پاک او.

نگارنده، کمترین بندگان خدای بی‌نیاز، محمد باقر بن محمد تقی، در ماه رجب سال هز هفتاد و هشت از هجرت نبوی.

باید